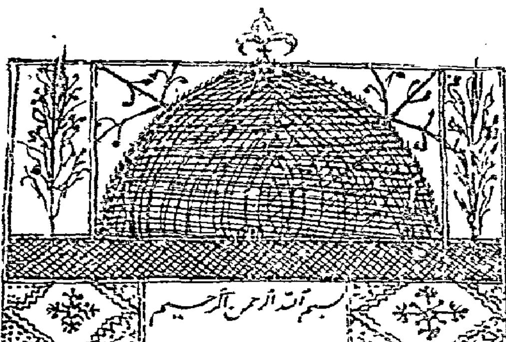


بسم الله الرحمن الرحیم

بهترین گوهری که غواصان فصاحت نشان از عمان فکر بکف می آرند
حمد و شکر خالقی است جلشانه که جوهر جان انسان را بگوهر نطق از سایر
حیوانات ممتاز گردانیده انواع جواهر رنگارنگ علوم و معارف را در
صدف دل و کان سینه اش انداخت و خوشترین جوهری که جوهریان
جاده بیان از معدن دل استخراج می نمایند درود فیض آمود شبچراغی
است که پرتو انوار وجودش دیده شمس و قمر روشنائی نموده نسیم رنگریز
خلقش دماغ جهان و جهانیان را معطر و معنبر ساخت صلواة الله و سلامه
علیه و علی آله و اصحابه اجمعین **اما بعد** چنین گوید مور ضعیف نحیف
حکیم محمد شریف خان ابن حاذق الملک حکیم محمد اکمل خان عفی الله عنهما
وتجاوز سیئاتهما که چون حکم اشرف اقدس بندگان اعلی حضرت گوهر
شاهوار افسر سلطنت الماس آبدار کان شجاعت دریتیم عمان سخاوت
یاقوت رمانی تاج حشمت آفتاب آسمان قدر و منزلت لعل بدخشان معدن

عدالت که در عهد عدالتش بز در نیستان شیر خانه میکند و گرگ از غایت
خود موی سر گوسفند را شانه میکند **فرد** اگر بودی فریدون در زمان شه
شدی نوکر به پیش چاکرانش آهنی و اوکسته عالی گوهر شاهنشاه معظم شاه
عالم پناه خلد الله ملکه و سلطانه باین ذره بیمقدار عز صدور یافت که خواص
جواهر را بعز عرض آرد لهذا این رساله مرتب نموده شد **فصل** در
خاصیت الماس سرد است در درجه چهارم و خشک است و بعضی گویند گرم
است در چهارم و آتش و آلات حدید امثال آن در و اثر نمیکند و در جمیع
اجسام معدنی اثر میدهد تعلیق او مقوی دل و دافع خوف و باعث سرعت
ولادت و غلبه بر خصم و مدس او مانع صرع و لابس او از انحطاط قدر
و مرتبه و اثر سحر و آفات و جمیع بلیات مصئون می باشد و اگر از طلا انگشتری
ساخته نگین او از الماس بکنند و بپوشند یا بر مرفق دست چپ ببندند همین
اثر دارد و نگاه داشتن قطعه الماس با خود باعث ایمنی از صاعقه و اگر
بر اطفال ببندند از صرع محفوظ مانند و نیک خو شوند و گذاشتن بر دندان
مفتت اوست بغیر کلفتی و بستن او بر شکم برای تسکین مغص و رفع فساد
معده و تقویت آن مفید و خوردن الماس سوده موجب هلاک است
و مدافعت او بقی و تکرار شیر گاو و خوردن روغن است و آبیکه در چشمهای
معادن الماس است اگر بر صاحب جذام و فالج بریزند یا بآن غسل کنند
موجب شفای او می شود و هر که یکقیه از آن بخورد در اعمال حذاقت بهم
میرساند **فصل** در بیخ مرجان در درجه اول سرد و در دوم خشک و مفرح
و قابض و مجفف و قاطع نزف الدم و محلل خونی که در دل منجمد شده باشد

خصوصاً محرق آن جهت وسواس و جنون و خفقان و صرع و نقرس و ضعف
معده و فساد استسقا و نفث الدم و اسهال و موی و سنگ مثانه و گرده و ریزش
و بواسیر و اگر نیم مثقال محرق آن با چهارم مثقال صمغ عربی آمیزند و خمیر
کنند با سفیدی بیضه مرغ و بآب سرد بنوشند نفث الدم را نافع بود و پاشیدن
او و الی خون را اگر از کدام عضو باشد باز دارد و اگر یکدرم از آن با چهار
درم الجبار میل کنند قروح امعا را نفع دهد صاحب تحفة المؤمنین گوید که چون
طلا و نقره را از هر یک بقدر سدس درم گداخته انگشتری ساخته نگین و الی ترتیب
دهند و ابداً از آن نصب کنند و قمر و شمس در اتحاد و خود مقارنت باز هره
باشند و با خود نگاهدارند در حال صرع قطع شود و ولد مرده او را هرگز نمی
نرسد و از چشم بد ایمن باشد اگر بسد را در گردن صاحب وجع مفاصل تعلیق
نمایند موجب تسکین درد شود **فصل** در زمرد زمرد در دوم سرد و در سوم
خشک از خواص او ست که حامل آن تنگی روزی نمی کشد و نگاه داشتن
او با خود تقویت دل نماید و از دیدن خوابهای تشویش و پریشان ایمنی
بخشد و نخم بان مقوی معده و موجب نشاط و سرور و تریاق سموم هوام
و قاطع نزف الدم و مدر بول و مفتت حصاة و جهت یرقان و استسقا نافع
و اکتحال او قوت دهنده بصر و رافع سیل و طلای او برای سعفه و قروح
خبیثه مجرب و تعلیق او بر کبد و معده و جگر جهت وجع معده و دوسنطاریا
و قی الدم و نزف الدم و تعلیق او بر گردن و بازو جهت ابطال اثر سحر
و بر ران برای سرعت ولادت نافع و مجرب و ادمان نظر بر آن رافع کلال
بصر و موجب حدت آن شود و قلاده او با انگشتری جهت جده و صرع

شخصی که مصروع باشد موثر و بهمین جهت ملوک اولاد خود را در وقت
ولادت تعلیق بآن مینمایند چون در وقتی که قمر در برج میزان باشد
انگشتری از آن سازند حامل آن خوابهای موحش و پریشان نه بیند
و محتلم نمی شود و چون خاتم طلا باشد جهت رفع طاعون مفید و چون
یک مثقال او را در انگشتری از طلا و نقره که بالمناصفه دو مثقال باشد
ممزوج ساخته نصب نمایند در طالع میزان و آفتاب در برج هوای باشد
باعث قبول دلها و هیبت در نظرها و قضای حوایج مجرب دانسته اند و گویند
چون افعی بزمرد فایق نظر کند کور میشود و نقاشی مشابه خود درین باب
نقل نموده لیکن حضرت همایون پادشاه در بعض رسایل خود میفرمایند که
در بلاد هند مسموع میشد که زمرد چشم افعی را کور میکند ما بدولت در صدد
امتحان و تجربه این امر بودیم چون در هند افعی نمی باشد ازین جهت این تحقیق
در حیز تعویق بود چون بلاد عراق از گرد موکب همایون رشک عدن شد بسمع
اشرف اقدس رسید که در کوهستان ری افاعی بسیار اند جهت امتحان
یک افعی را طلبیده بودیم قطعه زمرد چند فایق را که در سرکار والا بود متصل
چشم افعی کردیم آسیبی بچشم او نرسید بعد از آن امر کردیم که آن قطعه را
بچشم او بمالند باز هم مضرتی نرسید باز فرمودیم که زمرد را سوده در چشم
افعی بکشند ازین کحل هم کور نشد و در احادیث وارد شده که انگشتری
زمرد در دست کردن موجب آسانی است که در آن هیچ دشواری نباشد
و ایضا مروی است که انگشتری زمرد در دست داشتن فقیر را بتونگری

تبدیل میکند **فصل** در زبرجد در سیوم سرد و خشک از خواص اوست
که لابس او از اذیت ما مصئون میباشد و مسرور بود تعلیق او جهت
عسر ولادت و نفث الدم و اسهال و بر معده برای وجع معده نافع و
چون صورت مرکبی در و نقش کنند و قمر در حین عمل در حوت باشد انگشتری
از ان ساخته در بنصر کند باعث فرح و ازاله غم گردد و چون در طالع سرطان
بر ان صورت ماهی نقش کرده و در رصاص پیچیده بر دام ماهی نصب کند
ماهیان از قعر دریا بدام آیند و گویند شراب در جام زبرجد مست نمی کند
و دیدن نظر بران مقوی بصر و موجب جلاء آن و تختم با و تعلیق در گردن
واقع صرع و چون شکل سفینه بران نقش نموده در بنصر دست چپ پوشند
بجذام نفع دهد و در دست انگشتری او کردن موجب آسانی است که در ان
هیچ دشواری نباشد **فصل** در عقیق در دوم سرد و خشک از ملابس
ملوک است و از خواص اوست که لابس او از بلا محفوظ باشد و نگاه داشتن
با خود مبارک دانند و بان تفاول کنند ارسطاطالیس گوید که عقیق
سرخ برنگ آبی که از نمک سود میکند و در و خطوط سپید خفی نیز باشد اگر با
ان تختم نمایند یا تعلیق کنند موجب بی براسی از دشمن شود و پریشان قریب باشند و پر مردم
با شکوه و وقار باشد و بد دلی را دور کند و منع آمدن خون از سایر اعضا کند خصوصا از زنان
خون طمث ایشان همیشه جاری باشد و سوخته او لطیف و مقویست و مفتح سده سپرز و جگر و بر لثه
حصا و رافع خفقان و آشامیدن بر ده او قاطع نزف الدم و سوخته او مقوی لثه و رافع سستی آن و دندان متحرک
مقوی باصره و تعلیق عقیق بخفقان و دادی نافع است حضرت سرور کاینات فرموده که انگشتری عقیق در دست داشته باشید

بر آورده است و ایضا از آن جناب مرویست که انگشتری عقیق در دست
کند مادام که آدمی آن انگشتر را باخود دارد اندوهی باو نمیرسد و ایضا
داشتن انگشتری عقیق در دست برای ضرر و دفع شر دشمنان و محفوظ
ماندن از جمیع بلاها و برطرف شدن فقر و درویشی و زایل شدن نفاق و
ایمنی در سفر و حفظ مال از دزد ان و بجهت خیر و نیکی و فراخی روزی و امان
یافتن از دست بریدن و از تازیانه خوردن و امان یافتن از شر پادشاه
ظالم و از هرچه آدمی از آن می ترسد و حذر مینماید رفع بدیها و ایذاها و مکروهات
و قضای حوایج و نیکوئی عاقبت کار در احادیث مرویست و ایضا روایت
شده که عجب دارم از دستی که در آن عقیق باشد چگونه خالی می باشد از
دنیا رود درم ارسطاطالیس گوید هر که عقیق صافی را سوده با یک حبه مشک
سوده و قدری کافور در روغن زنبق انداخته بگذارد هر روز این روغن را
برخود بمالد و بر دو ابرو و طرف چپ چشم و چهره را بدین بآن نماید هیچکس او را
نه بیند مگر اینکه او را دوست دارد در نظر مردم معظم و با مهابت باشد و اگر
باین روغن سعوط نماید بجمیع او جاع براس سودمند بود **فصل** در عین
الهر به هندوی لهسنیه گویند جامع خواص یاقوت همانی است و از جواهر
اوست که حامل او از چشم زخم و تاثیر نفسهای خبیث انس و جن مصون
میباشد نقاشی و خاصیت دیگر از جواهر یان چندر و ایت نمود یکی آنکه
مال حامل او نقصان نمی پذیرد و او را نکبات و آفات نمیرسد دوم آنکه
اگر این جوهر با شخصی باشد و در مصاف حاضر شود و از اتفاق روزگار

انهزام در لشکر راه یافته همه با راه فرار در پیش گیرند و این شخص نجات خود را در فرار نه بیند خود را در میان کشتگان اندازد هر که از لشکر مخالف بر وی بگذرد او را یابد مقتول که در خون آلوده باشد مشاهده نماید و از وی کناره گیرد واحدی او را نشناسد باین تقریب از آن نجات یابد **فصل**
در فیروزه در اول سرد و در دوم خشک از خواص فیروزه است که رنگش با صفای جوهر صاف مینماید و با کدر او کدر می شود و ملاقات عرق و روغن و دسومات و مشک مفسد و مبطل لون و تغیر حسن و صفای اوست بالکلیه ابن بیطار و دیگران نقل نموده اند هر حجری که از رنگ خود بگردد و متغیر شود دیدن آن و تختم آن برای لابس بدی است و بهمین سبب بادشاهان فیروزه را تختم نمی نمایند و نمی پوشند زیرا که هیبت ایشان را در نظر مردم کم میکند راقم گوید که این کلام متناقض کلامی است که احمد تفاشی از رساله ارسطو در تدبیر ملک برای سکندر نوشته است نقل کرده که این حجر را همیشه ملوک عجم می پوشند و قلاده از آن می ساختند و در جمع آن استکثار می نمودند و در حدیث هم خواص و مدح فیروزه وارد است باین اعتبار قول ثانی معتبر باشد و نیز از خواص فیروزه است که دارنده او از قتل و صاعقه محفوظ می باشد و کسیکه فیروزه با خود دارد بر دشمن ظفر یابد و در نظر مردم عزیز باشد و از چشم زخم محفوظ میباشد و داشتن او مقوی دل و مانع خوف است و اکثار نظر بر آن تقویت بصر میکند و کسیکه بگاه بفیروزه نگاه کند آثر و نشاط دماغی و نشاط بر وی بگذرد و گویند حکمای سابق در هنگام رویت ماه بفیروزه نگاه میکردند و هر که انگشتر

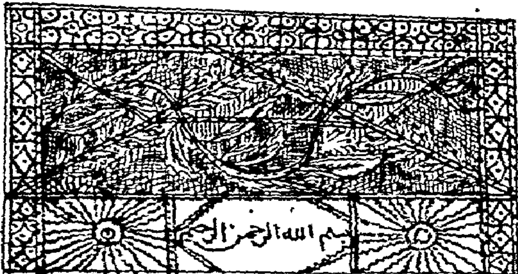
فیروزه با خود داشته باشد مار و عقرب با نزدیکی نکند و در حدیث از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم روایت شده که خداوند عالمیان میفرماید که من شرم میکنم از دستی که بسوی من بلند شود بدعا و دران دست انگشتر فیروزه باشد پس آنرا نا امید گردانم و از کلام معجز نظام حضرت اسدالله الغالب علیه السلام مستفاد است که انگشتر فیروزه در دست داشتن موجب نصرت و فیروزی است و در حدیث وارد شده که انگشتر فیروزه در دست کند دستش فقیر نشود و نیز در حدیث وارد است که انگشتر فیروزه جسم را قوت دهد و سینه را گشایش بخشد و قوت دل را زیاده میکند و چون پی کاری رود و آنرا در دست کند پس چون برگردد حاجتش برآورده شده باشد فصل لاجورد در اول گرم و معتدل و در اول مبرد و در دوم خشک از خواص او است که اگر بر اطفال فزع کمتر کند و تعلیق او رافع خوف و مفرح و مقوی دل مسهل سودا و بلغم غلیظ بود و مالیخولیا و ضیق النفس را نفع دهد و در گرده و مثانه را دفع کند فصل خواص لعل در تحت خواص یاقوت است و در تفریح و تقویت قلب زیاده قوی تر از یاقوت و شربت او حابس خون بواسیر است و اگر با خود دارند از احتلام محفوظ مانند و خوابهای پریشان نبینند و اگر بر کودکان بندند از خواب نترسند و بدخوی نکند فصل لولو در آخر دوم سرد و خشک تعلیق آن و نگاه کردن بآن مفرح و مقوی دل است و در دهان داشتن او بجهت تفریح و ازاله غم و ضعف دل مجرب و از خواص اجزای معاجین رافع انواع خفقان و اسهال باردی و موی ضعف جگر و گرده و حصاة و حرقة البول و سده و یرقان و در او برای قطع سیلان خون را از اعضاء و التیام زخمها و طلای محلول او رافع برص و مضر مثانه و مصلح آن بسد است فصل مرجان در افعال او مانند مزاج افعال بسد است مگر اینقدر که خشکی بسد زیاده از وی است و از خواص مرجان است اگر بر اطفال بندند از اثر چشم زخم محفوظ مانند و فزع و خوف در خواب عارض نشود و از پریشان دور میکند و تعلیق او باعث ایمنی از اثر سحر و اگر محاذی معده اطفال تعلیق نمایند تقویت معده نماید و اگر مصروع با خود

بکار برد نافع بود و اگر بر گردن بیاویزند جمیع امراض معده مانند زمرد فایق سودمند بود و کثرت
نظر بر جان تقویت بصر میکند و اگر بر زن حامله تعلیق نمایند موجب حفظ جنین و عدم اسقاط می شود

فصل تعلیق یاقوت بالخاصه مفرح و مقوی دل و مورث شجاعت و مهابت و معظم بودن در نظرها
و تیسیر اسباب معاش و جهت رفع طاعون و وبا و تغیر هوا و وسواس و صرع و خفقان و در رفع انجماد
خون و نزف الدم و قطع رعاف و انگشتری او جهت قضای حاجات و رفع ضرر صاعقه و غرق و در دهان
داشتن او جهت رفع تشنگی و بدبوی دهان و تقویت دل و زایل کردن غم و اندوه از دل و برافروختن
حرارت غریزی و زیاده خوردن نشاط و سرور و تصفیه خون مینماید بحدیکه گفته اند که اگر بر مرده بر بندند خون
او فسرده نشود و سموم را سودمند آید و اگر بر اطفال تعلیق نمایند مادام که معلق باشد از ام الصبیان
ایمن بود و تعلیق یاقوت بر حامله حافظ جنین و نافع اسقاط آن و اگر صاحب ورم تعلیق کند
ورم را تحلیل کند از حضرت امام ضامن ثامن رضی الله تعالی عنه مرویست که انگشتر یاقوت در دست
کنید که پریشانی زایل میکند **فصل** بیجاده یاقوت زرد است در تقویت دل و تفریح قوی تر از
اصناف دیگر است و پوشیدن انگشتر یاقوت زرد و تعلیل احتلام است حضرت امام ضامن فرموده اند
که هر که انگشتری یاقوت زرد در دست کند فقیر نشود **فصل** نیلم یاقوت کبود است در افعال چون
یاقوت است **فصل** یشب در آخر دوم سرد و خشک تعلیق او بر گردن جهت خناق و قطع نزف الدم
و رفع نفث الدم نافع و تعلیق او محاذی معده و در دهان داشتن مقوی معده و حافظ صحت اوست
و مسکن وجع و رافع امراض آن و جهت خناق و مقوی اعضا و بر ران برای عسر ولادت و در دست و
بازو جهت ایمنی از مخافت و رفع ضرر سحر و چشم بد و ضرر صاعقه موثر و حامل آن از کثرت احتلام محفوظ
میماند و در نظر مردم عزیز باشد و گویند چون قمر در برج آتشی باشد بر آن صورت انسان نقش کند تعلیق او جهت
آلام باطنی نافع است و بعضی در تاثیرات دیگر که مذکور شد نقش صورت بر آن شرط دانسته اند و مستقبل بودن برخی شرط است

فقط تمام شد

رساله خواص الحیوانات مولفه مولانا حاوی فروع و اصول کاشف
دقایق معقول و منقول حکیم حاذق مسیحا النفس حافظ قاری
شاه منصور علی صاحب رام پوری دام برکاته بفرمایش مولانا
ممدوح در ماه ربیع الاول سنه ۱۲۶۵ هجری در
مطبع دار السلام دهلی بسعی عنایت حسین
باهتمام منشی نور الدین احمد
حلیه انطباع در بر
گرفت
فقط



الحمد لله سخر لنا الانعام وجعل فی لحومها والبانها تاثیرات
لدفع الامراض وخلق الطیور ووضع فیها وفی بیوضها منافع
کثیرة لشفاء الاسقام ولنا فی بعضها جمال حین تریحون
وحین تسرحون وتحمل اثقالنا الی بلد لم تکن بالغیه الا
بشق الانفس والصلوة والسلام علی رسوله محمد واله واصحابه اجمعین
اما بعد این رسالہ ایست در خواص حیوانات که از کتب طبیه مثل بغیة
الاطبا وبدیع النوادر وریاض الادویه ومفردات هندی وتحفة المومنین
واختیارات بدیعی وغیره برای افاده خاص وعام ونفع جمهور انام استنباط
نموده شد واعراب بعض لغات از شمس اللغات ومنتخب اللغات
وصراح وبرهان قاطع وفرهنگ جهانگیری ومثل آن تحقیق رسانیده چکم
ابابیل علی الاطلاق مفید طالبان کنانیده ذکر مه ابابیل در مفردات هندی
منظور است که بانیات رسید وابابیل جمع ابول است وآن طائر یست

ابل

معروف و در هند یافته نمیشود و آن از قسم کنجشک کوچک است و در تفسیر حسینی
در مقام الم ترکیف مشروح و بعضی آنرا خطاف دانند غلط است وی
غیر اوست **ابل** مطابق منتخب بکسرتین شتران واحد ندارد و بمعنی جمع
است بهرحال شتر گرم در درجه دوم خشک در اول لحم او مقوی باه و جگر و معده
دافع نزول و مقوی باصره و اگر پشم شتر سوخته بر زخم بندند یا افشانند خون
بالیستد و شیر او نافع استسقا و مرض طحال و اگر پشکش شتر را گرم از شکم
برآورده بر زردی زرد شده بمالند زردی رنگ را زایل کند و اگر پشکش شتر را
پخته در آفتاب خشک کنند و یک جزو گشنیز و یک جزو باقلا کوفته و بیخته بر آن
ریزند و هر صبح سه درم بدهند و عقب آن یک پیاله شیر میش تازه دوشیده
بنوشند ضیق النفس دفع شود و کف شتر مست را اگر در شراب کسی بدهند
بیخود شود و اگر استخوان پوسیده او نرم نرم کوفته و بآب آمیخته در سوراخ
موشان ریزند موشان هلاک شوند و گفته‌اند اگر بر آستین عاشق بندند عشق
دور گردد و شتر از جملهٔ حیوانات در غیرت ممتاز است که بر مادر و خواهر آمیزش
نمی جهد و در مفردات هندی است که چون پشم شتر را بسوزند و در بینی دمند
رعاف را دفع کند و چون لعابی که او را در سطح دهن ظاهر شود بخیس در چشم
چکانند شبکوری را ببرد و گویند شتر بخلاف دیگر حیوانات زهره نمی دارد
لهذا نامرد را اشتردل گویند **ابن آوی** یوسفی گوید شغال را گویند زبان شتر
را در خانه هر که بگذارند در میان اهل آن خانه جنگ شود و چشم راست او را هر که
با خود دارد چشم زخم باوی نرسد و شغال را در هندی گیدڑ گویند **ابن**

ابن آوی

ابن عرس — **عرس** بکسر عین بی نقطه و را و سین مهملتین راسو را گویند که بهندی
نول و نیولا خوانند و ابن عرس کنیت راسو است گویند دشمن نهنگ است در
دهنش میرود و جگرش میگزد و باد و او از گوشش بچه میدهد و گویند دشمن
مار است و در خانه که راسو بود مار نماند و این غلط است که مولف بچشم خود
ملاحظه کرده که در بعض خانها با وصف بودن راسو ماران می بر آیند لیکن
تحقیق آن که به تعلیم بازیگران با مار میجنگد بقول صاحب تحفه گرم و خشک است
در سوم و گوشت او نافع زهر سموم است و یوسفی گوید مغز سر او مصروع را مفید
و چون بر خنازیر و نقرس خون او طلا کنند نفع دهد و طعامی که در وی زهر بود چون
راسو آنرا ببیند فریاد کند و موی بر اعضای او راست بایستد و چون گوشت او با
روغن کنجد یا زیتون بپزند مسمن و مقوی و باد زهر سموم است

اتان — **اتان** بالفتح همزه و تاء فوقانیه ماده خر و اتن بضمتین جمع آن من رشیدی و آنرا بهندوی گدهی
گویند و لبن الاتان یوسفی گوید بپارسی شیر خر است دق و سل را سودمند آید
و ریش گرده و مثانه را نفع دهد و صاحب تحفه گوید سردترین شیرها و بسیار مرطب
و مضر مرطوبین و درد سر آرد و مصلحش گل انگبین و قدر شربتش از دو وقیه تا نیم
رطل است با شکر و کتیرا و روغن کدو و رب السوس و امثال آن و تعلیف او
باشیائی مناسب هر علتی شرط است یوسفی گوید از معده زود بگذرد و حیض برآید
و نشاط آرد و بدن فربه کند

ارنب — **ارنب** بفتح اول و سکون راء مهمله مطابق منتخب
اللغات خرگوش ماده باشد یا نر و ارنبه خرگوش ماده و بعضی گفته اند ارنب
ماده و خزز بر وزن زفر نر خرگوش را بهندی سسا گویند یوسفی گوید بهترین

آلت کہ زنگش بسیاہی زند و یا بانی باشد لحم او گرم و خشک است و گویند
سرد و خشک است و صاحب تحفہ گوید لحم او در اول سیوم گرم و در دوم
رطب و منقلب میگردد نر او بمادگی و همچنین بالعکس و صاحب کشف اللغات
گوید کہ گیدر نیز همین خاصیت دارد و ازین سبب مردم مفعول را گیدی
گویند یوسفی گوید پنیرمایہ او را چون زن بعد از طهر سہ روز بسرکہ خورد منع
آبستنی کند ابن زہر گوید آبستن نشود چون بعد از طهر از و فرجہ ساختہ بردارد
حامل گردد و نیز بعضی گوید کہ پشم خرگوش چون بعسیر و مرد و قاق کند
و سفیدہ تخم مرغ ضماد کنند منع خون رفتن از شریان کند و طلا کردن سرگین او
با سرکہ رافع کلف است و نیم مثقال پنیرمایہ آن با سرکہ جہت صرع و تحلیل
شیر منجمد در معدہ و گزیدن افعی مجرب دانستہ اند و اگر دندان خرگوش را
بہر جانب کہ دندان درد کند بیاویزند درد دندان را ساکن کند و خرگوش
مثل زنان حایض میشود و بعضے گویند مدت حمل او هفتاد روز حضرت صدیق
ارنب را شکار کرد او راد و خصیہ و ذکر و فرج بود مثل خنثی و چون از وی
بگریزد و چشم گشادہ خواب کند اگر داغش بریان کردہ بخورند رعشہ دور
شود ارنب بحری سرش مانند خرگوش و بدن او مثل ماهی ہندی
کاشا نامند بوعلی سینا گوید کہ از ذوات سموم است ہر کہ می خورد او را
می میرد ا ستر بفتح اول و سکون سین مہملہ و فتح فوقانی و سکون را
بغل است و گفتہ شود اسد شیر را گویند صاحب تحفہ گوید ہر کہ مقدار
از پوست او در رخت صندوق نہد از آسیب کرم خوردن ایمن شود

و بستن مقداری از پوست یا از موی او بر سر و گردن اطفال پیش از بلوغ
از الصرع می نماید و هر که روغن پیه او بر تن خود مالد همه جانوران درندگان ازو
بگریزند و ضماد پیه او بر کمر و کنج ران و انثیین و قضیب و مقعد مقوی جماع
و قطور او با روغن تخم انجره در احلیل جهت نعوظ بیحد مل است و بقول
ارسطو کباب خصیه شیر بغایت مقوی دل و باه است و چون یکدرم تخمین
او را در شراب حل نموده بمعتادین دهند رفع خواهش ایشان گردد و از
بستن پاره از پوستش صرع دور شود و گوشت او نافع فالج و استرخا
و جلوس بر پوست او دافع بواسیر و پیه شیر بر موضع سوخته عجیب الاثر
است و گویند که هر کس دندان شیر با خود دارد از درد دندان ایمن باشد
ارسطو گفت که شیری دیدم روی او مثل روی آدمی و بدن او سرخ و دم
مانند کژدم و شیر از یک بچه زاید نمیده و از دهانش بوی بد می آید و اگر بو
میرسد و از دیدن نار متحیر گردد و عمر دراز دارد **الاغ** بفارسی حمار است
و گفته شود **انسان** آشامیدن استخوان سوخته آدمی سه روز هر روز
یک مثقال با مثل آن شکر جهت صرع و عرق النسا و مفاصل بغایت
آزموده و آب دهن ناشتا کشنده کرم گوش و هوامی که در گوش
رفته باشد و خوردن استخوان سوخته آدمی جهت تپ ربع بشرطیکه شارب
آن نداند مجرب **ایل** بکسر اول و تحتانی مشدد مکسور در عربی البقر الوحشی
و بفارسی گاو کوهی و گوزن نامند و در هندوی باره سنگا خوانند و ا و
انواع میباشد گوشت اقسام او غلیظ و مولد سودا و سریع الهضم و مقوی

لاغ
سان
ایل

باه

بابرودین اگر شاخ آنرا بر زنی که دشوار زاید بیاویزند بآسانی وضع حمل شود
و هر کس که با خود دارد از گزیدن جانوران ایمن شود و اگر شاخ آنرا سوزانیده
باکتیرا بیامیزند و بصاحب اسهال دموی با قرحه امعا و مثانه دهند سود دهد
اگر با گوگرد در خانه دود کنند مار و کژدم و پشه بگریزد و دُنبالهٔ همه
انواع از جمله سموم و گوشت گوزنی که بعد از دوانیدن او را ذبح کرده باشند
با سمیت است **بازی و باز** جانور شکاری معروف بیران بکسر و بزات
بضم جمع بعضی برانند که باز ماده است و نر ش از جنس دیگر بود مانند شاهین
وغیره در مفردات هندی است که پر سوخته او اندمال جراحت کند **باشه**
معرب آن باشق و آنرا بعربی صفر خوانند دماغ آن نافع خفقان سوداوی
چون یکدرم بگلاب خورند و زهره او اگر در چشم کشند ظلمت دور کند و صقر
معرب چرخ است چون اطلاق صقر است بر جانوران شکاری بمعنی باشه
نیز نوشته شده باشد و الا وجه دیگر نخواهد بود و صاحب مفردات هندی را
ببر بهر دو موحده و رای مهمله در اصل لغت بر وزن کمر است مگر شعرا
بسکون دوم استعمال کرده اند من بهار عجم گویند آن درنده است که پیش
پیش شیر میرود و آواز کنان تا دیگر جانوران دانند که شیر می آید و نزد بعضی
شیر لیست که در هند می شود و در برهان جانور صحرای نوشته شبیه گربه
که دم ندارد و از ان پوستین سازند و نیز می نویسد که درنده ایست
ببغا بفتح بار موحده اول و سکون موحده دوم و غین منقوط طوطی را
گویند و آن سبز و سرخ و سفید می باشد هر که زبانش خورد فصیح گردد و

با
باشه
ببر
ببغا

۸ بط

خوردن زهره او لکنت زاید **بط** بفتح وتشدید طا بفارسی اردک گویند
از جمله طیور آبی است در دوم گرم و در اول خشک و مرطب و برطوبت فضلیه
کثیر الغذا و مسمن بدن و گرده و مبهی و مصفی صوت و دافع ریاح و مولد
خون غلیظ سریع التعفن و دیر هضم است و زرده بیضه آن عقل و هوش مغز او
و مسحوق بیضه آن جهت اسهال دموی بهترین علاج است **بعیر** شتر است

بعیر

و در ابل گفته شد **بغاث** بدسه حرکت مرغی است مردار خوار

بغاث

بغل بفتح اول و غین معجمه ساکن استر متولد میشود از اسب و خر بعضی

بغل

گویند موجد این ترکیب فرعون است چون زن سه مثقال از جگر او بسه روز
بعد طهر متعاقب خورد مانع حمل میگردد و اگر دل استر خشک کرده در آب آغشته
زن را آب نوشانند حامله نگردد و اگر سمش سوخته بروغن آمیخته برکسی که موی
نداشته باشد مالند موبر آورد و اگر سم استر سیاه با خون او در آستانه
خانه دفن کنند موش کم گردد و از غرایب آنکه اگر کسی زکام داشته باشد
افکنده استر شمیده بران نعت انداخته در راه نهند هرکه بران گذرد مزکوم
شود و این کس به شود **بقره** بفتحتین گاو و در ازدبال نیز گویند و گاو

بقره

میش هم از انواع اوست لحم آن گرم و خشک و بطی الهضم مغلظ
محدث امراض سوداوی مگر که بچه یک ساله باشد اگر پیه او با زرنیخ دود
کنند گزنده ها بگریزند و طلاء شاخ گاو کوهی سوخته با سرکه دافع برص و
و غذائیت شیر او از شیر دیگر حیوانات بیشتر است و شیر گاو میش اغلظ
از آن و پیرایه بقر با چون بر سر مالند خراز را نفع دهد و چون بروغن گل

درگوشش بچکانند طنین را مفید ومالیدن زهره آن بر شکم اسهال کند وموی
را سفید گرداند هرگاه باادویه دیگر ضم سازند واگر صاحب رعاف
سرگین تازه وگرم آنرا بر پیشانی بند خون باز ایستد واگر آهن وشیشه
بعضوی فرو رفته باشد چون سرگین گاو باروغن جوشانیده بران نهند
برآید وسم سوخته آن بقدر نیم مثقال باسکنجبین اگر مداومت نمایند دافع
سپرز است ودردست داشتن انگشتر شاخ چپ او جهت صرع بالخاصیت
موثر است وقضیب آنرا هرگاه نرم سوده با بیضه نیم برشت بخورند مبهی
قوی است **بقره وحشی** در الف نوشته شد **بلبل** طائری است
خوش آواز **بوم** چغدر را گویند خوردن گوشت او بیوقوف می سازد
بیرا هوتی بکسر اول وتحتانی معروف ورا مهمله وفتح موحده دوم
وواو مجهول وکسر تای هندی کرم مشهور است در سیوم گرم ودر دوم
اگر پایهای او را دور کرده یک عدد با برگ پان بخورند امراض بارده مثل
فالج ولقوه را مفید است وضماد وی مقوی باه وممسک وفربهی قضیب آرد
وبدل او خراطین است **پلنگ** نمرست در نون گفته شود **تدرج**
معرب تدرو است گوشت او در دوم گرم در اول خشک وبغایت لطیف و
سریع الهضم واکثار او مصدع ومولد مره صفرا در محرورین مصلحش
سکنجبین **ثعلب** بسکون عین روباه پوستین آن گرم ونطول
او بر مفاصل مسکن اگر زنده بجوشانند وشحم آن نافع درد هاست ویکدرم
ریه آن نافع ربو است ولحم او محرک باه مبرودین ومرطوبین وطلاء و

۱۰ بیه او نقرس را ببرد و خاکستر پوست روباه جهت عضو سوخته بعدیل

جراد است **جراد** بالفتح ملخ دم بر سنک ... و حق کرده بیضه نهند اگر ملخ

ما برآتش نهند بخور شش صاحب سوزاک را مفید و بو اسیر را نفع ز ...

جعل و عسر البول را ببرد و ملخ گرم وخشک است در اول **جعل** بضم اول و

حباب فتح عین مهمله جعل خشک برای گزیدن کژدم نافع است **حباحب** بضم

حای اول و کسر حای ثانی کرم شب افروز قطور یکعدد از خشک او با روغن

گل جهت چرک گوش و کری او نافع است کذا فی التحفه و تدهین آن با روغن

حباری کنجد بر رخساره موجب دوستی خلایق و قضای حاجت است **حباری**

بضم بعضی آنرا سرخاب گویند و بعضی بوقلمون اگر دل او کسی بندد خواب

کمتر کند و در شکم او سنگی بود که اگر کسی بندد احتلام نکند و رعاف و اسهال

حمار الوحش کم شود **حمار الوحش** یوسفی گوید بپارسی گورخر گویند لحمش گرم و خشک

است در سیوم فالج و لقوه و رعشه و تشنج و تمدد بلغمی و درد پشت و گرده

حمار اهلی مفید **حمار اهلی** بفارسی الاغ و خر گویند لحمش گرم و خشک است در دوم

چون خاکستر لحم یا جگر او را با زیت بر شقاقی که از سردی باشد بمالند نفع

دهد و چون بر خنازیر طلا کند سودمند آید و چون عقرب گزیده را باز گونه بر

خر نشانند درد ش ساکن شود و جگر بریان کرده او را هر گاه ناشتا بصاحب

صرع دهند بغایت سود بخشد و اگر پوست پیشانی او بقدر عصابه بردارند

و بر پیشانی صاحب صرع ببندند دیگر او را صرع نشود و اگر آب سرگین تازه

آن ... در بینی ... رعاف ... شود و گویند که اگر ... از دم او ...

دم او بوقت جستنش بر ماده گرفته بر خود بیند شهوت انگیزد و چون در
گوشش گویند که مرا عقرب گزیده است باعث رفع درد شود و حر بعد عمر

حمار

سی سال بر ماده جهد **حمام** بفتح کبوتر داشتن او در خانه مانع فالج و سکته
و مرض بیداری و آسیب جنات و لحم او مبهی لحمش گرم و خشک در دوم و
خون آن نافع جراحات چشم و سرگین آن با آرد جو جهت اورام صلبه و با
روغن زیتون جهت سوختگی و با سرکه جهت تحلیل خنازیر و با تخم کتان و عسل
برای گشودن دمامیل و با آرد گندم و قدری قطران که پخته و مرهم کرده باشند
چون سه شبانروز بر برص ضماد نموده مکرر تجدید نمایند در ازال آن بغایت مجرب

حمار قبان

است **حمار قبان** بهر رازگویند و در اصفهان خرخدا و در شیراز بی
مهک خوردنش نافع عسر البول و با دم دانیدن آنش تب دور شود ؛

حواصل حیه

حواصل مرغی است بسیار خوار بزرگ حوصله **حیه** مار در آخر سیوم
گرم و در غایت تجفیف و در جذام قوی الاثر **خراطین** بفتح بعربی شحم

خراطین

الارض و امعاء الارض و بپارسی کرم گل خواره و بهندی کیچوا خوانند گرم است
در دوم و خشک در سیوم چون خشک ساخته بکوبند و بیزند و بروغن کنجد طلا
کنند قضیب را بزرگ گرداند و خوردن تازه بعد پاک کردن از گل بقدر سه درم

خرس خطاف

مبهی باه است **خرس** دب است و گفته شود **خطاف** بضم اول
و تشدید طا پرستوک است کباب آن مفتح سدد و رافع سنگ مثانه و سبز
یرقان است و طلاء زهره او موی سفید را سیاه سازد و دلش مقوی باه
اگر خشک کرده سائیده بخورند **خفاش** بضم شپره نگاهداشتن دل او

خفاش

وقت شهوت مقوی باه اگر خونش در زهار بچه مالند موی نروید چون در روغن
کنجد خفاش را جوشانند و بر عرق النسا طلا کنند نفع تمام دهد و چون خاکستر
سر او در چشم کشند روشنائی زیاده کند و زنی که دشوار زاید چون زهره خفاش
در فرجش نهند فی الفور زاید و طلاء مطبوخ آن بر احلیل حبس بول بگشاید

خنزیر خوک را گویند گوشت او در اول دوم گرم و در سیوم تر فرقی از
گوشت انسان ندارد موافق ترین لحوم است بمزاج انسان و اکل او مورث
حرص شدید و فساد عقل و نقصان مروت استخوان سوخته سائیده او مالیدن
بر ناسور نافع است

دُب بالضم و تشدید با خرس را گویند ماده آن
از دهن بچه دهد و با آدمی جمع شود پیه او از جهت فربه کردن بدن بی برا
و اگر پیه او با سرکه خورند علاج سپرز است اگر زهره او بر ران بندند امساک
بچه آرد و بستن پوست او بر طفل بی خوف کننده است و خلوس پوست
آن نافع نقرس و فالج و درد طین و بواسیر و قشعریره

دجاج خروس
و ماکیان خروس در گرمی نزدیک باعتدال است و تر است در اول مغز
سر او زیاده کند باه و چون او را بر گزیدگی کژدم و مار بندند درد و سم رفع
کند و گوشت ماکیان افزاینده عقل و منی و در سنگدان او سنگی است که بستن
آن مصروع را نافع و آویختن در گردن مقوی باه

دُراج گوشت آن
افزاینده دماغ و فهم و منی است مضر محرورین و مصلحش ترشی

دود الحریر کرم ابریشم چون خشک ساخته بکوبند و بیزند و سه درم هر روز
کنند نزد بدن فربه کند و رنگ رو نیکو گرداند

ذُباب بضم مکسر

اگر کرم را در روغن کنجد نگس کرده در آفتاب گذاشته صاف نموده باشند جهت رویانیدن مو مجرب **ذراریح** جمع ذروج است جوانی بقدر زنبور باشد و بهترین او در گندم زار موجود است گرم و خشک است در سموم حاد حریف و نافع ثالیل و قاطع اظفار و دافع بهق و برص طلاءً بالخل **ذئب** بکسر گرگ مزاجش در سوم گرم و خشک و جگرش جهت امراض جگر بغایت نافع و قدر شربتش یک دانگ و زبان و پوست گرگ اگر بر مصروع بندند صرع دفع شود و اگر کسی زبان و پوست او با خود دارد بر اعدا غالب شود و سر گرگ را اگر در کبوتر خانه بیاویزند هیچ حیوان موذی گردش نگردد و داشتن چشمش نزد خود مانع صرع و آسیب درنده و طلاء زهره اش بر ذکر موجب حب زن است و هرگاه طبلی از پوست آن سازند و نوازند دیگر طبلها دریده شوند **رتیلا** بضم اول و فتح فوقانی حیوانی است شبیه بعنکبوت از سموم قتاله است ضماد کوبیده او بر موضع گزیده اش جذب و رفع سم میکند **رخمه** بفتح راء مهمله و سکون خاء معجمه پرنده ایست اگر پر او در خانه سوزند حشرات بروند و حامله اگر نرش نگاهدارد باسانی زاید **زر زور** بضم هر دو زاء معجمه شارک لحم او قوت باه افزاید **زلو** علق است و گفته شود **زنبور** گزیدن او صاحبان امراض مزمنه عصبانی را نافع کذا فی التحفه **سام ابرص** صاحب تحفه گوید وزغه برصیت و وزغه بلدی مسمی بچلپاسه ملاقات

خون او بدن مورث برص **سالامندر** حیوانی است ابلق از زردی و سیاهی
و آتش در و تاثیر نمیکند اگر در تنور اندازند افسرده کند خوردن او قتال و باد زهر او
تخم سنگ پشت **سرطان** اگر او را بر درخت میوه آویزند بسیار بار آرد
گوشت او برای سل و دق نافع و خوردن محرق آن نافع گزیدن سگ دیوانه
و مار گزیده و اگر سرطان را بر درختی که ثمر ندهد آویزند بار گردد **سقنقور** حیوانی
است شبیه بر نهج جنس آبی او مشهور بورل مائی جنس بری او معروف
بورل بری و گویند که نهنگ بر لب نیل بیضه می نهد و بچه چون بر آرد هر که باب
برود ورل مائی است و هر که در ریگ ماند ورل بری است گویند چون
سقنقور کسی را بگزد طلب آب نماید اگر آب یابد در آب رود و اگر نیابد بشاش
و در آن غلطد آنکس بمیرد و اگر صیاد پیش از آن در آب رود یا در بول خود
غلطد سقنقور فی الحال بمیرد و صیاد سالم ماند و در بضاعت الاطباست
که گوشت او تا که تازه است گرم و تر است در درجه دوم و گوشت و در ام یاد
است **سلحفات** بکسر سین و فتح لام سنگ پشت طرف دم او با خود داشتن سبب
قوت باه است یوسفی گوید که چون زهره آتش در بینی چکانند مصروع را نفع دهد
و مالیدن خونش نافع اهل نقرس و وجع مفاصل و بیضه آن سعال اطفال را مفید
و اگر بول او در گوش کر چکانند کری دفع گردد **سمانی** بضم پرنده ایست که در یمن
پیدا شود و بلی پراندن نبرد گرم و خشک کثیر الغذا افزاینده باه زنان است و ضماد
شق کرده او جاذب سم هوام و لعوق زهره او با عسل هر روز بقدر حبه جهت صرع
معتدل است **سمک** ماهی سرد و تر است در اول و مداومت او مورث بهق و برص

سمور
سنجاب
شتر
شقراق
شهاجر
صرو
صدف
صعوه صقر
ضان
ضب
ضبع

ابیض و مقوی باه و دافع نزول آب **سمور** پوشیدن پوست او مقوی باه و طوبت
دگرم و تر از سائر جلود است **سنجاب** حیوانی است که از موش صحرائی کلان
میباشد پوشیدن پوست او دافع درد عصب است **شتر** ابل است
و گفته شد **شقراق** بکسر شین معجمه و قاف و تشدید رای مهمله و آنرا
سبزک هم میگویند و تاجی دارد بر سر مانند هدهد گوشت او گرم
است و نافع ریاح غلیظ و لطلا زهره او موی سیاه شود **شهاجر**
بفتح اول و کسر جیم زغن و غلیواز هر خانه که دران زغن بود مار و کژدم
نیاید **صرو** بضم اول و فتح ثانی کنجشک گرم و خشک در سیوم و
باه برانگیزاند و استرخا و فالج را سودمند آید **صدف** سرد
و خشک است در اول چون در آب کشنیز تر حل کرده بر پیش سر طلا
کنند رعاف را دفع کند و چون زن بعسل فرزجه سازد حیض بکشاید
صعوه در هندی لمولا گویند خواص او مثل کنجشک **صقر** معرب چرغ
اول کسی که بچرغ صید کرد بهرام بوده است مزاجش از شاهین خشک
تر است **ضان** اسم جنس گوسپند بشم دراز که آنرا بپارسی میش
گویند گوشت میش گرم از گوشت بز بود و غذا بیشتر دهد **ضب**
بفتح و تشدید بی سوسمار بهندی گوه گویند طلا رجل سوخته او مورث
بی حسی عضو است بحدیکه اگر قطع کند متالم نگردد **ضبع** بفتح ضاد
معجمه و ضم موحده و عین مهمله کفتار دست چپ او کوتاه باشد لهذا
ضبع عرجا گویند گوشت او در آخر دوم گرم هرکه دندانش با خود

دارد چون بر سگ بگذرد سگ بانگ نکند هر که گوشتش را میل نماید از وسواس ایمن شود و هر که زهره او در چشم کشد باصره اش قوت گردد و طبیع برخوردن سگ مالوف است و چون در شب آفتاب بر سایه سگی که بر بلندی باشد نشیند در حال سگ بر وی بیفتد و او سگ را بخورد و اگر پای او را به زنی که دشوار زاید بپاید یا زیر بالش بنهد بهمان زمان وضع حمل نماید

صفدع

ضفدع بضم ضاد وفتح دال وبکسر ضاد نیز وزغ که آنرا غوک و چغز گویند خاکسترش مانع سیلان خون جراحت و چون گوشتش بیفشرد مورچه اگر بر موضعی که موی آنجا کنده باشند یا تراشیده باشند طلا کنند دیگر نروید

طاوس

طاوس طبعش گرم وخشک است در اول چون لحمش میل کنند باه برانگیزد و چون زهره اش بسر که طلا کنند گزندگی جمیع جانوران رانافع بود و چون سرگینش را بر ناسور ضماد کنند ناسور را زایل گرداند و طلای استخوان سوخته او سودمند کلف بود

طیهوج

طیهوج بکسر موافق تحقیق فاضلان لکهنو ومطابق منتخب بفتح معرب تیهو و آن پرنده ایست شبیه بکبک لیکن کوچکتر از آن گوشت آن میل بحار رطب ونزد بعضی معتدل و برای نقیه وضعیف بسیار نافع

ظبی بفتح بپارسی آهو در آخر دوم گرم وخشک واز سایر لحوم صید اقرب بمزاج انسان چون پشکش کوفته بیخته بسرکه طلا کنند ورم بلغمی بگدازد واز بخور شاخ او گزندگان بگریزند زهره او اگر چکانند در گوش نشاند

عجول بفتح وتشدید جیم گوساله گوشت آن از گوشت گاو افضل

عصفور
عقاب

عصفور کنجشک است دبالش درصرو لذت **عقاب** بضم پرنده ایست
معروف شکاری اسم عربی است ودر هندی بجری گویند ارسطو نوشته
که هر سال عقاب غلیواز شود وغلیواز عقاب وبعضی گویند که عقاب همه
ماده بود وبغیر جنس جفت گردد اگر پر او سوزند گزنده گریزند لحمش گرم
وخشک چون زهره اش در چشم کشند نزول را نفع دهد وروشنائی

عقرب

افزاید **عقرب** بفارسی کژدم یوسفی گوید که بهترینش آن بود که نر
باشد طبعش سرد وخشک است در اول چون آنرا سوزند وصلایه کرده بحریر
بگذارند ودر چشم کشند ضعف باصره را نفع دهد وچون خشت آب نادیده
اندک آب پاشیده بر روی هم بگذارند خصوصا در تابستان عقرب

عقعق

پیدا شود واگر مار واشتر وپیل را گزد بمیرند **عقعق** بفتح هر دو عین بفارسی زاغ
عکه خوانند لحمش گرم وخشک وسرگینش بور را سودمند واکتحال زهره او

عقرب بحری

صورت محبوبی در نظر خلائق است **عقرب بحری** ماهی صدفی خار
دار است وسرش بزرگ وخاری سفید بران رسته وگزیدن او باعث
سوزش عظیم میشود واکتحال سوخته او جهت نزول وغشاوه وبیاض

علق

وقرحه چشم وطلای او جهة داء الثعلب مفید است **علق** بفارسی
زلوک گویند در دوم سرد وخشک است وسوخته او جالی آثار ومفتت
حصاة وقطور او با روغن بنفشه جهة حرقة البول وقرحه مثانه مجرب
یافته اند ومسحوق او با صبر مجفف بواسیر ولعوق او با عسل محلل خناق
وطلاء سحیق او در روغن زیتون جهة قوی گردانیدن قضیب بغایت موثر

عنکبوت

چون پرچه و نمله که دارند خون فاسد را الد **عنکبوت** بفارسی کارتنه
وبهندی مکری گویند وآنرا اقسام است مزاج همه سرد وخشک است
وضماد مسحوق عنکبوت مانع ورم جراحات ومطبوخ او در روغن زیتون
محلل اورام وبا روغن گل رافع درد گوش وسوخته او جهت جلاء باصره
وتقویت چشم مفید وحمول آن با نوشادر جهت بواسیر مجرب است
غراب زاغ ردی الغذا در سیوم گرم وخشک اگر غراب سیاه را
با براده آهن در سرکه اندازند وتا چهل روز در سرگین اسب دفن
کنند تا حل شود وبآن خضاب کنند موی را سیاه کند وزاغ سفید

زاغ سفید

در دوم گرم وخشک خوردن او را نافع باه مجرب یافته اند وتعلیق چشم او مورث بیخوابی
وکلاغ سیاه در اول گرم وخشک ومولد خون صالح ومحرک باه وزهره اقسام زاغ جهت
بیاض چشم وناخنه وزبل آن جهت برص وجمیع آثار نافع است **غداف** نوعی از کلاغ است

غداف

بقدر زاغچه واغبر سیاهی غالب منقارهای او سرخ نیست بخلاف زاغچه که سیاه منقار وپای
او سرخ است گرم وخشک گوشت او صلب ومولد خلط فاسد ومطبوخ او باشبت جهت ریاح
تهیگاه ودرد زانو نافع وزبل وزهره او جالی وتمدد رافع آثار ومقوی باصره است **غاز** اسم

غاز

فارسی نوعی از مرغ آبی است ودر افعال مثل بط واز آن گرمتر وغلیظتر وروغن او محلل ومفتح
جهت ریاح وپیچش شکم واستسقا ودرد مفاصل شربا وضمادا نافع است **غنم** بفتحتین گوسفند

غنم

بهترین او یکساله ودوساله است که فربه باشد وچهارساله وزیاده از آن غلیظ وکثیف ومولد خلط فاسد
گوشت گردن وحوالی آن بهترین از سایر اعضاست ودر دوم گرم وتر ومسمن ومقوی بدن وکثیر الغذا ومولد
خون متین وسریع الهضم ودل او وجگر وگرده او مقوی دل وجگر وگرده ولسان او معتبر او مورث بلادت

دلسیان و در ایام طاعون و وبا استعمال گوشت گوسفند بحد کثرت تولد
خون جائز نیست و سرکه را بکار برد دافع ثقل است و ملطف **فاره** بفارسی
موش و صاحب تحفه گوید در سیوم گرم و خشک و خوردن او مورث
نسیان و اخلاق ذمیمه و ضماد کرده او جاذب پیکان و خار از بدن و رادع
سم عقرب و محلل خنازیر و حلوس در طبیخ او رافع عسر بول و خون و جهة
قطع ناسور مجرب و سرگین سوخته او با سرکه جهة رویدن موی دار الثعلب
و شرب سرگین او مسهل اخلاط غلیظه و شیاف او بجهة تلیین طبع و قدر
شربتش نیم درهم است و بول او رافع سیاهی کتابت و چون بر زخمی
پلنگ بول کند باعث هلاک زخم دار میگردد و مکرر بتجربه رسیده است
و لهذا بلاد دار المرز بجهة زخم پلنگ در میان آنها مکان خوابگاه ترتیب میدهند
که موش عبور نتواند نمود و او درین امر نهایت حریص است اگر چشم او
پیاده در سفر بر کلاه بند و راه رفتن آسان شود اگر دم او در خانه دفن کنند
موشان دیگر بگریزند و چون موش را شکافته در خنازیر بندند نفع تمام دهد
و چون بر گزیدگی عقرب نهند سود مند آید شرب سرگین او با کندر مخرج سنگ
گرده و مثانه و رافع عسر البول و اگر فضله موش با گلاب بر عانه بندند
حبس بول بکشاید **فاخته** بکسر خا صلصل و بهندی پندخی گویند گوشتش
گرم و خشک است در اول حذر و فالج را نفع دهد و طلاء خون او با خون
کبوتر نافع برص و صاحب تحفه گوید در آخر دوم گرم و خشک و جهت اکل او
جهة فالج و رعشه و امراض عصبانی و ریاح غلیظه و تفتیح سدد را نافع و مقوی

بخوابی و کباب او دیر هضم و مصلحش شکر و روغنها و سرکه است و قطور خون گرم او جهة بیاض چشم موثر و زبل او جهة کلف و با سرکه جهة تحلیل و نضج اورام مفید است **فرس** گوشت او در آخر دوم گرم و خشک و مورث شجاعت و قساوت قلب و مهیج مبرودین و کباب او مولد خلط فاسد مصلحش بهرا پختن و آشامیدن دوغ و آب انار اگر دندانش بر کودک بندند دندان او بی الم بر آید و از دود سرگین آن وضع حمل زود شود و در تقویت باه با شیر تناول نمودن و چیزهای او بقدر نیم مثقال رافع اسهال مزمن و قرحه امعا است و خون تازه او مسهل از سموم و طلای آن تغیر دهنده رنگ و قیح و زرو و جلد سوخته او با موی رافع جوشش‌ها است و گویند چون دندان آسیا او را بر ساق کسی بندند از حرکت ماندگی نیاید و اگر بر در خانه موی دم او را آویزند مگس داخل آنخانه نشود **فرس البحر** اسب دریای در نیل یافته شود و اگر او را در صحرای دفن کنند آفت در آن نواح نرسد و پوستش سوخته اگر بر ورم بندند دور گردد **فهد** بفتح یوز لحم او ذهن را تیز کند و خون او ابله سازد و از انداختن بول او موشان گریزند **فیل** معرب پیل چون دندانش نرم سوده کفه زنند طبیعت را قبض کند و حافظه را قوت دهد و چون زن هفت روز متعاقب با مار العسل میل کند آبستن شود او نزدیکی مرد و از فرزجه سرگین او با عسل هرگز آبستن نشود و اگر زهره او سه روز متواتر بر برص طلا کنند زایل گردد و خوردن دندان بعد طهر جهت حمل عاقر مجرب دانسته اند و شرب ده درم او در چند روز با

با آب پودینه جبلی نافع از دیاد جذام وسوبان کرده او کثاره عاج مانند بقدر دو درم که هر روز با آب وعسل بنوشند مقوی قوت حافظه وفهم و رافع درد پهلو ومفاصل است وبول او بجهت آبستن شدن زن عاقر مجرب دانسته اند و فرزجه خصیه او دراعانه حمل قوی الاثر **قبج** بفتح قاف وسکون موحده وحای حطی معرب کبک طبعش گرم وتر است وصاحب تحفه گوید در دوم گرم خشک وکثیر الغذا وسریع الهضم ومهیی ولطیف ومولد خون صالح دماغ وعابس اسهال وجهة فالج ولقوه وامراض بارده دماغ وجگر ومعده وسینه داخشا نافع در مزاج محرورین وبیضه او که در سرکه وعفص پخته ودر دشکم ومعص را مفید ودر غیر سرکه مورث فصاحت وصافی آواز ورافع سرفه وخام او باکندر مسمن بدن واکتحال خون خشک گرده او با زجاج سفید جهة جرب وناخنه نافع وخاکستر پا ومحلل اورام صلبه وطلاء سرگین او رافع کلف ونمش است باه برانگیزد چون زهره اش در چشم کشند شب کوری برد **قبره** بضم وتشدید موحده مفتوحه جکاوک لحم او مانع اسهال ومهیج باه **قرد** بکسر بوزنه در جمیع خواص قریب بانسان طلا خونش مانع روییدن مو **قطا** بفتح پرنده ایست سنگخوار بزرگتر از کبوتر ومخطط یا لوان مختلفه وزردی غالب ودر صحرای بی آب وسنگزار می باشد ودر آخر دوم گرم ودر سوم خشک بچشم کشیدن خون گرما گرم آن مزیل بیاض وشبکوری **قمری** گرم وخشک بودنش درخانه دافع سحر وچشم بد **قنفد** بضم قاف وفتح فا مطابق مفردات هندی وبضم

برد و قاف مطابق تحقیق فضلای لکهنو خارشت طلاء زهره او نافع
بهق را اگر موی را کنده بمالند باز نبر آید دخوان او اگر بر جای گزیده سگ
بمالند به شود گوشت او در دوم گرم و خشک است ضیق النفس را نفع دهد و
مداومت آن رافع جذام و باعث و توف آن و قنفذ جبلی گرمتر از سائر آن
و قنفذ بحری لذیذتر از بری و لین طبع **کرکی** بضم کاف و کلنگ هم گویند
و گوشت او در دوم گرم و خشک و مفتح سدد و مقوی بدن و محلل قولنج و
بهریارسن گوید که او در هم از خشک سائیده او با آب نخود مطبوخ جهت دفع درد
گرده و مثانه مجربست و سعوط زهره او با آب چقندر سه روز و با آب مرزنجوش
به دستور سه روز تا یکهفته رفع لقوه میکند و مجرب دانسته اند بشرطیکه در ان
ایام روغن میاشامند و بمالند زهره او اگر کسی با خود دارد دلیر شود اگر دماغ او با
روغن زنبق در دماغ بچکانند فراموش شده یاد آید **کلب** سگ چون بچه بست روزه
سگ را با ادویه خوشبو پخته تناول نمایند جهت جذام مجرب و جهت جنون مفید
براد جهت خنازیر بی نظیر است **نحل** زنبور عسل شهد کرتی اوست گرم و خشک
و مزیل استرخاء و استسقا و یرقان و عسر البول و انواع ریاح و سموم بارده
و مفتت حصات و اگر با مسک آمیخته در چشم کشند نافع نزول و هر که سوم او
خورد مریض نشود **نسر** کرگس است از خواص اوست که بجهة حراست
در وقت خواب یک چشم را نمی پوشاند و تا هزار سال عمر میکند و در سالی زیاده
بر یک تخم و بر یک بچه نمیکند و در سیوم گرم و خشک و گوشت او محلل ریاح غلیظه
و محمد ابن زکریا گوید که طلای مرهٔ او در عرص سه روز بسیار مقوی قضیب است

وبهیارس میگوید که سعوط دماغ در زهره او هر یک بقدر سید انگ و مثل
آن قطران در روغن زیتون رافع جنون و جذام است واز مجربات
شمرده اند حامله اگر پر او وقت وضع بزیر خود نهند زود بزاید واگر کسی
استخوان کرگس با خود دارد از غضب ملوک ایمن بود و جگر سوخته او نافع
باه و گفته اند که زهره کرگس در چشم را سود مند است **نعام** بفتح شتر
مرغ در آخر سیوم گرم وخشک وگوشت او محلل ریاح وبلغم ورافع لقوه
وفالج ودرد مفاصل وروغن پیه او چون بر بدن مالند اقسام مار از ان شخص
گریزند واگر نزدیک او شوند بی حس شوند وشرب آن باعث زود تکلم
کردن اطفال **نمر** بفتح اول وکسر دوم پلنگ ودر هندی تیندوا پیه وی
نافع قولنج ودرد جراحت اگر موی او را بخور کنند گزدم بگریزد مالیدن
خونش بر کلف مفید وجلوس بر جلد او مانع گزیدن هوام ومسکن بواسیر
وچون بر زخمی پلنگ موش بول کند نجات نیابد **نمله** مورچه چون صد عدد
مورچه کلان در روغن زنبق اندازند ویک هفته بگذارند بر قضیب مالند
نعوظ آرد وبیضه مورچه اگر بر عانه بچه مالند موی نزاید واز آب که انگوزه
دران حل کرده باشند مورچه ها بگریزند **ورشان** نر قمری است گوشت
آن نافع فالج وبرودت مداومت آن مورث سوء خلق وصاحب تحفه
گوید از جنس کبوتر صحرائیست وازان بزرگتر وطوقدار است در خواص
مانند کبوتر صحرائی وازان بهتر است **هدهد** پوپک در دوم گرم وخشک
اگر گوشت آن با آب وشبت جوشانده آبش بنوشند نافع قولنج اگر

بر او بجور کنند گزند او دور شوند اگر او را بابام آویزند از مسجد امان یابد
و آن پرشش با خود دارند بر دشمن ظفر یابند چون خونش در چشم چکانند بیاض
ببرد ببره با کسر و تشدید و را مفتوحه گربه کی است که مانند اهلی و وحشی
می باشد اهلی در دوم گرم و رطوبت او غالب و پوشیدن پوست او مسخن
بدن و گوشت او موافق صاحبان نقرس و سرگین او شدید الحرارت
و جهاریس گوید مغز سر او با آب جرجیر شرب جهت تقطیر بول و درد کمر و سوء
زهره گربه سیاه با روغن زیتون جهت تقوه و سیاه کردن موی سفید
موثر است و ارسطو خصیه او را جهت جذام بغایت نافع دانسته و نوع
وحشی او بزرگتر از اهلی و زجاجی رنگ او و در جمیع افعال قوی تر از اهلی و در
دوم گرم و خشک و بخور مغز سر او جهت سقوط نطفه مجرب دانسته اند و جلو
در طبیخ او جهت درد کمر و نقرس نایب مناب طبیخ کفتار است و بستن جگر او
مستحاضه کثیر النفع یوسفی گوید چون گربه را بسوزند و خاکسترش بسرکه آمیز
و به برص و برشقاق کرده میان انگشتان بود طلا کنند سود دهد **یربوع**
موش دشتی و آن دو پا دارد و دنباله اش بلند است در سیوم گرم و
است و کثیر الغذا و مدر بول و مبهی و گوشت آن برای جمله امراض بارده
ملین طبع **یوز** حیوانی است مانند پلنگ حرارت پوست او کمتر از پو
پلنگ و در جمیع افعال قریب باوست ؛ تمام شد

ر الحمد الله ... [illegible]

اُفَوِّضُ اَمْرِیْ اِلَی اللهِ اِنَّ اللهَ بَصِیْرٌ بِالْعِبَادِ

فتح الباب

۱۲۹۳

بمطبع میر حسن رضوی نیور اختتام پوشید

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی خلقکم من طین ثم جعلکم نطفة فی قرار مکین و اذا مرضت فهو یشفین و افضل الصلوة
والسلام علی من قال لکل داء دواء و لکل علة شفاء و علی آله و اصحابه الذین هم خیر الحکماء
اما بعد پس میگوید اضعف عباد الله الصمد عاصی **قدرت احمد** بن حافظ عنایت احمد
بن حافظ محمد شرف الحق بن نواب غلام اشرف خان بهادر رستم جنگ که نواسه حقیقی نواب
انور الدین خان بهادر بخشید اند رحمهم الله المجید که مختصری مشتمل بر قوانین کلیات علم طب بنا بر افاده
و استفاده طالبان این فن از کتب معتبره مانند نفیسی سدیدی و مفرح القلوب جیده بقید
تحریر آورده نام تاریخی آن تاج الحذاقت نهاده بر یک مقدمه و دو باب و یک خاتمه
مرتب ساخت و تحفة المحبین فیض مؤطن نواب علی القاب جناب ممتاز الامراء بهادر بسط الله ظلهم علی
مفرقی که نواسه حقیقی عبد الحی خان بهادر برادر حقیقی غلام اشرف خان ممدوح اند گردانید و سهو و
خطا را از بزرگان امید عفو و عطاست فالله ولی التوفیق و الیه المآب **مقدمه** در تعریف
علم طب و غایت و موضوع آن **باب اول** در کلیات طب علمی و آن محتوی بر چهار فصل است
فصل اول در امور طبیعیه **فصل دوم** در بیان اجناس امراض **فصل سوم** در اسباب

امراض **فصل چهارم** در علامات امراض **باب دوم** در کلیات طب عملی و آن مشتمل است
بر دو فصل **فصل اول** در قوانین حفظ صحت **فصل دوم** در تدبیر علاج **خاتمه** در معرفت
تاثیر ادویه مفرده و درجه آن و قانون ترکیب و شناختن درجه مرکب مقدار شربت آن **مقدمه**
در تعریف علم طب غایت و موضوع آن بدانکه طب بلغت بمعنی اصلاح و حاذق و عادت و دانائی است و در
اصطلاح اطبا دانستن قوانینی است که شناخته شود از آن احوال بدن انسان از روی صحت و مرض تا نگهدارد
داننده این قوانین صحت حاصل را و باز آرد صحت زائله را بقدر امکان پس بضمن معنی اصطلاحی و ... تعریف
علم طب غایت او هم مقصود ازین موضوع یعنی چیزیکه از احوالش در علم بحث کرده میشود **بدن**
احوال بدن انسان است نزد جالینوس یکی صحت دوم مرض سوم حالتی است بین الصحة والمرض مانند حال طفل ...
و نقیه نزدیک شیخ الرئیس دو یکی صحت دوم مرض پس صحت حالتیست که بآن افعال درست شود از انسان و حال سلیم یا
نقصان و مرض حالتی است برخلاف آن **ف** بدانکه طب بر دو قسم است علمی و عملی علمی آنست که دانستن آن فقط موجب
اعتقاد باشد و محتاج بکیفیت عمل نباشد و عملی آنکه محتاج کیفیت عمل هم باشد **باب اول** در کلیات طب علمی
و آن محتویست بر چهار فصل **فصل اول** در امور طبیعیه و آن هفت اند یکی ارکان و آن چهار اند **نار**
که حار یابس است **هوا** که حار رطب است **آب** که بارد و رطب است **خاک** که بارد و یابس است و ارکان
جمع رکن است و آن جزو اولی مرکب شد بالفعل دوم امزجه بدانکه مزاج در مذهب مشهور کیفیتی است که از
کسر و انکسار کیفیات متضاده موجوده در عناصر متصغرة الاجزاء حاصل شده باشد و آن نه قسم
یک معتدل که بمعنی برابر شونده در قسمت است نه در مقدار چرا که در بعض ممتزج از عناصر کمیت و کیفیت
زائد باشد در خور الممتزج مانند شیر که زیادتی حرارت در مزاج او اعتدال است مانند خرگوش که زیادتی
برودت در آن اعتدال باشد و هشت غیر معتدل چهار از آن مفرد اند که خارج از اعتدال بسوی یک
کیفیت و آن حار و بارد و رطب و یابس است و چهار مرکب که خارج از اعتدال بطرف دو کیفیت و آن
حار یابس و حار رطب و بارد و یابس و بارد و رطب هر یکی ازین هشت اقسام یا ساذج است یعنی بی ماده یا خلطی غالب با
مادیست یعنی با او خلطی است غالب و حرارت و رطوبت اصلی را غریزیه و غیر اصلی را غریبه

گویند و مزاج ایشان معتدل‌تر است و کودکان در حرارت مساوی جوانان اند لکن رطوبت در طفلان اکثر است
لهذا حرارت ایشان نرم است حرارت شبان تیزتر و کهول یعنی میانه‌سال و شیخ مزاج بارد و یابس لیکن اکثر
شیخ ارطب است برطوبت غریبه بالعرض باید دانست که اوقات عمر فی الجمله چهار اند یکی سن نمو ای سن الحداثه
و آن تا قریب سی سال است دوم سن وقوف و آن تا سی و پنج یا چهل بحسب مزاج و اقلیم سوم سن انحطاط
با بقای قوت و آن تا قریب شصت سال است چهارم سن انحطاط با ظهور ضعف و آن تا آخر عمر باشد الکلام
بالموجود الموطبیعیه اخلاط اند و آن جمع خلط است و خلط جسمیت رطب سیال پیدا میشود اولاً از کیلوس بآن
طریق که هرگاه غذا خورده شود برای آن چهار هضم میشوند تا آنکه جزو بدن گردد هضم اول از دهن تا معده
باشد و در اینجا غذا مشابه آش جو شود و آنرا در زبانی کیلوس خوانند و هضم ثانی در جگر میشود و در اینجا اخلاط
باطن [illegible] هرگاه کیلوس از قعر معده براه عروق ماساریقا در جگر آید و در آن نفوذ کند و طبخ یابد در جگر مثل دیگ
لمند کف آنرا صفرا گویند و چیزی که ته‌نشین شود در دُردی آنرا سودا گویند این دو طبیعی اند و چیزی که بسوخته شود لطیف آن صفراء غیر طبیعی
و کثیف آن سودای غیر طبیعی و آنچه خام ماند بلغم طبیعی شد آنچه مصفی از اینها باشد دم است پس این همه چهار خلط شده
دم و صفرا و بلغم و سودا و افضل از اینها دم است و آن گرم‌تر باشد و فائده آن غذا دادن بدن است و طبیعی
از آن سرخ رنگ بی‌بو معتدل القوام و شیرین باشد و غیر طبیعی بخلاف آن پس از آن بلغم است و تر و سرد
فائده آن خون گردیدن وقت فقدان خون و تر ساختن اعضا باشد تا حرکت آنرا خشک نکند و تغذیه
دماغ مخصوص بوی است و طبیعی از آن قریب الاستحاله بخون باشد و غیر طبیعی بر عکس آن [illegible] بلغم مالح که مائل بحرارت
و یبوست است و بلغم حامض که مائل ببرودت و یبوست است بلغم سیخ و این را تفه نیز گویند و خالص البرودة
باشد و بلغم عفص و آن مائل ببرودت و یبوست اکثر از حامض است و بلغم مائی از همه رقیق و بارد
است و بلغم جصی از همه غلیظ و بلغم مخاطی مختلف القوام باشد و بلغم خام نیز مختلف القوام باشد لیکن حموضت
محسوس نشود و پس از آن صفرا باشد و آن گرم و خشک است فائده آن رقیق کردن خون است و مخصوص
تغذیه شش است و میشود معارا از ثفل و بلغم لزج و طبیعی از آن احمر خالص باشد مائل بصفرت
مانند زعفران و سبک و تیز باشد و غیر طبیعی بر خلاف آن یا از اختلاط بلغم غلیظ است آنرا

آنرا صفراء محّی گویند ای شبیه بزردی بیضه یا از آمیزش بلغم رقیق باشد آنرا مرة الصفر خوانند یا از آمیزش
سوداء احتراقیه باشد آنرا صفراء محترقه نامند یا صفرا خود محترق شده باشد آنرا کراثی گویند اگر شبیه برنگ
گندنا بود و زنجاری گویند اگر مشابه برنگ زنگار باشد لکن احتراق زنگاری بیشتر باشد از کراثی پس
از آن سوداست و آن سرد و خشک است و فائده آن غلیظ نمودن خون است و داخل در تغذیه استخوان
باشد و آگاه کند اشتهاء طبیعی از آن در خون طبیعیست و مزه آن در میان حلاوت و عفوصت باشد
و غیر طبیعی از آن هر خلطیکه محترق شود حتی که سوداء طبیعی خود سوخته غیر طبیعی گردد ف بدانکه کیفیت
هضم اول و هضم ثانی مبین شد حالا کیفیت هضم ثالث و رابع گفته میشود که هضم ثالث در عروق است و آن
مستحیل شدن رطوبت ولی برطوبت ثانیه بتدریج و مستعد و متکیف گردیدن بمزاج اعضا و هضم رابع در اعضا
باشد و آن استحاله رطوبت ثانیه است باعضا و فضله این دو هضم عرق و اوساخ است که از بدن منفی گردش
بر می آید و هضم ثانی را کیموس گویند و نضج آنرا گویند که حرارت غریزی اثر کند در جسمیکه تری دارد و او را
بحالتیکه در حقش مطلوب باشد و انواع نضج چهار اند یکی نضج الثمره و او آنست که ثمره بدرجه رسد که از ان تخم
پیدا تواند شد دوم نضج الغذا و او آنست که غذا صالح جزو شدن عضو گردد سوم نضج صناعی و او آنست
که شی صلاحیت آن پیدا کند که عاقلان آنرا صرف خوردن توانند نمود در وقت غیر مضطره چهارم
نضج الفضلات و او آنست که ماده سهل الاندفاع شود ای آنچه غلیظ است رقیق شود و بالعکس و آنچه لزج است
تقطیع پذیرد والله اعلم بالصواب چهارم از امور طبیعیه اعضاست و آن اجسام اند که پیدا میشوند از اخلاط اما
آنکه مفرده اند چهار ده باشند بقول محمد بن محمود حسینی یکی استخوان که دو صد و چهل و هشت اند بقول شیخ بی
حساب کرده ای کاسه سر مرکب است از هفت استخوان چهار از آن بجو دیوار است و یکی از آن سطح زیرین و دو
از آن در تجویف اندای و رپوشش سر و این استخوانها با یکدیگر متداخل اند و درزها یکه میان آنها هستند پنج اند
سه از آن حقیقی است یکی اکلیلی که بجانب پیشانی است دوم درز سهمی در وسط سر طولا سوم درز لامی در
قفای سر و دو درز کاذب اند که آنرا قشری نیز خوانند در طول سر از بر دو جانب سهمی و این استخوانها را
قبائل الراس گویند و چهار استخوان در صدغین و شانزده استخوان در لحی

ابتدای درجای رویدن ریش چهار دو در فک اعلی و دو در فک اسفل و جدا این هر دو از ابروقار بسکدا است در طول و از بناگوش تا بناگوش در عرض و مبنی داخل فک اعلی و گوشت داخل فک اسفل است و بر هر دو لحی الحیتین دندان اند شانزده بالا و شانزده زیر و اسامی همان بر انگونه گفته اند که ثنایا چهار دندان پیشین را گویند بالا و زیر و بعد ثنایا چهار رباعیات اند و بعد از آن چهار انیاب اند و بعد از آن شانزده طواحن و اضراس را اسنان الحلم نیز گویند چرا که اکثر بعد بلوغ بر آیند و بعضی اشخاص را تولد نباشند و در هر دو دست دو استخوان شانه اند و دو استخوان حلقه شانه و چهار استخوان ساعد و دو استخوان بازو و هشت استخوان در هر رسغ دست و چهار استخوان در هر کف و سی استخوان انگشتان هر دو دست و در هر انگشت سه پاره و در گردن هفت فقره استخوان اند و در حنجره گردن دو استخوان و در سینه هفت و در پشت هفده فقره و بست و چهار ضلع و در سرین سه فقره و در عانه دو استخوان که به سه فقره سرین پیوسته است و در نشستگاه سه فقره و در هر دو پا دو استخوان ران و چهار در ساق و در هر قدم یک استخوان کعب و یک استخوان عقب و یک استخوان زورقی و یک استخوان نردی و چهار استخوان رسغ پای بند پشت پا و پنج استخوان مشط [illegible] و استخوان در انگشتان هر دو پا و در هر انگشت سه پاره مگر در نر انگشت دو پاره اند دوم غضروف که نرم تر از استخوان است و سخت تر از جمله اعضا و فائده آن اتصال عظام بعضا ببعض است سوم عصب سپید رنگ میباشد و نرم در پیچیدن و سخت در گسستن و غایت از آن تمام حس و حرکت برای اعضا است و آن دو قسم است یکی دماغی و آن هفت جفت اند و ادراک حواس خمسه و حس بعضی اعضا به این عصبات است دوم نخاعی و آن سی و یک جفت است و یک فرد هشت زوج از آن در گردن و دوازده در فقرات پشت اند و پنج در قطن ای میان و در آن دو منفذ و شش زوج و یک فرد در سرین مخصوص ای عصعص ای مغزه و باین اعصاب حس و حرکت جمیع اعضا است سوای گردن چهارم اوتار که مانند عصب اند در سپیدی و نرمی انعطاف و سختی انفصال و از اطراف عضلات میرویند و از عصب و رباط مرکب اند و متصل میشوند کنارهای او تار با اعضا متحرکه پس گاهی میکشند اعضا را و گاهی میگذارد پنجم رباط و آن نیز مثل عصب اند می نیند از استخوان بسوی لحم و پیوند میدهند میان دو طرف استخوان متماسل یا میان اعضای دیگر ششم عضلات که جسم لحمی است مرکب آن از گوشت خالص و از عصب و تر و رباط است و منفعت آن تحریک اعضا بمعاونت اوتار که در وی است

میوشد عظام را و بند میکند حرارت غریزی را و بدن را تحلیل نشود و قبار که اسد حسن النحا القن مفتم عروق
ضوارب اسم باشد شرائین و آن اجسام عصبانی اند و تاه می آیند از قلب مجوف اند و غریت برای آنها
حس و حرکت بالذات و در جوف آنها روح کثیر است و دم قلیل و منفعت آن رسانیدن روح حیات است که از آن
برداشته اند باعضا هشتم عروق غیر ضوارب ای اورده و آن همچو شرائین اند لیکن تنگ یکطبقه اند از جگر رستند و خون
در آنها بسیار از روح و فائده آن رسانیدن خون است که از جگر برداشته است باعضا نهم و آن پیدا میشود از پی
وسته میکند آنرا از حرارت و رطوبت و منفعت آن گرم داشتن اعضا و دفع نمودن آفات از وی دهم شحم و آن پیدا
میشود از رقت خون و رطوبت آن و بسته میشود از برودت و منفعت آن تر داشتن عضوی که همسایه اوست و
نگهداشتن آنرا یازدهم غشا و آن جسمی است عصبی تنک متحرک شان و آن دو قسم است یکی بافته شده از ریشه‌های
فقط همچو غشای پوشنده حرام مغز و دوم بافته شده از ریشه‌های باطل فقط مانند غشای پوشنده دماغ سوم
بافته شده از هر دو مثل غشاء تمام بدن و برای آن حس اندک و منفعت آن پوشیدن اعضا و نگهداشتن آن
دوازدهم جلد و آن جسم عصبانی است که بافته شده است از پیوندهای اطراف عصب و عرق و برای آن حس
کثیر است و منفعت آن پوشیدن اعضاست سیزدهم موی بعضی برای زینت جسم اند و آن موی باشد موی
ابرو و بعضی زینت میدهند بعضی مردم را مثل موی ریش و در بعضی موی زینت و منفعت هر دو باشد مانند
موی مژگان که با وجود زینت تقویت نور بصر است و منع افتادن چیزی میکند در چشم و بعضی برای منفعت
فقط باشد مانند موی تمامی بدن که تنقیه بدن نماید از فضول که در هضم آخر حاصل شود چهاردهم ناخن و آن جسم
عصبی است شبیه عصب لون و منفعت آن استوار داشتن سرهای انگشتان و یاری دادن بر گرفتن اجسام صغار
و خاریدن و چیدن و اما اعضائیکه مرکب اند یکی از آن دماغ است و آن جوهریست نرم و سپید رنگ
مرکب از مغز و شرائین و اورده و غشائیکه نام آن ام الدماغ است و غشائیکه ملاقی مخ است شکل دماغ شبیه شلجم است
و حس و حرکت از آن حاصل میشود بواسطه اعصاب و یکی از آن چشم است و آن مرکب است از هفت طبقه و سه رطوبت طبقه اول که در
هوا است ملتحمه گویند و آن سپیدی چشم است و طبقه دوم را قرنیه نامند و آن بیرنگ است و رنگیکه از آن
محسوس میشود رنگ عنبیه است و طبقه سوم عنبیه است و رنگ آن گاهی سیاه و گاهی کبود و گاهی مائل

بسرخی مایل چو مردمک مثل و بعد این رطوبت بیضیه است شبیه بسپیدی بیضه و طبقه چهارم عنکبوتیه است شبیه
بنسج عنکبوت و بعد این رطوبت جلیدیه است شبیه به برف و تعلق حقیقی بصارت باوست و بعد این رطوبت
زجاجیه است مشابه بآبگینه گداخته و طبقه پنجم شبکیه است مشابه شبکه ای دام و طبقه ششم مشیمیه است مشابه
بمشیمه ای زنان و طبقه هفتم صلبیه و آن باستخوان چشم پیوسته است سوم ازان گوش است و آن مرکب است
از گوشت محض غضروف و عصب حساس و منفعت آن جمع نمودن آواز تا بسوراخ گوش داخل شود و
چارم زبان است و آن مرکب است از گوشت و اورده و شرائین و عصب حساس و غشائیکه متصل است بغشای مری
منفعت آن گردانیدن طعام و یاری بفرو بردن لقمه و تکلم و نفث والحس ذوق است پنجم شش و آن مرکب است
از گوشت گلابی و از غضاریف نای گلو و نیست آنرا حس حرکت بالذات مگر غشای آنرا حس و منفعت
آن استنشاق هوا است و تصفیه آن اخراج فضلات ششم قلب و آنرا حسی است مانند صنوبری
آن در میان سینه و سر آن مایل بجانب چپ و رنگش سرخ مایل بسیاهی است و مرکب است از گوشت پیها در
و غضروف و غشا سخت و آن معدن حرارت غریزی است و برای دل دو بطن اند بقول جمهور یکی
ازان که بطرف راست است پر است بخون بسیار و روح قلیل و برای این بطن راهها است که جاری است
در وی خون غذا از دل بسوی ریه و هوا از ریه بجانب دل و بطن دوم که بطرف چپ است پر است
روح کثیر و خون اندک و این بطن جای روح و مبداء شرائین است هفتم حجاب صدر و آن مرکب است از گوشت
و عصب حساس حرکت دهنده و منفعت آن انبساط سینه و انقباض آن هشتم معده و آن مرکب است از گوشت و عصب و اورده
و شرائین و شکل آن مدور است و سه جزو دارد یکی مری دوم فم معده سوم قعر معده پس مری نائی است که از کناره دهن
تا نهایت استخوان سینه میباشد و پس پشت قصبه شش جا دارد و مسلک طعام و شراب همین است و فم معده
نزدیک منتهای استخوان سینه باشد و بروی گوشت نیست و قعر معده فوق ناف است و درون او لحم است
و منفعت آن هضم غذا است یعنی مهیا ساختن غذا را برای فعل جگر چنانچه مری فم مهیا سازد برای فعل معده
نهم امعا و آن جسمهای عصبی اند و تا ده ذو حس مرکب از عصب و شحم و عروق و شرائین و آن شش اند
اثنا عشری صائم و دقیق اعور قولون مستقیم دهم جگر و آن مرکب است از گوشت و اورده و

و شرائین و غشا پوشنده آن نیست و بالذات خود حس ندارد مگر غشا او را حس بسیار است و رنگش شبیه
بخون بسته و آن جای رستن امعا و روده است و موضع آن جانب راست پشت آن متصل به پشت و پیوسته است
به بطن آن معده پیوسته و اعلای آن زیر حجاب سینه است پایین آن تا تهیگاه رسیده و منفعت آن تولید خون
برای تغذیه اعضا یازدهم مراره و آن کیسه ایست به جگر پیوسته و ظرف مرة الصفراست و منفعت آن کشیدن
مرة الصفرا از جگر دوازدهم طحال و آن مرکب است از گوشت شرائین متخلخل است برگشته رنگ و نفس او
حس نیست مگر در غشای آن حس بسیار است و جای آن در جانب چپ در میان اضلاع پشت و شکم و منفعت آن
جذب مرة السودا از کبد و ظرف مرة السودا است و دو منفذ دارد یکی بسوی جگر رفته برای کشیدن سودا از
کبد دوم بطرف فم معده رفته بجهت ریختن سودا بر وی تا بر اشتهای طعام آگاه کند سیزدهم هردو گرده که هر یکی
از آن مرکب است از گوشت سخت اندک سرخ و چشم کثیر و اورده و شرائین و غشا و نیست برای آنها ذاتا
حس مگر غشا آنرا حس بسیار است و جای آن پایین پشت باشد و فائده آن کشیدن بول از جگر
تا در مثانه رساند چهاردهم مثانه و آن مرکب است از جسم عصبی دو تاه و از عروق و شریانات و جای
آن در میان عانه و دبر است و فائده آن جمع بول و اخراج آن پانزدهم انثیین است و آن مرکب اند از گوشت
سپید چرب و از اورده و شریانات و منفعت آن پختن ماده منی است که فضله هضم چهارم است شانزدهم
قضیب آن مرکب است از لحم قلیل و عصب و اورده و شرائین کثیره و برای آن حس بسیار است و منفعت آن ظاهر است
و در آن سه مجری هستند یکی مجری بول دوم مجری منی سوم مجری ودی و این هر سه در بیخ ذکر جدا هستند
و در سر ذکر یک شده اند هفدهم رحم و آن جسم عصبی است و جای آن در میان مثانه و روده مستقیم و شکل
و برای آن گردنی است و آن کم از شش انگشت و زیاده از یازده انگشت نباشد و آلت زنان نیز چنین
باشد چرا که آن گردن مدخل ذکر است و منتهای آن تا فرج داخلی است و قریب منفذ بول و در بیخ رحم دو خصیه اند
منفعت او قبول حمل است و تفصیل این تشریح در کتب مطوله مذکور است اینجا بقدر ضرورت نوشته شد
والله اعلم **ف** بدانکه از اعضاء مرکبه بعضی رئیس اند و اینها مبدء و اصل برای قوی ضروریه اند برای بقای
شخص اند مانند دل که مبدء قوه حیوانیه است و جگر که مبدء قوه طبیعیه است و دماغ که مبدء قوه حس

و حرکت است و یا بنا بر بقای نوع انسانی و غیره اند مانند انثیین و خادم دل شرائین است
و خادم جگر اورده و خادم دماغ اعصاب و نخاع است و خدمت رسانیدن چیزیست بطرف اعضا که مخدوم ممکن گردد
تا خدمتی دیگر است که آن مهیا کردن ماده باشد برای قبول فعل مخدوم چنانچه خدمت شش
برای دل و خدمت معده برای جگر و علی هذا القیاس و خادم انثیین مجاری منی است نهم از امور
طبیعیه ارواح اند و آن پیدا میشوند از بخارات اخلاط محموده و لطافت آن باین طریق که چون خون در
تجویف چپ دل وارد میشود پخته میگردد و از شی لطیف میشود و بعضی اجزائش مستحیل ببخار لطیف میگردد و همین
روح است و آن سه قسم یکی روح طبیعی دوم حیوانی سوم نفسانی و حال اینها موافق حال قوی باشد
زیرا که این ارواح حوامل قوی هستند دهم از امور طبیعیه قوی اند و آن سه اند یکی قوة طبیعیه و آن در جگر
میباشد دوم قوة حیوانیه و آن در دل است سوم قوة نفسانیه و محل آن دماغ است پس قوة طبیعیه دو قسم است
مخدومه و خادمه و مخدومه یا تصرف در غذا است برای بقای شخص و آن غاذیه و نامیه است یا تصرف
در غذا برای بقای نوع و آن مولده و مصوره است پس غاذیه قوتیست که میگرداند غذا را از صورت خود
بسوی مشابهت عضو تا بدل ما یتحلل گردد و نامیه قوتیست که زیاده میکند در اطراف جسم تا حد
انواع خود رسد و مولده قوتیست که جدا میکند منی را از بدن و مهیا میسازد هر جزو آن را
برای عضو مخصوص و مصوره قوتیست که شکل میسازد آن جزو منی را بنحویکه نوع آن شخص مقتضی باشد تکمیل
آن نوع تقاضا کند و خادم غاذیه چهار اند جاذبه برای نفع و ماسکه آن نفع تا مدت طبخ و هاضمه
برای تکمیل آن نفع و دافعه برای دور کردن فضله غذا از طریق امعا و خواه از راه مثانه و خواه از
مسامات و این هر چهار قوت را کیفیات اربع خادم اند یعنی حرارت و برودت و رطوبت و یبوست پس
این خادم من جمیع خادم اند سوای مصوره که او مخدومه محض است و کیفیات مذکوره خادم محض غاذیه
نامیه است و این هر دو خادم مولده و مخدومه اند قوة نفسانیه بر دو قسم است یکی محرکه دوم مدرکه و محرکه
یا باعث حرکت است یا فاعل برای حرکت اول را دو خادم اند یکی قوت شهوانی برای جذب منافع دوم غضبی برای
دفع مضار دوم قوتیست که در حرکت می آرد عضلات را و متشنج یا ممتد است مدرکه که در ظاهر است

وآن پنج حواس اند بصر و سمع و شم و ذوق و لمس باید که در باطن و آن نیز پنج اند یکی حس مشترک
که مدرک صور محسوسه باد راک ظاهر است و جای آن مقدم بطن مقدم دماغ است و خزانه او خیال است
و آن حس دوم گویند و مقام آن موخر بطن اول دماغ است و حس سوم وهم است که ادراک معانی جزئیه
که بالصور قائم اند مینماید و مقام آن آخر بطن اوسط دماغ است و خزانه آن حافظه که حس چهارم است
و جای آن بطن موخر دماغ است و حس پنجم متصرفه است و آن تصرف میکند در صور محسوسه و معانی جزئیه
و جای آن مقدم بطن وسط دماغ و نام آن باعتبار استخدام نفس ناطقه آنرا در صور و معانی کلیه مفکره است و باعتبار
استخدام وهم آنرا در صور و معانی جزئیه متخیله است و قوه حیوانیه قوتیست که مستعد میکند اعضا را بنا بر قبول
افعال قوه نفسانیه منقسم از امور طبیعیه افعال اند و آن گاهی بیک قوه تمام شوند مانند جذب و دفع و امساک
و هضم و گاهی بدو قوه یا زیاده مانند ازدراد ای فرو بردن غذا که تمام میشود بجاذبه طبیعی و دافعه
ارادی بقول شیخ و نزد قرشی هر دو قوه ارادی اند **فصل دوم** در بیان اجناس امراض انکه
مرض یا مفرد است یا مرکب پس مفرد اگر عروض آن باعضاء مفرده باشد آنرا سوء مزاج نامند و اگر باعضاء
مرکبه باشد مرض الترکیب گویند و اگر بهر دو باشد تفرق الاتصال خوانند و امراض سوء مزاج هشت اند
که بالا مذکور شده و آن نیز ساذج یا مادی باشد و مادی نیز اگر ماده قریب عضو باشد مجاوره بود و
اگر ماده داخل عضو است آنرا داخله گویند و مداخله نیز متورمه باشد یا غیر متورمه و امراض ترکیب نیز
چهار اند یکی امراض الخلقت دوم امراض المقدار سوم امراض العدد چهارم امراض الوضع و امراض خلقت
نیز چهار اند یکی امراض شکل مانند سر سقطای پست و مانند ریاح افرسای برآمدن فقرات یازده
بسوی پشت یا شکم دوم امراض مجاری یا انکه وسیع شده باشند مانند کشاده شدن ثقبه عنبیه
و یا تنگ مانند ضیق شدن مجاری دوم و یا بند گشته باشد مانند بند شدن مجری مراره سوم امراض تجاویف
یا آنکه بزرگ شده باشد مانند اتساع کیسه خصیتین و یا خرد گشته باشد مانند صغر معده و تنگی آن و یا
خالی شده باشد مثل خلو بطن دل از خون وقت شادی مرگ یا بند و پر شده باشد مانند سکته و چهارم امراض
سطوح اعضا اینکه لای آن مانند نرم و صاف گردیدن معده و رحم و درشتی و ناهموار سیه

قصبهٔ ریه‌ای و نای و مثل آن که مجری نفس است و اما امراض مقدار و آن یا زیادت مقدار باشد یا نقصان و آن نیز
یا عام است یا خاص پس زائد عام مانند فربهی بسیار و زائد خاص مثل بزرگی زبان و ناقص عام باشد
لاغری بسیار و ناقص خاص مثل لاغری و خردی یک چشم و اما امراض عدد و آن نیز یا زیادت باشد یا نقصان
و آن هر دو یا طبیعی باشد مانند انگشت زائد و یا غیر طبیعی مانند ناخنه چشم و نقصان انگشت در خلقت یا
افتادن آن به مرض و اما امراض الوضع پس باشد فساد وضع برای نزدیکی عضو یا دوری آن در عضوی گرا
و وضع نزدیک یا دور بعض نسبت بعض اجزا بعض است در قرب و بعد و فساد وضع یا خروج عضو
از موضع خود یا نه خروج یا حرکت عضو باشد جائیکه سکون آن واجب باشد رعشه و یا سکون
عضو باشد جائیکه حرکت واجب است مثل سخت شدن مفاصل و بندهای اعضا و یا امتناع
حرکت عضو از همسایه خود و یا بسوی همسایه خود و اما امراض تفرق اتصال پس مختلف است و نامها
آن باختلاف محلهای خود چون زخمیکه بر جلد واقع است آنرا خدش گویند اگر باریک باشد و سحج
اگر پهن باشد و اگر در خارج گوشت باشد جراحت نامند اگر تازه و اگر ریم است قرحه اگر ریم دارد
و اگر در استخوان و غضروف بعرض واقع شود پس اگر منقسم بدو جزو یا اجزای کبار باشد کسر نامند
و اگر باجزاء صغار است مفتت و اگر بطول است صادع خوانند و اگر در عصب بعرض واقع شود
یا در طول آن صادع گویند و اگر دهانهای عروق گشاید بثق نامند و اگر در عضله گوشت واقع شود اگر کشادگی
و ریم نکرده ورم گویند و الاخراج و اگر در طرف عضله باشد هتک گویند و اگر در عرض اگر
[illegible] صادع تا اگر قبل العدد است الاعاجی ف [illegible] جائیکه در استخوان سر واقع میشود
آن شش و هر یکی نامی مخصوص اگر صدع آرد فقط آنرا صادع گویند و اگر بسر در استخوان [illegible]
و اگر سپیدی استخوان نمایان گردد واضحه گویند و اگر قدری استخوان بدر آید متنقله خوانند و اگر [illegible]
دماغ پیدا آنرا مأمومه گویند و اگر تا جوف دماغ برسد جائفه خوانند والله اعلم و اما امراض مرکبه آنست که از
اجتماع امراض مفرد و پیدا شود مانند سل که از تپ دقیه و قرحه در ریه حادث گردد و بعضی امراض را از
جهت تشبیه نام نهاده شود مانند داء الفیل چرا که در آن پای مریض مثل پای فیل گردد و یا مثل ازو

محل باشد مانند ذوات الجنب وذات الریه یا از جهت سبب مانند معده شود چنانچه مالیخولیا را امراض سوداوی گویند وفالج را مرض بلغمی نامند یا از جهت عرض مانند صرع که بمعنی افتادن است چون صاحب این مرض را افتادگی عارض شود لهذا نامش صرع افتاد هر مرضیکه باشد یا اصلی است یا شرکت پس مختلف باشد حال مرض شرکت بحسب حال مرض اصلی وضرر اول در اصلی باشد وشرکت گاهی بسبب مجاورت عضو باشد ضیق النفس بسبب ورم مری گاهی بسبب آنکه یکی از ان دو عضو طرق بسوی دیگر باشد چنانچه ورم جاذب ای کشاله ران بسبب زخم پا وگاهی بسبب آنکه یکی از آن دو عضو خادم دیگری باشد مثل عصب برای دماغ پس گاه که ضرر بدماغ میرسد عصب نیز متضرر شود یا یکی از ان هر دو مبدا فعل دیگری بود مانند دماغ برای فعل حواس پس اگر دماغ ماوف باشد حواس ظاهره باطل گردد یا برای آنکه یکی از ان هر دو بسمت دیگر واقع است پس بلند شود بسوی آن بخار مانند مقدم دماغ که سمت معده ورحم واقعست یا برای آنکه یکی از ان هر دو جای ریختن فضلات دیگر است مانند بغل برای دل وآربیله یعنی بن ران برای جگر وپس گوش برای دماغ وهر مرض متغیر اگر دانسته شود وقت اشتداد واستقامت آن پس اول وقت تزید باشد وثانی وقت انحطاط واگر دانسته نشود زیادتی وکمی آن پس اگر قبل تزید است ابتدا باشند واگر بعد است انتهاست **فصل سوم** در اسباب امراض بدانکه سبب نزد اطبا چیزیکه مقدم شود وموجب حالتی گردد از احوال ثلثه بدن انسان باثبات آنحالت وبرای هر حالت سه سبب است یکی بادی است یعنی خارج بدباشند رسیدن ضرر بمریض ودومی سابق باشد خوردن اغذیه واشربه که موجب صحت اند سومی اصل باشند اعتدال مزاج وترکیب اعضا اسباب صحت اند واما اسباب مرض آن نیز سه اند یکی بادی باشد گرمی که موجب دردسر شود دومی سابق باشد پری معده برای حمی عفنه سومی واصل باشد عفونت خلط برای تپ فصل سبب یا بذات خود باشد یا بسبب غیر مانند سردی آب سرد وگرمی آن با آتش وغیره وهر سبب یا ضروری باشد یا غیر ضروری وثانی یا ضد طبیعت باشد یا نه پس اسباب ضروری شش اند یکی از ان هوای محیط است یا بدان ومحتاج است بسوی آن انسان برای تعدیل روح باستنشاق ورد نفس ومادام که هوا صافیست از آمیزش کدورت وبخار نیستان وآبهای مغاک وآبهای بدبو وبوی مردار وانجره تر باشد مردمیشل

اگر بسبب جیفه و اشجار خبیثه مانند شوحط و انجیر و غبارهای بسیار و دخان باعث حفظ صحت است و تغیر
آن موجب تغیر حکم اوست و تغیرات هوا یا طبیعی است یا غیرطبیعی و ثانی یا ضد طبیعت است یا نباشد
تغیرات وبائیه یا نه مانند تغیر آنکه بسبب بخار یا جبال حاصل شود و اول تغیرات فصلیه اند چرا که برای هر
فصل از فصول اربع که ربیع و صیف و خریف و شتا باشد مزاجی است مناسب آن فصل پس هر
فصل موجب امراض مناسبه خود باشد و مزیل امراض مضاده خود چنانچه فصل گرما برانگیزد صفرا را
و امراض آن را مانند غب و تب محرقه و تشنگی و بیقراری و تسکین میدهد فالج و صرع را و در فصل سرما زکام و
نزله و سعال و کثرت بلغم و امراض بلغمی حادث شوند و امراض صفراوی تسکین یابند و در خریف کثرت امراض
میشود برای آنکه تغیر میگردد در آن هوا از سردی شبها و گرمی روزها و دیگر برای آنکه فصل تابستان متقدم شده و اگر
و در آن ابدان متحلل شده و قوتها کلیل گردیده بودند و صفرا محترق اخلاط را جوشانیده بود و برای آنکه هوا
در خریف بسیار مختلف میشود و نیز در آن کثرت سودا و قلت خون میگردد و فصل ربیع حرکت میدهد اخلاط را
که در زمستان منجمد شده بود و جاری میکند آن را بسوی اعضای ضعیفه پس پیدا میشود در آن اخراجات
و اورام حلق و حرکت میکند در ربیع مرضی که در زمستان بود و آن ساکن گردیده و انتها یافته بسبب
زوال او است بلکه بسبب حرارت لطیفه او چرا که ربیع بهترین فصول است و برای زندگی و صحت مناسب‌تر و اما
تغیرات غیرطبیعیه که ضد طبیعت نیست پس یا از اسباب سماوی باشد یا از اسباب ارضی اما اسباب سماوی چنانچه وقت
مجتمع شدن کواکب با آفتاب گرمی بسیار شود حتی که در زمستان و وقت کسوف آفتاب سردی میشود حتی که در
تابستان و اما اسباب ارضی چنانچه بسبب اختلاف مساکن و آن اختلاف یا بسبب عرض آن مساکن است یا به
مجاورت بحار و جبال یا بسبب وضع مساکن در پستی و بلندی یا بسبب خاک آن چنانچه زمین سنگستان یا شوره
و مراد از عرض مساکن آنست که بعضی قریب‌اند و بعضی بعید بنسبت بخط استوا و آن دائره ایست پیدا شده
بر سطح زمین از توهم سطح دائره معدل النهار که دائره قاطع عالم بدو نصف است و مجاورت دریا مرطب
هواست و شهر دریائی برابر است سردی و گرمی آن و کوه شمالی گرم میکند هوا را چرا که منع میکند هوای
شمالی که بارد یابس است و کوه جنوبی سرد میکند هوا را چرا که منع میکند هوای جنوبی که حار یابس است

است وکوه مغربی بهتر است از مشرقی برای پوشیدن مشرقی آفتاب اما اگر بس می آیند اهل آن بلد از سری
شب جا بجا حرارت آفتاب نوعی ونیز برای منع کردن شرقی هوای شرقی اگر بهتر است از مغربی
اگرچه سرد و قریب اعتدال اند چرا که میوزد شرقی اول روز همراه حرکت آفتاب ومغربی آخر روز ضد حرکت
او وشهر بلند سرد تر است وصحیح تر ومتوسط اصح از بلند وزمین بعضی جا گلی است وبعضی رملی
وبعضی شوره وریگستان وسنگستان غیرهم پس گلی گرم وخشک میکند هوا را وزمین آبناک تر وعفن
میسازد وسنگستانی سخت میکند ابدان را وهوای سرد سخت مینماید بدن را وقوت میدهد بهضم وجید کند و
رنگ نیکو گرداند وامراض آن زکام ونزله وصرع وفالج ورعشه وهوای گرم سست وضعیف میکند و
میسازد هضم را وگرانی دماغ می آرد وحواس مکدر گرداند وامراض آن خناق وحمیات وریدست اما
تغیرات مضاده طبیعت مانند وبا وآن تعفن است که عارض میشود اجسام را که درمیان زمین وآسمان است
چنانچه آب در جاهای تر متعفن شود وفاسد میکند ارواح را وبدبو سازد اخلاط را خصوصاً آن خلط
که در حوالی قلب است چرا که نزدیک تر بوصول هوا از دیگر اعضا است ودوا وهی از ضروریه یا ماکول
ومشروب است که اثر میکند در بدن یا بکیفیت خود فقط مانند فلفل ونیلوفر واین دوای صرف گویند
یا بماده فقط مانند باد اللحم وبیضه نیم برشت وآنرا غذای صرف نامند ویا بصورت خود فقط آنرا دوای بخاصیت
خوانند ویا موافق بدن است همچو فادزهر وتریاق یا مخالف مثل زهر ویا بماده وکیفیت هر دو آنرا غذای
دوائی گویند مانند کاهو وسیب یا بکیفیت وصورت مانند سقمونیا که گرم میکند بحرارت خود واخراج صفرا
میکند بخاصیت این را دوای ذوالخاصه نامند ویا بماده وصورت هر دو مانند خمر آنرا غذای بالخاصیت نامند ویا بماده
وصورت وکیفیت هر سه مانند مغز جوز یا سیر تریاق سموم است وخون مستعد برای صورت عضو پیدا میکند
وگرم میسازد بدن را وگاهی غذا غلیظ باشد مانند گوشت گاو وگاهی لطیف مانند گوشت جوزه مرغ
وگاهی متوسط مانند گوشت یکساله بز وبره وبرای هریکی از این اقسام گاهی صالح الکیموس باشد وگاهی فاسد الکیموس وهر
واحد از اینها گاهی بسیار تغذیه وگاهی قلیل تغذیه باشد مثال لطیف کثیر الغذا صالح الکیموس مانند زرده
نیم برشتی بیضه ومثال لطیف قلیل الغذا احسن الکیموس مثل آب انار شیرین وکاهو ومثال کثیر الغذا

غلیظ صالح الکیموس تخم مرغ نیم برشت ومثال غلیظ کثیر الغذا ردی الکیموس گوشت گاو و بط و مثال لطیف
کثیر الغذا فاسد الکیموس مانند شش ومثال غلیظ قلیل الغذا ردی الکیموس گوشت خشک ومثال معتدل کثیر
الغذا حسن الکیموس مانند کرنب ومثال معتدل قلیل الغذا صالح الکیموس مانند شلغم ومثال معتدل قلیل الغذا
فاسد الکیموس مانند جوز والله اعلم بالصواب ف بدانکه آشامیدنیها مانند شیره و امثال آن بنا بر ترقیق غذا
و تنفیذ و بدرقه آن تا نفوذ کند در مجاری ضیقه و سوم ایست ضروریه حرکت و سکون بدنیست و حرکت بر چهار
نوع بود یکی حرکت کمی مانند تحلل و تکاثف دوم حرکت کیفی مانند گرمی و سردی سوم حرکت مکانی مانند نقل
از جائی بجائی رفتن چهارم حرکت وضعی ای تغیر اجزای متحرک بسوی خارج یا داخل و اختلاف حرکت بشدت
و ضعف و کثرت و قلت و سرعت و بطوء میباشد پس سریع قوی قلیل گرمی بسیار میکند از تحریک بطیء
ضعیف کثیر و عکس او و زیادتی حرکت و سکون مبرد است و سکون معین هضم است و حرکت بعد از غذا ضرر دارد
ضروریه حرکت و سکون نفسانی است مانند خجالت و غم و فرح و خوف پس حرکت نفسانی را حرکت روح است
یا بسوی خارج بدفعه چنانچه وقت غضب یا اندک اندک چنانچه وقت فرح و لذت معتدل و یا بسوی داخل بدفعه
چنانچه وقت خوف شدید یا بتدریج چنانچه وقت غم اندک و خوف قلیل و یا بسوی داخل و خارج هر دو
چنانچه وقت خجالت و از این حرکت لازم است گرم شدن چیزیکه بسوی او حرکت واقع شود و سرد شدن
چیزیکه از جانب او حرکت بوقوع آمده و زیادتی از این حرکات قاتل است و زیادتی سکون مبرد و مبلد
بهیمی است ششم ضروریه خواب و بیداریست خواب مشابه سکونست و بیداری مشابه حرکت و خواب فرو میبرد
روح را داخل بدن پس سرد میکند ظاهر بدن را و لهذا در خواب حاجت جامه بسیار میشود و افراط
خواب مرطب است و هر گاه که خواب بدن را از غذا خالی یابد سرد و خشک میکند آنرا پس گرم میکند
اگر یابد خواب خلطی یا غذای غیر مطیع هضم را پراگنده کند آنرا پس و نماید بدن را و بیداری مفرط ضعیف
میکند دماغ را و بد میسازد هضم را بتحلیل قوت و گرسنه میکند بتحلیل مواد و خفتن در روز بکثرت بد است
بسبب عادت و بقدر قیلوله چرا که نوم روز بکثرت رنگ بدن بر گرداند و طحال را مضرت و درد سر پیدا
میکند و سست مینماید قوای نفسانیه را و ذهن را کند میکند و اگر عادت خفتن روز باشد ترک

آن دفعة مناسب نیست که بتدریج عمل در میان خواب و بیداری نیز درست است و قسمی از ست مرور تر
استفراغ و احتباس است و معتدل از آن نافع و حافظ صحت است و زیادتی آن استفراغ خشک و سرد میکند
بدن را مگر آنکه مستفرغ بارد و یابس باشد آن از آن گرم و تر میسازد و زیادتی آن احتباس و پیدا میکند
و اخلاط را بد بو میسازد و کمی شهوت و گرانی بدن میگردد و اما اسباب غیر ضروریه که مغیر طبیعت نیست مانند
دفن کردن در ریگ تفسیده و آن خشک میکند رطوبت غریبه را و نفع میکند استسقا و برای
و همه اینها داخل استفراغ اند همچنین دهان بستن در روغنهای حلله و ریختن آب سرد بر رو و برانگیزد
حرارت غریزیه را و قوی میکند و نفع میدهد غشی را که پیدا شده است در حمام و غیره بسبب قلق
دل و اما اسباب متضاده برای مجری طبیعی مانند غرق شدن و بریدن شمشیر و سوختن آتش و
خوردن زهر والله اعلم بالصواب **فصل چهارم** در علامات و دلائل بدانکه علامت گاهی نشان امر گذشته باشد
و دران فقط انتفاع طبیب است چرا که دریافت کردن آن دال بر فضیلت طبیب باشد و گاهی دلالت بر امر موجود
نماید و ازان مریض فقط منتفع میشود چرا که توقف مرض او حاصل گردد و گاهی بر امر آینده دلالت
دارد پس ازین هر دو منتفع شوند و بعضی علامات بر امزجه دلالت کنند و بعضی بر ترکیب و علامات امزجه
ده قسم اند قسم اول لمس است پس اگر لمس مساوی لامس معتدل مزاج باشد معتدل است و اگر مخالف
لامس معتدل باشد مخالف است در جهتی که لامس از آن متاثر شده چنانچه اگر لامس را حرارت محسوس
شد لمس مایل بسوی حرارت است و قس علی هذا قسم دوم گوشت و سمین و شحم پس کثرت اینها
از رطوبت باشد و قلت آن از یبوست لکن سبب کثرت لحم رطوبت با حرارت باشد و سبب کثرت سمین
و شحم رطوبت با برودت قسم سوم موی پس کثرت و کندگی و پیچ و سیاهی آن از حرارت و یبوست
باشد و اضداد اینها به برودت و رطوبت قسم چهارم رنگ بدن پس سپیدی آن از برودت و غلبه بلغم باشد
و سرخی از حرارت و غلبه خون و اجتماع هر دو و از اعتدال و گندم گونی از حرارت و زردی از حرارت
و غلبه صفرا و قلت خون و تیرگی از افراط برد و سودا قسم پنجم هیئت و بنیان اعضا پس فراخی سینه
و عروق و ظهور آن و عظم نبض و اطراف و سستی پا و ظهور مفاصل از حرارت باشد و اضداد اینها از برودت

همچو تنگی سینه و عروق و خفای عروق و صغر نبض و کوتاهی اطراف و پوشیده بودن مفاصل شده
انفعال اعضا اگر حاصل کرده ان اثر پس چون قبول کردن اثر از هر کیفیتی که باشد دلیل غلبه آن کیفیت است چنانچه
زود گرم شدن عضو از حرارت دلیل بر حار بودن مزاج اوست و قس علی هذا القسم هشتم افعال
الطبیعیه و کمال افعال از اعتدال باشد و نقصان و بطلان آن از برودت و تشویش و سرعت آن از حرارت و [illegible]
برودت قسم نهم نوم و یقظه پس زیادتی خواب از برودت و رطوبت باشد و کثرت بیداری از حرارت
و یبوست و معتدل از اعتدال ف بدانکه نوم عبارتست از رجوع روح نفسانی بسوی باطن [illegible]
و هضم غذا و یقظه عبارتست از ریختن روح بسوی آلات حس و حرکت ای اعضا قسم دهم فضول مثل
همچو بول و براز و عرق تیز و قوی رنگ از حرارت باشد و ضد آن از برودت و یازدهم انفعال نفسانی
و عزت و کثرت آن از حرارت و قلت آن از برودت و ثبات آن از یبوست و سرعت زوال آن از رطوبت نامی
و لیس [illegible] است و ضعف قلب [illegible] و زود رنجی و جرات دال بر حرارت مزاج اند و تیزی و کثرت کلام
و عزت و اتصال آن از حرارت باشد و کثرت حیا و قلت آن از برودت است والله اعلم ف بدانکه
علامات امزجه جبلیه اند و علامات امزجه عارضیه هم اینست اگر عارضی باشند و مضرت رسانند پس اگر
عارضی مادی باشد و [illegible] ای خلیدنی همچو نیزه و چوب قلت ثقل دال بر صفراویت
و دمویت ثقل اند و سرخی تند و انتفاخ بدن دال باشد و بر بلغمیت سپیدی رنگ قلت عطش و
ریق و نعاس [illegible] و نرمی و گرانی اند و بر سوداویت خشکی بدن و بیداری گرانی کم دلالت
کند و خوابهای پریشان نیز بر نوع ماده دال باشد پس دیدن خیالات زرد و آتش و شعله ناک دال بر صفرا
باشد و دیدن چیزهای سرخ بر خون و دیدن آب و باد و سردی و رعد بر بلغم و دیدن چیزهای سیاه و دود و دخان
و خوف بر سودا دلالت کند و گاهی بر این همه اسن عمر و شهر و فصل و تدبیر مقدم دلالت کند
و اما علامات امراض ترکیب پس بعضی از آن جوهری اند ای خلقی چنانچه پست شدن دال بر
[illegible] و دین بودن عدد و مانند بعضی عرضی باشند و بعضی افعالی پس اگر افعال سلیم اند صحت کامل است
والا بر بردوت و ردوات ترکیب دلالت کنند و اگر افعال شوریده باشند دال بر حرارت اند و [illegible]

واین علامات یا بر ذات حالت دلالت کنند چنانچه علامات ورم و یا بر سبب آن حالت چنانچه علامات داله بر بودن
ورم از خون مانند تمدد و درور عروق یا بر مکان آن حالت مانند دلالت افراط منشاریت نبض در ذات الجنب بر
آنکه ورم حجابی است یا بر وقت آن حالت مانند علامات منتهای مرض و نضج ماده چنانچه رسوب محمود
در قاروره یا بر احوال لازمه آن حالت مانند علامات داله بر بحران یا بر تخصیص این احوال چنانچه علامات داله بر آنکه
بحران اسهالی است مثل قراقر و تمدد زیر ناف و پریدن ملث تمدد شراسیف حرکت معده و بسوی بالا دلیل
بر بحران قیی باشد و شراسیف سرهای استخوان بهلو را گویند والله اعلم ف بدانکه چون نبض بر احوال آدمی
دال است پس میگوییم که نبض حرکت نفسی است شرائین را در بسط و کشادن برای تعدیل روح بهوا و اخراج
فضلات و اوقات دیدن نبض آنست که در آنوقت صاحب نبض از غضب و سرور و جمیع انفعالات
نفسانیه و سیری مثقل و گرسنگی مضعف خالی باشد لهذا طبیب را لازم است که بوقت آمدن پیش مشغول بنبض شناسی و اکثر
بملاقات طبیب این مسرور شود یا حیا و خوف بر مریض عارض گردد و غیر ذلک و اقسام نبض ده اند از روی
صفات قسم اول از روی مقدار در طول و عرض و عمق و اصناف مفرده آن نه اند طویل قصیر معتدل
عریض ضیق معتدل مشرف منخفض معتدل و چون این همه باهم ترکیب داده شوند بیست و هفت شوند
نه در طول و نه در عرض و نه در عمق اصناف طولی یکی طویل عریض دوم طویل ضیق سوم طویل معتدل در
عرض چهارم قصیر عریض پنجم قصیر ضیق ششم قصیر معتدل در عرض هفتم معتدل در طول عریض هشتم معتدل در طول ضیق
نهم معتدل در طول معتدل در عرض اصناف عرضی اول عریض مشرف دوم عریض منخفض سوم عریض
معتدل در عمق چهارم ضیق مشرف پنجم ضیق منخفض ششم ضیق معتدل در عمق هفتم معتدل در عرض مشرف
هشتم معتدل در عرض منخفض نهم معتدل در عرض معتدل در عمق اصناف عمقی اول مشرف طویل دوم
مشرف قصیر سوم مشرف معتدل چهارم منخفض طویل پنجم منخفض قصیر ششم منخفض معتدل در طول هفتم
معتدل در عمق طویل هشتم معتدل در عمق قصیر نهم معتدل در عمق معتدل در طول و اما زائد در طول و عرض و عمق را
عظیم گویند و ناقص در هر سه را صغیر چه اند در عرض و شهوق را غلیظ نامند و ناقص در اینها را دقیق گویند
قسم دوم کیفیت قرع نبض ای کوفتن نبض انگشت جس کننده را پس آن قرع یا قویست یا ضعیف

یا متوسط قسم سوم زمان حرکت نبض و آن یا سریع بود و یا بطی یا متوسط قسم چهارم قوام نبض و آن
یا صلب است یا لین یا متوسط قسم پنجم زمان سکون نبض و آن یا متواتر است یا متفاوت یا متوسط قسم ششم
ملمس نبض و آن یا حار است یا بارد یا متوسط قسم هفتم مقدار چیزی که در نبض است و آن یا ممتلی است یا خالی است
یا متوسط قسم هشتم استوا احوال مذکوره نبض یا اختلاف آن اول مستوی است و دوم مختلف
قسم نهم انتظام در اختلاف و عدم انتظام آن یعنی مختلف یا منتظم است یا غیر منتظم و این قسم در حقیقت داخل
قسم مختلف است قسم دهم وزن نبض و آن یا جید الوزن است یا غیر جید الوزن و مراد از وزن نبض
قیاس کردن زمان حرکتی را از و حرکت بزمان حرکت دیگر انبساط و حرکت یا بزمان سکونی از و
سکون یا زمان سکون دیگر از ان و مراد از جید بودن آن نسب از سنه حرکت و سکون مجری طبیعی حسب
اسنان و بلدان و فصول و غیر آن و اصناف غیر جید الوزن سه اند اول مجاوز الوزن یعنی نبض شخصی
وزن نبض شخصی باشد که قریب اوست در سن مثلا صبی النبض جوان بودن و دوم متباین الوزن یعنی
نبض کسی مشابه وزن نبض کسی باشد که دور است از و در سن مانند صبیان که باشد آثار انبض شیخ
سوم خارج الوزن یعنی وزن سنی مشابه نباشد و آن ردیست و حاجت بسوی نبض برای ترویح
حار غریزی است و دفع بخار دخانی پس هرگاه حرارت زیاده باشد و عروق نرم و قوت حیوانی
آن زمان نبض عظیم باشد و اگر حرارت زیاده تر از این باشد نبض عظیم سریع باشد و اگر حرارت از نیم زیاده
باشد نبض عظیم سریع متواتر بود و اگر عروق سخت باشند سریع متغیر بود پس اگر حاجت زاید تر از آن باشد
سریع متواتر بود و اگر قوت ضعیف باشد تواتر باعظم زیاده تر از صغر صلابت باشد و گاهی نبض صغیر
بسبب انضغاط عروق زیاده خلطیه یا غذائیه چنانچه در اول نوب باشد ای نوبهای غب خالصه
قوت در اصل حرو قوت و نرمی نبض بسبب رطوبت باشد و سختی بسبب یبوست گاهی نبض بکثر
بسبب تنه عروق برای اندفاع مواد سختی پذیرد و اختلاف نبض بسبب گرانی ماده باشد یا بسبب شدت ضعف
و از افراط ضعف انتظام نبض و حسن وزن آن را باطل کند ف بدانکه چند انواع نبض دیگر اند که اطبای
آنها جدا ایستادگی تشابه آن نبضی است سریع متواتر صلب مختلف الاجزا در بلندی و پستی و تقدم و تأخر

وصلابت و لینت دوم موجی که شبیه بمشار است مگر آنکه موجی آن است و آن صلب و مرود دوّان
مشار منوبیت گردو و دی حنظیر باشد و آن عظیم چهارم نملی که مشابه و دویت لا نملی منه هست و متواتر
و ضعیف پنجم ذنب الفار و آن نبضی است که آغاز حرکت یا از مقدار اعظم کند بسوی مقدار اصغر یا بالعکس و باز
رجوع کند بطرف مقدار اول و گاه باشد که بمقدار اول نرسد و در کم از آن منقطع شود و این را ذنب مقطوع گویند ششم
ذوالفترة و آن چنانست که در حرکت قبل از تمام شدن سکون واقع شود هفتم واقع فی الوسط و آن آنست که در سکون
او حرکت واقع شود **ف** باید دانست که نبض مردان اعظم و اقوی باشد و نبض صبیان الین و اضعف و سریع
و متواتر باشد و نبض جوانان اعظم و اقوی و نبض کهول اصغر و قلیل السرعة و نبض شیوخ صغیر و
متفاوت و بطی و نبض حبالی یعنی زنان حامله عظیم سریع متواتر و هر چند که حمل نزدیک شود عظیم تر نبض قلیل
نبض در فصل ربیع ای در وسط آن معتدل در سرعت و تواتر و زاید در قوت باشد و در شتا اشد التفاوت
و البطوء باشد خصوصاً در وسط آن و در خریف نبض مختلف مائل بضعف بود والله اعلم **ف** آنکه بول
علامات است و از آن تفسره نیز گویند و آن فضله هضم ثانی و ثالث است که خارج میشود و از احلیل و دلالت
کند بر احوال معده و جگر و غیره و آن مرکب از دو جزو است آب و دُرد یا ثفل نشیننده و بر بیماری علی
الخصوص ... بالا و این دلالات ظاهر نشود مگر بعد مراعات شرایطی چند اول آنکه بول اول صبح باشد
دوم آنکه نه روز بشاشد سوم آنکه صاحب بول چیزهایی که صباغ باشند خورده باشد مانند زعفران و خیارشنبر و غیره
چهارم آنکه بول تمام گرفته شود و در قاروره فراخ شیشه مشابه نشود و اصناف بول هفت اند یکی ابیض و
آن پنج هستند اصفر و احمر و اسود و ابیض و اخضر و اما رنگ ازرق پس آن را از رنگهای اخضر شمار کرده اند
و بول اگر احمر با کدورت است دال بر غلبه خون است چه سرخی دلیل حرارت و کدورت دلیل رطوبت
و مزاج خون همچنین و هرگاه بول اسود مائل بسرخی باشد پس صافی رقیق دال بر سودا است
بول ابیض با کدورت دال بر بلغم و اصفر رقیق صافی دال بر مره صفرا و تیغ الرئیس شیخ دو است
خون انشا شده معصفر و مرة الصفرا از زعفران و مرة السودا را بکدام و بلغم را با آب صابون
اختلاط اینها با همدگر رنگهایی که پیدا شود بر آن رنگهای بول را قیاس باید کرد **ف**

[illegible]

اگر رنگ اسپید چند گونه بود یکی تبنی ای شبیه برنگ آب کاه و خشک و آن مرکره باشد و آن
از سردی باشد و دوم اترجی ای شبیه به پوست اترج پخته و آن را اعتدال باشد نزدیک شیخ الرئیس
والا نزدیک جالینوس رنگ بول اصحا درمیان نارنجی و ناری باشد و اصوب آنکه رنگ بول اصحاب
مزاج باشد سوم اشقر و آن زرد مائل بسرخیست و درخشندگی و آن دال بحرارت قلیله بود چهارم ناری
و آن زرد باشباع بود همچو آتش پنجم احمر ناصع ای سرخ خالص شبیه بزعفران و همه اینها دال بر حرارت
بحسب ترتیب خود اند چنانچه ناصع زائد از ناری و ناری زائد از اشقر است در دال بودن بر حرارت
و احمر را نیز چهار طبقه اندکی اصهب آن اول مرتبه حمره است ای سپید که بسرخی مائل باشد و دوم وردی
ای گلابی سوم احمر قانی ای بسیار سرخ چهارم احمر اقتم و آن سرخ مائل بکدورت باشد و همه اینها
از حرارت و غلبه خون باشد و گاه باشد که سرخی از برودت بود چنانچه در خارج بسبب عدم
تمیز خون از آب و در قولنج بارد بسبب در مقاربت تحلل صفرا و ناری دال حرارت زائد باشد از
چه صفرا شدید الحرارت است از خون و اخضر را نیز چهار طبقه اندکی پستقی و دوم نیلجی و این هر دو اکثر
مجهها شند و در صبیان بنند بفالج و تشنج سوم زنجاری چهارم کراثی و این هر دو از
حرارت محترقه باشند لکن احتراق در زنگاری بیشتر از کراثی و اسود گاهی از فرط احتراق باشد اگر
با صفرة و بوی قوی باشد و گاهی بود اگر با کمودت ای برگشتگی رنگ و عدم الرائحه باشد
و فرق در سیاهی احتراقی و سیاهی جمودت همینست و گاهی بسبب حرکت مادهٔ سوداویه چنانچه در
بحران و گاهی بخوردن اشیای سیاه مانند شراب اسود و چه بسا باشد که طبیعت در آن تصرف نکند و [illegible]
بیرون آید و بول ابیض اگر مانند رنگ شیر یا کاغذ است دلالت کند بر غلبهٔ بلغم و برودت یا گداختن
شحم یا اعضای اصلیه چنانچه در آخر دق لیکن سپیدی بلغمی مائل باشد و سپیدی ذوبان چرب بود و
همچو آب یا دلالت کند بر عدم تصرف طبیعت در آب و آن ردی است یا بر سدا یکه منع نفوذ
صائع نماید و دوم از اصناف سپید بول غمام است یعنی رقیق القوام یا بسبب عدم نضج باشد خصوصاً
در صبیان و این بول در آنها ردی است چه اگر بول صبی سپید غلیظ نه باشد یا بسبب

سدد در عروق یا بسبب کثرت ترسب آب غلیظ القوام یا بسبب عدم نضج باشد یا بسبب نضج خلط
در غایت غلظت چنانچه در بحران دراری معتدل القوام دال بر نضج است و سوم از اصناف
سبعه صفا و کدورت است پس صافی آنست که بصر در آن بسهولت نفوذ کند و کدر عکس آن و کدورت
از اختلاط اجزای ارضی و مائی پیدا شود و صافی دال بر نضج باشد و بر سکون اخلاط و کدر بر عدم نضج
چه بعد نضج قوام مستوی گردد و گاه کدورت بول بسبب سقوط قوت مدبره باشد و گاه بسبب عدم طبخ
و کدر غبار انگیز تخویف صداع کند و فرق در غلیظ و کدر آنست که در غلیظ استوای قوام باشد و در کدر نه
و گاه باشد غلیظ صافی مانند سپیدی تخم مرغ و چهارم از اصناف سبعه بوی بول است پس بوی بد بسبب افراط
عفونت باشد یا قروح عفنه در مجاری بول اگر نضج باشد و نبودن بوی دال بر جمود و خامی غذا و بود
نبودن بو دلالت بر سقوط قوت نماید و معتدل الرائحه بسبب نضج باشد پنجم از اصناف سبعه زبد است ای
کف و حباب پس کثرت زبد و بزرگی آن و دیر شکستن دال بر ماده غلیظ لزج باشد و چنین زبد در امراض
کلی و ریه است و تیره ساند بطول مرض ششم از اصناف سبعه رسوب است ای درد و مراد اطبا از رسوب
جوهر غلیظ تر از آب است متمیز از آب است خواه راسب باشد بحقیقت خواه معلق در وسط قاروره خواه طافی
بالای آن پس رسوب ابیض سپید و مستوی الاجزا مجتمع دال بر نضج باشد و رسوب از ثقل محمود است و اگر پس
معلق در وسط پس تمام که بالای بول بچو ابر دیده شود از رسوب دیگر اشقر است آن دال بر حرارت
باشد دوم اسود و اگر مائل به زردیست بر حرارت دلالت کند و الا بر برودت سوم برگشته رنگ
دال بر برودت باشد چهارم نخالی ای شبیه به سبوس پنجم کشوری ای چو پوست ششم خراطی یعنی مانند تراشه چوب
از خراط هفتم صفائحی ای مانند پارهای پهن لکن ردی تر از همه آنست که زیر قاروره نشیند و معلق پس
تمام مگر اینکه تعلیق بسبب هوا باشد پس و زیر بولی خود هم از راسب خواهد بود و بعض از جمیع اقسام خراطی فال بر بد
است که از مثانه باشد و احمر بر اینکه از کلیه باشد و متخلخل است بر اینکه از کبد است و گاه بر احتراق دم
دلالت کند و گاه بعضی از رسوب صفائحی برگشته رنگ مائل بسیاهی مشابه بفلوس ماهی شود و آن دیگر
بسیار است و دلالت بر خراشیدن اعضای اصلی کند و نخالی گاهی از نخارش مثانه باشد اگر در تغییر خارش

رسوبی که دو رنگ نماید و باشد مثانه باشد و رسوب همچو ریگ نرمه دال بر سنگ گرده یا مثانه
ازان گرده باشد و سپید از مثانه و عدم الرسوب یا از عدم نضج باشد یا از سده یا از ضعف قوت
و معده و انکه رسوب در ابوال اصحاء و مرضی خصوصا در ابوال زنان کم باشد و در مریضان نزد
خصوصا نزد زنان بسیار باشد و رسوبی همچو رطوبات خام است که در بول برآید مثانه و
گرده می‌بود باشد و تقدم قدم و محدب کبد و در گرده و مثانه و سهولت در اجتماع تفرق
و درمان لیسانیا باشند هشتم از اصناف مقدار بول است پس کثرت آن یا از کثرت شرب آب باشد یا
شراب باشد یا از خوردن مدرات یا از گداختن رطوبات یا از استفراغ فضول با در بحران
چنانچه در بحران اگر قوت باشد و بعد آن مریض راحت یابد و کثرت بول که بی تب است
بر بحران جید کند و قلت آن دال بر فرط تحلیل و فنا رطوبت باشد یا اسهال باشد و قلت بول با فرط
با قلت تعطش استسقا کند و الله اعلم بالصواب ف چونکه براز از علامات است پس بدانکه
که براز دلالت بر احوال هضم کند به رنگ و مقدار و قوام و وقت بود و عدد مرات خروج چنانچه خفیف
و دلالت بر نضج معتدل کند و شدید الناریة بر غلبه مره و حرارت و قلیل الناریة بر خامی غذا و برودت
و سپیدی براز از غلبه بلغم باشد یا از سده در مجری مراره و درین خوف قولنج و یرقان است و براز
همچو ریم دلالت بر شکستن دبیله باشد در قعر معده و یا جگر یا روده اگر چه بو باشد و الا اکثر
تجربه ریم نمی‌بینند و منقطع از ان باز از سستی که بسبب که رنگت پیدا شده باشد و براز
سیاه حکم بول سیاه دارد و براز سبز اگر از احتراق نباشد بر فرط جمودت دلالت کند و قلت مقدار
براز بسبب قلت فضول اغذیه باشد یا از احتباس فضول و درین خوف قولنج است و گاه قلت براز
واقع باشد و کثرت آن از ضد آن و براز رقیق یا از ضعف هضم باشد یا از سده در ماساریقا که تنگ
باریک از معده تا جگر رسته یا از ضعف جذب ماساریقا از نزله که از سر سوی معده ریخته است
بعد لرق غذا و براز سرخ از خوردن غذای سرخ باشد یا از بودن خلط سرخ یا از زود دان
دم و ضعف قوت و براز زبدی یا از ریاح باشد یا غلیان مواد و براز خشک از فرط مشقت

باشد یا از کثرت حرارت خصوصاً در گرده و جگر یا از کم خوردن آب یا از خوردن غذای یابس یا کثرت تحلیل
وافضل آب آن است که بسهولت برآید و متشابه الاجزا باشد خفیف النّاریه معتدل القوام
معتدل الوقت والرائحه والمقدار بود و بقوام قرار و زبد ندارد و بوی و رنگش دلالت بر نضج کند چه آن در حرارت
و وجوه آن اعضا باشد

باب دوم در کلیات علم طب عملی و آن محتوی بر دو فصل است فصل اول در
شناختن قوانین حفظ صحت بدانکه بر طبیب ابقای جوانی و قوه لازم نیست و نه اینکه عمر را دراز گرداند
و نه اینکه از موت مانع گردد دیگر اینکه رساند هر شخص را تا اجلیکه مزاج اصلی آن مقتضی باشد بلکه مقصود از حفظ صحت
و نیز لازم است که حفظ صحت هر شخص نماید بحسب لیاقت آن از روی سن و سال و نیز واجب دانستن اینکه حفظ صحت
حاصل نشود مگر کسی که اجتماع پنج خصلت در وی باشد یکی آنکه عارف بقوانین طب باشد یا سامع و مطیع طبیب بود
دوم اینکه صاحب مقدور باشد سوم اینکه فارغ از تعلقات بود چهارم اینکه بخیل نباشد بنفس خود و پنجم
حریص و بد پرهیز نباشد و هرگاه اصل در حفظ صحت نگاهداشتن رطوبت غریزیه است از عفونت و حرارت آن از
تحلیل زائد بر مجری طبیعی و تعدیل اسباب ضروریه است بتدبیر ماکول و مشروب و حرکت و سکون بدنی و نوم و یقظه
و استفراغ و تدبیر فصول اربعه مذکوره پس گفته میشود که چون اراده بقای صحت حاصله کنند باید که غذا یا دوا
موافق مزاج بدهند و اگر اراده بازآوردن صحت زائله نمایند غذا و دوای مخالف مزاج بدهند باید که قصد کنند
بریان گندم پاک از آمیختهای آسیا و ردیه مانند شیلم و غیره که اکثر در گندم میباشد و گوشت یکساله از میش و گاو
و بز و گوشت و جوجه و کبک و تیهو و حلوای بادام از حلویات و انجیر و انگور و خرمای تر در شهرهای که در آن
عادت باشد خوردن آن و بسوی اغذیه دوائیه التفات نسازند مانند سیر و خیار و مثل آن مگر برای اصلاح مزاج
و طعام و نیز باید دانست که غذا بی اشتها نخورند و نه ضبط اشتهای غالب نمایند و در تابستان بارد بالفعل و در
زمستان حار بالفعل بخورند و ادخال طعام بر طعام غیر منهضم ردی است و اطالت زمان خوردن
همچنین کمی روایت این از آن کم است چه درین اختلاف مفهوم است و کثرت طعام حیران کننده طبیعت
است و خوردن غذای لذیذ بهتر است اگر بکثرت نخورند و مداومت طعام بمزه اشتها را ساقط گرداند
و کسل می آرد چراکه می چسپد بر شیای معده و آلوده کند آنرا و طعام ترش زود پیری می آرد

خشک میکند بدن او ضرر میرساند اعصاب را و طعام شیرین سست میکند اشتها را و گرم میسازد
بدن را و طعام نمکین مضعف بدنست و لاغر کننده و آن مناسب است که اصلاح معرفت حاصل نموده جلو را
نماید دخترت بی مزه بناک مرنج منع کند و بالعکس و هرگاه قدری اشتها باقی ماند ترک طعام نماید
و مداومت پرهیز فرسوده و لاغر میسازد بدن را بلکه پرهیز در صحت همچو بدپرهیزیست در مرض و مراعات
عادة در حرکات و غیره در لذت بسبب آنکه خوگیر یکروز یکمرتبه خوردن باشد و یکروز بدو مرتبه
مراعات این عادت نمود است و اگر معتاد اکل اغذیه ردیه کیموس مثل اغذای بسیار باشد مراعات
عادت لازم است لیکن اگر ترک کند آهسته آهسته مضایقه ندارد چرا که عادت طبیعت ثانیه است
و ترک العادة عداوة آمده است و هرکه خوگیر خوردن اغذیه ردیه باشد بآن مغرور نشود و غلبت آ
که بعد ایام طویل تولید امراض کثیره نماید پس آن بتدریج اولیست صفراوی مزاج را غذا سرد و مز
باید داد و سوداوی را سرد مانع عملیان مرطبات و بلغمی را اغذای سخن بلطف سزاوارست
و سوداوی اغذام طبیعی اهل تجربه از جمع نمودن میان بعض اغذیه نهی فرموده اند لکن اثبات اکثر
ازان از روی قیاس دشوار است چنانچه جمع در میان ماهی و شیر مولد امراض مزمنه باشد
مانند جذام و فالج و مثل آن و همچنین خوردن شیر با ترشی و سویق بر شیر برنج و انگور بر کله و اما
بر هریسه ممنوع است و نیز در آب چاه و نهر جمع نکنند تا که یکی ازان منحدر نشود و مدا افضل المیاه آب
انهار است خصوصا انهار جاریه بر خاک پاک مثل زمین سنگریزه چرا که این آب باز کند کدورات خالص
باشد و آب جاری بر سنگ نیز از قبول بد بود و در تر است خصوصا جاری بسمت شمال یا مشرق از
بالا بزیر ریزنده و البعد المنبع پس اگر با این اوصاف سبک باشد و خیال کنند نوشنده که شیرین است
افضل تر باشد خصوصا بسیار آب شدید الجریان و آب دریای نیل اکثر این اوصاف را جامع است
آب چشمه خالی از غلظت نیست بسبب قلت حرکت و در روی تر ازان آب کاریز است بعد ازان آب
چرا که این آب بسبب احتقان بخره عفونت خالی از تعفن نباشد و آب برف و یخ ناک ردی تر است آب
چاه و ف باید که آب بعد شروع انهضام بخورد و اما عقب خوردن خام وارد غذا را و در

اگر روی ترست و بدین نام مردم حار معده از خوردن آب میان طعام منتفع شوند و بعضی ضعیف
الاشتها باشند هرگاه آب سرد خورند اشتها قوی گردد بسبب تقلیل حرارت معده و آب خوردن ناهار و
بعد حرکت خصوصاً جماع و بعد مسهل قوی و بعد حمام و بر فواکه خصوصاً خربزه روی بسیار مضرست و ربتما
اگر ضرورت افتد از کوزه تنگ دهن بمکیدن قدری آب بخورد و بسا تشنگی از بلغم شور یا لزج باشد و هرگاه
آب خورده شود تشنگی افزاید و اگر آب صبر نماید تسکین یابد بسبب نضج ماده و بعد لطیف کردن آن لهذا
اکثر باشیای حار مثل عسل این تشنگی دفع شود ف باید دانست که غذا تمامه جزو بدن نگردد بلکه
وقت هضم چیزی از فضلات بماند پس چون متحلل گذاشته شود کثیر گردد و البته مضرت بخشد خواه بکیفیت چون که
گرمی کند بذات خود یا بسبب عفونت و یا سردی نماید بذات خود یا بسبب فرونشستن حرارت غریزی و
خواه بکمیت خود که بند کند مجاری را و گران نماید بدن را و موجب امراض احتباس گردد اگر چه اخراج کرده شود
این فضله بدن را دوا ستاذی گردد چه اکثر ادویه سمی باشد و نیز بسبب آنکه بر آمدن صالح با فاسد خالی نیست
پس این فضلات هرگونه ضرر رسانند خواه گذاشته شوند خواه مستفرغ گردند پس آنکه اگر ریاضت
باعتدال استعمال شود در وقت خود و دیگر تدبیرات هم نیک باشند هر آئینه از قوی‌تر اسباب منع تولید
این فضلات است زیرا که ریاضت گرم کند اعضا را و سائل نماید فضلات را پس جمع شدن آن ها و بدن
خفت و نشاط بخشد و قابل غذا کند و سخت گرداند مفاصل را و قوی سازد و تا رود باقی را و نگاه دارد
از جمیع امراض مادیه و اکثر امراض سازجیه و وقت ریاضت بعد فرود آمدن غذا از معده و کمال هضم آن است
وقت پری معده و نه وقت خلو آن و ریاضت معتدل آن است که سرخ شود از آن بشره و بلند گردد
و عرق ظاهر کند و اما ورزشیکه در آن عرق بسیار آید معتدل نیست و هر عضویکه ریاضت داده شود
قوی گردد خصوصاً بر چیزیکه با آن ریاضت کنند مثلاً اگر دست را به برداشتن بار ریاضت
دهند در همین کار قوی گردد بلکه هر قوت را همین حال است پس اگر کثرت حفظ کنند حافظه قوی شود
و علی هذا القیاس برای هر عضو ریاضت مخصوصه باشد پس برای سینه قرأت است باید که آغاز از
خفی کند و تا بجهر رساند بتدریج و برای سمع شنیدن نغمهای لذیذ و برای بصر خواندن خط

بارنگ گاه گاه و دویدن است و پیاده جهیدن و سواری اسپ باعتدال ریاضت تمامی بدن و تحلیل آن اکثر
از تسخین است و نفع بخشد تا قمین را به تحلیل بقایای امراض آنها و اما دوانیدن اسپ موجب تحلیل
تسخین کثیر است و بازی چوگان با هم و دوانیدن اسپ ریاضت بدن و نفس است چه درین لازم
است فرح برغلبه و غضب بر انقهار و سواری کشتی حرکت دهد و پراگنده کند اخلاط را و بر کند
امراض مزمنه را مثل جذام و استسقا بسبب آنکه متواتر آید بر نفس فرحت و خوف قوت دهد معده
را بر هضم و هرگاه دران غثیان و قی غالب شود نفع بسیار بخشد بسبب خارج شدن فضول جنس را
آن کند ف بدانکه از جمله ریاضات بدن مالش است مالیدن آن بدستهای جامهای خشن تنگ
را سرخ گرداند و فراخ حال کند بدن را تا وقتیکه مفرط نباشد و مالیدن بکف یا پارچه نرم خون فراهم
کند و مالیدن بسختی و زور قوی کند اعضای ضعیفه را و مالیدن نرم سست کند و مالیدن بکثرت
لاغر کند و مالیدن معتدل فراخ حال نماید و باید که مالیدن بر ریاضت مقدم کند تا اعضا برای
ریاضت مستعد شوند و بعد ریاضت هم مالد تا قوت باز آید و تحلیل شود آنچه باقی گذاشته است ریاضت
در عضلات و قریب پوست و باید که مالش بدستهای بسیار باشد تا مختلف شود جاهای وقوع آن بر بدن
و بجمیع اجزا برسد والله اعلم ف بدانکه افضل النوم ای بهترین خفتن آنکه عرق متصل معتدل المقدار بعد
هضم غذا و آغاز انحدار آن سکون نفخ و قراقر باشد و این خواب قوت میدهد و روح زیاده میکند و بدن فربه
خواب آنکه بر گرسنگی باشد چه آن مسقط قوت و لاغر کننده بدن است و همچنین استلقا میکشد فضول را بسوی
غیر مجاری آن و پیدا میکند امراض ردیه مثل کابوس سکته و نیز خواب بر شکم کرده و بسوی زمین باشد
منع از مرض چشم است و اگر رو بجانب آسمان باشد معین بر هضم است و قیلوله مسنون است و غیلوله
بعین معجمه ای خواب بامداد و فیلوله بفا ای خواب چاشت و حیلوله بحای مهمله ای وقت ظهر و غیلوله
بغین معجمه ای خواب آخر روز همه باردی است ف هر که از خفتن اعانت بر هضم خواهد باید که بعد
اندکی بجانب راست بخوابد تا غذا از فم معده منحدر شود بقعر آن که جانب یمین است و جگر تا سالی
کند که آنجا هضم قوی است بعد ازان مدتی طویل بر چپ بخوابد تا جگر بر معده و شامل شود و گرم کند

هضم تمام گردد بطرف بدن است بگردد تا بر انحدار بسوی جگر معین شود و در خواب عرق بسیار آید از غلبه
طبیعت بر مواد و در بیداری کثرت عرق بسبیل امالہ باشد چه در آن حرارت متوجه خارج شود پس تا گر
مواد رقیق مندفع شود از راه عرق و در خواب متوجه باطن شود و غالب گردد بر ماده و هر که عرق بسیار
آرد در خواب و سبب آن ظاهر نبود بداند که بدن آن ممتلی است یا از غذا یا از خلط والله اعلم ف حافظ
صحت را واجب است که تلیین طبیعت کند وقت احتباس بملینات مذکوره در معالجات قبض و ضعف یا بسبب ملینه حقنه
لینه و حقنه کردن بروغن بیران را نافع باشد که تلیین در مرطب است و سخن آن فن نیز باید که احتباس طبیعت
کند وقت زیادت تلیین بحابسات مذکوره در معالجات ف بدانکه از جمله استفراغات معتاد جماع و حمام است
پس بهترین حمام آنکه قدیم و شیرین آب و وسیع و معتدل الحرارت باشد و خانه اول حمام مبرد و مرطب است
و خانه دوم مسخن مرطب خانه سوم مجفف مسخن زیرا که هوای گرم در اول کم است از ثانی و ثالث و در حمام
گرم در نیاید مگر بتدریج و در بیت بارد نشیند مگر خشک کند و همچنین اطالت در حمام موجب غشی و خفقان و اضطراب است بسبب
دخول البخیر بسوی قلب و دماغ و خشک مزاج استعمال آب زیاده از هوا نماید و گاه محتاج تر کردن حمام
بریختن آب جوش بر زمین حمام تا زیاده شود تبخیر آن که مرطب است چنانچه با مدقوقین کرده شود و مرطوب
مزاج استعمال هوا اکثر کند از آب گاه محتاج شود با فراط عرق قبل استعمال آب چنانچه با صاحب استسقا
معمول است و ناواجم که جلد بلند باشد بداند که تحلل مفرط نشده و هرگاه که لاغری بدن پدید آید
اضطراب زیاده شود بداند که تحلل بسیار شده و باید که بعد حمام پوشش زیاده کند خصوصا در زمستان
و صاحب ورم و تفرق اتصال داخل حمام نشود چه حمام مواد را پراگنده کند پس نزد بسوی ورم ورم
زیاده کند آنرا و مراد اینجا ورم باطنی است و همچنین صاحب حمی عفنه که هنوز ماده آن نضج نیافته از
حمام ممنوع است و گاه استعمال حمام عقیب غذا فربهی می آرد لکن خوف سده است پس تحرز از آن باید و مناسب
است سکنجبین ساده یا بزوری بحسب مزاج و گاه غذا خورده شود و بعد حمام پس فربه سازد باعتدال
بلا خوف سده و همچنین استعمال حمام بعد هضم و گاه حمام در خلو معده نماید و آن لاغری آرد و بدن را
خشک کند و کسیکه قلیل الریاضت باشد استعمال حمام معرق بسیار کند ف غسل کردن با آب سرد مقوی

بذت و نشاط آرد و احتمال بکرده شود مگر بعد دو پهر در موسم گرما بر بی آنکه حار مزاج و معتدل
اللحم و جوان باشد و صبیان و مشایخ و صاحب اسهال و تخمه و نزله از آن منع کرده شوند
و اگر گرم بر سبیل تحلیل فضول نماید و فالج و تشنج رطب و رعشه را نفع دهد و حکه و جرب را زائل کند
و رطب را و نیز عرق النسا و وجع المفاصل و وجع الورک را نافع باشد و بدانکه جماع حرکت بدنیه است
و از حرکت نفسیه تلذذ و استفراغ رطوبات بخروج منی و تحلیل آن و استفراغ روح و ریح پس جماع معتدل
هضم و وقت ما اعتدال آن در کیفیات اربع و خلا و ملا و این جماع بهتر است و برانگیزد حرارت غریزی
و مستعد میسازد بدن را برای اغتذا و تفریح می بخشد و غضب می شکند و غم را زائل میکند و فکر بد و وسواس
و دافع بسیاری امراض سوداوی و بلغمی باشد و بسا تارک جماع گرفتار امراض شود و ثقل و دوار و تاریکی بصر
منع و ارتفاع ابخره بسوی دماغ و ثقل بدن و ورم خصیه یا کش را و هرگاه جماع کند شفا یابد و باید
جماع وقت قوت شهوت و آرزوی شدید و فوظ کامل بلا تصنع و تکلف نماید و از کثرت جماع
که سقط قوت است عصب را مضر است و احیانا موجب رعشه و فالج و تشنج باشد و بصر را ضعیف گرداند و نیز باید که از جماع
عجوزه و صغیره و حائض و زنیکه از مدت دراز ترک جماع باشد و مریضه بد صورت و مکروه اجتناب
که ضعف شهوت اند بسبب عدم لذت جماع این نان جماع زن محبوبه باعث سرور و قلت ضعف
لذت بسبب باوصف کثرت انزال منی و بدترین اشکال جماع آنست که مرد زیر و زن بالا بر آید بسبب
دشوار بودن خروج منی و بسا باشد که در ذکر بقیه منی بماند و متعفن شود و موجب قرحه گردد
رطوبات فرج بسوی ذکر سائل شود و این هم مضر است بهترین صورتهای جماع آنست که مرد بالا
بر آید و زن تحت و در انثنای آن بردارد و لمس و ملاعبت تمام و مالیدن پستان و کش پستان و بوسه
فرج و بیخ ذکر پس هرگاه که بعینه چشم زن گرگون شود و نفس آن بخیزد و طالب دراز باید
نماید و بریزد منی را تا هر دو منی بیامیزند و از معاونات جماع دیدن مجامعت انسان و مشاهده حیوانات
و مطالعه کتب باهیه و حکایات اقویا از مجامعین استماع و از لباس های رنگین و حلق موی عانه است و نیز
و جماع مدت طویل فراموش کننده نفس است جماع را و استمناء بد است موجب ضعف است [illegible]

شهوت و نخوار را ضعیف گرداند والله اعلم فایده آنکه در فصل ربیع که مدت ماندن آفتاب است در برج
حمل و ثور و جوزا و لا سیما در ست بفصد و قی نماید و استعمال ادویه ملطفات مسکنات معتدله و مناسب
است و اجتناب از سخنات لازم باشد حرکت بسیار و حمام و شراب تقلیل غذا باید ساخت و همچنین در اول
آن سنجاف جامهای تنبی و در صیف که مدت ماندن نیر اعظم است در سرطان و اسد و سنبله
لازم است آسایش و آرام تا سخونت و تحلیل زیاده نشود و مبالغه کشتن و در رفتن و غذای تازه و ماهیچه
صفرا خوردن و قی کردن تا جوش اخلاط را فرو نشاند و ترک سخنات و مجففات و تقلیل غذا بسبب ضعف هضم و کثرت
فواکه رطبه مثل آلوبخارا خربزه و خیار برای تسکین حرارت بپوشند و درین فصل کتان کنند و در فصل خریف که
مدت تحویل شمس است در میزان و عقرب و قوس از جمیع مجففات و کثرت جماع و غسل آب و نوشیدن آب
و کشف سر در شب و در بامداد و کثرت فواکه احتراز کند و قی در خریف جهت تب است و اجتناب باز از
سردی صبح و گرمی نصف النهار و در فصل زمستان که عبارت از ماندن جدی و دلو و حوت است
استقبال سنجابهای تنبی و جبابه پوستین جو اصل و دلق که کثیر الحرارت اند متحمل نشوند آنرا اگر قویتر بدن
و مرطوبین غذای غلیظ تا هضم سیه نخورد و کثرت گوشت و استعمال ملطفات مانند ابازیر حاره نماید و قی
درین فصل مضعف است و حرکات قویه سخت نافع باشد والله اعلم **فصل دوم** در کلیات علاج ابتدا آنکه
علاج تمام شود مگر بسه چیز یکی تدبیر دوم دوا و سیوم اعمال دست مثل سبک نمودن استخوان شکسته و بجای خود
آوردن عضو از جا رفته را و انفجار زخم و بریدن و داغ دادن و دوختن زخم که تدبیر که بنیاد در طب
رسیده مفرح القلوب غیره مرقوم است معنی تدبیر این است که در اسباب سته ضروریه تصرف نماید و حکم تدبیر از
جهت کیفیت حکم دوا است لکن از اعتبار ای غذا چند احکام مخصوص اند مثل منع غذا در بحران وقت منتهای
مرض تا طبیعت مشغول نشود بهضم غذا و از دفع مرض باز نماند و همچنین در نوبت تپ غذا ممنوع است
وگاهی غذا کم کرده شود یا در کیفیت ای غذائیت اگرچه بمقدار زائد باشد چنانچه برای تسکین اشتها
و هضم او قویست در بدن اخلاط کثیره دارد و بار و تقلیل پس غذا مانند بقول و فواکه بدهند و گاهی
کمیت مقدار کم کرده شود برای کمی اشتها و هضم او ضعیف باشد و بدن محتاج غذا تا او را گوارا ادستم

اگر دو کثرت تغذیه قوی گردد و گاهی در هر دو کم کنند چنانچه وقت اجتماع امتلاء مع ضعف قوت هضم
و اشتها و گاهی در هر دو زیاده نمایند برای کسیکه اراده فربهی داشته باشد و گاهی اختیار کرده شود غذای ق
سریع الهضم چون قوت ضعیف شده باشد که تمدید هضم و بطی التحلیل پرهیز کند از غذای لطیف بعد غذای غلیظ چه
بزودی هضم شود و غلیظ باقی ماند پس لطیف فاسد شود و دیگری را فاسد گرداند و گاهی اختیار کنند غذای غلیظ
لیکن اندکی قصد کنند شدن جسم عضوی از و نماید مثلاً سرکه مدر و آرد او را اندک بسبب
از آن وقت خوف شده و غذا اگرچه دوست قوت باشد گر عدو قوت گردد وقتیکه دوست مرض
گردد که عدو قوت است چه صدق العدو عدو آمده است پس استعمال نماید آنرا در آخر مرض
ضرورت تقویت مضایقه ندارد و هر جا که منتهای مرض طویل باشد تقلیل حاجت افتد که بر وقت منتها
کثیر ننماید لهذا حاجت تقویت در امراض مزمنه اکثر باشد و هر گاه که منتهای بعض قریب رسد کم کنند غذا
را باعتماد قوت غذای گذشته بنا بر تخفیف بر قوت وقت منتها و یا مرض مرضی که منتهای آن در روز
چهارم یا کم از آن باشد و بقای قوت در بدت ظاهر است پس حاجت تغذیه نباشد اگر قوت قلیل
بود و الا اغتذا واجب است اگرچه در بحران باشد و الله اعلم ف بدانکه ابتدای علاج مدار بر سه امور
یکی اختیار کیفیت مضادت مثل حرارت برودت و رطوبت و یبوست و تفتیح و تقطیع با لطیف
امثال آن بعد شناختن نوع مرض و کیفیت آن با اختیار کند دوائی را که ضد آنست علاج مرض
دوم اختیار وزن دوا و اختیار کیفیت حاصل نشود مگر بدانائی از طبیعت عضو مریض و مقدار
و از جنس مرض ای گوارده و انوشت و از سن و عادت فصل و صناعت و شهر و رنگ و لاغری
لاغری آن و قوت و مرض اما برای طبیعت عضو چهار چیز است مزاج عضو و خلقت آن و وضع
و قوت آن پس هر گاه که تحقیق شود مزاج عضو صحیح و مرض شناخته شود و مقدار خروج مزاج عضو از
مزاج صحیح و اختیار نموده شود دوائی که ضد آن باشد و اما خلقت آن پس بعض اعضا هستند که وضع
لطیف شوند یا بسبب وسعت مسام خود مانند شش یا بسبب بودن از هر دو جانب یا یکجانب
این تجویف یا از داخل باشد مانند آوردده و شرائین دست و پا و یا از خارج مثل اعصاب

سینه و بطن و بعضی اعضا تابع نباشند لهذا محتاج دوای قوی باشند و اما دفع عضو پس آنکه قریب آ[ن]
از معده کافی بود دائم ادویه و اینکه قوت دوا آن قدر باشد که مقابله مرض نماید و آنکه بعید است محتاج دوای قوی
تر از مرض است تا قوت عضو پس ذکی الحس مانند چشم و شریف مانند شش و رئیس مانند دل احتیاط کرده شود و بران دوای
تیز نزاید و تحلیل کنند مواد آن بی قابض تحمل ندارد و قوت آنرا بتحلیل میدارد و فساز ند اعضا
مذکوره دوائی که کیفیت آن مخالف طبیعت انسانیه باشد مانند زنگار وغیره و بر آورده شود از آن بار
تا مقدار مرض پس مرض ضعیف را دوای ضعیف کافی باشد و مرض قوی را قوی تر باید سوم از آن سه قانون وقت است و آن
شناختن این معنی است که مرض در کدام وقت از اوقات چهارگانه واقع است اگر در ابتدا باشد روادع فقط
استعمال نمایند و اگر در انتها باشد محللات فقط و درمیان این هر دو که وقت تزید است رادع و محلل را ممزوج
سازند و در انحطاط بر محللات صرف اقتصار کنند و از معالجات جیده مشترکه برای اکثر امراض فرحت دادن بد
کسیکه سرور رساند داد را یا مریض را نسبت دارد یا حیا و یا ساقیات عاشق قریب رنگ از دیدن معشوق
خود و همچنین بوهای خوش و نغمهای لذیذ و انتقال از مکانی بمکانی و از فصلی بفصلی نفع بخشد و گاه نفع
دهد تغیر صورت چنانچه برای وجع پشت استادن و همچنین نظر تیز بسوی چیز درخشنده برای حول ف
بدانکه سوء مزاج یا کامل الحصول است پس تدبیر معالجه بضد است اگر بارد باشد سهل الزوال آ
در ابتدا و دشوار است زوال آن در انتها و حار بالعکس و تجفیف اسهل است از ترطیب و یا سوء مزاج
در وسط حصول است پس تدبیر آن تقدم بحفظ باز اله سبب آن و یا در اول حصول است پس تدبیر
آن هر دو باشد و سوء مزاج اگر ساذج است تبدیل آن کافی است و اگر مادی است خارج نموده شود
ماده آن پس اگر بعد تنقیه حرارت ساذج باقیماند تبدیل آن کوشند ف بدانکه چون علاج
سوء مزاج مادی باستفراغ است لهذا شرائط استفراغ مذکور میگردد و شرائط آن ده اند یکی امتلای
بدن از ماده چه خلا مانع استفراغ است و امتلا از سه حال بیرون نیست یا افزونی جمیع اخلاط بود
بعضی آن یا ازدیاد کیفیت باشد یا هر دو باشند دوم قوت پس ضعف مانع بود مگر جائیکه
ضعف قوت سهل تر باشد از استفراغ آن زمان ممنوع نیست بعد استفراغ تدبیر تقویت کرده شود سوم

از ان مثال استفراغ پس حار یابس باقی اطلبا برد یا بارد رطب و فصل الدم ممنوع باشد و چهارم حیات بدن و قوت
تحمل وان را اسهال نافع بود و شیم اعراض لازمه مثل استعداد و ذرب و سحج و فساد معده و قروح امعا مانع باشد ششم
سن پس سن پیری و طفلی مانع بود هفتم وقت پس گرمی سخت و سردی شدید مانع گردد هشتم شهر پس حار و بارد
شدیدا مانع باشد نهم مشیت شد پس تحلیل مانع باشد مثل حمام و غیره دهم عادات پس کسی که خو کرده استفراغ است
هجوم کرده شود بر استفراغ هر دو از قوی ف نزلوا ارت و در سر استفراغ قصد برای نجع چیز شود بدن
اول اخراج ماده وجود بدن کیفیت خود یا کمیت ثانی اخراج ماده قصد تحمل بعض باشد و از کثرت [illegible]
چنانکه گاهی اسهال باشد و تصفیه شود مگر کثرت اخراج مواد و هر گاه که خواهند سهل مفرد مستعمل شود و اسهال بسوی
بلغم پس ماده که تصفیه طبع کرده و همچنین اگر مستعمل سودا شود یا بلغم از ان جمع و اگر مستعمل هم گردد مانع شده
باشد چه بقای بدن روح و قوت حیات بخون است تشنگی و غنودگی عقب سهل تامی دلیل تصفیه طبع باشد یا
آنکه استفراغ بسوی میل ماده کنند پس اگر غثیان عارض باشد تنقیه بقی نمایند و اگر مغص در شکم باشد
باسهال و قس علی هذا رابع آنکه استفراغ از مجاری طبیعیه باشد و عضو منقول الیه ادون و اخس باشد
چنانچه مایل کرده شود ماده نزله بسوی بینی و نیز عضو مذکور مشارک عضو ماوف باشد چنانچه باسلیق
برای بیماری جگر و نیز آنکه عضو مذکور متحمل باشد چیزی را که بسوی او نقل کرده شود خامس آنکه انضاج
ماده قبل این استفراغ در امراض مزمنه واجب است و در امراض حاده مستحب که ضرر تاخیر نباشد مگر
آن زمان که ماده در هیجان باشد و ضرر ترک آن بسیار باشد ازیرا استفراغ بغیر نضج مفارقت
وگاهی کشیده شود ماده از عضو شریف بسوی خسیس از ان مخالف جهت اگر چه خارج نکرده شود چنانچه در
بلی شر و مذب [illegible] گاهی بسوی خلاف قریب و گاهی بسوی خلاف بعید و شرط است که در میان جذب
الیه و مجذوب عنه دوری دو قطر نباشد بلکه در قطر الطول انسان هر دو جذب نمایند پس هر گاه متورم
شود دست راست جذب ده ماده بطرف پای چپ نمایند بلکه بطرف پای راست نمایند که افضل است
و یا طرف دست چپ باید که جذب کرده شود و اما وقتی امتلاء کثیر یا کم کرده شود اندک بعد از ان
جذب نموده شود ورنه با توجه ماده بسوی عضو مادفع شده بسوی عضو مجذوب الیه [illegible] شود

آن سوی مجذوب عضو سازگر اول جمع را چه در روح جاذب است تا دو جذب با هم متعارض شوند ف
هرگاه که فصد و اسهال هر دو واجب شوند و اخلاط در مقدار بر نسبت طبیعی خود باشند و نسبت طبیعی آنست
که خون اکثر باشد از همه بعد از آن بلغم بعد از آن صفرا پس از همه سودا در تقویت آن نماید بفصد نمایند و اگر بعد
فصد خلطی غالب شود دفع آن باستفراغ نمایند و اگر بر نسبت طبیعی نباشند اول خلط غالب را بر آرند پس اگر رگ تنگ
تنگی میان آن دو مدت قلیل باشد و بسا از نوشیدن دوائی که موجب فصد باشد در حمی اضطراب افتد و گاه امر کرده
شود باستفراغ بسبب ادرار کیفیت نه زیادتی مواد و کمیت گاهی آنکه بدن مریض مستعد امتلا باشد و گاهی بسبب آنکه
در بدن ماده موجود باشد که از شان آن انصباب سوی عضو باشد و گاهی بسبب ایت استفراغ قبل آن عضو
خواب نمایند و گاهی استفراغ بمخففات نمایند از خارج مانند خفتن در ریگ گرم برای صاحب استسقا و گاهی حاجت افتد
استفراغ بسوی دوائی مناسب خلط مستفرغ در کیفیت مانند سقمونیا نسبت صفرا پس اصلاح کیفیت آن دوا
کنند که موافق آن در اسهال و مخالف در کیفیت باشد مانند هلیله زرد که بارد است و مسهل صفرا برای اصلاح
سقمونیا که حارست در وقت اخراج صفرا و گاهی دوا مسهل مقیی شود یا بسبب ضعف معده یا بودن ماده مستفرغ
در تخم یا بسبب یبوست ثقل یا بسبب کراهت از دوا و گاهی مقیی مسهل گردد یا بسبب شدت جوع یا از بودن مقیی قا
المعده یا غیر عادی گاهی قی باشد و چون بهر دوا از درست بقی بسبب صفرا اولیت بخلاف سودا و چه میل آن سوی
ثقل باشد و اما بلغم پس در میان این دو است و در اسهال می آرد بقوت جاذبه که مختص برای آن
برای اینکه جذب میکند رقیق تر را اول لاجرم بسبب اینکه مشکل است الاخذ میکند و جذب قلیل را نیز
نیز و این مذهب جالینوس است ف بدانکه حمام قبل دوا مسهل معین است بر آن و بعد کردن از مسهل محلل مواد
نافع است و همراه مسهل قاطع فعل مسهل است و خوردن طعام بر دوا قطع میکند عمل اکثر ادویه را بسبب
خوف شغل طبیعت بهضم غذا از دفع نمودن مواد و آمیختن دوا بغذا و هر که متحمل استفراغ نیست بار خورده
در قبل نوشیدن دوا چیزی قلیل مانند آشجو و آب انار تا تحلیل ضعف بدن زیاده نشود و اگر خورده شود در
بعد استعمال دوا آب انار معین آن شود بعد خوردن خفتن بر دوا ضعیف مضعف است فعل و بر دوای قوی فعل دوا
را دیگر گرداند و خواب بعد عمل دوا تقوی است ضعیف قاطع عمل است ف هر که کراهت کند از دوا

پس باید که بجای مطبوخ او برگ عناب در تخفیف قوت الفه کمال دارد و گاهی تحدید ذوق برف نماید
که مختلط روح است و هرگاه از بوی دوا نفرت کند سوراخ بینی آن را ببندند و هرگاه [illegible] دستها
او ببندند و بعد خوردن مسهل قابضات تناول نماید مثل انار و ریباس و سیب و به و [illegible]
هم مطبوخ و منقوع شرب آب گرم روا نبود و بعد از آن [illegible] مسفوف [illegible] و آب گرم لازم است [illegible]
شود که بگذارد [illegible] اوقات او را وقت قطع مسهل دوا [illegible] که خارج کند از معده آن را بالکلیه و هرگاه
دوا در رود [illegible] باید پس جرعه جرعه بنوشد آب گرم را و قی نماید ف اما وقت تمام عمل مسهل
مزاج اصول را شربت سیب یا شربت شکر و معتدل المزاج ادویه مذکوره با تخم ریحان بخورد و میوه و [illegible]
بخورد و باید که چیزی لذیذ [illegible] بعد اسهال و قی بخورد مانند چوزه مرغ و کم کند غذا را از معتاد
چرا که اعضا بسبب خلو جذب کند غذا را [illegible] پس اگر معده که ثقیل از غذا است برای دفع اعانت قوت
نماید سده بهم رسد و کار دشوار شود ف هرگاه [illegible] دوا اسهال نیارد یا بسبب ضیق مجاری
خلقت یا بجهت حرارت هوا یا فرط [illegible] یا برودت مفرط و تسکین آن ممکن باشد بنماید [illegible]
حرکت دهند یا بخورانیدن [illegible] مانند سفرجل و سیب [illegible] آن [illegible]
بنشاند و دفع غثیان نماید و [illegible] را از فوق [illegible] آرد و سیب خوشبوی [illegible] قوت
[illegible] یا تحریک مواد [illegible] مسهل [illegible]
و [illegible] وقت عدم اسهال و احتیاج فصد بود اگر [illegible] مرض [illegible] مواد
بطرف [illegible] شد ف هرگاه اسهال بسیار شود پس باید که دست و پای او ببندند
[illegible] از معده و [illegible] اطراف [illegible] گردد [illegible] عرق [illegible]
[illegible] شود [illegible] جمع کند [illegible] قوت [illegible] شود
اسهال خوشبو کرده شود [illegible] روح قوی گردد و مزاج معتدل شود و [illegible]
[illegible] ضعف عروق [illegible] اتساع افواه آن [illegible] مزاج حار
مسهل حاصل شده باشد ف باید دانست که فرق [illegible] مسهل آنست که [illegible]

که مواد را از معده و حوالی آن و از امعا بر آرد و مسهل آن از عروق و اعضای بعیده نیز مستخرج
سازد چون شحم حنظل و سقمونیا و کرب بعد مسهل بود و گونه بود دیگر آنکه دوا مرکب بود چون
بسفایج و بنفشه و سنا و افتیمون و مانند آن و سوم آنکه رطوبات غلیظه در شکم چسپیده باشند
و دوا متحرک شوند و زود بر نیایند و فائده تقدم منضج مخصوص همین قسم است ف وقت
مختار برای مسهل باعتبار فصول ربیع و خریف است چرا که اینها در میان صیف و شتا هستند و
اعتدال قوام اخلاط در اینها می باشد لیکن هر جا که مقصود از اسهال ازاله امتلا بحسب اوج [illegible] ربیع
اولی است و بهترین هوای روز مسهل آنست که مائل بحرارت قلیل بود آنجا نکه هیچ عرق کرب
نیارد ف بدانکه دو [illegible] مسهل کلهم [illegible] معده اند پس لازم کرد و [illegible] تقوی قلب [illegible]
و دوا سریع العمل را با بطی العمل مرکب نسازند و چیزهای ترش بسیار و شیرین بسیار نیامیزند چه از نقصان
اسهال کند و طبیعت بسبب شیرینی دوا را غذا کند و با چیزهای بطی العمل چیزی تیز نیامیزند همچو زنجبیل با
تربد و قابضات که اسهال بعض [illegible] همچو هلیله با مزلقات [illegible] مرکب نسازند و مصلح اینقدر
نیامیزند که نقصان عمل کند و اگر اجزای مختلفه را مطبوخ یا منقوع سازند پس چیزی که قابل گداختن است
همچو نمک و صموغ از این قدر شربتی بگیرند و چیزی که ثقل میدارد و از آن و چند شربتی بگیرند و چون ادویه
متعدد و را مرکب سازند وزن هر یکی را از وزن خاصه او که تنها بگیرند کم بگیرند تا از مجموع شربتی
معتدل حاصل آید ف باید دانست که از دواهای مسهله بعضی اسهال بتحلیل میکنند مثل [illegible]
و بعضی بعصر [illegible] عضو مانند هلیله و بعضی بتلیین مانند شیر خشت و بعضی بازلاق مانند لعاب [illegible]
بزر قطونا و امثال اینها و بعضی دوا بسمیه [illegible] طبیعت اسهال می کنند پس اصلاح آن بچیزی که
در آن خاصیت تریاقیت باشد بکنند و مقرر شده که سقمونیا مسهل صفرا است و تربد مسهل بلغم و حجر ارمنی
مخرج سودا و صبر مسهل صفرا و بلغم هر دو و غاریقون مسهل هر سه خلط لکن بلغم را زیاده از سودا و سودا را
بیشتر از صفرا بر می آرد و با ذریون مخرج مائیت است و مراد ازین تخصیص آنست که بعض است یا بعض
اخلاط را نخست جذب میکنند نه اینکه غیر اخلاط مخصوصه هرگز جذب نمی سازند ف بدانکه دوای

مسهل و قی جگر نیز و ملکه معده می ایستد و قوت بجمیع اعضا میرسد از راه عروق فصل باید دانست
که عمل حجامه بهترین معالجات است در تنقیه فضول امعا و جذب آن از اعلی باسفل و وقت آن یا اول روز
یا آخر آن است و جهت تسکین درد کلیه و مثانه و اورام امعا و قولنج و جذب فضول از اعضای
عالیه نیز بهتر است گر حجامه جای وی ضعف جگر است صورت حمی ناگزیر باشد با ابن ماه بهتر است [illegible]
در قی ها انگشت تنقیه معده کند و نیز باید بعبارا و سکت اعضای قریب معده را و زائل گرداند گرانی
سر و نفع دهد مر وجع مثانه و گرده و امراض منذر اسهل جذام و استسقا و فالج و عشه و یرقان تخمه و باید که جمیع
استعمال قی در هر ماه دو بار کند و نیز قی کردن ناشتا بیدار رود و بدن را محکم گرداند و گاهی تقیه [illegible] آمد [illegible]
و فواق و کزاز عارض گردد و اکثار قی ضعف معده و سینه و دندان و بصر را مضرت آرد و بسا
باشد که رگ شکافته شود و باید که صاحب ورم حلق و باریک گردن و تنگ سینه و عسر الاجابت و سوء معده
الدم و حدوث ورم حلق و ضعیف معده از قی پرهیز کند و بعضی مردم حریص در روز [illegible] چند بار بخورند
قی کنند و این حرکت زود پیر میسازد و در امراض مثل ضعف معده و [illegible] و قوت و غیره
می اندازد و نیز قی عادت شود و هرچه بخورد بیفتد و اسهال [illegible] وقت [illegible] از فضول
تقل و ضعف احشا و [illegible] احتیاج خراست وقت قی صیف ربیع و در خریف شتا
مرتبا هر بار خوب نیست در وقت قی کردن عصابه بندند و محکم [illegible] نمایند و هرگاه فارغ
شوند دهن و روی را با سرکه آمیخته بشویند تا گرانی سر رفع کند و بنوشند شربت سیب
با مصطگی قلیل و گلاب قی جذب دوا و تحت اسهال از فوق نماید والله اعلم فصل در فصد بدانکه
فصد استفراغ کلی است تنقیه تمام اخلاط کند اگرچه از بعضی اعضا باشد و سزاوار فصد کسی است که یکی از
که مهیا باشد و شدامر او وقت کثرت خون فساد آن دوم شخصیکه از خوف مرضی حافظ صحت
و کسی که آنکه کثرت یا تغیر خون شد سوم آنکه گرفتار امراض دموی باشد و غیر این کسان
سزاوار فصد نیست پس اگر نقصان ماده مقصود شد تا انتظار نضج نباید ساخت و اگر استعمال
ماده مطلوب است خون غلیظ باشد یا رقیق انتظار نضج ضرور است و جواز فصد قبل از نضج مرکسی

مستعد حدوث نقرس و عرق النسا و وجع مفاصل و مانند آن از امراض دمویه باشد و حامل و طامث معتاد و
فصد نفرمایند و در حمیات شدیده و در حمیات غیر حاده و در ایام دور تب نیز از فصد اجتناب نمایند و همچنین
در مزاج شدید البرد و شهر شدید البرد و وجع شدید و بعد حمام محلل و در سن کمتر از چهارده سال و در شیخوخت
و در لاغری سخت و فربهی بسیار از فصد احتراز مناسب است ف در میان دو فصد فصل معتدل کنند و در اثنا
و بعد فصد خواب نکنند و قبل از فصد حمام نسازند و ریاضت نیز بعد از فصد ممنوع است مگر ریاضت خفیف
باشد و همچنین بعد فصد از حمام محلل و تکثیر غذا احتراز نمایند و رگهای که فصد آورده اند بسیار اند چه در بعضها
خون کمتر باشد و رگهای فصد دست شش وریداند یکی قیفال که در لغت یونانی بمعنی کناره هر شی است و به
فارسی آنرا سر رگ گویند و این رگ کناره ذراع است برابر ابهام دوم اکحل که لفظ یونانی است بمعنی مرکب
چه این رگ برابر سبابه است مرکب از قیفال و باسلیق است و این را نهر البدن و هفت اندام نیز گویند
سوم باسلیق که در یونانی پادشاه عظیم را گویند و این رگ بزرگ است و برابر وسطی واقع شده چهارم
حبل الذراع و آن باتفاق اطبا از انسی ساعد بأعلای او رفته بجانب وحشی ساعد میل نموده بخورده
دست قریب گشته است پس رگیکه سوای اکحل و باسلیق باین صفت یافته شود بدانند که حبل الذراع است
و نزد صاحب ذخیره و بعض متاخرین در حکم باسلیق است والله اعلم پنجم ابطی و آن [illegible]
و شعبه باسلیق است لهذا آنرا باسلیق ابطی گویند و محاذی بغل واقع شده و این را اسلم نیز
گویند ششم اسلم موضع فصد آن مابین خنصر و بنصر است ف بدانکه قیفال و حبل الذراع برای
گردن و مافوق آنست و باسلیق تنقیه تمام بدن نماید سوای سر و گردن و اکحل مشترک است میان همه
اندام و اسلم دست راست برای کبد و جگر است و اسلم دست چپ برای درد طحال و ابطی برای احشا
و اعضای زیرین است ف بدانکه رگهای معروفه پای چهار اند یکی صافن که برابر انسی ساق لنگ واقع است
برابر انگشت بزرگ برای دوالی و داء الفیل و جراحت و خارش ران و خصیه تنقیه نافع بود و ماده از نواحی اعضای
عالیه فرود آرد دوم عرقیست بنام که پس پاشنه واقع است و حکمش حکم صافن سوم رگی است
گره دار عرق النسا نام که از جانب وحشی پای تا کعب آمده پس بر پشت پای رسیده

ونفع فصد او مرض عرق النسا زیاده تر از صافن است و دیگر اسیلم که رگیست میان چهارم و بنصر
که در باطن زانو باشد مانند صافن است لکن در ادرار حیض و درد بواسیر مقعد نافعتر از صافن است فصل
بدانکه بعضی عروق مفصوده با سر و دهن و گردن تعلق دارند و آن چهارده اند یکی عرق الجبهه میان
دو ابرو دوم رگیست در وسط سر و آنرا عرق الیافوخ گویند سوم عرق الصدغین و آن میان چشم و
گوش است چهارم عرق الماقین و آن میان چشم و بینی است پنجم ششم عروق خلف پس گوش هفتم
دو داجین و آن دو رگ بزرگ اند در هر دو جانب گردن هشتم عرق الارنبه که بر نوک بینی است
هشت عروق اند که زیر ... باشند نهم عروق اربع اند زیر هر دو لب دهم رگیست زیر زبان بر باطن ذقن
یازدهم رگیست زیر زبان بر نفس زبان دوازدهم رگیست بر منفقه بر جای رستن موی بر اسفل
سیزدهم عرق اللثه جای التقای ... و استخوان چنبر گردن چهاردهم دو رگ اند در سوراخ بینی که آنرا منخرین
نامند فصل بدانکه فصد عرق الجبهه گرانی سر و درد چشم و صداع مزمن را سود دهد و فصد عرق الیافوخ
شقیقه و قروح سر را نافع است و فصد عرق الماقین شقیقه در مزمن و دمعه و غشاوه و خارش چشم
و بثور آن و شب کوری را نفع دهد و فصد سه رگ که پس گوش اند ابتدای نزول و قروح گوش و
راس را سودمند است و فصد وداجین ابتدای جذام و خناق شدید و ضیق النفس و ربو حار و
ذات الریه و علل طحال هر دو پهلو را سود دهد و فصد عرق الارنبه جهت کلف و کدورت لون و بثر
بینی و بثور و خارش آن مخصوص است و فصد تحت الخشا جهت سدر کاین از دم لطیف دماغ
قدیمه سودمند باشد و فصد چار رگ لبها جهت قروح دهن و قلاع و درد لثه و اورام و قروح و اشتعال
آن و شقاق لب نفع دارد و فصد زیر زبان در ذقن خوانیق و اورام لوزتین را سود دهد و
زیر نفس زبان گرانی آنرا که از خون بود نافع باشد و فصد رگ منفقه نیز جهت علل لب و ذقن نافع
باشد و فصد منخرین جهت اخراج رطوبت و خون از چشم بگشایند والله اعلم فصل بدانکه چند
شریان مفصود اند که بسر تعلق دارند و آن دو گونه بود یکی بر هر صدغ ... و دیگر پس گوش
دو شریان و اینهمه برای نزول انواع رمد و غیره گشوده شوند و برای فصد وقت اندکی

اختیاری دوم اضطراری پس وقت اختیاری صبح بعد تمامی هضم و وقت اضطراری هرگاه
که حاجت باشد ف در حجامت بدانکه حجامت بر دو قسم است یکی با نشتر و دوم بی نشتر و این هر دو
یا با نار بود و یا بی نار پس آنکه با نشتر باشد قبل از عمر دو ساله و بعد شصت ساله منع بود و اول ماه
و آخر ماه نیز این حجامت ممنوع است نفعش چه در این ایام اخلاط ساکن میباشند و توجه بطن بیت
جهت حجامت وسط ماه بهتر است و نیز بعد حمام ممنوع مگر در کسی که خون غلیظ داشته باشد
و حجامت مقدم بدن پس و ... ضرر دارد و چه سبد احسن است و حجامت بر کاهل ... خلیفه با
است و حجامت بر اخدعان بجای معجمه و دال و عین مهملتین که دو رگ اند بر گردن خلیفه قیفال و حجامت
بر ساقین قریب فصد صافن است و حجامت نقره ای مثل پس سر خلیفه اکحل و برای ازاله امراضی که این
فصدها برای آن موضوع اند و این حجامت سه فائده دارد یکی استفراغ از نفس عضو دوم عدم وجوب
اخراج خون اخلاط چون هر روح را بر نیارد سوم آنکه استفراغ او با عضای رئیسه تعلق ندارد و حجامت
بلا نشتر بدین کیف که باشد استعمال کنند او را برای چند اغراض یکی جذب ماده بسوی مخالف چنانچه برای
حبس خون حیض محاجم بر پستان نهند دوم برای ظاهر کردن ورم غائر یا دو ابر آن ساقی نهاده شود
سوم جهت نقل ورم از عضو شریف بسوی خسیس که همسایه اوست چهارم تسخین عضو و جذب خون بسوی آن
و تحلیل ریاح وی پنجم جهت رد عضو بجای طبیعی او ششم جهت تسکین درد استعمال نمایند و این حجامت
در جذب ریح موثرتر است خاصه ناری باشد و این حجامت بر رگ عرق النسا نافع و بر مابین
ورکین و بر کتفین و فخذین بواسیر و نقرس را مفید و بر مقعد جذب میکند از جمیع بدن و از سر امعاء و حیض
حیض را مفید و سنگ مثانه و بدن را والله اعلم ف در تعلیق علق ای زلو انداختن بدانکه زلو
بزرگ سر و سرگین و سبز و پشم دار و مشابه مار ماهی و شبیه رنگ [illegible] اند و آن طالب [illegible] طلسمی
رنگ و یا از جاهای که لای آن سیاه و روی باشد گرفته باشند استعمال نکرده شوند و آنچه سبز [illegible] زرد
مستدیر پهلو بود یا جگرگون یا مشابه جراد خرد یا شبیه دم موش یا صغیر الراس باشد بی آفت
است و آنکه سرخ شکم است بهتر از سبز پشت باشد خصوصاً آن که از آب جاری گرفته باشند

و هرگاه دکدار رسال علق مطلوب باشد و علق حسب الخواه بهم رسد باید که در آب تیز بخنج از رگ بگذارند و بینند
هر کدام از ینها سریع الحرکت باشد بگیرند و پاک سازند و موضع ارسال را آب نمک بشویند و بمالند تا سرخ
پس علق بر آن بگذارند چنانچه دستور است اگر زود علق نشوند گل سرشوی یا خون بمالند و هرگاه از خون پر شود
و اسقاط آن مطلوب باشد نمک یا خاکستر بر آن بپاشند تا زود ساقط شوند و اکثر جا تنقیه بحجامت ممکن نباشد پس
در آن وقت علق کفایت کند و در اکثر طبائع خصوصاً نسوان و صبیان ضعفا که تحمل فصد ندارند ارسال علق بهتر باشد
و در امراض منه جلدیه چون سعفه و قوبا و داء الثعلب و امثال آن ارسال علق کثیر الاثر است والله اعلم ف حامل را از
فصد و حجامت و اسهال و قی و ورود اندوه بضرورت و نیز از خوف شدید و آواز های هولناک و بوهای کریه بسیار
احتراز فرمایند و باید که حامل گلقند همیشه بخورد و همچنین سکنجبین برای تنقیه معده و اسقاط شهوت طین و غثیان
مفید است و قی که حامل را میباشد بی ضرورت حبس ننمایند قبل از چهار ماه حمل و بیشتر در ایام وحم الحبلی
واقع میشود و گاه باشد که بسبب بخار و ثقل جنین عضلات پشت و شکم کشیده و پر شوند و ماندگی پدید آید
در این حالت روغن گل بمالند و از پشک و آرد باقلی پخته تکمید نمایند و در خارش و جوشش روغن لعاب بزر خطمی
و گل سرشوی طلا کنند و اگر پشت پای متورم شود برگ کرنب پخته ضماد سازند و اگر از رسیدن خلطی
در معده حامل خفقان لاحق گردد آب گرم نوشد و اگر اشتها ساقط شود غذاهای کثیر الدسومت و شدید
الحلاوت ترک نماید و شی‌ء نرم نموده باشد و اشتهای فاسد و آرزوی گل اکثر حامل را عارض شود و اگر
اندک است بگذارند که خود بخود خواهد رفت و اگر زیاده است تنقیه معده لازم شناسند گلقند و غیره
و تفصیل تدابیر در کتب مطوله مذکور است بقدر حاجت اینجا ذکر کرده شد والله اعلم ف باید که زوج
مرضعه را از جماع منع فرمایند و آنرا آرام و سکون لازم است که از این شیر او فاسد شود و طفل را تعدیل
و اصلاح اخلاق نمایند خشم و خوف شدید و غم و بیداری باو رسیدن ندهند و از وقت ولادت
تا هشت پاس شیر ندهند مگر وقتیکه طفل گریه کند و خود بطلبد معده و حلق او فراخ شود و چون خواهند
شیر دهند نخستین قدری عسل بلیسانند تا تنقیه و جلای معده نماید و بهترین شیرها در حق فرزند شیر مادر است
و تا یکسال بلکه زیاده طفل را به پهلو خوابانیده شیر داده باشند و اکثر طفل را درد گوش عارض شود

گریه او باشد پس اگر سبب دیگر ظاهر نیست علاج گوش او نمایند و باید که مرضعه جوان باشد از بست و
پنج سال کمتر نباشد و از سی و پنج زیاده نه و بسیار فربه و بسیار لاغر نباشد و خوش خلق حسینه و صالحه
پستان بود و اثنی مسترخی نباشد پستان او نه چسپیده و نیز معتدل در سختی و نرمی باشد شیر وی معتدل القوام و معتدل در
المقدار و سپید رنگ خوشبو و شیرین متشابه الاجزاء و کف آن بسیار نباشد و وضع حمل مرضعه در ریف
طبیعی بوده باشد و پسر زائیده باشد و در میان وضع حمل او ارضاع مدت متوسط گذشته باشد و ارضاع
حامل و جماع مرضعه عقلاً و نقلاً ممنوع است و بهترین اغذیه مرضعه نان گندم است گوشت بره و ماهی که
بی عفونت بی صلابت باشد و از بقول تره کاهو از فواکه بادام و فندق مفید است ف بدانکه مرضعه را
بریاضت و استحمام معتدل بفرمایند و اگر شیر غلیظ و کریه الرائحه باشد و دوشیده زمانی در ظرف بگذارند از بعده
نوشانند و مرضعه را اسکنجبین بزوری که با ملطفات مثل پودینه و زوفا و امثال آن پخته باشند بدهند
و اگر شیر قلیل بود و سبب حرارت تمام بدن است سبب تعدیل نمایند و اگر از حرارت پستان
بود فقط تضمید مبردات کافیست و غذا آش جو و اسفاناخ و امثال آن بهتر است و انچه که قلت
شیر از برودت یا از سده یا از ضعف قوة جاذبه پستان باشد زیاده کرده شود در غذا هر چه تلطیف
مائل بحرارت بود و نیز تخم گزر مفید است و باید دانست که مالیدن پستان در تکثیر شیر اثر تمام
دارد ف در معالجه اطفال احتیاط تمام واجب باشد و از هر چه قوی الاثر بود و بر طبع ایشان
ناگوار باشد احتراز فرمایند و کافور هرگز ندهند و از حبوبات منع نمایند در وقت ارضاع اما بعد
فطام سکنجبین قلیل الحموضت مضائقه ندارد و اطلاحیری گرم خشک ندهند مگر بعارضه و تقویت دل که
حسب مزاج به استعمال مفرحات یاقوتیه بغایت خوب است و بدانند که انار مقوی جگر
است و بهی امرود شیرین مقوی معده و سیب مقوی دل ام نیز برای تنقیه گرده و مثانه تخم
خربزه و تخم خیارین نافع بود و بادیان کوفته بیخته با شکر آمیخته گاه گاه خورانیده باشند علاج
شیر خواره ملاحظه حال مرضعه بیشتر کنند و الله اعلم ف در نصائح چند برای معالج بدانکه سزاوار
است معالج را که خو گیر نشاز و طبیعت را کسل ای در هر انحراف آن از صحت بعلاج

تدبیر پردازد و بلکه اکثر بطبیعت گذارد و نیز خوردن مسهل و مقیئی را عادت نکند و هر جا که تدبیر با سهل
ممکن باشد رجوع باصعب ننماید و اگر دوای ضعیف فائده نبخشد بتدریج بدوای قوی پردازد که
در تضعیف قوت قوت ابتدا بدوای قوی مضائقه ندارد و نیز در معالجه بر دوای واحد نایستد تا طبیعت
عادی نشود و جرات نکند بر ادویه قویه در فصول قویه مانند خریف و شتو و تا ممکن باشد تدبیر با غذیه
رجوع بادویه نکند و هرگاه که اعراض کثیره جمع شوند ابتدا بآن مرض کند که در وی یکی ازین سه خواص
یافته شود اول آنکه شفای دیگر بر این موقوف باشد مانند ورم و قرحه پس درینجا ابتدا بمعالجه ورم
نمایند دوم آنکه یکی از آن سبب برای دیگر باشد مانند سدّه و حمّی عفنه پس ابتدا بازاله سدّه نمایند
و اگر ازاله آن قبل سکنجبین نشود و اثر آن استعمال مفتّحات مفتحه مضائقه ندارد و چه نفع تفتیح این استعمال
اعظم از ضرر تسخین آنست سوم آنکه یکی از آن اهم از دیگر باشد مثل حادّ و مزمن چنانچه
سوء [illegible] در فالج پس ابتدا بحمّی نمایند و با آنچه از دیگر هم غافل نباشند و هرگاه جمع شوند
عرض و مرض پس ابتدا بمرض نمایند مگر آنکه عرض اقوی و اشد باشد قولنج در صورت
اول به تسکین وجع پردازند بعد از آن معالجه سدّه نمایند والله اعلم **خاتمه** در معرفت تاثیر ادویه
مفرده و درجات آن و قانون ترکیب و شناختن درجه مرکب و مقدار شربت آن بدانکه دوا آنست که تاثیر کند
مقدار شربت آن بی تکرار و کثرت در بدن انسان معتدل بکیفیت خود پس هرگاه که دوا وارد شود
بر بدن منفعل شود بدن از حرارت غریزی آن اگر متاثر نشود و کیفیتی زائد از آنکه در انسان است
آن دوا معتدل باشد و اگر اثر کند کیفیتی زائد آن دوا خارج از اعتدال است بسوی این کیفیت
پس اگر این کیفیت محسوس نباشد مگر بتکرار یا کثرت مقدار آن دوا در درجه اولی باشد و اگر
محسوس شود و لکن ضرر نکند آن دوا در درجه ثانیه است و اگر ضرر کند لیکن بمرتبه قتل نرسد
پس آن دوا در درجه ثالثه بود و اگر قاتل باشد آن دوا در درجه رابعه باشد و نام آن دوا
سمی گذاشته شود **ف** بدانکه بعضی ادویه را قوت مرکبه باشد پس حاصل شود آنرا امتزاج ثانی و این ترکیب
یا طبیعی است مانند شیر یا صناعی مثل تریاق پس اثر کند هر یک ازین ممتزجات که عناصر

اندرای مرکبات تاثیر خود و صادر شوند ازان آثار متضاده مانند حرارت و برودت چنانچه ورد
که مرکب است از اجزاء لطیفه منفذه و از اجزاء ارضیه قابضه کثیفه پس مزاج ثانی گاهی
مستحکم باشد و آتش آن را تحلیل نکند چه جای اینکه از طبخ در آب تحلیل شود چنانچه
در ذهب است و گاهی ضعیف که آتش آنرا تحلیل کند نه طبخ مانند بابونه چه درین
قوتیست قابضه و قوی است محلله جدا نشود بطبخ و گاهی اضعف که بطبخ هم تحلیل شود مگر
نشستن نه مانند عدس چه درین قوت محلله خارج میشود بطبخ در آب و باقیماند قوت قابضه
کثیفه ارضیه در جرم آن و گاهی با مرتبه اضعف باشد که بغسل هم تحلیل شود مانند کاسنی
چه درین قوتیست مفتحه حاره و قوتیست راسبه بارده مائیه و قوتیست قابضه ارضیه پس
جزو مفتح بشستن زائل شود و باقیماند جزو مائی بارد و جزو ارضی قابض در جرم آن ف بدانکه
تاثیر دوا یا خارجیست فقط مانند پیاز که مقرح بدنست اگر ضماد کرده شود و اگر خورده شود چنین
نباشد و یا داخلی فقط مانند اسفیداج که قاتل است بخوردن نه بضماد و گاهی تاثیر خارجی ضد
تاثیر داخلی باشد مانند کزبره که محلل اورام است از خارج و غلیظ کند مواد اورام را [illegible]
از داخل ف بدانکه تاثیر دوا شناخته شود بدو طریق یکی تجربه دوم قیاس پس اعتماد تجربه
آنزمان باشد که بر بدن انسان آزموده شود و دوا از جمیع کیفیات عرضیه خالی
باشد و دائمی و اکثری باشد و قیاس بچند وجوه دلالت بر قوی ادویه کند و ضعف ازان
برنگ است چه زرد سپید کند جسم رطب را و سیاه کند یابس را و حرارت بالعکس و بعد از رنگ آنچه
باشد پس بوی تیز بسیار برای حرارت و تری باشد و عدم آن از برودت و بعد از بو مزه
باشد و آن مختلف شود باختلاف ماده و اختلاف فاعل پس ماده یا کثیفه است یا لطیفه یا
متوسطه و فاعل حرارت است یا برودت یا اعتدال پس کثیف حار تلخ باشد و بارد عفص
و معتدل شیرین و لطیف حار حریف باشد و بارد حامض و معتدل دسم و متوسط در میان
کثیف و لطیف حار مالح و بارد قابض و معتدل در میان حار و بارد تفه والله اعلم ف

بدانکه اگر دوای مفرد کافی باشد احتیاج ترکیب نیست الا احتیاج ترکیب باشیم خواه بنابر اصلاح
کیفیت دوای مفرد بسبب تیزی مزه مانند صبر یا بوی مثل خیار شنبر و خواه بنابر تقویت قوت دوای
مفرد و خواه ضعیف کردن قوت آن و خواه بنابر انکه دوای مفرد سریع النفوذ باشد لهذا
دوای دیگر با آن آمیزند که مانع نفوذ باشد و خواه بنابر انکه مفرد بطی النفوذ است دوای سریع النفوذ
آمیزند و خواه برای اینکه مرض مرکب باشد و دوای مفرد یافته نشود که مقابله هر فرد مرض نماید
یافته شود و اضعف باشد یا اقوی یا کافی نبود و لکن بازاء مرض اقوی باشد و در صورت آنچنین
دوای دیگر ضرور است ف بدانکه قانون ترکیب واجبات که مجموع اغراض را خواه مساوی باشند
خواه کم و بیش یکی مقرر کرده نسبت هر یک ازان اغراض با یکدیگر معلوم کنند که از کسور
نه گانه ای نصف و ثلث و ربع و خمس و سدس و سبع و ثمن و تسع و عشر و فروع اینها کدام
کدام نسبت در میان آنها است و بحسب آن نسبت اجزای شربات مفردات بگیرند و مرکب سازند
واگر خواهند که درجه مرکب و مقدار شربت آن مرکب دریافت نمایند برای کسور اجزا
مجموع مخرج مشترک پیدا کنند و دوائیکه ازان مخرج واحد است آنرا یک شربت بگیرند و دوائیکه
ازان مخرج دو باشد آنرا دو شربت بگیرند و قس علی هذا پس هر شربت را دوای علیحده
فرض کرده درجات حرارت جدا و درجات برودت جدا جمع کنند پس اگر اجزاء حاره
و بارده هر دو مساوی باشند مرکب معتدل است و اگر کم و بیش باشند اقل را از اکثر تفریق
نموده باقی را بر عدد شربات قسمت نمایند خارج قسمت درجه دوای مرکب است و چون وزن تمام
مرکب را بر عدد شربات قسمت سازند شربت مرکب حاصل آید و مراد از ادویه اینجا آن ادویه اند
که برای غرض بالذات گرفته باشند نه آن ادویه نیز که برای اصلاح ادویه مقصوده
یا دیگر حاجات که سابق مذکور شده است اضافه کرده باشند مثال آنکه اغراض مساوی
باشند مثلا تپی را که مرکب از بلغم و سودا است و بلغم نصف مجموع و سودا هم نصف آن
و مخرج مشترک اینها دو پس دوای مخرج بلغم را یک شربت و مخرج سودا را نیز یک شربت

بگیرند و از مخرج بلغم که حار در ثانیه است دو جزو حار بر آیند و از مخرج سودا یک جزو حار بر آید همه
سه شدند این را از مجموع شربات که دو است قسمت نمایند یک و نصف خارج گردد و همین در درجه
مرکب است ای در یکنیم درجه حار باشد و مثال آنکه اغراض مخالف باشند مثلاً شخصی را تپ
مرکب از بلغم و صفرا و سودا عارض شد و خواستند که تنقیه آن نمایند و بلغم نصف مجموع ماده است
و صفرا ثلث آن و سودا سدس پس دوائیکه مخرج بلغم باشد نصف شربت گیرند و دوائیکه
مسهل صفرا است ثلث و دوائیکه منقی سودا است سدس و از همه یک شربت مسهل ترکیب دهند
و برای همه این کسور مخرج مشترک شش است و نصف آن سه پس مخرج بلغم که حار در درجه
ثانیه است سه شربت بگیرند و سدس آن یک پس منقی سودا که حار در اولی است یک شربت
گیرند و ثلث آن دو پس مسهل صفرا که بارد در ثانیه باشد دو شربت گیرند و اجزای حاره را
که شش از مخرج بلغم و یک از منقی سودا بر آید جدا جمع کنند و اجزای بارده را که چهار از مسهل
صفرا بر آید جدا جمع کنند و چهار را از هفت بیندازند و سه باقی را بر شربات که شش
است قسمت سازند خارج قسمت نصف شود و همین درجه دوا است ای حار در نصف اول یا
دوای معتدل از حساب خارج است اگر در قسمت داخل شود مثلاً دوائی مرکب است از حار در درجه
رابعه و بارد در ثانیه و معتدل پس در حار چهار جزو حار اند و در بارد دو جزو بارد و دو را
از چهار حذف نمایند و دو باقی را بر سه که عدد ادویه است قسمت سازند دو ثلث بر آید پس
مرکب دو ثلث در اول حار باشد و قس علی هذا و الله اعلم بالصواب و الیه المآب **تمت**

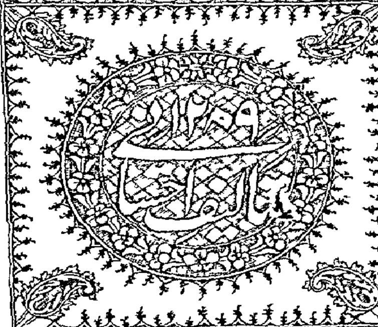
هذه الرسالة المسماة بمبهج الحذاقة بعون الله الملك الوهاب و بحرمة النبی و
اله و اصحابه خیر الال و الاصحاب صلوات الله تعالی علیهم اجمعین و الحمد لله رب العالمین
اللهم اغفر لمؤلفه و لکاتبه مرزا اصغر علی و لمصححه المولوی قدرت احمد صاحب و الحافظ
محمد عظیم الله خان و غیرهما و لصاحب المطبع الحسنی اعنی سید حسن سلمه و سیة الحسین
المعروف بمیر کامل المرحوم و المغفور برحمتك یا ارحم الراحمین قد وقع هذا الطبع فی سنة ١٢٦٣

صحیح نامه اغلاط نسخه بهج الحذاقت

صفحه	سطر	غلط	صحیح	صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۹	یاحته	بافته	۲۵	۱۵	وجاجه	دجاجه
〃	۲۱	جبنیه	عنبیه	۳۱	۱۹	مجامت	مجامعت
۸	۷	مرکبت	مرکبت	〃	۲۰	آواز	آواز
۹	۱۰	عتا	غثا	۳	۲۱	بداست	بدست
〃	۲۱	علبیه	علیمیه	۳۳	۷	باشبه	باشد
۱۱	۱۷	عنبه	عنبیه	〃	۸	زوادج	رواوح
〃	۹	القاع	الساع	۳۵	۸	بخففات	بجففات
۱۴	۳	تیزانکه	تیزاتیکه	〃	۱۱	مقیق	مقیئ
۱۵	〃	بخار	بحار	۳۶	۱۴	وردو	دردو
〃	۱۸	غرض	عرض	۳۹	۱	ستعد	کرستعد
۱۹	۲۰	رائد	زائد	〃	۶	آوردو	دردو
۲۲	۱۲	مجمد	مجد	۴۰	۲۱	دوتت	دوقت
۲۴	۱۳	نخب	خطبه	تمام شد صحیح نامه			

ومن یتوکل علی الله فهو حسبه

بتوضیح حکیم مطلق از افادات مراقب معالجات معنوی و صوری حکیم احسان علی صاحب تحصیلی فی سنه الآتی



باهتمام راجی رحمت حق ابی احمد محمد عبد الواحد بن محمد مصطفی خان بن حاجی محمد روشن خان عمرهما الله الرحمن

مطبع کے ۱۲۸۹ ای مصطفی گردید
درکن مصطفی محمد خان مطبوع



بعد حمد خالق ارض و سما و معطی تاثیرات و خواص اشیا و نعت حضرت احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ
علیہ و علی آلہ و اصحابہ و اتباعہ اجمعین جاننا چاہیے کہ اللہ تعالی نے اس کثرت سے اشیا کے موثر تاثیرات
متنوعہ پیدا کیا و کرتا ہی کہ سوائے اوس خالق عزوجل یا جناب خاتم الرسل کے جنکو اوس نے
علم کامل عنایت فرمایا کوئی بشر کلیۃً نہین جان سکتا مگر جسکو جس قدر آگاہی کسی ذریعہ سے
عطا کیا و کرتا ہی اور فرمایا حق سبحانہ تعالی شانہ نے مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْاِنْسَ اِلَّا
لِیَعْبُدُوْنِ و ظاہر کہ وقوع افعال عبادت کا ہو سکتا ہی حالت صحت مین و حصول صحت
منحصر ہی واقفیت تاثیرات اشیا پر بس تسہیل ایسے فعل کی جس سے تایید عبادت معبود حقیقی
کی ہو سکے حسنات سے بڑی سے ہی جس کے اقدام و اجرا کو او امر الہی و احکام نبوی نافذ ہین

اپنے بندون کو نفع کامل بخشے آمین یاارحم الراحمین مقدمہ بیان امور ضروری متعلقہ اس
تحریر مین فائدہ کیفیت عمل ادویہ مین متقدمین و متاخرین نے چار درجے متمایز کیا ہی وہ درجے
ین تین سب سے درجۂ اول یہ ہی کہ دوا کے کھانے سے کوئی اثر اوسکا معلوم نہو مگر کثرت مقدار
یا خورش تکرار سے درجہ دو مسرا یہ ہی کہ اثر معلوم ہو مگر موجب ضرر افعال کا نہو درجہ تیسرا
یہ ہی کہ ضرر افعال کا بھی ہو مگر حد قتل تک نہ پونہچاوے درجہ چوتھا یہ ہی کہ اثر و ضرر ہو
و حد قتل تک پونہچے اور تینون رتبون کا امتیاز سرعت و بطوء تاثیر دوا سے ہوتا ہی
فائدہ بنظر اختصار عبارت کے اکثر مقام پر الفاظ بمعنی فاعل کے لکھے جائین گے لہذا بغرض
تسہیل مطلب کے اس مقام مین معنی لغوی یا اصطلاحی اونکے لکھے جاتے ہین معدل
وہ دوا ہی کہ اخلاط یا خلط متغیرہ کو کیفیت اصلی پر پھیر لاوے ملطف و مرقق وہ ہی کہ
غلظت حادث شدہ اخلاط یا فضلات کو دفع کرے خواہ اونکی غلظت اصلی کو تبدیل بہ
گرمی کرے مغلظ خلاف اوسکے مسخن وہ ہی کہ اخلاط کو یا جسم کو یا اونمین سے کسی کو
گرم کرے مبرد بالعکس اوسکے مرطب وہ ہی کہ اخلاط یا اعضا یا مفاصل یا زخمون
یا قرحون مین رطوبت پیدا کرے یا اونکی یبوست موجودہ کو زائل کرے مجفف
خلاف اوسکے منضج وہ ہی کہ اخلاط اور فضلات کو غلیظ یا رقیق کرکے قابل اخراج
کرے یا اورام و دمامیل کو پکاوے کہ قابل ٹوٹنے کے ہو جاوے مسہل اسہال
لانے والے قابض و حابس بند کرنے والے اسہال کے مخرج خارج کرنے والے
فضلات کے مقرح قرحہ کرنے والے جسم پر منفجر توڑنے والے پھوڑون کے

مدمل پر کرنے والے زخموں اور قرحوں اور پھوڑوں کے جالی دفع کر
کسافت کی اعضا و اخلاط و زخموں و قرحوں سے مفرح ومنشط خوش کرنے والی طبیعت
کی مصلح اصلاح کرنے والی کیفیت دوا یا طبیعت یا اخلاط کی مفسد خلاف اوسکے
جگانے والی منوم سولانے والی مقوی قوت دینے والی اعضا یا ارواح یا قوی کی
مضعف بالعکس اوسکے مسمن فربہ کرنے والی تمام بدن یا کسی عضو کی مھزل
لاغر کرنے والی تمام جسم یا کسی عضو کی نفاخ ومنفخ پھلانے والی پیٹ کی یا کسی عضو
محلل نکچلانے والی رطوبات یا بلغم یا ریح یا ورم کی مفتح کھولنے والی
امعا یا سدۂ عروق کی مسدد سدہ پیدا کرنے والی منافذ اخلاط یا فضلات
مین مشتہی اشتہا لانے والی مبہی باہ لانے والی منعظ نعوظ لانے والی
مفتت توڑنے والی پتھر کی منبت جمانے والی بالوں کی یا گوشت کا
زخموں پر مطفی بجھانے والی گرمی کی مصفی صاف کرنے والی۔
ادرار عرق کرنے والی مطیب خوشبو کرنے والی نا...
والی رطوبات کی کثیر الغذا جس سے خون و اخلاط جو جزو بدن ہوتے ہیں زیادہ
پیدا ہوں قلیل الغذا خلاف اوسکے قائدہ اکثر اسما پر حرف اول ا...
جس مین دہ نا ہو بغرض تقلیل عبارت کے لکھا جاوے گا ع عربی ی یونانی ف فارسی

باب اول بیان اون اشیا مین جو حرف ... مین

حرف الالف

اسماء الاشیا	ماہیت مختصر	طبیعت باقوال متفق	خاصیت بافعال متحقق
ی س ب اطریلال رجل الغراب کاگ جنگھا اسمتی [illegible] سوتی	روئیدگی برساتی ہی بلند چھار گز کے شاخون پر دو ورق مستطیل و رتیان باریک پھول خرد باریک بنفشی رنگ	جملہ اجزا گرم خشک دوسرے درجے مین	محلل و جالی و منفط بشرہ و باقی ہین پیس کر پینے سے وصل استخوان شکستہ و دفع درد سر و مستعملہ فورا ہو جاتا ہی مگر جس طرف سے پیا جاتا ہی برابر اوسکے کا ٹکڑا بمقام وصل کے پڑتی ہی و دافع وہم بستان ضمادا
ع آبنوس	چوب سیاہ رنگ گران سنگ تھوڑی چمک	گرم خشک دوسرے مین	مصفی و معدل خون مفتت حصات محلل ریاح مفتح سدد طحال و ماساریقا اکلا و سترا مضر معدہ و مصلح شہد
ع ف آملج آملہ آنولہ	پھل معروف ہین	سرد تر دوسرے مین	مفرح طبع دافع توحش و مالیخولیا و خفقان و حرارت و احتباس تسکین تشنگی معدل خون مقوی معدہ و دل و جگر باستعمال سفوف یا خیسا[illegible] بار بار مضر طحال مصلح آب انناس
ع ابار مربس سوختہ کستہ سیسہ	کڑاہی مین آگ پر رکھکر گندھک ڈال کر جلاتے ہین	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	محلل سوائے مجفف قروح خارجی ذرورا و مرہما و دافع امراض رطوبی چشم اکتحالا خوردنی نہین ہی
ع ف ابریشم ریشم خام	کوئے ریشم کا صاف آلائش سے	گرم خشک درجہ اول مین	مفرح و مقوی دماغ و حافظہ و ذہن نافع توحش و خفقان و مالیخولیا اکلا و مفید امراض چشم اکتحالا و سفوف تیس سے ہوتا ہی و مضر [illegible] مصلح [illegible]
ی ابر کا کیا ف خانہ عنکبوت	مکانون مین مکڑی جو جالا تنتی ہین سے مثل کاغذ سفید کے بناتی ہی اوسمین انڈا دیتی ہی	خوردنی نہین ہی	مرہم مین ملا کر لگانے سے مندمل جروح و قروح جنکا یا درد رکنے سے بالع نزف الدم و پیشانی پر چپکانے سے نجامیہ دافع [illegible]
ی ف بقر قلمی شورہ	معروف	گرم خشک تیسرے مین اہل ہند سرد تر ہی	مدر بول مفتح سدد مسقی بلغم محلل ورم طحال دافع احتباس بول [illegible] ادرار کے دافع قرحہ احلیل و سوزاک ہی مضر جگر و گردہ مصلح کتیرا
ع ف [illegible] کنکول مرچ	دانہ سیاہ مرچ سے کلان مگر سیاہی مین کم	گرم خشک دوسرے مین	مقوی معدہ ہاضم طعام دافع غثیان مدر بول اکلا [illegible]
ع اترج ف [illegible] ترنج	بجورا نیبو کا چھلکا	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مقوی معدہ مفرح طبع و مشتہی طعام و مجفف رطوبات دافع قے و غثیان نافع توحش و خفقان اکلا

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت با فعال محقق
ع ت اثمد	پتھر سرمہ سیاہ اندک چمک	سرد دوسرے میں خشک تیسرے میں	مقوی بصر وحبس اجفان لاحابس اسہال خون اکثر ومجفف قروح وقروح فدورتا
اثل درخت گز جھاؤ	باریک پتیان ثمرش	سرد اول میں خشک دوسرے میں	غلیان حرارت اخلاط ومفتح سدد وطحال ماسا ... وتسکین حرارت احشاء ... اکثر ... نافع نزف الدم
آدریوی آفتاب پرست سورج مکھی	جس کا پھول مقابل آفتاب گردش کرتا رہتا ہے	گرم خشک تیسرے میں	محلل رطوبات ومفتح سدہ دماغ وجگر نافع ام الصبیان باردہ ودماغی اکثر ... پھول اسکا
اذاراقی قاتل الکلب کوچلہ	ہے بشکل فلوس نہایت سخت	گرم خشک تیسرے میں	ومحلل ومجفف ودافع امراض بانی جو رطوبت ... ودافع اوجاع طلاءً وتمدداً
ع اذخر گندھیل	اس ہی بوی دار	گرم خشک دوسرے میں	محلل اورام احشاء ومفتح سدد ومجفف رطوبات ونافع اورام ظاہری طلاءً وضماداً
دارا درخت مسواک پیلو	درخت متوسط ہے جس کی مسواک بنائی جاتی	گرم خشک اول میں	پوست بیخ درخت محلل ریاح ومفتح سدد اکثر ... دندان وجالی رطوبات ہیں سفوف پھل ...
اسارون سوگندبالا ناڈ	جڑ خوشبو ہے گھاس کی	گرم دوسرے میں	محلل ومفرح ومقوی احشاء دافع تپ بلغمی مرد ... شش مصلح شکر
ع اسطوخودوس	گھاس ہے خوردہ اور سبز رنگ مائل بسیاہی	گرم خشک اول میں	محلل وملطف ومنقی دماغ دافع بلغم ومسہل سوداء ... مرکبات بدل افسنتین افتیمون
ع ف اسفیداج جستہ	کشتہ چند فلزات مرکب کا ہے	سرد تیسرے میں خشک دوسرے میں	ملطف ومجفف وقاطع ... زائد ... خارجی وکھانا ممنوع ومخطور ہے

حال متحقق	[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
[illegible]	بسفائج اصل السوس ع یا زردی کا ماندا	ایک قسم تو بر قوره اورہ یہ خوردنی ہیں اور دیم بر جسم دوا دو کہ خارجی مستعمل ہی	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	قسم اول محلل منضج و مخرج بلغم و دافع ربو و استسقا و درمیس اکلا قسم ثانی محلل اورام و دافع اوجاع مقوی باہ و مقرع اعضا ضماداً وطلاءً
[illegible]	اسرنج ع سیندور	جسم معدنی سرخ رنگ محرق ہی	سرد خشک تیسرے میں	مرہم میں داخل کرنے سے ناقص گوشت کو کاٹتا ہی و اچھا گوشت پیدا کرتا ہی و روغنوں میں ملاکر لگانے سے حکہ و جرب کو دفع کرتا ہی طلاءً و دافع داد ہی
[illegible]	اشترغاز ع شوکۃ الجمل خار شتر و ادھ کٹارہ	روییدگی ہی خار دار کوہی و صحرائی	گرم خشک تیسرے میں	مسخن معدہ ہاضم و مشتہی طعام و حابس اسہال بلغمی اکلا و منضج اورام طلاءً
[illegible]	استنان ع غاسول	گھاس ہی جس سے کپڑے دھوئے جاتے ہیں	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	مفتح و مسخن و محلل و مدر بول و حیض و مسقط جنین اکلاً و محلل اورام طلاءً و قوی العمل ہی خوراک متوسط کی دو سرخ ہیا
[illegible]	اشنہ ع چھریلہ	لیف باریک بعض درختوں کی ہی خوشبو	معتدل سردی و گرمی میں خشک اول میں	مقوی قلب و معدہ مفرح طبع دافع سبات کہنہ مضر اسعال ... سفید اکلاً و نافع صداع تبعی طلاءً
[illegible]	اشق ع اوشہ کا ندر	گوند بدبو کسی درخت کی ہی	گرم خشک دوسرے میں	محلل و مجفف و مفتح سدہ جگر و طحال و عروق اکلاً و نافع اورام و دمامیل طلاءً
[illegible]	اصل السوس ع بیخ مہک ملٹھی جیٹھی مد	جڑ ہی درخت سوس کی	گرم تر دوسرے میں	محلل و منضج و مخرج بلغم و منقی آلات تنفس و دافع تپ و سعال بلغمی اکلاً و ستر یا و منضج و منفجر اورام طلاءً
[illegible]	اضراس الکلب ع بسفائج مستقی و کھکالی	جڑ باریک گرہ دار توڑنے سے اندر مائل سبزی	گرم خشک دوسرے میں	مقدار پانچ ماشہ مسہل بلغم ہی و کمتر اوس سے محلل ریاح و نافع امراض باردہ اکلاً و ستر یا
[illegible]	اظفار الطیب ع نکھ	جسم سخت مشابہ ناخن کے و خوشبو	گرم خشک دوسرے میں	ملطف اخلاط مدر ... مفرح طبع نافع امراض باردہ اکلاً
[illegible]	افیثمون ع امرلوبیا امر بیل اکاس بیل	مثل تار باریک بدون اتفاق زمین درختوں پر پھیلی و لپٹی ہی	گرم خشک تیسرے میں	محلل و مجفف و مسخن و دافع غلظت خون و مسہل سودا و سدہ اخلاط محترقہ اکلاً و نافع درد گوش بخجراً و منضج اورام ضماداً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال تحقیق
افسنتین رومی دستاینہ	گھاس تلخ ہی	گرم خشک تیسرے میں	محلل و مجفف و منضج سدہ مفتت [illegible] اکلہ
انیسون تخم تو تیک اینہ	شیرینی مائل تخم سفید کا ہی	گرم خشک تیسرے میں [illegible]	مسکن اوجاع و محدد [illegible] سدہ [illegible] محلل ریاح [illegible]
اقحوان بابونہ صحرائی	گھاس ہی مشابہ بابونہ بستانی کے	گرم خشک دوسرے میں	مسخن محلل مقوی معدہ منضج سدہ جگر [illegible] اوجاع ریکی طلا [illegible]
اقاقیا	عصارہ خشک مزہ ترش ببول کا ہی	سرد خشک دوسرے میں	مجفف و میرد مانع نزف الدم [illegible]
اقلیمیا ذہب	معروف ہی [illegible] میں یا معدن کی [illegible] بناتے ہیں	گرم اول میں خشک دوسرے میں	مقوی بصر مجفف رطوبات دافع امراض چشم [illegible]
اقلیمیا فضہ یہ چاندی کی	معروف ہی جس میں [illegible] گھلاتے ہیں یا معدن کی [illegible] بناتے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مقوی بصر مجفف رطوبات دافع امراض چشم
املیس آملک ناخوشبو [illegible]	املیاں [illegible] معتدل اصل درخت اوسط کی	سردی میں [illegible] اول میں	محلل و منضج اورام [illegible] و مخفف [illegible]
املیاں [illegible] غرب [illegible]	درخت [illegible] معروف ہی	[illegible]	پھول پتی [illegible] دافع جریان منی [illegible]
امعاء الارض خراطین کچوے	[illegible] پیدا ہوتے ہیں	گرم تر [illegible] میں	مقوی باہ [illegible] دافع سستی [illegible]
انجرہ انگنگ	اس کی مستعمل تخم [illegible]	سرد خشک دو میں	[illegible]

حال محقق	[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
[illegible]	ع لقردیا بلادر کھلاوان	پھل ہی صنوبری شکل پر عسل معروف	گرم خشک چوتھے میں	محلل و مجفف رطوبات و مسمن بدن نافع امراض بارد رطب رماغی و عصبانی اکلاً و جرح جلد و بنجر اورام طلاءً
[illegible]	ع الحسار	درخت ہی جو درختوں پر لپٹتا ہی مستعمل بیج اوسکی	بیج سرد خشک تیسرے میں	بیج مجفف و ملطف و مانع نزف الدم و حابس اسہال کہنہ اکلاً و سفوفاً
[illegible]	ع انجدان	تخم و بیخ مستعمل ایک قسم دونو خوشبودار دوسری قسم [illegible]	گرم خشک دوسرے میں چار دن ہین	جملہ محلل و ملطف دافع سموم ضماداً وطلاءً
[illegible]	ع امر بیت سونٹھ کھی	کوندھ کسی درخت کا ہی	گرم دوسرے میں خشک اول میں	محلل ریاح و مفتح سدد اکلاً و مجفف قروح و جروح باستعمال خارجی
[illegible]	ع انیسون بادیان رومی	تخم خرد ہیں مشابہ شکل و بوسے بادیان کے	گرم خشک دوسرے میں	ملطف و محلل و مسکن دردون کی اکلاً
[illegible]	آنبہ ہلدی	جڑ ہی صحرائی زرد چوبہ کی مگر خوردنی نہیں ہی	گرم خشک تیسرے میں	محلل و منضج اورام و درد ضربہ و سقطہ ضماداً وطلاءً
[illegible]	انبلیت انبلیتس انبلتی انبل [illegible]	بیل صحرائی ہی ترش مزہ حل جوڑی کے گوندھ کر خشک کرتے ہین	گرم اول میں خشک دوسرے میں	مقوی معدہ مشتہی و ہاضم طعام نافع حمیات مرکبہ اکلاً
[illegible]	انگلیج [illegible] ہلیلہ کلاں شاہترہ	پھل معروف ہی	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مسہل بلغم و صفرا و مصلح خون مقوی معدہ و دماغ اکلاً و نافع امراض چشم طلاءً
[illegible]	ع اہلیلج کابلی ہڑ [illegible]	پھل معروف سے	معتدل سردی دگرمی میں خشک اول میں	ناشعب نزلہ و مقوی دماغ و مسہل سیاہ اخلاط اکلاً و [illegible]
[illegible]	ع اہلیلج اسود ہلیلہ سیاہ شوشی ہڑ جو ابتدا چھوٹی	پھل معروف سے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مقوی معدہ و دماغ و مصفی خون کا علاج سوداوی [illegible]

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ع ایرسا ف سوسن سیح کبود	جڑ ہے سوس صحرائی کی	گرم دوسرے مین خشک اول مین	سخن و مسہل مفتح و ملطف و مسہل ہر سہ اخلاط اکثر و محلل اورام بارده طلاء
	حرف الباء الموحدة		
ع بابونج ف بابونہ	گھاس بستانی و صحرائی ہے گلہائے خرد زرد رنگ تند بوی	گرم دوسرے مین خشک اول مین	ملطف و محلل و مفتح و مقوی دماغ و اعصاب مدت و تبہیر و بول و حیض اکلاً و شرباً دافع اوجاع و اورام بارده یعنی باستعمال خارجی
بادرنجبویہ بابی تونس	گھاس بودار ہے	گرم خشک دوسرے مین	مقوی دل و دماغ دافع وسواس و توحش ملطف و معدل اخلاط اطلاً و شرباً
ع بادروج تلسی جنگلی	روئیدگی صحرائی بشکل و بو مثل تلسی بستانی کے ہے	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مقوی دل و معدہ و جگر و محلل ریح و بلغم و مدر بول و حیض اکلاً و شرباً محلل و منضج و منسیح اورام ضماداً
بادیجان بری بارکنا کی بھٹ کٹائی برہنشا	درخت یا بوٹی خرد و کلاں ایستادہ و ایستادہ برگ و شاخ پر خار پھل مدور و چھوٹے	گرم خشک تیسرے مین	پھل محلل اورام بیرونی و رطوبی و مسکن اوجاع بارده طلاً دیکھو نافع ربو و سعال و قاطع بلغم بمقدار قلیل اکلاً
ف بادیان خطائی	پھل اسکا چھوٹا زرد بو میں مشابہ سولف کے	گرم خشک دوسرے مین	محلل بلغم و ریاح و منضج سدد احشاء و مقوی معدہ و نافع درد احشاء اکلاً و شرباً
ف باکچی بکچی	دانہ اسکے خرد و تلخ مزہ روئیدگی برسات کی	گرم خشک دوسرے مین	دافع برص و بہق و جذام اطلاً و ضماداً قاتل کرم شکم اکلاً نافع حکہ و جرب طلاءً
پالک جوہی	گھاس خرد ہے	گرم تر درجہ اول میں	طلا کرنا بیخ اوسکا ساتھ لیموں کے دافع کلف و بہق و قوبا
برطانیقی شریالی	روئیدگی کلاں برساتی ہے خودرو تخم بہت خرد سیاہ چمکدار	گرم خشک اول مین	ضماد اوسکا محلل اورام و منضج و بو شاندہ سے دافع بثور و قلاع دہن تخم اوسکا مبہی و مغلظ منی اکلاً

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
برم ثُندی	رویندگی معروف	سرد اول مین	مصفی خون مصلح اخلاط نافع جریان منی و سلس البول اکلاً و شرباً
برنجاسف بومادران تلشی	رویندگی شاخ دار برگ وگلہای خرد تند بو	گرم خشک دوسرے مین تخم گرم اول تیسرے مین	مفتح و ملطف مدربول و حیض مفتت سنگ گرده و مثانه اکلاً و سترگاً و ضماداً
برنگ کابلی بائے برنگ	دانہ ہائے خرد مدور قریب فلفل سیاه کے تند مزه	گرم خشک دوسرے مین	مخرج و مسہل اخلاط غلیظه و مقوی معده اکلاً
بزرقطونا اسپغول	دانہ ہائے معروف که تر ہونے سے لعابدار ہو جاتے ہین	سرد تیسرے مین تر دوسرے مین	مسکن تشنگی حرارت و مزلق سدد و فضلات امعا و مفید سرفه یابس لعاب شربتاً تخم کلیا مگر کوفته و سائیده سم ہو محلل اورام و مسکن درد ضماداً
بزرالبنج [illegible] تخم بنگ [illegible] خراسانی	تخم بنگ ہے	گرم خشک تیسرے مین	مجفف رطوبات مخدر حواس ممسک منی اکلاً و مسکن اوجاع بارده طلاءً
بزرالتودری ابیض تودری سفید	دانے ہیں چھوٹے چپٹے مائل بسفیدی و تلخی	گرم خشک اول مین	مغلظ و مولد منی و مقوی باه مسمن بدن و تابعض کلف محلل اورام طلاءً و مضر احشا مصلح شکر
بزرالتودری احمر تودری سرخ	دانے چھوٹے چپٹے مائل بسرخی تلخ مزه	گرم خشک اول مین	جمله افعال خواص مثل تودری سفید کے مگر اقوی سب سے بہتر
بزرالتودری الاصفر تودری زرد	دانے چھوٹے چپٹے مائل بزردی و تلخی عفونت آمیز	گرم خشک اول مین	جمله افعال مثل تودری سفید کے مگر قوی باه سے
بزرالبصل تخم پیاز پیاز کی بیج	معروف	گرم خشک دوسرے مین	نافع امراض بارده مقوی باه اکلاً نافع داءالثعلب و بہق طلاءً
بزرالجزر تخم گزر گاجر کے بیج	معروف	گرم دوسرے مین خشک اول مین	دافع درد سینه و پشت و استسقا و عسرالبول دافع شکم و مقوی باه اکلاً مخرج جنین و منقی رحم حمولاً و نافع قروح متاکله ذروراً سوخته و غیر سوخته

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال محقق
بزر السلق تخم چقندر چقندر کے بیج	معروف	سرد خشک دوسرے میں	منضج ومسہل وقاطع بلغم ومقوی باہ [illegible]
بزر الفجل تخم ترب مولی کے بیج	معروف	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	دافع ریاح دردِ جگر وطحال وادرار بول مفاصل [illegible] و [illegible] وشرب [illegible] کلف وبرص [illegible] جلد [illegible]
بزر اللفت تخم شلغم شلغم کے بیج	معروف	گرم تیسرے میں تر دوسرے میں	ملین سینہ مدر بول نافع سعال وردہ [illegible] مشتہی طعام و [illegible] زیادہ [illegible]
بزر الکراث تخم گندنا گندنا کے بیج	معروف جو رنگ سیاہ مشابہ تخم پیاز کے	گرم خشک تیسرے میں	مفتح ومحلل ومفتت حصاۃ نافع امراض باردہ ومحرک ومقوی باہ [illegible] حابس اسہال [illegible]
بزر الحماض تخم ترشہ چوکے کے بیج	سیاہ مائل بہ سرخی	سرد اول میں خشک دوسرے میں	نافع امراض معدہ وجگر واسہال وخفقان ویرقان [illegible] اسہال [illegible]
بزر [illegible] تخم [illegible] کے بیج	معروف	سرد اول میں	نافع حمیات حارہ وتسکین تشنگی ومزیل عسر البول ودرد گرم احشا [illegible]
بزر البطیخ تخم خربزہ خربوزہ کے بیج	معروف	سرد تیسرے میں تر دوسرے میں	مسکن حرارت اخلاط وتشنگی نافع امراض حارہ [illegible] وقروح امعا [illegible]
بزر [illegible] تخم [illegible] بتھوے کے بیج	معروف	سرد تر اول میں	نافع استسقا وعسر البول وضعف گردہ وسوزش احشا ویرقان حمیات حارہ [illegible]
بزر قطونا [illegible] تخم [illegible]	معروف	خشک اول میں سرد دوسرے میں	نافع امراض حارہ [illegible] التہاب احشا تشنگی [illegible] سواد ونافع اورام [illegible]
بسد بیخ مرجان	معروف	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مفرح طبع مقوی اعضائے رئیسہ

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال تحقیق
بسباسہ	پوست درخت جایپل کے اندر لپٹے ہوئے جائفل نکلتے ہیں	گرم خشک دوسرے میں	معطر طبع و مقوی معدہ و جگر و محلل بلغم و ریاح و مولد دم و ملطف مبہی دافع سدہ مصفی رطوبات اکلاً و شرباً و دافع درد معدہ طلاءً
بقم	لکڑی سرخ رنگ پانی میں جوش کرنے سے گلابی رنگ چھوڑتی ہے	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	دافع فساد بلغم و خون و دافع رطوبات و مقوی معدہ اکلاً و شرباً
بلیلج بلیلہ بہیڑا	پھل معروف ہے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	قابض و مقوی معدہ و مشتہی طعام قاطع رطوبات مصفی نزلات مانع صعود ابخرہ اکلاً
پلاس پاپڑہ تخم ڈھاک	چھیمیوں کے اندر بطور بادام کے مدور چپٹے نکلتے ہیں	گرم تر اول میں	دافع امراض گردہ و مثانہ و دافع بواسیر و دیگر امراض سوداوی شرباً و طلاءً
پلاس ڈھاک	درخت صحرائی مشہور ہے	برگ اوسکے گرم اول میں	محلل اورام و دمامیل و موصل استخوان شکستہ ضماداً و دافع ریاح و قبض و نفخ و کرم شکم شرباً
بلوط حشفۃ البلوط	پھل صنوبر جیسی شکل میں	سرد اول میں خشک دوسرے میں	قابض و حابس اسہال و دافع نزف الدم و نفث الدم و قرحہ امعاء و سلسل البول و تقطیر البول اکلاً و شرباً
پدال	پھل خاردار تلخ روئیدگی صحرائی برسات کی	گرم خشک تیسرے میں	پھل اوسکی مدر و مسہل و مانع یرقان و استسقا و تخم اوسکے مسقط بلغم و صفرا و آب برگ تازہ آنکھ میں لگانا دافع شب کوری و زردی چشم
بنفشج و ہرہر ہفتہ	روئیدگی باریک صحرائی و کوہی ہے	سرد اول میں تر دوسرے میں	مسہل صفرا و لین سینہ و دافع تپ و سرفہ و مفید امراض دماغ اکلاً و شرباً
بورق سنجار سنجی	اقسام نمک سے ہے	گرم خشک تیسرے میں	محلل رطوبات و ریاح و بلغم و مشتہی [illegible] اکلاً
بورہ ارمنی	اقسام نمک سے ہے	گرم خشک دوسرے میں	مقوی معدہ و مشتہی و محلل و ہاضم طعام و مخرج بلغم اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال متحقق
ع بوزیدان	جڑ ہے	گرم خشک دوسرے مین	مہبی مولد منی مہیج اکلاً و دافع امراض دماغ و اطراف اکلاً [illegible]
ف پوست بیخ کبر	جنگلی پوست بیخ آگ کے ہوتا ہے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مسہل اخلاط لزجہ منقی سدہ جگر و طحال محلل ریاح مقوی احشا دافع امراض سینہ نافع امراض باردہ بلغمی اکلاً
ف پوست بیرولپا	وہ پوست ہے جو بالائے تخم کے ہوتا ہے باریک	سرد خشک دوسرے مین	مقوی معدہ و قابض شکم حابس اسہال اکلاً
ع بہمن ابیض ف بہمن سفید	جڑ ہے سفید رنگ	گرم خشک دوسرے مین	مولد و مغلظ منی و مہبی مقوی و مسمن بدن و دافع امراض دماغ و اعصاب اکلاً
ع بہمن احمر ف بہمن سرخ	جڑ ہے سرخ رنگ	گرم خشک تیسرے مین	مقوی باہ و مغلظ منی دافع فساد بلغم اکلاً و [illegible]
بھنگرہ	گھاس ہے تین قسم کی باعتبار رنگ پھولون کے سفید و زرد و سرخ کے سیاہ	ہر سہ گرم خشک مین سفید کو زیادہ اور سیاہ کو زیادہ	مقوی باصرہ و مقوی باہ دافع رطوبات محلل ورم طحال و جگر امراض جلدیہ شرباً و طلاءً
پھوکر مول	لکڑی اور بید کی جڑ ہے جسکی جڑ کا نام کوٹ ہے	گرم خشک دوسرے مین	مشہی و مہبی و دافع امراض بادی و بلغمی و حمیات مرکبہ و مزمنہ و محلل اورام و دافع اوجاع احشا اکلاً و ضماداً نافع اورام ظاہری ضماداً
پیاز انگا	جڑ ہے لانبی و موٹی بقدر ایک انگلی کے	گرم خشک تیسرے مین	نافع امراض بلغمی اکلاً و نافع تنفس و سینہ شرباً و مسکن اوجاع طلاءً و تغلیظاً
ع بیش ف بچھناگ سنکھیا	جڑ ہے مشابہ جدوار کے	گرم خشک چوتھے مین	سم قاتل ہے مگر اصلاح کردہ اتنی قلیل برابر دانہ خشخاش کے واسطے دافع امراض شدید البرد وار رسہ کے کھایا لکھا ہے و طلاءً محلل اورام صلب

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال تحقیق
بیخ بادیان سونف کی جڑ	معروف ہے	گرم دوسرے میں خشک اول میں	مفتح سدد عروق ماساریقا و مسکن اوجاع منضج اخلاط غلیظ شکم محلل ریاح و مسکن اوجاع باردہ مدر بول دافع تپہاے بلغمی و مرکب سوداوی
بیخ کاسنی	معروف	سرد و تر دوسرے میں	مدر بول نافع غلیان حرارت مفتح سدد نافع حمیات حارہ
بیابانہ	روییدگی صحرائی مشابہ روسکے مگر خاردار	گرم خشک دوسرے میں	پھول نافع سعال بلغمی اکلاً و مجموع دافع درد کردہ و قطور اور تحجیلا
بیخ بند	دانے ہین	سرد اول مین خشک دوسرے مین	مغلظ منی و قابض و حابس شکم اکلاً

حرف التاء المثناة الفوقانیة والتاء الهندیة

تال مکھانا تال مکھانا	روییدگی خاردار زمین نمناک کی تخم مستعمل ہوتا ہے	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مولد منی مغلظ منی مقوی باہ و قابض شکم اکلاً و محلل اورام طلاءً
تریس	دانہ ہاے خرد اقسام باقلا سے	گرم اول مین خشک دوسرے مین	محلل مسکن ورام و صلابات ضماداً و مفتح سدد و مدر بول اکلاً
تربد ابیض نسوت سفید	جڑ ہے معروف	گرم خشک دوسرے مین	مسہل بلغم و دافع امراض طوبی و دماغی و اعصاب اسہال سے اکلاً
تربد اسود نسوت سیاہ	جڑ ہے برنگ سیاہ	گرم خشک چوتھے مین	سم ہے کھانا نہیں چاہیے ضماداً محلل اورام و مسکن اوجاع ہے
ترنجبین	شبنم ہے جو انسا کے درخت پر پر منجمد ہو جاتی ہے	گرم تر اول مین	مسہل صفرا و ملطف اخلاط و مسکن تشنگی و مقوی باہ اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
تشمیزج چشمیزج / چاکسو	دانے ہیں مثلث برنگ سیاہ چکنے چمکتے	گرم دوسرے میں خشک تیسرے میں	جالی سوادات جسم و دافع امراض اور سکے و مقوی بصر اکتحالاً و شدید القبض ضعیف التحلیل اکلاً
تُن	درخت تناور ہے کے پھول حونا ... مثل ...	معتدل گرم اول میں خشک دوسرے میں	مسقط جنین دافع بثورات و خارش شرباً و محلل اورام و قروح و آبلہ طلاءً
تروی خطائی	عصارہ مرکب نباتات مختلفہ کا ہی	مرکب القوی مائل بحرارت	شدید التحلیل اورام حارہ باردہ و بواسیر فرزجۃ و ... طلاءً
تنکار سوہاگا	شی معدنی	گرم خشک تیسرے میں	محلل اورام و دافع ... قروح ... و محلل ... و صلابت طحال اکلاً ... دافع ... ورتاق کے ... دریافت کرنے سے اصلاح ہوتی ہے
توتیا نیلا تھوتھہ	معدنی مصنوعی ... سے اصلاح ہو جاتی ہے	سرد خشک دوسرے میں	دافع امراض چشم اکتحالاً و قروح ظاہری ... و دافع ... زہر ... نا تحلیل ... آتشک ...
تیواج	پوست درخت ... نہایت تلخ	سرد خشک دوسرے میں	دافع سدہ طلاءً و دافع درد دنداں و مقوی ... و دافع اسہال ہر قسم اکلاً و ... بواسیر بخوراً
تیشو / ڈہاک کا پھول	... وغیرہ برنگ سیاہ	سرد خشک اول میں	مدر بول و حیض ... دافع امراض ... و صفراوی شرباً

حرف الثاء المثلثة

ثعلب روباہ / لومڑی لوکڑی	جانور وحشی مشہور ہے	گرم دوسرے میں خشک دوسرے میں گوشت اسکا	گوشت ... دافع ... دافع مفاصل و ... روغن اسکا ... مفید ہے

حرف الجیم

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت یا فعال متعلق
ع جاوشیر	گوند بدبودار	گرم خشک دوسرے مین	محلل و مفتح سدد و مقوی اعصاب دافع امراض بارد اکلاً دافع جروح و قروح مرہماً
جاہی جوہی	درخت جھاڑدار پھول سفید زرد خوشبو	پھول سرد تر اول مین	مفرح طبع و مقوی ارواح شماً و اکلاً دافع سوزش اعضا اور اورام طلاءً
ع جدوار نربسی	جڑ ہے	گرم خشک دوسرے مین	محلل اورام طلاءً دافع بلغم و مقوی و مفرح اکلاً
ع جرجیر تخم ترہ تیزک	دانہ باریک سرخ مشابہ رائی دو اقسام بری و بستانی	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مفتح سدہ جگر و طحال و مفتت سنگ گردہ و مثانہ دافع ریاح و بلغم مقوی باہ اکلاً دافع اوجاع باردہ طلاءً
جلگوزہ سنوبر	ریشہ دار بشکل تیر سے دانہ مشابہ کے دونوں طرف نوک	گرم خشک دوسرے مین	دافع امراض جلدیہ اکلاً و طلاءً دافع امراض بلغمی اکلاً
ع جلب جلاپا	جڑ ہوتی ہے بشکل شلجم سرخ مائل	گرم خشک دوسرے مین	مسہل اخلاط دافع اوجاع و تورم دافع استسقا بسبب اسہال کے اکلاً
ع جندبیدستر	خصیہ سگ آبی کا ہے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مفتح سدہ و محلل اورام احشا دافع امراض باردہ و مقوی باہ اکلاً
جنگلی نانا یکھان بید	دانہ سرخ و ملین	گرم دوسرے مین خشک اول مین	محلل و مفتح و دافع سموم و مقوی باہ و مغلظ منی و مدر بول و حیض اکلاً و طلاءً
ث چوب چینی	جڑ مشہور سرخ و گلابی گران وزن	مرکب القویٰ بحرارت	دافع امراض سوداوی و دماغی و اعصاب مصفی اخلاط اکلاً و شرباً و نافع اوجاع طلاءً و اند ہینا
ث چوب حیات	لکڑی ہے مانند خربوزے کی ہے	گرم دوسرے مین خشک اول مین	محلل و ملین و پانی مین پیسکر پلانا ناہید تیثوی کو نفع کرتی ہے

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
جوزبوا یا جائفل	پھل ہے مشہور ومعروف	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	دافع امراض باردہ ومقوی باہ ومفرح ومفید مبرودین اکلاً ومسکن اوجاع باردہ طلاءً وقد مینًا
جوز القئ مین پھل	معروف ہے پھل مدور بقدر آنولہ کے	گرم خشک دوسرے مین	مقئ ومخرج اخلاط شرباً ومحلل ومنضج اورام طلاءً
جوز ماثل دھتورہ	معروف ہے	سرد خشک چوتھے مین	جمیع اجزاء دافع اوجاع باردہ طلاءً ومخدر ومسکر اکلاً وتخم بقدر ایک سے کمتی تین دانہ سے زیادہ مضر فعال ہلاکتال
حرف الحاء المہملة			
حاج جوانہ	روئیدگی خاردار ریگستان وکنارے آب کے ہے	سرد خشک اول مین	محلل اورام احشاء ومفتح سدد ومصلح اخلاط ودافع سموم شرباً ومحلل اورام طلاءً
حاشا	گھاس باریک وتلخ ہے سنگستان کی	گرم خشک تیسرے مین	مسخن بدن مدر بول وحیض ومفتح سدد ونافع ریاح وجیل اکلاً
حب القرطم تخم کسم دانہ کرڑ تری	اجناس زردہ سے ہے ومغز تخم مستعمل ہے	گرم تر دوسرے مین	ملین شکم ودافع درد گردہ وکمر اوجاع ریحی اکلاً وشرباً
حب السفرجل بہدانہ بہی کے بیج	معروف ہے	سرد تر دوسرے مین	مبرد طبع نافع خشونت حلق وسینہ مسکن تشنگی وحرارت معدہ وقابض معدل صفراء وخون اکلاً وشرباً
حب بلسان تخم بلسان	دانے ہین بقدر نخود کے	سرد خشک تیسرے مین	مقوی معدہ وباصرہ ودافع امراض باردہ ونافع سموم اکلاً
حب الآس	دانے ہین	سرد خشک دوسرے مین	قابض وحابس اسہال ومانع سیلان الدم ونفث الدم مقدم

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال تحقیق
حب القلت ع تخم کلتھی	دانے ہین برگ سیاہ چکنے برابر غلہ ارہر کے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مقوی معدہ و ہاضم و مفتت سنگ گردہ و مثانہ و مدر بول و حیض اکلاً و شرباً
حب البان ع تخم بکاین ف	معروف ہی	گرم خشک دوسرے مین	منفتح سدہ طحال و جگر و مسہل بلغم اکلاً و مقوی لثہ سنونا و دافع بواسیر طلاءً
حب النیل ع تخم نیل کھٹلونا	دانے ہین اودے سیاہ رنگ کے بشکل عشق پیچان کے لپٹتی ہی و پھول نیلے	گرم خشک تیسرے مین	مسہل بلغم و سودا و مفتح سدہ جگر و طحال اکلاً و دافع کلف و بہق طلاءً اصلاح تسویہ سے ہوتی ہی
حب القلقل ع انار دانہ دشتی ف	دانہ ہائے خرد مشابہ خردل کلان	گرم تر دوسرے مین	مضعف رطوبات ناشف نزلات مسمن بدن نہایت مقوی باہ و منعظ اکلاً و شرباً
حب الرشاد ع حالم چنسر	معروف ہی دانہ ہائے خرد سرخ	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مقوی باہ و مزلق فضلات دافع ریاح و قابض اسہال اکلاً و محلل اورام و نافع اوجاع طلاءً
حب الملوک حب السلاطین ع ماہودانہ و جمال گوٹہ ف	تخم ہین صنوبری شکل	گرم خشک تیسرے مین	مسہل شدید اخلاط غلیظہ بالتخصیص سودا و بلغم کا اکلاً و مقرح جلد طلاءً
حیق تاج خروس ع بستان افروز کلغا مرغ کیش	اقسام پھول سے ہی	برگ و شاخ سرد خشک اول مین	مطفی حرارت معدہ و جگر دافع سدہ طحال اکلاً و شرباً
حجر ارمنی ع	لاجورد خام و غیر کامل ہی	گرم خشک دوسرے مین	مقوی اعضائے رئیسہ مفرح قلب بالخاصیت اکلاً و اصلاح غسل سے ہوتی ہی
حجر المحک ع کسوٹی	پتھر ہی سونا چاندی سے اوپر خط کرنے سے پتھر مین کیسی قدر نقرہ یا طلا محسوس آتی ہی	سرد خشک دوسرے مین	نافع ضیق النفس و درد گردہ شرباً و دافع بیاض چشم کحلاً
حجر الیہود ع	مشابہ لانبے بیر کے ہوتا ہی	گرم اول مین خشک دوسرے مین	ملطف و جالی رطوبات سینہ و شش و محلل ریاح و مدر بول و حیض شرباً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
شجر الفتالیس سنگ آہن ربا چونبک پتھل	پتھر ہے لوہے کو پکڑ لیتا ہے وقوت جاذبہ اس کی لہسن وپیاز سے زائل ہو جاتی ہے اور بکرے کے خون تازہ میں ڈال دینے سے عود کرتی ہے	گرم اول میں خشک تیسرے میں	دافع فالج واوجاع مفاصل وعرق النسا ونقرس مقوی جگر وطحال ومزیل سنگ گردہ ومثانہ شربًا ومجفف رطوبات رحم حمولًا اور ران پر باندھنے سے دافع عسر ولادت ہے
تخم اسفند اسپند سپند	دانے خرد ہیں برنگ سیاہ وکھرے	گرم خشک دوسرے میں	محلل ریاح امعا مدر بول وحیض مخرج کرم شکم نافع امراض بارد مقوی باہ اکلًا الاصبع مصلح سوخات ودافع اوجاع وشکستگی اعضا جوڑتا
عصارہ حضض رسوت	عصارہ گر وسک کوہی کا	معتدل سردی وگرمی میں	دافع امراض چشم ومحلل اورام طلاءً ونافع ترف دم واسہال کو موقوف کرتا اور شربًا
حنظل خربزہ تلخ اندرائن اندرون	پھل ہے باندر زردی چکنے نہایت تلخ روئیدگی مثل تربزہ کے	گرم جو تیسرے میں خشک دوسرے میں	مسہل قوی خلط غلیظ کا وبواسطے اخراج مواد دافع امراض ماغی اکلًا وشیرہ تخم دافع درد گوش قطورًا بیخ دافع درد دندان واستعمال مضمضہ
حنا مہندی	روئیدگی معروف	معتدل سردی گرمی میں	ہر قسم کے درد سر کو طلاءً مفید ہے ومضمضہ جوشاندہ سے دافع قلاع وجوش دہن برگ تخم وگل ممسک خون ہے شربًا
	حرف الخاء المعجمة		
خبازی نان کلاغ	روئیدگی برسات کی بستانی وصحرائی ہے	تخم سرد اول میں تر دوسرے میں	تخم ملین شکم مانع اخلاط ومفتح سدۂ جگر ومدر بول است وبرگ تازہ تھوڑے نمک کے ساتھ چاب کر قلاع نا... دفع کرتا ہے
خبۂ خوب کلاں خاکشیر	دانہ ہائے نہایت خرد مشابہ تخم تنباکو کے	تر اول میں گرم دوسرے میں	دافع تپہائے طبعی ومعرق شربًا ومحلل اورام ضمادًا
خبث الذہب چرک طلا	سونا پگھلانے میں جو بہہ طلا سے جدا ہوتا ہے	گرم خشک دوسرے میں ...	مجفف قروح ذرورًا ومرہمًا ونافع امراض چشم اکتحالًا ونافع سرف الدم ذرورًا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
خبث الفضہ سرک نقرہ	چاندی پگھلانے مین جوہر نقرہ سے جدا ہوتا ہے	سرد خشک دوسرے درجہ جملہ فلزات کے چرک سے لطیف ہے	مجفف قروح ذرورًا و مرہمًا و نافع امراض چشم اکتحالًا و نافع نزف الدم ذرورًا
خبث الرصاص چرک رانگا	ایضًا	سرد خشک تیسرے مین	مغسول اوسکا دافع جراحت داخل ہونے مرہم سے باصرہ اکتحالًا و کھانا اوسکا مضر و ممنوع ہے
خبث النحاس چرک تانبا	پگھلانے مین جوہر تانبے کا جدا ہوتا ہے	گرم خشک تیسرے مین	باستعمال خارجی مجفف قروح و جروح اور کھانے مین مضر و ممنوع ہے
خبث الحدید چرک آہن	پگھلانے مین جو میل آہن کا نکلتا ہے	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مجفف قروح و نافع نزف الدم ذرورًا و مجفف رطوبات اکلًا و مقوی لثات سنونًا اصلاح لطیفہ سرکہ و عسل ہوتی ہے
خربق ابیض کنکی سفید	جڑ ہے تند و تلخ مزہ و بو مین رنگ مائل بسفیدی	گرم خشک تیسرے مین	دافع امراض بلغمی و رطوبی دماغ و مسکن و دافع درد ہائے ریحی و بلغمی و مسہل بلغم و اخلاط ثلاثہ اکلًا
خربق اسود کنکی سیاہ	ایضًا الا رنگ تیرہ	ایضًا	کھانا ممنوع ہے طلاءً دافع اوجاع باردہ و ریحی
خرمہرہ گوڑی	حیوان آبی کلان و خرد ہے استخوان کلان کو سنکھ و خرد کو کوڑی کہتے ہین	سرد خشک دوسرے مین	سفوف محرق مجفف قرحہ گوش و تضییف روئدا و در کل حکمت مین جلاکر خاک اوسکی دو ماشہ قدرے شہد مین ملاکر کھانا اور او سیر خشکہ دہی کھانا دافع اسہال و سنگرہنی مزمنہ کا ہے
خروع بیدانجیر انڈ رینڈ	رو ییدگی معروف باقسام چند	جڑ گرم دوسرے مین خشک اول مین	برگ و تخم اوسکا محلل اورام و دافع اوجاع باردہ و ریحی طلاءً و روغن اوسکا مسہل بلغم و بدا سطہ اسہال دافع امراض باغی و قولنج و نفس اکلًا و پوست بیخ مسہل و دافع درد شکم متریًا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال متحقق
خسک گوکھرو	پھل مثلث پرنوک کے خاردار کی قسم استادہ کی پھل تخم ہیچ سوم گوکھرو کلان ور بیدگی تخم معروف سی پھل جزو سوم گوکھرو خرد	دونون سرد تر اول مین مگر کلان قوی ہے	مدر بول و مسکن درد مثانہ و مولد و مغلظ منی و مفتت سنگ گردہ و مثانہ نافع سوزاک اکلاً و شرباً
خس کوکب کاہو	روئیدگی معروف بری و بستانی مستعمل تخم اوسکا	سرد تر دوسرے مین تخم ہین	معتدل صفرا مصفی خون مطفی حرارت و مسکن تشنگی شیرہ تخم شرباً و نافع درد سر حار طلاءً منوم تدہین سر
خس اوشیر	جڑ ہی گھاس گانڈر کی باریک ولایتی خوشبو	خشک دوسرے مین گرم اول مین	مفرح و مقوی قلب و دماغ دافع حمیات کہنہ و عفنہ اکلاً و مقوی دماغ و منوم شماً
خشخاش سفید پوستہ	روئیدگی مزروعہ صحرائی معروف ہے	پوست ثمر و تخم و برگ سرد خشک تیسرے مین	مخدر قابض مسدد مخدر اکلاً و مسکن اوجاع شرباً و ضماداً
خصیۃ الثعلب ثعلب مصری	جڑ ہے شفاف و ثقیل و مستحکم	گرم تر اول مین	مقوی باہ و مغلظ منی و دافع امراض باردۂ ماخی اکلاً
خطمی خیرو	روئیدگی بستانی و بری پھول کلان سفید یا سرخ	تخم سرد تر اول مین	محلل و منضج اورام و مسکن اوجاع ضماداً و منقی صدر و دافع سعال و تپ ہائے بلغمی اکلاً و شرباً
خطاف ابابیل	چڑیا وحشی خرد کثیر الطیران	بجمیع اجزا گرم خشک تیسرے مین	پینا اوسکے شوربا گوشت کا دافع یرقان و امراض طحال و سنگ مثانہ و گلے کا ناسور اوسکا مقوی بصر و دافع امراض چشم کا و مضغ کرنا اوسکے گوشت یا بیخال کا دافع خناق و امراض حلق کا
خولنجان کلیجن	جڑ ہی یان صحرائی کی	گرم خشک دوسرے مین	مقوی معدہ و اشتہا و ہاضم طعام و مہیج و کاسر ریاح و مصفی صوت نافع سعال و ربو اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
خفاش شب پرہ چمگادڑ	چھوٹی چڑیا مشہور روشنی مین پرواز نہین کرتی واعضا اوسکے ہم شکل اور چڑیوں کے نہین ہیں	بجمیع اجزا گرم تیسرے مین خشک تیسرے مین	شور بااوسکا مینیا دافع فالج ورعشہ ولقوہ واختلاج معاصل وعرق النسا ودرد کمر ونقرس وقولنج جس بول کو سر مہ لگا نا اوسکے سوختہ کا دافع امراض چشم ومقوی بصر
خیار شنبر املتاس کرنوالا	پھل معروف ہین	لب اوسکا گرم تر اول مین	ملین سینہ وآلات تنفس ومسہل اخلاط تند تا کلاً ومحلل اورام طلاءً
خیری شب بو	روئیدگی بری وبستانی مثل پیاز کے پھول سفید خوشبو وتند بو	جملہ اقسام گرم خشک دوسرے مین	پھول محلل وملطف ومدر حیض ومخرج جنین مردہ وشیمہ ششہ باد ودافع بیاض چشم اکتحالاً وروغن اوسکے پھول کا دافع اوجاع طلاءً

حرف الدال المهملة

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
دار شیشعان کالی کھیل کالی پھر کیبمڑا	موٹا پھلکا درخت کلان کا ہے	گرم خشک دوسرے مین	محلل ریاح ومانع نزلات ومجفف رطوبات ومقوی اعصاب ودافع استرخا اکلاً وضماداً وتدہیناً
دار فلفل فلفل دراز پیپل پیپری	پھل معروف ہے	گرم خشک دوسرے مین	مسخن بدن محلل ریاح ہاضم طعام مقوی معدہ نافع امراض وتپہاے باردہ اکلاً ومفید اوجاع باردہ طلاءً وتدہیناً
دار ہلد دارچوبہ	لکڑی ہے زرد رنگ	گرم خشک اول مین	محلل ورام ومسکن اوجاع ودافع خارش طلاءً
درونج عقربی	جڑ ہے شکل عقرب	گرم خشک تیسرے مین	مقوی معدہ وقلب ومحلل ورم طحال ریاح مسہل بلغم وسوداً دافع سموم اکلاً وضماداً
دفلی خرزہرہ کنیر	روئیدگی معروف ہے پھول اسکے لال سفید یا سرخ ہوتا ہے ولذوی رنگ کے ساتھ نسبت کر کے موسوم ہے	جملہ اقسام گرم خشک تیسرے مین	سمیت رکھتا ہے قاتل انسان وبہائم کا ومحلل اورام صلبہ ودافع درد کا ضماداً ومقوی تعفین طلاءً خصوصاً پوست بیخ کنیر سفید

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ع دم الاخوین بھاشا رکت پرت	گوند ہے کسی درخت غیر محقق کی	سرد خشک دوسرے میں	مزیل حرارت معدہ وجگر دافع نزف الدم ونفث الدم
ع ف دوقو گزر جنگلی	دانے ہیں	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	مقوی معدہ وہاضمہ باہ ومولد منی ودافع ریاح وبلغم اکثار محلل اورام ومسکن اوجاع صلابہ

حرف الذال المعجمة

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ع ذراریح ہ تیلی	کیڑا ہے سرخ وسیاہ برابر زنبور کلان کے	گرم خشک تیسرے میں	مقرح جلد جلا آور سوختہ کرکے کھانا ساتھ دوسرے ادویہ کے دافع ورم وسدہ طحال مفتت سنگ گردہ ومثانہ ودرحیض ودافع سم سگ دیوانہ اکثار
ع ذہب طلا ف زر ہ سونا	معروف ہے خام بطور ورق کے بامرکب دیگر ادویہ کھایا جاتا ہے	معتدل مائل بگرمی	ملطف ومفرح ومقوی قلب معدہ وکبد ودماغ وحرارت غریزی ودافع امراض سوداوی اکثار ومقوی بصر کحالا

حرف الراء المهملة

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ع رازیانج رازیانہ ف بادیان [illegible] سونف	دانہ معروف ہے بوٹی کا بری وبستانی	گرم دوسرے میں خشک اول میں	مسخن مدر مفتح سدہ مدر بول وحیض مخرج [illegible] محلل ریاح واخلاط غلیظہ ودافع تپ بلغمی [illegible] ومقوی بصر اکتحالا
ع ف راسن زنجبیل شامی	جڑ ہے خوشبو تند بو تند مزہ سرخ رنگ مائل بہ شیرینی	گرم خشک تیسرے میں	مقوی معدہ وہاضمہ وقلب محلل ریاح مفتح مسکن اوجاع باردہ اکثار
ع ف راوند ریوند	جڑ ہے ایک درخت کی [illegible] ملک چین [illegible] قوی [illegible]	گرم خشک دوسرے میں	مسہل قوی ودافع اورام احشا ومدر بول وحیض مفتح سدہ طحال وجگر اکثار محلل وتنقیہ اورام طحال
[illegible] بیلا موتیا موگرا	ہر قسم چنبیلی وغیرہ ہے صرف پھولوں میں تفاوت ہے	گرم تر اول میں	پھول مقوی دل ودماغ ومفرح شمہ ودافع صداع ومقوی [illegible]

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
زرد دنتی اور زردوتی	گھاس ہے ایک مشہور مقامات نمناک بعض خطہ ہندوستان کے	گرم تر اول مین	مسمن بدن مقوی باہ مصلح اخلاط دافع حرارت احشا مولد و مغلظ منی نافع سوزاک اکال و شربا
رسکپور	معدنی ہے سفید رنگ	گرم خشک چوتھے مین	دافع سوزاک و آتشک اکال و بخورا
روغن بیدانجیر	رینڈی کا تیل	گرم تیسرے مین خشک اول مین	مسہل قوی بلغم و اخلاط لزجہ کا دبواسطہ اخراج مواد فالج و رعشہ و لقوہ و وجع مفاصل و قولنج مشروبا
روغن گلوکان	مغز تخم مہوہ کا تیل	گرم خشک دوسرے مین	دافع اوجاع بلغمی و ریحی تدہینا
روغن کنجد سفید میٹھا تیل	معروف ہے	سرد تر اول مین	دافع یبوست اعضا و دماغ و سعوطا طلاء
روغن کنجد سیاہ کالے تل کا تیل	معروف ہے	گرم تر اول مین	محلل ریاح دافع اوجاع طلاء و تدہینا
روغن سرشف سرسون کا تیل روغن تخم کڑوا	معروف	گرم تیسرے مین خشک اول مین	محلل ریاح مسخن بدن نافع حکہ و جرب طلاء
روغن گل گلاب کے پھول کا تیل	روغن کنجد سفید مین گل سرخ ڈالتے ہین	سرد تر اول مین	دافع صداع حار و اوجاع گرم و مرطب دماغ و سعوطا طلاء
روغن بیلا پھولیل	کنجد سفید کو پھول تازہ بیلا مین پرورده کرکے تیل نکالتے ہین	سرد تر اول مین	مفرح ارواح مقوی دماغ دافع دردسر شماما و طلاء
روغن چنبیلی پھولیل	کنجد سفید کو پھول تازہ چنبیلی مین پرورده کرکے تیل نکالتے ہین	گرم اول مین تر دوسرے مین	نافع صداع بارد و مزیل یبوست دماغ طلاء و مقوی ارواح شموما

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ریشہ خطمی	جڑ ہی خطمی کی	سرد اول میں تر دوسرے میں	دافع حرارت معدہ و امعا حابس اسہال مزلق سدہ نافع زحیر و جراحت امعا شرباً مسلم کھلنا یا شربت کے سا[illegible]
ریحان تازہ بو تمری تمی	تخم اوسکے سیاہ جو تر کرکے سفید لعاب دار ہو جاتے ہیں	تخم گرم تر اول میں	دافع مقوی دل مفرح و مخرج سدہ امعا بازلاق اکلاً و ضما[دا] و منضج اورام و مسکن درد اوسکی و برگ و شاخ محلل اورام بارد[ہ]
ریگ ماہی	حیوان مشابہ گرگٹ کے زرد رنگ چمکیلا ہے	گرم خشک تیسرے میں	دافع امراض باردہ و مقوی باہ اکلاً

حرف الزاء المعجمۃ

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
زاج زاگ شب یمانی پھٹکری	معدنی ہے باقسام چند	جملہ گرم خشک تیسرے میں	مدبل و جالی قروح احلیل اکلاً و مجفف قروح فرد و وکاراً مراہم و و داخل ادویہ سند اک مشروبات و پچکاری [illegible]
زبد البحر کف دریا سمندر پھین	دریا کے کنارون پر کف جم جاتا ہے	گرم اول میں خشک دوسرے میں کھانا نہ ہو	مستعمل بادویہ خارجی طلاءً دافع کلف و داء الثعلب مجفف قروح و نافع سائر امراض جلدیہ طلاءً
زجاج سرب آبگینہ سیشہ	جسم معدنی و مصنوعی مشہور اوسکا مستعمل و آبی سا	گرم اول میں خشک دوسرے میں	محلل و مسخن و ملطف و دافع ضعف جگر و گردہ و سوزا[ک] و ورم طحال اکلاً و دافع امراض رطوبی آنکھ کا اکتحا[لاً]
زراوند طویل	جڑ ہے قدرے طویل تند مزہ	گرم خشک دوسرے میں	تریاق سموم نباتی و حیوانی دافع استرخا و فالج و رعشہ منق[ی] دماغ و سینہ مفتت حصاۃ قاتل کرم شکم و مدر بول و حیض اکلاً و شرباً
زراوند مدحرج	جڑ گول تند مزہ	گرم تیسرے میں خشک دوسرے میں	ایضاً قوی تر قسم طویل سے اکلاً و شرباً
زرنباد مالیسر ماہیتا الشیر نر کچھری	گھاس ہے جنگلی بی رنگ	گرم خشک دوسرے میں	ملطف و مقوی جگر و معدہ و اعضاء رئیسہ دافع شرو سما[م] و تہیاے مرکب کہنہ و مشتہی طعام و محلل ریاح اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ع زرنباد نرکچور	جڑ ہی مثل ادرک کی مگر خوشبو	گرم خشک اول مین	مفتح سدہ مفرح مقوی دل ودماغ ومعدہ ونافع یرقان زہر حیوانات و مدر بول وحیض دافع مواد سوداوی ورحیر اطفال کو اکلاً وشرباً ومونہہ مین رکھنا یا مضمضہ کرنا دافع درد دندان ہی
ع زرورد زہرۂ گلاب سرخ	گلاب کے پھول کا زیرہ	سرد اول مین خشک دوسرے مین	حابس اسہال ونزف دم ومقوی معدہ اکلاً
ع زرنیخ ہرتال	معدنی ہی چار قسم سفید سرخ زرد وسبز	جملہ گرم خشک چوتھے مین	کھانا جملہ اقسام کا ممنوع ہی طلاءً دافع حکہ وجرب وسائر امراض جلدیہ وقاتل قمل ہی
ع زقوم سینہڈ تھوہڑ	درخت جھاڑی ہی مشہور وخاردار	گرم خشک تیسرے مین	کھانا مخدور ہی مگر سوختہ اسکا دافع ربو وسعال ومحلل ومجفف رطوبات اکلاً ودافع اوجاع ومحلل ریاح طلاءً ودہناً
ع زمرد پنا	جملہ اقسام جواہرات سی سبز رنگ نہایت چمکتا وگران قیمت	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مفرح ومقوی ارواح دافع امراض دل ودماغ اکلاً ومقوی بصر ودافع امراض چشم اکتحالاً
ف زمین قند ستون	بیخ کلان وسپید گی سپات کی	گرم خشک دوسرے مین	محلل ودافع ریاح قاطع بلغم اکلاً بطور اچار وترکاری کے
ع زنجار زنگار	معدنی ومصنوعی ہی	گرم خشک چوتھے مین	کھانے مین سم قاتل ہی لگانے مین دافع حکہ وجرب وامراض جلدیہ خبیثہ قاطع گوشت زائد ومجفف ودافع جروح وقروح
ع زنجبیل سونٹھ	جڑ ہی پھول باقسام چند تلخ وتند	گرم خشک تیسرے مین	مقوی معدہ وجگر وہاضم ومشتہی طعام دافع وقاطع بلغم ورطوبات غلیظہ ونافع فالج ورعشہ واسترخا ودرد مفاصل اکلاً ومانع نسیان بیاض چشم اکتحالاً ومحلل ریاح ومفید اوجاع باردہ ضماداً وطلاءً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال محقق
زنجبیل رطب ادرک آدرک	جو تر تازہ زنجبیل کے تمام مرد [illegible] خشک ہو [illegible] [illegible]	گرم خشک دوسرے میں	قاطع بلغم مقوی معدہ ہاضم طعام دافع امراض بارده اکلاً و طلاءً
زنجفر شنجرف شنگرف	معروف ہے معدنی و مصنوعی ہے	گرم خشک تیسرے میں قریب	[illegible]
زوفا یابس	گھاس ہے مثابہ برگ صنا کے بہتر ہوتی ہے زمین مصر کی	گرم خشک دوسرے میں	ملطف و محلل و مخرج بلغم و قاتل کرم شکم و دافع [illegible] [illegible]
زوفا رطب	رطوبت جیسی [illegible] کی ہے جو کچھ [illegible] جاتی ہے	گرم دوسرے میں تر اول میں	دافع استسقا [illegible]
زیبق سیماب پارہ	جسم معدنی [illegible] گران سنگ و سیال	گرم خشک تیسرے میں	[illegible] دافع آتشک [illegible]

حرف السین المہملہ

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال محقق
ساج ساگون	درخت کوہستانی و صحرائی و کوہستانی [illegible] بڑے بڑے پتے [illegible] پھل اوسکے [illegible] ہیں	لکڑی اوسکی سرد خشک دوسرے میں	چوب اوسکی [illegible] دافع [illegible] جلد طلاءً
سرمہ اصفہانی سرمہ سفید	سنگ [illegible] سے گھسا جاتا ہے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	دافع امراض [illegible] اکتحالاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ساذج ہندی تج بات پترج	پتی ہی خوشبو وکلان مثل پان کے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	محلل ریاح و مقوی حواس مفتت حصاۃ دافع استسقا و یرقان و ورم و صلابت طحال اکحالا و شربا دافع امراض چشم اکتحالا و بخورا اوسکا دافع عسر ولادت ہے
سداب جبلی	رویدگی فصل ربیع کی بستانی و صحرائی ہوتی ہی بجمیع اجزا نافع و دوائون مین روغن زیادہ	بجمیع اجزا گرم تیسرے میں خشک دوسرے مین	محلل ریاح مخرج فضلات معدہ و امعا مدر حیض دافع قولنج ریحی و مفتت حصاۃ شربا دافع اوجاع طلاء و روغن اسکا مسہل شدید ہی
سرطان فرنگ کیکڑا	جانور آبی ہی	سرد و تر دوسرے مین	خون سوختہ اوسکا مانع نزف الدم ریہ اور اوسکا دافع سل یعنی قرحہ شش اکلا
سرپھونکہ	رویدگی نافع بجمیع اجزا	گرم تر اول مین	دافع تپ سوداوی فساد اخلاط معدل و مصفی خون اکلا و شربا
سعد کوفی ناگر موتھا	جڑ خوشبوی گھاس کی	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مقوی معدہ و ہاضم و مفرح و دافع یرقان و تپہای کہنہ و قے و غشیان اکلا و مقوی دندان و دافع قروح دہن سنون و مضمضہ سے
سفیداب سیسہ کشتہ قلعی جست	رصاص اور زیر رانگا قلعی اسکا اصل کے ہین سوختہ اونکا اسی نام سے موسوم ہے	سرد خشک تیسرے مین	دافع سعال و ربو و تپہای باطنی و نفث الدم و دافع جریان منی و سوزاک دمیہی اکلا و مجفف قروح و جروح و نزف الدم ذرورا و مرہما
سقمونیا محمودہ سقمونی مسہل الیرہ کالا	گھنگوا کے پتوں کا لعاب نکال کر خوب سکھا کر خشک کر لیتے ہین	گرم تیسرے میں	مسہل قوی بلغم و اخلاط لزجہ کا تمام بدن سے و بواسطہ دفع سوداء کے فالج وغیرہ امراض بردہ دماغی و اطراف کو مفید ہے اکلا و محلل اورام ضمادا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
سکبینج سکنبینج سکندن	گوندھی	گرم خشک تیسرے مین	مسخن و ملطف و جالی و دافع قولنج و ریاح و محلل اورام احشا و امراض طحال و مسہل صفرا و بلغم اکلاً و نافع اورام خارجی طلاءً
سلاجیت	پہاڑ کا پسیو منجمد ہوجاتا ہے	گرم خشک دوسرے مین	دافع ضیق النفس و بواسیر بادی و خونی و جریان منی و استسقا و زردی و برص و جذام و سوزاک و مفتت سنگ مثانہ و مقوی باہ اکلاً
سلیخہ دارچینی	معروف ہے پوست باریک درخت کا	گرم خشک تیسرے مین	ملطف و مسخن و محلل ریاح قاطع اخلاط لزجہ و مقوی معدہ و کبد و مدر بول و حیض و مفتت حصاة و دافع سرفات و دافع [illegible] رتیہا بلغمی اکلاً و مقوی بصر و دافع امراض طوبی چشم اکتحالاً
سلخ افعیہ سنگ پیچل پوست ازپچل	ایک پوست تمام جسم سانپ سے ہر سال جدا ہوجاتا ہے	گرم خشک تیسرے مین عورتوں کی زمین پر	مضمضہ جوشاندہ سے دافع درد دندان اگر [illegible] تیل مین پکا کر قطرہ اسکا دافع درد گوش و طلاءً سوختہ اسکا ساتھ روغن زیتون کے دافع برص و بہق و داء الثعلب و بخور اسکا مخرج جنین مردہ
سماق ترش	پھل ہے پوست ایک [illegible] مستعمل ہوتے ہیں	سرد خشک دوسرے مین	قابض و مقوی معدہ و امعا و احشا و دافع قے و غثیان و اسہال و نزف الدم و کثرت بول اکلاً و استعمال [illegible] و قلاع کو مضمضہ و منجن سے نفع کرتا ہے

سنا مکی پتیان مشہور ہین گرم دوسرے مین اول مین اخلاط ثلثہ و منقی سائر جسم اخلاط فاسدہ سے [illegible] کے نافع امراض بلغمی و صفراوی کا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
سنبل الطیب سنبل ہندی جٹاماسی بالچھڑ	معروف ہے	گرم خشک دوسرے مین	مفتح سدد و مقوی دماغ و معدہ و قلب و مفرح و دافع تپہائے مرکبہ کہنہ اکلاً و محلل اورام طلاءً
سورنجان الحلو سورنجان شیرین میٹھا سورنجان	جڑ ہے مثلث نلے ریشہ شیرین مزہ	گرم خشک دوسرے مین	مسہل بلغم و جاذب اخلاط مفاصل سے اکلاً و شرباً و دافع اوجاع مفاصل طلاءً و تدہیناً
سورنجان المر سورنجان تلخ کڑوا سورنجان	جڑ ہے مثلث نلے ریشہ تلخ مزہ	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	خوردنی نہین ہے باستعمال خارجی دافع اوجاع و اورام
سینبھل	درخت کلان ہندی خاردار بنگالہ جسکے پھل مین روئی نکلتی ہے	گرم خشک دوسرے مین بجمیع اجزا	پوست درخت محلل اورام ضماداً و عرق کشیدہ پھول کا مقوی باہ شرباً و موصلہ یعنی گوند درخت کا مغلظ منی و مقوی باہ اکلاً و شرباً

حرف الشین المعجمة

شادنج شادنہ	سنگ ہے ریزہ ریزہ مائل بسرخی	سرد خشک دوسرے مین	مدمل مجفف قروح طلاءً و ذروراً و مقوی اعصاب و [illegible] فضلات و دافع نزف الدم و نفث الدم اکلاً و مقوی بصر و مانع سیلان اشک اکتحالاً
شاہترج شاہترہ پت پاپڑہ	گھاس تلخ ہے	معتدل سردی گرمی مین خشک اول مین	مفتح سدد و مقوی کبد و معدہ و مصفی خون و دافع غلیان صفرا و سودا و دافع حکہ و جرب و جذام اکلاً و شرباً
شاہسفرم تلشی	روئیدگی معروف ہے ہنود پرستش اسکی کرتے ہین	گرم سرا اول مین خشک دوسرے مین	محلل اورام ضماداً و مفتح سدد دماغ عطوساً و مقوی معدہ و قاطع بلغم و محلل ریاح اکلاً و شرباً
شبرم عشر اک مدار آکوا	روئیدگی صحرائی معروف ہے	گرم خشک تیسرے مین بجمیع اجزا	پوست بیخ دافع درد مفاصل و استسقا و قولنج و مسہل قوی بلغم و سودا و پھول اوسکا دافع سوء ہضمی و ربو و [illegible] اوسکا دافع داد و اکال قروح خبیثہ طلاءً و سم قاتل ہے اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت افعال متحقق
شادنج عدسی حسنہ	احجار معدنی سے ہے	گرم خشک دوسرے مین	کشتہ اسکا مقوی معدہ ومغلظ منی وقابض اکال وقوی باصرہ مجفف رطوبت چشم اکتحالا وہیر سوخت گھس کر لگانا خواہ پتہ وباندھنا محلل اورام ہے
شجرۃ البحن ولیوڈار	درخت ہے جسکی لکڑی بکی وتندسے بودار ہوتی ہے	لکڑی گرم خشک تیسرے مین	محلل اورام مسکن اوجاع نافع الم صرع ومفید فالج ولقوہ واسترخا ودیگر امراض بانی کاقد ہیتا
شقائق نعمان گلِ لالہ	پھول سرخ درمیان مین داغ سیاہ ہوتا ہے	گرم خشک تیسرے مین	تاثیرات مثل خشخاش کے ہین مگر اوس سے قوی تر بلکہ اسکی افیونی ہے
شکاعی	گھاس خاردار ہے	گرم اول مین خشک تیسرے مین	ملطف ومعدل اخلاط ومسہل سودا ہے
شکر تیغال	گل ایک قسم کے کیڑے کا ہو پوشش کہ بیتے لب دریا تا ہے	معتدل سردی وگرمی مین تر اول	ملین سینہ ومسکن حدت اخلاط ونافع سرفہ ومعالج مین قوی الاثر اکال
شعر التیاس سنبل چاہی	گھاس ہے برگ مشابہ گشنیز کے شاخین باریک وسخت وسیاہ وچمکتی	گرم خشک اول میں	فتح ومحلل ومنضج ومنقی سینہ وسپرز نافع ربو وسعال شربا وطلا
شمع موم	معروف ہے	گرم دوسرے مین معتدل خشکی تر بیا	محلل ومنضج اورام وملین اعصاب ومدمل وجعیب قروح بستمال خارجی
شونیز کلونجی کرایل	تخم سیاہ چھوٹے چھوٹے مثلث تلخ مزہ	گرم خشک تیسرے میں	مجفف رطوبات فتح سدد ومنقی اخلاط مدر حیض ومسقط جنین ومحلل ورم طحال مخرج کرم ومفتت سنگ گردہ ومثانہ دافع تپہای مزمنہ والامراض باردہ ومائی ہے

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال محقق
شیح درمنہ ترکی	گھاس ہی برگ مشابہ برگ سداب کے تلخ مزہ	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مفتح سدد قاطع بلغم محلل ریاح مسہل اخلاط غلیظہ مدر فضلات اکلاً و شرباً
شیر خشت	شبنم ہی بعض درختون پر جم جاتی ہے	گرم اول مین معتدل خشکی تری مین	مقوی جگر و معدہ و احشا مسکن حرارت و التہاب معدہ و جگر و قلب دافع سرفہ و خشونت سینہ و پہلو و مسہل اخلاط برقیقہ موافق مزاج اطفال و ناتوانان اکلاً
شیطرج ہندی و نیز در چینا	جڑ ہی تند قدرے تلخ	گرم خشک تیسرے میں	مقوی معدہ مشہی و ہاضم دافع بلغم کی مفاصل سے و نافع امراض باردہ و دماغی اکلاً
شیلم	گیہون کے ساتھ خودرو ہوتا ہی دانہ خورد و سیاہ	گرم خشک دوسرے مین	مخدر و مسدد و مفسد آواز اکلاً دافع وجع الورک و نقرس و قوبا و سعفہ و جرب و بہق و محلل اورام صلب ساتھ سرکہ کے طلاءً و بخیال کبوتر کے ساتھ پھوڑے کو توڑتا ہی ضماداً و کنپٹیون پر لگانے سے نیند لاتا ہی
شرمی	درخت ہندی معروف	لکڑی سرد خشک اول مین	عصارہ برگ تازہ اوسکا طلاءً دافع شقاق و مضمضہ اوسکے جوشاندہ سے مقوی مسوڑھا و دانتون کا و خیساندہ و جوشاندہ و عرق اوسکی چوب کا مصفی و مصلح اخلاط
	حرف الصاد المہملۃ		
لوار	روئیدگی معروف ہی	گرم خشک دوسرے مین	مسہل شدید اخلاط غلیظہ کا مفتح سدد و محلل ریاح و احشا و مقوی حواس دافع اکثر امراض باردہ دماغی اکلاً و محلل و منضج و مفجر اورام طلاءً و ضماداً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
صابون	مرکب معروف ہی	گرم خشک تیسرے مین خوردنی نہین ہی	حمول اوسکا محرج جنین مردہ وزندہ وسبوس برگ حنا کے ساتھ لگانا دافع درد زانو وعرق النسا وکلف وقوبا وخنازیر اوسکا منضج وملین اورام وساتھ چینال کبوتر کے لگانا توڑنے والا پھوڑے کا
صدف سیپ سوتی	استخوان حیوان آبی معروف ہے	سرد خشک اول مین	ملطف وحابس اسہال ونافع نفث الدم ونزف الدم وقروح امعاء اکلا ومقوی لثہ ودافع آکلہ دہن وزردی وجالی دندان سنونا وحابس رعاف نفوخا ومقوی بصر ودافع قرحہ چشم اکتحالاً
مرمر جھینگر	کیڑا معروف ہی	گرم خشک دوسرے مین	بریان کھانا اوسکا دافع درد مثانہ وسعفہ خام اوسکا ساتھ مرچ سیاہ کے دافع قولنج مین بتعدیل وتیل میں پکا کر ٹپکانا مسکن درد گوش ہی
صعتر پودینہ کوہی	پودینہ کی اقسام سے ہوا دار قسم پودینہ بری وانی پتیان سبز رنگ ناکس بیا ہی	گرم خشک دوسرے مین	مفتح سدد وقاطع بلغم مجفف رطوبات محلل ریاح وبہی قوتی ومقوی معدہ وجگر واسما اکلا ومسکن درد دندان مضمضۃً ومدر بول وحیض شرباً
صمغ عربی	گوند ببول کا	سرد تر دوسرے میں	ملین اعضا تنفس ودافع سرفہ وضیق النفس معینہ تیکنہ اکلا
صندل ابیض صندل سفید چندن	چوب خوشبو ہے	سرد تیسرے میں یا خشک دوسرے مین	مفرح ومقوی ل دافع خفقان حار وتپہای گرم وسکن تشنگی وسوزش احشا وحابس اسہال اکلا وشرباً ونافع صداع حار طلاءً مواد طلاءً
صندل اصفر صندل زرد	ایضاً	سرد خشک دوسرے میں	ایضاً

[illegible]	ماهیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
صندل احمر صندل سرخ رکت چندن	چوب بےخوشبو ہے	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	اکثر و شربا ضعیف اقسام بالا سے و طلا اگر قوی اوسے جملہ افعال مین

حرف الطاء المهملة

[illegible]	ماهیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
طباشیر بنسلوچن	بانس کے اندر رطوبت منجمد نکلتی ہے و بریان کیجاتی ہے	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	مفرح و مقوی دل معدہ و جگر مسکن التہاب احشا و تشنگی و قاطع قے صفراوی و اسہال گرم و محلل و مجفف رطوبات و دافع حمیات مرکبہ کہنہ اکلاً و دافع قلاع و قروح و بثور دہان مضمضۃ و ذروراً و مقوی بصر روغن بنفشہ کے ساتھ سعوطاً
طحلب بشم و زغ کائی	روییدگی سبزی جو آب مین پیدا ہوجاتی ہے	سرد تر دوسرے مین	محلل اورام حارہ و حابس نزف الدم طلاءً و ملین اعصاب روغن سرشف مین پکا کر لگانے سے و اگر مسکہ تھوڑا روغن سرشف ملا کر کھا کر گرم پانی پیکر قے کیا جاوے تو جونک جو حلق مین لگی ہو نکل جاتی ہے
طرفا اثل گز جھاؤ	روییدگی ہے ایستادہ باریک پتیان ناہموار شاخین	سرد اول مین خشک دوسرے مین	کل اجزا محلل ورم و صلابت جگر و طحال اکلاً و شرباً و طلاءً و محلل جگر اورام ظاہری طلاءً و برگ کا ضماد کرنا نافع نزف الدم و خروج مقعد و ورم بواسیر و پانی پینا ظرف چوب مین محلل ورم طحال
طلق کوکب الارض ابرک ابھرک	معدنی ہے منجمد براق و شفاف و کستہ اوسکا مستعمل ہوتا ہے	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	دافع اسہال دموی و کبدی و نزف الدم تمام اعضای اندرونی و تپہاے گرم و مخرج سنگ گردہ و مثانہ و آب بارتنگ کے ساتھ نافع نفث الدم و بواسیر شرباً و مجفف قروح و اورام پستان و لین گوشت طلاءً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال تحقق
طین ارمنی گل ارمنی	مٹی ہے پیلی جگری رنگ اقسام کثیر ہے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مقوی قلب [illegible] اسہال [illegible] [illegible] سینہ [illegible] [illegible]
طین مختوم گل مختوم	مٹی سرخ مائل سفیدی [illegible] [illegible]	سرد خشک دوسرے میں	مقوی معدہ و دل [illegible]
طین [illegible] [illegible]	مٹی سفید مائل [illegible] خوشبودار	سرد خشک دوسرے میں	مانع نزف الدم [illegible]
طین [illegible]	مٹی سفید ہے	سرد خشک دوسرے میں	مانع سوزش اعضا [illegible]

حرف العین المهملة

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال تحقق
عاقرقرحا اکرکرها	لکڑی ہے چھوٹے درخت کی تند مزہ	گرم خشک تیسرے میں	[illegible] [illegible] [illegible]
[illegible] گل عباس	اقسام پھول ہے بستانی [illegible] معروف ہے	[illegible]	[illegible] [illegible]
[illegible] گلنار	[illegible] [illegible]	سرد خشک دوسرے میں	[illegible] [illegible]

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
عنب الثعلب ثمرة الطرفا پیلو؟ ثمرة الاثل کہ بانغ [illegible]	پھل درخت جھاؤ کے	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	قابض مقوی احشا و حابس اسہال مجفف رطوبات ونافع نزف الدم و نفث الدم و بواسیر و مقوی اکلاً و شرباً
عرق الکافور کپور کچری	جڑ خوشبو ہی زرنباد سے بڑی	گرم خشک دوسرے مین	مفتح کامل و مقوی معدہ و مجفف رطوبات اکلاً و محلل اورام طلاءً
عشبہ	شاخین ہین مثل برادہ کے	گرم دوسرے مین خشک اول مین	ملطف اخلاط و معرق و مفید جملہ امراض سوداوی اکلاً و شرباً
عفص مازو ماجو پھل	معروف ہے	سرد خشک دوسرے مین	قابض حابس اسہال نافع نزف الدم و نفث الدم منقط منی شرباً و اکلاً و مقوی دندان و لثات سنوناً و مضمضۃً
عقرب بچھو بچھی تیرہ وی	کیڑا نیش زن مشہور ہے	سرد خشک تیسرے مین	خاکستر اوسکی گل حکمت سے مفتت و مخرج سنگ گردہ و مثانہ اکلاً و شرباً
علک البطم	گوند ہے درخت بطم کا	گرم خشک دوسرے مین	محلل و ملطف و مقوی باضمہ و مدر بول اکلاً منقی جروح و قروح طلاءً و مرہماً
علق ذلو دیو جونک کیڑا پانی	کیڑا ہے آبی ؟ ان ؟ احشا معروف ہے	سرد خشک	طلاءً دوسرے اجزا کے ساتھ مقوی قضیب و سوختہ اوسکا مجفف دانہ و بواسیر طلاءً
عنب الثعلب انگور شغال ؟ روباہ ترک مکوی	روئیدگی معروف ہے	مرکب القوی	محلل ملطف اخلاط مسکن حرارت دافع حمیات مرکبہ اکلاً و شرباً دبرگ و شاخ محلل اورام ضماداً
عنبر اشہب	شے منجمد خوشبودار	گرم دوسرے مین خشک اول مین	حافظ ارواح مفرح مقوی حواس محرک اشتہا و باہ مفتح سدہ و مقوی دماغ و دل سطیب ہین اکلاً و شرباً
عود غرقی عود سیاہ اگر تیلیہ	لکڑی ہے سنگین سیاہ مائل بسرخی نہایت خوشبو	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مفتح سدہ و مفرح طبع مقوی اعصاب و حواس و دماغ و کبد و قلب و احشا بخصوص معدہ اکلاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال متحقق
ت عود خام اگر	لکڑی ہے مائل بزردی دہوان خوشبودار [illegible]	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مقوی معدہ مفرح طبع مجفف رطوبات احشا اکلاً و شرباً
ع عود صلیب	پھل ہے نکیلا ہمصورت لکڑی کے	گرم خشک تیسرے مین	دافع امراض بارده اکلاً مانع صرع و الم العصبیان شرباً و تعلیقاً

حرف الغین المعجمة

ی غاریقون	لکڑی ہے سفید ضعیف اور ان مشابہ [illegible] لکڑی کے درمیان مین ریشہ ہای باریک و سخت	گرم خشک دوسرے مین	مسہل اخلاط فاسدہ و ملطف اخلاط غلیظہ دافع قولنج اکلاً و شرباً محلل اورام ظاہر
ع غافث	گھاس ہے باریک تلخ	گرم خشک دوسرے مین	مسہل اخلاط محترقہ و تسدید تنہا سے مرکبہ و مفتح سدد اکلاً و شرباً

حرف الفاء

فادزہر حیوانی [illegible] ب فادزہر بری [illegible]	اکثر جانورون [illegible] کے بعض اعضا سے جسم سنگین و منجمد نکلتا ہے	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مفتح و محلل مجفف و مفید تمامی امراض بارده مثل لقوہ و فالج و رعشہ وغیرہ کے و دافع سموم ماکول شرباً و طلاءً
ع فادزہر معدنی ب زہر مہرہ خطائی	معروف ہے	سرد خشک اول مین	قابض شکم حابس اسہال نافع نزف الدم مسکن تشنگی مفرح طبع مقوی دل [illegible] مسکن غثیان [illegible] دافع سمیت اخلاط شرباً
فار موش چوہا	حیوان ہے ذی شعور ہے	گرم خشک تیسرے مین	آب [illegible] نافع [illegible] تیل مین پکا کر روغن کان مین ڈالنا دافع ثقل سمع ہے
فرنجمشک رام تلسی کے بیج	دانہ ہای خورد و سیاہ مائل بسرخی	گرم خشک دوسرے مین	نافع امراض سوداوی و دافع خفقان و توحش مقوی دل و مفتح سدد اکلاً و شرباً

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
فضۂ نقرہ / سیم چاندی	معروف ہے عام طور سے وسونے کے طور پر کمائی جاتی ہے	خام سرد خشک اول آتش کشتہ گرم خشک تیسرے میں	خام مفرح و نافع مالیخولیا و توحش و مقوی قلب و کشتہ مجفف رطوبات و مقوی معدہ و مغلظ منی و مہیج و مشتہی طعام اکلاً
فطراسالیون / کرنس کوہی	دانہ ہے مشابہ اجمود کے	گرم خشک تیسرے میں	محلل ریاح و منفخ شکم و مفتح سدد قاطع لزوجت اخلاط مدر بول و حیض مخرج جنین اکلاً و شرباً
فاقل فتویہ / پر امول	جڑ ہے گھاس کی تند مزہ و بو	گرم خشک دوسرے میں	نافع امراض باردہ مثل فلفل گرد کے اکلاً و شرباً وطلاءً و تدہیناً
فندق ہندی / ریٹھہ	معروف ہے	گرم خشک دوسرے میں	پھل مدفع بلغم مقوی معدہ و ہاضمہ نافع لقوہ و فالج و ہہی دافع درد رحم اکلاً و آب غسیا ناک میں ٹپکانا دافع درد شقیقہ
فیجکشت بیج انگشت / سنبھالو کے تخم سنبھالو بیج کی	روئیدگی ہے مثل جھاڑی کے	گرم تر دوسرے میں	محلل اورام و نافع درد ضماداً و بخوراً
فوہ / مجیٹھہ	جڑ ہے سرخ مائل بسیاہی	گرم خشک دوسرے میں	مفتح سدد مدر بول و حیض نافع فالج و لقوہ و یرقان و امراض طحال و مصلح اخلاط و نافع سرخ بادہ اکلاً
فیروزج فیروزہ / پیروزہ	پتھر ہے معروف	سرد اول میں خشک تیسرے میں	نافع رطوبات و درد و سبل آنکھ کا کحلاً و مقوی ارواح و مفرح طبع و تریاق سموم اکلاً

حرف القاف

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
قانصہ سنگدان / پتھری	معدے طیور کے	پوست اندرونی گرم خشک اول میں	حابس اسہال غیر استطلاق و نافع سنگ گردہ و مقوی معدہ اکلاً
قرع المر کدوئے تلخ / کدوئے تلخ لوکی تونبی	معروف ہے	گرم خشک تیسرے میں بیٹ کہتی ہیں	پانی اوسکا ناک میں ڈالنا و آنکھ میں لگانا نافع یرقان ہے

نام دوا	ماہیت مختصر	مزاج درجہ	خاصیت با فعال متحقق
قرومانا	گھاس ہے	گرم خشک تیسرے مین	مسخن و محلل ریاح غلیظ امراض بردی دماغی اکلاً و شرباً
قرفہ تج	پوست گندہ درخت کا ہے	گرم خشک دوسرے مین	مقوی احشا دافع امراض بارد و رطب دماغی و عصبانی ہاضم و مشتہی و مجفف رطوبات معدہ اکلاً
قرطاس کاغذ	معروف باقسام متعدد	سرد خشک اول مین	سوختہ سے فضوخ کرنا حابس حاد و خون کرنا دافع سیلان خون بن دندان و دور کرنا مجفف قروح و غیرہ سوختہ تر کرکے پینا دافع نفث الدم بخور کرنا مخرج رطوبات دماغ و دافع زکام
قرطم معصفر کرو یا کرڑی	زرد دانہ ہوائی ہوتی ہی تخم کو سنا عصفر جسکا پھول گل معصفر کہتے ہین	گرم ہی سرد درمیان اول مین پھول گرم خشک اول مین	شیرہ و سفوف تخم کا محلل ریاح و ملین شکم و صفائی سینہ و مخرج بلغم و بول مسکن حدت صفرا و مسہل و مصفی خون اکلاً و شرباً
قسط شیرین میٹھا کوٹھ	جڑ ہی تند تیز شیرین مزہ	گرم خشک تیسرے مین	محلل رطوبات مسخن مقوی اعصاب رئیسہ دافع باد و دافع صداع و برسام بلغمی مشتہی و ہاضم طعام اکلاً
قسط تلخ کڑوا کوٹھ	جڑ ہی تند و تلخ مزہ	گرم تیسرے مین خشک	دافع اوجاع باردہ و ملین اعصاب طلاءً و تدہیناً غیر خوردنی
قشار کندر	کندر کے کوٹنے مین چھلکے سے نکلتے ہین	گرم خشک دوسرے درجے مین	قابض و مجفف نافع نفث الدم و قرحہ امعاء و مدرات کے ساتھ نافع سوزاک اکلاً و شرباً
القصب الاجوف نے سرکنڈہ	معروف ہی	سرد خشک اول مین و سوختہ گرم خشک اول مین	سوختہ طلاءً نافع سعفہ سر و منجن سے دافع سیلان خون لثہ و بیخ اوسکی زراوند طویل کے ساتھ ضماد کرنے سے خار و استخوان خلیدہ کو جذب کرتی ہی

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
قصب الذریرہ چرایتہ	گھاس ہی نہایت تلخ	گرم خشک دوسرے مین	مسہل اخلاط محترقہ مفید استسقا و درد جگر و رحم اکثرا و شربًا
قطن کپاس	معروف ہی بیج تخم کے کپاس و تخم برا و زرد روئی سوم ہے	برگ و بیخ و بار یابس ہی	مضمضہ آب جوشاندہ برگ و پوست بیخ سے دافع خناق و درد گلو و ضماد برگ تازہ دافع سم گزدم و فندو رینبہ سوختہ مجفف جراحات ہی
قنب دریہ شاہ دانج بنگ سبزی بھانگ	گھاس ہی معروف	گرم خشک تیسرے مین	مسکر و مخدر و معطش و مبہی و مہتی و مکدر ارواح و مولد تیرگی نظر و نکر اکلًا و شربًا و نافع بواسیر و خروج مقعد ضمادًا و طلاءً
قنبیل کمیلا	معروف ہی مثل گرد سرخ کے	گرم خشک دوسرے مین	مخرج کرم شکم و مسہل رطوبات اکلًا مجفف جراحات و قروح باستعمال خارجی

حرف الکاف التازی والفارسی

کافور کپور	معروف ہی گوند درخت کا	سرد خشک تیسرے مین	مفرح و مقوی دل و دماغ نافع حمیات حارہ مسکن تشنگی اکلًا و شربًا و زیادہ کھانا موجب تخدیر و تبرید ارواح و قاتل مفرحتی و نافع حکہ و جرب طلاءً
کاکڑا سنگی	لکڑی ہی مجوف مشابہ پوست شاخ کے	گرم خشک تیسرے مین	مفید سعال و ضیق النفس رطوبی و حابس اسہال و مشتہی طعام اکلًا
کاکنج عروسک پردہ پیکاوا	پھل ہی گھانس بستانی و صحرائی کا غلاف باریک کے اندر	سرد خشک دوسرے مین	مدر بول نافع امراض خصیہ و قضیب مجفف قرحہ احلیل و کثرت سے کھانا مفسد معدہ ہی مصلح گلقند

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
کالی زیری	تخم ہے زیرہ سیاہ صحرائی کا مشابہ ہے زیرہ سیاہ کے مگر اس سے موٹا ہوتا ہے	گرم خشک تیسرے میں روغنی ہے	دافع اوجاع و محلل اورام بارده طلاءً و ضماداً
کلونجی شونیز	کالے سے بیج ہیں کنگنی کے برابر ذائقہ ان کا بہت تیز ہوتا ہے	گرم خشک تیسرے میں	مخرج بلغم دافع تپ و مفتح سدد و ورم طحال اکلاً
کبابہ کباب چینی سیتل چینی	پھل ہے معروف مدور گرد	گرم خشک دوسرے میں	ملطف و مفتح و محلل و مدر بول مفید حمیات بارده و مقوی معده اکلاً و شرباً
کبریت گوگرد گندھک	معروف چار قسم کی ہے ایک زرد دوسری سفید تیسری سیاہ چوتھی سرخ	گرم خشک تیسرے میں مگر حرارت سے یبوست کم ہے	محلل و ملطف و مسخن و مجفف رطوبات مع ماء اللحم و طعام نافع ربو و سعال اکلاً و مفید امراض جلدیہ طلاءً
کتم وسمہ نیل	معروف ہے	برگ گرم خشک دوسرے میں	دافع زکام و سیاہ کرنیوالی بال سفید کی طلاءً و آب جوشاندہ شرباً قابض و مقی
کنگنی	جڑ ہے ایک بیل سیاہ رنگ کی	گرم خشک تیسرے میں	نافع امراض بلغمی و یرقان و سوء القنیہ و استسقاء و بواسیر اکلاً و فالج و وجع مفاصل طلاءً و ضماداً
کتیرا کتیرا کتیلا	گوند ہے معروف	معتدل سردی و گرمی میں تر اول میں	دافع حدت اخلاط و نافع نفث الدم و مسکن حرارت و عطش و مغلظ نزلہ و ملین اعضاء صدر اکلاً و شرباً محلل صلابات طلاءً
کشوث	دانے خرد بھورے رنگ کے	گرم اول میں خشک دوسرے میں	محلل و ملطف و مفتح و مخرج فضلات غلیظہ و مسہل اخلاط اکلاً و شرباً و نافع سعال و بستگی آواز غرغرہ سے
کرکم زعفران کیسر	معروف ہے	گرم دوسرے میں خشک اول میں	مفرح قوی و مقوی حواس و محرک باہ و مصلح عفونت بلغم و بول آور اکلاً و دافع صداع بارده طلاءً

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
کرات گندنا	روییدگی معروف ہے بستانی وصحرائی	گرم خشک تیسرے مین	مفتح وملطف ومنقی قصبۂ ریہ ومقوی باصرہ نافع تورنج مدر بول وحیض اکلاً وحابس رعاف طلاءً
کرفس ایموده	دانہ ہاے خرد پھلدار تندبو وتندمزہ	گرم خشک دوسرے مین	محلل ریاح نافع ربو وضیق النفس ودرد احشا ومفتت رطوبات معدہ اکلاً ومحلل اورام ضماداً
کرویا کمونی	دانہ ہاے خرد مشابہ زیرہ سیاہ کے مگر تلخ	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	محلل وملطف نافع سعود وبخرہ مفید ضیق النفس اکلاً وجالی بصر کحلاً
کسوندی کسونجی	روییدگی مشہور ہے	گرم خشک تیسرے مین	مفید سعال ومعدل فساد اخلاط ودافع سموم شرباً
کشیلی کسیلا	ریشہ ادرخ ہے گھاس کی	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مقوی معدہ واحشا ومفتح سدۂ رحم وگردہ مدر بول وحیض اکلاً مقوی دندان سنوناً
ککوڑا	پھل ہے مثل کریلا کے مگر اوس سے چھوٹے	گرم خشک تیسرے مین خون ردی بنتا ہے	طلاءً ودافع مہاسہ ضماداً ومحلل اورام ونافع زہر حیوان گزندہ ونیش زن طلاءً
گل داؤدی	پھول معروف	گرم دوسرے مین خشک پہلے مین	پھول نافع امراض باردہ ودرد گردہ ومحلل خون منجمد ومفتت سنگ گردہ ومثانہ شرباً
گل مہندی	معروف ہے پھول رنگ برنگ	سرد تر دوسرے مین	بڑا کا اچار ہوتا ہے وتخم ذروراً دافع قروح خصوص مقعد وآب افشردہ پھول دافع زحمت سوزش آتش وآب گرم طلاءً
گلوئی گرچ	درخت ہے جسکی بیل درختون اور دیوار پر لپٹی ہے بہترین اوسکا لپٹنے والا درخت نیب کا ہے	گرم خشک اول مین	دافع حمیات مزمنہ ومرکب خصوص تپ بستہ اوسکا ومفتح سدد ودافع ضعف احشا اکلاً

نام دوا	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت با فعال متحقق
کلس ع نورہ ف چونا	معروف عمدہ سیپ کا اور چونا سنگ کا ہے	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مسہول و ... اجزا کے جمید جراحات وغیرہ مسہول کاول پوست دیگر ... اور کھانے والے بالوں کا ازالہ ... رافع زخم سوختگی آتش ...
کماۃ سمارغ ع کھنکن ہ بھول	گول زمین میں جو شکل ساق میں پیت یا ... اکثر سیاہ نکلتی ہے	سرد تر دوسرے مین	مقوی بصر اکثر ... مجفف جراحات ... دافع بواسیر
کرکس ہ چھیا گوند	معروف ہی گوند ڈہاک کا	گرم خشک اول مین	حافظ شی مقوی باہ مجفف رطوبات استسقا و ... دافع جریان ...
کمادریوس ف سنڈقی	رویدگی ربیع کی معروف ہے	گرم خشک دوسرے مین	محلل ریاح مصفی خون مصلح اخلاط مقوی باہ ...
کمافیطوس کوکرونده	رویدگی مربو خریف کی	گرم خشک دوسرے مین	محلل ریاح بلغم دافع استسقا و ورم طحال ...
کندر ع لوبان ف	گوند ہے بو دار درخت سرو کا آگ پر رکھنے سے زیادہ خوشبو ہوتی ہے سرخ کو نر سفید کو مادہ کہتے ہین	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	محلل ریاح دافع سیلان خون مجفف بلغم مقوی دماغ ... حافظہ ... قرحہ ... مجفف دیگر قروح ... مسکن درد چشم ... چشم کو جلا دیگا
کندش ع نکچھکنی	چھوٹے پتونکی گھاس مشہور ہے خشک سونگھنے سے چھینک آتی ہے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	مخرج رطوبات دماغ عطوسا و بواسطہ اخراج کے مفید امراض رطوبی دماغ کو مفید ... کو عطوسا و مقوی باہ ساتھ ادرک و شہد کے

	ماہیت مختصر	درجہ	خاصیت بافعال متحقق
اسناسی	نباتات ہندی معروف ہو ایام برسات مین	گرم خشک دوسرے مین	پتے پھل تازہ اوسکے پانی مین پیسکر چھان کر شکر سفید ملاکر پینا امراض طوبی سینہ وبواسیر بادی وتپ بلغمی کو مفید ہو ومدر بول سشر گا ونافع قرحۂ احلیل فروما
گوشان	دو بیدگی ایستادہ برسات کی پھول گول مثل خانہ زنبورکے برنگ سفید یا زرد ہر پھول سے شاخ نکل کر پھوٹتی ہے	گرم خشک دوسرے مین	جو شاندہ اوسکا و دوایک قرنفل کے ساتھ پینا دفع تپ بلغمی مین مفید ہو دونون قسم کے یرقان کو دفع کرتا ہو اوپیس کر پلانا جملہ اقسام سموم نباتی وحیوانی کو دفع کرنے مین بے نظیر ہے
کوڑیالا سکلولی	گھاس چھوٹی مفروش ہو شاخ وپتی باریک وقت صبح کے پھول سفید ہوا ہوتا ہے	سرد تر دوسرے مین	بھگو کا پانی مین تر کرکے ملکر چھان کر شکر خام ملاکر پینا یا سفوف کرکے باشراج شکر کے کھانا دافع حدت صفرا وتپ صفرادی وسوزاک جدید کیلئے کاہی
گل عشق	درخت خورد بستانی ہی سرخ صراحی دار ملنے سے لعاب نکلتا ہے	پھول گرم تر دوسرے مین	پھول دافع خفقان گرم وسرد مقوی دل محسن رنگ مزیل توحش ومقوی باہ شراب الصالحین وگلقند وعرق سے مستعمل ہوتا ہی
کہربا	گوند ہی کپڑے پر گھسنے سے جب گرمی آوے گھاس کے قریب کرنے سے لگا کر اوسمین لپیٹ جاتی ہی	سرد اول مین خشک دوسرے مین وبقول بعضے معتدل سردی گرمی مین	مقوی دل ومعدہ وقاطع نزف الدم ونزلات دماغی ونافع قی ودافع ضعف گردہ ومثانہ ویرقان ونافع زہر بالخاصیت اکالہ

حرف اللام

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
لازورد لاجورد ع ف	سنگ ہے معروف	گرم اول میں خشک دوسرے میں	بہتریں اسکا . دماغ کو سرخی ہے آگ پر سے دھواں لاجوردی نکلے مسہل سودا و اخلاط غلیظہ کا ومدر حیض اکال و نافع سیلان مقعد و باس قرحہ جسیم الخ
لبلاب عشق پیچہ ع ف	معروف ہے بار ملتان پھول چھوٹے سرخ رنگ	سرد خشک اول میں	مسہل صفرا دافع سرد و یابس نافع قولنج محلل اورام احشا اکل
لبن النسا شیر زنان ع ف	دودھ عورت کا بہترین وہ کہ لڑکی جنی ہو	سرد تر دوسرے میں	طب دماغ و سینہ نافع خفقان و وحشت مدر بول و دافع سل ق تر کپڑا تر کرکے آنکھ پر رکھنا دافع رمد حار دکان میں ٹپکانا دافع درد گرم کا
لبن الرماک ف	گھوڑی کا دودھ	گرم اول میں تر دوسرے میں	محرک اشتہائے طعام و قوت باہ و ہامین طبع مدر بول حابس قرحہ کا اکال و تر ما
لبن الاتان ع ف	گدھی کا دودھ	گرم اول میں تر دوسرے میں	نافع حمائے دقیہ امراض سرم ... با دافع درد گوش حار قطور و نافع قرحہ تحلیل و سوزاک ذرور کا
لجالو چھوئی موئی ف ہ لجونتی	منہ کو پھیرتے سے و سایہ پڑنے سے منقبض ہو جاتی ہے	سرد تر دوسرے میں	محلل و جالی مسہل بلغم و سودا مدر حیض مخرج جنین ... آتشک و سوزاک و جذام اکال مصلح شہد ... و نافع ناسور قطور کا دافع اوجاع ...

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
لسان الثور گاؤزبان	برگ ہی کندہ و کھردری ترکرنے سے لعاب نکلتا ہی	سرد و تر دوسرے مین	مفرح و مقوی قلب ارواح و حرارت غریزی و اعضاء رئیسہ معدل صفرا و دافع تشنگی و نافع سرفہ یابس و علیین صدر اکلا و شربا
لسان الحمل بارتنگ	دل کے تمل ہیں نہایت بیموٹے چھوٹے اور رگ بھی	سرد خشک دوسرے مین	و اُنکے قابض اسہال و حابس نفث الدم و نافع نزف الدم اکلا و شیرہ تخم یا جوشاندہ برگ کا نافع درد گوش قطوراً و دافع درد دندان و قلاع کا مضمضہ سے
لسان العصافیر اندرجو	تخم ہین سیتلے و دانہ بشکل جو	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مہی و مسکن ریاح و درد پہلو و ضیق النفس و نافع [illegible] و درد کمر اکلا و شربا
لعل بدخشانی	سنگ ہی گران بہا مشہور و معروف	معتدل سردی و گرمی مین خشک اول مین	مفرح و مقوی قلب و اعصاب و قوت باصرہ و حابس نزف الدم و بواسیر اکلا
لفاح بادنجان صحرائی	مستعمل پوست بیخ ہی	گرم خشک تیسرے مین	مخدر و مجفف و مسکن درد طلاءً و ضماداً
لک لاکھ لاچھ	درخت پیپل و برگد وغیرہ کی شاخون مین بکثرت پیدا ہوتی ہے	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مغلظ منی و نافع نفث الدم و مقوی احشا و مہزل بدن اکلا و دافع درد کمر ہینا
لوز المر بادام تلخ	معروف	گرم اول مین خشک دوسرے مین	دافع صداع صادق کے ساتھ و مقوی بصر اکتحالاً و مدر حیض اور اسکا نافع درد گوش و کرمی قطوراً
لولو مروارید موتی	معروف بعض حیوانات کے جسم سے نکلتا ہی بکثرت [illegible]	سرد خشک دوسرے مین	مفرح قلب ملطف و مقوی اعضا و قوت ارواح و نافع خفقان و جنون و توحش و نفث الدم اکلا

حرف المیم

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ماميران	جڑ ہے پیلا اور باریک جیسا اور خطائی	گرم خشک تیسرے میں	مشتہی مانع سعوطاً و دافع سیاہی ناخونہ و مقوی بصر کحلاً
ماشیتا	گھاس ہے جسکے عصاکے شیاف مستعمل ہین	سرد خشک دوسرے مین	رادع و محلل مواد و مقوی اعضا و دافع صداع و دافع گرمی مواد کی آنکھ میں طلاءً
مال کنگنی	دانے ہین معروف	گرم تیسرے میں خشک دوسرے مین	مانع و دافع نقرس و عرق النساء و امراض باردہ فالج و لقوہ تمریخاً و اکلاً مقدار تین چار دانے کے
مر بلسخ	شیر منجمد نبات کاہی	سرد خشک [illegible] سے مین	ملین و مسہل بلغم و ناصف رطوبات و مشتہی طعام و دافع نزلات اکلاً و مخفف جراحات ذروراً
مرو کنوجیہ	تخم ہین مثانہ باجرے کے	گرم دوسرے میں تر اول مین	[illegible] و محلل ریاح و منفخ شکم و مقیم مسدد و مقوی معدہ اسہا[illegible] پھانکنے سے مسکن درد گوش قطوراً مانع [illegible]
مرجان مونگا	معروف	سرد اول مین خشک دوسرے میں	قابض و مجفف و مقوی اعضائے رئیسہ و مانع نزف الدم نفث الدم اکلاً و تعلیقاً اسکی دافع خوف اطفال وام الصبیان و لثا یا معدہ پر جملہ امراض معدہ کو مفید
مرداسنج مردار سنگ	جسم معدنی معروف	خشک [illegible] مین کھانا منع	مجفف و محلل و قاطع گوشت فاسد و منبت گوشت صالح [illegible] ل خارجی جروح و قروح سے
مرزنجوش دونا مروا	روئیدگی معروف ہے	گرم دوسرے مین خشک اول مین	ملطف و محلل و مفتح و جالی تریاق و دافع صداع بارد رطب طلاءً و حابس نزلہ و مقوی و منقی دماغ شموماً و سعوطاً و آب فشردہ ناک مین دو چار قطرے ڈالنے سے مانع درد شقیقہ ہے

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
مشک مشک نافہ کستوری	خون منجمد خوشبو ناف ایک قسم آہو کا	گرم خشک تیسرے مین	ملطف و مفتح سدد و محلل اخلاط لزجہ و ریاح و مفرح و مقوی دل و دماغ و حرارت غریزی و حواس اکلاً و مفید فالج و لقوہ و رعشہ و صرع اکلاً و تدہیناً
مشکطرامشیع پودینہ کوہی	روئیدگی بودار ہے مشابہ پودینہ کے	گرم خشک تیسرے مین	مقوی اشتہا مخرج رطوبات سینہ و رحم سے مفتح سدد نافع قولنج مفید غشی مدر بول و حیض اکلاً
مقل مکی مقل ارزق	گوند ہے	گرم خشک دوسرے مین	ملطف و محلل جالی و قابض و مقوی قوی و اعضای رئیسہ و معدہ و جاذب رطوبات و بلغم و دافع صداع بارد اکلاً و نافع اوجاع بارده و ریاحی تدہیناً
مقل گوگل	گوند ہے	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	جالی و محلل و ملین نافع درد گلو و سرفہ رطوبی و ربو و ضعف جگر و نقرس و بواسیر ریحی اکلاً و طلاءً
موسلی ابیض موسلی سفید	جڑ ہی برنگ سفید	گرم خشک دوسرے مین	مبہی و مولد منی و دافع ضیق النفس و بواسیر و محلل ریاح دافع پر سیو اکلاً و کنجد سفید کے ساتھ کھانا دافع حمار بعد جماع کے
موسلی اسود موسلی سیاہ	جڑ ہی برنگ سیاہ	گرم خشک دوسرے مین	سپید سے قوی زیادہ ہے سب افعال مین و مقوی ارواح و مفرح و محلل مواد بارده و رطب و مفتح و جالی و مفید رعشہ و لقوہ و غیرہ امراض دماغی اکلاً و دافع آلام ضربہ و سقطہ طلاءً
مونجہ	سرپت سے نکلتی ہے معروف	سرد خشک اول مین	غرغرہ اسکے جوشاندہ سے جیسے ثبور دہن و ورم لثہ کو مفید ہے

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
موچرس	گوند درخت سینبھل کا ہے	سرد دوسرے مین خشک تیسرے مین	قابض و ممسک منی و دافع جریان منی و سلسل بول و حابس حیض اکالاً و ناشف رطوبات رحم حمولا
مور شکھی	گھانس ہے پتیاں شکل پر طاؤس کے	سرد و تر اول مین	مرچ سیاہ کے ساتھ پیسکر پینا دافع تپ نفل جریب کی
میعہ سائلہ سلارس	دودہ ہے خوشبو کسی درخت کا القوام غلیظ برنگ سرخ مائل بسیاہی	گرم خشک تیسرے میں	محلل ریاح و ملین شکم و مدر بول و حیض مقوی احشا و نافع سرفہ و نزلہ و زکام و درد سینہ اکلاً و تدہینا

حرف النون

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
نارجیل بحری نارجیل دیائی	معروف	گرم خشک دوسرے میں	نافع ہیضہ و قے و تہوع عرق گلاب مین گھسکر پینے سے و حرارت عزیری کو زیادہ و مقابلہ سموم کا کرتا ہے اکلاً و تبرا
نارقیصر ناگکیسر	دانہ ہا معروف ہین	گرم خشک دوسرے میں	معرح و مقوی معدہ و بار و مفتح سدہ و مدر بول و حیض و محلل صلابات نافع اوجاع مفاصل اکلاً و تدہینا
نانخواہ اجواین دیسی	دانہ ہاے خرد و تند بو و تمہ بزہ	گرم خشک دوسرے مین	مجفف و محلل ریاح و ہاضم طعام و مقوی اشتہاے طعام و دافع تخمہ و نافع فالج و رعشہ و استرخا و درد بادہ سینہ و صلابت کبد و طحال اکلاً و نافع اوجاع طلا و تدہینا
نرجس زشتق سوسن نرگس	ریشہ بیگ حروف اقسام پھول سے	گرم خشک دوسرے مین	بیخ جالی و ناشف رطوبات و محلل ریاح طلاءً و پھول دافع صداع بلغمی شماماً و مفتح سدد دماغی شماماً و نافع سیل باخورۃ لگتی لگا
نسرین سیوتی	پھول معروف سفید رنگ خوشبو مشابہ گلاب سے	پھول سرد تر اول مین	ملطف و مفتح و مسلح و مقوی دل و دماغ و دافع توحش و خفقان و مالیخولیا اکلاً و تسعطا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
نوشادر	جسم معدنی	گرم خشک تیسرے مین	ملطف وجاذب ومفتح وقاطع نزف الدم وہاضم طعام اکلاً
نیلوفر کوہری کوکا بیری	روبیدگی آب جیسی کی ہے سفید پتی پھولون کی ودانہ مستعمل ہوا ہے	برگ گل سرد تر دوسرے مین دانہ تر خشک دوسرے مین	برگ گل مقوی دل ودماغ ومسکن حرارت ودافع تشنگی وصفرا وخشونت سینہ ومنوم ونافع احلام رویہ شرباً ودانہ حابس اسہال ونافع نزف الدم ماحشا اکلاً ۔
		حرف الواو	
وج . بچ	جڑ ہے تند بو	گرم تیسرے مین خشک دوسرے مین	ملطف وجالی ومفتح وقاطع بلغم ومحلل ریاح مقوی دماغ ونافع فالج واستسقا اکلاً وباستعمال خارجی
ورد گل سرخ گلاب کا پھول	پھول باقسام جیند معروف ہے	مرکب القوی	مقوی اعضائے رئیسہ ومفرح وملطف ومسہل خفیف ومسکن حرارت جگر وقلب ومعدہ اکلاً وشرباً وشماً مگر بو سے محرک نزلہ
ورل گھونٹہ	جانور معروف ہے	گوشت گرم خشک دوسرے مین	گوشت مبہی اکلاً ومحلل ریاح ضماداً
		حرف الہاء	
بابیونہ	پھول مشابہ اقحوان کے ہے مگر اوس سے کلان	گرم تر دوسرے مین	محلل وملطف ودافع اوجاع اعضائے اندرونی وبیرونی اکلاً وشرباً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ہارسنگھار	پھول معروف ہی	گرم خشک دوسرے مین	پھول مصلح جوشش خون وصفرا شربتًا ونافع درد ضمادًا
حالم چنسو	دانہ ہای خرد سرخ رنگ ترکرنے سے لعابدار	گرم دوسرے مین تر اول مین	بہی مغلظ منی ومصلح اسہال ومخرج سدہ اسہال اکلا ومحلل اورام ضمادًا
ہندبا کاسنی	معروف ہی روییدگی بستانی وصحرائی	[illegible]	مسکن حدت صفرا وخون وتشنگی ومفتح سدہ عروق ونافع خفقان ومقوی قلب ومفتح سدہ وتقویہ ... [illegible]

حرف الیای التحتانیة

یاسمین یاسمن چنبیلی	پھول معروف ہی	گرم خشک دوسرے مین	مفتح ومقوی دماغ ومسہل بلغم وسودا محرک باہ مخرج کرم شکم اکلا وشربًا دافع ناخنہ چشم اکتحالًا
یاقوت	پتھل معروف ہی بہترین کوہ بدخشان کا رمانی رنگ	گرم خشک دوسرے مین	مفرح ومقوی اعضای رئیسہ شربًا ونافع صرع تعلیقًا
[illegible]	پتھل معروف ہی	سرد خشک اول مین	دافع توحش وخفقان ومالیخولیا وحابس اسہال دافع سمیت اخلاط ومقوی معدہ وجگر اکلا وشربًا وتکب پر لٹکانا مفید خفقان ہو

مقالہ دوم بیان مین اون اشیا کے جو غذاءً یا تفکہاً یا بسبیل عادت یا بطور توابل کھائی جاتی ہین دوا اگرچہ کبھی کلاً یا جزاً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال محقق
			باب الالف
آلو	جو معروف ہی جسکی ترکاری بانواع چند کھائی جاتی ہی	سرد خشک اول مین	مغلظ منی و محرک باہ و کثیر الغذا اکلاً دافع بیاض چشم اکتحالاً بالخاصیتہ
اجاص آلوبخارا	پھل ترش ہی اقسام میوہ کے سے	سرد تر دوسرے مین	مطفی حرارت مسکن تشنگی معدل مسہل صفرا دافع حمیات صفراوی اکلاً و شرباً و مغز تخم نافع بواسیر بھی طلاءً
ارز برنج چاول	مقصود برنج شالی سے ہی وہ باقسام چند ہوتا ہی	جملہ اقسام سرد خشک دوسرے مین	مولد بلغم مسمن مانع حرارت و تشنگی و زحیر و سحج و مدر بول اکلاً
اسفاناخ اسفناخ پالک	یہ سبزی از قسم ہی از جملہ بقولات برگ و تخم اسکو دواءً مستعمل ہین	تخم سرد تر اول مین برگ سرد اول مین تر دوسرے مین	ملین و مطفی حرارت و مسکن تشنگی و کم نفع بسبب بیگر بقول کے غذاءً و دواءً مضر مبرودین مصلح توابل حار
امبر باریس زرشک	ثمر باریک خرد ترش بے دانہ و دانہ دار اقسام میوہ سے	سرد خشک دوسرے مین	دافع حرارت جگر مقوی معدہ قاطع صفرا و مانع ہیجان خون مسکن تشنگی اکلاً و شرباً
انبج انبہ آنب	درخت کلان کے پھل باقسام مختلف برنگ و مزہا کے ہین	خام و ترش سرد دوسرے مین خشک اول مین پختہ و شیرین گرم دوسرے مین تر اول مین	خام و ترش مطفی حرارت احشا و محرک نزلہ پختہ و شیرین مقوی و مسمن بدن و مبہی مولد خون اکلاً مگر نفاخ مصلح زنجبیل یا زبیب
اناناس	معروف ہی	سرد تر دوسرے مین	مسکن حرارت مقوی معدہ و جگر اکلاً
انار دانہ	غلہ ہی مشابہ میلہ دانہ کے	سرد خشک اول مین	مقوی معدہ ہاضم طعام مجفف رطوبات اکلاً

حرف الباء التازی والباء الفارسی

اسماء	ماہیت	مزاج	خاصیت بافعال تحقیق
بادنجان بھانٹا	درختی خودرو [illegible] کا تخم ترکاری ہے پھل بنوا مشہور	گرم خشک دوسرے میں	ملین شکم و مولد ریح نفاخ و نافع اوجاع طحال
باقلا	ترکاری ہے پھل [illegible] وہی دانے ہوتے ہیں	سرد و تر اول میں	مقوی سینہ و شش کی خشونت اور کھانسی منفعت [illegible] ریاح کا موجب
باکر	درخت ہندی کا [illegible]	پھل پختہ تر درجہ اول میں	درد اوسکا نافع اسہال صفراوی اکثر و برگ گرم [illegible]
بیخ رزینحولہ	درخت شاہ [illegible] مثل خربزہ ہے	گرم دوسرے میں خشک اول میں	پھل کی ترکاری [illegible] سفوف شامل کرنا گوشت [illegible]
برغل	درخت جنگلی کا [illegible] پھل زرد برابر ترنج	[illegible] دوسرے میں	دافع صفرا و مولد بلغم ثقیل و نفاخ اکثر
بڑ برگد	درخت ہندی کا ان شیردار	سرد تر اول میں پھل پختہ	پھل پختہ اوسکا مقوی باہ و تمام حابس اسہال شیر مفید منی اکثر و برگ سوختہ دافع حکہ و جرب طلاءً
بزر بالنگان تخم ریحان	[illegible] معروف تخم [illegible]	بالعرض تر [illegible]	[illegible] تشنگی حرارت و [illegible] دافع سنگ مثانہ اکثر و تخم [illegible] اورام [illegible] و تخم [illegible]
لسی جنی	[illegible] زیادہ ہوتا ہے	[illegible] دوسرے میں	مولد و [illegible] منی [illegible]
بزر القثاء تخم [illegible] ککڑی کا بیج	معروف	سرد و تر دوسرے میں	دافع غلیان صفرا و خون و پیاس صفراوی و امراض حارہ [illegible] و [illegible] طلاءً مصفی چہرہ

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
بزر القثد تخم خیار دراز ککڑی کا بیج	معروف	سرد تر دوسرے میں	خیسانده تخم نیکوب وشیره اوسکا دافع جوشش خون وصفرا و نافع حمیات و امراض حار و مدر بول شربتًا واکلًا و محلل اورام ظاہری ساتھ بورہ وشہد کے طلاءً
بزر البطیخ تخم خربزہ خربوزے کا بیج	معروف	گرم اول میں تر دوسرے میں	مفتح سدہ کبد و عروق ماساریقا مدر بول و منقی گردہ و مثانہ و مولد منی و شیر و مبہی و مسمن و دافع خشونت سینہ و تپہای حارہ اکلًا و شربًا و نافع کلف طلاءً
بزر البطیخ ہندی تخم تربز ہندوانہ کا بیج	معروف	سرد تر دوسرے میں	مقوی و مرطب دماغ مسمن بدن دافع خشونت سینہ و سرفۂ حار و مسکن تشنگی و تپہاے حارہ و حرقت بول و قرحۂ امعا و مخرج حصات اکلًا و شربًا
بزر القرع تخم کدوی شیریں لوکی کے بیج	معروف	سرد تر دوسرے میں	مرطب دماغ و سینہ نافع تپ دق و سرفۂ یابس و دافع حرقت بول و مولد شیر و منی اکلًا و شربًا و منوم
بزر الخشخاش الابیض تخم کوکنار سفید پوستے کا دانہ	معروف	سرد اول میں تر دوسرے میں	مرطب دماغ و منوم دافع خشونت قصبۂ ریہ و سرفہ نافع ضعف کبد و حرقت مثانہ و تپ دق و مبہی و مسمن بدن مجرب مضر معدہ مصلح شکر سفید
بزر القطن پنبہ دانہ بنولا	معروف	گرم دوسرے میں تر اول میں	مقوی باہ نافع فالج و لقوہ و درد کمر و اعضا اکلًا و دافع اوجاع مفاصلا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال محقق
بصل پیاز	جڑ ہے نبات مزروعہ کی بتمہ توابل کے	گرم تیسرے میں خشک اول میں	مفتح سدد و مقوی اشتہا و مقوی باہ مولد خون صالح و دافع فساد بلغم اکلاً و منجر دامیل و اورام ضماداً
بطیخ خربزہ خربوزہ	پھل معروف ہے نبات مزروعہ کی	معتدل سردی گرمی میں تر اول میں	مرطب و مسمن بدن مفتح سدد دافع یرقان مدر [illegible] و عرق بول و نافع استسقا اکلاً و شیرۂ تخم اوسکا دافع تپ صفراوی و مدر بول شرباً
بطیخ زرقی و بطیخ اخضر تربزہ ہندوانہ کلیدہ	پھل کلان نبات مزروعہ کی معروف ہے	سرد تر دوسرے میں	مسکن حرارت و تشنگی مدر بول مولد بلغم دافع حمیات صفراوی اکلاً و شیرۂ مغز تخم اوسکا مقوی و مرطب باہ و دافع حرارت احشا شرباً
بقلۃ الیمانیہ چولائی	قسم بقول سے	سرد اول میں [illegible] دوسرے میں	مرطب ملین کم غذا نافع اوجاع گرم و حکہ و جرب طلاءً
بقلۃ الحمقا خرفہ کلفہ کا شاگ	قسم بقولات سے ہے تخم خرد و سیاہ	برگ سرد تر دوسرے میں	معدل صفرا و خون دافع حرارت ملین طبع مسکن تشنگی اکلاً
بقلۃ [illegible] لونیاں کا ساگ	رویدگی ہے	سرد دوسرے میں خشک اول میں	مشتہی طعام و ملین طبیعت و دافع حرارت معدہ اکلاً
پلول پرور	پھل ہے معروف اقسام ترکاری سے	سرد اول میں خشک دوسرے میں	مقوی دل دافع فساد اخلاط اربعہ و نافع حمیات اکلاً و تحلیل اجزا محلل اورام و دامیل طلاءً
پنر مورا کنکسا	پھل خاردار تلخ صحرائی پیداوار برسات اقسام ترکاری سے	گرم خشک دوسرے میں	دافع بلغم و رطوبات و محلل ریاح اکلاً بیخ محلل اورام طلاءً

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت وافعال متحقق
بھوٹ	ککڑی پختہ ڈینگا فتہ	سرد تر دوسرے مین	مدر بول مولد بلغم وتپ بلغمی غذا مصلح شکر
بھنڈی	معروف قسم ترکاری ہے	سرد تر دوسرے مین	نفاخ وقابض مولد مغلظ منی نافع سیج وسوزاک غذا ہے
بھینڈا	بڑا کیول گٹہ قسم ترکاری	سرد تر اول مین	ملین ونفاخ مفید محرورین غذا ہے
بونی	قسم لقبول سے	سرد تر اول مین	نافع صفرا النفاخ وملین شکم غذا ہے نافع سم عقرب طلا ہے
پنڈالو پنڈی	جڑہی سفید رنگ	سرد تر اول مین	نافع محرورین مولد وغلظ منی غذا ہے
بیض الدجاج تخم مرغ انڈا مرغ	معروف ہے	زردی گرم دوسرے مین خشک اول مین سفیدی سرد تر دوسرے مین	زردی مقوی باہ ومولد خون صالح اکلاً وروغن اوسکا دافع داء الثعلب وسفیدی مولد بلغم اکلاً دافع صداع طلاءً ومجموع منضج ومفجر دماميل طلاءً

حرف التاء الفوقانیة

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت وافعال متحقق
تاڑ	درخت لانبا معروف ہے	پھل خام سرد وخشک پختہ گرم خشک مدرج دوام	مغز پھل پختہ مقوی باہ ومسخن بدن مدر حیض اکلاً
تاڑی	آب درخت تاڑ ہی کہ زخم کرنے سے ٹپکتا ہے	گرم اول مین تر دوسرے مین	سمن وقابض دافع تشنگی مفرح ومقوی ومشتہی شربًا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
تفاح سیب	پھل معروف ہے	شیرین گرم اول کی تر دوسرے میں ترش سرد تر اول میں	کلیۃ مفرح و مطیب نکہت و مقوی دل و دماغ و جگر و معدہ و دافع خفقان و توحش اکلاً
تمر خرما چھوہارا رطب تر خشک	پھل معروف ہیں	گرم دوسرے میں تر اول میں	کثیر الغذا مولد خون کاسر بدن مقوی باہ دافع امراض بارد اکلاً
تمر ہندی املی	پھل معروف باقسام مختلف	سرد اول میں تر دوسرے میں	قاطع صفرا دافع غثیان مسکن عطش مطفی حرارت ملین طبع و مسہل صفرا اکلاً و بوست شر دافع درد سر گرم طلاءً و تخم مغلظ منی اکلاً
تنبول پان	پتے معروف باقسام چند ہیں	جملہ اقسام تیز ہوتی ہیں دیگر گرم خشک اول میں	مفرح طبع و مقوی معدہ و ہاضم طعام و دافع فساد انعلاط و مقوی باہ و محلل ریاح اکلاً
تنباکو تماکو سورتی	پتی مشہور باقسام چند ہیں	جملہ اقسام گرم خشک تیسرے میں	محلل ریاح و دافع قبض و عطش و مکدر حواس باستعمال حقہ کے و مخرج رطوبات دہن و زشیرہ باستعمال پان کے و مخرج فضلات دماغ باستعمال نسوس کے
تورئی	پھل روئیدگی برسات باقسام چند	سرد و تر اول میں	بتقید محروران و مولد صدید غذا و مغز تخم پختہ مقی صفرا و بلغم شرباً
تین انجیر	پھل معروف بستانی	گرم تر دوسرے میں	محلل و ملطف کثیر الغذا و مولد خون و ملین سینہ و دافع امراض احشا و سینہ اکلاً و محلل منضج اورام طلاءً
تین جبلی کٹھومر	درخت و پھل مشابہ انجیر کے مگر پھل سخت ہوتا ہے	گرم تر اول میں	محلل منضج اورام طلاءً و سرکے میں پرورده کرکے کھانا تحلیل ورم طحال و پوست بیخ نافع برص طلاءً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
تیندو	پھل درخت کو ہی خرو برابر آملہ کے	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مجفف رطوبات دھن طبع اکلاً مفرز تخم اسکا قاتل قمل طلاءً
	حرف التاء الثاثی الفوقانی		
تخم تنباکو بالاؤ	معروف ہے	سردی وگرمی مین اختلاف خشک دوسرے مین	ہاضم طعام مفرح احشا اکلاً ومخدر مسکن اوجاع ظاہر جلد پر رگڑنے سے
توم سیر لشن	جو معروف ہے اقسام قوابل سے	گرم خشک تیسرے مین	محلل مفتح ومجفف رطوبات معدہ وغیرہا مسلخ نافع امراض باردہ ودماغی اکلاً ومقرح جلد ومفجر مایل طلاءً
	حرف الجیم		
جامون جامن پھلینده	پھل ہندی مشہور	جملا جزا سرد دوسرے مین خشک اول مین	پھل سطفی حرارت مقوی جگر ومعدہ وحابس تشنج وسیلان الدم اکلاً ومغز تخم دافع اسہال اکلاً وطلاءً وشربتہ دافع اورام طلاءً وسرکہ اوسکا ہاضم طعام ومحلل ورم طحال شرباً واکلاً
جاورس کاورس باجرا لہرا	غلہ معروف ہے	گرم اول مین خشک دوسرے مین	دافع ریاح کماءً امحلل طوبات غذاءً
چاہے	پتیان معروف با اقسام چند ہین	گرم خشک دوسرے مین	ملطف ومقوی مسکن عطش ودرد دل دافع بلغم ویرقان وسوء القنیہ واستسقا شرباً
جبن پنیر	معروف ہے	سرد تر دوسرے مین	مقوی معدہ درودہ وگردہ مشتہی ملین طبع حابس اسہال صفرا وہاضم طعام اکلاً

[illegible]	ماہیت	[illegible]	خاصیت وافعال
ابوالبر [illegible] بیڑی دہیدی	حیوان خرد پرندہ مانند [illegible] پہاڑ [illegible] نکلتی ہین	گرم دوسرے مین	بھی دافع امراض باردہ و نافع استسقا و جذام [illegible] و مولد اخلاط و صالحہ [illegible] نافع [illegible] دافع بیاض چشم کھلا
بزار البحر بڑی مچھلی	قسم [illegible] دریائی [illegible]	گرم دوسرے مین	منعت و مخرج سنگ گردہ مثانہ و مقوی باہ و دافع [illegible]
[illegible]	[illegible] روغن [illegible]	گرم دوسرے مین تر اول مین	بر تازہ محلل ریاح [illegible] روغن [illegible] نافع درد [illegible] باردہ [illegible] وطلا [illegible] روغن [illegible] بدل روغن زیتون کا
گزر دشتی زردک گاجر	معروف ہے بیخ نبات مزروعہ کی	گرم اول مین تر دوسرے مین	مفرح طبع مقوی اعضاے رئیسہ و مقوی باہ و مولد خون صالح [illegible] ادرار [illegible] قلب معدہ و جگر کا
ترہ	معروف قسم میوہ کا ہے	سرد تر دوسرے مین	مطفی حرارت مسکن تشنگی مفرح طبع ہے
[illegible]	پانی کے ساتھ جمتا ہے	مثل برف کے	محلل و مسکن اوجاع و دافع التہاب اورام [illegible] پر رکھنے سے [illegible] کھانے سے
[illegible]	درخت کلان ہندی مشہور ہے	گرم دوسرے مین تر اول مین	ثمر دافع وسواس [illegible] سینہ [illegible] محلل ورم [illegible] خاکستر اوسکی لکڑی کی [illegible] دافع [illegible] پوست [illegible] دافع [illegible] نافع [illegible]
جوز گرد اخروٹ	معروف ہے	گرم دوسرے مین	دافع امراض باردہ و مقوی باہ و اعضاے رئیسہ ہے

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت با فعال متحقق

حرف الحاء المہملة

نام	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت با فعال متحقق
حب السمنه چرونجی	پھل کا اچار کہتے ہین کیک پوست خرو میخوش ہوتا ہے و مغز تخم کو چرونجی کہتے ہین	گرم تر دوسرے مین مغز تخم اوسکا ہے	مسمن بدن مقوی باہ و تمام اعضا اکلاً دافع دردریگی و یبوست ظاہری تدہیناً
حب الخضرا فستق پستہ	مغز تخم ہی غذا اور دوا مین مستعمل	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مقوی و مسمن بدن مقوی باہ و مولد خون اکلاً و دافع اوجاع تدہیناً
حب الصنوبر چلغوزہ	معروف ہی تخم صنوبری شکل مستعمل مغز اوسکا	گرم تر اول مین	مقوی و مبہی و مسمن بدن اکلاً و دافع یبوست جلد طلاءً
حب القطن پنبہ دانہ بنولا	کپاس کا بیج مستعمل مغز اوسکا	گرم دوسرے مین خشک اول مین	مقوی باہ و دافع ریاح و درد کمر و ملین طبع و اعضاے سینہ و نافع فالج و رعشہ اکلاً و شرباً
حصرم غورہ	عصارہ انگور خام و ترش کا	سرد دوسرے مین خشک اول مین	قاطع بلغم کا معدہ سے و مسکن تشنگی و مقوی بدن خصوص جگر کا شرباً
حلتیت انگوزہ انگردان ہینگ	گوند ہی بدبو درخت انجدان کا	گرم چوتھے مین خشک دوسرے مین	مسخن و محلل و دافع امراض بلغمی ریحی اکلاً و نافع اوجاع تدہیناً و مقوی قضیب طلاءً
حماض چوکا	رویدگی ترش ہی بوستانی برگ و تخم اوسکا مستعمل ہے	برگ سرد اول مین خشک دوسرے مین	مسکن درد دندان و دافع آکلہ دہان مضمضۃً و مقوی جگر و معدہ و دافع تشنگی شرباً و اکلاً
حمص نخود چنا رعلا	غلہ خوردنی باقسام خشید	گرم خشک اول مین	مولد خون صالح و ریاح و محرک باہ اکلاً و زلال اوسکا دافع فساد خون و مفتح سدہ جگر و طحال شرباً و سوختہ اوسکا دافع حکہ و جرب و مقشر طلاءً و مسکن اوجاع باردہ کماداً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال تحقیق
خنثہ برگندہ گیسون	مدحرجی [illegible] پسند	گرم اول میں معتدل رطوبت و یبوست میں	[illegible] اسکو [illegible] محلل [illegible] اور [illegible] زرد روغن اوسکا

حرف الخاء المعجمة

دل خورد ترائی	دانہ ہائے درخت خرد [illegible] زرد [illegible]	گرم خشک تیسرے مین	محلل رطوبات [illegible] اکثر [illegible] و واقع اوجاع [illegible]
خسکی کٹھل	میوہ بنگال ہندی [illegible]	گرم تر دوسرے مین	دافع صفرا و تشنگی مقوی اعضا [illegible] و [illegible] اکثار [illegible]
خل سرکہ	[illegible] جاتا ہے [illegible] مراد سرکہ آب نیشکر سے ہے	[illegible] خاصیت چند بعضیتون کی پائی جاتی ہے	[illegible] دافع تپ صفراوی و تشنگی [illegible]
خ شفتالو آڑو	پھل مشہور ہے	سرد و تر دوسرے مین تر اول مین	ملین مرطب دافع غلیان خون و صفرا و سوداوی [illegible] اکثار [illegible] روغن مغز تخم اوسکا دافع [illegible] قطور [illegible]

حرف الدال

[illegible] گنگنی	[illegible]	گرم [illegible] مین	مجفف رطوبات قابض اکثار مضر [illegible] مصلح شکر

خاصیت بافعال متحقق	طبیعت	ماہیت مختصر	اسماء
مولد خون صالح نافع امراض باردہ مفید نا تھین گوشت دیر ہضم وخشک ولواکا مثل اسی کے ہے	گوشت گرم خشک اول مین	طائر معروف	دراج تیتر
مقوی معدہ وہاضم طعام اکلاً مقوی مانع حتماً	گرم اول مین خشک دوسرے مین	پھل خورد کلان قسام ہین مثل خیار کے گنگی پر شیرین شیلیو	دستنبویہ کرشی شیندیہ
نافع محرورین ملین شکم غذاءً	سرد و تر اول مین	پھل ہے ترکاری کا	ڈھینڈس ڈھنڈا
جید الغذا مقوی اعضا وارواح مولد خون صالح مسمن بدن نافع امراض باردہ وبہی غذاءً	گوشت گرم دو کرین تر اول مین	طائر اہلی معروف ہے دیک نر دجاج مادہ	دیک خروس مرغ دجاج ماکیان مرغی
نافع امراض باردہ ومقوی اعضا صالح الکیموس غذاءً	گرم خشک دوسرے مین	چڑیا صحرائی مشابہ دیک ددجاج کے	دیک البر بن مرغی

حرف الذال المعجمة

جملہ اقسام قابض وثقیل وحابس اسہال اکلاً ومنضج اورام ضماداً	سرد اول مین خشک دوسرے مین	غلہ معروف مزروعہ اجناس ماکول ہے باقسام چند ہے	ذرہ جوار

حرف الراء المهملة

دیر ہضم مسمن ومقوی بدن مولد منی اکلاً	سرد و تر اول مین	جڑ ہے گندہ وطویل مائل بسرخی	رتالو رتارو
مولد اخلاط صالح مفرح ومقوی دافع استسقا وسدد القلبیہ وسرفہ حار وخفقان مفتح وملین سینہ د.. بول اکلاً وشرباً	معتدل بسردی وگرمی مین تر اول مین	معروف بیدانہ دودانہ دار	رمان الحلو انار شیرین میٹھا انار

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
ریحان قمش الدریش کمشانا	دانه دار صحرائی و بستانی ہوتا ہے	سرد تر دوسرے میں	دافع غلیان صفرا و خون نافع خفقان و تسکین تشنگی اکثار مستعمل
ریحان تیموش الارکمٹ حشا	دانه دار صحرائی و بستانی	معتدل گرمی و سردی میں اول میں	مفرح طبع نافع توحش و خفقان مقوی معده دافع تشنگی و غلیان صفرا قلیل القبض اکثار مشربا

حرف الزاء المعجمة

زبیب مویز داکھ	پھل معروف ہے	گرم دوسرے تر اول میں	منضج اخلاط دافع سعال و خشکی و خشونت سینه و مولد خون صالح و مقوی و مسمن بدن و صفی صوت اکثار مشتہا
زمین قند سورن	جڑ کلان معروف	گرم خشک دوسرے میں	دافع اوجاع و ریاح محلل غذا و قاطع بلغم غذاءً

حرف [illegible]

ساگودانه سابودانه	حبوب خرد ہیں صنوبری کی رطوبت ایک درخت کی	گرم تر اول میں	پکا کر کھلانا مسمن مقوی بدن خصوصاً اطفال
سدر بن کنار بیر	از قسم سیب ہندی کا معروف پھل ہوتا ہے چند اقسام مختلف طعم وغیرہ کے	سرد تر دوسرے میں و برگ اول میں خشک دوسرے میں	پھل مطفی حرارت معده و مولد بلغم و قابض ... چھال بکانا قاطع ...
سفرجل آبی بہی	پھل ہے معروف شیرین و ترش و میخوش	معتدل سردی گرمی میں خشک دوسرے	مفرح مقوی دل و دماغ و معده دافع غلیان صفرا
سپستان لسوڑا لسلسه	پھل ہے معروف خام اچار پکایا جاتا ہے پختہ لعاب دار ہوتا ہے	معتدل حرارت و برودت میں	ملین سینه و دافع سرفه و سعال مخرج ... معده و امعاء سے اکثار مشتہا

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
شکر سکر کھانڈ	معروف ہے کہ آب نیشکر سے بنائی جاتی ہے	گرم تر دوسرے مین سفید	ملین مسہل و حلق و سینہ و خشونت بالی رطوبات و سریع النفوذ و محلل ریاح و مقوی باہ و مولد خون صالح و دافع فساد اخلاط خصوصاً خون و بلغم اکلاً و شرباً
سات جو آت جو	جو بھی بشکل گیہوں کے ایک آٹا کو دستہ	سرد اول مین تر دوسرے مین	مسمن بدن ساتھ شیر و بغیر گائے کے و مطفی حرارت معدہ و سینہ و دافع سرفہ اکلاً
سلق تقشدر	بڑی مشہور سبزی کا ہر کے سالن کھایا جاتا ہے	مرکب القوی مائل بحرارت	مولد خون صالح مقوی باہ قاطع بلغم اکلاً و محلل و منضج اورام ضماداً
سلحفاة کشف سنگ پشت کچھوا	جانور معروف آبی و بری ہے آبی ہر قسم کے پانی میں رہتا ہے و بری زمین کھود کر رہتا ہے	گوشت آبی گرم تر دوسرے مین و بری کا گرم خشک دوسرے میں	گوشت و سکا مقوی باہ و اعصاب کمر و حابس حیض و محلل ریاح و دافع صرع و تشنج و درد مفاصل و نقرس اکلاً و ناک مین قطور زہرہ کا دافع صرع و کان مین دافع کری و اکتحال زہرہ دافع نزول آب بیاض چشم کا
سمسم کنجد تل	دانے ہین قسم غلہ سے سفید و سیاہ و بھورے ہوتے ہین روغن نکالا جاتا ہے	گرم اول مین تر دوسرے مین	ملین شکم مسمن بدن دافع خشونت حلق مقوی باہ مولد منی و تیز ہ استعمال مقشر کا اولی ہے اکلاً و محلل ریاح و نافع اوجاع تدہیناً
سمک ماہی مچھلی	حیوان آبی ہے اقسام چند کلان و خرد معروف ہین	اقسام خرد گرم خشک دوسرے مین اقسام کلان گرم دوسرے مین خشک اول مین بایکدیگر فرق انسانی ہے	جملہ اقسام سریع الہضم و مولد اخلاط غلیظہ و مقوی باہ خصوصاً قسم ردعو و لور

نام	ماہیت	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
سہجنہ سہجن	درخت کلان ہندی ہے اوسکی پھلیان جسکی ترکاری پکایا جاتا ہے	گرم خشک دوسرے میں بجمیع اجزا	دافع ریاح و اوجاع و مسخن بدن مشتہی طعام اکلاً و محلل اورام و نافع اوجاع باردہ طلاءً و ضماداً
ترا	بالستہ بقل بقلت ہے سبز رنگ کی کاٹا ساخت	تازہ سرد تر دوسرے میں خشک دوسرے میں	مفید محرورین مغلظ منی مقوی باہ حرارت معدہ و جگر اکلاً و دیر و قابض مصلح قند سیاہ

حرف الشین

نام	ماہیت	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
ع شویا	روئیدنی است مزروعہ منجملہ بقولات کے	گرم اول دوسرے میں خشک برگ و تخم اوسکے	محلل منضج اورام ضماداً و مفتح سدد و مسکن اوجاع باردہ احشا و ہاضم طعام و مقوی معدہ و جگر و مدر بول اکلاً و شرباً و برگ مجفف رطوبات و محلل ریاح معدہ
شریفہ سیتاپھل	پھل ہے معروف اقسام میوہ کا ہند سے	تر اول میں سرد دوسرے میں	ملین و محرک سودا و ساکنہ و مسکن عطش و کثرت سے کھانے میں تپ پیدا ہوتی ہے اور مغز تخم اوسکا پیس کر لگانے سے بالون کی جوئین مرتی ہیں و پتی لگانے سے زخمون کے کیڑے مرتے ہیں
ع جو گوجی	معروف پیداوار ہے کا اجناس غلہ کو ہے	سرد تر اول میں	[illegible]ن سے غذائیت میں کم اور قابض و دافع غلیان صفرا و خون کا اکلاً
ت تندسگر	طرح روئیدگی کی خرد سیلا ثمر کے ورخت ہے	سرد تر اول میں	قابض و نفاخ و مقوی باہ اکلاً غذاءً مصلح و تیر
ع شلجم شلغم	روئیدگی مزروعہ معروف ہے	گرم دوسرے میں تر اول میں	الغذا مولد خون صالح و مقوی بصر و مقوی باہ و ملین

نام دوا	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
شہتوت توت	پھل معروف ہے شیرین و ترش	شیرین گرم اول مین ترش سرد اول مین و دونون خشک دوسرے مین	ملطف و منضج و مسکن حدت خون و صفرا اکلاً و غرغرہ اوسکے پھل و برگ کا محلل اورام حلق و خناق کا ہے ۔
حرف العین المہملة			
عدس مسور	غلہ خوردنی پیداوار برسیع	گرم اول مین خشک دوسرے مین	نفاخ و بطی الہضم مولد خون سوداوی غذا مصلح ترشی و روغن زرد
عروق الصفر زرد چوبہ ہلدی	جڑہی زرد رنگ خوردنی منجملہ توابل کے	گرم خشک دوسرے مین	مفتح سدد مجفف رطوبات مسکن درد شکم اکلاً جالی بصر و دافع امراض حشیم طلاءً و مضمضہ و منجن سے دافع درد دندان ہے
عسل شہد انگبین مدہاکہی	معروف مہی مکھیان پھولونکی شیرینی یا آشیانہ مین جمع کرتی ہین	گرم خشک دوسرے مین	مولد خون صالح و مصفی اخلاط محترقہ و جالی و مفتح بلغم و منقی سینہ و مفید امراض بارد رطب اکلاً و منضج اورام و دمامیل طلاءً
عنب الراعی لال ساگ	معروف ہے	سرد تیسرے مین خشک اول مین	قابض و نافع نزف الدم و نفث الدم و قے و اسہال صفراوی و فاذ زہر سموم ماکول شرباً و اکلاً
عنب انگور	پھل ہین معروف	گرم تر دوسرے مین	سریع الانحدار کثیر الغذا مولد خون صالح دافع علل باردہ اکلاً و شرباً
عناب ولایتی بیر	پھل ہین گول سرخ رنگ مشابہ کنار صحرائی کے	گرم تر دوسرے مین	منضج و مسہل اخلاط غلیظ ملین صدر نافع سرفہ و سعال و تپ بلغمی اکلاً و شرباً
حرف الغین المعجمة			
غبیرا سنجد	درخت کلان مشابہ عناب کے	سرد اول مین خشک دوسرے مین بحسب اجزا	پھل پھول مفرح قوی و مقوی باہ و قاطع صفرا مسکن قے و مانع صعود بخور و حابس اسہال و دافع تقطیر بول اکلاً و شرباً

نام دوا	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت بافعال محقق
ثلاث النول شیم	پھلیاں مشہور ہیں	سرد تر دوسرے میں	دیر ہضم نفاخ نافع حرارت معدہ [illegible] و مقوی تخم [illegible] منی اکلا و بیک نافع قوت [illegible]
	حرف الفاء		
فالسہ پالسا پھالسہ	درخت مشہور ہے	پھل سرد تر اول میں	آب فالسہ مسکن عطش تلیین صفرا مقوی معدہ و قلب و نافع [illegible] اسہال [illegible] ساتھ [illegible] نسیان [illegible] پوست درخت نافع [illegible]
فانید قند سیاہ گوڑ	معروف ہے عرق نیشکر پکا کر بنایا جاتا ہے	گرم تر دوسرے میں	مولد خون و نافع [illegible] و قبض [illegible] و [illegible] حیض [illegible] اوسکی [illegible] صفرا [illegible]
فاختہ دھوتر مانند پنڈکی	چڑیا مشہور ہے برابر [illegible] اقسام چند	گوشت گرم [illegible]	[illegible] مفید [illegible] و محلل [illegible]
فجل بیخ ترب مولی	نبات مزروعہ معروف بیخ و برگ [illegible]	[illegible]	دیر ہضم و محلل [illegible] آب [illegible] منقی [illegible]
فستق پستہ	پھل معروف ہے	مغز گرم [illegible] دوسرے میں	مقوی دل و دماغ و معدہ و مسمن [illegible] اکلا [illegible]
فلفل مرچ سیاہ	معروف ہے	گرم [illegible] تیسرے میں	محلل رطوبت [illegible] مقوی [illegible] نافع [illegible] طعام [illegible] نافع [illegible] رطوبات و [illegible] دندان

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال متحقق
فندق بیدق بادام کشمیری	معروف ہے	مغز تخم گرم اول مین تر دوسرے مین	مقوی باہ و تمام اعضا کا زیادہ کرنے والا جوہر دماغ کا اکلاً
فودنج [illegible] پودینہ	نبات معروف بودار	گرم خشک دوسرے مین	محلل ریاح ہاضم و مشتہی طعام مقوی معدہ نافع المرض بارد رطب مدر حیض اکلاً و شرباً
فوفل سپاری	معروف باقسام چند	سرد خشک دوسرے مین	قابض و مقوی معدہ و اعصاب مغلظ منی لعاب اسہال اکلاً و مقوی دندان سنوناً

حرف القاف

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت با فعال متحقق
قاقلہ صغار الایچی سفید الایچی خورد چھوٹی الایچی گجراتی الایچی	معروف ہے	گرم خشک دوسرے مین	مفرح و لطیف محلل و مطیب دہن و تریاق سموم اکلاً و نافع و سریع طلاءً و مجفف جراحات مرہموں مین
قاقلہ کبار جنگلی الایچی [illegible] الایچی سرخ [illegible] الایچی	معروف ہے	گرم اول مین خشک دوسرے مین	مقوی معدہ و ہاضم طعام و حابس اسہال خصوصاً بریان مطیب دہن و مفرح طبع اکلاً و مقوی بن دندان سنوناً
قثاء خیار ککڑی	معروف باقسام چند دونو فصل مین پیدا ہوتی ہے	پھل سرد تر دوسرے مین	مسکن عطش و حرارت و نافع ہیجان صفرا و خون مدر بول و ملین شکم اکلاً
قثد خیار دراز کھیرا	معروف باقسام چند	سرد تر دوسرے مین	مفید درد سر گرم اکلاً و ضماداً و شموماً و نافع حمیات حارہ اکلاً و شرباً و دافع بدخوابی شماً
قثاء الحمار کریلا	پھل معروف دونون فصل مین پیدا ہوتا ہے	گرم خشک دوسرے مین	محلل رطوبات و ملین شکم غذاءً و مغز تخم اوسکا مقوی [illegible]
قرع مر [illegible] کدو دراز لوکی	معروف ہے	سرد تر دوسرے مین	مبرد و مرطب و مقوی دماغ و مدر بول و مفتح و [illegible] و حمیات صفراویہ حارہ اکلاً و ماء القرع شرباً

ماہیت		خاصیت با فعال متحقق
قرنفل لونگ معروف	... میں	محلل ریاح مقوی دماغ و اعضاء رئیسہ دافع ... نافع ... ماسک رطوبات ... نافع ... اکلا دافع صداع بارد طلاءً
قراصیا آلو بالو پھل ایک شتر بادہ ہے	ترش سرد تر شیریں گرم تر دوسرے میں	شیریں سریع الانحدار دافع خشونت حلق و ریتین سینہ ترش دافع تشنگی و سکن حدت صفرا خون ... نافع ریگ مثانہ و گردہ
کشمش پھل معروف ہے مویز بیدانہ	گرم تر دوسرے میں	مفرح و مقوی و مسمن مولد خون و لین سینہ اکلا
قسط ... معروف ہے اقسام ...	گرم اول میں ... دوسرے میں	عرق ... ملطف ... مفرح ... مقوی ... مدر ... مولد خون
... بقول ...	... دوسرے میں	ساگ کھانا مولد بلغم ... نافع حرارت
... شلغم	بیج ... معروف ترکاری ہے	سرد اول میں سرد دوسرے میں	نفاخ باد انگیز مولد بلغم غذا ... مصلح توابل ...
قہوہ ... کافی	درخت ... ہے ... شاہ	گرم اول میں خشک دوسرے میں	مقوی ... معدہ ... مجفف رطوبات و قابض ... اکلا

فصل الکاف

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
کادی کیوڑا	معروف	عرق پھول کا گرم تر اول مین	مفرح ومقوی باعتبار ریشہ دار رواح شربا دیتما
کات کتھ کتھہ	درخت کوہی کے پوست کو پانی مین پکا کر جماتے ہین ایک قسم سفید دوسرا سرخ مائل بسیاہی	سرد خشک اول مین	حابس اسہال نافع جریان منی اکلا دافع قلاع دہن سوزش زبان طلاءً وذروراً دافع بثور ومجفف قروح ذروراً
کچنال کچنار	درخت کلان ہندی کلی پھول کا اچار وترکاری بھی کھائی جاتی ہے	جملہ اجزا سرد خشک دوسرے مین	کلی پھول قابض مجفف ومقوی معدہ وامعا دافع فساد خون وصفرا نافع اسہال اکلاً وپوست درخت نافع اورام حار ضماداً
کرنب کرم کلہ	معروف از قسم بقولات	گرم دوسرے خشک اول مین	قابض ونفاخ مولد خون سوداوی مقوی باہ غذاءً
کریل کریر ٹینٹی	درخت مشہور ہے	پھول پھل گرم دوسرے مین	پھل وپھول ومکا دافع فساد بلغم ومفید استرخا وفالج ولین اکلاً ونافع اورام ومائل وبثور وبواسیر طلاءً
کروندہ	درخت ہندی جھاڑ دار پھل چکنے وچھوٹے وترش مزہ	سرد وتر اول مین	مشتہی طعام قاطع صفرا حابس اسہال صفراوی مسکن تشنگی اکلاً
کزبرہ کشنیز وھنیان	معروف منجملہ توابل	سرد خشک دوسرے مین	مقوی دل دافع ہیجان صفرا مسکن تشنگی نافع حمیات حارہ ومانع صعود ابخرہ وقابض شکم شرباً واکلاً ومحلل اورام طلاءً

[illegible: نام دوا?]	ماہیت مختصر	مزاج	خاصیت با فعال متحقق
کشنیز	جڑ ہے ایک خرد بین دیدکی آس لستہ کی	سرد تر دوسرے میں	حابس [illegible] مقوی قلب [illegible] مسکن [illegible] والتہاب [illegible]
کلچکاں مہو	مشہور ہے	پھول گرم تر دوسرے میں	دافع لقوہ ریح [illegible] اکلاً و دافع درد [illegible] وار و صحیاً
[illegible] کوہی [illegible]	[illegible] ایک قسم [illegible]	گرم تر اول میں	قابض [illegible] مسہل [illegible] آب [illegible] آنکھ میں [illegible] دافع [illegible]
کمتری امرود شعری	پھل معروف میوہ ہندی ہے	معتدل تری گرمی میں تر دوسرے میں	مفرح [illegible] مقوی معدہ مسکن تشنگی [illegible] خفقان اکلاً
کمرک کمرکھ	درخت کمل ہنسا معروف	پھل سرد دوسرے میں خشک اول میں	پھل دافع غلیان صفرا و مسکن تشنگی [illegible] اسہال صفراوی اکلاً یا آب افشردہ اوسکا [illegible]
کمون سیاہ زیرہ سیاہ	دانہ معروف بودار رنگ سیاہ قسم تو اول	گرم [illegible] خشک تیسرے میں	محلل ریاح مجفف رطوبات [illegible] معدہ نافع [illegible] اکلاً
کمون ابیض زیرہ سفید	شکل کمون کے مگر رنگ سپید اقسام تو اول سے	گرم خشک دوسرے میں	محلل ریاح مجفف رطوبات و مقوی معدہ و نافع [illegible] اکلاً
دری کمد	پھل [illegible] ہے بڑی سی ار کھایا جاتا	سرد تر اول میں	دافع صفرا و خون و سوزش اعضا [illegible] و مضعف معدہ [illegible]
کچنو	قسم ترقول سے ہے [illegible]	سرد خشک دوسرے میں	بطور سالن کے کھاتے ہیں [illegible] مصلح [illegible] گرم
کوٹلا	قسم لیموں سے ہے	سرد تر دوسرے میں	[illegible] دافع خفقان گرم [illegible] سوزش معدہ و جگر [illegible]

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت یا فعال متحقق
گوبی	نبات مزروعہ معروف ہے باقسام چند پھول اسکا تنہا یا گوشت کے ساتھ کھایا جاتا ہے	سرد خشک اول مین	قابض و بادانگیز و مقوی معدہ دافع فساد صفرا و خون و سرفہ و برسیوہ و دمامیل و شہد و تپ کلا دیتی پانی مین پیسکر شہد ملا کر طلا کرنا نافع گزیدگی حیوانات ہے و للو ساگ کے کھانا نافع بواسیر خونی ہے
گوندنی گوندی	پھل پختگی مین کھاتے ہین شیرین و لعاب دار ہوتا ہے	گرم تر اول مین	پھل ملین شکم و آلات سینہ و مخرج کرم معدہ مصفی آواز و منفخ و مغلظ منی و دافع کھانسی کلا و جوشاندہ پوست درخت مضمضہ کرنا خواہ برگ سے جوشش دہن و قلاع کو مفید ہے
گول کدو کمڈہا	معروف پھل کلان قسم ترکاری سے ہے	سرد تر اول مین	دافع حرارت معدہ ملین شکم مدر بول مفتح و مخرج سدد امعا
گودرشم گودو کودلی	قسم غلہ خریف سے ہے باول اسکا کھایا جاتا ہے	گرم خشک دوسرے مین	دودھ شکر کے ساتھ کھانا مولد منی و مغلظ منی ہے و تنہا کھانا موجب یبوست و قبض شکم ہے
گھرنی کھنی	درخت کلان ہندی معروف ہے	پھل اوسکا گرم دوسرے مین تر اول مین	پھل پختہ مسمن بدن مقوی باہ مغلظ منی مفید ششک و مولد قولنج اکلا مصلح گلقند و منقی تخم اوسکا طلا اگر قائل تمل موی و پوست درخت سے مضمضہ کرنا دافع قلاع و درد و دندان تر پوست بیخ مغلظ منی اکلا
کیتھہ	پھل ہندی معروف ہے	سرد خشک دوسرے مین	دافع صفرا قابض شکم و مقوی معدہ نافع سنگر ہنی مضر سینہ مصلح قند سیاہ یا نمک

نام	ماہیت	مزاج	خاصیت بافعال متحقق
...ن مین ہوویگی ایک قسم چکنی دوسر خاردار کرا ...تے سی خلش ہوتی	...ی جاتی ہر	سعل سر دوسر	مقوی تخم اوسکا مقوی باہ و مغلظ منی و ممسک نافع قے دیواسیر اکہاد برگ اوسکا شربتا قاتل کرم شکم و معدہ ایک و تخم اوسکا اگر تراش کر مقام نیش زنبور عقرب سے لپیٹ جاتا ہی و بعد جذب کے خود بخود جدا ہوجاتا ہی

حرف اللام

نام	ماہیت	مزاج	خاصیت
لاک بیج مرسچی	معروف ہی باتسا چند	گرم تیسرے مین	حاد و محرق خون و مولد صفرا اکلا
لبن البقر	نیگاو گاے کا دودھ	سرد اول مین	دافع حرارت اخلاط مدر فضلات سریع الہضم مرطب دماغ و سائر اعضا مولد منی مقوی باہ و نافع توحش و خفقان اکلا شربا مفرح مطبوخ مصلح شکر
لبن الجاموس	بھینس کا دودھ	سرد اول تر دوسرے	مقوی و مسمن بدن ثقیل بطی الہضم اکلا باہ انگیز مصلح
لبن ام شیر بز	بکری کا دودھ	سرد اول تر دوسرے	مرطب دماغ و سینہ نافع خفقان و توحش مدبول شب دائر کرکے آنکھ پر رکھنا دافع سدھار و کان مین ٹپکانا نافع درد گرم
لبن النوق شیر شتر	اوٹنی کا دودھ	گرم اول مین	جالی رطوبات نافع ضیق النفس مفتح سدہ دافع جگر مفید استسقا ک ماہ طعام اکلا

نام	ماہیت مختصر	طبیعت	خاصیت بافعال متحقق
لبن الضان شیر گوسفند	بھیڑی کا دودھ	گرم تر اول مین	مقوی جوہر دماغ و قوت باہ مورث تراو شکم و قولنج مصلح شکر
لبا فلہ پیوس	دودھ حیوان نوزاد کا	سرد تر دوسرے مین	مسمن بدن محرک باہ بطی الہضم مولد اخلاط غلیظ و نفاخ مورث قولنج و فواق مصلح فانیذ
لبن الحامض جغرات دوغ دہی	دودھ جمایا ہوا ترش	سرد تر دوسرے مین	قابض دافع حرارت معدہ مسکن تشنگی مقوی باہ مضر مبرودین محرک نزلہ مصلح نمک یا شکر
لحم المعز گوشت بز	بکرا بکری کا گوشت	گرم تر اول مین	بہترین حیوان یکسالہ کا ہے مولد اخلاط صالح کثیر الغذا مقوی باہ و مقوی اعضا و ارواح
لحم الضان گوشت گوسفند	بھیڑا بھیڑی کا گوشت	گرم خشک دوسرے مین	مولد اخلاط سوداوی مقوی اعضا و مقوی باہ بالاکثر مصلح توابل حارہ
لحم البقر گوشت گاو	گائے بیل کا گوشت	گرم خشک دوسرے مین	مولد اخلاط بلغمی مقوی بدن بطی الہضم مولد درد اعضا مصلح توابل گرم و ساگ میتھی کا
لحم الجاموس	بھینس بھینسے کا گوشت	گرم دوسرے مین خشک تیسرے مین	مولد خون سوداوی مورث امراض سوداوی و وجع مفاصل مصلح توابل گرم و ساگ میتھی کا
لحم البقر الوحش گوشت نیل گاو	گوشت نیل گاو مادہ یا نر کا	گرم خشک تیسرے مین	مولد اخلاط صفراوی سریع الہضم مقوی اعضا و باہ مورث یبوست مصلح روغن زرد
لحم الغزال گوشت آہو	ہرن کا گوشت نر ہو یا مادہ	گرم خشک دوسرے مین	سریع الہضم مولد اخلاط صالح مقوی بدن و باہ
لحم الارنب گوشت خرگوش	کھرہا کا گوشت	گرم خشک دوسرے مین	نافع فالج و لقوہ و استرخا و وجع مفاصل و نقرس مولد یبوست مصلح روغن زرد

	ماہیت		خاصیت با فعال متحقق
لحم الحمام گوشت کبوتر	معروف	اول گرم و تر اول میں یا گرمی خشک دوسرے میں	نافع فالج و رعشہ و لقوہ و استرخا و استسقا مولد خون صالح مقوی گردہ مثانہ مولد منی مسخن گردہ میں
لحم الطاؤس	گوشت مور یعنی کا	گرم و خشک دوسرے میں	مولد اخلاط صالح مقوی اعضا مقوی باہ
لحم الاوز	گوشت بط کا	گرم تر اول میں	مسمن بدن محرک باہ مقوی اعضا محلل ریاح و رطوبات و گوشت جملہ طیور آبی کا ایسا ہی ہے
لحم العصفور	گوشت گنجشک خانگی	گرم دوسرے میں	سریع الہضم مولد خون صالح نافع امراض بارده مقوی باہ و گوشت جملہ طیور خورد کا ایسی طبیعت و خواص ہے مگر تقویت باہ میں گنجشک سے کم ہے
لوبیا چونرا	غلہ پیدا وار خریف کا معروف	گرم اول میں تر دوسرے میں	ملین سینہ مولد منی مسمن بدن محرک باہ نفاخ مصلح روغن زرد یا نمک
لوز الحلو بادام شیرین	معروف	مغز تخم و گرم تر دوسرے میں	مسمن مفتح و حافظ قوت دماغ جالی و مقوی ملین طبع و سینہ و شیرہ اوسکا دافع سرفہ و خشونت اکلاء و منوم و مرطب دماغ طلاء

حرف المیم

بہت مٹی مٹھا	دہی میں پانی ملا کر رقیق کرتے ہیں	سرد تر دوسرے میں	ہاضم طعام دافع حرارت معدہ و تشنگی محرم نزلہ نمک

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
محد به کدو گول و پیٹھہ	سفید کمڈا قسم ترکاری سے ہے	سرد دوسرے مین تر	مسکن ایت معدہ و قلب جگر دافع توحش و خفقان مفید مسلول و مدقوق غذا اگرو بطور مربا و دیگر ادویہ
ماش مٹر	غلہ پیداوار ربیع کا معروف	گرم خشک اول مین	قابض و نفاخ و دیر ہضم غذا اگر مصلح نمک
مغاث بھٹواس	دانے ہین سیاہ	گرم دوسرے مین خشک اول مین	قابض مقوی اعصاب دافع صداع و امراض بلغمی و دافع سعال اکلاً
ملح اندرانی نمک لاہوری نمک سنگ نمک اندرانی	معروف ہے	گرم خشک تیسرے مین	مقوی ہاضمہ و مسہل بلغم و اخلاط لزجہ دافع تخمہ اکلاً و نافع امراض چشم اکتحالاً
موز کیلا	پھل میوہ ہندی ہے معروف باقسام چند	بجملہ اقسام معتدل بعض کی گرمی مین تر دوسرے مین	کثیر الغذا بطی الہضم مولد خون غلیظ مسمن بدن ملین سینہ اکلاً
مولسری	درخت کلان ہندی	پھل از قسم میوہ گرم تر اول میں	پھل اوسکا ممسک منی و حابس شکم اکلاً و خیساندہ پوست درخت اوس کا مفید سوزش بول و سوزاک و آتشک کا شرباً مقوی دندان مسنوناً

حرف النون

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
نارجیل ناریل گری	معروف	گرم اول مین تر دوسرے مین	مسمن و مقوی حرارت غریزی مولد خون صالح و مولد منی و مبہی اکلاً و روغن اوسکا مطول موی طلاءً
نار رمان انار	پھل بستانی و صحرائی معروف	پختہ و شیرین گرم اول مین و خشک دوسرے مین	تازہ قابض شکم و حابس اسہال و دافع حرارت معدہ و جگر اکلاً و شرباً و خشک حابس اسہال اکلاً و شرباً

[illegible]	ماہیت مختصر	[illegible]	خاصیت بافعال متحقق
مغز گندم ست گیہون کا	معروف ہی	سرد خشک اول مین	قابض مقوی معدہ حابس خون و دافع حرارت جگر و معدہ و نافع حمیات کہنہ و تپ دق و سل اکا و مفید آشوب چشم طلاءً

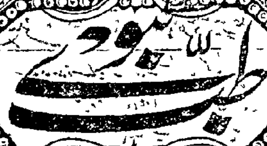
۱۰۴

واحسان خداوند حکیم ذو المنن واقف ہر سر لن کو سزاوار ہی کہ دقائق حکمت با
خلقت انسان مین مقیاس قیاس سے بیرون ہین + اور دلائل قدرت کاملہ او
زمین و آسمان مین احساس حواس سے افزون + کیسا حکیم مطلق اور قادر برحق
سلیمان روح کو چار بالش عناصر اربعہ متضادہ پر حکمران فرمایا + اور بذریعہ حرکت
نفس کے جسم حیوان کو اوسکا تخت روان بنایا + اور واسطے اخذ منفعت اور دفع مضرت
معرفت خواص و افعال اشیا کے عنایت کی + اور بناے کاخ دماغ کو ارکان چار
قوت دی + فضل کامل اوسکا شافی انواع اسقام ہی + اور لطف شامل او
مزیل اقسام آلام + اور ہدیہ صلوات طیبات و تحفہ تحیات زاکیات نثار حضرت خیر
ہو قانون شریعت اونکا گنہگارونکو شرح اسباب نجات ہی + اور وجود ذات
اونکا باعث رحمت کائنات + اشارات معجز بشارات اونکے امراض ظاہری
لیے دارو ی شفا ہی + اور بیان اعجاز تبیان آپکا مریضان تپ غفلت

صلی اللہ علیہ وعلی آلہ الطاہرین واصحابہ المکرمین کہ اندنون یہ رسالہ حکمت
دانش کا مقالہ + سراپا نسخۂ دارو ی شفا + معجون معنوی دماغ تحقیق الببا +
جامع خواص وافعال اشیا + حاوی اسما وطبیعت وماہیت ہر دوا + کاشف حقائق
ادویہ مفردہ ہندی وفارسی وعربی وترکی ویونانی مسمی **بتالیف احسانی** کہ
سندی اوسکے ہین السلوک کی ممنونان تپ مرض غم کے واسطے قرص کافوری
ہے + اور سیاہی اوسکے حرفون کی مشکین لخلخہ سا ہے دماغ علیلان بستر رنجوری
ہے + اجزا اوسکے جمعیت بخش دلہا ے پریشان ہین + اوراق اوسکے مرہم
زخم سینہ ریشان + کیون نہو کہ مصنف اوسکے شارح قانون علاج ہین +
اور نبض شناس حرکت وسکون طبیعت مزاج ہین + حقائق کلیات ومعالجات کو
بخوبی جانتے ہین + اور خواص مفردات ومرکبات کو بوجہ احسن پہچانتے ہین +
دانش وحکمت مین ہمپایۂ معلم اول ہین + تجربہ کاری مین حلال عقدۂ مالاینحل
آمنی قدوۂ حکماے روزگار + سرآمد اطباے عالیمقدار + حکمت مآب + حذاقت
اِیاب + بقراط زمان ارسطو دوران جناب **حکیم احسان علیخان** متوطن
موضع نارہ پرگنہ کڑا ضلع الہ آباد ساکن قصبۂ سکون ملک اودہ جو زمانۂ سابق
مین بوکالت گورنمنٹ ضلع فتحپور وباندا کے مدت دراز تک فتحپور مین ونق بخش
وسادۂ افادہ تھے وفی الحال بعہدۂ وکالت گورنمنٹ ضلع باندا وہمیرپور
سرفراز ہین جنکی تصنیفات سے طب احسانی اور اوراد احسانی اور قرابادین احسانی

مطبع نظامی مین اور معالجات احسانی اور مرکبات احسانی مطبع منشی نولکشور
مین مرۃ بعد اولی وکرۃ بعد اخری چھپکر مطبوع طبائع خاص وعام ومقبول
خواطر جملہ انام ہوئین جو کتاب تصنیف فرمائی + ہر شخص کو پسند آئی +
قبولیت کلام اسکا نام ہی + نفع رسانی انھین کا کام ہی + حسب اشارت
وافر البشارت ثمرۂ شجرۂ اقبال + طرۂ دستار آمال + قرۂ باصرۂ بہروزی
محترۂ ناصیۂ فیروزی + ماہ درخشندۂ اوج کامرانی + مہر تابندۂ
فلک نفع رسانی یعنی حافظ محمد ابو سعید خان
خلف اسعد جناب خانصاحب مالک مطبع
نظامی سلمہ اللہ السامی باہتمام امیدوار
رحمت خداوند واحد محمد عبد الواحد
بن محمد مصطفی خان ادخلہ اللہ فی فرادیس الجنان
مطبع مصطفائی محمد مصطفی خان واقع
لکھنؤ محلہ محمود نگر سنہ ١٢٨٥ ہجری
شہر ذی قعدہ مین زیور
انطباع سے آراستہ ہو کر
ملابس تمام
[illegible]
ہوا

و من یتوکل علی اللہ فهو حسبه



در مطبع [illegible] مصطفائی طبع گردید

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الذی ہو یطعمنی ویسقین واذا مرضت فہو یشفین والذی یمیتنی ثم یحیین والصلوٰۃ والسلام علی خیر خلقہ محمد وآلہ

واصحابہ اجمعین۔ جاننا چاہیے بعد صلوٰۃ کے یہ بات کہ اللہ صاحب نے انسان کو پیدا کیا ہے اپنی بندگی کیواسطے
اور بندگی کرنا موقوف ہے بدن کی تندرستی پر اور تندرستی موقوف ہی مرض کی نگاہبانی پر اور بیماری بدن کی کبھی ہوتی ہے
دفع اسکے اور کبھی ہوتی ہے دوا سے اور کبھی کسی ایک عمل ترک کرنے سے اور کبھی کسی عمل کے کرنے سے مگر
یہ سب جسمانی کہ جس کی حکمت تجربہ ہی پر موقوف ہے جیسے کہ حکیم یونانی وغیرہ ہیں وہ لوگ امراض جسمانی کے
واسطے تدبیر دعا کو مفید نہیں جانتے بلکہ اہل اسلام یقین کرتے ہیں اور یہ لوگ معترف ہیں کہ دعا کی تاثیر قائل ہوئی ہیں
کیونکہ دعا جو ہے منہ کی بات ہے بدن میں جا کر کیا اثر کریگی سو اسکا جواب یہ ہے کہ بات کی تاثیر کا انکار محض بیہودہ
ہی کیونکہ بات سے کے تاثیر کرنیکا ہر کوئی قائل ہے مثلاً کوئی کسیکو برا کہنے لگے اور کہتا ہی ایک منہ کی بات ہے
اگر غور کرے تو ایسی بات ہے کہ اوسنے بدن کو متغیر کر دلمیں جا کر غصہ کو پیدا کیا اور اسیطرح بھلی بات دل میں
جا کر خوشی پیدا کر دیتی ہے پس اس سے معلوم ہوا کہ جب بری بھلی بات نے دلمیں جا کر اثر کیا اور غصہ کو پیدا کیا اور
خوشی کو پیدا کیا تو اللہ صاحب کے اسموں میں اور دعاؤں میں تاثیر ہونا کمال اونکی طاقت پر دلیل ہے اور ہم
عاقل کے نزدیک یقین کرنے کے قابل ہے کیونکہ جسمانی میں تو اثر کا قائل ہو اور اسما الہی میں تاثیر کا قائل نہ ہوا اور انکا
اثر نہ مانے تو ایک تعجب کی بات ہے جو عالم کو چاہیے کہ امراض کو دفع کرے اور کہ مگر اس بات میں اور اس سے کرنا موقوف ہے
سو حاصل کلام کا یہ ہے کہ انسان کو دو چیز سے پیدا کیا ہے ایک بدن دوسرے روح سو اللہ صاحب
نے ہمارے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو رحمت میں تمام جہان کے بھیجا اسلئے سو انکو جہان کا علاج کرنیکا سکھایا

سکہایا ہے علاج کرنا بدن کا بہی تا کہ ہے کیونکہ ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی رحمت ہے تمام جہان کیواسطے
سو اگر اون کو علاج بدن کا نہ سکہاتے تو ہر کوئی اون کے وقت مین اون پر اور بعد اون کے امت کے
عالمون پر اعتراض کرتا اور کہتا کہ حق تعالے نے قرآن شریف مین اونکو تمام عالم کیواسطے رحمت فرمایا سو جسم
آدم کا بہی عالم مین داخل ہے سو جسم کیواسطے کہان رحمت ہوئی پس ہر عالم کو جواب دینا اس اعتراض کا مشکل پڑتا اور
برابر بہی پوری پوری نہو سکتی سو اسواسطے اللہ صاحب نے ہمارے حضرت کو علاج بدنکا بہی تعلیم فرمایا ہے
مگر سمجہا چاہیے کہ اطبا سے جیسا فقط دوا سے علاج کرتے ہین اور یہ لوگ دوا سے بہی علاج کرتے ہین اور
دعا سے بہی امت کو سکہاتے ہین اسواسطے کہ بعضے مرض دوا سے نہین جاتے ہین جیسے جادو اور آسیب
کا ہونا اور نظر کا لگنا بلکہ بعضے چیزین بطور بہا لگ بندی کے ایسے سکہاتے ہین کہ ادنکے کرنے سے بلا نہین
آنے پاتی ہے اور اون کی برکت سے رکی رہتی ہے چنانچہ بیان اسکا اسی رسالے مین انشاء اللہ تعالے
کیا جاویگا سو یہ فائدہ سوا انبیا علیہ السلام کی دوسرے کا نہین ہو سکتا ہے کہ پہلے مرض کے آنے سے طور علاج اوسکا
فرماوین یہی معنی ہین رحمۃ للعالمین کے مگر ایک بات جاننا چاہیے کہ طب نبوی علاقہ وحی سے رکہتی ہے اور
طب یونانی فقط تجربہ ہے سو تجربہ کو اگرچہ قریب یقین کے بعضون نے لکہا ہے مگر رتبہ وحی کو ہرگز نہین پہنچ
سکتا ہے سو اگر طب نبوی کے ساتہ کسیکو اپنے بدن کا علاج کرنا منظور ہوئے تو پہلے اپنے یقین کو
کامل کرے کیونکہ ہر کسیکو اس طب سے موافق یقین کے فائدہ ہوتا ہے یقین جتنا ہوویگا اوسی قدر اوسے
فائدہ بہی ظہور کریگا اور اگر اس مین عقل کو دخل دیگا اور لوگون کی طرح اس فائدہ سے محروم رہیگا کیونکہ
انبیا علیہ السلام اطبای روحانی ہین سو جیسا اون کا علاج روحانی عقل مین نہین سما سکتا ویسا ہی علاج جسمانی بہی جو اوفق
عقل کی نہین بن سکتا ہے سو مسلمانونکو چاہیے کہ علاج اپنی بیماریکا دوا سے بہی کرین اور دعا سے بہی تاکہ
بہروسا نری دوا پر نہو جاوے مگر علاج کرنا دوا سے اوس شخص کو درست ہے کہ شفا حق تعالے کی طرف سے
سمجہے اور دوا کو سبب کے سوا کچہ نجانے اور جو دوا کو اگر بذاتہ شفا ہی شافی سمجہے تو وہ شخص مشرک ہے ایسے
وہم سے بعض علما نے دوا کرنیکو مکروہ جانا ہے کہ دوا کرتے کرتے کہین بہروسا اوسی پر نہو جاوے اور
مرنیکے وقت فرشتے کہنے لگین ذٰلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيْدُ یعنے یہ وہ موت ہے کہ تہا تو جس موت سے بہاگتا
یعنے اگر ذرہ سی بہی بیماری تجہ پر آجاتی تہی تو تو دوا کی طرف دوڑنے لگتا تہا اور کبہی بہروسا اپنے مالک پر نہین
کرتا تہا سو یہ وہ موت ہے کہ تو اس سے بہاگا کرتا تہا مگر صحیح مذہب یہ ہے کہ دوا کرنا بہی سنت ہے مضائقہ
نہین کیونکہ اسامہ بن شریک نے کہا ہے کہ ایکدن مین آیا پیغمبر خدا کے پاس اور لوگ پوچہتے تہے
اونسے کہ یا رسول اللہ اگر ہم لوگ بیماریون مین دوا کیا کرین تو کچہ گناہ تو نہین ہوتا ہے فرمایا حضرت نے کہ دوا

حق تعالے نے ہر بیماری پیدا کی ہے اور دوا بھی ضرور پیدا کی سوائے
دوا کیا کرو اے اللہ کے بندو
بیماری موت کے مضمون حدیث کا تمام ہوا سو اس حدیث سے معلوم ہوا کہ دوا کرنا بھی جائز ہے منافی نہیں ہے اور گروہ
اولیاء حق میں کہ جو لوگ دوا کو شان بھی بمصیبت واللہ اعلم اب آئے ہم اس بیان پر کہ علاج کرنا بدن کا چار چیزوں سے ہے ایک تو
سے دوسرے حفظ سے تیسرے کسی چیز کو عمل میں لانا چوتھے بعض چیز کو ترک کرنا۔ ون میں سے ہر ایک کے ساتھ حفظ بدن
کرانا سب طبیبوں کا ہے اس بات میں کوئی حکیم شریک نہیں ہے سو ان چاروں چیزوں کا بیان اس رسالے میں انشاء
اللہ تعالے کیا جاویگا اور ہر ایک علاج کا بیان حدیث نبوی سے ہو چکا ہے اور اقوال علما کے بھی اس تصنیف میں بیان ہو چکے
اس لیے کہ وہ لوگ نائب ہیں نبی کے ارشاد حبیب یا ان کی حدیث کے اور اکثر جو روایت جس کتاب کی ہوگی اس
کا نام بھی کہ دیا جاویگا اور باب در فصل اس رسالے میں نہیں لکھے گئے کیونکہ یہ عربی کتابوں میں چاہیے کہ ہر حدیث
اور اقوال جس قدر اس میں بیان ہووینگے اور سب کے سب ایک علاج کا فقط لکھا جاویگا کیونکہ طب نبوی سب کے بھی بہت قدر مناسب ہے

اب ہم شروع کرتے ہیں بیانسی بیان علاجوں کا سو منے کے علاجوں میں نکاح کرنا پہلا

ہے پہلے ہم اسی علاج کو بیان کرتے ہیں بخاری میں ابن عباس رضی اللہ عنہ سے مرفوعاً روایت ہے اتزوج ا۔
فمن رغب عن سنتی فلیس منی کہ حضرت نے فرمایا ہے کہ نکاح کرتا ہوں عورتوں سے اور جو شخص کہ انکار کرے طریقہ
میرے سے پس نہیں ہے وہ مجھ سے اور سنن ابی داود و نسائی و حاکم میں معقل بن یسار رضی سے مرفوعاً روایت ہے تزوجوا الودود الولود فانی
مکاثر بکم الامم کہ حضرت نے فرمایا ہے نکاح کرو تم ان عورتوں سے کہ دوست رکھنے والی ہوں خاوندوں اپنے کو اور جننے والی
ہوں سو اسلئے کہ میں فخر کرتا ہوں ساتھ تمہارے اور امتوں پر اور بخاری اور مسلم وغیرہ میں عبداللہ بن مسعود رضی
سے مرفوعاً روایت ہے یا معشر الشباب من استطاع منکم الباءۃ فلیتزوج فانہ اغض للبصر واحصن للفرج ومن لم یستطع
فعلیہ بالصوم فانہ لہ وجاء کہ حضرت نے فرمایا ہے اے گروہ جوانوں کے جو شخص طاقت رکھے تم میں سے نکاح کی پس چاہیے
کرے اسواسطے کہ نکاح روکنے والا ہے آنکھ کو اور روکنے والا ہے شرمگاہ کو اور جو نہ طاقت رکھے پس اوپر اسکے روزہ
ہے سو اسلئے کہ روزہ اسکو حکم خصی کر ڈالنے میں ہے **فائدہ** اس حدیث میں دو علاج فرمائے ایک تو علاج کرنا دوسرے
روزہ رکھنا سو اسلئے کہ نکاح کرنے سے جو منی کہ ہو وہ فضلی ہے اس میں رہتا ہی اور فساد خون نہیں ہونے پاتا لیکن
نکاح سے بھی پرہیز کرے کیونکہ بدن کو ضعیف کر ڈالتا ہے اور آخر کو امراض طرح طرح کے پیدا ہو جاتی ہیں اور اگر
شخص جو نکاح کرنے کی طاقت نہ رکھے تو بہتر روزہ رکھنے کا کرے کیونکہ روزہ رکھنے سے زیادتی رطوبت کی ہونے
نہیں پاتی ہے اور امراض بلغمی دفع ہوتے رہتے ہیں مگر ورد اسکا بھی نہ کرے بلکہ سنت کے طور پر روزہ رکھا کرے
بلکہ اسکی کثرت سے اکثر رطوبت اصلی خشک ہو جاتی ہی تو آخر کو مزاج سوداوی بن جاویگا اور طریقہ سنت کا یہ
ہے کہ ہر ہفتے میں دو شنبے اور پنجشنبے کو روزہ رکھا کرے چنانچہ اسکا بیان کئی طرح سے حدیث میں آیا ہے

جی چاہے مسلم اور ابو داؤد اور ترمذی مین ذکر کیے ہیں اور ہر مہینے مین تین روزے مقرر کیے انکو حضرت نے کسی طرح سے رکہا ہے
کسی وقت تو تاریخ کا لحاظ فرمایا ہے یعنی سیزدہم و چہاردہم و پانزدہم اور بعضے وقت ایام کی قید کے ساتھ رکہا کرتے یعنی
ایک مہینے مین شنبہ و یکشنبہ و دوشنبہ مقرر کرتے تھے اور دوسرے مہینے مین سہ شنبہ و چہارشنبہ و پنجشنبہ چنانچہ
ترمذی نے ایک حدیث کو عائشہ صدیقہ رضہ سے نقل کیا ہی اور بعضے وقت قید نکرتے تھے جس تاریخ مین چاہتے تھے
اون تینون روزون کو رکہا کرتے تھے چنانچہ اس حدیث کو مسلم اور ابی داؤد اور ترمذی نے بیان کیا ہی اور سنت سال بہر
مین یہی کہ شعبان کے مہینے مین تمام مہینہ روزہ رکہے اور بعد عید الفطر کے چہ روزے مقرر رکہے اور دو روزے محرم مین
اور نو روزے اول عشرہ ذیحجہ کے ٹہرا رکہے پس جو شخص اسطرح روزہ رکہا کرے رطوبت اوسکی خشک نہین ہوتی ہے
اور زیادہ طوبت بہی پیدا نہووے گی اور رعایۃ الاحکام مین لکہا ہے کہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ جو مفلسی سے نکاح نکر سکے
تو شہوت سست ہوجانیکے واسطے علاج کرنا درست ہے **علاج** جب دلہن کو گہر مین لاوے تو ماتہ پکڑکر یہ دعا کرے

اَللّٰهُمَّ اِنِّیْۤ اَسْئَلُكَ مِنْ خَيْرِهَا وَخَيْرِ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ وَاَعُوْذُبِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا جَبَلْتَهَا عَلَيْهِ **ف**

یہ روایت عمرو بن شعیب سے ابو داؤد وغیرہ مین آئی ہے اس دعا کے پڑہنے سے حق تعالی اوس عورت کی بدی کو دور کریگا
اور اوسکی نیکی کو اوسکے گہر مین پہیلاویگا اور اگر کوئی لونڈی اور غلام خریدے تو اوسکے بہی ماتہ کو پکڑکر یہی دعا کرے اور اگر
کوئی جانور سواری کے واسطے مول لیوے تو اوسکے بہی ماتہے کو پکڑکر یہ دعا کرے اور بعضے علما نے کہا ہے کہ جب دلہن کو
گہر مین لاوے تو سنت ہے کہ اوسکے دونون پانون دہوکے گہر کے کونون مین چہڑکے اس عمل سے حق تعالی اوسکے
گہر مین برکت کریگا یہ روایت شرعۃ الاسلام مین لکہی ہے **علاج** اور جب ارادہ صحبت کا کرے تو اول یہ دعا پڑہے

بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ جَنِّبْنَا الشَّيْطَانَ وَجَنِّبِ الشَّيْطَانَ مَا رَزَقْتَنَا یہ روایت بہت کتابون مین آئی ہے جسکو دیکہنا منظور
ہووے تو دیکہ لیوے **ف** اس علاج کرنے سے شیطان دور رہتا ہے اور اولاد نیک بخت پیدا ہوتی ہی **علاج**
فقیہ ابو اللیث نے اپنی بستان مین لکہا ہے کہ جماع کرنا آخر شب مین بہتر ہے اول شب سے اسواسطے کہ اول شب معدہ بہرا رہتا ہے
کہانے سے اور آداب یہ ہے کہ وقت صحبت کے قبلہ کو منہ نکرے **علاج** عورت اور مرد کو چاہیے کہ وقت صحبت کے
اپنے اوپر کپڑا اوڑہے رہین چنانچہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ ننگے نہوا کرو کہ بہی وحشی کی مانند فقیہ ابو اللیث نے
بستان مین لکہا ہے کہ اولاد بے حیا ہوتی ہے اسواسطے آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے ننگے ہونیکو منع فرمایا ہے حضرت
علی کرم اللہ وجہہ کہتے ہین کہ آیا ایک شخص رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کے پاس اور اوسنے کہا کہ میرے گہر مین اولاد نہین
ہوتی ہی پس حکم کیا حضرت نے اوسکو تو انڈے کہایا کر ابو ہریرہ رضہ سے روایت ہے کہ ایکدن حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
نے جبرئیل سے اپنی قوت باہ کا شکوہ کیا جبرئیل نے کہا تم ہریسہ کہایا کرو کہ اس مین قوت چالیس مردون کی رکہی ہی
انس بن مالک کہتے ہین کہ فرمایا حضرت نے کہ خضاب کیا کرو تم حنا کا اسلیے کہ حنا قوت باہ پیدا کرتی ہے اور

دلہن

آداب صحبت داری

اور مزیل بن الحکم نے حضرت سے روایت کی کہ جلدی دو گرنا بالونکا زیادہ کرتا ہے قوت باہ کو اور چار دن میں تیون کو نہایۃ الاحکام
والے نے بیان کیا ہے **علاج** صحبت داری کیوقت بہت باتین نہ کیا کرے کیونکہ اسمین خوف ہے کہ لڑکا گونگا پیدا ہووے
اس علاج کو ابو اللیث نے بستان مین لکھا ہے **علاج** احیاء العلوم والے نے بستان مین لکھا ہے کہ اگر کسی کو
احتلام ہووے اور وہ بے غسل کیے اپنی عورت سے صحبت داری کرے تو لڑکا دیوانہ یا بخیل پیدا ہووے گا پس چاہیے آدمی کو
کہ ایسی حرکتون سے پرہیز کرے **علاج** قنیہ وغیرہ مین لکھا ہے کہ کھڑے ہو کر صحبت داری کرنا بدن کو ضعیف کرتا
ہے اور پیٹ بھرے پر قربت کرے اور اس حرکت سے لڑکا کند ذہن پیدا ہوتا ہے **علاج** ابو نعیم نے کتاب الطب مین لکھا
ہے کہ حضرت علی علیہ السلام کو فرمایا رسول صلے اللہ علیہ وآلہ وسلم نے کہ اے علی تین مہینے مین تو اپنے اہل سے
صحبت نکیا کر اسواسطے کہ اوس تاریخ مین شیاطین حاضر ہوا کرتے ہین **علاج** شرعۃ الاسلام مین لکھا ہے کہ آدمی کو چاہیے
کہ بعد قربت کے پیشاب کر ڈالا کرے او نہین تو کسی ایسے مرض مین گرفتار ہو جاویگا کہ علاج کرنا اوسکا مشکل ہوگا **علاج**
فقیہ ابو اللیث نے لکھا ہے کہ بعد قربت کے ذکر کو دہو ڈالا کرے اس سے اونکو تندرستی حاصل ہوتی ہے لیکن اوسیوقت سرد
پانی سے نہ دہووے کیونکہ اسمین خوف ہے بیمار کے ہونیکا **علاج** شرعۃ الاسلام مین لکھا ہے کہ وقت قربت کے عورت
کی شرمگاہ کو نہ دیکھا کرے اس لیے کہ اس مین خوف ہے کہ کہین لڑکا اندہا نہ پیدا ہووے **علاج** فتاوی حجت مین لکھا ہے
کہ اگر کسی عورت پر جنے کیوقت مشکل پڑے تو اس تعویذ کو لکھکر اوسکے بائین پاون مین یعنی ران مین ایک سا جلے
کپڑے مین لپیٹ کر باندہ دیوے انشاء اللہ تعالے لڑکا اوسیوقت پیدا ہو پڑے گا تعویذ یہ ہے بسم اللہ الرحمن الرحیم و
وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ وَأَذِنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ آهِيًا اَشْرَاهِيًا **علاج** اور جب لڑکا پیدا ہووے تو اوسکے داہنے کان مین تو
اذان کہے اور بائین کان مین تکبیر کہے اسکی برکت سے اگر حق تعالے نے چاہا تو لڑکا ام الصبیان سے پناہ مین رہیگا اس
علاج کو احیاء العلوم مین لکھا ہے اور حصن حصین کے مضمون حاشیون مین اس علاج کو حدیث مرفوع سے ثابت کیا ہے
علاج اور جب لڑکا پیدا ہووے تو ذرہ سی کھجور چبا کر اوسکے منہ مین ڈال دیوین اور اوسکے واسطے دعا کرین **ف**
بعضے عالمون نے لکھا ہے کہ اس علاج سے لڑکا حلیم اور خوش خلق ہو جاتا ہے **علاج** حدیث شریف مین آیا ہے
کہ جب لڑکا پیدا ہووے تو ساتوین دن اوسکا نام رکہے مگر کوئی نام اچھا دیکھکر مقرر کرے کیونکہ برا نام اوسکے حق مین بدشگونی ہے
اسواسطے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم برے نامون کو بدل ڈالتے تھے اور اوسکے بالون کو چاندی یا سونے کے برابر
تول کر حق تعالے کی راہ مین دیدیوے اور ایک بکرا یا دو بکرے اوسکی جان کے بدلے مین ذبح کرکے بانٹ دیوے اسمین
اوسکی نگہبانی ہے **علاج** اگر لڑکے کو نظر لگ جانے کا خوف و خطر ہووے تو اس تعویذ کو لکھکر اوسکے گلے مین
ڈال دیوے تعویذ یہ ہے أَعُوذُ بِكَلِمَاتِ اللهِ التَّامَّةِ مِنْ كُلِّ شَيْطَانٍ وَهَامَّةٍ وَمِنْ كُلِّ عَيْنٍ لَامَّةٍ **ف** نظر گذر لڑکون کے
واسطے یہ تعویذ بہت مفید ہے حدیث شریف مین آیا ہے کہ حسن حسین کو حضرت صلعم یہ تعویذ کیا کرتے تھے اور فرماتے

تے کر تمہارا باپ ابراہیم بھی اسمٰعیل اور اسحٰق کو بھی تعویذ کیا کرتے تھے **علاج** تفسیر زاہدی مین لکھا ہے کہ فرمایا حضرت نے
کہ حق عورتو تم اپنی اولاد کو دودہ نہ پلواوین اسواسطے کہ دودہ بدن مین تاثیر کیا کرتا ہے اور اسیواسطے تفسیر مین لکھا
ہی کہ فرمایا علیہ السلام نے کہ اپنی اولاد کو فاحشہ عورتون کے حوالہ نکیا کرو کیونکہ دودہ تاثیر کیا کرتا ہی اور یہی تفسیر مین
ہی **علاج** جس شخص کو منظور ہووے یہ بات کہ شیطان میرے ساتھ کہانا نکہاوے تو چاہیے اوسکو کہ داہنے
ہاتہ سے کہایا کرے اور داہنے ہاتہ سے طعام کو پکڑا کرے اور نام اللہ صاحب کا لیکر اوس کہانے کو شروع کرے
اسواسطے کہ ابوہریرہ نے روایت کی ہی رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ فرماتے تھے کہ ہر ایکو چاہیے کہ اپنے
داہنے ہاتہ سے کہایا کرے اور داہنے سے پکڑا کرے اور داہنے سے پیا کرے اس لیے کہ شیطان کہاتا ہے بائین ہاتہ سے
اور پیتا ہے بائین سے اور پکڑتا ہے بائین سے اور فرمایا ہی حضرت نے کہ ہر کہانے پر نام اللہ کا لیا کرو اور جس کہانے
پر اللہ کا نام نہین لیا جاتا ہے وہ کہانا شیطان کے واسطے حلال ہو جاتا ہے **علاج** اور جب کہانا شروع
کرے تو پہلے نمک کو چکہ لیا کرے کیونکہ صاحب جامع کبیر نے روایت کی ہی حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا
رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ یا علی شروع کیا کرو کہانے کو نمک کے ساتہ اور تمام بھی کیا کرو نمک کے ساتہ اسواسطے
کہ نمک مین شفا ہے بہی ستر بیماریون سے یعنی ستر امراض کا علاج ہے اون ستر مین سے ایک جنون اور جذام اور
کوڑہ ہے اور پیٹ کا درد ہے اور دانتون کا دکہنا واللہ اعلم **علاج** اور اگر کسی مریض کے ساتہ کہانے کا
اتفاق پڑجاوے تو کہے بِسْمِ اللّٰهِ ثِقَةً بِاللّٰهِ وَتَوَكُّلًا عَلَيْهِ **ف** اسکی برکت سے اوس مرض سے امن مین ہوگا جب کہانا کہا چکے
تو کہے اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَاَطْعِمْنَا خَيْرًا مِّنْهُ اور اگر شیر کہاوے تو کہے اَللّٰهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِيْهِ وَزِدْنَا مِنْهُ **ف** اس کے
کہنے سے اوس کہانے مین برکت ہوگی **علاج** برای افزودن برکت فقیہ ابواللیث نے روایت کی ہے
حسن سے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کہانا کہایا کرو بیچ مین سے اسلیے کہ برکت نازل ہوتی ہے اوسکے
بیچ مین اور اس حدیث کو سعید بن جبیر نے بہی روایت کیا ہی ابن عباس سے اور ابن عباس نے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم سے
علاج برای رفع بدہضمی حاوی مین لکہا ہی کہ تکیہ لگا کر کہانا بدہضمی پیدا کرتا ہے **ف** بستان مین لکہا ہے
کہ قبل طعام کے اور بعد طعام کے ہاتہ دہونا سنت ہے اسواسطے کہ اسکے کرنے سے برکت پیدا ہوتی ہے **علاج**
پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ مین تکیہ لگا کر نہین کہایا کرتا ہون اور اس سے تکبر دور ہو جاتا ہے اور کہڑے ہو کر
کہانے سے بہی ہضم کم ہوتا ہے اور اسیطرح سواری مین بہی کہانا بدہضمی پیدا کرتا ہے **علاج** برای دفع فقر و فاقہ
مطالب المؤمنین مین روایت لکہی ہے حضرت علی علیہ السلام سے کہ اگر کسی کو حاجت غسل کی ہو تو وہ شخص بغیر غسل
کیے کہانا نکہاوے اس مین اندیشہ خوف محتاجگی کا ہے واللہ اعلم **علاج** داخل شدن مردہ و فرشتگان
بستان وغیرہ مین روایت کی ہی جابر بن عبداللہ نے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص بعد کہانے کی

برتن کو چاٹ لیا کرے تو وہ برتن کہتا ہی کہ بار خدایا آزاد کر اسکو آگ سے جیسا آزاد کیا اسنے مجکو شیطان کے ہاتہ سے اور
فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ستر ہزار فرشتے رحمت بہیجتے ہین اوسپر کہ جو چاٹا کرتے ہین اونگلیان اپنی بعد کہانے
کے اور بڑا اصلاح اسمین یہی کہ آدمی کا فکر دور ہو جاتا ہے علاج کثرت رزق عمدۃ الاحکام وغیرہ مین لکہا ہی کہ
فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص کہاوے دسترخوان پر سے گری ہوئی چیز کو ہمیشہ رہتا ہی رزق اسکے
فراخ مین اور جابر نے روایت کی ہی نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ جسوقت گر پڑے کوئی لقمہ تمہارا تو اوٹہا لو اوسکو
اور دور کرو جو کچہ کہ اوسمین لگا ہووے پہر اوسکو کہا لو اور نہ چہوڑو اوسکو واسطے شیطان کے ف اس حدیث سے
معلوم ہوا کہ یہ علاج تکبر کو بہی توڑا کرتا ہے اور بعض حدیث مین آیا ہے کہ جو شخص دسترخوان پر گرا ہو کہا لیوے تو وہ مہر ہو
جاویگا واسطے حوران جنت کے اور حق تعالے باز رکہے اوس سے جذام کو اور برص کو اور جنون کو اور اوسکی اولاد کو بہی بچاویگا
ان ضررونسے یہ حدیث کنز العباد مین لکہی ہی للہ الحمد علاج بد نظری کہ عمدۃ الاحکام مین کہا کہ فرمایا نبی نے جمع ہو کر کہایا کرو
اپنے کہانے کو برکت بچاویگا تمکو واسطے تمہارے اور جابر نے روایت کی رسول صلعم سے کہ بہت پیارا کہانا نزدیک اللہ کے وہ ہے کہ جسمین بہت ہاتہ پڑا کرین اور
فرمایا حضرت نے کہ کہانا ساتہ بہائیونکے شفا ہے اور فرمایا حضرت نے بدتر سب لوگون مین سے وہ شخص ہے کہ
کہاوے اکیلا اور مارا کرے اپنی لونڈی کو اور بند کرے اپنی بخشش کو اور نکاح کرے ہاتہ سے یعنی جلق مارے
بستان مین لکہا ہے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ٹہنڈا کر کر کہانے کو کہایا کرو اسواسطے کہ گرم کہانے
مین برکت نہین ہوتی ہے ف بعض کتابون مین لکہا ہے کہ گرم کہانے سے معدہ ضعیف ہوتا ہے علاج
برای ہضم طعام ابو داؤد نے روایت کی ہے ام سعد سے کہ نبی صلی اللہ علیہ وسلم فرماتے تہے کہ اچہا سالن سرکہ ہے
اے بار خدایا برکت دے سرکہ مین ف جامع کبیر مین کہ شرح ہے جامع صغیر کی اوس مین لکہا ہے کہ حکمت یہ ہے
کہ سرکہ کہانے کو ہضم کرتا ہے ابن حبان نے روایت کی ہے معاذ سے اور عطا نے نقل کیا ہے ابن عباس سے کہ سب
سالنون مین بہت پیارا سالن نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے سرکہ ہے اور مسلم نے جابر بن عبد اللہ سے
روایت کی ہے کہ حضرت فرماتے تہے کہ بہت اچہا سالن سرکہ ہے اور سبز ترکاری بہی حضرت کو دسترخوان پر پسند تہی
کنز العباد مین لکہا ہے کہ حکمت اسمین یہ ہے کہ جس دسترخوان پر سبز ترکاری ہوتی ہے اوس جگہ فرشتے آیا
کرتے ہین علاج برای تقویت قلب مسروق نے کہا ہے کہ مین آیا عائشہ صدیقہ رض کے پاس اور نزدیک اونکے
ایک اندہا بیٹہا تہا اور وہ ترنج کاٹ کر شہد لگا کر اوسکو کہلاتی تہین سو مینے کہا اے ام المومنین یہ کون
ہے کہا یہ وہ شخص ہے کہ جس کی بابت حق تعالے نے اپنے نبی پر غصہ کیا تہا اس حدیث کو ابو نعیم نے
کتاب الطب مین لکہا ہے ف اس حدیث کو لکہا ہے شارح نے کہ ترنج شہد کے ساتہ نہار منہ قوت
قلب مین پیدا کرتا ہے اور دماغ کو بہی مفید ہے بہت واللہ اعلم علاج حاصل کردن شفا نسائی

نی ابو سعید خدری ؓ سے روایت کی ہے کہ فرمایا نبی ؐ نے کہ جسوقت گر پڑے کوئی مکھی تمہارے کھانے مین تو غوطہ دے دو اسکو
اسواسطے کہ ایک بال مین اوسکے زہر ہے اور دوسرے مین اوسکی شفا اور وہ اپنے عادت کے موافق پہلے زہر والا ہی
پر ڈبویا کرتی ہے اور ابو داؤد نے بھی اس حدیث کو ابو ہریرہ ؓ سے نقل کیا ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ
مکھی پہلے اپنا پر زہر والا ڈبویا کرتی ہے سو چاہیے آدمیون کو کہ اوسکا دوسرا پر بھی ڈبو دیوین تاکہ بدن مین نہ اثر کرنی
پاوے **علاج** برای دفع ضرر طعام و شراب کنز العباد مین لکھا ہے کہ جو کوئی کھانا کھایا کرے یا کچھ پیوے تو اوسکو
چاہیے کہ پہلے اس کلمہ کو کر لیا کرے بِسْمِ اللّٰهِ خَيْرِ الْأَسْمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي لَا يَضُرُّ مَعَ
اسْمِهِ شَيْءٌ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ اوسکی برکت سے جو کچھ ضرر کھانے مین یا دوائی مین ہووےگا تو مٹ جاویگا نقل ہے
کہ ابو مسلم خولانی کی ایک لونڈی تھی اوسنے اپنے میانکو کئی بار زہر دیا لیکن کچھ اوسکو اثر نہوا پس جب بہت مدت
گذری تو اوس لونڈی نے کہا کہ مین نے تمکو مدت تک زہر پلایا مگر تمکو اثر اوس نے کچھ نہ کیا اسکا کیا سبب ہے اوسنے پوچھا
کہ تو نے مجھکو کیون زہر پلایا تھا اوسنے جواب دیا کہ تم بڈھے ہو گئے ہو اور مجھکو جوان پسند ہین آتین اوسنے اوس لونڈی کو آزاد
کیا اور کہا کہ میری عادت ہمیشہ سے یہ ہے کہ مین اس کلمہ پاک کو اپنے ہر کھانے پر اور پینے پر کہ لیا ہون **علاج**
بغض طعام ترمذی اور ابو داؤد نے روایت کی ہے حضرت عائشہ رضہ سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کاٹا
مکرو گوشت کو چھری کے ساتھ کہ وہ کام ہے عجمیونکا لیکن دانتونسے کھایا کرو اوسکو سو تحقیق کہ وہ بہت خوب کرتا ہے **ف**
یعنی گوشت کو دانتونسے کھایا کرو کہ ہاضمہ بہت کرتا ہے **علاج** دفع ضرر از دندان ابو النعیم نے کتاب الطب مین لکھا
ہے کہ مجاہد ابن عمر رضہ نے کہا کہ ترک کرنا خلال کا دانتونکو سست کرتا ہے اور بعض روایت مین آیا ہے کہ خلال کے
ترک سے فرشتے بہت بیزار ہوتے ہین اور بڑی تکلیف اونکو ہوتی ہے **علاج** درد دندان ابو نعیم نے کتاب
الطب مین لکھا ہے قبیصہ بن ذویب سے کہ فرمایا حضرت ؐ نے کہ خلال کیا کرو آس کی لکڑی سے اور نکیسے خوشبو کے
لکڑی سے پس تحقیق مین بُرا جانتا ہون اسبات کو کہ حرکت کرے جذام **ف** بعضی کتابون مین آس کو تفسیر دیکھا
ہے کہ آس کہتے ہین حب الآس کی لکڑی کو اور بعضے کہتے ہین آس حنا کی لکڑی کو کہتے ہین واللہ اعلم **ف**
اور علما نے لکھا ہے کتنی لکڑیون سے خلال کرنا منع ہے اوس مین خطرہ ہے دانتون مین کیڑا پڑ جاویگا کہ جیسے انار ہے بانس
ہی نیزہ ہی قلم بنانے کا اور ریحان کی لکڑی جیسے امرود ہی سیب و ناشپاتی اور انجیر اور منقیٰ اور کشمش اور سوا انکے
جو میوے کی قسم مین اون کی لکڑیون سے ہرگز خلال نکیا کرین اور سونا اور چاندی اور پیتل اور تانبا ان چارونکے ساتھ بھی
خلال نکیا کرین کیونکہ انسے منہ مین بد بو پیدا ہوتی ہی اگر خلال سے بچے معتبر اوس لکڑی سے جو تلخ ہی واللہ اعلم بالصواب
علاج اخذ نمودن برکت کنز العباد مین روایت کی عائشہ رضہ سے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ہونک
ارنا کھانے مین لینا ہی برکت کو **علاج** برای دفع اکثر امراض ابو نعیم نے کتاب الطب مین لکھا ہے کہ فرمایا

علاج بغض طعام

خلال

درد دندان

دفع اکثر امراض

رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ نہین بہرا کسی حق تعالی نے کوئی برتن کہ وہ بڑا ہے پیٹ سے اور بس ہے ضرور بقدر آدمی ز
تو اوسکے تین حصے کرکے ایک حصہ کہانے اور ایک حصہ پانی کے واسطے چہوڑے اور ایک حصہ دم آنے جانے کے
واسطے خالی رکھے ف اس حدیث سے معلوم ہوا کہ تین پاؤ بھوک کے لیے جو ہو تو وہ پاؤ بھر کہانا ہے اسمین اوسکی تندرستی خوب رہیگی
اور حق یہی ہے کیونکہ کم کہانے مین فائدے مین ایک تو اگر تندرستی رہا کرتی ہے اور دوسرے حافظہ خوب ہوگیا اور تیسرے فہم اوسکا
تیز ہو جاتا ہے چوتہے نیند کم آتی ہے پانچوے دم بہت آسانی سے آتا ہے چہٹے نمازین اوسکو سستی نہین آیا کرتی ہے اور بہت
لہا امراض جنکو پیدا ہوا کرتے ہین اور تخمہ اور بعضے اکثر اوقات اوسکے ساتھ لگا رہتا ہے اسواسطے آنحضرت صلی اللہ علیہ
وسلم کو ڈکار سے بہت نفرت تہی فرمایا کرتے تہے کہ اتنا کیون کہا جایا کرتے ہو اور بہت کہانے والے کو عبادت مین لذت بہی
نہین آیا کرتی ہے اور اوسکی اولاد و بدن مین پیدا ہوتی ہے اور حکمت کی بات اوسکے اندر حق تعالی کی طرف سے نہین آیا کرتی ہے اور خلقت
کے وقت کہاں بہی دل نہین لگا کرتا ہے اور بہت کہانے والے کے اوپر خلقت کی شفقت نہین ہوتی ہے کیونکہ جانتا ہے نہ
مین پیٹ بہرا ہو ان سب لوگ اسیطرح سے ہونگے اور وقت نماز کے سب جاتے ہین طرف مسجد کے اور وہ جاتا ہے طرف جا
ضرور کے **علاج** ابونعیم نے کتاب الطب مین ابوہریرہ رض روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے
جو شخص کہایا کرے مٹی کو گویا مدد کی اوسنے اپنی جان مارڈالنے کی اور جامع کبیر مین بہی ایک حدیث نقل کی ہے کہ حضرت
عائشہ سے کہ فرمایا حضرت نے کہ اے عائشہ تو کبہی مٹی کو نکہایا سو اسواسطے کہ مٹی کی کہانے مین تین ضرر ہین ایک تو ہمیشہ بیمار
رہتا ہے دوسری پیٹ کو بڑا کر دیتا ہے تیسرے رنگ کو زرد کر ڈالتی ہے **علاج** برای دفع ضرر بدن ابونعیم نے
الطب مین ابوہریرہ رض سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ سب سالنوں مین سردار سالن گوشت ہے
دنیا مین بہی اور آخرت مین بہی اور ابونعیم نے کتاب الطب مین سے کہ پہلے دنیا مین کہانا سب سے گرا اختیار کرو اسی لیے گوشت کو اور کہایا کر
اوسکو مقرر گوشت کہانا اچہا کرتا ہے حلق کو اور صاف کرتا ہے رنگ کو اور چوڑا کر دیتا ہے پیٹ کو جیسے تو نہ نکلنے نہین
دیتا ہے اور کہا ہے علی رض نے جو کوئی چالیس روز گوشت نکہاوے تو خلق اوسکا برا ہو جاتا ہے اور کتاب مین روایت ہے
ابوہریرہ رض سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ گوشت کہانے کے وقت دلکو فرحت ہوا کرتی ہے **علاج**
ضعف بدن ابونعیم نے لکہا ہے کہ کہا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے شکوہ کیا حق تعالی سے اپنے بدن کے ضعف کا فرمایا کہ
شیر مین گوشت کو پکا کر کہا تو **علاج** برای دفع اکثر امراض جامع کبیر مین لکہا ہے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے
نا انجیر کا امن مین کہتا ہے قولنج سے **ف** علمائ لکہا ہے کہ حق تعالی نے انجیر مین کئی طرح کا فائدے
پیدا کیے ہین لطیف ہے سریع الہضم ہے طبیعت کو ملایم کرتا ہے اور سودا کو بدن کے اندر سے پسینے کے ساتھ باہر
لاتا ہے اور سدے کہ جگر مین یا طحال مین ہون تو اونکو کہول دیتا ہے اور بعضے حدیث مین آیا ہے کہ کہایا کرو انجیر
کو اسواسطے کہ کہانا اوسکا مادہ بواسیر کو قطع کرتا ہے اور درد نقرس کو نفع دیتا ہے امام علی موسی رضا علم فرماتے مین

کہانا انجیر کا سر کی مدبو کو کہو دیتا ہی اور سرکے بالونکو دراز کرتا ہے اور فتیح کو فائدہ کرتا ہے **علاج** برای دفع
شیاطین ابو نعیم نے کتاب الطب مین لکہا ہی کہ فرمایا آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے تیل کو یا تلی زیت کہایا کرو
اور تیل اوسکا ملا کرو اسواسطے کہ جو شخص تیل اسکا لگاتا ہی اوسکے پاس چالیس روز شیطان نہین آتا ہے **ف**
علمانے لکہا ہی کہ زیتون بہی حق تعالی نے تا پرسے طرح طرح کے پیدا کیے ہین اگر اسکا اچار سرکہ مین ڈال کر کہاوے
تو معدہ قوی ہوجاتا ہی اور بہوک زیادہ پیدا ہوتی ہی اور کہانا اوسکا اونکو موٹا کرتا ہے اور قوت باہ زیادہ کرتا ہے
اور اگر زیتون کا مغز چربی اوبر اکے مین ملا کر برص پر لگاوے تو انشاء اللہ تعالی برص بہی دور ہوجاوے اور اگر کوئی
عورت اوسکے عصارے کو ایک پارچے کے اندر رکہ لیوے تو سیلانکو بند کرتا ہے اور قولنج کے درد کو کہو دیتا ہے
اور کوئی شخص زیتون کی کلی کرے تو دانت اوسکے مضبوط ہوجاوین جے اور اگر کچہو کے کاٹے پر زیتون کا تیل
ملدیوے تو اوسی وقت ٹھنڈک پڑجاتی ہی اور اوسکا تیل بالونکو سیاہ کرتا ہے اور قولنج کے درد کو کہو دیتا ہی
اور بند سے پڑجاوین تو اونکو کہولدیتا ہی اور قبض کو دفع کرتا ہے اور ضماد کرنا زیتون کا درد سر کو دفع کرتا ہے **علاج**
برای بازو ہونے تن پیری ابو نعیم نے روایت کی ہے انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہایا کرو
اے لوگو رات کو کہانا اسواسطے کہ رات کو کہانا ترک کرنیسے بڑہاپا آتا ہے **ف** یعنی اونکو قدرے قلیل کہایا
کرو ہمیشہ شب کے کہانے کو ترک کرنا خوب نہین ہے **علاج** برای دفع مرض ابو نعیم نے روایت کی ہے
ابو بکر صدیق رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے بہتر کہجورون مین برنی کہجور ہے نکالتی
ہے پیٹ سے بیماریکو اور اوسمین کچہ بیماری نہین ہے **ف** کہجورونکے اقسام مین ایک قسم کہجور برنی بہی
ہے اور چہوٹی ہوتی ہے اور گٹہلی اوسکی سبک ہوتی ہے ایکطرف سے موٹی اور ایک سرا اوسکا گہدار ہوتا ہی
علاج برای دفع زہر ابو نعیم نے اور ابن حبان نے روایت کی ہے ابن عباس سے کہ بہت پیاری کہجور
نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے عجوہ ہے اور فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے عجوہ جنت سے ہے اور اوسمین
شفا ہے زہر سے اور فرمایا ہے کہ جو شخص صبحکو سات کہجورین کہا لیا کرے تو ضرر نکریگا اوسکو اوسدن جادو اور نہ
اثر کریگا اوسکو کوئی زہر اور بعض روایت مین آیا ہے کہ عجوہ جنت سے ہے اور اسمین شفا ہے بیماریون سی **علاج**
برای تقویت دماغ ابو نعیم نے واثلہ بن الاسقع سے روایت کی ہے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اختیار
کرو ای لوگو کدو کہانا تمکو وہ زیادہ کرتا ہے دماغ کو قوت اور کہا عائشہ رض کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے
کہ جب پکاو تم ہانڈی کو ڈال دو اوسمین کدو کو اسواسطے کہ وہ سخت کردیتا ہی غمگین دلکو **ف** یعنی دلیر
کرتا ہے غمکو دور کرتا ہے اور فایدہ اسمین یہ ہی اسکی برودت گوشت کی حرارت کو دفع کرتی ہے اور گوشت کی حرارت
اوسکی رطوبت کو بند کرتی ہے اس ترکیب سے سالن معتدل ہوجاتا ہے **علاج** برای دفع ضعف

دماغ وقلب ابونعیم نے روایت کی ہے ابن عباس رض سے کہ بہت پیارا کھانا نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے ثرید تھا **ف**
روٹی تھا یعنی بھگو کر کھانا کو ثرید کہتے ہیں علما نے لکھا ہے کہ یہ کھانا دماغ میں جودت پیدا کرتا ہے اور قلب کو قوی کرتا ہے اور ہضم جلد
کرتا ہے اور اگر شیریں کھجوریں بھگو کر اور اس سے تھوڑا سا اسکے ملا دیوے تو اسکو بھی ثرید کہتے ہیں ابن عباس سے
روایت ہے کہ ثرید حضرت کو بہت پیارا تھا **ف** اس کھانے سے قوت باہ کو بہت زیادتی ہوتی ہے اور ضعف دماغ اور
قلب کو بھی بہت مفید ہے **علاج** برای دفع حرارت از معدہ ابونعیم نے روایت کی ہے عبداللہ بن جعفر سے کہ
کہا عبداللہ نے کہ دیکھا میں نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو کھاتے ہوئے ککڑی یا کھیرا کھجور کے ساتھ **ف** علما نے
لکھا ہے کہ اس کھانے سے معدے کے سیل دفع ہو جاتی ہے اور ہضم جلدی ہو جاتا ہے اور ککڑی کی برودت کھجور کے
حرارت کو مارتی ہے اور کھجور کے حرارت ککڑی کی رطوبت کو دفع کرتی ہے اور کھجور سے قوت باہ بھی زیادہ ہوتی
ہی اور خون میں پیدا کرتی ہے اور گردہ قوی ہو جاتا ہے اور بیماریاں جو بلغم کی جہت سے پیدا ہوتی ہیں ان کو بھی سب
سے ادنیٰ محرورین کو اسکا کھانا بہت مفید ہی اور اگر تھوڑی میتھی کے ساتھ اسکو کھاویں تو سنگ مثانہ کو بھی فائدہ
بخشتی ہی اور کھیرا کم بول آنیوالے کو بہت مفید ہے اور اسکے کھانے سے بول بہت ہوتا ہے اور طبیعت ملین ہو جاتی
ہے اور صفراوی مزاج والیکو اسکی کھانے سے بہت فائدہ ہوتا ہے اور گرمی حرارت صفرا کو اور حرارت خون کو مارا
کرتی ہے اور جلی ڈکار کو بہت فائدہ کرتی ہے اور پیاس بجھاتی ہے اور ادرار بول اور سنگ مثانہ کو بھی مجرب ہے اور خفقان
خارش میں ان کو مفید ہے **علاج** برای دفع خارش و خشکی دماغ وغیرہ ابو حاتم نے روایت کی ہے عائشہ
رض سے کہ کھایا کرتے تھے رسول صلی اللہ علیہ وسلم خربزہ کو کھجور کے ساتھ اور کہتی تھے توڑ ڈالتی ہی گرمی
اسکی خربزہ کی سردی اسکی اور سردی اسکی گرمی اسکی یعنی کھجور کی گرمی خربزہ کے سردی کو مارتی ہے اور خربزہ کی سردی
کھجور کی گرمی کو مارتی ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ خربزہ سرد تر ہے اسواسطے صفراوی کو اور
سوداوی مزاج کو بہت موافق ہے اور دماغ میں رطوبت پیدا کرتا ہے اور سددوں کو کھول دیتا ہے اور ادرار بول اچھی
خوب ہوا کرتا ہے اور سنگ مثانہ کو نکال ڈالتا ہے **علاج** برای قوت باہ ابونعیم نے کتاب الطب میں
لکھا ہے کہ دوست رکھتے تھے رسول صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم مسکہ کھجور کے ساتھ یعنی بعض وقت کھایا کرتے تھے مسکہ
کھجور کے ساتھ ملا کر **ف** علما نے لکھا ہے کہ اس سے قوت باہ بہت ہوا کرتی ہے اور اس سے بدن بھی فربہ ہوتا ہے
اور آواز صاف ہو جاتی ہے اور مسکہ کو اگر تھوڑی شہد کے ساتھ کھاوے تو ذات الجنب کو مفید ہے اور بدن کو موٹا کرتا
ہے **علاج** برای صاف کردن خون شرعۃ الاسلام والے نے لکھی ہے ایک حدیث کہ ہر انار میں
ایک قطرہ جنت کے پانی کا ضرور ہوتا ہے **ف** اسواسطے اسمیں فائدہ بہت ہیں خون کو صاف کرتا ہے اور بگڑی
ہوئی خونکو سنوار دیتا ہے اور قوت باہ زیادہ کرتا ہے اور معدہ کو جلا کرتا ہے اور سددوں کو کھول دیتا ہے

ی
کھیرا
خربزہ
مسکہ
انار

اور طبیعت کو ملایم کرتا ہے اور اسہال کو بند کرتا ہے اور بعد کہانے کے اگر کوئی کہاوے تو کہانیکو جلد ہضم کروا دیتا ہے
اور جگر میں قوت پیدا کرتا ہے اور خفقان کو نہایت مفید ہے اور استسقای لحمی کو بھی فایدہ کرتا ہے اور آواز صاف کرتا
ہی اور بدنکو موٹا کرتا ہے اور رنگ کو نکہارتا ہے لیکن بہت استعمال نکرے کیونکہ معدہ ضعیف کرتا ہے اور انار ترش
معدے کی حرارت کو کم کر دیتا ہی لیکن خون کے جوش کو بجھا دیتا ہے اور دماغ پر چڑھنے سے بخارات کو بند کر دیتا ہی
اور اگر گرمی سے کسیکو استفراغ ہوئے تو اسکا کہانا بہت فایدہ بخشتا ہی **علاج** برای دفع رطوبت شکمی
ابو نعیم نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ کہایا کرتے تھے حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کہیرکو
نمک کے ساتھ **ف** علمانے لکہا ہے کہ حکمت اسمین یہ ہے کہ کہیرے میں ہوتی ہی رطوبت اور نمک رطوبت کو
دفع کرتا ہے اور سوا دفع کرنے رطوبت کی نمک میں اور بھی فایدے ہیں بلغم کو اور سودا کو مسہل ہے اور کہانیکو ہضم
کرتا ہے [illegible] اور بعد کہانے نمک کے [illegible] کو کم [illegible] دیتا ہی اور
جذام کو [illegible] اور استسقا اور امراض
سوداوی [illegible] کرتا ہے اور اسکے
[illegible] اور اگر [illegible] کو دور کرتا ہے اور
[illegible] گا اور بچھو وغیرہ
[illegible] فایدہ [illegible] انشاء اللہ تعالی اسکا بیان [illegible] گا اب جہان جانا چاہیے کہ غرض
[illegible] حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا کوئی فعل خالی حکمت سے نہ تہا یہانتک کہ کہانا بہی جو کہاتے
تہے وہ بہی حکمت سے [illegible] ہوا کرتا تہا اور کوئی کام حضرت کا بے فایدہ نہیں تہا **علاج** برای صاف
[illegible] ابو نعیم نے روایت کی بنی معاویہ بن زید سے کہ دوست رکہتے تہے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
[illegible] انگور کو [illegible] دوست رکہتے تہے **ف** علمانے لکہا ہے کہ حکمت اسکے دوست
رکہنے میں یہ ہی کہ انگور سے خون صاف ہوتا ہے اور بدن موٹا ہوتا ہے اور گردے پر چربی چڑہاتا ہے اور سودا
[illegible] اور [illegible] کو صاف کرتا ہے **علاج** برای [illegible] ابو نعیم نے روایت
کی ہی کہ عبد اللہ بن جعفر سے فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ [illegible] پشت کا گوشت اچہا ہوا کرتا ہے
ف علمانے لکہا ہے کہ حکمت اسمین یہ ہے کہ [illegible] زیادہ ہوتی ہی اور جلد ہضم ہوتا ہے
[illegible] بہت مفید ہوتا ہے اور [illegible] پیدا کرتا ہے واللہ اعلم **علاج** برای درد چشم وغیرہ
[illegible] لکہا ہے اور روایت [illegible] نے حضرت علی رضی اللہ عنہ سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ کہنبی شفا
ہی [illegible] آنکہوں کے اور ابو نعیم نے روایت کی بنی انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ بعض

بڑی جنت تراوس سے نکلے کھمبی اور بنس نیچے زمین تراوس سے نکلے خزانہ **ف** کہا ہی کہ : تین
قسم ہی ایک تو وہ جو ہی سیاہ ہوتی ہی اوسمین زہر ہوتا ہے اوسکو ہرگز استعمال کرے اور ایک قسم ہوتی ہے کہ او
سفیدی اور سرخی ملی رہتی ہی اوسکو بہی کام مین لانا خوب نہین ہی اور ایک قسم سفید ہوتی ہے سو انکہونکو اوسکا پانی
بہت مفید ہی اور اگر آنکہ مین سفیدی ہو تو اس پانی کو کئی روز لگاوے انشاء اللہ تعالی سفیدی کٹ جاوے گی اور
اوسکے لگانے سے نظر کی حدت زیادہ ہوتی ہی اور بعضے علمانے لکہا ہے کہ اگر آنکہ گرمی سے دکہتے ہو تو پانی کا
ذرا مفید ہے اور اگر سردی سے دکہتے ہو تو اوسکو ذرا اسکا پانی فائدہ کریگا مگر اور چیزونمین ملا کر لگاوے تو البتہ نفع
حاصل ہوویگا اور بعضے کہتے ہین کہ اگر آنکہ سردی سے دکہتے ہو تو اسکے پانی مین سرمے کو بہگووے اور جب خشک
ہونکے بعد اوسکو پسوا کر آنکہ مین لگاوے اور کہا ہے دیلمی نے کہ مینے تجربہ کیا ہے اسکا اسطرح سے کہ ایک لونڈ
ی کی آنکہ دکہنی آئی تہی اور اطبا اوسکے علاج سے عاجز ہوگئے تہے سو مینے بموجب فرمانے حضرت کی اوسکے آنکہ
مین روز اسکے پانی کو لگایا حق تعالی کے فضل سے آنکہ اوسکی اچہی ہو گئی اور کہا ہی ابن قیم نے کہ اطبا کے سب
اتفاق ہے اس بات پر کہ کہمبی جلا کرتی ہی آنکہونکو گرانا دیکہ لیوے کہ وہ کنگر گرمی سے دکہتے ہے اور سرے سے
وا اوسکو نگہاوے اور پسوا کر کہاوے تو اسہال بند ہو جاوے اور اگر کسی کی ناف جاتی رہی ہو تو سرکے مین اوسکو
لیپ کر دیوے تو اپنی جگہ پر آجاتی ہی اور اگر ہمیشہ کہاوے اسکو تو اولاد ہونا بند ہو جاوے اور خلط غلیظ پیدا ہوجا
وے اور حرارت کرتا اوسکا شدید نکو پیدا کرتا ہے اور قولنج اور درد معدہ اور فالج مین گرفتار ہو جاتا ہے **علاج**
درد چشم و دورِ آن ابن سنی نے اپنی کتاب مین اور حاکم نے مستدرک مین کہا ہے او حصن حصین مین بہی لایا ہے کہ جس
شخص کے درد ہووے تو وہ یہ دعا کرے اَللّٰهُمَّ مَتِّعْنِي بِبَصَرِي وَاجْعَلْهُ الْوَارِثَ مِنِّي وَأَرِنِي فِي الْعَدُوِّ ثَأْرِي وَانْصُرْنِي عَلٰى
مَنْ ظَلَمَنِي **علاج** دفع غبار چشم و افزودن روشنی چشم علمانے لکہا ہے کہ جس کسی کی آنکہونمین غبار رہتا
ہووے تو چاہیے اوسکو کہ ہر نماز کے بعد تین بار اس آیت کو پڑہ کر اپنی آنکہونمین دم کر لیا کرے روایت یہ ہے
فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ **علاج** برای تحریک یا دور دفع ناطاقتی ترمذی وغیرہ نے
ابن المنذر سے روایت کی ہے ایکبار آئے حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم اور ساتہ اونکے علی کرم اللہ وجہہ تہی
اور کے تہکے ہوئے تہے سو شروع کیا رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم نے اونمین سے کہانا اور علی بہی کہانے لگے
اونکی ساتہ فرمایا حضرت نے کہ اے علی ٹہرو تو کہانا اسمین سے اس لیے کہ تو ناطاقت ہے پہر کہا انس نے
پکائی مین نے واسطے اونکے چقندر اور جو پہر فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ اسمین سے کہا او یہی
ہے واسطے کہ بہت تمکو موافق ہے **ف** بعضے علمانے لکہا ہے کہ حضرت علی کی آنکہ دکہ
تی تہین اور دکہتی آنکہ پر کہجور کہانا ضرر کرتا ہے اسواسطے کہ دکہتی آنکہ پر کہجور کہانے سے ...

ہوتا ہے سو اسواسطے منع کیا حضرت نے علی رضہ کو کہ اسوقت تجھکو اسکا کہانا خلل کریگا کہ جسوقت ام منذر نے چقندرون
کو جو ملاکر پکایا تو فرمایا کہ لے علی اسمین سے کہا یہ تجھکو موافق ہے اور تیری ناطاقتی کو دور کریگا اس حدیث سے
معلوم ہوا کہ پرہیز کرنا سنت کے خلاف نہین ہے اور معلوم ہوا کہ چقندرون کے کہانے سے ناطاقتی بہی دور ہوجاتی
ہی اسیواسطے حکیمون نے لکہا ہے کہ چقندر جلا کرتا ہے معدہ کو اور تحلیل کرتا ہے طعام کو اور بجہاتا ہے گرمی کو
اور کہولتا ہے سُدّون کو اور قطع کرتا ہے بلغم کو اور دفع کرتا ہے رعشے کو اور اوبہار دیتا ہے باہ کو اور دور کرتا ہے
پیشنی کو **علاج** برای رفع رمد جامع کبیر مین روایت ہے ام سلمہ رضہ سے کہ جب آنکہ دکہنے کو آتی تہی
کسی بی بی کو تو اوس سے قربت نکرتے تہے رسول صلی اللہ علیہ وسلم جب تک کہ وہ اچہی نہوتی تہی **ف**
اس حدیث سے معلوم ہوا کہ آنکہ دکہنے مین قربت کرنا مرض کو بڑہاتا ہے **علاج** برای شدت د
دیدن و تیزشدن نظر جامع کبیر مین روایت ہی عائشہ رضہ سے کہ سب رنگون مین نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے
پیارا رنگ سبز تہا اور ایک حدیث مین آیا ہے کہ جاری پانی اور سبز چیز کے دیکہنے سے نگاہ تیز ہوتی ہے **ف**
بعض کتابون مین آیا ہے سبز شیشے کی عینک اگر کوئی شخص گرمی مین لگاوے تو نظر تیز ہوتی ہے اور جالے
مین خلل کرتی ہے واللہ اعلم **علاج** برای قوت باہ و قوت بدن بعضی روایت مین آیا ہے حضرت
عائشہ رضہ سے کہ حضرت کو حیس بہت پیارا تہا **ف** حیس بنا کرتا ہے تین چیز سے ایک کہجور دوسرے
مسکہ تیسرے جماہوا دہی یہ کہانا بہی بدنکو موٹا کرتا ہے اور باہ کو بہی قوت دیتا ہے **علاج** برای رفع ارواح
بدن جامع کبیر مین ابو امامہ سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم کو زینت دیا کرو اپنی دستار
خوانون کو سبز چیز کے ساتہ اس لیے کہ سبز چیز الگ رہتی ہے شیطانون کو ساتہ نام اللہ کے **ف**
علما نے لکہا ہے کہ سبز چیز مراد پودینہ اور ترہ تیزک وغیرہ ہین اور گندنا اور پیاز اور مولی اس جگہ مراد نہین
کیونکہ حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم کو بدبودار چیز سے بہت نفرت تہی سو سبز چیز سے مراد پودینہ اور ترہ
تیزک وغیرہ ہووے تو کیا عجب ہے کیونکہ پودینہ سے کہانا بہت جلد ہضم ہوتا ہے اور طبیعت کو خوش کرتا ہے
اور ڈکار کہل کر آتی ہے اور بلغم خون کو رقیق کر دیتا ہے اور معدہ قوی ہو جاتا ہے اور معدہ کی ریاح کو نکال دیتا ہے
اور باہ کو زیادہ کر دیتا اور پیٹ کے کیڑونکو قتل کرتا ہے اور ترہ تیزک سے اترار بول خوب ہوا کرتا ہے اور عورت
اگر کہاوے تو دودہ بہت پیدا ہوتا ہے اور سنگ مثانہ کو نفع دیتا ہے اور منی کو پیدا کرتا ہے اور باہ کو اوبہارا
کرتا ہے اور نہار منہ کہاوے تو بغل گند کو فائدہ ہوتا ہے اور اگر اسکا تخم انڈے کی زردی مین ملاکر کہاوے
تو باہ کو بہت فائدہ کرتا ہے اور بدن کی چہیپون کو لیپ اوسکا فائدہ کرتا ہے **علاج** برای قوت بدن ابو
نعیم نے ابن عباس رضہ سے روایت کی ہے کہ پینے کی چیزون مین بہت پیارا دودہ تہا نزدیک رسول

رسول صلی اللہ علیہ وسلم ف علمانے [لکھا] ہے کہ اسمین یہ بھی وجہ ہے قوت باہ بہت ہوتی ہے
اور بدن کی خشکی دور ہوجاتی ہے اور ہضم جلد ہوتا ہے اور قایم مقام غذا کے ہوجاتا ہے اور منی کو پیدا کرتا ہے اور
رخسار کو سرخ کرتا ہے اور فضلات بول کی راہ سے نکال دیتا ہے اور جوہر دماغ قوی کرتا ہے اور طبیعت کو
ملایم کرتا ہے اور دماغ کو تیزی پیدا کرتا ہے اور چار مغز ڈال کر کھاوے تو موٹا کرتا ہے مگر بہت استعمال نکری اس لیے
آنکھوں مین غبار پیدا کرتا ہے اور ہمیشہ دودھ پینے سے رنج مفاصل ہوجاتا ہے اور معدہ مین نفخ پیدا کرتا ہے

شہد

علاج برای شفای مطلق ابو نعیم نے روایت کی ہے عائشہ رضی سے کہ بہت پیارا تھا رسول
اللہ علیہ وسلم کے شہد تھا **ف** علمانے لکھا ہے کہ حضرت کو شہد اسی واسطے محبوب تھا کہ حق تعالی نے
فرمایا ہے کہ اسمین شفا ہے لوگون کے اسیواسطے حکیمون نے اسکے فایدے بہت لکھے ہین کہ اگر [illegible]
چاٹی تو بلغم کو دور کرتا ہے اور معدہ کو دہوتا ہے اور زہر کو جلا کرتا اور اسکے فضلات کو دفع کرتا ہے اور رگون کے
سُدّون کو کھول دیتا ہے اور معدہ کو معتدل کر ڈالتا ہے اور دماغ کو قوت بخشتا ہے اور حرارت غریزی کو قوی کر
دیتا ہے اور رطوبت بلغم کو دور کرتا ہے اور سرکہ کے ساتھ اگر کھاوے تو صفراوی مزاج کو بھی فایدہ کرتا ہے
اور مثانہ مین قوت پیدا کرتا ہے اور سنگ مثانہ کو دور کرتا ہے اور بعضے جگر کو کھول دیتا ہے
تا ہے اور فالج اور لقوہ کو مفید ہوتا ہے اور قوت باہ کو بڑھاتا ہے اور دماغ کو دفع کرتا اور [illegible]
تا ہے اور بعض علمانے لکھا ہے کہ شہد اور شیر برابر دونو بوٹیون کا عرق ہے اگر تمام جہان اکٹھے ہو کر
ایسا عرق بنا دین تو ہرگز نہین بنا سکتے ہین یہ شان اوسی کبریائی کی ہے کہ اپنی قدرت کے واسطے [illegible]
پیدا کیا ہے اور اسمین طرح طرح کے فایدے رکھے کسی حکیم کا مقدور نہین کہ ایسا عرق بنا سکے

درد شکم

علاج برای درد شکم ابو نعیم نے کتاب الطب مین لکھا ہے روایت ابو ہریرہ رضی سے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم تشریف
لائے اور مین درد شکم کے ڈر سے لیٹا ہوا تھا مسجد مین فرمایا کہ تو بیمار ہے مین نے کہا ہان یا رسول اللہ فرمایا
اٹھ اور نماز پڑھ مقرر نماز مین شفا ہے اور بعضے روایت مین عائشہ رضی سے آیا ہے کہ پچایا کرو کھانا اللہ کے
ذکر اور نماز مین اور مت کھاتے ہی سو رہا کرو اوس سے تمہارے دل مین زنگ ہو جاوے گا اس حدیث سے
معلوم ہوا کہ ذکر خدا ضروری ہے ابو نعیم نے کتاب الطب مین لکھا ہے

دفع امراض

علاج برای دفع امراض
ابو نعیم نے روایت کی ہے انس بن مالک رضی سے کہ سعد بن معاذ نے حضرت کے آگے دال اور کھجور [illegible]
حضرت نے اوسمین سے کھایا اور بعد کھانے کے اوسکے حق مین دعا کی **ف** علمانے لکھا ہے
اسمین حکمت یہ تھی کہ کھجور سے سودا اوسی کو پیدا کرتی ہے اور دال اوس سودا کو دفع کرتا ہے اور کھجور سے
پیدا ہوتا ہے اور دال سے سدہ کھلا کرتا ہے سو حضرت نے ذکر کیا کہ کھانا معتدل ہوجاوے اور [illegible]

آواز بہی صاف ہوتی ہی اور حلق کی خشونت کو دور کرتا ہے اور گردن کے ورم کو تحلیل کرتا ہے اور اسکا نافع وہیہ اورام کو تحلیل کرتا ہے
اور جربانی کو گردے پر پیدا کرتا ہے اور اسکا شیرہ مصری کی ساتھ معدی کی جلن کو فایدہ دیتا ہے **علاج** براے
دفع بخار صاحب سفر السعادۃ نے نقل کیا ہی کہ بخار لیث ہی دوزخ کی سو ٹھنڈا کرو اوسکو پانی سے اور دوسری
حدیث میں آیا ہے کہ جب بخار آوے کسیکو تو ڈالا جاوے اوسپر پانی تین روز تک وقت صبح کے امام احمد حنبل نے
اپنی مسند رک مین بیان کیا ہے کہ جب بخار آتا تہا رسول صلی اللہ علیہ وسلم کو تو ایک مشک پانی منگوا کر اپنے اوپر
چہڑکواتے تہے اور صاحب ترمذی نے حدیث نقل کیے ہے کہ جب آوے کسی تمہارے کو بخار پس ایک ٹکڑا آگ کا ہی
سو چاہیے اوسکو بجہادی اس بخار کو پانی ٹہنڈے سے پس چاہیے کہ بیٹہے نہر مین کہ جدہر وہ پانی بہتا ہو پہلے سورج
کے نکلنے سے اور کہے بسم اللہ اللّٰہم اشف عبدک وصدق رسولک یعنی شروع کرتا ہوں مین ساتہ نام اللہ کے
ای بار الٰہی شفا دے اپنے بندے کو اور سچا کر اپنے رسول کو اور غوطہ مارے اوسمین تین غوطے تین دن تک پہر اگر اچہا
ہو جاوے تو بہتر ہے اور نہین تو پانچ روز تک پہر اگر نہ اچہا ہووے پانچ روز مین بہی تو سات دن تک یہی کام کرے
یا نو دن تک اسیطرح صبح کو جا کر اوس بہتی نہر مین نہایا کرے اللہ کے حکم سے اچہا ہو جاویگا اور نو دن سے زیادہ
تجاوز نکیا حدیث مین آیا ہے جو یہانتک تمام ہوا **فــ** بعضے علمانے کہا کہ یہ خاص ہے اون لوگون کو جنکو
بخار آفتاب کی حرارت سے یا کوئی دوا گرم کہانے سے یا حرکت زیادہ کرنے سے ہوا کرتا ہے اور جو بخار مواد کی
جہت سے یا بلغم کے سبب سے ہووے تو اوسکا یہ علاج نہین ہے جیسے قرآن شریف فایدہ نہین کرتا ہے شک لانے
والے کو اسیطرح سے یہ علاج بہی فایدہ نہین کرتا بلغم کو اور جو شخص یہ خیال کرے کہ فرمودہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم
کا ہے اونکے فرمانے کے برکت سے حق تعالے نے مجہے اچہا کر دیگا تو اوسکو بیشک فایدہ ہووے گا واللہ اعلم
علاج براے بند کردن اسہال بخاری اور مسلم نے لکہا ہے کہ ایک شخص نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم
کے گیا کہ میرے بہائی کا شکم جاری ہو رہا ہے فرمایا کہ اوسکو جا کر شہد پلا پہر آیا اور کہا کہ اوس سے زیادہ ہوگیا ہے
فرمایا کہ پہر شہد پلا جا کر اوسکو غرض دو بار تین بار آیا گیا اسیطرح سے آخر کو حضرت نے فرمایا کہ خدا سچا ہے اور تیرے
بہائی کا پیٹ جہوٹا ہے بعضے روایت مین آیا کہ اوسنے جا کر پہر شہد پلایا آخر کو اوسکا بہائی اچہا ہوگیا **فــ**
اور یہ جو فرمایا کہ اللہ سچا ہے اور تیرے بہائی کا پیٹ جہوٹا ہے سو اسکے معنی یہ ہین کہ حضرت کو وحی سے معلوم
کروا دیا تہا کہ آخر کو اوسکا بہائی اچہا ہو جاویگا مگر تیرے بہائی کے پیٹ مین کوئی برا مواد اکہٹا ہو رہا ہے
جبتک یہ مواد نکلیگا تب تک لوسے آرام نہین ہوویگا سو اسلیئے مین کہتا ہون کہ اوسکو شہد پلا کیونکہ شہد
مسہل ہے آخر اوس مواد کو جاری کر کے نکال ڈالیگا مضمون حدیث کا تمام ہوا **فــ** اب جاننا چاہیے
ان باتون کو کہ طب نبوی مین اور طب جالینوس مین اگرچہ علما جہانتک موافقت ہو سکتی ہی وہان تک موافقت

حقیقت میں — تو بڑا فرق یہی ہو کہ طب نبوی فقط وحی الٰہی سے اور یہ طب ہے سو ذہن تیزی اور تجربہ ہی
سے نکالی گئی ہے سو اسمیں اور اوس میں زمین اور آسمان کا فرق ہے سو طب نبوی سے ہر کسی کو فائدہ نہیں ہوتا ہی
اوس شخص کو کہ جسکا ایمان مضبوط ہے سو بعضے ملحد لوگ اس جگہ اعتراض کرتے ہیں کہ شہد تو اسہال پیدا کرتا ہے
سو وہ واسطے دفع کرنے اسہال کے کیونکر مفید ہووے گا پس جواب اسکا یہ ہے کہ اسہال کبھی تو بد ہضمی سے ہوتا ہے
اور مواد فاسدہ سے کہ جو معدے میں ہوا کرتا ہی اسہال اوس قسم سے ہوتا ہے سو ایسے اسہال کے بند کرنے سے
فساد ہوتا ہے اسکا نکالنا البتہ مناسب ہی سو اسکے نکالنے کے واسطے شہد خصوصاً گرم پانی میں ملا کر دینا بہت
ہوتا ہے پس حضرت نے اسواسطے اوسکو فرمایا کہ جا کر اوسکو تو شہد پلا تو کہ مواد فاسد اوسکا نکل جاوے اور ایسا ہو
جاوے صدق اللہ و رسولہ اسیطرح فرماتے **علاج** بدن شیرۃ الشریعۃ میں لکھا ہے ابن عباس رض سے
روایت ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ پنیر بھی بیماری ہے اور جوز بھی بیماری ہے اور جب یہ دونوں
ملاوین پیٹ میں تو ہو جاتی ہے شفا **ف** اس حدیث میں اگرچہ بعضے علمانے کلام کیا ہے مگر یہ قواعد فن
طب کی ہے اسواسطے کہ پنیر دوسرے درجہ میں سرد تر ہے اور جوز دوسرے درجہ میں گرم و خشک ہے اب
دونوں کو ملا کر کھاویے تو دونوں کا اعتدال ہو جاتا ہے کیونکہ پنیر کی سردی کو جوز کی گرمی دفع کرتی ہی اور جوز کی گرمی کو
ہے اور جوز کی یبوست اور پنیر کی رطوبت مل کر معتدل ہو جاتی ہے **علاج** برای فوائد بدن ابو نعیم نے
روایت کی ہے ابو سعید رض سے کہ بھیجا نبی صلی اللہ علیہ وسلم کو بادشاہ روم نے ایک برتن سونٹھ کا
مربا سونٹھ کا پس کھلایا رسول ص نے تھوڑا تھوڑا سبکو **ف** علمانے لکھا ہے کہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ استعمال
ناخوشات کا قوت بدن کے واسطے شریعت میں منع نہیں ہے کیونکہ مربا سونٹھ کا کھانے کو ہضم کرتا ہے
اور بھوک کو زیادہ کرتا ہے اور دست بند کر دیتا ہے اور کسل کو کھو دیتا ہے اور وسواس کو دفع کرتا ہے اور ریاح
تحلیل کرتا ہے اور حافظہ زیادہ کرتا ہے اور خلط بلغم کو نکال دیتا ہے **علاج** برای بقائے بدن ابو اللیث
نے بستان میں لکھا ہے کہ کہا حضرت علی رض نے جو شخص کہ ارادہ رکھتا ہے باقی رکھنے بدن کا یعنے محافظت کرنا
بدن کا اور درستی بدن کا تو چاہیے اوسکو صبح کو کھایا کرے اور عشا کے وقت کھایا کرے اور قرض سے اپنے تئیں
ہلکا کرے اور ننگے پاؤں پھرا کرے اور عورت سے قربت کم کیا کرے **علاج** برای استسقا بخاری
آیا ہی کہ اس مرض کیواسطے ایک قوم کو رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے اونٹ کا بول اور دودھ کا دوا ملا کر پلایا
تھا یہاں تک کہ وہ اچھی ہو گئی اس قصہ کو بسبب طول کے ہم نے نہیں لکھا ہے جسکا جی چاہے بخاری وغیرہ میں
لیوے **ف** شیخ الرئیس نے قانون میں لکھا ہے کہ شیر شتر بول شتر کے ساتھ ملا کر پلانا اس مرض کو بہت فائدہ
ہی انکو گر جانا چاہیے کہ استسقا تین قسم ہے ایک زقی دوسرے لحمی تیسرے طبلی زقی اوسکو کہتے

ہین کہ مشک کیطرح شکم پانی سے بہرا کرے اوسکو طبلی اوسے کہتے ہین کہ طبل کیطرح پیٹ بولا کرے بجانے سے اور لحمی اوسکو
کہتے ہین کہ بدن پر ورم آجاوے شیر شتر اور بول شتر سے علاج لحمی کا تہے ابن حاجر نے بعضے کتابون مین لکہا
دیکہا ہے کہ وہ لوگ جو حضرت کے پاس آئے تہی اون کو استسقاء لحمی تہا واللہ اعلم **علاج** برای بند
کردن خون جراحت سفر السعادت مین لکہا ہے کہ جنگ احد مین پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گہوڑے سے گر پڑے اور مغفر جو سر پر تہا
اوسکی میخ رخسارہ مبارک مین بیٹہ گئی یہان تک کہ ایک صحابی نے اوس میخ کو اپنے دانتون سے کہینچ کر نکالا زور
سے کہ کئی دانت اوسکے بہی ٹوٹ گئے اور حضرت فاطمہ رضا اوس خون کو دہوتی جاتی تہین اور علی علیہ السلام پانی
ڈالتے تہے اور وہ خون بند نہوتا تہا آخر کو حضرت فاطمہ رضا نے بموجب فرمانے آنحضرت کے ایک ٹکڑا بوریے کا جلا کر
اوس زخم مین بہر دیا اوسیوقت خون بند ہوگیا **علاج** برای رفع درد سر و شقیقہ وغیرہ و برای فساد خون بخاری
اور مسلم مین آیا ہے اور مضمون اس حدیث کا یہ ہے کہ پچہنے لگوائے رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے دونون مونڈہون
پر اور گدی مین اور بعضی روایت مین آیا ہے کہ پچہنے لگوائے اپنے سر مین اسواسطے کہ اونکے سر مین درد تہا اور بعضی روایت
مین شقیقہ کے جہت سے آیا ہے اور ایک روایت مین آیا ہے بہتر دواؤن مین پچہنے لگوانا ہے اور فرمایا حضرت نے کہ معراج
کی رات مین گذرا مین کسی فرشتہ پر مگر کہا اوسنے کہ اے محمد صلی اللہ علیہ وسلم حکم کرو اپنی امت کو کہ پچہنے لگوایا کرین
ف شاہ عبد الحق دہلوی نے لکہا ہے کہ مراد یہان سے خونکا نکلوانا ہے پچہنے سے ہو یا فصد سے اور سب طبیب
قائل ہین اسبات کے کہ گرم شہرون مین پچہنے افضل ہین فصد سے غرض یہان سے معلوم ہوا کہ امراض دموی کو خون
نکلوانا بہت مفید ہے اور صداع اور شقیقہ کو بہی نہایت فائدہ کرتا ہے شقیقہ کہتے ہین آدہے سر کے درد کو اور سارے
سر مین ہو تو اوسکو بیضہ کہتے ہین اور جالینوس نے کہا کہ ہے جس شخص نے چالیس برس تک خون کی عادت نکی ہو
تو بعد اوسکی عادت حجامت نکرنی اور شرعۃ الاسلام مین لکہا ہے کہ خون نکلوانا سنت ہے اور نفع دیتا ہے ہر مرض کو اور نہار
منہ خون لینے مین بہت شفا ہے اور پیٹ بہرے پر بہت ضرر کرتا ہے اور بستان مین لکہا ہے کہ بہت گرمی مین خون لینا
اچہا نہین ہے اور اسیطرح بہت سردی مین خون لینا اچہا نہین اور بہتر فصل خون لینے مین موسم ربیع کا ہے اور ضرورت کو
ہر وقت مناسب ہے اور تاریخ ہفدہم اور نوزدہم اور بست و یکم بہتر ہے اور دنون مین پنجشنبہ اور دوشنبہ اور سہ شنبہ خوب ہے
اور اگر کوئی شخص شنبہ اور چارشنبہ کو خون لیوے اور اوسمین کچہ مرض ہو جاوے تو ملامت نکرے مگر اپنے تئین اور بعضے
کتابون مین دیکہا ہے کہ خون ان دنون مین جو شمین محتا ہے اسی جہت سے رحمۃ للعالمین نے اپنی امت کو منع کیا ہی اور اگر
تاریخ اور دن موافق حدیث کے برابر آوے تو سال بہر کی بیماریونکو فائدہ ہوتا ہے اور شرعۃ الاسلام مین لکہا ہے
کہ پچہنے سر پر لگوانا شفا ہے سات امراض سے جنون سے اور جذام سے اور برص سے اور اونگہ سے اور دانتون کے
درد سے اور آنکہونکے غبار سے اور سر کے درد سے **ف** غلط لکہا ہے کہ سر کا درد کہ ہوتا ہے خلط حار سے

اور غلط بارد سے اور چڑہنے سے اور صحبت زیادہ سے اور استفراغ سے اور لمبی بہت کلام سے

سو ان سب باتون کو خون لینا مفید ہے ابوداود مین آیا ہے کہ پچہنے لگائے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے اپنے سرین مبارک

پر چوٹ لگنے کے سبب سے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ ضرورت کیواسطے ستر کو بھی کھولنا درست ہے کیونکہ سرین ستر مین داخل

ہین اور اطبا کہتے ہین کہ پچہنے مقعد یعنی سرین پر لگوانا فائدہ دیتے ہین سر کے مرض کو اور کانون کے مرض کو اور منہ اور ناک کی مرض

اور دانتون کے مرض کو اور آنکھون کے مرض کو اور بعد خون نکلوانے کے تین روز جماع اور حمام کرنے سے اور مطالعہ کرنے

اور جاگنے اور سوار ہونے سے اور حرکت زیادہ کرنے سے اور غم کھانے سے پرہیز کرے اور حدیث شریف مین آیا ہی کہ جو شخص

پچہنے لگواوے سنیچر اور چہارشنبے کو ہو جاوے اوسکو برص تو ملامت کرے مگر اپنے تئین **ف** اور جاننا چاہیے جو

رگ ہاتہ کی قابل فصد کے ہین وہ چہ ہین ایک قیفال ہی کہ کنارہ دست پر ہوا کرتے ہے کیونکہ قیفال یونانی زبان مین کہتے

ہین کنارہ کو سو ہاتہ کے کنارے پر جو یہ رگ واقع ہوئی ہے اسواسطے اوسکو قیفال کہتے ہین اور دوسری اکحل یہ رگ

بازو کے بیچ مین اونچی طرف کو ہوتی ہی اکحل یونانی زبان مین کہتے ہین ملی ہوئی چیز کو سو یہ رگ قیفال اور باسلیق سے ملی

ہوئی ہی اسواسطے اسکو اکحل کہتے ہین اور تیسری باسلیق کہ یہ رگ جگر سے ملی رہتی ہے اور اسکی فصد جگر کو

فائدہ کرتی ہی باسلیق یونانی زبان مین بادشاہ عالیشان کو کہتے ہین اور چوتھے ابطی ہی کہ بغل کے تلے دو رگ آئی

ہی اور پانچوین حبل الذراع کہ اوپر قیفال کے واقع ہے اور چھٹی اسیلم ہی کہ درمیان خنصر و بنصر کے ظاہر ہے اور

پانوکی رگین تین ہین ایک مابض کہ زانو کے تلے ہوتی ہے دوسری عرق النسا اور تیسری صافن عرض جسکو تحقیق ان

رگون کی منظور ہووے طب کی کتابون مین دیکہ لیوے بسبب طول کے اسکا ذکر چھوڑ دیا ہے اور دوسرے یہ کہ اگر بیان

اسکا پورا کرتے تو طب یونانی یہ کتاب ہو جاتی طب نبوی نرہتی **علاج** برای عرق النسا سفر السعادة مین روایت کی

ہی انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے دوا کیا کرو تم عرق النسا کی عربی بکری کی ساتہ کہ پکائی جاوے

پہر حصہ کی جاوے ہر روز ایک حصہ نہار منہ پیا جاوے **ف** یعنی عربی بکری کے سرین کا گوشت لیکر اوسکے پچہنے

نکلاوے اور نہار منہ اوسکو پیا کرے انشاء اللہ تعالی اوس درد کو بہت فائدہ ہووے گا عرق النسا نام ہی ایک رگ کا

کہ وہ سرین سے کعب تک طول ہو جاتی ہے اور اوسکا درد آدمی کو بہت حیران کرتا ہے یہان تک کہ سب کچہ بہول جاتا

سو اسواسطے اوسکو عرق النسا کہتے ہین کہ وہ اپنی سب چیز کو بہول جاتا ہے **علاج** برای دفع قبض شبرم

مین آیا ہے کہ آنحضرت نے پوچہا اسماء بنت عمیس سے کہ تو اسہال طبیعت کا کس چیز سے کیا کرتی ہی کہا اوسنے کہ

شبرم سے فرمایا کہ یہ تو نہایت گرم ہے اوسنے عرض کی کہ پہر اسہال طبیعت کا سنا سے کرتی ہون ارشاد کیا

اسنے کہ اگر کوئی چیز موت کی دارو ہوتی تو سنا ہوتی مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف** شبرم ایک گھاس ہی جہاڑ

مین کہ جو تہوڑے تہوڑے مین گر ... ہے ایسی چیز سے بہی اسہال کرنا خوب نہین ہے اور ایک حدیث مین آیا ہے کہ جہا

عرق النسا

شبرم

کرواسی لوگوں کو اور سوٹ کر واسطے کہ ان دنوں میں تعاہی ہر بیماری کی گربسے ہیں سوٹ مین آئنا قول ہی صحیح یہ ہے
کہ شہد کو کہتے ہیں کیونکہ شہد اور سناطعت کے اسہال کرنے کے واسطے یہ دو نون نظیر ہیں شہد کے فوائد تو بیان
ہو چکے ہیں مگر سنا بہتر ہوا کرتی ہے سکے کی اسہال کرتی ہی بلغم اور سودا کو اور جائزہ کرتی ہی اخلاط سوختہ کو اور پاک کرتی
ہی دماغ کو اور جلا کرتی ہی جلد کو دور دفع کرتی ہے امراض طبعی کو اور مفید ہوتی ہے مرض سودا وی کو اور دفع کرتی ہے
حول کو اور دور کرتی ہے صرع کو مبی مرگی کو اور دفع کرتی ہی شقیقہ کو اور سارے سر کے درد کو اور قوت دیتی ہے
حرم قلب کو **علاج** برای دفع امراض بدن مسلم نے ابوہریرہ رضہ سے روایت کی ہی کہ فرمایا رسول صلے
اللہ علیہ وسلم نے کہ ہر بیماری کی واسطے دوا ہی کلونجی میں مگر موت کی نہیں جو مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف**
جالینوس نے لکھا ہے کہ کلونجی تحلیل کرتی ہے ریح کو اور جب کہاوے اوسکو پیٹ کے کرموں کو قتل کرتی ہی اور خرج
کرکے اوسکو سر پر لگاوے تو زکام دفع ہو جاتا ہے اور رسے اگر خشکی کی جہت سے چھلکے اوترتے ہوں تو کہانا
اوسکا بہت فائدہ کرتا ہے اور جس پر تل نکلے ہوین تو لگانا اوسکا اونکو صاف کرتا ہے اور ستے حیض کو کھول دیتا ہی
اور ہمادا اوسکا سر کے درد کو فائدہ کرتا ہے اور پھوڑوں کو توڑ ڈالتا ہے اور سرکے میں اگر ملا کر کہاوے اوسکو تو ورم
طبعی دور کرتا ہے اور اسکو ملا کر روغن آبرسا میں سونگھے تو آنکھ کو سفید درد کو مفید ہوتا ہے اور کہانا اوسکا دم جنہے
کو فائدہ بخشتا ہے اور کلی اوسکی دانتوں کے درد کو کھو دیتی ہے اور کہانا اوسکا بول کو جاری کرتا ہی اور گھر میں دہسکے
دہوہی کرین تو مچہر اور کہٹمل دور ہو جاتے ہیں اور بعضے علما نے لکھا ہے کہ خاصیت اوسمیں یہ ہے کہ طبعی اور سوداوی
بخار کو دور کرتا ہے اور کدو دانہ کو قتل کرتا ہے اور اوسکی پوٹلی مادہ کر زکام والے کے گلیمین ڈال دین تو زکام کو
مفید ہوتا ہے اور چوتھ دسکے بخار کو فائدہ بخشتا ہے اور اگر کسی عورت کا دودہ خشک ہوگیا ہو تو اوسکا کہانا دودہ
کو جاری کرتا ہے اور معدے کی رطوبت کو خشک کرتا ہے اور مواد کو پکا دیتا ہے اور بچے کو پیٹ سے گرا دیتا ہے
اور قولنج ریحی کو فائدہ دیتا ہی اور درد سینہ اور کہانسی کو کھو دیتا اور متلی اور قی کو دفع کرتا ہے اور استسقا اور طحال
کو فائدہ بخشتا ہی اور مداومت اوسکی روغن زیتون کے ساتھ رنگ کو سرخ کرتی ہے اور چہرہ کو صاف کرتی ہے
اور اگر سرکے کے ساتھ کہایا کرے تو کرم شکم کے مرجاتے ہین اور اوسکو سکنجبین کے ساتھ کہاوے تو چوتھے دن کے
بخار اور طبعی بخار کو مفید ہوتا ہے اور اگر اسکو شہد کے ساتھ کہاوے تو سنگ گردہ کو دور کرتا ہے اور اگر کلونجی کو جلا کر
کہاوے تو بواسیر کو فائدہ ہوتا ہے اور اگر ورم سخت ہووے تو تیز ہووے لڑکے کے بول مین ملا کر کلونجی کو ضماد
کرے تو ورم تحلیل ہو جاتا ہے اور اگر سرکے مین ملا کر برص پر لگاوے تو برص اچھا ہو جاتا ہے اور اگر خصیہ سوج
گیا ہو تو سرکے مین اوسکو پیس اسکا ضماد مفید ہے اور اگر امراین کے پانے مین اسکو ملا کر ناف پر لگاوے تو کدو دانے
پیٹ کے مر جاتے ہیں اور اگر کسی کے بال بوڑہے ہو جاوین اور ہر روز تو کام کرین تو اسکو آب حنا مین ملا کر لگاوے

بی ضرورت کے کہانا اسکا خوب نہین اس لیے کہ فرشتون کو اسکی بو سے نفرت ہی اسواسطے انحضرت نے منع کیا ہے
کہ اسکو کچا کہاکر مسجد مین آیا کرو **علاج** برای دفع برص سیوطی نے نقل کیا ہے کہ کہا عمر رضہ نے کہ نہایا کرو
دہوپ کے گرم پانی سے اسواسطے کہ یہ وارث کردیتا ہے برص کو **علاج** برای دفع خارش کہ از گزیدن
ہوام اشد بخاری اور مسلم نے روایت کی ہے انس ابن مالک رضہ سے کہ کہا انس نے کہ کہجلی پیدا ہوئی عبدالرحمن
اور زبیر بن العوام کو یہان تک کہ افسوس سے نہایت حیران تہے سو رخصت دی رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ریشمی
کرتا پہنا کرین اور مسلم کی بعضی روایت مین آیا ہے کہ انہون نے جون کی کہ جنگ مین شکایت کی رسول کو صلی اللہ علیہ
وسلم سے پس رخصت دی حضرت نے ریشمی کرتہ پہننے کی مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف** جانا چاہیے کہ اس
حدیث مین دو باتین معلوم ہوتین ایک تو یہ کہ ریشمی کپڑا مردونکو استعمال کرنا حرام ہے کیونکہ لفظ رخصت کا دلالت
کرتا ہے اسکے حرام ہونے پر اگر نہوتا تو رخصت کی کیا حاجت تہی اور دوسرے یہ کہ ضرورت کیواسطے منع چیز
بہی درست ہوجاتی ہے اور یہ معلوم ہوا کہ ریشمی کپڑا خارش کو فائدہ کرتا ہے کیونکہ ریشم قوت دیتا ہے قلب کو
اور فرحت مین لاتا ہی دلکو اور دفع کرتا ہے امراض سوداوی کو اور موجز مین لکہا ہے کہ ابریشم گرمی اور فرحت
دینے والا ہی اور پہننا اسکا دفع کرتا ہی قمل کو یعنی جون کو **علاج** برای دفع ذات الجنب ترمذی نے روایت
کی زید بن ارقم سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ دوا کرو واسطے ذات الجنب کی قسط بحری اور زیت کی ساتھ **ف**
جانا چاہیے کہ قسط دو قسم ہی ایک شیرین اور دوسرا تلخ شیرین سفید ہوتا ہے اور تلخ ہوتا ہے اور ذات الجنب کی بہی
دو قسم ہے ایک ورم ہوتا ہے سینے مین گرد ورم عضلائین پیدا ہوا کرتا ہے پہر باطن سے ظاہر مین آجاتا ہی سو یہ
قسم نہایت برا ہوتا ہے اور علامت اسکی یہ ہے کہ بخار اور کہانسی اور ضیق النفس اس سے ہوا کرتا ہے درد ناخس
بہت ہوتا ہے اور پیاس کا غلبہ رہتا ہے اور ذہن مختلط ہوجاتا ہے اور دوسرے قسم ذات الجنب کی یہ ہے کہ ریح کے
بند ہوجانے سے پہلو مین ایک درد ہوتا ہے سو قسط بحری علاج اس درد کا ہے سو پیسو اگر روغن زیت مین ملا کر اس درد
کی جگہ پر مل دیجیے اور لوہین سے تہوڑا سا کئی بار چاٹ بہی لیجیے تو اس درد کو یہ علاج انشاء اللہ تعالی فایدہ
کریگا اور اگر پہلے قسم کو کہ جو اوپر بیان ہوئی ہے بلغم کی سبب سے ورم ہوتا ہے تو یہ علاج اسکو مفید ہی اور اگر وہ ورم
صفراوی یا دموی ہووے گا تو یہ علاج فایدہ نکریگا اور ایک حدیث مین آیا ہی کہ حاصل اسکا یہ ہے کہ حضرت صلعم ایکبار
بیمار ہوئے گہر کے لوگون نے جانا کہ آپ کو ذات الجنب ہی یہ سمجہکر قسط اور روغن زیت اونکے منہ مین ڈالنے لگے
حضرت نے اشارے سے منع کیا مگر کسی نے نمانا پہر جب حضرت ہوشیار ہوئے تو پوچہا کہ یہ کیا تہا اونہون نے کہا قسط تہا
اور زیت لوگ اس مرض کو ذات الجنب سمجہے تہے فرمایا کہ حق تعالی اوس مرض سے مجکو بچا رکہے گا اور فرمایا کہ جسنے میرے
منہ مین دوا ڈالی ہے اوسکے منہ مین بہی یہ دوا ڈالی جاویگی **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ جس

طب مین دخل نہووے تو وہ ہرگز علاج نہ کرے کیونکہ اگر کچھ ضرر ہو جاویگا تو ضمانت لازم آوے گی اور ابوداؤد
والے نے مرفوعاً روایت کی ہے عمرو بن العاص سے کہ جو شخص نا واقف ہے طبابت کرے اور علاج سے تعرض کرے
تو وہ ضامن ہے **ف** علمانے لکھا ہے جو شخص نا واقف ہے کسیکا علاج کرے اور وہ مریض ہلاک ہو جاوے تو اوسپر
ضمانت لازم آوے گی اور اگر کسیکا علاج کرنے کے واسطے دو حکیم جمع ہو جاتے تھے تو حضرت نے فرمایا کہ جو حاذق
تر ہے بیچ مین دو اس مرض کا علاج کرے یعنی اگر نا واقف سے کرے گا تو اوسپر ضمانت لازم کی جاویگی امام
اسدی نے موطا مین اس حدیث کو بیان کیا ہے اوسکا حاصل یہ ہے کہ جو بیان ہو چکا ہے جسکو منظور ہو وہ وہاں اس حدیث
کو دیکھ لیوے **علاج** برای درد سر ابن ماجہ مین آیا ہے کہ جب سر مین درد ہوا کرتا تھا نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے
تو لیپ کیا کرتے تھے اپنے سر پر مہندی کا اور فرمایا کرتے تھے کہ بیشک یہ فائدہ کرے گی اللہ کے حکم سے تو حاصل ہے
حدیث کا تمام ہوا **ف** یہ علاج ہے اوس درد کا کہ جو بادی ہوا اور بادی ہو یا خونکی سبب سے تو اوسکا علاج حجامت
یعنی پچھنے کا لگوانا چنانچہ ابوداود مین آیا ہے کہ جسنے شکوہ کیا نزدیک رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم کے اپنے درد کا
تو اوسکو فرمایا حجامت کرا اور جسنے شکوہ کیا اپنے پیٹ کے درد کا اوسکو بھی فرمایا ہے کہ مہندی کا لیپ کر اور
ترمذی میں ام رافع سے روایت کی ہے کہ جب نبی کو پھوڑا یا پھنسی ہوتا تھا یا کوئی کانٹا لگتا تھا تو اوسپر مہندی
لگا کرتے تھے **ف** اطبانے لکھا ہے کہ مہندی سر دون کو اور لڑکون کے منہ کھول دیتی ہے اوسکے حضرت
صلعم نے پیٹ کے درد کو اسکا لیپ کیا ہے اور خاصیت اسمین یہ ہے کہ رطوبت زیادہ کو خشک کرتی ہے اور اگر بیس
مثقال شکر کی ساتھ اوسکو کھاوے تو ابتدا اوسکے جذام کو بہت فائدہ کرتی ہے اور بعضون نے لکھا ہے کہ اگر ایک مہینہ اسکو
کھاوے تو اوسے بھی ابتدا کا جذام تجاوز نہووے تو پھر کسی علاج کے قابل نہین ہے اور اگر کسی کے ناخن جاتے رہے ہوں
تو پانی اوسکا تیار کر دس مثقال دس روز تک پیا کرے تو ناخن اصلی پیدا ہو جاوینگے اور لیپ اسکا [illegible]
دیتا ہے اور اگر نیم مثقال پیسکر اوسکو پئیے تو قولنج کو دفع کرتا ہے اور سنگ گردہ اور سنگ مثانہ کو بھی فائدہ کرتا
اور اگر آبلے پر لگا دے تو آبلہ ٹوٹ جاتا ہے اور اگر منہ مین قرحہ ہو جاوے تو مضمضہ اسکا بہت فائدہ کرتا
اور ورم کو لیپ اسکا بہت مجرب ہی **علاج** برای غدہ کہ خناق کہتے ہیں اور غدہ ایک بیماری ہے کہ لڑکون
کی حلق مین ہوا کرتی ہے اور اس بیماری کے ہونے کا سبب یہ کہ دائی جو انگلی حلق مین ڈال کر زور
کا دباتی ہے تو اوس جہت سے یہ مرض ہوا کرتا ہے اور بعضے وقت خون کے جہت سے بھی یہ مرض
ہوا کرتا ہے اور علامت اوسکی یہ ہے کہ لڑکے کے منہ سے اور ناک سے خون بہت جاتا
سو حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے منع کیا عورتون کو کہ لڑکے کے حلق تا مت دبایا کرین اور اس بیماری
علاج اسطرح سے فرمایا ہے چنانچہ امام احمد حنبل نے اپنے مسند کی مین لکھا ہے کہ داخل ہوئے رسو

رسول صلی اللہ علیہ وسلم عائشہؓ کے گہر مین اونکے نزدیک عائشہ رضؓ کے ایک لڑکا تہا کہ اوسکے نتہنون سے خون جاتا تہا فرمایا
حضرت نے کہ کیا ہوا اسکو کہ خون اسکے نتہنون سے جاتا ہے لوگون نے کہا کہ اسکو عذرہ ہی اور اسکے سر مین درد ہے فرمایا
کہ وائی ہے تمکو قتل نکیا کرو اپنی اولاد کو یعنی حلق آنا دبایا کرو کہ لڑکی کی یہ حالت ہو گئی پہر فرمایا کہ جس لڑکے کو حالت
ہووے تو پس چاہیے اوس عورتکو لیوے تہوڑا سا قسط بحری پہر پانی مین حل کرے اوسکو اور ڈالے لڑکے
کے ناک مین پہر عائشہ رضؓ صدیقہ نے بتایا یہ علاج اوس عورت کو غرض وہ لڑکا اچہا ہو گیا حاصل حدیث کا تمام
ہوا **ف** اطبا نے لکہا ہے کہ قسط بحری ادرار کرتا ہے بول کو اور حیض کو اور جذب کرتا ہے مادہ بدن کو اندر
سے اور پلید جگر کو کہول دیتا ہے اور ورم جسم کو اور درد سینہ کو مفید ہے اور معدہ کو قوی کرتا ہے اور
دماغ مین جو جنبہ درد ہے تو اوسکو دور کرتا ہے اور درد مثانہ کو فایدہ کرتا ہے اور ریاح کو تحلیل کرتا ہے اور
سکنجبین کے ساتھ اگر کوئی چاٹے تو جو ہے باری نجار کو فایدہ کرتا ہے اور اگر شہد کے ساتھ چاٹے تو دم پہنسنے
اور پرانی کہانسی کو فایدہ کرتا ہے اور طحال کو گہولا دیتا ہے اور عشے کو بہی کہو دیتا ہے اور ہونی اوسکی با اور کام
کو مفید ہے اور ضماد اسکا کلف کو فایدہ کرتا ہے اور عرق النسا کو بہت مفید ہے اور روغن زیتون کے ساتہ کان کے
درد کو فایدہ بخشتا ہے اور اگر سر کے درد کے واسطے اسکو پیسا کر سونگہا کرے تو درد جاتا رہتا ہے اور جاننا چاہیے کہ اگر کوئی
حکیم اعتراض کرے اور کہے کہ قسط بحری گرم ہے اور عذرہ بہی گرمی سے ہوتا ہے تو پہر کیونکر اس بیمار کو فایدہ ہوگا تو
جواب اسکا یہ ہے کہ عذرہ بہی پیدا ہوتا ہے خون سے اور بلغم سے لیکن بلغم زیادہ ہوتا ہے اور خون کم ہوتا ہے سو قسط
بحری کی گرمی بلغم کی رطوبت جذب کرتی ہے پس اسواسطے یہ دوا اس بیمار کو فایدہ کرتی ہے اور بعضے علما نے
جواب دیا ہے کہ تجربہ حضرت کا سب سے اسمین کلام کرنا محض نادانی ہے **علاج** برای دفع درد دل ابوداؤد
نے روایت کی ہے سعد سے کہ کہا بیمار ہوا مین سو آئے حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم میرے خبر کو پس رکہا ہاتہ
مبارک اپنا میرے سینے پر یہان تک کہ سردی پائی مین نے اپنے دل پر فرمایا کہ تیرے دل مین درد ہے سو جا تو
حارث بن کلدہ کے پاس اسواسطے کہ وہ علاج کیا کرتا ہے لوگون کی پہر لیوے حارث سات کہجورین مدینے کے
کہجورون مین سے پہر اونکو گٹہلی سمیت کوٹ ڈالے پہر تجہے کہلاوے مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف** علمانے
لکہا ہے کہ مدینے کی کہجورون مین حقتعالے نے خاصیت رکہی ہے کہ دل کے درد کو فایدہ کیا کرین سو فرمایا
کہ سات کہجورین لیوے سو اس گنتی کے معنے کی خاصیت کو اللہ اور رسول کے سوا کوئی نہین جانتا اس جگہ
سب حکیمون کی حکمت عاجز ہے کیونکہ صاحب وحی خوب جانتا ہے دوسرا کوئی کیا جانے یہ حکمت علاقہ
رکہتی ہے وحی سے اور بعضی حدیث مین آیا ہے کہ جو کوئی صبح کو سات کہجورین کہایا کرے تو اوسکو زہر اور جادو
کبہی اثر نکریگا مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف** اسجگہ بہی عقل حکیمون کی عاجز ہے کوئی ہرگز معلوم نہین کرسکتا

ہی کرکیا حکمت ہے کیونکہ جادو مین اور کہجور کے کہانے مین عقل کے نزدیک ہرگز ضرر تو معلوم نہین ہوتا ہی مگر اسجگہ اعتقاد کی
جانچ ہے جیسا اعتقاد اللہ اور رسول پر ہوویگا ویسا فائدہ بہی ظاہر ہوویگا اسیواسطے ہمنے اوپر ذکر کر دیا ہے کہ جسکو
سنت کرنا طب نبوی کے ساتھ منظور ہووے وہ اول اپنے اعتقاد کو درست کرے اور اعتقاد درست کرنے کے یہ معنے
ہین کہ اوسکو شک اور خوف ان علاجون کے کرنے مین ہرگز نہ آوے اگرچہ کوئی حکیم بہی اوسکو منع کرے تو یہ جانے
کہ ان حکیمون کے علم ظنی ہین اور رسول کا علم یقینی ہے ظن اور یقین کیونکر برابر ہوسکتا ہے اور اگر جسکو درجہ یقین کا
حاصل ہو تو اوسکو چاہیے کہ علاج انہین حکیمون کا کرے کیونکہ اسکو اس مین ایمان جانے کا خوف نہین ہے اور جاننا
چاہیے اسبات کو جہان علاج کرنا سنت ہے وہان پرہیز کرنا بہی سنت ہے کوئی یہ نجانے کہ پرہیز کرنا مخالف شرع کے ہی
کیونکر کہ پرہیز کرنا ثابت ہوتا ہے قرآن سے جیسا کہ حق تعالے نے فرمایا ہے کہ اگر تم مریض ہو تو تیمم کرلو اور
حضرت صلی اللہ علیہ والہ وسلم نے فرمایا ہے صہیب رومی کو کہ تو کہجورین نکہا اس لیے کہ تیری آنکہ دکہتی ہی رمد اور اسی
رسالے مین اوپر بیان ہوچکا ہے کہ حضرت علی رض کو بہی کہجورین کہانے سے منع کیا اور فرمایا کہ اسکو نکہا کیونکہ تو نقاہت رکہتا
ہے اور آنکہ دکہتی ہے اور خود بہی قربت سے پرہیز کرتے تہے اسکا بیان بہی اوپر تمام کر آئے ہین سو ان دلیلو نسے
معلوم ہوا کہ بیماری مین آدمی کو پرہیز کرنا بہی ضرور ہے حکیم حاذق دیندار جو اوسکو کہے اوسکے کہنے سے عدول نکرے
مگر بضرورت اگر کوئی چیز حرام کہلاوے تو اوسکا کہنا نمانے کیونکہ معلوم ہوا کہ وہ حکیم دیندار نہین ہے اور تب بہی اوسکا
کہنا قبول نکرے اور تندرستی کا بہروسا اپنے رب پر رکہے **علاج** برای دفع خدر جاننا چاہیے کہ خدر اوس
بیماری کو کہتے ہین کہ آدمی کے بدن مین کسی سبب سے حس و حرکت نرہے اور گرمی اور سردی اوسکی بدن مین ہرگز معلوم
نہو سو علاج اوسکا یہ ہے سفر السعادۃ مین لکہا ہی کہ کئی آدمی اکبد بخت کے پاس گئے اور اونمین سے ناگہان کہ خدر
کرگیا کئے جو اتہے اور اس جگہ بیاکرکے گئے اور حس و حرکت اونمین نرہی ہے سو حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا کہ
ٹہنڈا کرو پانی کو مشک مین پہر چہڑکو اونپر دو اذان کے بیچ مین یعنے ابین فجر کی اذان کے اور تکبیر کے اسی طرح
اونپر چہڑک دو یہ علاج طب یونانی کے بہی موافق ہے اسواسطے کہ جسکو غش آجاوے تو اوسکے منہ پر پانی
ٹہنڈا چہڑکا کرتی ہین **علاج** برای دفع بثرہ جاننا چاہیے کہ بثرہ کہتے ہین ہندی زبان مین پہوڑے کو علاج
اوسکا سفر السعادۃ مین لکہا ہے کہ کہا کسی بی بی نے حضرت کی بی بیون سے کہ آئی میرے یہان رسول صلی اللہ
علیہ وسلم اور میری اونگلی مین نکلا تہا پہوڑا سو آپ نے فرمایا کہ تہوڑا تیرے پاس ذریرہ ہے مینے عرض کی کہ ہی فرمایا کہ
لگا دے اوسکو مضمون حدیث کا تمام ہوا **ف** ذریرہ کہتے ہین قصب الذریرہ کے سیدہ کو یعنی قصب الذریرہ
جب پرانا ہوجاتا ہی تو اوسکے اندر سے ایک چیز مانند گہن کے نکلتی ہے اوسکو ذریرہ کہتے ہین اور جالینوس نے لکہا ہے
کہ ذریرہ کو پانی مین پیسکر اگر پہوڑے پر لگاوے تو اچہا ہوجاتا ہے **علاج** برای خوش کردن دل بعض

خدر

بثرہ

بستان خوش رکھو یعنی اچھی باتین شیرین کرے مریض کے روبرو یہ بھی مرض کو دفع کرتے ہین سفر السعادۃ مین روایت کی ہی
ابو سعید خدری سے کہ جب داخل ہو تم اور مریض کے دلیل بیان کرو عمر کی درازی اسواسطے کہ کہنا ٹال نہین دیتا ہے
کسی چیز کو لیکن خوش کرتا ہے مریض کے دلکو **ف** یعنی جب بیمار کی خبر کو جایا کرو تو کہا کرو کہ تم غم مت کھایا کرو عمر تمہاری
بہت ہے انشاء اللہ تعالی اب تم جلدی تندرست ہو جاؤگے سو یہ کہنا بھلا تقدیر کو نہین ٹالتا مگر فائدہ اسمین یہ ہے
کہ بیمار کا دل خوش ہو جاتا ہے اس حدیث سے معلوم ہوا کہ مریض کے روبرو خوشی کی باتین کہے کہ مریض کا دل
ہلکا ہوتا ہے مگر اتنا لحاظ کیا چاہیے کہ جھوٹے قصے اور کہانی وغیرہ کو نہ کہا کرے کیونکہ اسمین خود بھی گناہگار
ہووے گا اور اوس مریض کو گنہگار کرے گا ایسے وقت مین بیمار کو چاہیے کہ ہر وقت توبہ اور استغفار کرے اور اپنے رب کی
طرف ہر دم رجوع رہے یہ وقت کہانیون اور قصون کا نہین ہے مگر کوئی شخص بطور مزاح کے کہ جس مین فحش نہووے
کبھی کبھی مریض کے دلکو خوش کیا کرے تو کچھ مضائقہ نہین ہے کیونکہ اسمین مرض کو تخفیف ہوا کرتی ہے مگر استہزا نکرے
استہزا ایک مرض روحانی ہے کہ آدمی واسطے طمع دنیا کی اپنے عزت کو امیرون کے پاس اور سردارون مین کھوتا ہے
امیر لوگ اوسکو مسخرہ جان کر دوست جانتے ہین سو ایسا شخص نزدیک حق تعالی کے بدترین خلائق ہے
اور اوسکے صحبت سے دلون کو زنگ لگتا ہے سو علاج اس مرض کا یہی ہے کہ طمع اور حرص کو اپنے بیچ مین سے
دفع کرے اور قناعت کو اپنا شیوہ کر رکھے تاکہ ذلت کا بدلا عزت حاصل ہو جاوے **علاج برای دفع غضب**
یعنی غصہ جانا چاہیے کہ غصہ بھی مرض ہے امراض نفسانی مین سے کہ ضرر اسکا اپنے تئین بھی پہونچتا ہے اور غیر کو بھی ہوتا ہے
اور ضرر اوسکا اپنی ذات کو یہ ہے کہ اوسکی زیادتی سے روح اور حرارت غریزی باہر آجاتی ہے اور پہر اس سبب سے بیمار ہو جاتا ہے
اور دیوانہ پن اور غشی اور سوا اسکے بیماریان طرح طرح کی پیدا ہوتی ہین اور آخر کو کلمات کفر کے منہ سے نکلنے
لگتا ہے اور عزت اور وقار اوسکا مومن لوگون کے کم ہو جاتا ہے اور اسیطرح غصہ کرنے والے کے دشمن بہت ہو جاتے ہین
اور دوست کم ہوا کرتے ہین اور حسد اور کینہ اور بغض اور عداوت یہ جتنے امراض ہین اس سے پیدا ہوا کرتے ہین اور اگر
قدرت رکھتا ہے تو دوستون کو ضرر پہنچاتا ہے اور اگر عاجز ہوتا ہے جیسا کہ مشہور ہے کہ غصہ ور درویش بجان درویش یعنی وہ خود
اپنی جان کو ہلاک کرتا ہے اور گالیان اپنے تئین دینے لگتا ہے اور اپنے کپڑے پہاڑ ڈالتا ہے اور کبھی ایسا ہوتا ہے
کہ اپنے تئین تلوار سے یا کسی اور ہتیار سے قتل کر ڈالتا ہے اسیواسطے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ آگاہ
ہو غصہ ایک چنگاری ہے کہ وہ سلگائی جاتی ہے آدمی کے دلمین سو اسواسطے آنکھین اوسکی سرخ ہو جاتی ہین اور گردن
کی رگین پہول جاتی ہین سو دلیل اوسکے آگ ہونے کی یہ ہے کہ رنگ اوسکا متغیر ہو جاتا ہے اور سارا جسم جوش مین
آجاتا ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ غصہ ایک آگ ہے کہ دلمین پیدا ہوتا ہے پہر اوسکے بدن پر ظاہر ہو
جاتا ہے سو آدمی کے تئین چاہیے کہ اپنے تئین اس سے کہ یہ آگ ہی بچاوے اور اگر آجاوے تو علاج اسکا حدیث شریف

میں تیری حالت اور اپنا بس حق تعالیٰ فرماتا ہے کہ میری بانی اپنی کہے اور اس دور ہوگئے یہ حدیث الطبا کے جو وقت
حدیم علی شیرازی نے حاتون کی شرح میں لکہا ہے کہ اسوقت روح اور حرارت غریزی آدمی کی حرکت میں ہوتی ہے
بہت جیسے ہزی بیٹہ سے اور بدن پر ازالہ سے نفع کلی حاصل ہوتا ہے اور بیٹہ نہ سکے تو سر اوسکا ہو
سکیو غصہ آوے اگر کہڑا ہو تو بیٹہ جاوے اور بیٹہا ہو تو لیٹ جاوے **ف** بعضے علماء نے لکہا ہے کہ لیٹ جانے
حضرت کو مراد یہ ہے کہ عاجزی کرے گے اور نفس کو اپنے سمجہے کہ تو مٹی سے پیدا ہوا ہے تو آگ کی کیون سیمنہ
زمین کو کیا اسپر لوگ بول و براز کرتے ہین اور تہوکتے ہین اپنے اور سب چیزون کو اکٹہی کرتی ہے تو تکو بہی چاہیے کہ
تو بہا سا زمین کے پست کرے تجہے آگ سے کیا کام ہے کیونکہ یہی آگ ابلیس میں شیطان تہی کہ آخر کو کافر ہوگیا اور شایہ
کی نیا ہے نکالا گیا والعیاذ باللہ ۔ وبار اور رسولہ اور قبر اجابت حضرت نے یہ فرمایا ہے کہ جب کسیکو غصہ آوے
بیٹہے اور حق تعالیٰ کو یاد کرنا آنے یعنی غصے کے وقت اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم کہے کیونکہ غصہ کرنا اثر ہے
شیطان کا اور شیطان حضرت آدم پر اول حسد شیطان ہی نے کیا تہا سیطرح جب شیطان کو یاد کرے اور
غصے کو دفع کرے اور یہ تو فرمایا کہ حق تعالیٰ کو یاد کرے یعنی اپنے نفس کو سمجہاوے کہ ان پر تو خدا تعالیٰ سے
بہت عاجز ہے اور وہ باوجود اس قدرت کے تجہے ہر کام میں عفو کرتا ہے اور تو تو بار حرام کہ اوسکو
بندہ تیرے ہر وقت عفو کیا کرے تاکہ قیامت کے دن ہی تیرے گناہ معاف کیے جاوین **علاج** بیماری دفع حسب
سفر السعادۃ میں لکہا ہے کہ جب حضرت کے گہر میں لوگون کا کوئی رشتہ دار یا حضرت عائشہ کا کوئی رشتہ دار
حسب کو ایا کرتے تہے اور اوسکو شہد کے ساتھ تہوڑا سا ملا کر کہتے تہے گہر کے لوگون کو کہا کہ تم اسکو اسلئے کہ
اور حضرت عائشہ رض کہتے ہین کہ ہین جنے خا سے رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے فرمایا کرتے تہے کہ تلبینہ
رکہا اور کو تو اکثر بعض بعد سبب اور بعض حدیث میں آیا ہے کہ جب کوئی کہتا رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے کوئی
بیماری کی سبب کہا نہیں کہا تا ہے تو فرماتے تہے کہ تلبینہ پلاؤ اوسکو قسم ہے ذات پاک کی کہ جان میری
سے معدہ تلبینہ ہوتا ہے شکم کو جیسا کوئی دہوتا ہے منہ اپنا میل سے حاصل حدیث کا تمام موافق
چاہیے کہ تلبینہ ایک چیز ہے رقیق کہ اوسکو سا کرتے ہین اور ترکیب اوسکے بنانے کی یہ ہے کہ جو کا آٹا
او شیر میں پکاتے ہین پہر جب پک جاتا ہے تو اوسمین تہوڑا سا شہد ڈالتے ہین پہر ٹہنڈا کرکے اوسکو
اور بعضے وقت شہد میں ملا کر اوسکو کہایا کرتے ہین اور شہد کا ذکر اوپر ہوچکا ہے جسکو منفعت مولد
سوبہ غذا قوت دماغ اور قوت قلب کیواسطے زیادہ کرتی ہے اور شکم کی الائش کو دفع کرتی ہے اور
لذت ہے اور غم کیواسطے بہت مفید ہے اور جانا چاہیے کہ تلبینہ طب نبوی میں
میں آتش جو ہے واسطے جالینوس نے لکہا ہے کہ جو برابر کوئی غذا ایسی نہیں ہوئی ہے کہ غذا اندر

فائدہ

تنبیہ

آتی ہے اور بیماروں کے بہی کام آتی ہے اسیواسطے بیماروں کو آش جو پلاتے ہیں اش گندم نہیں پلاتے کیونکہ جو پیاس
کو اتارتا ہے اور خون کے جوش کو مٹاتا ہے اور صفرا کو دور کرتا ہے اور بلغم کو جلا کرتا ہے اور ستو اوسکے شیرین کر کے
کہاوی تو بہت ہی خوب غذا ہے اور بعض علما نے لکہا ہے کہ جو کی بہتر ہونیکے یہ دلیل ہے کہ جمیع انبیا علیہ السلام
اکثر اوسکو کہاتے رہے ہیں پس مسلمان کیواسطے اسکی دلیل بہتر ہونے کی کافی ہے جالینوس اور بقراط وغیرہ
کہین یا نکہین **علاج** برائی دفع زہر سفر السعادۃ میں لکہا ہے کہ ایکعورت یہودنے گوشت میں زہر ملا کر کباب
اور پہر حضرت صلعم کے پاس لائی پہر حضرت نے اوسمین سے تہوڑا سا کہایا اوس گوشت کو حق تعالی نے زبان بخشی اور وہ کو
پکا ہوا بولا کہ مین زہر آلودہ ہون آپ کہانا موقوف کرین پہر حضرت نے اوس عورت سے پوچہا کہ تونے اسمین زہر کیون
ملایا تہا اوسنے جواب دیا کہ مینے تمہاری آزمانے کو ملایا تہا اسواسطے کہ اگر تم نبی ہو تو تمکو خلل کچہ نہیں کریگا غرض
اوسوقت معجزہ ظاہر ہونے کے واسطے کچہ خلل ظاہر نہوا اگرچہ وہ زہر تاثیر کر گیا سو اسواسطے جب اوسکا خلل معلوم ہوتا تہا
تو پچہنے اپنے مونڈہے پر اور گردن پر لگوایا کرتے تہے اس مقدمے کے بعد حضرت تین برس زندہ رہے تہے
پہر آخر کو انتقال کے وقت فرمایا تہا کہ وہ جو مینے زہر کہایا تہا اوسوقت اوسنے میرے سینے کی رگ کو توڑ ڈالا
غرض اس عالم سے انتقال فرمایا اس جگہ سے علما کہتے ہیں کہ حضرت کو شہادت نصیب ہوئی ہے حق تعالی نے
اس رتبے سے اونکو خالی نہیں رکہا ہے اور جب حضرت صلی اللہ علیہ وسلم پر جادو کیا یہودیون نے تو حضرت نے جب ہی
اپنے سر مبارک پر پچہنے لگوائے تہے اور جادو ہونیکا بیان ادویات طبیعی مین مناسب نہیں ہے ادویات الہی
مین اسکا بیان کیا جاویگا **ف** جانا چاہیے کہ اس حدیث سے معلوم ہوا کہ خون نکلوانا جادو وغیرہ کو
بہی فائدہ کرتا ہے اس جگہ بعضے ملحدین کہ جنکو ذرہ بہی ایمان سے حصہ نہیں ملا ہے وہ لوگ طعن کرتے ہین کہ
خون نکلوانا جادو کو کچہ بہی مناسب نہیں ہے فقط اپنی اٹکل سے اپنا علاج کیا کرتے تہی اور دسرونکو اسیطرح
بتایا کرتے تہے طب مین اونکو ہرگز دخل نہین تہا جواب اوسکا یہ ہے کہ ارسطاطالیس یا جالینوس اگر اس
علاج کو بیان کرتے تو یہ طعن کرنیوالے ہرگز یہ اعتراض نکرتے اور یہ کہتے کہ یہ لوگ عقل کے پتلے تہے انکو
کہین سے یہ علاج معلوم ہوا ہوگا ہمکو عقل دوڑانا اسمین کچہ ضرور نہیں ہے یہی جواب اگر رسول کے مقدمہ مین
بہی دیتے اور کہتے کہ یہ علاج وحی سے متعلق ہے عقل کو اسمین کیا دخل ہے تو اوسکے حق مین کیا خوب ہوتا
دوسرا جواب اسکا یہ ہے کہ جادو تاثیر کرتا ہے بدن مین اور روح حیوانی مین اور روح حیوانی پیدا ہوتی ہی خون سے پس حکیم ربانی
نے اوس خونکو کہ جو مادہ تہا روح حیوانی کا خارج کرنا ٹہرایا کیونکہ خون کے نکلنے سے روح حیوانی ضعیف
ہو جاتی ہے سو اسواسطے حضرت نے اس علاج کو تجویز کیا اور دوسرا علاج کہ جس سے جادو بالکل دفع ہو
گیا تہا اوسکا بیان انشاء اللہ تعالے ادویات الہی مین بیان کیا جاویگا واللہ اعلم بالصواب **علاج**

اس حدیث سے ثابت ہوا کہ حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے وضو فرمایا اس سبب
قے راوی تی تو فیہ مین روایت آئی ہے ابو داؤد رضو سے قے نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے وضو کیا اوسکا سبب
معلوم ہوا کہ حضرت محمد بعضے وقت قے کے ساتہہ بھی علاج کیا کرتے تھے اسو اسطے الطبابی نے لکہا ہے کہ قے کے سا
دماغ پاک ہوتا ہے اور معدہ کی صفائی حاصل ہوتی ہے اور معدہ کی سلوبت خشک ہوجاتی ہے بقراط نے لکہا ہے
آدمیکو چاہیے کہ مہینے مین دو بار قے کیا کرے تو پہلی بار جو رہگیا ہو تو دوسری بار مین بالکل نکلجاوے گر ہت
عادت قے کی نکرے اس سبب سے سینے مین اور معدے مین درد پیدا ہوتا ہے جالینوس نے لکہا ہے کہ قے با لخاصہ ضعف
معدہ ہے اور آتی ہوئی قے کو روکنے کے سبب نہیں کیونکہ اس سے آخر کو امراض سخت پیدا ہوتے ہین اور جسیکو جو آ جاوا
ہی اور جانا چاہیے کہ شیخ الرئیس نے کہا ہے کہ اندر سے معدہ جوش کرے اور جسقدر جوش کرے اوس
نکل آوے تو اوسکو قے کہتے ہین اور اگر قدرے قلیل نکلے تو اوسکو تہوع کہتے ہین اور اگر جی متلاوے اور
کچہ نہ نکلے تو اوسکو غثیان کہتے ہین اس جگہ سے معلوم ہوا کہ امام ابو حنیفہ کے نزدیک وضو جاتا ہے کہ جب
منہ بہر کر آوے کیونکہ قے نام اوسیکا ہے کہ جس قدر اندر سے جوش کرے اوسیقدر باہر آوے اور اگر اوسقدر نہ نکلے تو
مولی اوسکا نام تہوع ہے قے نہیں **علاج** براے دفع بوی ترب یعنی مولی سفر السعادة مین نقل ہے تنزیہ الشریعہ
سے اور اونے روایت کی ہی ابن مسعود سے کہ فرمایا رسول صلے اللہ علیہ وسلم نے کہ جو شخص مولی کہاوے اور
اوسکو خوف ہو اوسکی بو کا تو چاہیے کہ یاد کرے مجکو اور بعضے روایت مین آیا ہے کہ فرمایا درود بہیجے مجہہ پر مضمون
حدیث کا تمام ہوا **ف** مضمون نے کہا ہی کہ یہ حدیث منقطع ہے یعنی قول ابن مسعود کا ہے اور بعضے
راوی مجہول ہین مگر بعضے علمانے کہا ہی کہ اسکا تجربہ بہتے کیا ہے مقرر بو کم ہوجاتی ہے واللہ اعلم اور اسکے
فوائد اسکے یہ ہین کہ اشتہا پیدا کرتی ہے اور آواز صاف کرتی ہے اور امراض حلق کو دفع کرتی ہے اور بو
سفید ہوتی ہے اور سنگ گردے کو فائدہ کرتی ہے اور رنگ اسکا بول کو کہول دیتا ہے اور اگر بعد کہانے کے
کہائی جائے تو ریاح کو فائدہ کرتا ہے اور چہرے کے رنگ کو صاف کرتا ہے اور ہمیشہ کہانا اسکا گرے بالون کو کالا کرتا
شونیز ہی اور عرق اسکا سدونکو کہولدیتا ہے **علاج** جامع کبیر مین لکہا ہے کہ ہر شفا ہی ہر بیماری کی اور اور
فائدے اسکے یہ ہین کہ جلا کرتی ہے معدے کو اور تحلیل کرتی ہے ریاح کو اور ادرار کرتی ہے بول
کو اور ہی دودہ کو اور کہولدیتی ہے حیض کو اور دفع کرتی ہے سنگ گردے کو اور اسہال کرتی ہے کو
کرتی ہے سدونکو اور فائدہ دیتی ہے بواسیر کو اور مربا اسکا قوت دیتا ہی باہ کو **علاج**
کرفس جامع کبیر مین لکہا ہے کہ کرفس کو کہایا کرو اسلیے کہ وہ زیادہ کرتا ہے عقل کو اور سونگہا کرو نرگس
کو اسکے ساتہہ اگرچہ دن بہر مین ایکبار ہو یا مہینے مین ایکبار یا سال مین ایکبار **فوائد** کرفس کے یہ ہین کہ
قبض کرتا ہے اور بہوک کو پیدا کرتا ہے اور گرانکو قوت دیتا ہے اور بلغم کے فساد کو دور کرتا ہے اور منہ کو

کرتا ہے اور شکم کے کیڑوں کو قتل کرتا ہے اور اوسکے کہانے سے جی کا متلانا ٹھہر جاتا ہی لیکن جگر مین سوزش پیدا کرتا ہے اور
ذہن کو تیز کرتا ہی اور **فوائد** نرگس کے یہ ہین کہ جذب کرتی ہے مواد کو اور قتل کرتی ہے شکم کے کیڑوں کو اور تحلیل
کرتی ہی ریاح کو اور اوسکی جڑ پانی مین پکا کر پیوے تو قی آجاتی ہے اور پاک کرتی ہی رحم کو اور گرا دیتی ہے بچے اور
اور جو مواد معدے مین جمع ہو تو اوسکو نکالدیتی ہے اور زخمون کو بہرلاتی ہے اور اوسکو اگر پیس کر شہد مین ملا کر درد
مفاصل پر ملے تو بہت فائدہ ہوتا ہے اور اگر قضیب پر اسکا ضماد کرین تو سخت ہوجاتا ہے اور ٹوٹے ہوئے عضو کو لیپ
اسکا جوڑ دیتا ہے اور درد اعضا کو ساکن کرتا ہے اور خون جراحت کو بند کرتا ہے اور جاڑے کے موسم مین سونگھنا
اسکا نزلے کو منع کرتا ہے **علاج** اور یہی کہانا دفع کرتا ہے دل کے ظلمت کو اور فائدے یہی کے یہ
ہین کہانا اوسکا بول کو ادرار کرتا ہے اور گلے کو قوت دیتا ہے اور دل کو اور دماغ کو قوی کرتا ہے اور روح حیوانی کو فرحت
مین لاتا ہے اور کہانا اسکا سستی اور وسواس کو دفع کرتا ہے اور اسہال کو بند کرتا ہے اور سونگھنا اسکا روح کو طاقت بخشتا
ہی و عورتکے پیٹ گرنے کو تھام رکھتا ہی اور ضعف جگر کو فائدہ رکھتا ہے اور نزلے کو بند کرتا ہے اور دلکو جلا کرتا ہے اور
فائدہ لوبیے کا یہ ہے کہ باہ کو حرکت دیتا ہے اور منی کو پیدا کرتا ہے اور دودہ کو عورتکے بڑھاتا ہے اور بول کو ادرار کرتا
ہی اور بند حیض کو کھولدیتا ہے اور بدن کو موٹا کرتا ہے اور درد جگر کو اور درد گردے کو فائدہ کرتا ہے لیکن دیر ہضم ہی اور نفخ کرتا ہے
اور خلط غلیظ اس سے پیدا ہوتا ہے مصلح اسکا خردل اور زنجبیل ہے اور اگر حمل مین لوبیا اکثر کہایا کرے تو لڑکا عاقل پیدا ہوتا ہے
اور فائدہ خربزہ کا اگر حاملہ عورت کہایا کرے تو لڑکا خوبصورت پیدا ہوتا ہے **فائدہ** اور نو چیزین ہین کہ جنسے نسیان پیدا
ہوتا ہے ایک تو پنیر کہانا دوسری موش کا جوٹھا پینا تیسرے سیب ترش استعمال کرنا چوتھے ہرے دہنیے کی کثرت کرنا پانچوین
اکثر گردن پر پچھنے لگوانا چھٹے دو عورتون مین چلنا ساتوین مصلوب کیطرف نظر کرنا آٹھوین کہتمل درجون کو زندہ چہوڑ
دینا نوین قرآن شریف ہمیشہ قبرستان مین پڑہنا اور نہار منہ کھجور کہانا قتل کرتا ہے شکم کے کرمون کو اور جو شخص ارادہ
کرے حفظ کا چاہیے اوسکو کہ اکثر شہد کہایا کرے یہ روایتین سب جامع کبیر مین لکھے ہین واللہ اعلم **علاج**
صاحب جامع صغیر نے روایت کی ہے سمت بن اکوع سے کہ ملا کرتے تھے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشک اپنے سر کو
اور اپنی ریش مبارک کو **ف** علما نے لکھا ہے کہ حکمت اسمین یہ ہے کہ مشک رنگ کو صاف کرتا ہے اور قوت دیتا ہے
دلکو اور دماغ کو اور مقوی کرتا ہے باہ کو اور وحشت اور غم کو دفع کرتا ہے اور خفقان بارد کو دفع کرتا ہے اور ریاح کو کہولدیتا ہے
اور اخلاط کو تحلیل کرتا ہے اور سونگھنا اسکا نزلہ بارد کو اور صداع باردکو منع کرتا ہے اور ضماد اسکا باہ کو حرکت دیتا اور اگر کسی کی
آنکہ مین غبار ہو دہی یا سپیدی ہووے تو اوسکو آنکہ مین لگاوے بہت فائدہ حاصل ہوویگا اور غشی کو اوسکا سونگھنا بہت فائدہ کرتا ہی اور
اگر کسیکا بدن سن ہوجاوے تو ملنا اسکا بدن مین حس و حرکت پیدا کرتا ہے اور فالج اور لقوے کو فائدہ کرتا ہے اور رعشہ اور نسیان
کو مفید ہوتا ہی ابو داود کی بعضے روایت مین لکہا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کا ایک مشکدان تھا اوسمین سے خوشبو لیا

پانی مین خوب جل جاتی ہین کہ جیسا ہین خوشبو الیونا واسطے ہین اور ہے کہ **ف** جانا چاہیے کہ تھے

تھوڑا سا خوشبودار تیل اور شمعین دو درہم یا زیادہ اوس سے مشک ملا کر چار گھڑی خوب کہرل کرین پھر جب خشکی پہنا

جاوے تو اوسکے ترمس بنالیوین پھر جب وہ خشک ہو جاوین تو اون مین سوراخ کرکے ایک ہار بنا رکھین جب وسکی خوشبو

نیکول جاوے تو پانی مین لیکر سونگھا کرین اور بعضے علما نے لکھا ہے کہ اگر وقت قربت کے کوئی اوسکو اپنے گلے مین پہنا

ہے تو قوت باہ بڑے غالب ہو جاتی ہے واللہ اعلم انکا کیات اور یہی جانا چاہیے کہ حضرتکو خوشبو کی حاجت کچھ

نہ تھی کیونکہ اونکی ذاتکی خوشبو ایسی تھی کہ دوسری خوشبو ہرگز برابری نکر سکتی تھی چنانچہ انس بن مالک نے کہا ہے کہ خوشبو

حضرت کے عرق مین تھی مین نے کسی عنبر اور مشک مین اور عطر مین خوشبو نہین سونگھی تھے اور کہا ہے انس بن مالک

نے کہ جس گلی مین سے حضرت ہو کر گذرتے تھے ایسی خوشبو ہوتی تھے اور پھیل پڑتی تھی کہ لوگ جانتے تھے کہ حضرت

اس گلیمین گذرے ہین اور ام سلمہ حضرت کا عرق لیکر عطر مین ملا لیا کرتی تھین اسواسطے کہ وہ عطر سب عطرون سے

زیادہ خوشبودار ہو جاتا تھا اور عتبہ بن فرقد کے بدن پر ایک مرض پیدا ہوا تھا حضرت نے اوسکے بدن پر ہاتھ پھیر دیا

اور سکا خوشبودار ہو گیا یہانتک کہ اوسکی چار عورتین تھین اور ہر ایک وہ عورتین خوشبو لگایا کرتی تھین کہ عتبہ کے

بدن کی خوشبو کو کوئی خوشبو نہ پہنچ سکتی تھی چنانچہ طبرانی نے معجم صغیر مین اس قصے کو لکھا ہے **علاج** ابو داود نے

روایت کی ہے کہ حکم کیا حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے سرمہ خوشبودار کا سوتے وقت لینے فرمایا کہ وقت سوتے

سرمہ لگایا کرو **ف** بعضے علما نے لکھا ہے خوشبودار سے مراد اس جگہ وہ سرمہ ہے کہ جس مین مشک ملا ہوا

اور ابن ماجہ مین روایت آئی ہے کہ سب سرمون مین بہتر سرمہ اثمد ہے کہ روشن کرتا ہے نگاہ کو اور اگاتا ہے

پلکون کو ترمذی کے شرح مین لکھا ہے کہ اثمد کہتے ہین سرمہ اصفہانی کو اور بعضی حدیث مین آیا ہے کہ جو شخص

سرمہ لگاوے پس چاہیے کہ طاق لگاوے **ف** علما نے کہا ہے کہ سرمہ لگانیکے دو طور ہین ایک طور یہ کہ تین

سلائی ہر ایک آنکھ مین لگاوے اور دو سلائی بائین آنکھ مین لگاوے اور دوسرا طور یہ ہے کہ تین سلائی دونو آنکھون مین لگاوے

علاج سفر السعادۃ مین لکھا ہے کہ کوئی شخص آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو خوشبو دیتا تھا تو رد نکرتے

تھے اور فرماتے تھے کہ اگر کوئی تمکو خوشبو دیوے تو رد نکرو **ف** علما نے لکھا ہے کہ حکمت اسمین یہ ہے کہ خوشبو

نفیس ہے اور سونگھنے سے اور مکان کو ستھرا رکھنے سے بدن کو صحت بہت حاصل ہوا کرتی ہے اور دل کو تقویت

قلب کو اسواسطے بہت فائدہ کرتا ہے اور خوشبو اور ستھرائی سے مکانون کی طبیعت کو فرحت حاصل ہوتی ہے چنانچہ

مسند بزار مین آیا ہے کہ فرمایا حضرت نے کہ مقرر اللہ پاک ہے اور پاک کو دوست رکھتا ہے اور ستھرائی رکھنے والا

دوست رکھتا ہے اور کریم ہے کریم کو دوست رکھتا ہے اور بخشش والا ہے بخشش کرنیوالیکو دوست رکھتا ہے سو

اپنے گھر صحن مین کو سختون کو اور ... انکو اور یہودیونکی طرح نہ چاہو کہ وہ جمع کیا کرتے تھے کوڑا

اپنے مضمون مین بقراط نے کہا ہے کہ بدبو سے آدمیکو بیماری پیدا ہوجاتی ہے چاہیے کہ بدبو کی جگہ سے دور رکہے اور اپنے تئین بو سے
بچاوے اور دور رکہے غرض حاصل کلام یہ ہے کہ آدمیکو چاہیے کہ اپنے تئین اعتدال کے رستے سے آگے قدم نہ رکہے
اور اعتدال مین رکہے کہ افراط اور تفریط ہر امر مین بری ہے نہ تو خوشبو کے طرح ہر وقت بناو سنگار کیا کرین اور نہ جاہل کنوارون
کی طرح نہانا دہونا چہوڑ دین اور بہ ہیبت بگڑا اور سر پر لٹین رکہوا کر اپنے تئین بیحس کر دیوین کیونکہ وہ بہی جب فاقہ کرتا
ہی کہ تب وہ ذہنہ ہوجاوتی اور بعضے علما نے لکہا ہے کہ آدمیکو چاہیے کہ اپنے مکانون مین شیر کے پوست کا
فرش نکہین اسلیے کہ اس سبب سے وحشت پیدا ہوتی ہے اور خفقان پیدا ہوتا ہے اور جلوہ مسعودی مین لکہا ہے کہ ستکے جہاڑو
دینے سے محتاجی آتی ہے اور ابو اللیث نے بستان مین لکہا ہے کہ جو شخص جہاڑو دیا کرے کپڑے سے تو آخر کو محتاج ہوجاویگا
واللہ اعلم **علاج** صاحب سفر السعادة نے لکہا ہے کہ ہرگز جمع نکرتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مچہلی اور دودہ کو
اور ہرگز جمع نکرتے تہے دو غذا گرم کو اور ہرگز جمع نکرتے تہے دو غذا سرد کو اور ہرگز جمع نکرتے تہے ترشی اور دودہ کو اور
ہرگز جمع نکرتے تہے دو قابض کو اور جمع نکرتے تہے دو مسہل کو اور جمع کرنے سے اس جگہ مراد یہ ہے کہ معدے مین جمع
کرتے تہے یعنی کبہی ایسا اتفاق نہین ہوا ہے کہ حضرت نے کبہی مچہلے بہی کہائی ہوا اور بغیر ہضم ہوئی اور اسکی اوپر دودہ پی لیا ہو
معدے مین ایک جگہ جمع ہوتے کیونکہ اسیطرح سب کے معدے مین اور جانا چاہیے کہ حضرت دودہ اور انڈے کو جمع نکرتے تہے اور
گوشت اور دودہ کو بہی جمع نکرتے تہے یعنی بغیر ہضم ہوئے ایک کے دوسری چیز نکہاتے تہے اور دو چیز مختلف کو بہی
جمع نکرتی تہے یعنی قابض اور مسہل اور سریع الہضم اور بطی الہضم اور گوشت پکا ہوا اور بہونا ہوا بہی جمع نکرتے تہے اور
تازہ گوشت اور باسی گوشت ملا ہوا نہی کہاتے تہے کیونکہ معدے کو مختلف دو چیز کا ہضم کرنا مشکل ہے اور جاننا چاہیے
اسباکو حفظ بدن کے واسطے حرکت بہت فائدہ کرتی ہے چنانچہ فرمایا نبی صلعم نے کہ ہضم کرو کہانیکو ذکر اور نماز سے اور
بعد کہانے کے اسوقت سو نجایا کرو اس سبب سے دل تمہارا سخت ہوجاویگا **ف** مواہب مین لکہا ہے کہ بعد نماز عشا کے جب
منظور ہو تو بعد کہانے رات کے ضعیف چالیس قدم پہرے اور شیخ وغیرہ اکثر اطبا کہتے ہین کہ حرکت زیادہ نکرے اس
لیے کہ حرارت غریزی تحلیل ہوجاتی ہے اور قوت ضعیف ہوجاتی ہے اور بعضون نے کہا ہے کہ زیادہ حرکت حواس
کو مکدر کرتی ہے گر سکون بہی زیادہ اختیار نکرے کیونکہ اس سے برودت بہت ہوجاتی ہے اور ذہنکو سست کرتی ہی اور
حرارت غریزی ضعیف ہوجاتی ہے قانون کی شرح مین لکہا ہے کہ حرکت اور سکون یہ دونو سرد مزاج ہین یعنی دونو
کا مزاج یابوس ہے اسواسطے حرکت رطوبت اور حرارت کو تحلیل کرتی ہے اور سکون فضلات اور رطوبات کہنہ پیدا کرتا ہی اور
اعتدال ان دونون کا زیادہ کرتا ہے حرارت غریزی کو اور ہضم کرتا ہی کہانے کو اور تیز کرتا ہے حواس کو اور بہت کرتا ہے
اشتہا کو اور جلا کرتا ہے تہوڑی کہائی اسیطرح اسواسطے محافظت بدن کے ایک علاج سفر کرنا ہے چنانچہ ابو نعیم نے کتاب
طب مین ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے سفر کرو تندرستی پاؤ گے اور غنیمت لوٹو دیے

جاؤ **ف** اس حدیث سے علما نے سمجھا ہے مگر یہان سمجھا جاتا ہے کہ سفر سے تم آمین صحت حاصل ہوتی ہے
اور ہر جگہ کی ہوا مین حق تعالی نے جدے جدے فائدے اور تاثیر پیدا کیے ہین اگر کوئی ہوا تمہارے بدن کے موافق آجاویگی تو تم تندرست
ہو جاؤ گے یعنی ہر طرح کی غذا کھایا کرو گے غرض اس حدیث سے معلوم ہوا کہ نقل مکان کرنا واسطے بیماری کے کچھ منع
نہین ہے کیونکہ شاید کسی جگہ کی ہوا مریض کو موافق آجاوے اور اوس سے تندرستی ہو جاوے مگر منحوس جان کر اوس مکان کو چھوڑ دے
کیونکہ اس مین بو شرک کی آتی ہے ہر جگہ پر بھروسا اپنے رب پر رکھے اور کسی کے کہنے سے وہم مین گرفتار نہووے واللہ
اعلم بالصواب **علاج** طبرانی نے نکالا ہے معجم اوسط مین ابن عباس رض سے مرفوعاً روایت کی ہے کہ مسواک پاک کرتی ہے منہ کو اور
خوش کرتی ہے رب العالمین کو اور روشن کرتی ہے منہ کو اور نگاہ کو اور جامع کبیر مین لکھا ہے کہ مسواک زیادہ کرتی ہے فصاحت کو
اور [illegible] کرتی ہے منہ کو اور آرام کرتی ہے رگ کو اور صاف کرتی ہے دانتوں کو اور خوشبودار کرتی ہے منہ کو اور مضبوط کرتی ہے
مسوڑھون کو اور صاف کرتی ہے حلق کو بلغم سے اور قطع کرتی ہے رطوبت کو اور تیز کرتی ہے نگاہ کو اور بڑھاتی ہے نیکیان ہر ایک
اور سیدھا رکھتی ہے پشت کو اور مضاعف کرتی ہے اجر کو اور آسان کرتی ہے نزع کو اور یاد دلاتی ہے موت کے
وقت کلمہ شہادت کو اور ہضم کرتی ہے طعام کو اور سیاہی کا ٹیکا لگاتی ہے شیطان کے اور وسیع کرتی ہے رزق کو اور دور کرتی ہے
دانتون کے میل کو اور درد دندان کو اور قوی کرتی ہے معدے کو اور زیادہ کرتی ہے عقل کو اور پاک کرتی ہے دل کو اور تر رکھتی
ہے منہ کو اور قوت دیتی ہے دل کو اور جگر کو اور شفا دیتی ہے ہر بیماری کو **علاج** جاننا چاہیے کہ نیند کے حد [illegible]
سونا بھی ایک علاج ہے چنانچہ حق تعالی نے فرمایا قرآن شریف مین کہ اللہ نے مقرر کیا واسطے تمہارے رات کو
آرام کرو اوسمین یعنی آرام کرو اُسکو اور دن کو [illegible] تمہاری [illegible] عبادت [illegible] رب کے مشغول
ف اسی واسطے جالینوس نے کہا ہے کہ جسکو تحلیل کرنا کھانے کا منظور ہو اور اپنا معدہ [illegible] تو چاہیے کہ اوسکو کہ
سوئے مگر اعتدال کے رستے کو ہمیشہ نگاہ رکھے کیونکہ بہت سونا جو آدمی کو ضعیف کرتا ہے اور سست کر ڈالتا ہے اور قیامت
کے دن مفلس ہو کر اوٹھیگا چنانچہ حضرت سلیمان ع کی والدہ نے حضرت سلیمان ع کو کہا کہ اے لڑکے تو بہت سویا کر
بہت سونا قیامت کو مفلس کر کر اوٹھاویگا **ف** حکما نے لکھا ہے کہ آدمی چار وقت سویا کرے ایک تو صبح کو اور ایک
اور ایک بعد ظہر کے اور ایک بعد مغرب کی شیخ الرئیس نے لکھا ہے کہ صبح کو سونا ضعیف کرتا ہے بدن کو اور پراگندہ
حواس کو کرتا ہے قیلولہ کہ عین دوپہر کے وقت کو کہتے ہین سو وہ سونا سنت ہے اور دماغ کو قوت کرتا ہے اور عقل کو زیادہ
اور جاننا چاہیے کہ سونا چار طرح کا ہے ایک چت دوسرے اپنے کروٹ تیسرے بائین کروٹ پر چوتھے اوندھا
سونا کام انبیا علیہم السلام کا ہے اور داہنے کروٹ پر سونا کام اولیا اور علما کا ہے اور بائین کروٹ پر سونا کام
ہے کیونکہ بائین کروٹ پر سونے سے کھانا خوب ہضم ہوتا ہے اور اوندھا سونا کام شیطان کا ہے اور جو شخص کھانا
پھر تو لائق ہے اوسکو کہ تھوڑی سی دیر اول داہنے کروٹ پر سوئے بعد اوسکے پھر جاوے بائین کروٹ

مجرب

مجرب

کا سونا خوب ہضم کرتا ہی کھانا کو اور شیخ الرئیس نے کہا ہے کہ دن کو بہت سونا مکروہ ہے کیونکہ بہت سونا دن کا سونے
معدون کو بگاڑتا ہے اور طحال میں تپ جیسی اسی سبب سے پیدا ہوتی ہی اور رنگ سیاہ ہو جاتا ہے کہ جسکو کا صفا نہ ہونا ہے
کیونکہ اس سے دماغ کو اور عقل کو قوت پیدا ہوتی ہی اور جانا چاہیے کہ تمام رات کا جاگنا بھی بہت ہی کم ہے اور دماغ کو ضعیف
کرتا ہے اور منکو خشک کرتا ہے بلکہ آخر کو دیوانہ کر چھوڑتا ہے اسیواسطے حضرت نے عثمان بن مظعون کو تمام رات کے
جاگنے سے منع فرمایا ہے اور کہا تھی تیرے نفس کا بھی تجھپر حق ہے اور تمام رات کا سونا بھی خوب نہیں ہے بلکہ صبح
ہونے سے پہلے اٹھنا بہتر ہے کیونکہ سارے رات سونے سے شیطان کان میں موت جاتا ہے باقی احوال خواب کا انشاء اللہ
تعالی ادویات الہی میں عنقریب بیان کیا جاویگا **علاج** روایت کی ہے جزری نے حصن حصین میں کہ آب زمزم
شفا ہے واسطے ہر چیز کے پس اگر پیوے تو اسکو شفا ہی کے لئے اگر تو شفا دیگا تجھکو اللہ اور اگر پیوے تو اسکو پناہ
جان کر پناہ دیگا تجھکو اللہ اور اگر پیوے تو اسکو واسطے دفع ہونے پیاس کے دفع کریگا اسکو اللہ اور ابن عباس جب
پیا کرتے تھے آب زمزم کو تو پڑھا کرتے تھے اس دعا کو اللھم انی اسئلک علما نافعا ورزقا واسعا وشفاء من کل داء یعنی اے
اللہ سوال کرتا ہوں میں تجھسے علم نفع دینے والا اور رزق وسعت دینے والا اور شفا ہر بیماری سے **علاج** جامع کبیر
میں ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب پیا کرو تم پانی کو تو پیا کرو اسکو ایکدم
میں اسواسطے کہ اسطرح کا پانی پینا سینے میں درد پیدا کرتا ہے اور ابو حاتم نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ
دم لیا کرتے تھے رسول صلی اللہ علیہ وسلم برتن میں تین بار اور فرماتے تھے کہ مقرر یہ خوب پیاس بجھاتا ہے اور خوب
پچاتا ہے کھانا اور زیادہ تندرست رکھتا ہے اور بعضی حدیث میں کھڑے ہو کر پانی پینا بھی منع آیا ہی چنانچہ ترمذی وغیرہ
نے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ منع کیا حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے اسبات سے کہ پانی پیوے
کوئی شخص کھڑا ہوکر اور بعضی اطبا نے لکھا ہی کہ کھڑے ہوکر پانی پینے سے شکم میں درد پیدا ہوتا ہے اور بعضے علما نے
کہا ہے کہ تین پانی کھڑے ہوکر پینا جائز ہے ایک آب وضو دوسرے آب سبیل تیسرے آب زمزم مگر بعضی حدیث میں مشک
سے کھڑے ہوکر پینا درست معلوم ہوتا ہے اور بعضے اطبا کہتے ہیں کھڑے ہوکر پانی پینے سے یا لیٹ کر پانی پینے سے
ضعیف ہوتا ہی معدہ اور اعصاب میں ضعف پیدا ہوتا ہے اور بعضی حدیث میں آیا ہے کہ پانی شیرین اور ٹھنڈا حضرت
کو بہت پیارا تھا چنانچہ ابوداود نے حضرت عائشہ رضی اللہ عنہا سے نقل کی ہے کہ منگوایا جاتا تھا پانی شیرین واسطے نبی
صلی اللہ علیہ وسلم کی پینے کو تین سی سقیا نام ایک منزل کا ہے کہ مدینے سے وہ دو دن کی راہ ہے **ف**
شیخ الرئیس نے کہا ہے کہ پانی شیرین بہتر ہے سب پانیوں سے اور بہتر وقت وہ ہے اسکے پینے کا کہ جب کھانا ہضم
ہو جاوے اور اگر بعد ہضم کے پیوے تو بہت مفید ہے اور بعضے اطبا نے لکھا ہے کہ پانی پینا بھوکے کھانے سے بجھاتا
ہے حرارت معدہ کو اور بعد ہضم کھانے کے گرمی پیدا کرتا ہے معدے میں اور موٹا کرتا بدن کو اور بقراط نے

کہا ہے کہ پانی پینا کہانے پر برا ہے اور شارح نگار کہتا ہے کہ اسنے گرا اور بعد کہانے کے بعد کرتا ہے غذا کو اور اچہا
العلوم مین کہا ہے غزالی نے کہ نہ پیا کرو تم پانی بعد سونیکے اسواسطے کہ حرارت غریزی کو بجہاتا ہے اور ہاضمہ جاتا ہے
اور بعد حمام کے پانی پینا منع ہے اور بعد قربت کے بہی ہرگز نہ پیا چاہیے اس سے عرق پیدا ہوتا ہے اور بعد میوہ کہانے
کے ہی پانی پینا خوب نہیں کیونکہ اس سے زبان مین زخم پیدا ہوتا ہے اوجہا چاہیے کہ سب سے بہتر پانی مینہ
کا ہے بعد اس کے اب جاری کہ مشرق سے مغرب کی طرف یا مغرب سے مشرق کے طرف بہتا ہو لیکن
یا شمال سے جنوب کیطرف بہتا ہو اور سوا اسکے اور بہی بہتر مین جسکا جی چاہے طب کی کتابوں میں دیکہ لیوے
اور آب باراں اور آب نہر کو جمع کرکے پینا خوب نہیں کیونکہ اس سے امراض سخت پیدا ہوتے ہین **ف** اور
جانا چاہیے کہ صاحب سفر السعادۃ نے لکہا ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ ڈہانک دیا کرو برتنون کو اور بند کر دیا
کرو مشکون کے منہ کو اسواسطے کہ ہر سال میں ایک رات آتی ہے کہ نازل ہوتی ہے اس رات مین وبا اور نہین گذرتی
ہے کسی کہلی برتن پر اور نہ کہلی ہوئی مشک پر مگر گر پڑتی ہے بیچ اوسکے اور بعض راوی کہتے ہین کہ
سال بہر مین ایک رات آتی ہے کہ اسمین بیماری نازل ہوتی ہے جو کہ پانی کو ملا لیتی ہے اوسمین گرانی سے اور
جاننا چاہیے کہ بعضے وقت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم دودہ مین پانی ملا کر پیا کرتے تہے اسواسطے کہ دودہ میں ایک قسم کی
گرمی ہوتی ہے پانی کے ملانے سے معتدل ہو جاتا ہے اور اسیطرح بعضے وقت شہد میں بہی پانی ملا کر پیا کر تے
تہے کہ رتبہ اعتدال کا اوسمین آجاوے اور بعضے وقت کہجور کو پانی مین بہگو کر ایک رات اور کبہی دو رات رکہ
اوسکے اوسکا عرق پیا کرتے تہے **ف** علمانے کہا ہے کہ یہ عرق قوت باہ اور قوت دل کو اور قوت
قوت نامیہ کو بڑہاتا ہے لیکن کوئی شخص لہو و لعب کے واسطے پیوے تو اوسکے حق مین مکروہ ہے اور عبادت
کرنے کے واسطے کبہی کبہی پیوے تو اوسکے حق مین درست ہے واللہ اعلم **ف** جاننا چاہیے کہ ادویات دو
قسم ہیں ایک تو ادویات حقیقی اور دوسری ادویات الہی اور ادویات روحانی بہی اسی کو کہتے ہین اس رسالے میں
ادویات طبی جسمیں اطبا شریک ہیں بیان کیا گیا ہے اور ادویات الہی کہ سوا اسما کے نہیں بیان کیا گیا ہے
الہی کے ساتہ علاج کرنا کئی طرح آیا ہے کبہی تو آیات قرآنی سے کیا کرتے ہیں اور کبہی اسما الہی کے ساتہ اور
کبہی دعا سے اور کبہی رقیہ سے کہ جسے فارسی مین افسون اور ہندی مین منتر کہتے ہیں مگر منتر و رقیہ درست ہے کہ جو قرآن
کی آیات کے ساتہ ہو یا اسماء الہی کے ساتہ یا معنی اوسکے معلوم ہوں اور اسیطرح رقیہ کفر ہے ... اسی واسطے
اسیواسطے حضرت کا معمول تہا کہ جو کوئی منتر پڑہتا تہا تو پوچہا کرتا کہ کیا ہے پڑہ کر سنا کر تب اجازت دیتے
طب کا شرک ہونا پایا جاتا تہا تو اوسے منع کیا کرتے تہے اور جو کوئی منتر کہ اسکو او فائدہ ہو تو اجازت دیتے
بیماریوں کی دوا اور اپر دلائل وغیرہ مین عبد اللہ ابن مسعود سے روایت آئی ہے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم

نی کر رقیہ اور تمائم اور تولہ شرک ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ بعضے منتر بھی شرک ہیں سو شرک اون منتروں میں ہے کہ جو
منتر قرآن اور اسماء الٰہی سے نہوویں اور معنی اونکے معلوم نہوویں اور منتر قرآن حدیث کے موافق ہوں تو اونکا کرنا کچھ مضائقہ
نہیں ہے **ف** تمائم جمع تمیمہ کی کہتے ہیں خرمہرہ کو اور شیر کے ناخن وغیرہ بھی اسمیں داخل ہیں عرب کے لوگ اپنے لڑکون
کے گلے میں نظر کے خوف سے خرمہرہ وغیرہ ڈال دیا کرتے تھے سو حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے اونکو شرک فرمایا
ہے اور جاننا چاہیے کہ گنڈا اور تعویذ اسطرحکا کہ جس میں آیات قرانی اور آیات الٰہی نہوویں یا ہوویں مگر اونکے ساتھ دوسرے کلام سوائے
ذات الٰہی کے ملے ہوں اسطرحکا بھی تعویذ اور گنڈا رکھنا درست نہیں ہے اسجگہ سے معلوم ہوا کہ لڑکون کو کسیکے نام کا
گلے میں طوق یا کان میں بندہ یا پاؤں میں بیڑی بھی پہنانا لائق نہیں ہے کیونکہ یہ بھی ایکقسم تمائم میں داخل ہیں لیکن
اور یہ جو ہے کہ فقط خرمہرہ یا شیر کے ناخن کو گلے میں ڈالنا شرک نہیں ہے کیونکہ اسمیں کوئی صورت شرک کی پائی
نہیں جاتی ہے مگر شرک اس میں یہ ہے کہ وہ شخص جانتا ہے کہ اس سبب سے لڑکے کی محافظت ہوگی اور اوسکو
کسی کی نظر نہیں لگے گی سو یہی نیت طوق اور بیڑی پہنانے میں بھی ہوا کرتی ہے واللہ اعلم اور تولہ ایک ٹونا کا ہے
کہ عورتیں کیا کرتی ہیں اپنے خاوندوں پر محبت کے واسطے تو حضرت نے ان سبکو شرک فرمایا اور منع کیا ہے کہ یہ باتیں
نکیا کریں اور جاننا چاہیے کہ جو منتر ایسا ہو کہ اوسکے معنی معلوم نہوں مگر حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم نے سنکر اوسکو جائز
رکھا ہو تو اوس منتر کے کرنے کا کچھ مضائقہ نہیں ہے کیونکہ اگر اوسمیں شرک ہوتا تو حضرت اوسکو منع کرتے اسی بات سے
علما نے کہا ہے کہ سکوت شارع کا دلیل ہے اوس فعل کے جائز ہونے پر اور یہ سمجھا جانا چاہیے کہ اگر علاج کرنا اور دعا کرنا
کسی کو منظور ہو تو پہلے اپنے عقیدے کو خوب طرح سے صاف کرے نہیں تو فائدے سے محروم رہیگا اور دوست
ملامت نکرے کسیکو کرایتے جانکو کیونکہ دوا بھی جب فائدہ کرتی ہے کہ جب مادہ درست ہوا اور جب وہ بالکل تباہ ہو جاوے
تو اسوقت دوا بھی فائدہ کچھ نہیں کرتی ہے کیونکہ کپڑے پر رنگ جب چڑھیگا کہ جب وہ کپڑا مضبوط اور صاف ہو اور بالکل کپڑا
نہو جاوے کیونکہ بوسیدہ کپڑے پر رنگ اچھی طرح نہیں چڑھتا ہے سو اس جگہ قصور کپڑے کا ہی رنگریز کا نہیں ہے اسیطرح
عقیدے کا حال ہے کہ دوا اور دعا بغیر عقیدے کے فائدہ کرتی نہیں ہے مگر بعضے وقت عقیدہ اچھا ہوتا ہے
لیکن وہ علاج فائدہ نہیں کرتا ہے سو اسکا یہ سبب ہے کہ یا تو وہ شخص غفلت کے ساتھ اوس دعا کو پڑھا کرتا ہے یا حرام وغیرہ
سے پرہیز نہیں کرتا ہے اور کہیں یوں ہوتا ہے کہ دعا اوس شخص کے کہ جس مرض کے واسطے پڑھی تھی اوسکے بدلے
کوئی اور بلا آتی ہوتی کو اوس سے ٹالدیتی ہے اور آدمی اپنے نادانی سے جانتا ہے کہ میری دعا قبول نہیں ہوتی ہے
چنانچہ حدیث شریف میں آیا ہے کہ دعا اور بلا کے آپس میں کشتی ہوا کرتی ہے بلا چاہتی ہے کہ میں اوسپر گروں اور دعا
اوسکو گرنے نہیں دیتی ہے یہانتک کہ وہ دونو قیامت تک لڑا کرتے ہیں غرض ادعیات روحانی کے ساتھ علاج کروانا
ہر کسی سے خوب نہیں ہے مگر عالم متقی دیندار سے اس علاج کو کروایا کریں کیونکہ نیکوں کی زبان میں بھی اللہ تعالی نے

اطہر تاثیر سے ہے العلم عند اللہ

علاج باسمای ی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

مشکوٰۃ وغیرہ میں آیا ہے کہ جسکو بخار آئے تو ایک پیالہ اوس پر شہد کر دم کریں یا خود پڑھ کر اپنے اوپر دم کرے دعا یہی ہے بسم اللہ الکبیر اعوذ باللہ العظیم
من شر کل عرق نعار ومن شر حر النار **علاج** جزری نے لکھا ہے حصن حصین میں کہ جسکی آنکھیں دکھتی ہوں یہ دعا
پڑھا کرے اور دم کرے اللھم متعنی ببصری واجعلہ الوارث منی وارنی فی العدو ثاری وانصرنی علی من ظلمنی **علاج** سنگ گردہ
میں ابوداؤد سے روایت کی ہے کہ سنا میں نے رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ جو شخص بیمار ہوئے تو چاہیے اسکو کہ دعا
پڑھا کرے ربنا اللہ الذی فی السماء تقدس اسمک امرک فی السماء والارض کما رحمتک فی السماء فاجعل رحمتک فی الارض اغفر لنا حوبنا وخطایانا انت
رب الطیبین انزل رحمۃ من رحمتک وشفاء من شفائک علی ھذا الوجع جب ایسا پڑھا کرے گا اسکو اچھا ہو جاوے گا انشاء اللہ تعالیٰ
سے اور اگر کسیکو سنگ گردہ ہو جاوے یا کسیکا بول بند ہو جاوے تو اوسکو بھی یہ دعا بہت فائدہ کرتی ہے **علاج**
گزیدن مار مسلم نے روایت کی ہے ابوسعید خدری سے کہ حاصل اوسکا یہ ہے کہ کئی صحابی ایک مکان پر گئے ہوئے
تھے تو اوس مکان کے سردار کو سانپ نے کاٹ لیا تھا اون لوگوں نے اونسے کہا علاج کیا اونہوں نے کہا کہ اگر تمہارا صاحب اچھا ہو جائے
ہمکو کیا دوگے غرض کہ ایک گلہ بکریوں کا اونسے مقرر ٹھہرا اور بعضے روایت میں آیا ہے کہ تیس بکریاں تھیں آخر اون صحابہ
میں سے ایک شخص نے جا کر سورۂ فاتحہ پڑھ کر اوسپر دم کیا اوسیوقت وہ سردار اچھا ہو گیا پھر صحابی آکر حضرت صلعم
سے تمام بیان کیا حضرت نے فرمایا کہ تمنے خوب کیا لیکن تمنے کیونکر جانا کہ یہ سورہ منتر ہے پھر فرمایا کہ ان بکریوں کو
تقسیم کرو اور ایک حصہ ہمارا بھی اسمیں سے مقرر کرو حاصل حدیث کا تمام ہوا **ف** جاننا چاہیے کہ اس سے
معلوم ہوا کہ جو کوئی علاج قرآن اور حدیث میں آیا ہے اگر اوسپر اجرت لیکر کرے تو کچھ مضائقہ نہیں ہے اور وہ اجرت اوسکے حق
میں حلال ہے اور طیب کیونکہ جب کہ حضرت نے فرمایا کہ ایک حصہ میرا بھی مقرر کرو تو اوس سے معلوم ہوا کہ
اوسکے حلال ہونے میں ذرا بھی شک نہیں ہے کیونکہ اگر اس اجرت میں شک ہوتی تو حضرت اپنے واسطے اوسکا کھانا ہرگز جائز نہ رکھتے اور
ایک بات یہ بھی معلوم ہوئی کہ اگر کوئی طبیب اجرت لیکر علاج کیا کرے تو وہ اجرت اوسکے حق میں حرام نہیں ہے
ہاں اتنا ہے کہ ایک تو حرام چیز سے علاج کرے اور دوسرے فریب کرے علم طب سے اگر واقف نہو تو وہ اجرت
حرام ہے چنانچہ ابوبکر صدیق رض کا غلام اسیطرح سے عمل کے مقدمے میں فریب کرکر کوئی چیز لایا تھا صدیق نے کہ بعد
اوسکے معلوم ہوا کہ یہ علاج سے واقف نہیں تھا فریب کرکر لایا ہے اسیوقت اوسکو اپنے حلق میں انگلی ڈالکر قے کر ڈالی اور
اپنے پیٹ سے نکالا پس اس قصہ سے معلوم ہوا کہ اس فریب سے کسی کا کھانا علاج کرکر تو اجرت ا

درد چشم

حرام ہے جسکے مطلب ہدایت ہی فال اور گنڈا اونکو کہ اپنی غذا اور پوشاک کو حرام نکیا کرین کیونکہ حدیث مین آیا ہے کہ حرام کہانے
سے دعا قبول نہین ہوتی ہے اور جاننا چاہیے ایسا کہ قرآن فاتحہ کہ ابی الرحمن نکلو ہی وار حصل فی کو چنانچہ ابن ماجہ
مین حدیث نقل کی ہے حضرت علی کرم اللہ وجہہ سے کہ بہتر دوا قرآن ہے اور بیہقی نے روایت کی ہے واثلہ بن اسقع سے
کہ شکوہ کیا ایک شخص نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے حلق کے درد کا فرمایا کہ اختیار کر قرآن کے پڑھنے کو اور ابن ماجہ
اور ابن مردویہ نے بیان کیا ہے ابو سعید خدری سے کہ شکوہ کیا ایک شخص نے نبی صلی اللہ علیہ وسلم سے اپنے سینہ کے
درد کا فرمایا حضرت نے کہ قرآن پڑہا کر کیونکہ حق تعالے نے فرمایا ہے قرآن شفا ہے واسطے اوس بیماری کے کہ جو سینے مین ہے
مضمون حدیث کا تمام ہوا اور جاننا چاہیے کہ سورۂ فاتحہ ہر مرض کو مفید ہے چنانچہ بعضی حدیث مین آیا کہ سورۂ فاتحہ سوا موت
کے ہر بیماری کی شفا ہے اور بیہقی نے ابو سعید خدری سے نقل کی ہے کہ سورۂ فاتحہ دوا ہے زہر کی اور بزار نے انس بن مالک سے
حدیث روایت کی ہے کہ فرمایا مجھکو حضرت نے کہ جب تم سونیکا قصد کرو تو پڑہا کرو سورۂ فاتحہ اور قل ہو اللہ احد کو سوا موت
کے امن مین ہیگا تو ہر بلا سے اور جزری نے لکھا ہے اپنی کتاب مین کہ جسکو جنون ہوجاوے تو چاہیے اوسپر تین دن تک صبح
اور شام تین بار سورۂ فاتحہ کو پڑھکر دم کیا کرے **علاج** برای دفع جنون صاحب اتقان نے حدیث نقل کی ہے
سے ابی بن کعب سے کہ حاصل اوسکا یہ ہے کہ کہا ابی بن کعب نے کہ ایک روز بیٹہا تہا مین پاس نبی صلی اللہ علیہ وسلم کے آنے
مین آیا ایک اعرابی اور کہا اوسنے کہ یا رسول اللہ بہائی میرا بیمار ہے فرمایا کہ کیا بیماری ہے اوسکو اوسنے کہا کہ اوسکو جنون ہے
کہ دیوانہ ہوگیا ہے فرمایا کہ تو اوسکو میرے پاس پکڑ لا وہ جاکر اوسکو پکڑ لایا پس حضرت نے اوسکو روبرو اپنے بٹہالیا پہر پڑہا یا
اوپر سورۂ فاتحہ کو اور چار آیات اول سورۂ بقر کی مفلحون تک اور والٰہکم الٰہ واحد اور ایک آیۃ الکرسی اور تین آیتین آخر
سورۂ بقر کی اور ایک سورۂ آل عمران کی شہد اللہ سے حکیم تک اور ایک آیت سورۂ اعراف کی ان ربکم اللہ سے
العالمین تک اور ایک آیت سورۂ مومنون کی فتعالی اللہ الملک الحق اور ایک آیت سورۂ جن کے وانہ تعالی جد ربنا ما اتخذ صاحبۃ
ولا ولدا اور دس آیتین اول صافات کی عذاب واصب تک اور تین آیتین آخر سورۂ حشر کی اور قل ہو اللہ اور معوذتین
پس کہڑا ہوگیا وہ شخص اچہا ہوکر گویا کبہی بیمار نہین ہوا تہا **علاج** برای دفع درد دندان جزری نے اپنے
کتاب مین لکھا ہے کہ جب کسی کے کہین درد ہوئے تو چاہیے اوسکو کہ اپنا ہاتہ رکھے درد کے جگہ پر اور پڑہے اس
دعا کو سات بار اور ہر بار پہیرا کرے ہاتہ کو اور ہٹا لیوے بسم اللہ اعوذ بعزۃ اللہ وقدرتہ من شر ما اجد من وجعی ہذا **ف** براے
دفع جمیع امراض بعضی حدیث مین آیا ہے کہ حضرت صلعم جب بیمار ہوتے تو جبرئیل علیہ السلام اس رقیہ سے اس طرح پڑہا کرتے
تہے بسم اللہ ارقیک من کل شیء یوذیک من شر کل نفس او عین حاسد اللہ یشفیک بسم اللہ ارقیک **علاج**
گزیدن عقرب ابن ابی شیبہ کی مسند رک مین روایت آئی ہے عبد اللہ بن مسعود سے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی
اونگلی مین ڈنک مارا ایک بچہونے نماز مین پس جب نماز سے فراغت پائی تو فرمایا کہ لعنت کرے اللہ بچہو کو

براے دفع جنون
براے دفع درد دندان
براے دفع جمیع امراض
گزیدن عقرب

کر دینا کو چھوٹی کسی چیز کو بات مین سے پہر ایک تن مین نمک کو پانی مین ملا کر اوس انگلی اسمین کہدے پہر قل ہو اللہ اور معوذتین کو پڑھنا
شروع کیا جا تک کہ درد جاتا رہا اور بعضے روایت مین اسکا علاج سورہ فاتحہ کا پڑھنا بہی ہات آیا ہے اور بعضے حدیث
مین آیا ہے کہ کسی صحابی نے عرض کی کہ مجھکو بچھو کا منتر آتا ہے حضرت نے اوسکو سنکر فرمایا کہ اسکو کیا کرو اور نفع لوگون
کو پہنچایا کرو اور وہ منتر یہ ہے بسم اللہ شجۃ قرنیۃ ملحۃ بحر قفطا کئی بار اسکو پڑھ کر اوس پر پہونک دے **ف** جاننا چاہیے
اسجگہ اگرچہ اس منتر کے معنی ہمکو معلوم نہین مگر جب حضرت نے جائز رکھا تو معلوم ہوا کہ اسکے کرنیکا کچہ مضائقہ
نہین ہے کیونکہ اس مین شرک ہوتا تو حضرت اوس منتر کو پڑھنے کی اجازت نہ دیتے **علاج** برای دفع
جراحات و قروح جب کسی کے پہوڑا یا پہنسی یا کوئی طرح کا زخم ہو وے تو چاہیے اوسکو کہ اول انگلی شہادت کی زمین
پر رکہے اوسپر اوٹہا کر اوس پہوڑے پر رکہے یا زخم پر اور اس دعا کو پڑھے بسم اللہ تربۃ ارضنا بریقۃ بعضنا لیشفی سقیمنا
باذن ربنا ہر روز اسیطرح کیا کرے اللہ کے حکم سے آخر کو اچہا ہو جاویگا چنانچہ مسلم وغیرہ نے اس حدیث کو عائشہؓ
سے روایت کی ہے اور بعضے حدیث مین آیا ہے کہ حضرت کی پاس ایک شخص آیا اور اوسنے کہا کہ جب سے مین
مسلمان ہوا ہون تب سے میرے بدن مین درد رہتا ہے فرمایا کہ ہاتہ اوس جگہ پر رکہکر تین بار کہا کر بسم اللہ اور سات بار
کہا کر اعوذ بالعزۃ اللہ وقدرتہ من شر ما اجد واحاذر **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ آدمی جب اچہی راہ اختیار کرتا
ہے تو بعضے وقت شیطان بیماری کی شکل بنکر بدن مین گہس جاتا ہے کہ وہ شخص پہر اوسیطرح کافر ہو جاوے مگر
اللہ بچا لیتا ہے اسکو بچا لیا ویسے وہم سے ہزارون مسلمان دین کو چہوڑ دیتے ہین اور اپنے دل مین کہتے ہین کہ دین
اختیار کرنے سے ہمیں بیماری آیا کرتی ہے **علاج** برای دفع وبا بعضی حدیث مین آیا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
فرمایا طاعون ایک عذاب ہے کہ بہیجا گیا ہے اوپر گروہ بنی اسرائیل کے اور اوپر اونکے جو تم سے پہلے تہے
جسوقت سنو تم اس بیماری کو کسی زمین پر پس نہ داخل ہو بیچ اوسکے اور جب واقع ہووے اوس زمین کہ جس مین
تم ہو پس نکل بہاگو اوس ملک سے بہاگ کر **ف** طاعون سے مراد اس جگہ مراد وبا ہے کہ صراط المستقیم مین لکہا
ہی حاصل اس حدیث کا یہ ہی کہ وبا بہی ایک طرحکا عذاب ہے حق تعالیٰ جل شانہ گناہون کے سبب سے اس
عذاب کو بہیجا کرتا ہے سو جس شہر مین تم سنو کہ وہان وبا ہے قصد نکرو جانیکا کیونکہ قصداً بلا کت مین ڈالنا اپنے تئین درست
نہین ہے اور اگر اوس شہر مین طاعون آگئے جس مین تم ہو تو اوس شہر سے بہاگو بہی نہین کیونکہ تقدیر الہی سے
بہاگنا خوب نہین ہے بلکہ بعضے حدیث مین آیا ہے کہ طاعون شہادت ہی واسطے ہر مسلمان کے **ف** اگر صبر
کرے اور بہاگے نہین اوس شہر سے تو درجہ شہادت کا پاویگا یعنے اگر اوس وبا مین مر جاوے تو شہید ہے اور حدیث
مین آیا ہے کہ طاعون وبا کو کہتے ہین جسکے معنی جن لوگ کو کچا یا کرتے ہین آدمی کے بدن مین اور اوسکے سبب
جسم مین آدمی کے زہر پہیل جاتا ہے اور ہر آدمی مرنے لگتا ہے **ف** اس حدیث سے جانا چاہیے

کہ نزدیک حکیموں کے حقیقت وبا کی یہ ہے کہ ہوا فاسد ہو جاتی ہے یہان تک کہ اوسکی سبب سے آدمی کی بدن مین زہر پیدا ہو جاتا ہے
پیدا ہو کر اس سبب سے اکثر لوگ مرجاتے ہین سو بعضے علمائے حدیث مین ان دونو حکیمونکے قول مین مطابقت اور موافقت کی ہے
اسطرح سے کہ شاید کبھی فوائی ہوتے ہونگے جنونکے کونچنے سے اور کبھی پہلی ہوتے ہونگے فساد ہوا سے مگر حضرت صلعم نے
جو سبب عقل مین نہین آسکتا تھا اوسکو بیان فرمایا کیونکہ ہر حکیم معلوم کر سکتا ہے کہ یہ فساد ہوا کا ہی اور جو بات وحی کی متعلق
تھی اور عقل لوگونکے ہرگز نہ پاسکتے تھے اوسکو بیان فرمایا کہ جنونکے سبب سے بھی وبا آیا کرتی ہے واللہ اعلم اور بعضے علما نے جواب
دیا ہے کہ اگر وبا ہوا کے فساد سے ہوتی تو کوئی چرند اور پرند اور آدمی بھی ہرگز جیتا نہ رہتا کیونکہ ہوا ایسی چیز نہین ہے کہ اوسکو کوئی
اوسکو شک کے لیں جب ہمنے دیکھا کہ کوئی مرتا ہے اور کوئی نہین مرتا ہے اس سے معلوم ہوا کہ فساد ہوا کا نہین ہے بلکہ
حق وہی ہے کہ جو حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا یعنی جنون کا کونچنا باذن اللہ کہ اوسکے سبب سے بدن مین زہر جاتا ہے
اور اگر کوئی یہ کہے کہ اسمین کیا حکمت ہے کہ وبا لانے کیواسطے جنون کو مقرر کیا ہے اور کوئی دوسری چیز مقرر نفرمائی تو اوسکا
جواب یہ ہے کہ وبا جو آیا کرتی ہے تو اکثر گناہونکے جہت سے آتی ہے خصوصا حرام کاری اور زناکاری کی سبب سے بہت آیا
کرتی ہی اور آدمی کا معمول ہے کہ حرام چھپ کر کرتا ہے اوس گناہ کو بازار اور مجلس مین کرنے سے پرہیز کرتا ہے سو حکمت الہی
نے تقاضا کیا کہ ایسے دشمن بھی چھپے مسلط کیجیے تاکہ چھپے گناہ کی سزا چھپی ہووے مگر کوئی کہے کہ حرام تھوڑے لوگ کیا
کرتے ہین ساری شہر پر کیون وبا آتی ہے تو اوسکا جواب یہ ہے کہ کشتی کو ایک ہی آدمی ڈوباتا ہی مگر اوسکی ساتھ سبکے سب
کشتی بھی ڈوب جاتی ہے اس جواب سے یہ معلوم ہوا کہ جیسا کشتی توڑنے والے کو سب لوگ منع کیا کرتے ہین ایسا ہی
تو تم کو اور اہل محلہ کو لازم ہے کہ حرام کار کو منع کیا کرین حرام سے ورنہ ہم اور تم ایک کشتی مین سوار ہین یعنی ایک ہی
کی امت مین اپنے ساتھ ہمکو بھی ڈوبیگا اور یہ جو فرمایا ہی کہ جہان وبا پڑی وہان نجاؤ اور جس شہر مین تم ہو وہان وبا پڑی تو
بھاگو بھی نہین اگر کوئی کہے کہ اس منع کرنے سے کیا حکمت ہی تو اسکا جواب یہ ہی کہ جان بوجھ کے ایسی جگہ جانا گویا اپنی
جان کو آپ سے ہلاکت مین ڈالنا ہے اور حق تعالی نے منع فرمایا ہی اپنی ہلاکت مین ڈالنے سے چنانچہ قرآن شریف
مین آیا ہے ولا تلقوا بایدیکم الی التہلکۃ یعنی نہ ڈالو اپنے ہاتھون کو ہلاکت مین سو اس جہت سے حضرت نے منع فرمایا ہی جانے
سے اور جو یہ فرمایا کہ جہان وبا پڑی ہی وہان سے بھاگو بھی نہین تو اسمین حکمت یہ ہے کہ وبا کی دنون مین اکثر لوگ گرفتار ہوا کرتے ہین
پھر اگر شروع مین نکلجانا درست ہوتا تو تندرست لوگ سب نکلجایا کرتے اور بیمار لوگ بھی تباہ ہوکر رہتے کیونکہ تندرست کہ منولا
اونکا کوئی باقی نرہتا اور دوسری حکمت یہ ہے کہ توکل اور صبر کرنیوالیکو عادت ہو جاوے جب کوئی آبلا یا کسی طرح
صبر کیا کرے اور تیسری حکمت اسمین یہ ہے کہ اگر آدمی وبا سے بھاگ کر دوسری شہر مین چلا جاتا اور اتفاقا وہان بچ جاتا تو اوسکو یہی
یقین ہوتا کہ مین وہان سے نہ نکل آتا تو اونکی ساتھ مین مرجاتا اور اگر وہان بھی آجاتا [illegible] سے وہ شرک خفی مین گرفتار ہوتا
اور الحاصل جب [illegible] فرمایا ہی کہ جہان تم ہو [illegible] موت تمکو اگر [illegible] پس معلوم ہوا کہ بھاگنے سے نہین بچ سکتے [illegible] فائدہ

اور مقصد ثانی لکھا ہے کہ ۔ ۔ آنحضرت نے اسواسطے منع کیا ہے کہ وبا میں حرکت کرنا بھی حرب میں ہی کیونکہ منع
ناحق ہونیکا موافق حکمت کے ہے چنانچہ اطبا نے لکھا ہے کہ جس کسیکو وبا سے پرہیز کرنا منظور ہووے تو چاہیے اوسکو کہ ان
دنوں میں غذا کم کھاوے اور رطوبت زائدہ کو کسی تدبیر سے اپنے بدن میں خشک کیا کرے اور ریاضت او حمام کرنے سے
پرہیز کیا کرے کیونکہ فضلات ردی اس سے جوش کرتی ہیں اور لازم ہے ان دنوں میں کہ آرام او سکون اختیار کرے اور اعتدال
میں تا کہ اخلاط جو تھمین انکو فساد نہ کرین سو اسواسطے حضرت صلی الله علیہ وسلم نے منع کیا اور فرمایا کہ وبا کے شہر میں سے
جہت سے نکل بھاگو کیونکہ حرکت کے سبب سے کہیں اخلاط جو تھمین انکو وہاں غذا کر کے بیمار کر ڈالے اسلئے منع کیا ہے
منع کرنا حضرت کا نکلنے سے ہر بھی وبا کے علاج میں سے ایک علاج ہے کیونکہ آرام کرنا اس معنی میں بلا شبہ ہے کہ
اس حدیث میں دو نو علاج فرمائے روحانی بھی اور جسمانی بھی روحانی علاج صبر اور توکل ہے اور جسمانی آرام اور سکون
بھی کیونکہ نکلنا منع ہے واللہ اعلم اور جانا چاہیے کہ وبا میں مرنا شہادت کا ہے اسواسطے بھی کہ یہ بھی جہاد ہے کہ جنون سے
کہ حضرت نے فرمایا ہے کہ وبا کو پہنچا ہے تمہارے دشمنوں کا جنون میں سے پس اس حدیث سے معلوم ہو کہ وبا بالکل شیطانوں
سے ہوتی ہے اور جو لوگ جنوں میں مسلمان ہیں وہ لوگ ہمیں نہیں ستاتے بلکہ سو جب یہ ہمیں کہ ایمان والے جنات کا بھی یہی حکم
نہیں ہے ویسا ہی کہ ان جنوں سے بھاگنے کو منع فرمایا اور جو سبب جاتے ہیں کہ ہمارے دین میں مر جانے سے وہ درجہ شہادت کا ہے جہاد
طرح وہاں میں بھی اگر رہا ہوگا تو درجہ شہادت کا پاویگا اور جاننا چاہیے کہ وبا گناہوں کی جہت سے ہوا کرتی ہے اور گناہ
اوس وقت شیاطین کو فرمایا کرتے ہیں سو الله تعالیٰ نے انہی شیاطین ہی کو مقرر کیا اکثر جنکے کہنے سے گناہ کرتے
ہیں انہیں کے ہاتھوں سے انکا مرنا بھی چاہیے تاکہ معلوم ہووے کہ جو شخص کسی کے کہنے سے اپنے رب کا گناہ کرے تو
اوسکو اپنا دوست جانکر اوسکا کہنا مانی تو حق تعالیٰ اوسیکو اوس پر مسلط کر کے ہلاک کرا دے اور اوسکے ہاتھوں سے مروا ڈالے
دیکھے اور جاننا چاہیے کہ غرض اس بیان سے یہ ہے کہ وبا جو پڑتی ہے تو گناہوں کی جہت سے پڑتی ہے پس آدمی کو چاہیے
کہ گناہوں سے پرہیز کرے خصوصاً حرام سے اپنے تئیں بہت بچاوے کہ حدیث شریف میں آیا ہے کہ جس قوم میں زنا
ظاہر ہوتا ہے تو اوس قوم میں بیشک موت بڑا کرتی ہے پس اس حدیث سے معلوم ہوا کہ بڑا علاج وبا کے دفع کرنے
کا آدمی توبہ اور استغفار کو لازم کرے اور بچا رہے اور سچے عجز اور دکھانے شرت دعا کیا کرے کیونکہ
حدیث میں آیا ہے کہ جو کوئی استغفار اپنے اوپر لازم کرے تو حق تعالیٰ اوسکو ہر غم سے اور ہر بلا سے نجات دیتا
اور بعضی حدیث میں آیا ہے کہ دعا فائدہ کرتی ہے ایسی بلا کو کہ جو نازل ہوئی ہے اور اوس بلا کو کہ ابھی نازل نہیں
اور ہر ایک آدمی کو کہ ان دنوں میں خیرات بہت سی کیا کرے کیونکہ حدیث میں آیا ہے کہ خیرات کرنا بچا دیتا ہے بری موت
سے اور بچا دیتا ہے غضب کو اور حدیث میں آیا ہے کہ ابو بکر صدیق کے دانتوں میں سبحان اللہ کے دانتوں کو
کرے کیونکہ حدیث میں آیا ہے کہ سبحان اللہ کہنا دور کرتا ہے غضب خدا کو اور دعا بھی کہ لکھا ہے میں

مین عطر اور عنبر اور مشک وغیرہ کو سونگھنا بہت فایدہ کرتا ہی کہ بعضے حکما نے لکھا ہے کہ مصلیات وغیرہ کی جگہ دور رکھو کہ اندہرون مین آسیب
اور شیطان اختیار کرے تو نہایت خوب سبب اسکے حق مین کیونکہ حدیث مین آیا ہے کہ پیشاب و پاخانہ کی جگہ شیاطین کی رہنے کی جگہ ہے اور رہنا چاہیے
کہ لازم ہے اندہرون مین اور لاحول ولا قوۃ الا باللہ کو کیونکہ حدیث مین آیا ہے کہ لاحول دوا ہے ایک کم ننانوے بیماری کی اور چاہیے
کہ اندہرون مین نماز کی بہر مین سورہ بقرہ پڑہا کرے کیونکہ حدیث مین آیا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم بہر کوئی ثم آیا تھا تو نماز نفل پڑہا کرتے
تھے اور چاہیے کہ اندہرون نماز کی جگہ تعویذ کے بو کو سونگھا کرے کیونکہ حق تعالی اوسکی برکت سے نجات دیتا ہے آپ جانا
چاہیے یہ بات کہ علاج روحانی اسکے بیان ہو چکے کہ علاج جسمانی بھی موافق طب کی تہوڑا سا بیان کیا جاتا ہے یہ آدمی کو کہان
نون مین سایہ دار مکان مین بہت رہا کرے اور خوشبودار کو مانند کافور کی اور مشک اور عنبر اور عود اور عطر وغیرہ کو سونگھا کرتا
اور سرکا اور لیمو اور سکنجبین اکثر کہایا کرے اور کافور اور عود وغیرہ کو اپنے گہر مین سلگایا کرے اور سرکہ اور گلاب ہر گوشے مین چہڑک
رکہے اور پیاز کو قیمہ کہر کے کہانون مین کہایا کرے اور ہوا مین بہت پہرا کرے اور اگر کہین جانا ضرور ہووے تو کان اور ناک اپنی کو کپڑے
مین بند کر کر جایا کرے اور سرکہ کو اپنے ساتھ رکہنا ضرور ہے کہ سونگھا کرے اور سرکہ ان دنون جو اوس فصل کی پیدا ہوئی ہون ہرگز نہ کہانے
اور گوشت بہی پرہیز کرنا لازم جانے **علاج** برای دفع سحر حدیث مین ہے کہ لبید بن اعصم یہودی نے حضرت صلی اللہ
علیہ وسلم پر جادو کیا اور حضرت اوسکے سبب سے بیمار ہوگئے اور بعضے کہتے ہین چہہ مہینے تک بیمار رہے غرض یہ ہوا کہ بہ اکثر حضرت بہول
جانے لگی اتفاقاً ایک روز دو فرشتونکو خواب مین دیکھا اور ایک نے دوسرے سے پوچھا کہ اس مرد کو کیا بیماری ہے اوسنے جواب دیا
کہ اسکو جادو ہوا ہے پہر اوس پہلے نے پوچھا کہ اسپر کسنے جادو کیا ہے اوسنے کہا لبید بن اعصم نے پہر دوسرے نے کہا کہ کس چیز
مین کیا ہے اوسنے کہا کہ آپکے بالون مین اور کنگہی کے دندانون مین کمان کی زہ کہ جسمین بارہ گرہ دیکر اور کہجور کے غلاف مین رکہکر
ذروان کے چاہ مین پتہر کے تلے دفن کیا ہے پہر جب صبح ہوئی تو حضرت اوس کنوئین پر گئے اور دو یار حضرت کے اوس کنوئین
مین گئے اور اوس جادو کو نکال لائے اور بعضے کہتے ہین کہ وہ دو حضرت علی اور حضرت عمار تہے اور فتح الباری مین لکہا ہے
کہ جب اوس جادو کو نکالا تو اوسکے اندر حضرت کی صورت کی بنی ہوئی موم کی اور اسمین سوئیان چہبی ہوئی تہین جون جون سوئی
اوسمین سے نکالتے تہے اوسیطرح حضرت کو آرام ہوتا جاتا تہا غرض وہ بارہ گرہ ہرگز کہل نسکتی تہین تب اسواسطے حضرت جبرئیل معوذتین
لیکر نازل ہوئے اور کہا ان دونو سورتونکی بارہ آیتین ہین اونکو پڑہو کہ ہر آیت کی برکت سے ایک ایک گرہ کہلجاوے گی چنانچہ اس
حدیث کا تمام ہوا اور بعضے روایت مین آیا ہے کہ کعب احبار کہا کرتے تہے کہ اگر نکہا کرتا مین صبح اور شام ان کلمات کو تو یہودی
البتہ جادو سے مجہکو گدہا کر ڈالتے **ف** یعنے یہودی بسبب مسلمان ہونیکے سبب اسکے دشمن ہوگئے تہے کہ اگر
صبح و شام ان کلمات کو نہ پڑہا کرتا تو یہودی مجہکو دست سے کہو دیتے مگر حق تعالی نے مجہکو اسکی برکت سے اونکے شر سے
بچا رکہا ہے وہ کلمات یہ ہین اَعُوْذُ بِكَلِمَاتِ اللّٰهِ التَّامَّاتِ الَّتِىْ لَا يُجَاوِزُهُنَّ بَرٌّ وَّلَا فَاجِرٌ وَاَعُوْذُ بِوَجْهِ اللّٰهِ الْعَظِيْمِ الْجَلِيْلِ الَّذِىْ لَا شَيْءَ اَعْظَمُ مِنْهُ
مِنْ شَرِّ مَا يَنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ وَمَا يَعْرُجُ فِيْهَا وَمِنْ شَرِّ مَا ذَرَأَ فِى الْاَرْضِ وَمَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَمِنْ شَرِّ مَا يَقَعُ عَلَى الْاَرْضِ وَمِنْ شَرِّ النَّاسِ اَجْمَعِيْنَ

علاج روحانی

ترکیب

صبح و شام و دو

وَمَا يُخْرِجُ مِنْهَا مِنْ ثَمَرَةٍ وَمِنْ كُلِّ آيَةٍ أَنْتَ أَخَذْتَ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

اس مین ریگا **ف** اگر کوئی کہے کہ حضرت حق تعالی نے جادو کو کیون ہونے دیا اور اونکو اوسکے اثر سے کیون نہ بچا رکہا تو اسکا جواب یہ ہے کہ اکثر لوگ اونکو جادوگر جانتے تہے اور معمول یون ہے کہ جادوگر پر جادو کا اثر نہین ہے اگر ہوتا ہے کیا الہی نے تقاضا کیا اسباب پیدا کرنے کا یہ کہ نبی پر جادو اثر کرے تاکہ سب معلوم کرین کہ یہ شخص جادوگر نہین ہے اگر جادوگر تا تو جادو اسپر اثر نکرتا واللہ اعلم بالصواب

علاج دفع نملہ جانا چاہیے کہ نملہ ایک پہوڑے کا نام ہے کہ وہ آدمی کی پہلو مین ہوا کرتا ہے اور آدمی جانتا ہے کہ گویا اوسمین چیونٹیان پہرتی ہین سو علاج اسکا یہ ہے کہ ابو داود مین آیا ہے روایت عبد اللہ سے کہ کہا اونہون نے کہ ایکدن تشریف لائے رسول صلی اللہ علیہ وسلم گہر مین اور مین حفصہ کے پاس بیٹہی تہی پس فرمایا کیون نہین سکہاتی ہے تو اسکو یعنی حفصہ کو منتر نملہ کا جیسا کہ سکہایا تونے اوسکو لکہنا غرض منتر یہ ہے بسم اللہ صلب حتی من افواہہا اللہم اکشف الباس رب الناس ترکیب اسکی یہ ہے کہ اس منتر کو کسی چوب پر لکہے پہر سرکہ اور نمک لیکر ایک پتہر پر اوس چوب کو اوس سرکے مین گہسے کر اوس پہوڑی پر ملا کرے **ف** جانا چاہیے اس حدیث سے معلوم ہوا کہ عورت کو لکہنا سکہانا مکروہ نہین لیکن سوا اون کی اور عورتون کو مکروہ ہے واللہ اعلم

علاج برای دفع نقصان اگر کا کچہ نقصان ہوجاوے تو یہ کلمات کہے کہ حق تعالی اوسکی بدلی اوس چیز سے بہتر چیز دیویگا دعا یہ ہے إِنَّا لِلّٰهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ اللَّهُمَّ أْجُرْنِي فِي مُصِيبَتِي وَأَخْلِفْ لِي خَيْرًا مِنْهَا **ف** ابو سلمہ کہ پہلا خاوند ہے ام سلمہ کا جب انتقال کر گیا تو حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے ام سلمہ کو یہ دعا سکہائی اور فرمایا کہ جب کسیکا نقصان ہوجاوی اور یہ شخص اس دعا کو پڑہے تو اللہ اوسکی عوض بہتر چیز اوسکو دیویگا ام سلمہ کہتی ہین کہ مین اپنے دل مین کہتی تہی کہ ابو سلمہ سے مجکو بہتر خاوند کون ملیگا پس چند روز کے بعد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے مجسے نکاح کر لیا سو اوس وقت جانا کہ یہ اوسکی برکت سے تہا اور اوسکا اثر ظہور ہوا

علاج برای دفع چشم زخم جاننا چاہیے کہ نظر لگنی برحق ہے کہ حق تعالی نے بعضے آدمی کے آنکہ مین اثر رکہا ہے جیسا کہ بچہو کے ڈنک اور سانپ کی زبان مین زہر رکہتے ہین اور بعضے آدمی کی آنکہ مین بہی متعدی کر گئے اور یہ بہی جانا کہ نظر غیر کے لگا کرتی ہے اپنی نہین لگتی ہے بعضے وقت اپنی بہی لگا کرتی ہے اور یہ بہی جانا کہ فقط آدمی ہی پر لگتی ہے وہ بہی چیز پر نہین لگتی ہے بلکہ لڑکی اور جانور اور کہیتی اور باغ اور دولت و دیگر اسباب سب چیز پر نظر لگا کرتی ہے سو حق تعالی نے علاج اسکا اپنے رسول کی زبان سے بیان کروایا تاکہ خلقت کو فائدہ ہو چنانچہ حسن بصری نے کہا ہے کہ اگر کوئی شخص نبی اور یا مال اپنے پر نظر لگنے کا وہم کرے تو وہ اول آیت کو سورہ نون مین سے پڑہ کر تین بار دم کر دیا کرے وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا تا آخر اور اگر اسکو کوئی چیز پسند آوے یعنی زر ہو یا اولاد یا زوجہ یا مکان یا باغ یا اوسکے سوا اور چیز ہو تو اوسی وقت کہے جب کہ اوس چیز کو دیکہے مَا شَاءَ اللّٰهُ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ اسکے کہنے سے حق تعالی نظر کی تاثیر کو ہونے نہین دیتا اور اگر کوئی جانے کہ میرا

نملہ

نقصان

چشم

بڑی سخت نہی تو چاہیے اسکو کہ کسی کی چیز کو دیکھا نکرے اور کسی کی چیز پر نظر پڑجاے تو کہے اللہم بارک علیہ جس کی برکت سے نظر اثر نہین کریگی صراط المستقیم مین لکھا ہے کہ امام شیخ ابو القاسم قشیری کی کتاب ہے کہ ایکبار انکا لڑکا بیمار ہوا یہان تک کہ مرنیکے قریب پہونچا اتفاقا مینے خواب مین دیکھا رسولخدا صلی اللہ علیہ وسلم کو پس شکایت کی مینے اوسکی بیماری کی فرمایا مجھکو کہ تو کیون غافل ہے آیات شفا دیہ مین پہلی آیت وَيَشْفِ صُدُورَ قَوْمٍ مُؤْمِنِينَ اور دوسری وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ اور تیسری يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ اور چوتھی وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ اور پانچوین آیت حم سجدہ کی قُلْ هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءٌ پس ان آیات کو لکھکر اور پانی مین گھولکر اوس بیمار کو پلایا مینے اوسیوقت شفا پائی گویا کبھی بیماری آئی ہی نہ تھی عبد اللہ ایک عالم مین کہتے ہین کہ مین سفر مین تھا اور میرا اونٹ بہت تیز چالاک تھا اتفاقا ایک جگہ پر جا اوترا کسینے کہا مجھسے کہ اسجگہ ایک شخص ہے کہ نظر لگانی مین مشہور ہے اور تمہارا شتر بہت اچھا ہے ایسا نہو کہ کہین نظر لگا دے اور تمہارا اونٹ ضائع ہوجاوے مینے کہا کہ میرا اونٹ پر اوسکی نظر نہین لگیگی خبر اوسکو جو پہونچی اوسنے اوسیوقت آنکر میرا اونٹ کو نگاہ بھر کر دیکھا اوسکی دیکھتی ہی اونٹ گر پڑا اور مضطرب ہونے لگا لوگون نے مجھسے کہا کہ فلانا شخص تمہاری اونٹ کو نظر لگا گیا ہے مینے اوسکو بلوا کر اپنی روبرو بٹھایا اور یہ منتر پڑھا بِسْمِ اللّٰهِ حَبْسٌ حَابِسٌ وَحَجَرٌ يَابِسٌ وَشِهَابٌ قَابِسٌ رَدَدْتُ عَيْنَ الْعَائِنِ عَلَيْهِ وَعَلَى أَحَبِّ النَّاسِ إِلَيْهِ فَارْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِنْ فُطُورٍ ثُمَّ ارْجِعِ الْبَصَرَ كَرَّتَيْنِ يَنْقَلِبْ إِلَيْكَ الْبَصَرُ خَاسِئًا وَهُوَ حَسِيرٌ جسوقت پڑھا مینے اس منتر کو اوسیوقت آنکھ اوسکی نکل پڑی اور وہ میرا اچھا ہوگیا غرض اس نقل سے یہ ہے کہ منتر بھی نظر کو بہت فائدہ کرتا ہے اگرچہ عاین یعنے نظر لگانیوالا سامنے ہو وے کیونکہ حق تعالے کی نام مین بڑی تاثیر ہے جب دعا پڑھکر دم کیے سینے والے پر اثر کر جاوے تو خدا کا نام کیونکر اثر نکریگا واللہ اعلم **علاج** بری آنکھ کے زخم کا موطا مالک مین لکھا ہے کہ عامر بن ربیعہ نے نہاتی ہوئی دیکھا سہیل بن حنیف کو اور اسکے بدن دیکھکر کہا کہ قسم ہے اللہ کی نہین دیکھا ایسا بدن کسی کا اور نہ کسی عورتکا سہیل اوسیوقت بیہوش ہوکر گر پڑا یہ خبر رسول اللہ کو پہونچی حضرت نے عامر پر غصہ کیا اور فرمایا کہ کیون ہلاک کرتا ہے ایک تمہارا بھائی اپنی کو اور کیون برکت کی دعا کی تو نے یعنی جب تونے انکی بدن کی خوبصورتی دیکھی تو کیون اوس دعا کو نکہا تو نے اللہم بارک علیہ یعنی اگر تو اس دعا کو کہتا تو تیری اوسکو نظر نہ لگتی پانی پھر فرمایا کہ دھو واسطے اوسکے اعضا کو پس عامر نے ایک برتن مین ہاتھ منہ اپنا او ر کہنیان اپنی او ر پانون اپنے او رجگہ استنجے کی اپنی پھر ڈالدیا اوپر سہیل کے یعنی سہیل پھر اوسیوقت ہوشمین آنکر اوٹھ کھڑا ہوا **ف** حاصل حدیث کا تمام ہوا ترکیب دھونیکی مواہب مین یون لکھی ہے کہ ایک برتن پانی لیو پہر عاین سے کہے کہ وہ ہاتھ مین پانی لیکر کلی کرے پہر اوسی برتن مین ڈالدے پہر بعد اوسکی اوسی برتن مین منہ دھووے پہر بائین ہاتھ سے پانی لیکر داہنی ہاتھ کی کہنی دھووے پہر داہنی ہاتھ سے پانی لیکر بائین ہاتھ کی کہنی دھووے پہر اوسی طرح داہنا پانون دھووے پہر اوسی طرح بایان پانون دھووے اور پہر اوسی برتن مین ایک تہبند کو دھووے پہر اوس پانی کو جسکو نظر لگی ہو اوسکے سر پر ڈالدے لیکن وہ برتن زمین پر نرکھی بعد اسکے اوسی طرح نظر لگی ہوئی والی پر ڈالدیوے انشاء اللہ اوسیوقت اچھا ہو جائیگا **ف** اسجگہ اوسکو چاہیے کہ اوسکی راہ پر چلے اور اپنی عقل کو دخل دیوے کیونکہ عقل اسجگہ کام نہین کرسکتی ہم نہیں معلوم کرسکتی ہمیشہ رسول کی پیروی کرنی ہے جو یقین کو پورا کرتی ہے کیونکہ خدا تعالی جانتا ہے پیدا کو

عقل میں بھی آتا ہے تو اوسکا جواب ہے کہ دوائی ایسی ہے جیسے وقت الحجامت مفید ہوا کرتی ہے لو ظاہرہ بالحجامت اور اسکا یہ ہے کہ جو عقل میں
علم کی وہی نہیں پس جیسے معنی اوسکو بالحجامت معلوم جاتا ہی عقل کو دخل نہیں دیتا ہی پس اسیطرح یہ علاج بھی بالحجامت مفید سمجھے
اور موافق عقل کے گفتگو کرے اور بعضے حدیث مین آیا ہے کہ حضرت نے ام سلمہ کے گھر میں ایک لڑکے کو دیکھا اور وہ زرد ہو رہا تھا
کہا افسون کرو واسطے اسکے مقرر اسکو نظر ہوئی ہے یعنی جن کی نظر اوسکو ہوئی ہے **ف** اس حدیث سے معلوم ہوا کہ جیسے
آدمی کی نظر لگا کرتی ہے اسیطرح جن کی نظر بھی لگا کرتی ہے اور چاہیے کہ افسون جھاڑ پھونک کا یا اسمائے الٰہی کا یا نظر کا جب درست کر
اوسمیں نام اللہ صاحب کا ہووے یا اوسکے معنی معلوم ہوں اور جو افسوں کہ جسمین نام حق تعالیٰ کا نہ ہووے اور اوسکے معنی بھی معلوم
نہوں تو وہ افسون کرنا درست نہیں ہے کیونکہ خوف ہی اوسمیں کفر کا مگر جتنے جاہل یہ کام کرتے ہیں کہ بعضے ناموں کو کہ جن کے معنی
معلوم نہیں ہیں حق تعالیٰ کا نام بتلا کر پڑھا کرتے ہیں تاکہ لوگ جانیں کہ اسنے افسون ایسکی نام سے کیا ہے کہ جھاڑ پھونکا افسون کو کر کے بھی
کیونکہ شیطان کا معمول ہی کہ بیماری کی شکل بنکر آدمی کے جسم میں گھس جاتا ہے اور جس وقت بھی وہ افسون ایسا پڑھا کہ تماہی جسے اوسکی نام کی تعظیم ہوتی ہے تو وہ بھی نکل جاتا ہی
اور خوش ہوتا ہے اور کہتا ہے کہ بھلا میرے نام کی ذکر کرنے والے ابھی جہان میں ہیں اور یہ کمال بے مروتی ہے کہ وہ
لوگ برکت و تیرا نام جپا کریں اور شیطان یہی ہے اور بعض وقت اونکی بھی بہت نجات دیتا ہے حتی کہ جا بجا تیرے نام کا ساتھ اور اوسکے افسون
کرنے سے کچھ برا انکو نہ ہو جائے یہانتک کہ بیمار جو ونکی اچھے ہو جاتے ہیں غرض معتقد اونکا اور افسونگروں کا کامل ہو جاتا ہے
یہانتک کہ اونکو کامل اور بزرگ جانتے ہیں اور اہل حق کو باطل اور جھوٹا کہنے لگتے ہیں بلکہ بعضے وقت اوسمیں منکر کہتے ہیں کہ
یہ عالم لوگ ظاہر کا علم رکھنے والے ہیں انکو علم باطن سے کیا علاقہ ہے حق تعالیٰ اس اعتقاد سے توبہ نصیب کرے سب
مسلمانوں کو کیونکہ ہزاروں مسلمان اس مرض میں اور اسطرح کے وہم میں گرفتار ہو رہے ہیں بلکہ یہانتک نوبت پہونچی ہے
کہ اگر بند و انسے کہے کہ تم جا کر تارک ہو تو اچھی ہو جاوگے تو اوسکے بھی کرنیکو موجود ہیں اور اپنے دل میں کہتے
ہیں کہ کیا زنہ ہوگا تو وہ کرنیوالا ہووے گا ہمین کیا کام ہے العیاذ باللہ نہیں سمجھتے ہیں کہ کفر کرنے والا اور کفر کروانیوالا اور کفر
پر راضی ہونیوالا یہ سب کفر میں برابر ہیں اور اسیطرح بعضے لوگ نظر کے واسطے ادیاری کے واسطے کلچی و پسری جو دلائے
میں اوتار کر رکھوا لیتے ہیں اور بعضے لوگ جھڑکا اور ہی اے میں اوتار کر رکھتے ہیں اور بعضے کالا کرکے گوڈ ہو کر کہلاتے ہیں
اور ایسی ہی طرح سے اور وہمیات کرتے ہیں پس مسلمانوں کو چاہیے کہ ان باتوں سے پرہیز کریں اور کسی بزرگ اور جاہل کے کہنے پر
نہ آجاویں اور نظر وغیرہ کے واسطے وہی علاج ہے جو شرع میں درست ہو عبد اللہ بن مسعود نے اپنی بی بی کے گلے میں گنڈا
دیکھا ہے اور اوس سے پوچھا کہ یہ کیسا گنڈہ ہے بی بی نے کہا کہ میری آنکھ میں درد رہتا ہے جس وقت فلانے یہودی نے
یہ گنڈا مجھے بنا دیا ہے اوس وقت سے میری آنکھ اچھی ہو گئی ہے عبد اللہ نے کہا کہ شیطان ہی آنکھ میں کوچہ دیتا
تجھے جب اوسنے شرک کروا لیا اوس وقت سے تیرے پاس نہیں آنکے یہ بلا تم تھا تجھکو کہ تو وہ کہتی کہ رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم کہا کرتے تھے اذہب البأس رب الناس واشف انت الشافی لا شفاء الا شفاءک شفاء لا یغادر سقماً اس

اس قول سے معلوم ہوا کہ لکھنے کو یہ بھی دعا فائدہ کرتی ہے **علاج** برائے دفع چشم زخم جس کسیکو نظر لگ جاوے تو یہ دعا اوسکو کر دیجاوے بسم اللہ اللھم اذہب حرہا وبردہا ووصبہا اور اگر کسیکو جانور میں سے کسی کی نظر لگ جاوے تو یہ دعا اوس جانور کو پڑھے چار بار اور سیدھے نتھنے میں تین بار اور بائیں نتھنے میں دو بار پھونکے اس دعا کو کہے لا باس اذہب الباس رب الناس اشف انت الشافی لا یکشف الضر الا انت

علاج برائے دفع جمیع بلیات و آفات جو شخص صبح و شام اس دعا کو پڑھے تو آفت سے اسکی امان میں رہیگا وہ دعا یہ ہے اللھم انت ربی لا الہ الا انت علیک توکلت وانت رب العرش الکریم ما شاء اللہ کان وما لم یشاء لم یکن اعلم ان اللہ علی کل شیء قدیر وان اللہ قد احاط بکل شیء علما اللھم انی اعوذ بک من شر نفسی ومن شر کل دابۃ انت اخذ بناصیتہا ان ربی علی صراط مستقیم **ف** نقل ہے کہ ابو دردا صحابی سے کسی نے کہا کہ تمہارے گھر کو آگ لگ گئی اور وہ جل گیا ابو دردا نے کہا کہ میرا گھر جلا نہیں کیونکہ اس دعا کو حضرت صلے اللہ علیہ وسلم سے جب سنا ہے اوس روز سے کبھی ناغہ نہیں کی میرا گھر کیونکر جل سکیگا غرض اوس گھر کو دیکھا تو اطراف اوسکی جل گئے تھے اور اسکو ہرگز کوئی آفت نہ پہونچی تھی **علاج** برائے دفع غم وغیرہ صراط المستقیم میں لکھا ہے کہ جو کوئی سات بار صبح و شام اس دعا کو پڑھے تو ہر غم سے حق تعالے اوسکو نجات دیتا ہے حسبی اللہ لا الہ الا ہو علیہ توکلت وہو رب العرش العظیم **علاج** برائے حاجات اگر کسی شخصکو کچھ حاجت ہو وہ بارہ سو دفع بارہ دن تک اس دعا کو پڑھے تو حق تعالے اوسکی حاجت پوری کرتا ہے وہ دعا یہ ہے یا بدیع العجائب بالخیر یا بدیع اس علاج کو چنانچہ قول الجمیل میں بیان کیا ہے **علاج** برائے گزیدن سگ دیوانہ جس شخص کو دیوانہ کتا کاٹ کھاوے تو ہر روز چالیس دن تک ایک روٹی کے ٹکڑے پر اس آیت کو لکھکر کھایا کرے تو اوسکے شر سے مقرر امن میں رہیگا آیت یہ ہے انہم یکیدون کیدا واکید کیدا فمہل الکافرین امہلہم رویدا **علاج** برای محافظت طفلان اوسی کتاب میں لکھا ہے کہ جو شخص اس تعویذ کو لڑکے کے گلے میں ڈالے تو حق تعالے اوس لڑکے کو امن میں رکھتا ہے اور وہ تعویذ یہ ہے بسم اللہ الرحمن الرحیم اعوذ بکلمات اللہ التامۃ من شر شیطان وہامۃ ومن کل عین لامۃ تحصنت بحصن الف الف لا حول ولا قوۃ الا باللہ العلی العظیم **علاج** برای آسیب وہ لکھا ہے کہ جو شخص اس تعویذ کو لڑکے کے گلے میں باندھے اور جس لڑکے کو شیطان ستاوے اور آسیب ہو جاوے تو اوسکے داہنے کان میں سات بار اذان کہے یا آیت کو پڑھکر پھونکے وتمت کلمت ربک صدقا وعدلا لا مبدل لکلمتہ افحسبتم انما خلقناکم عبثا اور اگر اس سے بھی نجات نہ ہووے تو سات بار اوسکے بائیں کان میں اذان کہدیوی اور اگر اس سے بھی نجات نہ ہو تو آسیب زدہ پر سورۂ فاتحہ اور معوذتین اور آیۃ الکرسی اور سورۂ طارق اور آخر سورۂ حشر اور اول سورۂ صافات تمام پڑھکر دم کرد یا کرے انشاء اللہ تعالے اوسکی برکت سے وہ آسیب دفع ہو جاویگا اور شیطان جل جاویگا اور اگر شاید اس سے بھی نجات نہ ہو تو آیت الحسبتم کو آخر تک اوسکے کان میں پڑھا کرے اور ایک برتن میں لیکر اوسپر سورۂ فاتحہ اور آیۃ الکرسی اور پنج آیات اول سورۂ جن کی پڑھکر دم کردو اور اوسکے منہ پر چھڑکا کرے اس علاج سے وہ ہوش میں آجاویگا اور اگر کسی مکان پر جن کا اثر ہو جاوے تو اوس مکان میں اس پانی کو چھڑک دیوے تو اوس مکان سے وہ جاتا رہیگا اور اگر کوئی جن یا شیطان کسیکی گھر میں پتھر پھینکتا ہو تو چار کیلیں لوہے کی لیکر اس آیت کو پڑھکر چاروں طرف گھر کے گاڑ دیو تو پھر پتھر آنے موقوف ہو جاوینگے مگر ہر ایک کیل پر پچیس پچیس بار پڑھے وہ آیت یہ ہے انہم یکیدون کیدا واکید کیدا فمہل الکافرین آخر سورہ تک **علاج**

چشم زخم

بلیات

آتش

حاجات قضای

گزیدن سگ

محافظت طفلان

آسیب دفع

برای محافظت بدن اور اولاد کی حدیث میں آیا ہے کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے اپنے کسی بیٹی کو یہ دعا سکھائی تھی اور فرمایا تھا کہ جو کوئی
اس دعا کو صبح و شام پڑھے تو حق تعالی کی حفظ میں رہیگا وہ دعا یہ ہے سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاْ لَمْ
يَكُنْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَّاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا **علاج** برای ادای قرض اور دفع غم کے حدیث میں آیا
ہے کہ ایک شخص آیا نزدیک رسول صلے اللہ علیہ وسلم کے اور کہا یا رسول اللہ مجھکو غموں نے اور قرضوں نے گھیر لیا ہے کیا حالت
کروں تمہیں اسکے فرمایا کہ سکھاؤں میں تجھکو ایک کلام کہ جس وقت تو کہے اوسکو تو لیجاوے حق تعالی تیرے غم کو اور ادا کرے تیرے قرض کو
کہا سکھاؤ مجھکو یا رسول اللہ فرمایا کہ ہر صبح اور شام کہا کر اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَاَعُوْذُ بِكَ
مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ پس اس شخص نے کہا کہ میں نے اس دعا کو پڑھا حق تعالے نے دور کیا مجھسے غم میرا اور ادا کیا مجھسے قرض میرا **علاج**
برای دفع غم فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی صبح اور شام اس دعا کو کہا کرے تو حق تعالی اوسکا غم اور اندیشہ دور کر دیگا
اور وہ یہ ہے اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَصْبَحْتُ مِنْكَ فِیْ نِعْمَةٍ وَّعَافِيَةٍ وَّسِتْرٍ فَاَتِمَّ عَلَیَّ نِعْمَتَكَ وَعَافِيَتَكَ وَسِتْرَكَ فِی الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اور ایک شخص آیا نزدیک رسول صلی اللہ علیہ
وسلم کے اور کہا اوسنے کہ ہر وقت بلا اور آفت مجھکو گھیرے رہتی ہے فرمایا کہ ہر صبح کو یہ دعا پڑھا کر بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰى نَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمَالِیْ **علاج**
برای دفع شیطان ابوداؤد میں آیا ہے کہ جو کوئی مسجد میں داخل ہو تو یہ دعا کرے تو شیطان کہتا ہے کہ یہ شخص بچ گیا میرے شر سے تمام دن
اور دعا یہ ہے اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ **علاج** برای عافیت بدن جسکو منظور ہو کہ
بدن میرا خیر و عافیت سے رہے تو چاہیے اوسکو کہ ہر صبح اور شام اس دعا کو پڑھے اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَدَنِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ
سَمْعِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَصَرِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ **علاج** برای دفع جمیع شرور جو کوئی چاہے کہ محفوظ رہے اور
جلنے اور سانپ و بچھو کے کاٹنے سے اور سوا اسکے اس میں بہت ہیں تو چاہیے اوسکو ہر روز اس دعا کو پڑھے اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ
التَّرَدِّیْ وَمِنَ الْغَرَقِ وَمِنَ الْحَرَقِ وَمِنَ الْهَدْمِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ يَّتَخَبَّطَنِیَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ فِیْ سَبِيْلِكَ
مُدْبِرًا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ لَدِيْغًا اور فرمایا ہے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی صبح اور شام تین بار اس دعا کو پڑھے تو اوسکو
تکلیف نہ پہونچی گی دعا یہ ہے بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ اور کہتے ہیں کہ
راوی کو فالج ہو گیا تھا کسی نے کہا اوسنے کہ تم اس دعا کو ہر روز پڑھتے تھے تم کو یہ مرض کیوں ہوا تھا کہا کہ اس دن بہلا اوسکو
گیا تھا **علاج** برای دفع غم و الم حدیث میں آیا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو اگر غم آتا تو اس دعا کو کہا کرتے
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ **ف** اور جامع ترمذی
میں آیا ہے کہ جب حضرت صلعم پر کوئی کام سخت آتا تھا تو یہ کلمہ کہا کرتے تھے یَا حَیُّ یَا قَیُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ اور
فرمایا کرتے تھے کہ غم والے آدمی کی یہ دعا ہے یعنے جو کوئی غم میں گرفتار ہووے تو یہ دعا کرے اَللّٰهُمَّ رَحْمَتَكَ اَرْجُوْ فَلَا
تَكِلْنِیْ اِلٰى نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَّاَصْلِحْ لِیْ شَاْنِیْ كُلَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اور اسماء بنت عمیس کو فرمایا کہ تجھکو سکھاؤں ایک کلمہ کہ کہے تو غم کے وقت
اوسکو کہا کرے اوسنے کہا کہ ہاں سکھاؤ مجھکو فرمایا کہ کہا کر اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّیْ لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا اور فرمایا دعا ذو

دفع شیطان

عافیت

ذوالنون کی دفع کرتی ہے ہر غمکو اور وہ کلمہ یہ ہے لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَكَ اِنِّیْ كُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ اور فرمایا کہ جو کوئی ہمیشہ کیا کرے استغفار کو تو حق تعالے ہر غم سے نجات اوسکو دیتا ہے اور صیغہ استغفار یہ ہے اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ اور فرمایا ہے کہ جسکو بہت غم اور دکھ گھیرے تو چاہیے اوسکو کہ بہت کہا کرے لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اس لیے کہ یہ خزانہ جنت کے خزانوں میں سے ہے

علاج برائے دفع بلا سیوطی نے اتقان میں حدیث نقل کی ہے انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب تو ارادہ کرے سونیکا تو پڑھا کر الحمد اور قل ہو اللہ اسی میں ہیگا تو سوا موت کے ہر چیز سے اور مسلم میں حدیث آئی ہے ابو ہریرہ رضی اللہ عنہ سے کہ نہیں داخل ہوتا ہے شیطان اوس گھر میں کہ جس گھر میں سورہ بقر پڑھی جاوے اور دارمی نے روایت کی ہے ابن مسعود سے موقوفا جو کوئی چار آیتیں سورہ بقر کی پڑھے اول سے مفلحون تک اور آیۃ الکرسی خالدون تک اور امن الرسول آخر تک وسکے پاس اوس روز شیطان نہیں آتا ہے اور نہ ہیں پہونچتی برائی اوسکو اور اگر یہ آیتیں پڑھی جاویں کسی مجنون پر تو جنون اوسکا دور ہوجاتا ہے **ف** اور جاننا چاہیے کہ ترکیب دم اور فی والنون کے پڑہنے کی یہ ہے کہ اول وضو کرے اور پھر قبلہ کی طرف منہ کرکر اور برے سکون سے بیٹھے اور ایک کٹورہ پانی کا بھر کر اپنے پاس رکھے پھر اوس دعا کو تین سو بار پڑھے تین دن یا سات دن یا چالیس دن تک اور اوسکو پڑھا کرے اور دم کیا کرے اوس پانی میں تا وہ کرکے اپنے بدن میں اور اپنے منہ پر پھیرا کرے حق تعالے اپنے کرم سے اوسکے غم کو دفع کردیگا **علاج** برائے امن جان ومال وفرزند زاپنے بیاروں میں ابن مسعود سے روایت کی ہے کہ ایک شخص نے کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ بتاؤ مجھکو کوئی ایسی چیز کہ نفع دے مجھے خدا تعالے اوسکی برکت سے فرمایا پڑھا کر آیۃ الکرسی حق تعالی نگاہبانی کریگا تیری اور تیری اولاد کی اور نگاہ میں رکھیگا تیرے گھر کو یہانتک کہ جو گھر پاس تیرے گھر کے ہو وے انہیں اوس کی برکت سے امن ہو ویگا تجھکو اور تیرے ہمسایوں کو **علاج** برائے دفع نسیان دارمی نے روایت کی ہے عبد اللہ بن مسعود سے کہ جو کوئی اپنے سونے کے وقت دس آیتیں پڑھے سورہ بقر کی تو نہیں بہولیگا قرآن چار آیتیں اول کی اور آیۃ الکرسی خالدون تک اور تین آیتیں آخر کی **علاج** برائے ادائے قرض طبرانی نے روایت کی ہے معاذ بن جبل سے کہ فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ سکھاؤں میں تجھکو ایسی دعا کہ اگر ہو تجھ پر قرض برابر پہاڑ کے تو ادا کردیگا اوسکو اللہ تجھسے اور وہ دعا یہ ہی قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِكَ الْمُلْكِ بغیر حساب تک اور بعد اسکے رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِیْمَهُمَا تُعْطِیْ مَنْ تَشَاءُ مِنْهُمَا وَتَمْنَعُ مَنْ تَشَاءُ اِرْحَمْنِیْ رَحْمَةً تُغْنِیْنِیْ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ مَنْ سِوَاكَ **علاج** برائے دفع سختی چارپایہ بیہقی نے ابن عباس سے روایت کی ہے کہ جب سختی ہو کسی چارپایہ میں یعنی شوخی کرے اور سواری نہ دے یا بوجہ اوٹھانے تو چاہیے کہ اس آیت کو اوسکے کان میں پڑھ کر پھونک دیا کرے اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ یَبْغُوْنَ وَلَهٗ اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّكَرْهًا وَّاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ اور طبرانی نے معجم اوسط میں کہا ہے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ جسکی لونڈی یا غلام شوخی کرتا ہو اپنے میاں کی تابعداری نکرے یا کسی کا گھوڑا شوخ ہو تو اس آیت کو اوسکے کان میں پڑہکر دم کردیوے تو شوخی اوسکی دور ہو جاوے اور لونڈی غلام اور بیچہ فرمانبردار ہو جاتے ہیں **علاج** برائے دفع امراض بیہقی نے حضرت علی علیہ السلام سے روایت کی ہے کہ جس جگہ پر سورہ انعام پڑھی جاوے تو حق تعالی اوسکی برکت سے اوس بیمار کو شفا بخش دیتا ہے **علاج** برائے امن از غرق ابن سنی نے روایت کی ہے حسین بن علی علیہ السلام سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے امان ہے واسطے

دفع بلا

امان از جن و شیطان

جنون

نسیان

قرض

دفع سختی چارپایہ ونافرمانی غلام

امراض

امن از غرق

برای محافظت دین ابو داؤد کی حدیث میں آیا ہے کہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم نے اپنے کسی بیٹی کو یہ دعا سکھائی تھی اور فرمایا تھا کہ جو کوئی اس دعا کو صبح و شام پڑھے تو حق تعالی کی امن میں نگاہ رہتا ہے سُبْحَانَ اللّٰهِ وَبِحَمْدِهٖ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ وَمَا لَمْ يَشَاْ لَمْ يَكُنْ اَعْلَمُ اَنَّ اللّٰهَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ وَاَنَّ اللّٰهَ قَدْ اَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا **علاج** برائے ادا قرض ابو داؤد نے ابو سعید سے روایت کی ہے کہ ایک شخص آیا نزدیک رسول صلے اللہ علیہ وسلم کے اور کہا یا رسول اللہ مجھکو غموں نے اور دین نے ستا رکھا ہے کیا علاج کروں میں اسکا فرمایا کہ سکھا دوں میں تجھکو ایک کلام کہ جس وقت تو کہے اسکو تو لیجاوے حق تعالی تیرے غم کو اور ادا کرے تیرے قرض کو میں نے کہا سکھا دو مجھکو یا رسول اللہ فرمایا کہ ہر صبح اور شام کہا کر اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحَزَنِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنَ الْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ غَلَبَةِ الدَّيْنِ وَقَهْرِ الرِّجَالِ اوس شخص نے کہا کہ پڑھی اس دعا کو پس حق تعالی نے دور کیا مجھسے غم میرا اور ادا کیا مجھسے قرض میرا **علاج** برائے دفع غم فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی صبح اور شام اس دعا کو کہا کرے تو حق تعالی اوسکا غم اور اندوہ دور کر دیگا اور دعا یہ ہے اَللّٰهُمَّ اَصْبَحْتُ مِنْكَ فِیْ نِعْمَةٍ وَعَافِيَةٍ وَسِتْرٍ فَاَتِمَّ عَلَیَّ نِعْمَتَكَ وَعَافِيَتَكَ وَسِتْرَكَ فِی الدُّنْيَا وَالْاٰخِرَةِ اور ایک شخص آیا نزدیک رسول صلی اللہ علیہ وسلم کے اور کہا اوسنے کہ ہر وقت بلا اور آفت مجھکو گھیرے رہتی ہے فرمایا کہ ہر صبح کو یہ دعا پڑھا کر بِسْمِ اللّٰهِ عَلٰى نَفْسِیْ وَاَهْلِیْ وَمَالِیْ **علاج** برائے دفع شیطان ابو داؤد میں آیا ہے کہ جو کوئی مسجد میں داخل ہو تو یہ دعا کرے تو شیطان کہتا ہے کہ یہ شخص آج کے دن میرے شر سے بچ گیا دعا یہ ہے اَعُوْذُ بِاللّٰهِ الْعَظِيْمِ وَبِوَجْهِهِ الْكَرِيْمِ وَسُلْطَانِهِ الْقَدِيْمِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيْمِ **علاج** برائے عافیت بدن جسکو منظور ہووے کہ بدن میرا خیر و عافیت سے رہے تو چاہیے اوسکو کہ ہر صبح اور شام اس دعا کو پڑھے اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَدَنِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ سَمْعِیْ اَللّٰهُمَّ عَافِنِیْ فِیْ بَصَرِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ **علاج** برائے دفع جمیع شرور جو کوئی چاہے کہ میں دبنے اور جلنے اور ڈوب جانے اور سانپ اور بچھو کے کاٹنے سے اور سوا اسکے اور امن میں رہوں تو چاہیے اوسکو ہر روز اس دعا کو پڑھے اَللّٰهُمَّ اِنِّیْ اَعُوْذُ بِكَ مِنَ التَّرَدِّیْ وَمِنَ الْغَرَقِ وَمِنَ الْحَرَقِ وَمِنَ الْهَدْمِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ يَّتَخَبَّطَنِیَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ الْمَوْتِ وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ فِیْ سَبِيْلِكَ مُدْبِرًا وَاَعُوْذُ بِكَ مِنْ اَنْ اَمُوْتَ لَدِيْغًا اور فرمایا ہے حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جو کوئی صبح اور شام تین بار اس دعا کو پڑھے تو اوسکو تکلیف نہ پہونچیگی دعا یہ ہے بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِیْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَیْءٌ فِی الْاَرْضِ وَلَا فِی السَّمَآءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ لکھتے ہیں کہ اس راوی کو فالج ہو گیا تھا کسی نے کہا اوسسے کہ تم اس دعا کو ہر روز پڑھتے تھے تمکو یہ مرض کیوں ہوا تھا کہا کہ میں پڑھنا اوسکو بھول گیا تھا **علاج** برائے دفع غم و الم حدیث میں آیا ہے کہ حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کو اگر غم آتا تو اس دعا کو کہا کرتے لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْحَلِيْمُ الْكَرِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ الْعَلِيُّ الْعَظِيْمُ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ رَبُّ السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْكَرِيْمِ **ف** اور جامع ترمذی میں آیا ہے کہ جب حضرت صلعم پر کوئی کام سخت آتا تھا تو یہ کلمہ کہا کرتے تھے يَا حَيُّ يَا قَيُّوْمُ بِرَحْمَتِكَ اَسْتَغِيْثُ اور فرمایا کرتے تھے کہ غم والے آدمی کی یہ دعا ہے یعنے جو کوئی غم میں گرفتار ہووے تو یہ دعا کرے اَللّٰهُمَّ رَحْمَتَكَ اَرْجُوْ فَلَا تَكِلْنِیْ اِلٰى نَفْسِیْ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَاَصْلِحْ لِیْ شَاْنِیْ كُلَّهٗ لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ اور اسماء بنت عمیس کو فرمایا کہ تجھکو سکھاؤں ایک کلمہ کہ غم میں اوسکو کہا کرے اوسنے کہا کہ ہاں سکھاؤ مجھکو فرمایا کہ کہا کر سات بار اَللّٰهُ اَللّٰهُ رَبِّیْ لَا اُشْرِكُ بِهٖ شَيْئًا اور فرمایا دعائی

ذوالنون جی دفع کرتی ہے ہر غمکو اور وہ کریمہ یہ ہے لَا اِلٰهَ اِلَّا اَنْتَ سُبْحَانَکَ اِنِّی کُنْتُ مِنَ الظّٰلِمِیْنَ اور فرمایا کہ جو کوئی اختیار کرے استغفار کو تو حق تعالی
ہر غم سے نجات اوسکو دیتا ہے اور صیغہ استغفار یہ ہے اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الَّذِیْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَیُّ الْقَیُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَیْهِ اور فرمایا کہ جس کسیکو بہت
غم اور فکر گھیرے تو چاہیے اوسکو کہ بہت کہا کرے لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ اس لیے کہ یہ خزانہ جنت کے خزانون مین سے ہے
علاج برای دفع بلا سیوطی نے اتقان مین حدیث نقل کی ہے انس بن مالک سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ جب
تو ارادہ کرے سونیکا تو پڑہا کر الحمد اور قل ہو اللہ امن مین ہوگا تو سوا موت کے ہر چیز سے اور مسلم مین حدیث آئی ہی ابو ہریرہ رضہ سے کہ نہین
داخل ہوتا ہے شیطان اوس گھر مین کہ جس گھر مین سورہ بقر پڑہی جاوے اور دارمی نے روایت کی ہی ابن مسعود سے موقوفا جو کوئی چار آیت
سورہ بقر کی پڑہے اول سے مفلحون تک اور آیۃ الکرسی خالدون تک اور آمن الرسول آخر تک وسکے پاس اوس روز شیطان نہین آتا ہے
اور نہین جو چیز کی برائی اوسکو اور اگر یہ آیتین پڑہے جاوین کسی مجنون پر تو جنون اوسکا دور ہو جاتا ہے **ف** اور جاننا چاہیے کہ ترکیب
دعائے ذوالنون کے پڑہنے کی یہ ہے کہ اول وضو کرے اور پھر قبلہ کیطرف منہ کر کر اندہیرے مکان مین بیٹھے اور ایک کٹورہ پانی کا بھر
اپنے پاس رکہ لیوے پھر اوس دعا کو تین سو بار پڑہے چاہے تین دن یا سات دن یا چالیس دن تک اوسکو پڑہا کرے اور پڑہ پڑہ اوس پانی مین دم
کرے اور اپنے بدن مین اور اپنے منہ پر پھیرا کرے حق تعالے اپنے کرم سے اوسکے غم کو دفع کر دیگا **علاج** برائے امن جان و مال
نسائی نے فوائد مین ابن مسعود سے روایت کی ہے کہ ایک شخص نے کہا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سے کہ بتاؤ مجھکو کوئی آیت جسکی نفع دے
مجھے خدا تعالے اوسکی برکت سے فرمایا پڑہا کر آیۃ الکرسی حق تعالی نگاہبانی کریگا تیری اور تیری اولاد کی اور نگاہ مین رکھیگا تیرے
گھر کو یہانتک کہ جو گھر پاس گھر تیرے کے ہو وے اوس کی برکت سے امن ہوگا تجھکو اور تیرے ہمسایون کو **علاج**
برائے رفع نسیان دارمی نے روایت کی ہے عبد اللہ بن مسعود سے کہ جو کوئی اپنے سونے کے وقت دس آیتین پڑہے سورہ بقر کی تو نہین بہولے
قرآن چار آیتین اول کی اور آیۃ الکرسی خالدون تک اور تین آیتین آخر کی **علاج** برائے ادائے قرض طبرانی نے روایت کی ہے معاذ بن
جبل سے فرمایا نبی صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ سکھاؤن مین تجھکو ایسی دعا کہ پہاڑ برابر قرض ہووے تو ادا کر دیوے اوسکو اللہ تجھسے اور وہ دعا یہ ہی
قُلِ اللّٰهُمَّ مٰلِکَ الْمُلْکِ بغیر حساب تک اور بعد اسکے رَحْمٰنَ الدُّنْیَا وَالْاٰخِرَةِ وَرَحِیْمَهُمَا تُعْطِیْ مَنْ تَشَآءُ مِنْهُمَا وَتَمْنَعُ مَنْ تَشَآءُ اِرْحَمْنِیْ رَحْمَةً تُغْنِیْنِیْ بِهَا عَنْ رَحْمَةِ
مَنْ سِوَاکَ **علاج** برائے رفع سختی چارپایہ بیہقی نے ابن عباس سے روایت کی ہے کہ جب سختی ہو جاوے کسی چارپایہ یعنے
سواری کے اور سواری دے یا بوجہ اوٹھانے تو چاہیے کہ اس آیت کو اوسکے کان مین پڑہ کر پھونک دیوے اَفَغَیْرَ دِیْنِ اللّٰهِ یَبْغُوْنَ وَلَهٗ
اَسْلَمَ مَنْ فِی السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضِ طَوْعًا وَّکَرْهًا وَّاِلَیْهِ یُرْجَعُوْنَ اور طبرانی نے معجم اوسط مین لکھا ہے انس بن مالک سے روایت کی ہے کہ جسکا لونڈی
غلام شوخی کرتا ہو اور اپنے میان کی تابعداری نکرے یا کسی کا لڑکا شوخ ہو تو اس آیت کو اوسکے کان مین پڑہ کر دم کر دیوے تو شوخی اوسکی
دور ہو جاوے اور لونڈی غلام اور بچہ فرمانبردار ہو جاتے ہین **علاج** برائے دفع امراض بیہقی نے حضرت علی علیہ السلام سے
روایت کی ہے کہ جس بیمار پر سورہ انعام پڑہی جاوے تو حق تعالی اوسکی برکت سے اوس بیمار کو شفا بخش دیتا ہے **علاج**
برائے امن از غرق ابن سنی نے روایت کی ہے حسین بن علی علیہ السلام سے کہ فرمایا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے امان ہے واسطے

دفع بلا
شیطان
رفع جنون
ذوالنون
امن
نسیان
قرض
رفع سختی چارپایہ و شوخی غلام
امراض
امن از غرق

اہت کے غرق ہونے سے حفاظت کرے وہ سوار ہوں کشتی میں تو یہ کہا کریں بسم اللہ مجریہا ومرسہا ان ربی لغفور رحیم وما قدروا اللہ حق قدرہ والارض
جمیعا قبضتہ یوم القیامۃ والسموات مطویات بیمینہ سبحانہ وتعالی عما یشرکون علاج برای رفع جادو ابن ابی حاتم نے لیث سے روایت
کی ہے کہ جس کسی پر جادو ہو گیا ہو تو ان آیتوں کو پانی پر پڑھ کر اوس بیمار کے سر پر ڈالا کریں آخر کو شفا ہے پہلی آیت سورۂ یونس
کی فلما القوا قال موسی ما جئتم به السحر سے مجرمون تک اور آیت سورۂ اعراف کی فوقع الحق سے یعملون و ما کان تک اور ایک آیت سورۂ طٰہٰ کی انما صنعوا کید ساحر
ولا یفلح الساحر حیث اتی علاج برای رفع بلا حاکم نے ابو ہریرہ سے روایت کی ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے کہ
جب کبھی مجھ پر سختی آگئی ہے تو یہی کہا جبرئیل نے مجھ سے کہ یا محمد کہا کر توکلت علی الحی الذی لا یموت والحمد للہ الذی لم یتخذ ولدا ولم
یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل وکبره تکبیرا علاج برای رفع چوری صاحب
اتقان نے ابن عباس سے حدیث نقل کی ہے کہ فرمایا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم نے قل ادعوا اللہ او ادعوا الرحمن آخر سورہ تک
امن میں ہوگا چوری سے یعنی اوسکو پڑھا کرے تو اوسکے گھر میں چوری سے امن ہوگا ف بعض کتابوں میں لکھنے میں آیا ہے
اپنے گھر میں اوسکے پڑھنے کو یاد رکھے اور کوئی شخص کہیں سے مال لاوے یا کہیں بھیجے تو اس آیت کو لکھ کر اوس میں رکھ دیا کرے تو حق تعالی
اپنے فضل سے اوس مال کو چوری سے نگاہ میں رکھیگا علاج برای آسیب تپ جو شخص بیمار کے کان میں اس آیت کو پڑھکر پھونکا
کرے تو آخر کو اوس بیمار کے شفا ہو جاوے گی اور وہ آیت یہ ہے افحسبتم انما خلقناکم آخر سورہ تک بیہقی نے ابن مسعود سے روایت کی ہے کہ فرمایا
رسول اللہ نے کہ اگر کوئی شخص اس آیت کو یقین کے ساتھ پڑھے تو پہاڑ بھی اپنی جگہ سے ٹل جاوے ف یعنی بیماری ٹل جانا کیا
حقیقت ہے اگر پہاڑ پر آیت پڑھی جاوے تو پہاڑ بھی اپنی جگہ سے ٹل جاوے علاج برای رفع سختی نزع مسند میں ابو جعفر محمد
بن علی سے روایت ہے یعنی امام محمد باقر سے کہ جو شخص دیکھے دلمین سختی کو یعنی آخرت کے عذاب سے بیپروا ہو جاوے اور رحم دلی و
شفقت خلقت پر اوس سے ہرگز نہ ہو اور کسیطرح کی نصیحت اثر نہ کرے تو چاہیے اوسکو ایک کابی پر سورۂ یٰس زعفران سے لکھ کر پلا
کرے ف جاننا چاہیے اوسکو ایک سورۂ یٰس کی کتنی طرح خاصیت آئی ہے اگر موت کی وقت پڑھی جاوے تو مرنا آسان ہو جاوے اور
کسی حاجت کیواسطے پڑھی جاوے تو حاجت روا ہو جاتی ہے اور اگر کسی دیوانے پر پڑھی جاوے تو اوسکا دیوانہ پن جاتا رہتا ہے اور جو
صبحکو پڑھے تو شام تک اوسکو فرحت رہتی ہے حلانے کہا ہے کہ فرحت کیواسطے بہت اوسکو تریاق مجرب لکھا ہے اور اسیطرح جو
سورۂ دخان پڑھے تو شام تک محافظت الہی میں رہیگا اور دارمی نے روایت کی ہے کہ جو کوئی پڑھے وقت صبح کے سورۂ غافر کو شام
تک اسیطرح کی محافظت اوسکو لاحق ہوگا علاج برای رفع فقر و فاقہ بیہقی نے ابن مسعود سے مرفوعا روایت کی ہے کہ جو
واقعہ کو ہر رات پڑھا کرے تو اوسکو فاقہ کبھی نہ ہوگا یعنی کھانے کبھی وہ تنگ نہ ہوگا علاج برای آسانی پیدائش
طفلان بیہقی نے ابن مسعود سے مرفوعا روایت کی ہے کہ جس عورت کے بچہ ہونا مشکل ہو اور وہ بہت رکنے کے سبب حیران ہو تو چاہیے
کہ ان کلمات کو لکھ کر اوسکو پہنا دیویں وہ کلمات یہ ہیں بسم اللہ الذی لا الہ الا هو الحلیم الکریم سبحان اللہ تعالی رب العرش
العظیم رب العالمین کانہم یوم یرونہا لم یلبثوا الا عشیة او ضحاها کانہم یوم یرون ما یوعدون لم یلبثوا الا ساعة من نهار بلاغ فهل یهلك

دفع وسوسہ

انتہا سفون صاحب اتقان نے نقل کی ہے ابن سنی سے کہ جب فاطمہ علیہا السلام کا جنا قریب ہو پہنچا تہا تو حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے
سورۂ اعراف ان ربکم اللہ کو رب العالمین تک اور معوذتین لکھ کر دیا کرتے تہے تہائی کو **علاج** برای دفع وسوسہ ہو ابو داود نے ابن عباس رضی اللہ عنہ
سے روایت کی ہے کہ جب تو پاوی اپنے دل مین کسی چیز کو یعنی وسوسہ تو کہا کر ہو الاول والآخر والظاہر والباطن وہو بکل شیء علیم

گمشدہ چیز

علاج برای یافتن گمشدہ جزری نے اپنی کتاب مین نقل کی ہے کہ جس کسی کی چیز گم ہو جاوے یا لونڈی غلام بہاگ جاوے تو چاہیے
کہ وضو کرے اور دو رکعت نماز ادا کرے اور بعد اسکے ان کلمات کے ساتھ دعا کرے بسم اللہ یا ہادی الضلال و راد الضالۃ اردد علی ضالتی
بعزتک وسلطانک فانہا من عطائک وفضلک **علاج** برای دفع تنگی بازار جاننا چاہیے کہ بازار مین جس طرح کی برائی ہوا کرتی ہے

دفع تنگی بازار

مسلمانون کو چاہیے کہ بازار مین ہرگز نہ نکلین جب تک کہ جو علاج حضرت نے فرمایا اوسکو نہ کر لیوین سو جزری نے روایت کی ہے کہ جو کوئی بازار
مین جاوے تو یہ کلمے کہ لیا کرے بسم اللہ اللہم انی اسئلک خیر ہذا الیوم وخیر ہذہ السوق وخیر ما فیہا واعوذ بک من شرہا اللہم انی اعوذ بک ان اصیب فیہا یمینا فاجرۃ او صفقۃ
خاسرۃ اور اگر کسی بیمار کو دیکھکر پڑھ لیا کرے تو حق تعالی اوس بیماری سے اوسکو پناہ مین رکہتا ہے اور وہ مرض اوسکو نہین ہوتا پڑھنا چاہیے
اللہم انی اعوذ بک الحمد للہ الذی عافانی مما ابتلاک بہ وفضلنی علی کثیر ممن خلق تفضیلا اور جس کسی کے زبان فاحشہ ہو جاوے تو اوسکا علاج

استغفار

یہ ہے کہ اکثر استغفار کہا کرے چنانچہ حضرت صلے اللہ علیہ وسلم کے پاس ایک شخص نے عرض کیا کہ میری زبان مین فحش بہت ہی ہے فرمایا کہ
استغفار کیون نہین کرتا ہے تو مین ہر روز سو دفعہ استغفار کرتا ہون **ف** مسلمانو اسجگہ غور کرنا چاہیے کہ معصوم ہو کر ہر روز سو دفعہ
حق تعالی سے مغفرت مانگے تو ہمکو ہر وقت مانگنا چاہیے **علاج** برای دفع وسواس حدیث مین آیا ہے کہ جس کسی کو وسوسہ آوے تو چاہیے
اوسکو کہ یہ پڑہے آمنت باللہ ورسلہ اور بعضی روایت مین آیا ہے کہ قل ہو اللہ احد اللہ الصمد لم یلد ولم یولد ولم یکن لہ کفوا احد اور بعضی حدیث مین آیا ہے
کہ شیطان کا وسوسہ ڈالنیوالا ہے نام اوسکا خنزب ہے پس چاہیے کہ اوسوقت اعوذ پڑہے اور اپنی بائین طرف تہتکار دیوے **علاج** برای زیادہ

بیان فضیلت شکر

شدن نعمت فرمایا حضرت صلی اللہ علیہ وسلم نے درّ منثور مین کہ حق تعالی جب کوئی نعمت دیوے اپنے بندے کو اور بندہ کہے الحمد للہ رب
العالمین تو خدا تعالے دیتا ہے اوسکو بہتر اوس سے کہ جو دیا **علاج** برای زیادہ شدن مال حدیث شریف مین آیا ہے کہ جس کسی کو منظور ہووے
کہ میرا مال زیادہ ہو اور برکت ہو تو کہا کرے اللہم صل علی محمد عبدک ورسولک وعلی المؤمنین والمؤمنات وعلی المسلمین والمسلمات **ف** جاننا

فوائد درود

چاہیے کہ فوائد درود کے بہت ہین مگر جو احادیث صحیحہ اور روایات معتبرہ سے ثابت ہوئے اسجگہ تہوڑا سا بیان کیا جاتا ہے تاکہ **طب**
نبوی کا فائدہ حاصل ہووے سو بڑا فائدہ عمدہ یہ ہے کہ کوئی ایکدفعہ اگر حضرت پر درود بھیجے تو خدا ہی تعالے اور فرشتے اوسکے اوپر دس
دفعہ درود بہیجتے ہین اور دس درجے اوسکی بلند ہوتے ہین اور دس نیکیان اوسکے واسطے لکھی جاتی ہین اور دس برائیان اوسکی محو ہو جاتی ہین اور دعا
اوسکی قبول اور شفاعت حضرت صلی اللہ علیہ وسلم کی اوسپر واجب ہو جاتی ہے اور قیامت کو حضرت کے پاس جگہ ملے گی اور جنت مین
حضرت کے پاس ہوگا اور سختی سے قیامت کے اور حضرت اوسکے کام آوینگے اور پڑہنا درود کا دنیا مین جا جتونکو روا کرتا ہے اور اوسکے پڑہنے سے مغفرت
گناہونکی ہوتی ہے اور پڑہنا اوسکا قائم مقام صدقہ کے ہو جاتا ہے اور ہر سختی اوسکی برکت سے دور ہو جاتی ہے اور اوسکے پڑہنے سے بیمار کو شفا
ہو جاتی ہے اور اوسکے پڑہنے سے دشمن پر فتح ہوتی ہے اور رضای الٰہی حاصل ہوتی ہے اور اوسکے پڑہنے سے محبت اللہ اور رسول کی دل مین

پیدا ہوتی ہے اور ملائکہ ہر وقت درود پڑھنے والے پر رحمت بھیجا کرتے ہیں اور صفائی قلب حاصل ہوتی اور آگ گرمی ۔ جو بے ادب درود پڑھے
تعالیٰ کے گھر بہشت میں برکت کا ظہور ہو جاتا ہے اور سکرات موت سے اسکو نجات ہوتی ہے اور ہول قیامت سے امن میں ہوگا اور اوسکے
پڑھنے والے کو دنیا میں نجات دینگے اور اوسکی برکت سے بہلا ہوا یاد آجاتا ہے اور فقر دور ہو جاتا ہے اور پڑھنے والا اسکا بخیل نہیں
کہلاتا ہے اور جس مجلس میں درود پڑھا جاتا ہے تو تمام اہل مجلس کو رحمت خدا کی ڈھانک لیتی ہے اور اوسکے پڑھنے والے کے واسطے پل
پر نور سب سے زیادہ ہوتا ہے اور اوسکے پڑھنے والے کے پل صراط پر قدم ٹہرے رہینگے اور طرفۃ العین میں اوس سے گذر جاویگا اور حضرت کے
مجلس میں نام اوسکا لیا جاتا ہے اور اوسکے پڑھنے والے کو حضرت سے محبت ہو جاتی ہے اور اوس سے حضرت کو محبت ہو جاتی ہے اور اوسکے پڑھنے
والے کو حضرت کی زیارت خواب میں میسر ہوتی ہے اور روز قیامت کے مصافحہ بھی حضرت کا نصیب ہوویگا اور فرشتے قیامت کو مصافحہ بھی
اوس سے کرینگے اور مرحبا کہینگے اور فرشتے درود کو چاندی اور سونے کے قلم سے سونے پر لکھتے ہیں اور اوسکے واسطے حق تعالیٰ سے بخشش
مانگا کرتے ہیں اور مغفرت طلب کرتے ہیں اور حضرت کے پاس اوسکا درود پہنچاتے ہیں اس طرح سے کہ فلانے شخص نے تمکو سلام کہا ہے
اگر کوئی قبر مبارک پر جا کر سلام کرے تو حضرت بہی اوس پر سلام کرتے ہیں اور حضرت کا سلام اگر کسی پر ہو جاوے تو لاکھ کرامت
اوسکے حق میں بہتر سمجھے اور خاصیت درود کی یہ ہے کہ اوسکے پڑھنے والے کے گناہ تین دن تک نہیں لکھتے ہیں اسواسطے کہ شاید
توبہ کرے تو گناہ نیست ہو جاویں اور اوسکی برکت سے عرش کے سایہ میں کھڑا کیا جاویگا اور قیامت کے دن اوسکے پڑھنے والے کے
ترازو بہاری ہو جاویگی اور پیاس سے اوسکو امن ہوگا اور حضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم نے بعضے بزرگوں کو خواب میں
کہا یعنی بوسہ لیا سبب اسکے کہ وہ لوگ درود بہت پڑھا کرتے تھے اور جسکے کان میں شور اور غل ہوتا ہو تو چاہیے اوسکو درود بہت
پڑھا کرے اور بعد اسکے یہ درود کی یہ کلمہ کہے ذکر اللہ بخیر من ذکرنی ط

باختتام رسید

شکر و سپاس بجناب آفریدگار زمین و مکان کہ نسخہ راست عنوان منتخب فوائد الدرود دینی و دنیوی مسمی بتحفہ معروف بہ فوائد خاصیت درود اور بسعی کارپردازان مطبع مسیحائی جناب فاضلت مآب مقبول بارگاہ یزدانی مولوی **مسیح الزمان** دامت فیوضہم بزیور طبع محلی کردہ مرغوب و مطبوع خاص و عام گردید۔

و بالنبی و آلہ الامجاد

هو الله القوي الحكيم

بتوفیق رفیق رسالہ نافع و نسخہ جامع و دستور العمل دوا کارنامہ شفا رافع امراض

ظاہری دافع علل باطنی المسمی بہ

مفردات ناصری

تالیف جالینوس زمان حذاقت توامان بقراط عصر

لقمان دہر زبدۃ الفضلا عمدۃ الکملا حاوی علوم عقلی و نقلی حکیم مولوی محمد ناصر علی صاحب سلمہ اللہ تعالی

در مطبع کارنامہ لکھنؤ طبع شد

والحاح پیش آمدند که چنانکه کتاب تأسیس المعالجین که بحریست زخار بکوزه کشیده و معدنیست پر از جواهر آبدار بدرجی آورده
باعث نفع عام و فائده تام شد و مقبول طبائع انام همچنین اگر مختصری محتوی بر ادویه ضروریه مفرده روزمره و اکثر مروجی از
اشیای ماکول مروجه تمامان ترتیب مع بعضی از اصطلاحات طبیه که حفظش والا طالب فن را ضروریست تا فرض میز
ولابد تالیف نموده آید و زنگ خجالت از آئینه خاطر مایان زدوده که از احتیاج طرف مطولات که اولا بهم رسیدنش خیلی
دشوار و ثانیا بقدر لیسیش عمری درکار رو آورسیم و از حفظش مراد خود رسیم لاجرم مع تراکم افکار و هموم و تلاطم امواج غموم
دربرون فرصت منقا صفت ادویه ضروریه را بورقی چند از کتب معتبره جمع نموده مسمی به **مفردات ناصری** نموده
و منحصر بیک مقدمه و بست و چهار باب کردم طالب فن حفظ و اقتصار اینقدر برای نسخه نویسی روزمره و ترکیب مرکبات
ضروریه ضروریست و لیس باقی استعمال ما لایعنی و هوس آواز نغمه سنجان این چمن و گل چیدن این گلشن آنکه اگر از بوی
مشک و عنبرش دل و دماغ راحتی یابند بروح فقیر هم بدعا خیر فرحتی رسانند که غرض از تالیف مزخرفات همین است نه تحسین
تحسین و آفرین و اگر از متن جامعیت و چند بید سترش متنفر شوند بذیل عفو بپوشند و بر فقیر سفیر نخوشند و [illegible] بل بدقیق
چند بعیر تحسیل یا اصلاح آن کوشند و ها انا اشرع فی المقصود متوکلا علی فاتح الخیر و الجود **مقدمه** در بیان امور چند
که علم آنها قبل از شروع در مقصود لابدیست مشتمل بر شش فصل **فصل اول** در تعریف و موضوع و غایت علم طب
بدانکه طب در لغت بمعنی سحر و اصلاح و عادت و حذق است و باصطلاح اطبا عبارت از علمی ست بقوانین که شناخته
شود احوال بدن انسان من حیث الصحة والمرض برای حفظ حاصل و استرداد زائل بقدر امکان و المناسبة التی عینها
[illegible] الطبیب اللبیب **و موضوعش** بدن انسان است از انجهت که صحیح است یا مریض **و غایتش** حصول [illegible]
حفظ صحت حاصله و استرداد صحت زائله **فصل دوم** در معرفت مزاج و درجات اربعه ادویه مزاج عبارت
از کیفیتی عنصریست متوسط متشابه الاجزا حاصل از کیفیات بسیطه متضاده و اگر اطلاقش بر دوا شود
مراد از آن حالتی است از کیفیت که جا را زان کیفیات اربعه بسیطه حرارت و برودت و رطوبت و یبوست است
جاری گردد مرکب از این کیفیات اربعه و یکی از اعتدال فرضی اطبا نبود زیرا که دوا یا احر یا ابرد یا ارطب یا ایبس از ما
ودیا احر و ایبس یا احر و ارطب و یا ابرد و ارطب و یا ابرد و ایبس از ما ینبغی و یا معتدل پس بدانکه اثر دوا
نسبت بهاربایه که آنرا درجه گویند زیرا که آنچه وارد بدن انسان معتدل مزاج یا قریب آن جوان ذکی [illegible]
بعد انفعال از حرارت غریزی یا کیفیتی زائد از آنکه بود نش احداث نماید پس اگر نماید **معتدل** است و اگر
بدیر معتدل [illegible] کیفیت اگر محسوس نشود آنرا از اندوران کیفیت **بدرجه اول** گویند و تاثیر چنین دوا
بتکرار استعمال و زیادتی مقدار آن معلوم میشود و اگر محسوس میشود پس اگر بحد مضرت نرسد آنرا از اندرآن
بدرجه دوم گویند و اگر رسد پس اگر منتهی بهلاک نشود آنرا از اندران **بدرجه چهارم** گویند فائده [illegible]

شناخت مزاج هر دوا اعلی سبیل التفصیل امریست دشوار لا یعلمه الا الله العلیم بالامزجة و الاقدار در اینجا برای معرفت هر دوا قاعده کلیه بیان کنم که مزاج دوا فقط از طعم و چشیدنش که اقوی ادله آنست دریابند پس اولا باید دانست که دوائیکه طعمش حاد و حریف و مر و مالح بود حار بود و حریف احر بود ثم المر ثم المالح و اگر معتدل و ملائم بود معتدل بود و دوائیکه طعمش قابض و ترش و عفص بود بارد و یابس بود و عفص ابرد بود ثم القابض ثم الحامض و اگر حلو و لین بود رطب بود و ثانیا باید پس

که دوای تفه ای مسیخ یعنی بی مزه بارد و رطب بود و معتدل در لطافت و کثافت و مسکن حرارت و عطش و دافع حدت صفرا و خون و خشونت سینه و غیره و مسقط شهوت **و دوای حامض** یعنی ترش بارد و یابس بود لطیف الا اجاص که بارد و رطب است و منقی مجاری و مفتح سده و ملطف و مقطع و نافذ و مرخی و جالی و مسکن و قامع صفرا و دم و مانع از سیلان آن و مهیج شهوت و موافق اصحاب مزاج حار و حابس بطن و مهزل بدن **و دوای حریف** یعنی حار و یابس بود و لطیف و مفتح و ملطف و مقطع و منقی و محلل و جالی و مخشن جلد و نافذ و محرق و مسخن و محدث لذع شدید در زبان و معفن و محرق **و دوای حلو** یعنی شیرین معتدل مائل بحرارت و کثیف و جالی و مرخی و مسمن و منضج و ملین و مدر و مدیح و قریب الاستحاله بخلط غالب و محزن و معطش و مخشن سطح زبان و کثیر الغذاء و محبب طبع و قوت جاذبه و مزید منی **و دوای دسم** یعنی چرب معتدل بود و لطیف و ملین و مرخی و مسخن و مرطب و مزلق و منضج اورام و قریب الاستحاله بخلط غالب **و دوای عفص** یعنی زمخت بارد و یابس بود و کثیف و رادع و مبرد و مخشن و مصلب عاصر و مکثف و حابس و مانع سیلان رطوبات **و دوای قابض** یعنی بهم آورنده و آن بارد و یابس بود در لطافت معتدل و تا بعضی مجفف و مهزل و مولد دم سوداوی و مکثف و حابس اسهالات و مقوی اشتها و مغلظ در و رادع **و دوای مالح** یعنی شور حار و یابس بود و معتدل در لطافت و کثافت و محلل و جالی و غسال و مقطع و مفتح و ملطف و مسخن و مانع تعفن اخلاط و مجفف و مهزل **و دوای مر** یعنی تلخ حار و یابس بود و کثیف و مخشن زبان و مانع آن و جالی و ملطف و مرقق و مقطع و مسخن و مانع تعفن اخلاط و قابض و کل دوا مرجا و گاهی از بوییدن فقط مزاج دوا دریابند زیرا که **بوی تیز** و قوی دال بر حرارت بود و بوی رخو و ضعیف آن در غیر ثبات دال بر برودت **و بوی ملائم** بر اعتدال و هذا الدلیل ضعیف بنسبة الطعوم و گاه بود که مزاج دوا از رنگش دریابند و بعضی گفته اند که **سیاهی** مطلق دال بر حرارت و یبوست **و سفیدی** مطلق دال بر برودت **و زردی** مطلق بر حرارت و یبوست **و سرخی** مطلق بر اعتدال **و سبزی** مطلق بر برودت و یبوست و هذا اضعف الادلة فلا تکن من القانعین بالمعزین به **قاعده** در اینجا مستحسن و زیبا نمود که چندی از ادویات را بالتقیید درجات اربعه آرم تا طالب را ضبط و حفظش آسان بود و در باب حفظ کردن مطالب معتنا مرکب القوی و تحفیف ادویه حاره رطبه و حاره یابسه و بارده رطبه و بارده یابسه که باتفصیل کجا ضبط بود و حاجت بطولات نافته معتدلات ابر.

ایلیچ کابلی پرسیاوشان بزرالقطف تخم کتان تخم کاسنی تنبول حسک حنظل خنثی دروس قرنباد ترتان مرزنجوش بہمن شبستان کرنبال
خیربوا صمغ عربی عناب لاجی ملیلہ ہلیلہ کتیرا کشنیز کہربا لحیۃ التیس لعل موز موم ورد طلا یاقوت **مرکب القوی**
تخم خطمی چوب چینی سلق شاہترہ لسان الحمل ماء الورد نارجیل بحری **ادویہ حار رطب** آلیا بالنگ جوہی برگ تربادہ بیابلح
جامن سپل حرف بابلی دہن بزرالکتان روغن یاسمین سرسوں سرمکہ تخم شلغم قند فالودہ کرنج کشمش گل مہندی گلچکان لبن
ماء اللحم نج کمہانہ ہرلیسا **ادویہ حار رطب بدرجہ اول** بالنگو بزرالرطبہ ترنجبین تخم حمص خصیۃ الثعلب تنبا نبیذ زبیب
زبیب لحم صعترہ البیض عنب فانیذ گنجد کشتان الحور نوالکلو نیم **ادویہ حار رطب بدرجہ دوم** اسفیداج
اشقنور انبہ بزربلیون بکنج حرز حب الزلم حب القطن بہمن سفید فستق سندی **ادویہ حار بدرجہ اول رطب بدرجہ**
دوم انجرہ بزرالبطیخ بکوان تفاح توت ملوتین شقاقل عجل قنفذ سکر قلقاس کہرنی توتیا **ادویہ حار بدرجہ دوم**
رطب بدرجہ اول بزرالکرفس بزرالخم جیرو بکی ملتجین جمیز حبہ رطبہ ریان سابودانہ شکر سرخ شلجم قلقف **ادویہ حار**
بدرجہ سوم رطب بدرجہ اول بزرالفنف **ادویہ حار یابس** بادنجان بری باتہچی بزرکرنب بزرالنام
بزرالشبت تالمکہانہ حب الکتم دار بلد ریکیو سرنج سیر سلاجیت سلت سترغار عصارہ افسنتین عزی السمک کرفس کسوبجی **ادویہ**
حار یابس بدرجہ اول ارزدست اشراس اکلیل الملک باداورد بندق ثمرۃ الطرفا خشک حلبہ کلونجی کالہ کسرنا **ادویہ**
حار یابس بدرجہ دوم آبنوس ابوخلسا ابہل اثلق اذخر اسارون اصل الکبر اصل الفلفل اظفار الطیب انجدان
ایرسا بادرنجبویہ بادنجان بادیان خطائی برنگ کابلی برنجاسف بزرالبنج بزرالکرفس بزرالحرمل بزرالقطونا بزرالکراث
بزرالبصل تباشیر تکبول تودریان بندق ہندی تخم سفید جہنگرہ جنیرج جاسی خطائی جلاپا جوزالقی جوزبوا حب البان
قبلسان حب الصنوبر حب البقر حب المحلب حب الخروع خراطین ہندی خولنجان خیری دارچینی دارفلفل رب السوس ریوند چینی
زراوند مدحرج زرنب زرنباد زنجفر زوفا یابس سعد سیخ الحیہ سکبینہ سندروس سنبل الطیب شاخ نبت شاہی شیطرج
تیز اسیر مصطکی سیف عسل النحل عصفور فاوانیا فرنجمشک فودنج نہری فوہ قاقلہ کبار قشر اترج قنبیل اصل الکرفس قصب الذریرہ
قنطار نیل گلکیج کتم کرویا کمافیطوس کنکر وند لسان العصافیر مرزنجوش مستعل الغول مصطکی ملح اندرانی
ملی نارفقیر ناردشک نعنع نکہ ساذج ہلیلہ الکوار ہیوج یاسمین **ادویہ حار یابس بدرجہ سوم**
ارتن دیسی آذریون اطریلال ابہل اسطرغار اشقیمون انجرہ انغوبرہ بزرالسداب بزرالقنب بجور مریم بسفائج بیلال
بارہنی تہمن سرخ بچ بیتہ پیاز انگلہ تربد تبنا کوتوبال تماکو تودہ ثوم جاوشیر جدوار حلیلہ حبۃ الخضرا حب النیل
تماغراق ابیض حرکون اسود درونج عقربی دوقو دہن بلسان دیودار راتیانج زاج اصفر زرنیخ اصفر
سداب سکبینج سنگبوبیہ سہاگہ شونیز شیح صابون عاقرقرحا عود ورق العصفر غنبہ سفرمیہ عود بلسان فطرا
فلفل ابیض فلفل اسود قاتل الکلب قردمانا قرنفل قرن الایل قسط قنطوریون صغیر قیصوم قیقہر

تالیزی آب چینی تربت بلا فیطوس کندش لال مرچ مامیران ماہودانہ ماہیزہرج مری کلو ہندی مومیا
نوشادر ادویہ حار یابس بدرجہ چہارم تیس توتیا ی اخضر ہندی حب السلاطین حسن یوسف خردل
زنگار سم الفار سداب بری فرفیون تلی بادریون حنظل نفط ادویہ حار بدرجہ اول یابس بدرجہ دوم آ
اسطوخودوس اسفنج اسقولوقندریون افسنتین رومی تخم کشوث تخم ریحان تخم الاترج بسفایج حسنی بیلگری تر
حجر السیوو حجر مقناطیس آشنہ اشیعان زجاج غاریقون نانخواہ قاقلہ صغار تورنج دوای حار بدرجہ او
یابس بدرجہ سوم کاکڑا سینگی ادویہ حار بدرجہ دوم یابس بدرجہ اول اشق اصل السو
اصل الرازیانج انزروت بابونہ بادورج بذر الجرجیر بسفایج بلاجوز حب الکلی خرشف حمام حند قوقی حی العالم زرا
زعفران سعد سرخس سنا رکی عنبر قرنفل کنگر زد کندر لبان مرزنجوش مغات صمغ تاجیل ادویہ حار بدرجہ سوم یا
رجہ اول تخم الجزر بلادر تودری الرادویہ حار بدرجہ دوم یابس بدرجہ سوم انیسون سلیخہ
سنبل ہندی عود ہندی فرصیون کمون کرانی لک نارمشک ادویہ حار بدرجہ سوم یا
دوم آشنان اقحوان تخم السنبل اصل العنصل جندبیدستر حب القلت حرمل جو کوزما وندطویل زرنباد
سافج ہندی سقمونیا سورنجان شیرم عین الدیک جمنہ کراث کنگر مرصاف مشک مقل میوہ سایلہ دوا
بدرجہ سوم یابس بدرجہ چہارم تیز ادویہ حار بدرجہ چہارم یابس بدرجہ دوم
تخم حنظل ادویہ بارد رطب الایح اصل بید سہل تو دی تو ڈی بیدمشک دماغ رؤس زیتہ حلبہ
ادویہ بارد رطب بدرجہ اول اسفاناخ تخم الجبازی تخم اسفاناخ رمان حلو سفرجل حلو ہندبا او
رطب بدرجہ دوم انناس تخم القثا تخم القند تخم البطیخ ہندی بطیخ ہندی بقلہ یمانیہ تعصدی جمید ان تخم
ترہ خوخ سرطان نہری سرب شحم قثا رقند قرع کسیر وکیونا گل نیلوفر لبن النسار ماست مشمش دوا
رطب بدرجہ سوم قبلرا ادویہ بارد بدرجہ اول رطب بدرجہ دوم آجاس
ادویہ بارد بدرجہ سوم رطب بدرجہ دوم تخم خلونا تخم الفرفخ بقلۃ الحمقا ادویہ یا
دوم رطب بدرجہ اول تخم القرع تخم خشخاش لبانی خلاف دوای بارد بدرجہ دو
بدرجہ سوم زیبق ادویہ بارد یابس آلو بہیج تخم الخنک تخم البقلۃ الیمانیہ تخم النیلوفر بستان
حب الریاس حب الرمان جفت البلوط سنگ جراحت سنگ مانہ قشر اصل الرمان عاج غبار الرحی قرطا
مشکدانہ ادویہ بارد یابس بدرجہ اول حماحم شعیر مونگ قسا قرق نقرہ ادویہ بارد
بدرجہ دوم آبار امبر باریس مغیلان تخم الورد تخم الخس تخم کسان الحمل تمر ہندی جواج جلنار حماما
حجر العقیب حسرم حلزون خرنوب بری خمان صغیر رمان حامض ریباس صعیدہ کاشغری سماق صدف۔

بن معزه عدس عتیق عنب الثعلب فوفل قشر الفستق قشر الرمان قشر البیض کاکنج کتیره لولو بیتا مرجان **ادویه بارد**
یابس بدرجه سوم الکنکت بیخ انجبار بزر البنج بنگ تخم خشخاش سیاه جوز السرو دم الاخوین زهر جبطر الیت عقرب کفاح
ادویه بارد یابس بدرجه چهارم افیون الماس جوز المائل خانق النمر **ادویه بارد بدرجه اول**
یابس بدرجه دوم آمل آس اهلیلج اصفر املج آمله و با قاقیا برز المحاص تپرورده تموط هلیلج توتیای کرمانی
ورس حنا خرنوب بستانی خلر وحت سقرجل حماض جلبین رسنی عفص کلنج **ادویه بارد بدرجه اول یابس**
بدرجه سوم اقاقیا مرداسنج **ادویه بارد بدرجه دوم یابس بدرجه اول** آلو برد بی ان پوست
خشخاش قوت ترمس زعرور لیمون **ادویه بارد بدرجه سوم یابس بدرجه اول** پاسه عنب الراعی **ادو**
یابس بدرجه سوم بارد بدرجه دوم آشد اعلیه تخم کشنیز ثمرة الاثل جاموس حل زمرد شاذنج عدس سول
صندل سرخ طباشیر سپید متوچس **ادویه بارد بدرجه سوم یابس بدرجه دوم** تخم خشخاش بری صندل
سفید **فصل سوم در صفات ادویه مفرده** و اسامی آنها **اکال** خورنده دوائیکه بتحلیل و تفریق اجزای جسم هر
عضو نماید **بدل** دوائیکه قائم مقام دوای دیگر شود مثلاً دوائی را هر گاه آن دوا یافته نشود **جاذب**
کشنده اخلاط و رطوبات بظاهر جلد و آنچه شدید الجذب بود خار و پیکان را از عمق بدن میکشد و عرق النسا و
ورم اوجاع مفاصل فاتره را نافع بعد تنقیه النفع میشود **جالی** پاک کننده رطوبات لزجه از مسام و منفذ دوائیکه جالی
بود از پس آن بسبب جلا شود ملین طبع هم بود اگرچه در قوت استفراغیه نبود **جامد** بسته کننده اخلاط رقیقه **حالق**
سترنده یا شکست کننده موی **رادع** بازگرداننده مواد از ریختن بسوی عضو **عاصر** فشارنده عضو
رطوبات داخله عضو جدا گردند **غسال** صاف کننده سطح عضو از اخلاط **فادزهر و تریاق** دوائیکه حفظ
قوت و صحت مزاج روح بحدی نماید که با آن دفع ضرر سم از آن نماید و گویند که اسم تریاق مخصوص بمصنوعات و نباتات
است چنانکه اسم فادزهر مخصوص بمفردات و معدنیات **قاتل** کشنده و مفنی روح حیوانی **قابض** بندکننده طبع **قاشر**
پوست فاسد عضو **کاوی** داغ کننده عضو **کاسر الریاح** شکننده و دافع ریاح غلیظه محتقنه در اعضا **لازق**
اتصال پیدا کننده بنفوذ خود در عضو **مبرد** احداث سردی کننده و هر مبردیکه در قوت تسخین هم بود بسبب آنکه
اورام حاره را بزمان تراند **منعظ یا مبهی** قوت جماع بخشنده و تولید باد و منی و ریاح منفخه در مجاری اعصاب و
آلات تناسل **مجفف** خشک کننده رطوبات عضو **محرق** سوزنده و محلل رطوبات عضو **محکک** خارش آورنده بسبب
فرود آمدن مواد بسوی مسامات **محلل** خارج کننده اخلاط چسپیده بعضو از راه بخار جزء جزء و هر محللیکه در قوت قبض هم
بود معتدل بود و نافع بود در استرخاء و تشنج مفاصل و اورام بلغمیه **محمر** سرخ کننده عضو ظاهر و ادویه محمر فعل مقاربا
کنند **محمد** زکیس و حرکت کننده عضو **مخشن** سطح عضو را فراز و نشیب کننده عدد مخرج ما ثبت اندیه و منبول

ساعة از راه بول یا عرق یا شیر تدریجا ق ... تقویت از ... سنت ... بعد ... ون رطوبات مرخی زود

قوام اعضاء کثیفه اسام برای اخراج فضول با آسانی **مرکب القوی دواء** جوهر شش مرکب بود از چند...

را مزاجی خاص بود مضاد دیگر و بعد ترکیب و چیز را امداد امتزاجی تام یافته بود و بعد ورود در معده اجزا

از هم جدا گشته هر یکی تاثیری خاص نمایند و منشای ظهور آثار مختلفه گردد و بعضی نزد وی و بعضی بجای **مزلق**

و تلیین سطح عضو بجهة لغزیدگی کند تا آنچه دران محتبس بود بحرکت متحرک شود **مسدد** بند کننده مجاری **مسکن** درد را

مستحسن جنبه کننده **مسهر** غلبه خواب دفع کننده **مسهل** دافع اخلاط فاسده و فضول ردیه از اقاصی و درو

از راه براز و بهر دو انکه در ... و قوت اسهال مع القبض بود مثل سورنجان پس آن برای اوجاع مفاصل نافع

گرسنگی آورنده **مصلح** ضرر ادویه دیگر باز دارنده و اصلاح حال ماکول و مشروب کننده **مصدع** قصد و سر با

بعضوی با قوتی نقصان رساننده **مضرات احشا** افسنتین تخم خربزه حب الملب تجاج توز الحلو بن البقر آ...

امعا افشره انجره آملج اسفیون برنگ کابلی تربد تمر هندی سکبینج شیخه صبر حکو بسان عنبر قنبیل قاقلهٔ منا

قنبیل قنطوریون صغیر کما دریوس کمون گیرو لوز الکر ماهی زهرج ورق نقره **مضرات انثیین**

تخم خیار تخم کتان حاد شیر ملبه فرفیون **مضرات باه** ایرسا آکوبی بخار آب دوغ افیون آب دلو بلج

بیخ کنگشت بقله یمانیه بقلة الحمقا تخم خشخاش سفید تخم خرفه تخم نیلوفر تخم خرفه تخم حماض گل... رمان حامض ریباس

ابریشم ... شیراز شیلخ ... مصندل سفید طباشیر ... قرنفل فلفل بود ... فرفیون کاهو کاسنی

کرد یا کتیرا گلاب گل نیلوفر کوکنار ... مرزنجوش موم ... نمک ... **مضرات بصر** بادروج بذر

بقلة الحمقا جبن ... سیر ... عدس **مقل** فلفل کاهو کرات کروبا ... **مضرات حلق** با

انیسون ... جبیل ... **مضرات دماغ** ... اجاص استر ...

تنباکو حب الملب حبة الخضرا ... خشخاش سیاه ... قسط ... قنطوریون کبیر

مضرات دندان و لثه آب ... آب شوره آب برف آب سرد ... چیزهای گرم نوشیدن ...

شیر ... گرات ... **مضرات ریه** ... داود ... کراث ...

بر ... انجل ... کرفس ... خشخاش تخم خربزه جوز ... حب القلب ...

... دارچینی ... زنجبیل ... زرشک ... شب یمانی ...

طباشیر طین مختوم ... تعصب ... کمون کرد یا کند ...

... **مضرات صدر** ... تفاح ... المدینه ... ریباس ... فلفل

طحال ... کاسنی ... صاحب ...

ولا رطب ولا یابس الا فی کتاب مبین

نسخہ حکیم مطلق کے بستان میں نسخہ جامع دستور العمل دوا کا نہایت شفا دافع امراض باطنی و ظاہری کی ہے



تصحیح و ترتیب ... علم ... صاحب ...

در مطبع کارنامہ لکھنؤ طبع شد

[illegible]

[illegible]

* * * * *

بسم اللہ الرحمن الرحیم

الحمد للہ الحکیم الناصر العلی تعلیم القادر الولی الذی جعل الصحۃ وسیلۃ لحصول الخیرات والطاعات و کستم تریاقا لسموم الشہوات
والسیئات فتعالی شانہ علوا جزیلا نزل الفرقان تاذن شفاء لکل داء و خلق لکل مرض دواء اودع فیہ خصائص متضادۃ
و[illegible] متخالفۃ لا یعلمہا الا ہو حکیما مجیدا الطریق نعوذ بہ من اخلاط التہم والسوی و فرحنا بالمفرحات الیاقوتیۃ من الزہد
والتقوی واحیینا قبل موتنا واحیینا بعد فوتنا واستنشقنا استنشاقا کان مزاجہ زنجبیلا الکون اتوم طریقا واہدی سبیلا و تسلی علی
الطبیب الحاذق عدیم البدل والحکیم الفائق دافع العلل بکرۃ واصیلا الذی احیا رموزا اموات باذنہ جام الذی ہو اعظم [illegible] عیسی
علیہ السلام خو خیر نسخۃ من نسخ قرابادین حکمۃ البالغۃ وابراء الاکمہ والابرص والاجذم ہو افخم کرامات لقمان ا
الاعظم اصغر حب من حبوب دار شفاء کرامتہ الکاملۃ فکفی بہ ہادیا و دلیلا و تحفا تحف المن لم یرین بہ و اتخذ مواد خلیلا
و علی آلہ و صحبہ الذین منہم الصدیق الرفیق فی الغار و عمر الفاروق الاشد علی الکفار و عثمان ذو الحیاء والوفاء اشد الذلیل
سید الشباب [illegible] الحیدر علی الکرار و سید الشباب اہل الجنۃ ریحانۃ الرسول و اصلہا فاطمۃ الزہراء البتول و سائر
الانصار الذین روائح مسک ہدایتہم صار الکفر ہبار منثورا والاسلام منشورا فخارا و اقوی اجمیلا اما فقد
بیمارستان الکفر الی بیت شفاء الاسلام کل مرض علیلا اما بعد میگوید بیمار بی تیمار ازل فقیر محمد ناصر علی
مستغرق بحر انوار حضرت مسبب الاسباب والمبادی شیخ حیدر علی عباسی تیوری منیری عظیم آبادی جعل اللہ اخراہ
من اولاہا کہ جمعی۔ از اصحاب اتق [illegible] از احباب صادق و دشت [illegible] اح بدا [illegible] تردد با [illegible]

تخم خرفہ سیاہ تخم کشوث تخم حماض تخم اسفاناخ تخم خس تخم ہندبی تخم بقلۃ الیہود خس حی العالم داتیشعان زرشک ونظریل دہ مہرجہ
نشیرہ دقلق طین ارمنی طین مختوم غافث فقروا ناگا وزبان لک لسان الحمل کا سیا **مضرات قلب** بنفشہ تناکو
خولنجان زرنباد سقمونیا عروق الصفر **مضرات کبد** اطریفال اصل اثنج اہلیلج اسود نر برالورد بزرالجبل کسباب
قنبیرا یاسمین جلنجبین جوز بوا حب البان حجر الیہود حلتیت خرما داتیشعان دم الاخوین زراوند طویل ترد غاسماق سرکہ سقمونیا
سورنجان سپستان شیر خار شونیز صبر فلفل سیاہ قیصوم نانخواہ مازریون حنظل نارنگی **مضرات کلیہ** اصل السوس
اصل الکبر اطریفال انقرا ملق اذخر اشتر خار انجیرہ برنجاسف بزرالکراث بزرالکماس بزر البنجۃ الیمانیہ بزرالریحان تخم العجل
ببد بسفائج حب القطن خراف خربق اسود دم الاخوین زعرور زعفران سکبینج سلیخہ سنبل الطیب سندرس شیر خار
فلق عقیق فراسیون فلفل ابیض قوہ نہری فیروزہ فرنفل کرویا کحیۃ الیتیس میران موبزمرجان مرزنجوش
مضرات مثانہ آذان الفار اشنان اصل الکبر انجدان بزرالکراث بزرالجرجیر حب البان حرف حمص حماحم دار چینی
ذہب زعرور ستائج ہندی سرطان نہری سکبینج شاہترج شیر عنب الثعلب فراسیون قسط کاکنج کبابہ لبلاب کبیر لولو تمر
فرانجمشک سے مفاسد نامسلک وردنیلوفر ورق طلا **مضرات معدہ** آبنوس ابریشم اکرم آبہل آمل اجاص اشق
اشراس انار شیرین وترش افسنتین انفخہ انجیر بزرکتان بزرالبطیخ بزرالفرنج بزرالقنب بزرالجزر بورہ ارمنی بہیدانہ توت جلوزا فنیا
باسون جمیز حب البان حجر الیہود حرف حصرم حلویات خرنوب خبازی خطمی خفیثہ تشعب خیار شنبر دماغ ریشہ خطمی زبد زعرور
سپستان تلت سلق سقمونیا سماق سکبینج سمک سمن سورنجان شیخ شحم صبر عدس عناب عنب فاوانیا فلجل قرطم قریع
قشر اترج قنب کبریت کافور کنجد مارالشعیر مخ مرجیات ہندوانہ **مطفی** فرولنا شد و غایۃ اخلاط حادہ **معدل حالت**
اخلاط وردہ واخلاط متغیرہ وتعدیل مزاج کنندہ **معدلات** و **مصفیات** خون افتیمون الو بخارا برادہ آبنوس
برادہ شیشم برادہ صندل سفید برادہ صندل سرخ برادہ چوب کنار برگ شاہترہ برگ حنا برگ نیم برگ شیشم برگ صندل برگ
کاسنی برگ گاوزبان برگ کاسنی برگ عنب الثعلب برہم ڈنڈی پوست ہلیلہ کابلی بیخ کیوڑہ پوست ہلیلہ زرد بسفائج
تخم کاسنی تخم حنا تخم شاہترہ تخم کاہو چرائتہ چوب چینی چھال درخت سپستان چھال فالسہ چھال کچنار چھال درخت نیم چھال گوندنی
زرشک عشبہ مغربی عناب ولایتی گل نیم گل تازہ گل نیلوفر گل سرخ گل بنفشہ گل سیوتی گل دھاوا گل حنا لیموں منڈی
مکو لعبے شربت صندل شربت عناب شربت کندر نارا عسل سکنجبین **معدلات صفرا** اسبغول بہیدانہ تخم قطونا تخم کاسنی
تخم خرفہ سیاہ تخم خیارین تخم اسفاناخ تخم کاہو صندل سفید کافور کشنیز خشک گل بنفشہ گل نیلوفر مغز تخم کدو شیرین
مغز تخم تربز مغز تخم بہیمہ شربت بنفشہ شربت نیلوفر شربت انار **معدلات بلغم** انیسون اصل السوس مقشر انجیر بادیان
سعد بر سیاوشان حب خطمی خبازی دارچینی سنبل الطیب شکاعی گل سرخ فاقلہ مویز منقی گلقند عسلی سکنجبین **معدلات**
سودا اصل السوس مقشر انجیر افتیمون اسطوخودوس برسیاوشان بادرنجبویہ بادآورد تخم حریرہ سپستان بدنا ہنرہ

شکافی متورم عناب شربت گاوزبان . انفتیمون معرق واقع رطوبات از راه مسام — به تحریک مواد و جاذب
آورنده معطش تشنگی پیدا کننده مغری دوای یابس لعوبات عروق چسپیده شده پیدا کننده بلزوجت خود
غلیظ کننده ارواح و قوی و اخلاط و حواس مفتت ریزاننده سنگ گرده و مثانه و ریزه ریزه کننده اخلاط از جمله
مفتح محرک مواد و دافع و داخل تجویف منافذ را بسوی خارج تا مجاری مفتوح مانند و این از جمال اقوی بود در
دوای حریف مفتح بود و همچنین آنکه مر لطیف بود و هم چنین هر لطیف و سیال هرگاه مائل بحرارت بود یا
هر لطیف که حامض بود منضج خلاف مفتح و ما تقدم مفرح خوش کننده طبیعت و قوت بخشنده حل مقرح مانع
زخم پیدا کننده و مقطع آنکه بسبب لطافت حدت و نفوذ کند با بین غلط لزج و سطح ملاصق آن و رفع او نماید .
در قوام غلط ممتع دفع کننده اخلاط از معده و حوالی آن از راه دهن مقوی بدن یا قوی را طاقت بخشند
اعضای رئیسه وغیرها در نسخه ناصر المعالجین نوشته ام من اراد الاطلاع علیها فلیرجع الیها ملطف اخلاط
را رقیق کرده قطع کننده ملین نرم کننده اورام و انچه در معده و امعاست براه براز دفع کننده ممسک
از سرعت انزال باز دارنده منضج پخته کننده اورام و صلابات و اخلاط غلیظه را رقیق و رقیقه را مائل بغلظ
و قابل اخراج کننده منبت اللحم و ملحم رویاننده گوشت جراحات منوم خواب آور مهزل لاغر کننده
جاذب رطوبات سیاله نفاخ نفخ پیدا کننده و مستحیل بریاح شونده بسبب رطوبت فضلیه خود و هر نفاخ
چشم بود و آنکه نقوش در عروق بود البته منفخ و بیحی بود مانند سفرباد اکثر تخم با تا خشم طعام هضم کنند
چهارم در بعض اصطلاحات اطبا چیزیکه اصلاح مزاج عضو و اخلاط نماید بلا ورود در معده و آبزن نشانند
در آب نیمگرم مطبوخ ادویه بظرف کلان انداخته انکباب بخار آب گرم مطبوخ ادویه مریض را بجامه پیچیده و سر
عضو یا عضو خاص شسته سائیدن بخور دوا سوخته پوشیده دماغ یا دود و شن بجمیع اعضا یا عضو خاص رسانیدن پر
سر و ترتیب ادویه چشم استعمال کردن پاشویه آنکه مریض را بر پلنگ یا تخت نشانند و پایهایش را بظرفی کلان زیر
نهاده درکسید و آفتابه آب گرم یا آب مطبوخ ادویه نیمگرم گرفته بر دو زانوش علی الاتصال بفاصله دو سه بار
ریزند و دو کس دیگر زیر پلنگ نشسته هر دو دست خود را بر زانوی مریض نهاده تا شتالنگ بزور کشند و کذا
شود لیس فقط آب را دپا لیش بپارچه صاف نمود و از زانو لیش با پارچه پیچیده تا شتالنگ و بعد ساعتی از نیطر
و از هوا محفوظ دارند و فقط هر دو کف پا لیش برای خروج ابخره کشاده دارند تدهین روغن مالیدن
چیزی بگردن یا دیگر اعضا تمریخ چیزی تر بر بدن مالیدن حقنه و عمل آب و ادویه مسهله در مقعد کرده بر رود
از و بریا در مثانه یا رحم از راه قبل و طریقش معروف است حمول فتیله با ادویه آلوده در دبر یا قبل بر داشتن ذرور
ادویه بر بدن پاشیدن سعوط آنچه در بینی چکانند سکوب آب سائل از فاصله بر بدن ریختن بوقف سنو

ریک کرده بر دندان مالیدن **سنیافه** دوا کوفته بیخته بهم آمیخته مانند خسته و لنکرده با صابون تراشیده و دریا
ل برداشتن یا با آب سائیده بچشم کشیدن **شموم** بوئیدن و دوا **ضماد** دوا که غلیظ القوام بود بر بدن نهادن **طلاء** دوای
رقیق القوام بر بدن مالیدن **غرغره** تحریک نمودن لعابات در حلق **فتیله** دوا با پارچه آلوده بسوراخ عضو نهادن **فرزجه**
ابپارچه آلوده بقبل نهادن **قطور** آنچه بگوش یا دیگر سوراخ چکانند **کماد** دوا خشک یا تر بپارچه بسته گرم بر بدن
دن تدریجاً **لخلخه** چیز رقیق خوشبو بشیشه و غیره کرده مریض با بو یابیدن **مضمضه** تحریک مائی در دهن **نفوخ** سفوف
ابذریعه نی در بینی یا عضو دیگر رسانیدن **نطول** لعابات اعلی الاتصال از فاصله یکبالشت بیدن ریختن و گاهی
بزن و انکباب نیز اطلاق میشود **وجور** آنچه بحلق چکانند **فصل پنجم** در احراق و تکلیس و تشویه و تقلیه و تدبیر و غسل
نادویه و دستور شربها را الهندبا و ماء الخیار و ماء القرع و آب برگ بید و آب برگ شاهتره بدانکه احراق سوختن
دویاست یا برای کسر حدت آنها مانند زاج و مرجان و یا برای ازدیاد حدت و شدت نفوذ آنها مانند بسد و صدف
ناکو و نوره و غیره و یا برای رفع سمیت جوهر آن مانند کژدم و افعی و اسود سالخ و یا برای قابل سحق گردیدن آنها
مند طلا و نقره و ابریشم و احجار و نحوه و یا برای تلطیف جوهر آنها مثل املاح و یا برای ازاله اجزای ...
برد سرطان و شاخ ایل و غیره باشند که دو جنس مختلف را باهم سوزانند مانند نمک نوره و در احراق نباتات و حیوانات
و صموغ مبالغه نمایند بخلاف احجار و دوای محرق را بعد احراق بشویند که غسل ... مگر تیزی مطلوب بود
لا افلا و اثمد و ارنب بسد و اسود سالخ و سرطان و عقرب طلق را بدون احراق استعمال کنند بخلاف ابریشم و آثار
سلاس و طلا و عود و کهربا و یاقوت و نحوه که بدون احراق هم مستعمل اند **احراق اثمد** سرمه را حلاله کرده با پیه تازه پیچ
برکرده بظرفی بر روی انگر گذارند تا مشتعل شود و دودش رفع گردد پس آب سرد یا برف پرورده بکار برند
احراق قلیمیا و کهربا هر یک را ریزه ریزه کرده بکوزه مطین کرده سرش محکم بسته شب بتنور گرم گذاشته صبح برآورده
و دهه بکار برند **احراق اسفنج** اسفنج را بمقراض کرده در ظرف بر آتش گذاشته بسوزانند که قابل سحق گردد **احراق**
ملح ملح را بخمیر گرفته بر روی خزف در تنور نهاده سوزانند **احراق بسد و مرجان** و نحوه هر یک را ریزه ریزه کرده
در کوزه بگل حکمت گرفته نموده یک شب در تنور گذاشته روز دیگر برآرند تا سفید گردد **احراق بورق** بوره را
بظرف سفالی بر انگر گذاشته بگردانند تا بسوزد **احراق پشم و ابریشم** و موی سر آدمی هر یک را که خواهند
با مقراض ریزه ریزه کرده در ظرفی بر روی آتش گذاشته چندان بر هم زنند که قابل سحق گردد نه که خاکستر
شود **احراق پوست کدو** و حشایش و بزور مانند ابریشم است **احراق حیه** افعی و اسود سالخ ... خانگی
سیاه زنده را بکوزه مطین کرده در تنور یا آتش گذارند حتی که سوخته قابل سحق گردد پس با زیت خمیر کرده ...
نهاده سازند **احراق خبث الحدید** یعنی آهن را تافته تا هفت بار در سرکه لطیفه کرده و خشک نموده سحق نمایند

احراق زجاجات هرگاه که خواهند نرم صلایه کرده کوزه گلی مطین ترتیب داده یا در بوته زرگران گذاشته سرش
در آتش تند نهند تا اندکه سوخته سرخ رنگ گردد احراق زبد البحر چون پوست تخم مرغ و پوست تخم مرغ را با آب نمک
شسته و پرده درونی او را دور کرده مزدم کوبیده و بکوزه مطین کرده بکوزه آجرپزی یا تنور بر روی خشتی گذا
رند تا آنکه سفید گردد و اگر سفید نشد تکرار عمل لازم و آنچه خوب برآورده بود برای امراض عین انفع بود
احراق کف دریا و سنگ کسنیز همین است مگر درینجا حاجت بشستن با آب نمک نیست احراق زرنیخ زرنیخ
ریزه ریزه بر نخود کرده و بکوزه مطین نموده سر آن محکم بسته و در وسط سر آن سوراخی برای خروج بخار کرده بر آ
گذارند تا کرده و دود سیاه دفع شده و سفید برآید پس برآرند احراق زجاج شیشه را نرم سائیده بکوزه مطین
زرگری کرده و سرش محکم بسته در آتش تند گذارند تا که سوخته سرخ گردد احراق سرطان ماده و نر
پاهای و ما فی البطن آن را دور کرده بخاکستر چوب تاک و نمک شسته و باز آب صاف مغسول نموده بکوزه
مطین یکشب در تنور گذارند که خاکستر گردد احراق صدف و شیح بظرف مطین کرده و در تنور گذارند تا
سفید گردد احراق عقرب کژدم نر زنده را در شیشه مطین یا ظرف مس کرده و سرش محکم بسته در ا
تون یا تنور یک شب بر روی خشتی بگذارند و برآرند احراق عود هندی و نحوه من الاخشاب ریز
یا براده کرده بکوزه گلی در آتش آن قدر گذارند که زغال گردد و نه خاکستر احراق عقیق و یشب
و نحوها من الاحجار الصلبة هر واحد را بقدر نخود ریزه ریزه کرده و در آتش سرخ کرده در آب سرد اندازند
تا سفت و قابل سحق گردد احراق فضه نقره را براده کرده با آب نمک بظرف آهنی با آتش تند سو
خوب سوده قدری گوگرد بر آن پاشند و سوزانند احراق لؤلؤ مروارید ناسفته را با قدری شیر بظرف سفالی کرده
در آتش گذارند و بدمند و بعد زمانی برآرند احراق ملح نمک را گرفته بعسل خمیر کرده و در خرقه کتانی
مطین نموده در آتش آن قدر گذارند که خمیر بسوزد فائده بدانکه لفظ تشویه و تحمیص و تقلیه اگرچه بالاشتراک
نمودن است الا گاهی فرق کنند باین نوع تشویه آنکه شی را که مشوی کردن خواهند بجوف چیزی یا
با خمیر یا گل و نحوها کرده و در آتش یا خاکستر گرم دفن نمایند که بخار شود و چون بصل العنصل و بونیا و
گرم کرده چهار تخم یا دیگر بزور را بوده بسته و بریان نمایند تا اندک سرخ گردد و تقلیه آنکه بروغن گاو و غیره بریا
برآرد یا بلکفد مانند بزور و بلیله تشویه ایلیسون مثل تمر الطرفا و نحوها هر واحدا به جسل سرشته بسته بگل
برآجری گذارند تشویه اسقیل پیاز عنصل را بخمیر گرفته در تنور بالای خشتی گذارند تا خمیر برشته گردد تشویه سقمونیا
در جوف سیب یا در پوست تخم مرغ خالی کرده گذاشته بخمیر گرفته بر روی خشتی در آتش نهند تا خمیر و بو
مشوی گردد تحمیص بزور یعنی بو دادن برای ظرف سفالی یا سنگ تا خوب گرم نموده از آتش بر

مغز عدسان کرده برهم زنند تا بو و اثر او بر آید **تحمیص افیون** افیون را بقدر مغز بادام ریزه کرده بظرف سفالی
ریزه بریان نمایند **تحمیص توتیا** توتیا را سوده و آب قرص بسته بآتش نرم بر روی سفالی گذاشته بگردانند تا خوب
خشک گردد **تقلیه ملیلجات** پوست هلیله را نیمکوب کرده و آب جوشانند تا آب جذب شود پس بروغن زیت چرب کرده
برشته نمایند چندانکه سوخته نشود و ... **تقلیه عفص** عفص را نیمکوب کرده بروغن زیت بریان نمایند که شق گردد و ... را
بقدری که رنگش متغیر گردد **فائده** تدبیر اصلاح بعضی بپرورش و ادویه بعض ادویه را که حدت و حرارت
آن شامل ... کم گردد **تدبیر انزروت** انزروت را با شیر خر یا شیر دختر خمیر نموده بچوب گز تازه آلوده مثل کباب بریان
نمایند یکبار و اگر بار دیگر ساییده باسفیدی تخم مرغ آمیخته تکرار عمل اول کنند اقرب باعتدال میگردد **تدبیر پوست بیضه**
مرغ آنرا با آب شیرین بخیسانند تا متعفن شود و گوشت رقیق اندرونی وی دور کرده تبدیل آب کرده باشند تا دیگر آب
متعفن نشود پس خشک کرده بکار برند **تدبیر بیخ** ... خراشیده مجوف کرده و بروغن بادام چرب کرده بر شیر نموده
استعمال آرند **تدبیر تشمیزج** تشمیزج را بکیسه بسته ... الاغ و قدری ... زیاده و کشنیز خشک تا آب جوش دهند تا
پوست نرم شود پس مقشر کرده در امراض ... بکار برند **تدبیر و اصلاح بلادر** بلادر را بریده بر صفحه آهنی گذاشته
بر صفحهٔ آهنی یا غیر آن گرم کرده بر آن گذاشته ... تا عسلش جدا شود پس بروغن گاو جوشانند و استعمال نمایند
تدبیر توتیا با آب غوره توتیا را نرم سوده بظرف چینی یا شیشه کرده آب غوره صاف ریخته تا ده روز گذارند و هر روز آب
غوره تازه سازند بعده بر روی سنگ سماق با آب غوره صاف هر روز برف آهسته آهسته بسایند چون خشک گردد باز با
غوره مذکور خوب نرم سایید خشک کرده در شیشه بدارند **تدبیر خبث الحدید** ... کوفته بیخته چهار روز ...
خیسانیده خشک کرده بروغن بادام بریان کرده چندان بسایند که بروی آب بایستد و بزودی نشین نگردد و بدارند **تدبیر خبث**
... در شیر تازه ... شبانه روز ... بخیسانند و هر بار خشک نمایند پس بکار برند و هذا لا عدیل له فی تقویت الباه و المؤثر
... **تدبیر حب السلاطین** جمالگوته را ... کرده مغزش برآورده زبانه میان مغز آنرا دور کرده در کیسه کرده
سرگین گاو تازه و آب در دیگی کنند و آن کیسه را معلق در آن بیاویزند که با آب سرگین غرق شود و ته دیگ نرسد
پس بقدر پنج شش ساعت جوش داده برآورده شسته بکار برند و برای ... استعمال نماید **تدبیر کبریت** ...
شیر گاو پر کرده بر سرش پارچه بسته بر آن پارچه کبریت را ریزه ریزه نموده پهن کرده طبقی سفالی پر از اخگر بالای کبریت
گذارند ... تا کبریت آب شده از پارچه گذشته در شیر بچکد پس از روی شیر بر داشته بدارند
تدبیر کیون زیره کرمانی را بظرف چینی یا سفالی لعاب دار کرده سرکه انگوری کهنه بر آن بقدری ریزند که چهار انگشت
بالای زیره آید و زیر و بالا کرده باشند بعد یک شبانه روز برآورده بسایه خشک کرده اندک بریان کنند **تدبیر** ...
... سه شبانه روز بسرکه خیسانیده ... اثنا سرکه را دو سه بار تبدیل کرده باشند پس شسته خشک کرده

نیکو فته بروغن بادام چرب کرده استعمال نمایند اما غسل الاصول یعنی شستن ادویه برای تیز بودن یا تعدیل
یا رفع حرارت حاصله از احراق یا دفع بشاعت غثیان غسل ادهان یعنی تلخی کنند و سنگ چراغ تازه کردن خواهند
برف یا گلاب یا آب بسیار سرد بران ریخته بر هم زنند تا برف آب شود پس از روی آب روغن بردارند و اگر بیکبار
نماید تکرار عمل سازند و روغن گاو را با دوغ گاو ترش جوش دهند و چنین جوش تا رسیده گندم بران پاشند تا دو
و روغن بماند غسل الحیوان کلی که شستن خواهند در آب که چهار انگشت بالای او آید خیسانیده و بر هم زده
تا پس صاف نمایند تا ته نشین شود و آنچه در ته نشیند خشک کرده بکار برند غسل آب بار و اثمد اسفیداج و توتیا و
و شادنج و یاقوت و زمرد و عقیق و لک و لاجورد و نحوها هر یکی را که خواهند بسیار نرم سوده با آب مخلوط کرده آب مخلوط
ند و ته نشین بار باز سوده با آب مخلوط کرده آب مخلوط را بهمان ظرف بگیرند و همچنین نمایند و آنچه در آخر سنگ ریزه
باقی ماند بیندازند و سر آن ظرف را بپوشند تا از غبار محفوظ ماند و ته نشین گردد پس آب صاف بریزند و ته نشین را
ده بکار برند و لاجورد غیر مغسول مقی و ردی است برای معده و غسل را استعمال کنند غسل سویق جو و
نفع و ترشی آن در معده جو یا گندم یا غیر آن را بریان کرده با آب بشسته خشک کرده آس نموده باستعمال آرند یا
بر پست جو و امثال آن ریزند و بگذارند تا بر آید پس آب سرد بر وی ریخته بر نارند غسل شیرج روغن کنجد را با آب
بر هم زنند و با آتش نرم بجوشانند پس از آب نمک جدا کرده و با آب خالص بسیار بر هم زنند و روغن را در آب د
تمساردن قصب الذریره حب بلسان عود بلسان اجینی سلیخه سنبل الطیب مصطکی جبابسیج
از هر یک سه و نیم ماشه شستین ربع رطل نیکو پاک کرده در دو رطل آب جوش دهند تا بنصف آید پس صاف نمو
را نرم ساییده آب مذکور را در آن انداخته بسته دهند و مخلوط آب را بکاسه گیرند و ته نشین را بهمان آب
از عمل نمایند چون در ها دان غیر از رمل نماند بگذارند و سر کاسه را بپوشند پس آب صاف آن را بجز علقه گرفته
با زعفران ساییده ممزوج کرده بظرف چینی کرده خشک ساخته نگاه دارند در شیشه یا ظرف چینی غسل مردار
را با نمک هموزن اش نرم ساییده آب که چهار انگشت بالای آن آید ریخته هفت روز بگذارند و هر روز سه بار بر
تجدید آب نمایند بدستور هر هفته تجدید نمایند تا چهل روز بگذرند پس خشک کرده بکار برند غسل موم و زفت و
ما که خواهند گداخته در آب سرد ریخته بعد بسط چون منعقد شود از روی آب بردارند غسل نوره برای
آن آهک را بظرفی کرده آب باران ریخته بر هم زده آب مخلوط را بکاسه گرفته بگذارند تا ته نشین شود و آب
ند و آب خالص بران ریخته بر هم زنند و همچنین تا هفت روز تکرار عمل نمایند پس خشک نموده
اشتامیدن مار الهندبا برای دفع حمیات دمویه و صفراویه و تفتیح سده جگر و عروق و تنقیه مسالک
عفینة النفع دوا است و با آب ازیانه برای یرقان سدی بهترین ادویه و برای دفع تعفن بطور که

مقطوع الاسافل پاک کرده شده از گرد و غبار بپارچه که بعد از شستن آن گرفته باشند جهت شستن اجزای لطیفه مفتح
بود ریزه کرده منبسط بر وی بسته کم و زائل میگردد پس همچنان اگر حرارت قوی بود والا مروق کرده از چهل و پنج مثقال که شاره تولہ
نیم ماشه میشود یا کم و زیاده بحسب حاجت تا نیم رطل برای تلیین با ترنجبین یا شیرخشت و اشربه مناسبه و برای تفتیح سده جگر
با ادویه مفتحه مثل سکنجبین بزوری یا ساده و برای اخراج صفرا با ادویه مسهله مانند هلیلجات و برای تلطیفه حرارت با تخم
نیلوفر و تمر هندی و برای ورم جگر و یرقان سده با مغز فلوس خیارشنبر بنوشانند و طریق ترویق یعنی تصفیه وی
بر چهار نوع است اول آنکه آب افشرده اش را شب رهای بگذارند تا اجزای رقیقه از غلیظه متمایز گردند پس آب
رقیق آنرا صاف نموده بنوشند دوم آنکه مجرد آنکه کوفته آبش افشرده باشند در پارچه سخت صاف نموده بکار
برند سوم آنکه از پارچه مهین یا از غربال رقیق الثقب بپالایند چهارم آنکه آنرا ظرفی کرده بر آتش خفیف گذاشته
کف که بر آید بردارند هر گاه چون شیر بریده شود فرود آرند و بکرباس پالوده بکار برند و آب برگ کاسنی سبز مروق
گلقند برای تپ ربع که از احتراق صفرا بود و با سکنجبین برای اسهال و حمیات عتیقه و حمیات بارده و تهیج اطراف
استسقا و تقویت معده حاره و تفتیح سده جگر و سپرز بغایت نافع و اگر با قدری بادیان و تخم کشوث جوشانیده بکار
برند در اسهال و تفتیح اقوی بود و آب برگ کاسنی سرخ را به سبب ورم محدب جگر نیز مضرت است و شربت بنفشه
شکر مصلح اوست و اگر برگش تازه بدست نیاید و تبرید مطلوب بود پوست بیخش بالقدر ضرورت ریزه کرده
عرق کاسنی و نحوه جوشانیده با ادویه مناسبه مذکوره بنوشانند که قائم مقام آب کاسنی تازه است
ستور آشامیدن ماء الخیار برای قلع حمیات دمویه و صفراویه حاده حاره و اخلاط محرقه صفراویه
سوداویه و اسهال مرهٔ صفراوی که در معده و امعا موجود بود و التهاب احشا و اخراج حصاة و ادرار بول
یرقان و تپ دق و تفتیح سده جگر و دفع عطش و سوزش حار و ترتیب مزاج و با وجود این منافع محلل بصفرا است
اما الفرع آنکه خیار تازه را بتمامه با آرد جو خمیر کرده شده با آب شیرین گرفته شب در تنور یا در خاکستر گرم
نشانند صبح بر آورده آبش افشرده بگیرند از پانزده توله تا سی و چهار توله او را با ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس
خیارشنبر و گلقند آفتابی و سکنجبین و تمر هندی و هلیلجات و نحوها علی حسب الحاجت بنوشانند و قوت اسهال و اطفای حرارت
و صفرا آب خیار رسیده زرد شده ترش نما یا با شکر و اشربه مناسبه نارسیده آن زیاده است و طور آشامیدن ماء
القرع یعنی آب کدو در منافع مانند آب خیار است بگیرند کدوی شیرین دراز نرم و تازه و قطع نشده را و در
آرد جو گرفته بالای آن گل با کتیره پیچیده در تنور معتدل بر طابق یا خشت نهاده گذارند تا نیک پخته شود
گل و خمیر دور کرده زیرش سوراخ کرده آب زلال او را بدست بفشارند و باستعمال آرند و بقدر نیم
آن باده و درم شکر و یا شربت عنابی مناسبه لطیفه مانند شربت انار و غیره برای تسکین حرارت معده و جگر و قلب

وحمیات حادّه وحمی دق وا[illegible] امراض حاره حاده عجیب النفع است و باترنجبین و ترشربت و مغز فلوس خیارشنبر و
و[illegible] تمر هندی طبلیات هرچه ضرورت بود و وقت داعی باستعمال آن کنند و باعث لطافت خود دارد مگر
محترقه بسیار غالب بود تحلیل بسفر امیشود پس چنین امزجه باترشیها باید استعمال کردد و اگر سرفه و غیره مانع بود با
لعاب قرس سا کشیف کند مانند سپست جو و بهدانه و دستور آشامیدن ماء عنب الثعلب برای حمیات حاره
که از ورم معده و جگر بود و یرقان باشد و باشکر برای تحلیل ورم باطنی و امراض احشاء واسهال خلطی مرا
وتنقیه امعا و رفع مغص و زحیر و ورم مقعد و استسقاء حار و مانند آن المنفعه است و آب غیر مطبوخ آن بجایت تم
و از عنب الثعلب یاد احتراز باید که مهلک است دستور آشامیدن ماء البطیخ الهندی آن است که
تر را گرفته بنوک کارد بزنند مغز اورا تا آب از وجدا گردد پس آنرا صاف نموده باسکنجبین برای تفتیح
وادرار بول یرقان و مواد محترقه واحاته برهضم و باتمر هندی برای جرب و حکه و مواد صفراوی و با عسل و زنجبیل
برای قطع بلغم و باشیر برای امراض سوداوی و باشیرخشت و نحوه برای حمیات حاره و رفع غلبه دم بکیفیته
المعتدل بنوشانند و مولد خون رقیق و بلغم شیرین است و مرطب بدن و حرارت جگر فرونشاند و اصلاح ضرر
معده باسه دان گلقند آفتابی و عسل فرمایند و در مزاجیکه صفرا بسیار غالب بود و احتمال لطافت تحلیل بصفرا نمود
است که با حموضات بیشتر با عدم موانع دهند و بهانند که با دامیکه ابتدای تر با یکیفته نگذرد باستعمال ه
و دیگر فوائد که رطبه کثیر المائیه احتراز واجب دانند دستور آشامیدن ماء الشاهترج برای تنقیه و تقویه
و امعا و تفتیح سده جگر و طحال و رفع یرقان و جرب و حکه و قوبا و کسر حدت اخلاط محترقه مریه سوداوی که
کوبیده آب آن را صاف نموده بقدری طبلیه زده که مصلح ضرر طحال آن است شب جای گذاشته روز دیگر صاف
بقدر شش مثقال یعنی یازده و ربع توله تا شصت و پنج مثقال یعنی بست و چهار توله و چهار ترتیم باشد با سکنجبین
موافق بنوشانند برای تعدیل مواد سوداوی و جرب و باسکنجبین بزوری یا ساده و یا شربت عناب و نحو آن
خون و برای مواد محترقه با ترنجبین و شیرخشت و مغز فلوس خیارشنبر و اگر خواهند اجزای مسهله مثل طبلیات و تمر هندی و
ترید سفید مجوف مدبر و نحو آن شب در آبش خیسانیده صاف نموده بنوشانند و حبوب مسهله از قبیل طبلیات
میل کنانند و ترنجبین و شربت و مغز فلوس خیارشنبر و گلقند آفتابی و مربای بنفشه و غیره بحسب حاجت
غذا نخود آب و آبجو با شکر یا تمر بحسب ضرورت تجویز کنند دستور آشامیدن ماء الرمانین که انار
گرفته هر دو را مع پوست فشرده آب هر دو گرفته از نیم رطل تا یک رطل با بست درم شکر خام برای اسهال
معده و جگر و حمیات حاره صفراوی و یرقان و جرب و حکه صفراوی و اطفای حرارت بنوشند و آب انار
صفرا غالب بود تحلیل امیشود تنها نه دهند بل یعنی ترشیها و آشامیدن آب انار شیرین باشکر و نبات

بروغن بادام بیگرم کرده برای درد سینه و سرفه از اسرار مکتومه است و آب انار شیرین برای سوء القنیه و استسقای لحمی و زقی د
یرقان و سپرز و خفقان و سرفه عجیب النفع است **دستور آشامیدن ماء السکر** و آن را جلاب هم گویند شربتی است
لطیف نائب مناب ماء العسل و امزجه و زمان حار برای امراض بارده هم مجوز بخلاف ماء العسل که نباید داد و صاحبان
القوه و فالج و استرخای و غیره و اگر بجای آب برد استعمال کنند ازین چه بهتر خصوصا اگر فصل حار یا مزاج حار بود د
امین مینه و طبع عجیب است آنکه بگیرند شکر سفید لطیف یک جزو و در سه جزو آب حل کرده بر آتش نهند و کف بردارند تا بقوام
جلاب آید و اگر غرض تبرید بود استعمال برای امراض حاره یک جزو لعاب اسبغول هم بیفزایند و این برای مبتلای گرم عطش بسیار
نافع بود و قطعی حرارت و تسکین عطش و تلیین طبیعت و اگر لعاب اسبغول بعرق بیدمشک یا گلاب گرفته آمیزند بدل و معده هم انفع بود
و اگر در ماء السکر گلاب خالص تازه کثیر المقدار ممزوج کرده کسر حدت شیرینی شکر نمایند برای حدت حمی و رفع حرارت و حرقت
مثانه و تبرید و تقویت معده و جگر و حجاب حاره و در مزاجیکه بباعث غلبه صفرا خوف استحاله او بصفرا در معده بود
چندان آب با وی آمیزند که غلبه آب را باشد تا بر صفرا نیفزاید و تشنگی نشاند و چنین جلاب بهتر از آب فقط بود زیرا که
زود میگذرد و ثقل نمی آرد و ماء السکر از ماء الشعیر مرطب زیاده بود و درین حالت جای سکنجبین بر همین قناعت کنند
و در تبهای حاد و اگر قوت قوی بود بجز ماء السکر چیزی نباید داد کما صرح به صاحب الذخیره و برای حمیات بلغمیه
وابله و حصبه و تپ دق و ورم احشا و تقویت اعضای تنفس و جمیع اعضا و ادرار بول و عرق نافع بود دستور
نوشیدن ماء اللحم عرق است که از گوشت کشند غذائیست لطیف و مقوی ارواح حیوانی و طبعی و نفسانی و راف
ضعفی که از امراض مزمنه و خوردن مسهلات و نزف دم و فصد و جماع عارض شده باشد و زیاده کنند خون و در تقویت
تقویت چیزی با و مقابل نیست خصوصا اگر با قدری خمیره ممزوج کرده باشند و قوی ترین گوشتها درین امر گوشت
بره یکساله بود و در بعضی امزجه از گوشت کبک و مرغ و کنجشک و نحوها ترتیب دهند و احسن آنکه لحم طیور با لحم بره جمع نمایند
و دستور آن بر سه نوع یکی آنکه گوشت بره فربه از چربی و استخوان پاک کرده ورق ورق نموده دارچینی دانه هیل
زنجبیل بادیان غنچه گل سرخ مصطگی رومی زیره کرمانی قرنفل کلپان زعفران لسان العصافیر خولنجان کبابه عود غرقی
اسطوخودوس درونج عقربی سنبل الطیب اشنه اظفار الطیب سعد کوفی عاقرقرحا خصیه الثعلب برگ بادرنجبویه ابریشم خام
قرمز کوفته کل یا البعض ازینها بحسب تقاضای وقت بران پاشیده و در آب شیرین بنوعی همراه بپزند که تا به یکسان
شود و آب غلیظ گردد پس در قرع انبیق کرده و گلاب خالص عرق بید ساده و آب طلا یا با عرق بهار نارنج عرق گاوزبان
بر روی آن شقاقل بهمن سرخ بهمن سفید سانج هندی زرنباد گل بنفشه گل گاوزبان اسارون گل یا البعض از
ازینها موافق مقتضای وقت داخل کرده عنبر اشهب زعفران مشک خالص و زیاده بر آن ایسته عرق کشند
دوم آنکه گوشت بزغاله یا بره یکساله گرفته سفیدی از وی دور کرده سرخی را کباب ساخته اندر دیگچه سنگین ده اثار گلاب یا عرق بید

و سرش پوشیده بر سر آتش نرم نهند تا آب از گوشت جدا شود و گوشت مهر با پخته شود آن آب را از وی برداشته گوشت
را بفشارند تا هر تری که دارد بگذارد و تری گوشت را دیگر با یک جرعه آب بنهند تا پخته تر و خوشتر شود و قدری نمک که نمک گردد
تگلند و باستعمال آرند و صاحب تخفیه [illegible] این طریق را در تریاق نوشته است سوم آنکه گوشت حلوان فربه را از چربی و استخوان
پاک کرده و گوشت سینه ان فراریج و ماکیان فربه را بقدر ضرورت ابقدر بخورد بریده و بشرط عدم مانع قدری نمک و
مصطگی در و آمیخته این گوشت را در دیگ نهاده و سر دیگ را بخمیر محکم کرده و بر آتش انگشت نهاده و لحظه بعد لحظه حرکت
داده باشند تا سوخته نگردد پس فشرده آبی که از گوشت جدا شود برند هذا ما صرح به صاحب شفاء الاسقام و آبیکه از گوشت
نوشانیده بوند و با التعلیه بنوشانند تو کنسبت بجرم گوشت بر آل قوی الاثر و سریع التقویت است مگر نسبت بماء اللحم منافع آن
کمتر مغز و ترتر محققین در مختار و منافع ماء اللحم نیست **وستور استعمال ماء الجبن** یعنی آب پنیر برای مواد محترقه
سوداویه و حدت صفرا و اخراج رطوبت بیاحضا و تلیین مجاری و ازلاق مواد و تنقیه گرده و تصحیح سده و اسهال مواد محترقه
و دفع امراض سوداویه و امراض حاده و جلا و غسل بغیر لذع و تلطیف و انضاج و تلیین مواد و التهاب و مالیخولیا و
آثار و کلف و شوربدن و قروح و حرارت جگر و صرع و جذام و جرب و حکه و داء الفیل و حرقت بول و ضعف گرده و
حصاة و یرقان و حمی دق سیا عث رقت قوام و لطافت خود در تمام بدن رسیده و بعضی مقصود نافذ می شود و فضله که
از وی در بدن باقی ماند غذای بدن شود بخلاف سایر مسهلات جامع بین صفتی التنضیج و الاسهال است آن است که گیرند بره ماده
نزاع چشم صحیح المزاج را که از ولادت او چهل روز یا چند روز زیاده ازین گذشته باشد و تالیف بکاهو و خیار و چو نیکوفته
خیسانیده و با سبوس آن کشنیز تر و برگ اسبغول و شاهتره و خبازی و بقول بارده کرده هر روز وقت مغرب صبح نوشتاده مثقال سیر
او را که دو رطل بود و جدا نیک اتبعه ست و هفت توله شش باشد و شیده و در دیگ سنگی یا نقره یا طلا یا مس قلعی دار یا گل خوب با آتش
نرم جوشانیده از آتش برداشته یا ترده مثقال یعنی پنج توله هفت و نیم ماشه سکنجبین عاد ق المحرجه و یک مثقال یعنی چهار
و نیم ماشه سرکه در ان ریخته بچوب انجیر تر که اندک کوفته و پوست او باز کرده باشند تا متعلق شود بمالیدن از سینه و جوشیده کرده چوب
انجیر پوست تو سیکه سعین سهال بود و اگر قوت تکمیل طبع و در تربیت بدن منظور بود بچوب خلاف بر هم زنند تا شیر بریده شود
پس در کرباس صفیق انداخته جائی آویزند و زیر ش ظرفی نهند تا صافی شود و آبش در ظرف بگذارند و شب در جائی بگذارند
که نشین گردد و صبح صاف نموده و جوشش دهند و کف بردارند هرگاه کف منقطع شود باز صاف نموده نه مثقال او را با سکنجبین
افتیمونی از ده مثقال تا پانزده مثقال مخلوط کرده سه حصه نموده به سه دفعه نیم گرم بنوشند بیم ساعت تا یک ساعت بین
هر دفعه فاصله [illegible] در روعه مواد صفراویه بتقیح [illegible] سکنجبین افتیمونی و سکنجبین دو حصه بار دیا معتدل الحد
استعمال کرده و غذا بعد چهار پنج ساعت تناول فرمایند و بر روز سهل دو روز قبل آن نخود آب درد در سایر ایام توربا و بخنی بلا
و نخود او سعوف سوداکه در قرابادینات در باب سعوف مذکور است در امراض سوداوی هر روز آن استعمال نمایند

رفع سدد و امراض صفراویه و دوا نیز مناسب هم بود استعمال نماید و بعد از هر سه یا چهار روز باجوب مسهل موافق نوشند
و زیتون و تمر هندی با تسویه دبالجبن خیسانیده و صاف نموده نوشیدن و در استعمال سودا عدیلی ندارد و از لبنیات و
حموضات شهیه المموضة و حلویات و غذاهای غلیظه نفخه احتراز لازم و افضل اوقات برای نوشیدنش فصل ربیع است
و شیر بز از همه البان در رقیقه و دهنیه و جبنیه بدرجه اعتدال است و بدین وجه از جمله البان برای اتخاذ ماء الجبن مختار شده
اگرچه بعض اطبا اتخاذ ماء الجبن را از لبن البقر تجویز کرده اند در وقت عدم وجدان لبن الماعز یعنی شیر بز و لبن ضان یعنی شیر
میش بسبب کثرت جبنیه منعقد و بردی اغلظ است و لبن نعاج یعنی شیر شتر و لبن اتان یعنی شیر خر اگرچه زیاده مائیت دارند
لیکن باعث نهایت غسل و جلا و تلطیف خود صلاحیت اتخاذ ماء الجبن نیز دارند و لبن البقر یعنی شیر گاو بسبب کثرت دهنیت
خود احراست و دستور آشامیدن لبن النسا برای تقویت و ترتیب باغ و ترتیب حنجره و رفع بحوالی و تنقیح سده
خیشوم و رفع سل و دق و یبوست سینه و شرف با لبن شیرام و نزف الدم و نفث الدم باد و دیه مناسبه مانند شیر الاغ
امر که گرم گرم نوشانند زیرا که بسبب کمال لطافت خود زود فاسد میگردد و اگر از پستان ممکن بود از این چه بهتر
جوان صحیح المزاج و معتدل اختیار نماید که غذاهای موافق خورده باشد هم قبل و هم حین استعمال آن احتراز نمایند
البان مذکوره را باید که اغذیه لطیفه خفیفه مناسبه مرض تناول فرمایند و از غذاهای ثقیله و تداخل [illegible] عارض
نشود و از لبنیات و حموضات و اعراض نفسانیه و بدنیه غیرها احتراز ورزند **فصل ششم در رموز و علامات**
جدا اول ع علامت عربیت و **ف** فارسی و **ه** هندی و **م** مائیت و **ط** طبیعت و **گ** نفع و **مض** مضر و **مص**
مصلح و **ب** بدل و **ق** قدر شربت و **ح** حار و **ر** رطب و **ب** بارد و **ی** یابس و **مع** معتدل و **مر** مرکب القوی
و **ا** درجه اول و **۲** درجه دوم و **۳** درجه سوم و **۴** درجه چهارم و بدانکه بعضی از ادویات که نسبت عربی با لفظ
یونانی مشهور بودند همان لفظ بجای عربی بخیر تحریر کرده آمد تا طالبان از تشویش و تردد باز مانند **فائده** انچه اطبا
در هر درجه از درجات اربعه سه مرتبه اول و وسط و آخر بحسب استقرا اختراع کرده اند فقیر از التزام این امر بنابر
تضیق جدا اول و عدم اعتبار کلی و فائده معتد بها آن معذور ماند و از اهتمام این امر محتوی تنبیه انچه از قدر شربت ادویه
که مقرر است مراد با آن آن است که تعین قدر در هر امراض اشخاص و بلاد و استعمال آرند بلکه مراد آن است که بعضی جا زیاده از آن
نمی بندد تا ضرری نرساند و بعضی جا کمتر ازین استعمال نفرمایند که شاید در کمتر از آن موثر نبود بالجمله تقلیل و تکثیر اوزان
ادویه باعتبار اختلاف امراض و اشخاص و بلاد و اقالیم مفوض برای طبیب است و در تعین قدر شربت
فیما بین الاطبا اختلاف نادر واقع شده است کما لا یخفی علی من نظر الی کتبهم زیرا که بعضی بلحاظ ضعیف المزاج قدر کمی
تعین کرده اند و بعضی بلحاظ قوی المزاج قدر زائد از آن تحریر ساختند و گروهی اقل مقدار را اختیار کرده اند
[illegible] را موثر دانسته اند و جمعی اکثر مقدار را اعتبار نموده اند که زیاده از آن استعمال نباید نمود و ترجیح نسبت بابر جه سابقه

[illegible] قیاس بمعتدل المزاج نموده قدری مقرر کرده اند [illegible] طبیعت [illegible] ماهیت و طبایع و درجات و خواص [illegible] ادویات [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]

	عربی	فارسی	هندی	ماهیت	طبیعت	مضر	مصلح	بدل	قدر شربت	افعال و خواص
										باب اول در الف [illegible]
۱	آبنوس	آبنوس	آبنوس	[illegible]	[illegible] ۲	معده	[illegible]	[illegible]	۲ ماشه	[illegible]
۲	۰	۰	آلو	م	[illegible]	۰	۰	۰	[illegible]	[illegible]
۳	آملج	آمله	آنوله	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] ماشه	[illegible]
۴	ابریشم	ابریشم	ریشم	م	[illegible]	معده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۵	[illegible]	شوره	شوره	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱ ماشه	[illegible]
۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۰	۱۰ ماشه	[illegible]

افعال وخواص ۲۱	ق	ب	مص	مض	ط	م	ه	ف	ع	
[illegible]	۱۰ ماشه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سے ۲	[illegible]	[illegible]	تخم [illegible]	ابہل [illegible]	۷
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	سحورہ	مسح	اترسخ	۸
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	جاذ	[illegible]	آمل	۹
[illegible]	لا یوکل	آبار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	اخید	۱۰
[illegible]	۵ ماشه	تمرہندی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	اخاص	۱۱
[illegible]	۳ ماشه	[illegible]	گلاب [illegible]	[illegible]	سے ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اذخر	۱۲
[illegible]	[illegible]	.		.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	.	۱۳
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	جاول	مسح	[illegible]	۱۴
[illegible]	۲ ماشه	.	.	.	سے	[illegible]	[illegible]	.	.	۱۵
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ربّہ	[illegible]	م	[illegible]	.	[illegible]	۱۶
[illegible]	لا یوکل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سے	م	[illegible]	.	[illegible]	۱۷

[illegible]

#	ن	ه	م	ط	ب	ق	افعال وخواص
۱۸	اسطوخودوس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۹	اسفاناخ اسپاناخ	پالک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰	اسفنج	ابر مرده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱	اسفیدا	اسفیداب	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۲	اشترغاز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۴	[illegible]	اوشه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۵	اشنان	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

افعال خواص	ق	ب	مصلح	مضر	ط	م	ہ	ف	ع	
محلل مفتح [illegible]	۳ ماشہ	[illegible]	صمغ عربی	[illegible]	حی	م	پیپلامول	فلفلمویہ	اصل الفلفل	۲۹
مفتح [illegible]	۱۰ ماشہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	بیخ کبر	اصل الکبر	۳۰
[illegible]	[illegible]	.	.	.	[illegible]	م	کاسنی کی جڑ	بیخ کاسنی	اصل الہندبا	۳۱
مسہل [illegible]	تا ۱۰ ماشہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کہکالی	[illegible]	اضراس الکلب	۳۲
[illegible]	تا ۱۰ ماشہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	نکھ	ناخن بویان	اظفار الطیب	۳۳
محلل لطیف مفتح [illegible]	تا تولہ ۱۰ ماشہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	اکاس بیل	.	افتیمون	۳۴
محلل [illegible]	تا ۹ ماشہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	مردہ	افسنتین	۳۵
[illegible]	یکعدس	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	افیم	تریاک	افیون	۳۶
[illegible]	[illegible]	[illegible]	روغن [illegible]	مسدد	[illegible]	[illegible]	.	.	اقاقیا	۳۷
[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]	روغن بادام	.	[illegible]	[illegible]	.	.	[illegible]	۳۸
[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	بر	[illegible]	کلا پایا	پاچہ	اکارع	۳۹

[illegible]

	ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
۴۰	اکتکت	مایہ ابیس	کر کروہ دیگر تخم	تمر درختی پرچاپہ معروف	بے ۳	.	.	تحاوانیا	.	[illegible]
۴۱	اکلیل الملک	گیاہ قیصر	تاخونہ پررنگ	تخمی ہالالسے تخم دار	بے ۱	اشین	الحیر مویز عسل	ایوسہ واسپول	تا ۹ ماشہ	[illegible]
۴۲	امیر باریس	زرشک سیاہ		م	بے ۲	سرکہ و تخم زیرہ	قند نفل و شکر	تخم گلسرخ تو شکل	تا ۲ تولہ ۱۰ ماشہ	[illegible]
۴۳	.	.	امرود	ثمری معروف	ب ای	.	.	.	.	[illegible]
۴۴	امغیلان	سغیلان	سبول	م	بے	.	.	.	.	[illegible]
۴۵	.	.	ال سید	ثمری مدور کیدا جول لیمون	بر	.	.	.	.	[illegible]
۴۶	انبج	انبہ	آم	م	شیر ۲ ح	محرور عرق ثمار	سکنجبین و حامون	.	بقدر الرشہ	[illegible]
۴۷	انجبار	.	.	جایست مستعمل تخم	بے ۳	سبرود	زنجبیل	ترشک گل ارمنی	۲ ماشہ	[illegible]
۴۸	انزروت	کنجدہ	لا مو	سمغی تلخ	ح ۲ ی ا	اسعاد و ترکشندہ	صمغ عربی روغن بادام	صمبرو نشاستہ	۳ ماشہ	[illegible]
۴۹	انفحہ	پنیر مایہ	جاک دستہ	[illegible]	بے ۳	معدہ	عسل و زرشک	مرارہ	۲ دانگ	[illegible]
۵۰	انیسون	بادیان رومی	رندلی	م	ح ۲ ی ۳	[illegible]	[illegible]	تخم [illegible]	تا تولہ	[illegible]

#	ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
۵۱	اهليلج اسود	هليله سياه	نگی هر	م	با ی ح	جگر	عسل عنبر	هليله کابلی [illegible]	از درم تا ۹ ماشه	[illegible]
۵۲	اهليلج اصفر	هليله زرد		۰	با ی ح	سعل	عناب [illegible] سپستان	پوست [illegible]	تا ۵ توله ۵ ماشه	مقوی [illegible]
۵۳	اهليلج کابلی	هليله کابلی	انبيا هر	م	[illegible]	دماغ	عسل	هليله زرد و سياه	تا ۱ توله ۱ ماشه	مسهل [illegible]
۵۴	اذريسا	بيخ بنفشه	۰	[illegible]	حی ۲	سعتر	عسل	[illegible]	تا ۹ ماشه	منوم [illegible]

باب دوم در بای موحده

[illegible]

#	ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
۵۵	بابونج	بابونه	[illegible]	م	[illegible]	حلق	عسل [illegible]	[illegible]	تا توله ۱۰ ماشه	محلل ملطف [illegible]
۵۶	بادرنجبويه	بادرنگبويه	[illegible]	[illegible]	حی ۲	ورک	[illegible]	[illegible]	تا ۲ توله ۱۱ ماشه	مفرح مقوی [illegible]
۵۷	بادروج	ريحان کوهی	[illegible]	[illegible]	ح ۲ ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفرح مقوی [illegible]
۵۸	بادنجان	بادنگان	بيگن و بهانتا	م	حی ۲	[illegible]	[illegible]	۰	بقدر ضرورت	مفتح مقوی [illegible]
۵۹	۰	[illegible]	۰	م	حی	[illegible]	[illegible]	۰	۰	مفتح مقوی [illegible]
۶۰	[illegible]	۰	اکلا	[illegible]	با ی ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۰	[illegible]

[illegible]

	ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص ۲۶
۶۱	•	بالسہ	بہالسہ	م	ت ب ی	مبرود	افسون و گلقند	•	•	مقوی دل و دماغ و جگر و معدہ نافع خفقان و اسہال و ضعف و دفع [illegible] حرارت و تپ و دق و خناق و زیابیطس و زیادی صفرا
۶۲	•	•	بالکا چوبی	نباتی معروف	ح ر	•	•	•	•	طلا آن بگشن نافع بہق و قوبا و کلف و بہیق و تخشین نافع [illegible] زہر [illegible] خوب سائیدہ مالیدن نافع قوبا
۶۳	•	بالنگو	•	م	ح ر	•	•	ریحان	تا ۳ ماشہ	مقوی قلب نافع خفقان و توحش اسہال دموی و معوی و مغص و زحیر با گلاب
۶۴	•	پپتیہ	•	سلسلہ خمری سیاہ تلخ	سے	مخرور	•	نارجیل و دریالی	تا ۳ جو	[illegible] جوانان [illegible] نافع ضیق و استسقا بلغمی و ریاح [illegible] اوجاع مفاصل
۶۵	•	•	بدبل	م	ب ر و قلیل حر	•	•	•	•	مولد بلغم و دافع صفرا [illegible] محرک [illegible] مضعف [illegible] اطفال [illegible] مسہل اطفال
۶۶	•	•	برگد	درختی معروف	حر	•	•	•	•	شیر [illegible] نافع جریان و [illegible]
۶۷	•	•	برہ بنڈ	نباتی معروف	ب	•	•	•	۶ ماشہ	مضعف خون نافع قروح رافع سیلان منی و تپ و برص مزید عقل و حافظہ و نیکو کنندہ لون رخسار
۶۸	برنج سفید	بومی مادران	گندہ مار	م	سے	گردہ	افسون	[illegible]	تا تولہ ۱۰ ماشہ	ملطف مفتح مدر مفتت مخرج دیدان نافع احتباس طمث و بول و عسر [illegible] زحم مخرج جنین [illegible] نافع حمی [illegible] زکام
۶۹	برنج کابلی	برنگ کابلی	بابہرنگ	م	سے	اسعا	کتیرا	[illegible]	۱۰ ماشہ	مسہل بلغم و سودا و [illegible] مخرج [illegible] نافع [illegible] و تمام [illegible]
۷۰	•	•	بریارہ	گیاہی معروف	حر	•	•	•	•	برگش [illegible] نافع جریان منی [illegible] نافع زہر مار [illegible]
۷۱	برزالا نجر	تخم تربیج	•	م	ح ی	•	•	•	۳ ماشہ تا ۷ ماشہ	مقوی [illegible] نافع [illegible]

	ع	ف	ہ	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص ۲۷
۷۲	بزر اسفاناخ	تخم اسپاناخ	پالک کا بیج	م	ب ا	سپرز	گل مختوم	تخم خرفہ	۷ ماشہ	رافع وجع مواد وحشاء وتپہای حارہ وقے وسل واورام حارہ ولین نافع نزلات حارہ وتشنگی وعسر البول [illegible]
۷۳	بزر الانجرہ	تخم انجرہ	اونگن تروبعض	تخمے معروف وقیل ۲	سے ۳	گردہ وامعا	صمغ عربی کتیرا	تخم کتان تخم ترخرہ	تا ۱۰ ماشہ	غذا جالی لطیف مفرح معضا محلل مطلقاً مسہل بشیر گاو مقوی سینہ وتشنش معدہ ومفتح سدہ جگر وسپرز نافع ربو وامراض سینہ وتعش [illegible]
۷۴	بزر البصل	تخم پیاز	پیاز کا بیج	م	سے ۲	۰	۰	تخم شلغم وتخم گندنا	۳ ماشہ	مسہل ومزاج ان ضماد وش رافع داء الثعلب وبہق وقوت فضلیہ است [illegible]
۷۵	بزر البطیخ	تخم خربزہ	خربزہ کا بیج	م	ح ۱ ر ۲	ستہش وسپرز وحشا	غسل معشر وکشک تنعنا	چلغوزہ	تا تولہ ۵ ماشہ	مفتح سدہ کبد مدر بول منقی گردہ ومثانہ وامعا مزید منی وشیر مسہن منقطع طبیب نافع کلف ودسینہ وورم جگر وخشونت
۷۶	بزر البطیخ الہندی	تخم ہندوانہ	تربوز کا بیج	م	ب ۲ ر	۰	۰	۰	۳ تا تولہ ۵ ماشہ	مسکن حرارت ومحرک مسمن نافع خشونت سینہ وسپرز وحرارت وتشنگی وتپہای حارہ وحرقت بول قرحہ امعاء ومخرج حصاۃ وقائم مقام تخم کدو است
۷۷	بزر البقلۃ الیمانیہ	تخم مرر	چولائی کا بیج	م	سے ۲	گردہ	شکر	-	۹ ماشہ	نافع امراض حارہ واورام وشراب وضماد اورام [illegible]
۷۸	بزر البنج	۰	کچر کا بیج	تخم ... ہندی لحم	سے ۲	محرور مصدع	کشنیز	۰	۳ ماشہ	محلل مقوی احشاء [illegible] نافع فالج ولقوہ وامراض بلغمی ورطوبات [illegible]
۷۹	بزر البنج ابیض	تخم بنگ	خراسانی اجواین	م	سے ۳	سوز سدہ و دوار	عسل وافیون	افیون	۱۲ ماشہ	منوم مخدر [illegible] گوشت ودندان [illegible] صداع [illegible] نزلات وسیلان رطوبات [illegible] نافع ورم
۸۰	بزر الجرجیر	تخم ترہ تیزک	چندسر	م	ح ۲ ی	صداع ومورث اعصاب	شیر تازہ کتیرا	لوبیا تخم پیاز وترب	تولہ ۵ ماشہ	مسہل منعظ مسمن [illegible] تخم [illegible] منقی بلغم رافع کلف وبہق [illegible] مدر بول وشیر [illegible] محلل ریاح [illegible] سدہ کبد وسپرز جالی
۸۱	بزر الجزر	تخم زردک	گاجر کا بیج	م	ح ۲ ی	معدہ وحلق عصب	افیون	دوقو	۷ ماشہ	مسہل محرک جنین منقی رحم مسہل حمول [illegible] سینہ [illegible] عسر البول [illegible] نافع قروح [illegible]
۸۲	بزر الحبق	تخم ریحان وتخم بستان افروز	بناد تلسی کا بیج	م	ب ی	۰	۰	۰	۹ ماشہ	قائم مقام تخم [illegible] حرقت بول وبول الدم [illegible] مقوی دل

[illegible]

۵۱

[illegible]

ع	ف	ہ	ط	ب	ق	افعال وخواص
۸۳ تخم الحجر	سخم	...	محرور	...	۷ ماشہ	[illegible]
۸۴ بزر ...	کھیرا ککڑی کا بیج	م	سرد	...	۵ ماشہ	[illegible]
۸۵ تخم الخماس	...	...	...	سینہ و گردہ	۷ ماشہ	[illegible]
۸۶ ...	تان	م	...	...	۵ ماشہ	[illegible]
۸۷ بزر	...	م	...	...	۷ ماشہ	[illegible]
۸۸ بزر البرباہ	...	...	سیاہ	دماغ	۳ ماشہ	[illegible]
۸۹ بزر البستانی	سفید	م	پوست	...	...	[illegible]
۹۰ بزر	خطمی	م	...	...	...	[illegible]
۹۱ بزر	تودری	...	...	...	۳ ماشہ	[illegible]
۹۲ بزر الرطبہ	...	...	...	...	۳ ماشہ	[illegible]

[illegible]

	ع	ف	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص ۲۹
۹۴	بزر السداب	تخم سداب	تلے کا بیج	م	ت ی ج	مصدع و [illegible]	کتیرا و عسل	برگ سداب	۲ ماشه	[illegible]
۹۵	بزر السلق	تخم چقندر	•	م	س ب ی	معده	•	تخم خطمی	•	مسهل [illegible] مقطع بلغم [illegible]
۹۶	بزر الشاهترج	تخم شاهتره	•	م	مصدع المحرورین	ریه	تخم کاسنی	•	۱ تولہ ۵ ماشه	[illegible] نافع جرب و [illegible]
۹۷	بزر الشبت	تخم شوت	سوئے کا بیج	م	ح ی	[illegible]	[illegible] و عسل	برگ [illegible]	۱۰ ماشه	[illegible]
۹۸	بزر الفجل	تخم ترب	مولی کا بیج	م	ح ی ج	[illegible]	کتیرا [illegible]	حب الرشاد	۳ ماشه	[illegible]
۹۹	بزر القرع	تخم خرفه	[illegible] کا بیج	م	ت ر	[illegible] و معده	قند	[illegible]	تا تولہ ده ماشه	[illegible]
۱۰۰	مشک [illegible]	تخم [illegible]	[illegible] کا بیج	[illegible]	ت ی	•	•	تخم [illegible]	۱۰ ماشه	[illegible] نافع فساد آن بود
۱۰۱	بزر الحنا	تخم خیارزه	[illegible] کا بیج	م	ب ر	[illegible]	سکنجبین	تخم [illegible]	۹ ماشه	[illegible]
۱۰۲	بزر القثاء	•	[illegible] کا بیج	م	ب ر	[illegible]	کتیرا	تخم خیارزه	تا تولہ ۵ ماشه	[illegible]
۱۰۳	بزر قطونا	تخم [illegible]	[illegible] کا بیج	م	[illegible]	سعل	[illegible] و قند	•	۷ ماشه	[illegible]
۱۰۴	بزر قطونا	اسبغول	اسبغول	م	ت ب ر	[illegible]	سکنجبین [illegible]	[illegible]	۲ تولہ ۱۱ ماشه	[illegible]

[illegible]

[illegible]

ع	ف	ہ	م	ط	مصز	مصر	ب	ق	افعال وخواص ۳۰
۱۰۵ بزرالبنج	بیج بھانگ	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	.	[illegible]	[illegible]
۱۰۶ بزرالکتان	السی	م	[illegible]	.	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰۷ بزرالکشوث	تخم امرلتہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۱۰۸ بزرالکراث	تخم گندنا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عسل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۰۹ بزرالفجل	[illegible]	م	ح ی	رہیہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ماشہ	[illegible]
۱۱۰ بزرالرجلہ	تخم خرفہ	.	[illegible]	[illegible]	عسل	.	[illegible]	ماشہ	[illegible]
۱۱۱ بزرالکزبرہ	تخم دھنیا	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تولہ	[illegible]
۱۱۲ بزرلسان	[illegible]	.	م	[illegible]	ریہ	عسل	[illegible]	ماشہ	[illegible]
۱۱۳ بزراللفت	تخم شلغم	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۱۱۴ بزرالمرو	تخم مرو	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	گلنار	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۱۱۵ بزرالنیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتیرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

#	ع	ف	ہ	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
۱۱۶	بزرالنیلوفر	تخم نیلوفر	نیلوفر کے بیج	م	سب ۲	[illegible]	لعوبات	•	۱۰ ماشہ	[illegible]
۱۱۷	بزرالورد	تخم گل	گلاب کا زیرہ	[illegible]	رب ۲	جگر و شش	کتیرا	بزرالبنج	تا ۲ ماشہ	[illegible]
۱۱۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ۲	راس	عسل	[illegible]	۱۰ ماشہ	[illegible]
۱۱۹	بزرالسندابا	تخم کاسنی	کاسنی	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تخم کشوث	تا تولہ ۱۰.۵ ماشہ	[illegible]
۱۲۰	بسباسہ	[illegible]	جوتری	م	ح ۲	جگر و صداع	[illegible]	[illegible]	تا ۱۰ ماشہ	[illegible]
۱۲۱	بسد احمر	بیخ مرجان	مونگے کی جڑ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتیرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲۲	بصل	پیاز	پیاز	م	[illegible]	محرور	[illegible]	•	بقدر ضرورت	[illegible]
۱۲۳	بصل الفار	[illegible]	جل کندا و کندری	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سکنجبین	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۱۲۴	بلط	[illegible]	[illegible]	م	ح ۲	[illegible]	[illegible]	•	بقدر ضرورت	[illegible]
۱۲۵	بطیخ	خربزہ	خربوزا	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	بقدر ضرورت	[illegible]
۱۲۶	[illegible]	[illegible]	تربز	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	بقدر حاجت	[illegible]

ع	ن	ه	ط	تب				افعال و خواص ۳۲
۱۲۷	بقر	گاو ماده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲۸	بقلة الحمقا	خرفه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۲۹	بقله یمانیه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۱	بلاس پاپره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۲	بلوط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۴	بلیلج	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۵	بندق	فندق	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۶	بنفشه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

	ع	ف	ه	م	ط	سعن	مص	ب	ق	افعال و خواص ۳۳
۱۳۰	پودینان	·	·	پتے سفید طفیل	[illegible]	نفتین	انیسون [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۳۱	·	[illegible]	·	[illegible]	حی ح	سفل	انیسون [illegible]	[illegible]	۹ ماشہ	[illegible]
۱۳۲	·	[illegible] سفید	·	پتے سفید معروف	حی	سفل	انیسون [illegible]	[illegible]	۹ ماشہ	[illegible]
۱۳۳	·	·	بھنگرہ	[illegible] معروف	حی ح	·	·	·	·	[illegible]
۱۳۴	·	·	[illegible]	[illegible]	حی ح	·	·	·	·	[illegible]
۱۳۵	·	·	پیپل	معروف [illegible]	حی	·	·	·	·	[illegible]
۱۳۶	·	·	[illegible]	[illegible] معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تا ۲ تولہ	[illegible]
۱۳۷	·	·	بیج بند	[illegible]	بی	[illegible]	شکر	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۱۳۸	میش	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	ادویہ حارہ	·	تا ۱۵ عدد	[illegible]
۱۳۹	·	·	بیلگری	[illegible]	خ ی	[illegible]	شکر	ساق	[illegible]	[illegible]

باب سوم در تا مثناة فوقانیہ

[illegible]

نمبر	ع	ف	ہ	م	ط	مر	ب	ق	افعال وخواص
۱۴۸	۔	ماکمہانہ	م	حی	۔	۔	۔	۷ماشہ	[illegible]
۱۴۹	۔	تخم [illegible]	سیٹھا	۔	۔	۔	۔	۶ما	مقوی [illegible]
۱۵۰	۔	[illegible]	[illegible]	۔	۔	۔	۔	۷ماشہ	مقوی باہ [illegible]
۱۵۱	ترمیدہ	نسوت	م	حی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲تولہ ۵ماشہ	[illegible]
۱۵۲	ترس	بلاسے	جمالر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲تولہ ۵ماشہ	[illegible]
۱۵۳	[illegible]	۔	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲تولہ ۷ماشہ	[illegible]
۱۵۴	[illegible]	چھینک	چاکسو	[illegible]	حی	۔	۔	۔	[illegible]
۱۵۵	تفاح	سیب	میوہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سعرین	۳تولہ	[illegible]
۱۵۶	تمر	خرما	چھوہارا	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۔	[illegible]
۱۵۷	[illegible]	املہ	املی	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

	ع	ف	ہ	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
		جول	بات	م	معتدل	[illegible]	[illegible]	تمر نقل	۲ ماشہ	مفرح مقوی دل و دماغ [illegible]
۱۶۰	[illegible]	تنکار	سہاگہ	م	سی ۳	مفسد دہن	سکر	بورہ ارمنی	۴ سرخ	محلل جالی مسقط جنین [illegible]
۱۶۱	توبال الحدید	تفالہ آہن	لوہ چون	م	حی ۳	.	.	.	.	[illegible]
۱۶۲	معمول توبال النحاس	تفالہ مس	دیگ چون	[illegible]	سی ۳	[illegible]	.	.	.	[illegible]
۱۶۳	توت حامض	توت ترش	کھٹا توت	م	ب ا ی	[illegible]	عسل و جوارشات	.	.	لطف [illegible]
۱۶۴	توت حلو	توت شیریں	میٹھا توت	م	ح ا ر ۲	مسدد	سکنجبین	آلو بخارا	.	مطفی [illegible]
۱۶۵	توتیای ہندی	.	سیلا سوتہا	م	حی ۲	[illegible]	فی ترشیر	.	.	[illegible]
۱۶۶	معمول توتیا کرمانی	سنگ کبیر	کھبریا	م	ب ی ۲	مسدد	عسل	[illegible]	۲ ماشہ	مسہل [illegible]
۱۶۷	.	.	تورنی	[illegible]	ب ر	نفاخ	.	.	.	سنگ [illegible]
۱۶۸	تین	انجیر	انجیر	م	ح ا ر ا	[illegible]	سکنجبین	[illegible]	نیم دانہ	منضج [illegible]

باب چہارم در ثاء مثلثہ

ع	ف	ہ	م	ط	مضر	ب.ق	افعال وخواص
۱۳۹	ثمر تو	بار و	چھوٹی	[illegible]	دو تو	[illegible]	[illegible]
۱۴۰	ثمر تو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	دو تو	[illegible]	[illegible]
۱۴۱	ثوم	سیر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳ داند	[illegible]

باب پنجم در میم

ع	ف	ہ	م	ط	مضر	ب.ق	افعال وخواص
۱۴۲	ماموں	چھلیا	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۳	ماذریون	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۴	مازو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۵	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۴۶	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	۳ تولہ	[illegible]
۱۴۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]

	ن	ف		ا	ط	مضر	مصلح	ب	خ	[illegible]
۱۷۹	.	کیکے	اکلس	م	ثمر آن ح ی	دیر ہضم نفیس	نانک سیر ترش گرد ...	.	.	[illegible]
۱۸۰	جلنار	گلنار فارسی	.	گل انار بری غیر مثمر	بی گرم و گبیند ب سے ۲	مصدع مسدد	کتیرا	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۱۸۱	جلنجبین	گلقند و گلقند	.	م	ح ر ا	کمیدہ معطش	عنبر کس	.	۱۰ تولہ	[illegible]
۱۸۲	جمیز	انجیر آدم	گولر	م	ح ر	[illegible]	[illegible]	.	.	[illegible]
۱۸۳	جندبیدستر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ۳ ی	محرور	[illegible]	[illegible]	تا ۳ ماشہ	[illegible]
۱۸۴	جنطیانا رومی	گوشاد	پکھان بید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴ ماشہ	[illegible]
۱۸۵	.	.	چوب چینی	[illegible]	[illegible]	محرور	.	[illegible]	۶ ماشہ	[illegible]
۱۸۶	جوز	گردگان و چار مغز	اخروٹ	میوہ معروف	ح ۲ ی ۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تا ۲ تولہ ۱۱ ماشہ	[illegible]
۱۸۷	جوز بوا و جوز الطیب	جوز بویا	جائے پھل	م	[illegible] ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تا ۹ ماشہ	[illegible]
۱۹۰	جوز السرو	[illegible]	۱	ثمر درخت سرو	ب ۳	[illegible] مسدد	[illegible] بادام	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۸۹	جوز القی	.	مین پھل	ثمرے معروف	[illegible] ۲	.	.	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]

[illegible]

ع	ف	ه	ط	مضر	ب	ق	افعال وخواص	۳۸
۱۹۰ جوز ماثل	[illegible]	[illegible]	م ۱	[illegible]	تفاح	[illegible]	[illegible]	
۱۹۱	جولائی	[illegible]	حی	[illegible]			[illegible]	

باب ... درحاء

ع	ف	ه	ط	مضر	ب	ق	افعال وخواص
۱۹۲ حاج	شترخار	[illegible]	حی	[illegible]	۱	[illegible] ۵ ماشه	[illegible]
۱۹۳ حاشیشا	حسن	[illegible]	حی	[illegible]		[illegible]	[illegible]
۱۹۴ حب الآس	تخم مورد	[illegible]	ب ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۱۹۵ حب البان	[illegible]	[illegible]	حی ۲	[illegible]	رازیانه	۷ ماشه	[illegible]
۱۹۶	[illegible]	مشرو	م	حی	[illegible]	لوبیا ۱۰	[illegible]
۱۹۷ حب السلاطین	[illegible]	[illegible]	حی ۲	[illegible]	۱	۷ ماشه	[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۱	حب الرمان	انار دانه	·	م	بی	·	·	سماق	·	ترش شکر [illegible] قابض جالب شکم [illegible] مواد صفراوی [illegible] مقوی فم معده حار
۲۰۲	حب الزبیب	دانه مویز	·	م	ر ی	روده	کشنیز	·	·	شکم بند و قابض مقوی معده طب و امعا [illegible]
۲۰۳	حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible] معده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۴	حب [illegible]	تخم [illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	·	[illegible]	[illegible]
۲۰۵	حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۶	حب الصنوبر	تخم [illegible]	·	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۷	حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۸	حب القرع	تخم کدو	کدو کا بیج	م	[illegible]	مثانه [illegible]	تخم [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۰۹	حب القطن	پنبه دانه	بنوله	م	[illegible]	گرده	[illegible]	تخم [illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۰	حب [illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	فندق	[illegible]	[illegible]

[illegible]

ع	ف	ه	ط	ب	ق	اعمال خواص
۲۱۱ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۲ حب النیل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۳ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] جراحات
۲۱۴ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۵ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۶ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۷ [illegible]	[illegible]	[illegible]	خیار	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۱۸ [illegible]	زبان	[illegible]	محرور	[illegible]	[illegible]	[illegible] رطوبات
۲۱۹ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۲۰ [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	تولہ	[illegible]

	ع	ف	ه	م	ط	مستقر	مصر	ب	ق	افعال و خواص
۲۲۲	حاحم		کاپھ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کندر	بستان افروز	۷ ماشه	[illegible]
۲۲۳	تام	کسوتہ	کسوتہ	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•	[illegible]
۲۲۴	حمص	نخود	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	لوبیا [illegible]	•	[illegible]
۲۲۵	[illegible]	حنا	مہندی	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]		۷ ماشه	[illegible]
۲۲۶	حنطه	گندم	گیہوں	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]

باب ہفتم در خاء معجمه

	ع	ف	ه	م	ط	مستقر	مصر	ب	ق	افعال و خواص
۲۲۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۴ ماشه	[illegible]
۲۲۸	خسته	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	کتیرا	[illegible]	۲ تا ۷ ماشه	[illegible]
۲۲۹	خربق [illegible]		کنگی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲ تا ۳ ماشه	[illegible]
۲۳۰	خردل	•	رائی	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۰ ماشه	[illegible]
۲۳۱	•	•	خس	[illegible]	[illegible]	•	•	•	۳ ماشه	مقوی قلب و دماغ بارد و مفرح

[illegible]

ع ق ه م ط ب ق اصال وخواص ۴۲

۲۲۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۲۲۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب [illegible] در دال مهمله

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

نمبر	ع	ف	ه	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
۲۴۲	[illegible]	دارچوبه	اسبه لدی	چوبی زرد	حی	·	·	·	·	رادع محلل [illegible] جراحات [illegible] خسار
۲۴۳	[illegible]	·	·	[illegible]	حی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشه	محلل [illegible]
۲۴۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرده	کتیرا	[illegible]	۳ ماشه	[illegible]
۲۴۵	[illegible]	·	·	[illegible]	ح ۲ ی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشه	مفتح [illegible]
۲۴۶	[illegible]	[illegible]	مرغا مرغی	م	ح [illegible]	[illegible]	[illegible]	·	·	[illegible]

باب نهم در ارحمله

نمبر	ع	ف	ه	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
۲۴۷	[illegible]	بادیان	سونف	م	[illegible]	محرور	[illegible]	تخم کرفس	۹ ماشه	[illegible]
۲۴۸	راوند	ریوند	[illegible]	[illegible]	ح ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشه	[illegible]
۲۴۹	[illegible]	[illegible]	·	م	ح ۲	·	·	·	۳ ماشه	[illegible]
۲۵۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ۲	[illegible]	کشنیز	[illegible]	۷ ماشه	[illegible]
۲۵۱	·	·	[illegible]	م	ح	·	·	·	۳ سرخ	[illegible]

[illegible]

ع ف ه ط مضر مصلح ب ق افعال وخواص ۴۴

			ع	ف	ه	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
۲۵۲	رمان حامض	انار ترش	۱۰	م	ب ی ۲	مبرود	انار شیرین	.			قابض قاطع الصفرا جاذب معدہ وجگر [illegible]
۲۵۳	رمان حلو	انار شیرین	میٹھا انار	م	[illegible]	مرطب معدہ	انار ترش	.			قابض معتدل جامع [illegible]
۲۵۴	.	رزشہ	.	م	ر	معدہ	[illegible]	خیاری	۱۰ ماشہ		ملین محلل [illegible]

باب د، در زاء معجمہ

			ع	ف	ه	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
۲۵۵	زبد	.	.	م	حر	مضعف معدہ	[illegible]	تازہ	۹ ماشہ		ملین منضج [illegible]
۲۵۶	زبد البحر	دریا پھین		م	ح خ	مسدد	[illegible]	قیسور	۷ رتی		قاطع [illegible]
۲۵۷	زبیب منقی	مویز	[illegible]		ح ر	محرور	[illegible]	عناب	۸ تولہ		[illegible]
۲۵۸	زراوند طویل	زراوند	.		ح ۲ ی	[illegible]	[illegible]	عسل	۹ ماشہ		جالی محلل [illegible]
۲۵۹	زراوند مدحرج	زراوند گرد	.		ح ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۹ ماشہ		محلل [illegible]
۲۶۰	زرشاد	.	.		ح	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۷ ماشہ		مفرح [illegible]
۲۶۱	ترنجبین	[illegible]			ح ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱۱ ماشہ		محرق [illegible]

	ح	ل	ہ	م	ط	مضر	مصلح	ب	مقدار	افعال وخواص ۴۵
۲۶۲	زرنیخ اصفر	•	ہرتال	م	حی ۳	سعفہ اطفال	روغن زرد	مسیل نور کبریت	۱/۲ ماشہ	جالی آثار اکال لحم زائد نافع سعفہ طلیہ حرب آکلہ کرم معدہ داء الثعلب قمل وبواسیر حرب ابیض وسرطان ضیق النفس لدغ عقرب محرق
۲۶۳	زعفران	کرکیاس	کیسر	م	ح ۲ ی	درد سر وسکدر حواس	انیسون سکنجبین	سنبل	۷ ماشہ	قابض مفرح مقوی حواس ودماغ وآلات نفس مقوی روح جگر منضج محلل اورام مدر بول مسہل
۲۶۴	زفت یابس	•	•	م	ح ۲ ی	سرودریہ	کتیرا بنفشہ وکافور	قیطران موم	۹ ماشہ	مجفف منضج اخلاط غلیظہ اورام صلبہ تقرح کار وقروح وسقطہ قوباء محلل مغلظ قضیب نافع استسقاء معدہ وغیرہ
۲۶۵	زمرد	زمرد	پنّا	زبرجدی معروف	۱ ب ۲ ی	مثانہ	مشک	مرجان وزبرجد	۱ سرخ	تریاق سموم مقوی دل جوہر روح مفرح نافع جذام واسہال ونفث الدم حابس لعاب دہن استسقاء وامراض عین
۲۶۶	زنجار	زنگار	زنگار	م	سم	حلق	شیر ومسکہ	اقلیمیا وزنجفر	لایوکل	اکال لحم زائد نافع گندہ دہنی وقروح خبیثہ ومتقرح بواسیر ناسور مقعدہ وامراض عین
۲۶۷	زنجبیل	•	سونٹھ	م	ح ۳ ی ۲	حلق	عسل	دارفلفل	۷ ماشہ	اضم ہاضم مفتح سدہ جگر مسہل محلل ریاح مقطع بلغم رطوبات غلیظہ مجفف رطوبات دماغ نافع فالج وکرم معدہ قطع البول
۲۶۸	زنجفر	شنگرف	اینگر	م	ح ۲ ی	کشندہ ۹ ماشہ	[illegible]	[illegible]	لایوکل	قابض جالی رادع ورم حار قاطع نزف الدم نافع آکلہ وجرب واندمال جراحات انبات لحم جمہادش وحرق النار
۲۶۹	زوفای تر	•	•	گیاہیست معروف	ح ۲ ی ۲	جگر	[illegible]	صعتر	۷ تولہ	منضج مسہل بلغم مخرج ریاح کرم معدہ ملطف محلل اورام نافع استسقاء فالج ورم ریہ وسینہ وپہلو وزلوق بلیغ ورم سپرز
۲۷۰	زیبق	سیماب وجیوہ	پارہ	م	ب ۳ ر ۲	اعصاب	اسفیداج	ملول رعالمس	از عیر ۷ ماشہ	مقوی اعصاب دافع ہرتاب نافع امراض پشتہ وفتق اعضاء وتمام آثار امراض عین وسودا فالج

باب یازدہم در سین مہملہ

	ح	ل	ہ	م	ط	مضر	مصلح	ب	مقدار	افعال وخواص
۲۷۱	•	•	سابودانہ	شجریست معروف	ح ۲ ر ۲	•	•	•	۲ تولہ	مسہل منفط مقوی معدہ لطیف الطبع اگر آنرا تازہ چون تسریح کنند یکجا بجوش آب ونبات پختہ بدہند

۲۶۲ سپاریجے ... تیزپات ... مثانہ ... شربت ... [illegible]

۲۶۳ سشا ... برد ... [illegible]

۲۶۴ ست ... [illegible]

۲۶۵ شدا ... [illegible]

۲۶۶ سدر ... [illegible]

۲۶۷ سرکهیو ... معروف ... [illegible]

۲۶۸ سرطان ... مثانہ ... [illegible]

۲۶۹ سعد ... موتهہ ... [illegible]

۲۷۰ سفر ... [illegible]

۲۷۱ ... [illegible]

۲۷۲ ... [illegible]

[illegible]

۲۸۳	سکبینج	سکبینه	کندل	صمغ سرخ و زرد	حی ۲	مثانه گرده معده امعا	کتیرا اصل مصطگی	جاوشیر [illegible]	۳ ماشه	محلل ریاح اورام طحال ملطف جالی مسہل مصلح ادویه مسہله مقطع فضول سینه [illegible] مفاصل و سینه و پشت [illegible]
۲۸۴	شکر احمر	شکر سرخ	شکر تری	م	ح ۲ ر ۱	صاحب [illegible] اسہال [illegible]	بادام و [illegible]	ترنجبین شیرخشت	۸ تولہ ۹ ماشہ	جالی تلیین طبع محلل [illegible] داخ [illegible] محلل ریاح [illegible] نافع امراض [illegible]
۲۸۵	سلق	چقندر	۰	ناگوری [illegible]	مرو گوینده	معده و مغثی	با عدس [illegible]	۰	۰	جالی تلیین محلل منضج ورم مقطع بلغم مفتح [illegible] قلیل الغذا نافع رعشه محرک شهوت جماع نافع لقوه و صداع [illegible]
۲۸۶	سلیخه دو قرفه	۰	تج	م	حی و قیل ۳	گرده و امعا	کتیرا آقاقیا سپستان	دارچینی	۲ ماشه	مسخن ملطف منضج محلل ریاح اورام [illegible] مدر بول و حیض مخرج جنین [illegible] نافع نزلات [illegible] زکام [illegible]
۲۸۷	سماق	۰	ترش کا میر [illegible] تر ترکیب	[illegible] بقدر [illegible]	[illegible] گوینده ۳	معده و جگر بارد	مصطگی و انیسون	سرکه [illegible] آقاقیا	تولہ ۵ ماشہ	مبرد معده قابض [illegible] قے [illegible] نافع [illegible] اسہال [illegible] و نفث الدم و کثرت بول و سیلان دم مقوی احشا
۲۸۸	سمسم	کنجد	تل	م	حرا ۱ و گوینده ۲	[illegible] معده	بریان کرده و عسل	تخم کتان	تولہ ۵ ماشہ	مسمن [illegible] ملین [illegible] مفتح [illegible] محلل اورام [illegible] نافع [illegible] بواسیر [illegible] مسقط جنین
۲۸۹	سمک	ماہی	مچھلی	م	بارد و گوینده [illegible]	دماغ معده و عصب	[illegible]	۰	۰	مسمن [illegible] نافع [illegible] ضعف گرده و جگر [illegible] یرقان و زہر
۲۹۰	سم الفار	مرگ موش	سنکھیا و سمبل [illegible]	م	۴	[illegible] کشنده	قے و [illegible]	۰	لا یوکل	سم قتال [illegible] نافع [illegible] کہنه [illegible] مفاصل و ضیق [illegible]
۲۹۱	سمن	روغن گاو	گھی	م	حرا	[illegible] معده	ترشیہا و جوارشات	زبد	۳ تولہ	مقاوم سموم محلل ملین [illegible] سینه [illegible] نافع [illegible] حلق و خیشوم [illegible]
۲۹۲	۰	۰	سمندر پھل	م	حی	۰	۰	۰	نصف عدد	نافع [illegible] بول [illegible] نافع دایۃ الاطفال [illegible]
۲۹۳	۰	۰	سمندر سوکھ	[illegible]	۲	نفاخ	شیر	تخم [illegible]	۳ ماشه	نافع سوزاک سوزش بول و رقت منی و ممسک [illegible] قابض و مقوی باہ [illegible]

[illegible]

۲۹۴ [illegible] . معارہ م ۳ی [illegible] ۱۹ ماشہ [illegible] مفاصل

۲۹۵ [illegible] . [illegible] م حی ۲ ۵ تیا [illegible] ۴ ماشہ [illegible]

۲۹۶ [illegible] . [illegible] م [illegible] ۵ [illegible] ۳ ماشہ [illegible]

۲۹۷ . [illegible] م [illegible] . . ۶ ماشہ [illegible]

۲۹۸ [illegible] . [illegible] م [illegible] ۳ ماشہ [illegible]

باب دوازدہم در شین معجمہ

[illegible]

۲۹۹ شاخل [illegible] تعفیل [illegible]

۳۰۰ شادنہ . م [illegible] ماشہ [illegible]

۳۰۱ شاہ [illegible] م [illegible] ماشہ [illegible]

۳۰۲ [illegible] م [illegible] ۴ [illegible]

شماره	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰۴	تخم حنظل	•	•	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰۵	•	•	شیرزنبه	[illegible]	حر	•	•	•	•	[illegible]
۳۰۶	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	سبز	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰۷	شبیر	جو	جو	م	[illegible]	مثانه	[illegible]	•	•	[illegible]
۳۰۸	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	عسل	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۰۹	[illegible]	•	•	[illegible]	حی	ربه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۱۰	•	[illegible]	•	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۱۱	•	•	[illegible]	م	حر	•	•	•	•	[illegible]
۳۱۲	شمع	موم	موم	م	[illegible]	[illegible]	نان	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۱۳	[illegible]	[illegible]	:	[illegible]	[illegible]	ربه	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۱۴	[illegible]	[illegible]	:	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

[illegible]

ع	ف	ه	ط		ب	ق	افعال وخواص	
۲۱۵	[illegible]						[illegible]	۵۰
۲۱۶	شیطرج	[illegible]					[illegible]	

باب [illegible] در صاد مهمله

ع	ف	ه	ط		ب	ق	افعال وخواص
۲۱۷	صابون		م			[illegible]	[illegible]
۲۱۸	صبر سقوطری					[illegible]	[illegible]
۲۱۹	صدف		سپید			[illegible]	[illegible]
۲۲۰	[illegible]				سرکه		[illegible]
۲۲۱	صمغ عربی				سفل		[illegible]
۲۲۲	صندل سفید					کافور	[illegible]
۲۲۳	[illegible]						[illegible]

	ن	ت	ہ	لم	ط	مصر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
۳۲۴	طباشیر سفید	:	بنسلوچن	م	[illegible]	نامرد	[illegible]	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]
۳۲۵	طحلب	[illegible]	کائی	جیسے سبز بر آب	۱۲	مبرد	شاہسفرم	حی العالم	:	نافع [illegible]
۳۲۶	طین ارمنی	گل ارمنی	:	[illegible] سرخ	ب ی ۲	طحال	[illegible] گلاب	[illegible]	۷ ماشہ	[illegible]
۳۲۷	طین مختوم	گل مختوم	:	[illegible]	بی ۲	[illegible]	کتیرا [illegible]	گل ارمنی	۷ ماشہ	[illegible]
۳۲۸	طین [illegible]	[illegible]	گیرو	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گل ارمنی	۷ ماشہ	[illegible]

باب پانزدہم در عین مہملہ

	ن	ت	ہ	لم	ط	مصر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
۳۲۹	عاج	دندان فیل	ہاتھی دانت	م	ی	.	.	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۳۰	عاقرقرحا	:	اکرکرا	[illegible]	حی ۳	رئیہ	کتیرا [illegible]	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۳۱	عدس	[illegible]	مسور	م	بی ۲	[illegible]	[illegible]	ماش	:	[illegible]
۳۳۲	[illegible]	مومیائی	:	[illegible]	حی ۲	محرور	سرکہ	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۳۳	[illegible]	زرد چوبہ	ہلدی	م	حی ۳	قلب	[illegible]	[illegible]	۶ ماشہ	[illegible] تسکین و تحلیل الورم [illegible]

[illegible] ۵۲

	ع		ه		ط		ب	ق	افغا و خواص	
۳۳۴	[illegible]									[illegible]
۳۳۵	[illegible]		بس	[illegible]						[illegible]
۳۳۶	سمارو									[illegible]
۳۳۷	[illegible]									[illegible]
۳۳۰	خالت									[illegible]
۳۳۹	[illegible]									[illegible]
۳۴۰	عنس	مانند								[illegible]
۳۴۱	[illegible]									[illegible]
۳۴۲	[illegible]									[illegible]
۳۴۳	[illegible]	انگوس								[illegible]

	ن	ت	ه	م	ط	ا	ب	ب	خ	افعال وخواص ۵۳
۳۴۵	عنبر اشهب	•	•	[illegible]	ح ی	[illegible]	[illegible]	مشک و زعفران	[illegible]	[illegible]
۳۴۶	عود [illegible]	•	اگر	[illegible]	[illegible]	محرور وسفل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب شانزدهم در غین معجمه

	ن	ت	ه	م	ط	ا	ب	ب	خ	افعال وخواص
۳۴۷	غاریقون	•	•	[illegible]	ح ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۴۸	غافث	•	•	[illegible]	ح ی	طحال	انیسون	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۴۹	غبار [illegible]	[illegible]	•	م	سب	[illegible]	[illegible]	[illegible]		[illegible]
۳۵۰	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	ح ی	سدد	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب هفدهم در فاء

	ن	ت	ه	م	ط	ا	ب	ب	خ	افعال وخواص
۳۵۱	فادزهر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•	[illegible]		[illegible]	[illegible]
۳۵۲	فاوانیا	•	•	[illegible]	[illegible]	معده	کتیرا	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۵۳	فجل	ترب	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	نمک	•	[illegible]	[illegible]

[illegible]

	ع	ف	د	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص	۵۴
۲۵۴	فربیون	.	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۵۵	فرنجمشک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۵۶	فستق	پسته	.	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	
۲۵۷	فلفل ابیض	پیل سفید	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	عسل	زنجبیل	[illegible]	[illegible]	
۲۵۸	فلفل دراز	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۵۹	فو	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۶۰	فودنج	پودنه	پودینه	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۶۱	فوفل	پوپل	سپاری	م	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	
۲۶۲	فیروزج	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	

[illegible]

	ع و ف	ب	ه	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص ۵۵
۳۶۴	قاقله	[illegible]	الائچی	م	[illegible]	امعا	کتیرا	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]
۳۶۵	قاقله کبار	ہیل کلاں	بڑی الائچی	م	[illegible]	ریہ	شکر	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۶۶	قانصه	[illegible]	پوٹہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]
۳۶۷	قثار	[illegible]	ککڑی	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بادرنگ	•	[illegible]
۳۶۸	قند	[illegible]	کھیرا	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•	[illegible]
۳۶۹	قرطاس	[illegible]	کاغذ	م	[illegible]	[illegible]	•	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۷۰	قرطم حب العصفر	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	معدہ	[illegible]	حب العصفر	۳ تولہ	[illegible]
۳۷۱	قرع دبا یقطین	کدو	لوکے	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	•	•	[illegible]
۳۷۲	قرن الایل	[illegible]	بارہ سنگھا	م	[illegible]	[illegible]	کتیرا	[illegible]	۳ ماشہ	[illegible]
۳۷۳	قرن البحر	[illegible]	•	[illegible]	[illegible]	سر	بنفشہ	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]
۳۷۴	قرنفل	میخک	لونگ	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]

	ع	ف	ہ	م	ط	مضر	مصلح	بدل	ق	افعال وخواص ۵۶
۲۷۵	قسط تلخ	کوشنہ	کٹ	تلخی معروف	سے ۳	مثانہ وریہ	کلکلین انیسون	عاقرقرحا ودوج	۲-۳ ماشہ	[illegible]
۲۷۶	قشر الاترج	زرد ترنج پوست	۰	زرد ترنج پوست	سے ۲	[illegible]	عسل بنفشہ	۰	تولہ دو ماشہ	مفرح [illegible]
۲۷۷	قشر بیض	پوست بیضہ مرغ	۰	م	س ی ۲	۰	۰	۰	۲-۳ ماشہ	[illegible]
۲۷۸	قشر الخشخاش	پوست خشخاش	[illegible]	[illegible]	ب ی ۱	[illegible]	[illegible]	۰	ماشہ	[illegible]
۲۷۹	قشر الرمان	پوست انار		م	[illegible]	۰	۰	۰	۲ تولہ	[illegible]
۲۸۰	قشر الفستق	پوست پستہ	۰	پوست بیرون پستہ	سے ۲	۰	۰	۰	۲-۳ ماشہ	[illegible]
۲۸۱	قصب الذریرہ	نے [illegible]	چراتیا	[illegible] معروف	سے [illegible] ۲	کرگاہ	انیسون	[illegible]	۵ ماشہ	[illegible]
۲۸۲	قصب السکر	نیشکر	[illegible]	م	گ ۲	[illegible]	انیسون	۰	۰	[illegible]
۲۸۳	قلقاس	۰	ازوی	[illegible]	گ ۲	[illegible]	[illegible]	۰	۷ ماشہ	[illegible]
۲۸۴	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سے ۲	[illegible]	[illegible]	ترنجبین	۲ ماشہ	[illegible]
۲۸۵	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۰	۳ [illegible]	[illegible]

۳۸۶	جبیل	کبیلا	کمیله	رنگ سرخ	حے ۲	[illegible] معده	[illegible]	[illegible]	۲ ماشه	مخرج [illegible] باد [illegible] [illegible]
۳۸۷	ترنجه	بازرد	کمذه [illegible] زرد	لبن [illegible] سفید	حے ی ۲	[illegible]	[illegible] وکافور	[illegible]	۳ ماشه	ملین [illegible] [illegible]
۳۸۸	نیلوفر [illegible]	لعل [illegible]	رال [illegible]	م	حے ۲	.	.	.	۲ سرخ	[illegible]

باب نوزدهم در کاف

۳۸۹	"	کات	کتهه سفید	م	سے ۲	انگارا [illegible]	مشک	.	۳ ماشه	[illegible]
۳۹۰	کافور [illegible]	.	کپور	م	سے ۲	[illegible]	مشک عنبر [illegible]	[illegible] صندل [illegible]	سه رتی	[illegible]
۳۹۱	.	.	کاکره سینگی	[illegible]	حے ی ۲	.	.	.	.	[illegible]
۳۹۲	کاکنج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	سے ۲	[illegible]	گل سرخ وگلقند	شکر	تولہ ۵ ماشه	[illegible]
۳۹۳	کبابه [illegible]	.	کباب چینی	[illegible] سیاه معروف	حے ی آد [illegible]	شانه	[illegible] صندل	[illegible]	۳ ماشه	[illegible]
۳۹۴	کبریت	کوگرد	گندهک	م	حے ۲	معده [illegible]	[illegible]	زرنیخ	۴ ماشه	[illegible]
۳۹۵	کثیرا	گون	کتیرا	[illegible] معروف	[illegible]	سعل	انیسون	[illegible]	تولہ ۵ ماشه	[illegible]

ع	ث	ه	م	ملا	مصر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
۳۴۹	.	–	بابا	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]
۳۵۰	.	[illegible]	.	معروف	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]
۳۴۸	.	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	.	.	[illegible]
۳۵۱	.	.	[illegible]	معروف	[illegible]	.	.	.	[illegible]
۳۴	[illegible]	امرود	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]
۳۵۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۳۵۴	[illegible]	.	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]
۳۵۵	[illegible]	.	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب قاف و لام

[illegible]

نمبر	ع	ف	ہ	م	درجہ	مضر	مصلح	بدل	ق	افعال وخواص
۳۰۶	لبن البقر	شیر گاو	گائی کا دودھ	م	مائل باعتدال	سپرز واحشا	شکر و عسل	•	•	[illegible]
۳۰۷	لبن المعز	شیر بز	بکری کا دودھ	م	[illegible]	•	•	•	•	مدر [illegible] دق وسل [illegible] خناق ونفث الدم
۳۰۸	لبن النساء	شیر زنان	عورت کا دودھ	م	[illegible]	•	•	[illegible]	نیم رطل	اگر چشم [illegible]
۳۰۹	لسان الثور	گاؤزبان	[illegible]	م	حرا	سپرز	صندل	ابریشم [illegible]	۷ ماشہ	مفرح [illegible] خفقان
۳۱۰	لسان الحمل	بارتنگ	•	نباتی معتدل	[illegible]	سپرز	مصطگی سلیخہ	[illegible]	تا ۳ تولہ	[illegible]
۳۱۱	لسان العصافیر	زبان گنجشک	اندرجو	م	حی ۲ ر ا	مصدع محرور	کشنیز	[illegible]	۱۰ ماشہ	نافع درد پہلو [illegible] خفقان [illegible]
۳۱۲	لعل بدخشی	•	•	م	مع حب	•	•	•	[illegible]	مفرح قلب نافع [illegible] خفقان [illegible]
۳۱۳	لفت و شلجم	شلغم	شلغم	م	ح ۲ ر ا	نفاخ [illegible]	فلفل زیرہ	•	•	ملین [illegible]
۳۱۴	لک مغسول	لاک	لاکھ	صمغ است	ح ی ۳	سپرز	مصطگی	ریوند [illegible] اساروں	۴ ماشہ	[illegible]
۳۱۵	لوبیاء	..	لوبیا	م	[illegible]	[illegible]	نمک [illegible] فلفل	باقلا	•	محرک باہ [illegible]
۳۱۶	لوز الحلو	بادام شیرین	بادام	م	حرا	[illegible]	مصطگی وشکر	•	۲ تولہ [illegible]	حافظ [illegible]

ع	ف	ه	ط	مصر	مصلح	ب	ق	افعا	خواص
۴۱۷	لوزا	بادام تلخ	.	م	ح ی	اسہال	دمانیز	.	[illegible]
۴۱۸	لولو	ناسفتہ مروارید	موتی	[illegible]	سپید	مثانہ	بسد	سفید	[illegible]
۴۱۹	لیمون	لیمون	نیمو	م	ت ی	عسل	تابخ	.	[illegible]

باب بست و دو

ع	ف	ه	ط	مصر	مصلح	ب	ق	افعا	خواص
۴۲۰	ماریون	.	.	سفید	.	ب	[illegible]	.	[illegible]
۴۲۱	ماش	[illegible]	سونگ	[illegible]	باہی	رزدان	موہنات	.	[illegible]
۴۲۲	.	.	.	.	ح ی	[illegible]	.	.	[illegible]
۴۲۳	[illegible]	.	[illegible]	گردہ	عسل	[illegible]	.	.	[illegible]
۴۲۴	[illegible]	[illegible]	م	ب	.	.	.	قولہ	[illegible]
۴۲۵	[illegible]	[illegible]	.	.	.	.	.	قولہ	[illegible]

نمبر	نام			طبیعت	درجہ	مضر	مصلح	بدل	مقدار	افعال
۳۲۷	مال المسلمی [illegible]	[illegible]	[illegible]	م	بر	صاحب سرفہ	شکر و شربت بنفشہ	.	۱۷ تولہ	منقی [illegible]
۳۲۸	مرارہ	زہرہ	پتا	م	ح ی	بجگر ریزہ	کثیرا و عسل	.	ابوکل	[illegible]
۳۲۹	مرجان	مرجان	مونگا	[illegible]	ب ۲	گردہ	کثیرا	کہربا	۱ ماشہ	قابض مجفف [illegible]
۳۳۰	مرداسنگ	مرداسنگ	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اقلیمیا	اسرنج	محلل [illegible]
۳۳۱	مرزنجوش	مرزنجوش	دونا مروا	م	[illegible]	گردہ و مثانہ	کاسنی تخم خرفہ	[illegible]	۱۰ ماشہ	مفتح [illegible]
۳۳۲	[illegible]	.	بول	[illegible]	ح ی ۲	مثانہ	عسل	[illegible]	۱ ماشہ	مسہل [illegible]
۳۳۳	مرقشیشا	.	سونا مکھی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	اقلیمیا	[illegible]	مفرح [illegible]
۳۳۴	مسک	مشک	کستوری	م	ح ی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱ ماشہ	[illegible]
۳۳۵	مصطکی رومی	[illegible]	.	م	[illegible]	مثانہ	کثیرا	[illegible]	۳ ماشہ	ملطف [illegible]
۳۳۶	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مثانہ	عسل	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]
۳۳۷	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۳ ماشہ	محلل [illegible]

ع ن ه م ط مصر ب ق افعال وخواص ۶۲

۳۳۸ ... تولہ حابس اسہال ... مفتح سدد ...

۳۳۹ اسود سیاہ کالا ... مسہل ... رافع ...

۳۴۰ ... مسہل ... مقوی ... رافع ...

۳۴۱ ... موحد ... حابس اسہال ... مسہل ...

۳۴۲ ... اغذیہ ... مولد ... مسمن ...

۳۴۳ ... مقوی باہ ... مدر ... اسہال ...

۳۴۴ ... مسہل ... مقوی ... مفتح ... مقوی ...

۳۴۵ ... سلاد ... محلل ریاح ... مفتح ...

باب بست ودو در نون

۳۴۶ ... نارنگی ... مقوی ... مفرح ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
۴۴۸	•	ناگرواد وزنیان	اجوائن	م	سے	[illegible]	ترمس	شونیز	۱۰ ماشہ	مدر محلل [illegible]
۴۴۹	•	نبات سفید	مصری	م	حرا	صاحب کر وشمس	کاہو علیا بیر	ترنجبین	۶ تولہ	نافع [illegible]
۴۵۰	نخالہ	سبوس	بھوسی وچوکر	[illegible]	سے	•	نشاستہ	آرد جو	•	محلل [illegible]
۴۵۱	نسرین	گل نسکین	سیوتی	سگا سفید معروف	[illegible]	دماغ حار	کافور	یاسمین	۷ ماشہ	ممسک [illegible]
۴۵۲	نشا	نشاستہ	•	م	[illegible]	مسقط [illegible]	شیر [illegible] وتر نقل	ترنج [illegible]	۲ تولہ	قابض [illegible]
۴۵۳	انفنج	•	•	نباتے معروف	سے	[illegible]	ترمس	پودینہ	۷ ماشہ	محلل [illegible]
۴۵۴	نورہ [illegible]	آہک	چونا	م	حاسی	قاتل	[illegible]	•	لا یوکل	قاطع [illegible]
۴۵۵	•	نوشادر [illegible]	نوشادر	م	[illegible]	کشندہ ۱۰ ماشہ	[illegible]	[illegible]	۵ سرخ	مفتح [illegible]
۴۵۶	•	•	تیم	[illegible] معروف	[illegible]	•	•	•	•	[illegible]
باب بست وسوم در واو										[illegible]
۴۵۷	ورج	اگر ترکی	بچ	[illegible]	[illegible]	گرم	[illegible]	[illegible]	۲ ماشہ	[illegible]

[illegible]

ع	ف	د	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص	۶۴
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

باب بست وچهار دریا منشاه تحتیا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]

تمت

[illegible]

قطعه منظوم

وقف اسرار صوری و

القادر رضا

قطعه

[illegible]

التماس

بست

ہم پیشگان ذوی اخلاق جامع مہر و
وفاق گذارش می کنم فی الحال کارنامہ شفا دستور العمل وا
لنع امراض ظاہری و نافع علل باطنی مسمی بہ مفردات ناصری
بجہر منفعت انام و استفادہ خاص و عام مطبع کارزامین بکمال صحت
اہتمام حلیہ طبع سی آراستہ ہوا ہی شائقین کو جسقدر نسخی
ہوں کا قم سی طلب نمائیں مطبع کا خیال نع لائیں کہ جب
مشتاقوں نی بستم شنیدہ نقصان اوٹھائیں بر رسولا
بلاغ باشد و بس ۔

ننزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة للعالمین واذا مرضت فهو یشفین

درین زمان حکمت بنیان رسالهٔ عجالهٔ نافعهٔ طبیه من تصنیف جناب
کرامت مآب ارسطوی دوران مسیح زمان جناب حکیم سید بنده حسن
صاحب دامت فیوضهم المسمی به



حسب فرمایش عالی جناب معلی القاب والاهمم مسند فیض وکرم
مسند جاه وحشم جناب الطاف حسن خان صاحب
علاقه دار ضلع کانپور دام اقباله به تصحیح جناب مولوی میرزا محمد صاحب

در مطبع حسینی اثنا عشری بمبئی سلسله علی عابد تاجر کتب مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي خلق الانسان وعلمه علوم الاديان والابدان واعطاه منه
الكاملة مفرحات في الجنان وازال منه اسقام الجسد والحسد من الجنان
لقد تحيرت عقول العقلاء من ادراك سلوته الباهرة وقصرت نفوس
الحكماء عن بيان حكمته الباهرة فانزل اذ نبال عديم على الانام من
رحمائه بتكثير ذات الخواص والعوام الذي اشفت صدورنا عن
نوائب الالم واجاد تصحيحا واستانس سيافر لنبيه شهرا باكرمه
نجيبا انت الله فيه سيما مثلين عليهم بالحلال لنا بين الراحتين على
الرطب ولا يابس الا في كتاب مبين والصلوة والسلام على ما
الهادي الذي قلع مرأة الكدر والضلال ودمغ اركان الظلم و
الكافرين الجبال ارسله على كافة الانام بشيرا ونذيرا وجعله
بين سائر الانبياء علما كبيرا وعلى آله الائمة الهادين المهديين
وصحبه البررة العظام صلوة كثيرا ما اتصل الليالي بالايام
اما بعد احقر العباد محمد الافراد تا رسند حضرت ذو الفنن ...

ح باله سنجیدست اطبای جالینوس زمان و حکمای عیسی دوران التماس میدارد که چون از
دیباز وزنا ندوراز حسب فرمایش لعبنا احباب الطیاب کا برمدار خاوص و اخلاق شان چون
بیان مزرعه عالم کیمیان به بارش بود چنین منقش صحیفه خاطر میبود که ابی تسمیه تو تصحیح
یلاح مفردات ادویه که نمیدا نام و نه میفتن خاص و عام باشد ترتیب دهم لیکن بسبب توزیع ما
نت بال که عبارت از مکاره زمان و عوایق دوران است ضیق مجالی عارض حال بود که از ایفا
آسنا قاصر ماندم چون مرة بعد اولی و کرة بعد اخری محرک این سلسله شدند حالیا حسب استخراج
سنید جاوید علی وامیر سید اصغر علی صاحب کروبری کمیت خامه عزیمت با نفضای بسیط تا نشر
نح ادم و افعال و خواص و مضر و مصلح هر یکی چنانکه باید مع تقدم لغت اردو و لغات دیگر که
تعیین این فن را نوعی زحمت به استخراج ادویه نا فتد از کتب معتبره متقدمین و متاخرین
ان الله علیهم اجمعین التقاط کرده از کتم عدم منتقه شهود آورده مسمی جامع المفردات
والله الموفق و المستعان و علیه التکلان فی کل آن مقدمه در بیان اموری چند که دانستن
آن از برای مبتدی این فن واجب و متحتم است و در آن چند فصل قرار دادیم فصل اول در تعریف و
موضوع و غایت علم طب پس مخفی و محجوب مباد که معنی لغوی طب سحر و اصلاح و عادت و حذق ا
صاحبان این فن عبارت از علمی با صول و قوانین ست که از آن احوال بدن انسان من حیث الصحیح
شناخته شود بقدر الطاقة و المناسبة کما لایخفی علی الطبیب اللبیب و موضوع آن بدن انسان ست
این فن بحث نیست الا از عوارض آن بدن فاتیش و توسع افعال صحیحه و حفاظت صحت موجوده و
اعادت صحت معدومه ست فصل دوم در مزاج ادویه شناخت امزجه آن لیکن از انجا که طریقه
آن علی سبیل البسط و التفصیل امری است لایعلم الا هو معها در اینجا بطور قاعده کلیه
از روی اختصار که تعلق از فقره ذاتیه دارد بسبط تحریر آورده ام پس بدانکه اشیاء ادویه منحصر
در چهار باشد بدین طور دوائیکه بار وجسم انسان معتدل المزاج اصطلاحی گردد پس بعد انفعال
بالیتة غریزیه کیفیتی زاید به آن حادث کند یا نه پس اگر کیفیتی مزید بر آن حادث نه کند
معتدل نامند و اگر کیفیتی مزید بر آن حادث کند غیر معتدل است پس آن خالی

ازشہ صورنہ باشد پس اگر مضرت وخلل ان چیزے محسوس شود از ابدیۂ او
خوانند واگر معلوم شود وبپایۂ مضرت نرسد آن درجۂ دوم است واگر در
درجہ فانیہ گردد لیکن مہلک است یا نہ پس اگر بمرتبۂ ہلاکت نرسد درجۂ سوم
واگر رسد درجۂ چہارم است ہرگاہ کہ دانستی کیفیت اربعہ ادویہ را پس ہیچ ا
دوائیکہ ذائقہ اش حادہ وحریف ومر ومالح بود حار است لیکن دوا حرا
احر است ازجملہ اربعہ المر اربعہ ازان مالح ودوائیکہ ذائقہ اش طاہر ودسم وحلو ومعتدل ا
معتدل است ودوائیکہ طعمش ترش وعفص باشد باید دانست کہ بارد ویابس بود لیکن
ابرد ترش حامض ودوائیکہ مزہ اش تفہ یعنی بیمزہ باشد لاجرم بارد ورطب بود ومعتدل
لطافت وکثافت ومسکن حرارت وحدت صفرا باشد ودوا حریف یعنی بسیار تیز حا
بود مفتح ومقطع وملطف ومحلل وجالی ومنقی باشد ودوا حلو معتدل مایل بحرا
جالی وکثیف ومرخی معدہ ومنضج وملین ومذیب وقریب الاستحالہ بسوئے غالب وسیا
وقوۃ جاذبہ ومزید منی باشد ودوا دسم یعنی چرب معتدل بود وملطف ومرخی
ومسخن ومرطب ومنضج اورام وقریب الاستحالہ بخلط غالب است ودوای مالح کہ عبا
دوای شور است حار یابس ومعتدل در لطافت وکثافت محلل وجالی ومقطع ومنضج وعسا
ومانع تعفن اخلاط ومہزل ومجفف است ودوا مر یعنی تلخ حار یابس بود وکثیف ومجفف ومخشن
جالی وغاسل آن ومسخن ومقطع ومانع تعفن اخلاط پس باید دانست کہ گاہی مزاج ادو
رنگش دریافت سازند چنانکہ سیاہی مطلق دال بر حرارت ودوائیکہ رنگش سفید باشد
بر برودت ودوائیکہ رنگ زرد دارد دلالت می کند بر حرارت ویبوست
احمر ناصع یعنی سرخ مطلق دال بر اعتدال ودوائے اخضر یعنی سبز
می کند بر برودت ویبوست

فصل سوم

ذکر بعضی از ادویات
اربعہ ادویہ معتدلہ کہ ... کہ استخراج او دوا ... از مطولات فنا ازدو ... لفہ الا.

یکیا کرده درین فصل یاد کرده شد که استنباط خفگتش لافهم نزدیک تر باشد پس مخفی مباد که
گراد ویه معتدله مثل ابریشم اشنه اکلیل الملک بادیان بلیلج کابلی تخم کتان تخم کاسنی حضض
حنظل زیره وسپستان سنگ سیال صمغ عربی کثیرا کهربا موم ورق طلا یاقوت است وادویه
مرکب القوی مانند چوب چینی سلق شاهتره اذریطلال زنجبیل بحری باشد ادویه حار و رطب
بدرجه اول ترنجبین حمص خیارشنبر خصیة الثعلب زبیب منقی قرة العین بهمن عنب لسان الثور نور کلا
است ادویه که حار و یابس بدرجه دوم باشد مثل افتیمون ازخر اسارون اظفار الطیب بادرنجبویه
بادنجان بادیان خطائی برنگ کابلی بزر الکرفس بزر الکراث بسباسه بندق هندی بهمن سفید
بونکره جامی خطائی جلا پاجوز بوا حب البلسان حب الصنوبر حب الخروع خولنجان دارچینی اترج
مصطکی بیخ اسود نمک سانبهر است ادویه بارد و رطب بدرجه دوم اسفاناخ بزر الخبازی ریباس
حلو بزر اسفاناخ سفرجل است ادویه بارد و رطب بدرجه دوم بزر القطونا بزر القثا بزر البطیخ
هندی بقله یمانیه بهدانه تخم بیله چکوتره خرفه قثاء قرع گل نیلوفر لعبة النساء ستمش از انجا
که کتب متداوله از مدارج ادویه کما ینبغی تفصیل و تشریح موجود است و تیسر نظر بسهل بود
لهذا درین عجاله نامه برخی ازین معرض بیان رفت **فصل چهارم** در علامات و رموز
جداول بس باید دانست که ه علامت لغت هندی است ع علامت عربی ف
اشاره فارسی است م بیت مثل طبیعت مشل مفر مص مصلح ب بدل ق مراد از مقدار
است ح از حار و رط ب بارد و ی یابس م معتدل و مرکب القوی و ا بدرجه اول
و ۲ بدرجه دوم و ۳ بدرجه سوم و ۴ بدرجه چهارم ✣ والله المرجع والمآب

آغاز نقشه جدول

بسم الله الرحمن الرحیم

م	ط	سبق	معیں	ب	ں	ادا	رداس
انبوں	انبوں	درختی عظیم	حی ۲	معده		چوب کنار	[illegible]
شفتالو	خوخ	ثمریست معروف	برد ۲		ادرک		شفتالو [illegible]
خرما		تمر	از اشجار	وکل حی ۲		روغن	[illegible]
		نباتی است	حی ۱				[illegible]
بکم		بقم	چوبیست سرخ رنگ	حی ۳	قابل		[illegible]
		مشهور که					[illegible]
آلو بخارا		اجاص	م		ثمر هندی		[illegible]
					آلو بخارا		[illegible]

ه	ن	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
کنوله	سالمه	ام لبع	هم	ب۲ ی۳	طحال و [illegible] مولد سودا	شهد و روغن بادام	طلیکاهی	۱ اس	قابض و دافع العطش [illegible] مواد [illegible] و مخرج سودا و مفرح و مقوی دل و دافع [illegible]
آنبه بند	دار چوبه	دار هلد	[illegible] میباشد	حی ۳	دل	نارنج	بابچی	۳ اس	محلل ریاح [illegible] و مفتت سنگ [illegible] سنون او [illegible] نیکو کند
ابرک	شاره زمین	طلق	جسمی [illegible] براق ورق براق	ب۲ ی۳	طحال و گرده	کتیرا و [illegible] روغن	[illegible]	۱ اس	[illegible]
انگن کی بیج	تخم انجره	بزر الانجره	تخمیست [illegible]	حی ۲	گرده و [illegible]	صمغ عربی [illegible]	قردمانا و تخم [illegible]	۱ اس	جهت ربو [illegible] آلات تنفس [illegible] منقی سینه و ریه
انگن کی جڑ	بیخ انجره	اصل الانجره	بیخیست باریک	حی ۳	گرده و [illegible]	صمغ عربی و شیره عناب	[illegible] و تخم [illegible]	۱ اس	[illegible]
آتیس	•	•	بیخ گیاهیست [illegible] بطول یک انگشت	ح۳ ی۱	[illegible]	—		نیم ماشه	مقوی باه و [illegible] هضم طعام [illegible] دافع بلغم [illegible]
جیبو کے بیج	تخم کرفس	بزر الکرفس	تخمیست تیره رنگ شبیه [illegible]	حی ۲	[illegible] مصرع	[illegible]	اجوائن خراسانی	۱ ار ۹ ار	جهت ضیق النفس [illegible] محلل ریاح [illegible] مشتهی طعام و باه
[illegible] کی جڑ	بیخ کرفس	اصل الکرفس	بیخیست سیاه رنگ [illegible]	حی ۲	ریه	انیسون	[illegible] اسالیون	۲ اس	سایر امراض بلغمی [illegible]

ه	ف	س	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
اجوائن دیسی	نانخواه	کمون ملوکی	[illegible]	حی ۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	باضم طعام و مشتهی [illegible] شکم [illegible] بول و حیض [illegible]
اجوائن خراسانی	تخم بنج	بزر البنج	[illegible] سیاه [illegible]	سفید بی ۲ سیاه بی ۳	سفید [illegible] سیاه [illegible]	[illegible]	[illegible]	۲	مانع نزلات و سیلان رطوبت و مسکن [illegible] الدم [illegible]
اخروٹ	چار مغز گردگان	جوز	میوه مشهور	ح ۲ ی ۱	محرورین	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بسیار لطیف [illegible] و مقوی اعضای رئیسه و حواس باطنی [illegible] بارد مفید
ادرک	زنجبیل تر	زنجبیل الرطب	م	حی ۳ ی ۱	محرورین	[illegible]	[illegible]	توله	هاضم و دافع نفخ شکم و ریاح و مشتهی [illegible] معده و کبد [illegible] نافع
[illegible] کے بیج	تخم مورد	حب الآس	ثمر درخت مورد	[illegible]	صداع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] مفید [illegible] اسهال [illegible] بول [illegible] سنگ گرده و مثانه و نافع [illegible]
[illegible] کی جڑ	بیخ مورد	اصل الآس	م	[illegible]	مصدع و [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] اسهال [illegible] نافع
	ارجکان	•	[illegible]	ب ۱					[illegible] نافع [illegible]
ارجن	•	•	درختی [illegible]	حی ۳	[illegible] محرورین	[illegible]	[illegible]		دافع فساد بلغم و صفرا [illegible] مفید [illegible] نافع

ا	ف	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال وخواص
اُرد	ماش	ماش	حبی باکول	ح ار ۲ یا رطوبت معتدل	نفاخ و بطی الهضم	مربع [illegible] و [illegible]	او بیا		[illegible] اعضا [illegible] تازه [illegible] استعمال نمایند مفید [illegible]
•	ارغوان	ارجوان	درختیست گل آن بسیار سرخ رنگ	ح ا کل اعتدال	[illegible]	برگ [illegible]	صندل و [illegible]		مخرج اخلاط لزجه [illegible] و [illegible] چشم [illegible]
ارند	بید انجیر	خروع	نباتیست ثمر آن [illegible] سفید و [illegible]	حی ۲	مرخی معده و [illegible] مغثی	کثیرا و مصطکی	جبالکوته	دو مثقال	محلل [illegible] مسهل قوی اخلاط [illegible]
آردوسه	•	•	نباتیست [illegible] برگ آن [illegible]	حی ۱ [illegible]			•	۱ م	[illegible]
آذریون	•	آقاقاس	[illegible]	ح ار ۲ [illegible]	[illegible] مسهر	[illegible]	[illegible]		[illegible] مفید [illegible]
[illegible]	شاخل	شاخل	[illegible] سیاه و [illegible] سفید و [illegible] آن	حی ۲ بی ۲	نفاخ دیر [illegible]	[illegible]	عدس		[illegible]
آریا	•	•	[illegible]	برا	مصدع [illegible]	سرکه			مولد البلغم ورياح وثقيل [illegible] سازند
اسپند	اسپند	حرمل	تخمی سیاه ثقیل [illegible] بقدر خردل	ح ۳ ی ۲	مصدع و [illegible]	[illegible] سکنجبین	[illegible]	۳ م	محلل ریاح [illegible] مفاصل [illegible]

ه	ن	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال وخواص
اسقیل	ا	و	دیرقطونا	هست مشهور سیاه و سفید و سرخ	مب ۳ ر ۲	مضعف عصب و مفسد اشتها	عسل	بهدانه تمر	[illegible] جرب و [illegible] ریشهای حاره [illegible] [illegible] و سعفه را مفید [illegible]
.	.	ا	غوغه	ین هست برگ آن مشابه آن [illegible]	ح ا ی ۲	ربیو محرورین	یا	افتیمون	محلل جالی ملطف منضج [illegible] مقوی بدن و دل [illegible] در وجع مفاصل دور کند +
اسکنده	.	.	[illegible]	مهرست باطن آن زردی . رطوبت	حی ۳	محرورین	یا	فشکوه	مسرفد [illegible] ورم اعضا [illegible] و مقوی [illegible] در قایمقا سوربنجان است
.	، ،	ا	ن	هلیت ا تره حادو می باشد	بر ۳ می ۲	مثانه	شهد	صابون	ار جا [illegible] مقوی [illegible] وشون او دندان [illegible]
انیسون	مرده	ختروق	[illegible]	هست غبار آلود تسع حبن کل را بود	حی ۲	مضعف معده	افسنتین و نیلو	اسارون و جعیده	[illegible] وسمی [illegible] ریش و [illegible] رانافع [illegible]
انیم	افیون	ا ب	ش	لبنی منجمد	بی ۴	قوی باهند و نا یه	زعفران ارمینی	النیج	مخدر و قابض [illegible] مسکن [illegible] رانافع [illegible] مفید
.	.	.	آقاقیا	عصاره نوعی از امغیلان	[illegible] اولی	مسدد	رنجبار ام	صندل و رسوت	مجفف [illegible] قاطع [illegible] الدم [illegible] مقوی معده [illegible]
انکاس	.	افتیمون	[illegible]	کیاهیست لیفی برده تها سجد	حی ۲	ریه	سابه تی اورن	افتیمون بدیدبیک	جورد بد محلل ملطف منضج [illegible] مسهل سودا و بلغم [illegible] سوداوی [illegible] +

نام			ماهیت	طبع	مضر	مصلح	بدل	ق	افعال وخواص
...رها	.	ماقیه چا	ماهیت آن گر مقدر بود تیز و سوزنده	حی ۳	رئیه	کثیرا و...	سوده شهد وار فلفل	۳	مفتح سدد ... مقوی ... و نافع ...
اگر	.	عود غرقی	بهتر آنکه در آب غرق شود	ح ۲ ی ۳	محرورین	کافور و گل سرخ	دارچینی و کوکنار زعفران	۳	ملطف مفتح سدد و مفرح و مقوی اعضاء ... نافع ... و مبهی و خفقان دور کند
اگست	.		درخت ... گل آن سفید ...	بی ۲	بادانرا				دافع صفرا و حرارت ... گل آن قاطع صفرا و مقوی قوت ...
اگیا	.		نباتی ست ...	ح ۳ ی ۲	مغلظ جلد	... گاو			چون کوکرد را در عرق اگیا ...
الایچی چهوتی	...	قاقله صغار	م	حی ۲	صدر	کثیرا	الایچی بری	۳	مفرح و ملطف ... مقوی معده ... و قلب و خفقان ... +
الایچی بری	ہیل کلان	قاقله کبار	م	حی ۱ ی ۲	امعاء رئیه	کثیرا و قند	کباب الایچی چهوتی	۵	مفرح و مقوی معده و هاضم طعام ... و دافع ... +
انگسی	...	برزقان و...	م	بی ۲ و ح ۱ ی ۳	... اسپنج	... شهد	حابه	۱	... رافع ... و مبهی و ... سنگ گرده
...	تخم ...	...	تخم کوچک ...	حی ۲	طحال و رئیه	سکنجبین و ...	انیسون رومی		منقی مفتح معده و احشا نافع ... بول و عرق ... فضلات طبع

امرود	امرود	شامی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انزرو			[illegible]	[illegible]		اسهال صفراوی [illegible] پوست [illegible] آن [illegible] روز [illegible] می شود عنیف
املیه			[illegible]	بر	ملغم	مانع امراض قلب [illegible] رانانع +
[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	ملین سینه و طبع [illegible]
انذا	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible] قلب [illegible] درمان خفقان [illegible]
انار [illegible]	انار شیرین	[illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]
انار [illegible]	انار ترش	[illegible]	م	[illegible]	انار شیرین	[illegible] سینه [illegible] اسهال [illegible] +
[illegible]	انار [illegible]	[illegible]		بر	[illegible]	اشامیدن آب آن [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مص	مص	ب	ق	افعال وخواص
انارکابج	تخم انار	حب الرمان	م	بی	مبرزوین	زیره	سماق	ور	قابض وهاضم و تشنگی و مقوی معده و رافع انصباب مواد و [illegible] قی و غشیان و جرب و حکه و مراری [illegible]
انار [illegible]	پوست انار	قشور الرمان	م	شیرین ر ترش بی				۲ ازله	نافع ورم حار و مقوی لثه و [illegible] و باه و نافع سحج و اسهال
انبه	انبه	انبج	ثمر درخت هندیست بسیار نوع میباشد	خام بارد ای ا پخته حی او [illegible]	درخلای معده [illegible]	[illegible]			مقوی قوی و معده و جگر [illegible] و امعا و مثانه و ارواح و باه [illegible] و در آب [illegible] نوشیدن [illegible] مفید
		انجدان [illegible] بتاب پارسی [illegible]	[illegible]	حی ۲	جگر و مثانه	زرشک و کتیرا	خردل	۳ ر	محلل و ملطف [illegible] مدر بول و حیض مفتح سدد مقوی معده و باه و مسکن اوجاع باطنیه
انجن	مرزمه	اثمد	م	با دی ۲	اعضای صدریه	کتیرا و شکر	انار	لا یوکل	قابض و مجفف و حابس [illegible] چشم و مقوی البصر و [illegible] و جریان حیض [illegible] رحم
انجیر	انجیر	تین	م	رح او ر ۲	جگر و معده	صعتر بادام و	چلغوزه و مویز	۵ عدد ۱۰ عدد	تازه او الطف و محلل و جالی [illegible] و [illegible] نافع [illegible] مدر بول [illegible] سده و ورم [illegible]
		انجبار	بایست و تمل بیخ آن	بی ۳	مبرز [illegible]	زنجبیل	زرشک [illegible] گل ارمنی	۳ مر ۲ در	قاطع [illegible] برآمدن خون از جمیع اعضا [illegible] و اسهال صفراوی [illegible] و نافع زلات
اندرجو	زبان گنجشک	لسان العصافیر	م	حی ۲	معدسا محرور	کشنیز	تودری جوز بوا بهمن سرخ	۲ا	ملین ریاح غلیظ نافع درد پهلو [illegible] و ضیق النفس و خفقان [illegible] و مقوی اعضا تناسل

خربزه تلخ	حنظل	[illegible]	[illegible]	بکرب	[illegible]	[illegible]	مسهل و مقطع و مسهل اقسام بلغم و سودا و جاذب اخلاط از بدن و [illegible]
[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	معده و [illegible]	[illegible]	ماده	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بلغم [illegible]			دافع فساد باد و بلغم و آماس اعضا و [illegible] و مقوی دل
انگور	عنب	م	[illegible]	مولد ریاح	گلقند	مویز	سریع الهضم و الانحدار و الغذا مولد خون صالح و مسمن بدن و مصفی خون و سودا و جالی و منضج
[illegible]			[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفرح و مقوی دل [illegible] و دافع خفقان و جالی از تقویت معده [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گرده	[illegible]	[illegible]	مفتح سدد و مسخن معده و مشتهی و هاضم طعام و مدر بول و دافع یرقان و دافع مفاصل [illegible]
نیشکر	قصب	[illegible]	[illegible]	نفاخ و	انیسون		ملطف خون و حابس و مفتح سدد و دافع خشونت سینه و ریه و سرفه و جالی رطوبات و مسمن بدن [illegible] مدر بول و [illegible] مثانه و ملین طبع و محرک باه و دافع سوزش معده
[illegible]	[illegible]			[illegible]	ریه	[illegible]	قابض و دافع سوزش خون و قاطع سیلان خون و عرق مقوی معده و جگر و دافع مواد حاره

					مص	مص	ب	ق	افعال و خواص
ایلوا	.	صبر سقوطری	عصارهٔ [illegible] گیکوار کو بند	حی ۲	کرب المعوی	معده	کتیرا [illegible]	۴ ماشه	مفتح سده کبد و محلل ریاح و مسهل قوی هر خلط و منقی معده و اخلاط فاسده و مقوی البصر [illegible] و امراض چشم را مفید
ایلا			[illegible]	[illegible]	محرور			۳ ماشه	ملین مقوی اعضا و دافع فساد باد و صفرا +
ایل پاک			نبات [illegible]	ب					
اینٹ	خشت	آجر	م					۵ ماشه	دافع جرب و جذام و قاتل کرم شکم و دافع تشنگی و قی و فساد بلغم و صفرا و باد و خون و مدر بول
اینگر	[illegible]	زنجفر	م	ح ۲ ی ۴	معده و گرده	سرکه و کتیرا	صدف و [illegible]	۱ ماشه	مجفف قوی و حابس خون [illegible] با شکر و اگر آن را گرم کرده و سرکه بر آن انداخته [illegible] بنشانند
بابونه	[illegible]	بابونج	م	ح ۲ ی ۲	مورث کرب	روغن گاو و شیر	مرزنگوش	۱ تولہ	قابض حابس جاذب لذع اورام حاره قاطع نزف الدم و حکه و جرب و جذام و سوختگی آتش را نافع و در امراض جلدی مثل آتشک و جذام خوردن جایز
بالونگا	[illegible]	اقحوان	[illegible]	ح ۳ ی ۲	مصدع [illegible]	گل نیلوفر و شربت انار	برسیاوشان و اکلیل الملک	۳ ماشه	مسخن قوی محلل مفتح سده جگر و [illegible] و ملطف مدر بول و عرق و حیض [illegible] و [illegible] و درد مثانه [illegible] و ورم [illegible] مقوی [illegible]
[illegible]	.	تخم [illegible]	[illegible]	حی ۲	مکرب [illegible]	[illegible] نیسون	شیح	۵ ماشه	محلل ملطف مدر منوم مفتح منفث مسهل بلغم و سودا
باکچی	.		[illegible]	حی ۳	نفاخ و مغرح	رازیانه و [illegible]		۲ ماشه	ملین و مشتهی و جهت برص و بهق و فساد و جرب و جذام شرباً و ضماداً مفید و [illegible] بلغم را نافع و قاتل کرم شکم و [illegible] مجاری بول صاف کند +

ن ت ع

ط مض مص ب ق افعا وخواص

پشمک ایرانی ارمنی بورق نسب بسیار مرکب حی۳ مقدار نمک اندرانی محلل جالی محرر جاذب حرارت ... مسهل بلغم ... ادویه حدت
... بصر ... جهت طلا ... آن ... الغایتا قوی

اجل درس بادرس مسمیت ازغا حی۲ ثقیل روغن برنج مقوی بدن ومعده وباد ودافع رطوبت ... قلیل الغذا ... اسهال ...
ی۲ ... شکر وکاوچی ... مدر بول ... محلل ... معده ... بواسیر

داممیا دارچینی ... م حرا مع اسفار ثقیل سکر ... تولد فتح ... حافظ قوت ... دماغ ... مقوی ... سینه ... منی و
... مثانه ... بول ... بدن ... نافع ۱۱

اداکروا بادام تلخ ... م ح۲ ی۳ امعا ... محلب ر محلل ... ودافع ... جهت صداع ... سینه ...
... نافع ...

ادادرد ... حی۱ ریه ... نانخواه ... مسهل بلغم غلیظ وسودا مقوی معده ... مدر بول ومحلل ... دندان ...
... استسقا ... نافع ۱۱

... انیسون ... راز یانه ۲ ی۳ امعا ... رازیانه تخم شبت ... محلل ... مفاصل ... مدر بول وشیر وعرق محرک باه

دیان حنا . آن ... ۲ ... بریان ... ۳ محلل ... مقوی معده ... ورم ... ومعده ع

گ . ... زبان گنجشک ی۲ ... شهد ... آب آن ... ومقوی ... مفصد

بازبان هندی	نام تازی	بزبان فارسی	ماهیت یا ...	طبع	مصلح	بدل	...	ق	افعال و خواص
			ایل برگ ...	ج ۲	ودماغ	شهد ... و نعنع	تخم ...	۵ م	مسکن عطش ... بول و حمی ... و سل ... نافع معوی اسهال ...
پاره	سیماب	زیبق	م	ب ۲ ر ۳	اصحاب ختم	شیر و شوربا چرب	شیشه ...	۲ م	خوردن در گوشت حافظ صحت بدن ومقوی اعصاب ... نافع جرب رطب و قرح ... طلا آن ...
باکلا	.	باقلا	گیاه معروف مستعمل تخم آن	برا	منفعل و منجر	نمک و ...	لوبیا		محلل ومنفخ وسریع الانحدار از معده ومسکن سعال ... نافع ... آثار جلد
باکلونجی	.	بررالباقلا	از حبوب معروف در علاقات ...	بی ۲	مفسد دماغ	...	برنج کابلی	۲ م	...
باکر	.	.	درخت عظیم ...	بر					...
پالک	اسفاناخ	اسفاناخ	م	ب ۳ ر ۱	...	گوشت ... بادام	خرفه و کدو	۲ م	... مسکن ... نافع ...
پالک کی بیج	تخم اسپاناخ	بزرالاسفاناخ	م	برا	طحال	گل مختوم	تخم خرفه	۲ م	... مسکن عطش ...
پالک سالمن	.	.	نباتیست ... آن ... اسفاناخ	حمد	.			۲ م	طلای ... نافع ... ۱۲

		م				ب	ن	دجوش
بالنگو	.	تخمیست سیاه	حرا	معده	رباس	نبات و آب سیب	وبا نافع عطش	مقوی دل و معده خفقان و توحش و اسهال دموی و صفراوی	اب معیده معقص از زهیر و در
بالوط	بلوط	مستطیل	تخم رستنی است که بسیار مستدیره	مسدد	سکنجبین	نارو	قابض حابس سیلان و نزف الدم و نفث الدم نافع سحج و قرحه امعاء و خفقان و [illegible]
			مولد سودا	قند	زرابه		باه سرو مسهل و مهیج باه و مقوی بدن و دافع سمیه و در دیسه گوعه از علا الطفال را نافع
باسے بابچهوره	سنبل هندی	تخمیست بسیار خوشبو و تیز رایحه	حی ۲	گرده	تبا [illegible]	زنج هندی ازخرو	معده و سینه و دافع استسقا و یرقان و ورد باطنی و خوشبو کننده دهن و مقوی دماغ و معده و جگر و قوت ما و تیج و درد و حقت و دفع خفقان ۱۲
بالسن	نی	.	باشد روئیدنی تخم	بی	ربه	[illegible]	بیخ او جالی و در رسوخته آن سعقه و قوبا سرا مفید و اشامیدن برگ او با شهد جهت سرفه مفید و بر ورم شانیده نوشیدن بخیز و فدنول طمیثه اجنین ست و از بیخ او منهودان ایام لبیاز نافع خوشبو و مسهل شود
باندا	.	ثنان سیاه تخم است از برید	بی				دافع لسنار با در بلغم و سودا و دماغ و ثهوره و لسنار رسیده مصفیه طبع او برای ورم لثه و دندان
		قنان پاهسیت از جرم	حی				در سیر در خشکی باشد افعال آن [illegible] آید
پان	تنبول	.	برگیست مسهور برشد نرم و ساده	حی ۲	ناشتا	الایکی وزکی	لونگ	مفرح و مشتهی و مقوی معده و جگر و دماغ و دل و حافظه و فهم و نشاط او رنده و منفع مرور مصفای آواز و دافع اوسکن و زوران و طیب دهن و رافع رطوبت دهن و سبهی
بابهنی	:	مروران	سپاهیست تیز روز بالازان نهه تسکین تیز کرده	حی ۳	خروران و شبا خدام		تعلیق دل او تپ ربع را مفید و سرمه خون او مقوی باصره و سر و دافع بیاض و ضارس جسم و انار جلدی را نافع ۱۲
.	بهرکا	[illegible]	حی	امعا	[illegible]		مخرج و مسهل [illegible] و دافع اخلاط غلیظه لزجه از مفاصل [illegible]

پاه				ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
پاه	.	.	جسمیست از معدنیات	حی ۳					دافع رطوبت فرج زنان حابس خون استحاضه نافع امراض چشم طلاءً
پپلی و پیپل	ناگفادرانا	دار فلفل	ثمر درختی شبیه [illegible] طعم آن تند مایل به تلخی	حی ۲	مسرور مصدع	صمغ عربی و صندل	سونٹھ و [illegible]	۴م	محلل مواد بارده ورياح مفتح سده جگر وطحال و هاضم طعام مقوی معده مکر سمن اعضا محرک باه و در [illegible] و حیض مسقط جنین
پپلامول	فلفلمویه	اصل الفلفل	بیخیست گره دار تند طعم	حی ۲	محرور [illegible]	صمغ عربی و شهد	سورنجان [illegible]	۴م	خاییدن او جاذب رطوبات قاطع بلغم و هاضم و مشهی طعام و منضج حرارت معده نافع قولنج و تشنج و ورم طحال و اوجاع و بارد و محلل و مفتح بلغمی ÷
ببول و کیکر	مغیلان	ام غیلان و سمر	م	ب ل	دافع معده [illegible]	بنفشه کثیرا [illegible]	باباس		حابس فضلات و رادع اشامیدن آن خفقان حار را مفید و مقوی [illegible] باطنی و برای [illegible] و قاطع اسهال مفتح [illegible] و برگ آن [illegible] نافع [illegible]
ببول کاگوند	.	صمغ عربی	د م	بی ع	معده و مقعد	کثیرا ابی	صمغ باباس	۵ر	مغری ملین سینه قابض مقوی معده و امعاء و درد سینه و خشونت حلق و سینه و ریه و [illegible] مفید آواز را صحیح ÷
پپوٹن	.	.	نباتی است مشهور	حی					برگ او محلل اورام و بیخ ارباب سائیده نافع ناسورها و زخمها ÷
پپیه و تخم خربزه	.	.	[illegible]	بر ۲	مبرد [illegible]	رطوبین		۴م	نفث الدم و بواسیر حار و سوزش دل و معده را نافع و طلای شیر آن بر قوباء [illegible] مفید و [illegible] نافع آتشک و اجارا [illegible] طحال امراض مفید ۱۲
پپیته	پپیته	.	تخم [illegible] بقدر [illegible]	حی ۳	محرور [illegible]	کاسنی سبز	تاجیل دریائی	[illegible]	جهت دفع سموم [illegible] مجرب و اگر گلاب سائیده بخورند فوراً قی و اسهال [illegible] نافع خنیق [illegible] بلغمی ریاح و اوجاع مفاصل ÷

ه	ن	ع	م	ط	مفض	مص	ب	ق	افعال وخواص
پیت پاپڑ	شاہترہ	شاہترج	م	مرکب القوی ذو ترکیب	ربہ	کاسنی	ہلیلہ زرد، سنا	۹	مسہل ... خون و ... سوداوی مفید و ... یرقان و آب ... مقوی معدہ و اشتہا ... منقی معدہ و امعاء ... سوداوی ... یرقان
بیٹ پاپڑہ	تخم شاہترہ	بزر الشاہترج	م	حار یابس	طحال	ہلیلہ	سنا مکی	۹	درا ... سوداوی مفید
تینگ	بکم	بقم	حی	...	قاتل	مرطبات، ۵ درم	...	۵	در دوران ... و جراحت تازہ ... رخسارہ و ... فساد بلغم و خون ...
ستبورا	سلمہ	قلقف	بزر البیت	...	...	کرم	پالک	...	... مدر ...
بہتوا	تخم سلمہ	بزرا	م	حی	...	گلاب	...	۵	منقی ... معدہ ... یرقان ...
پتہری	...	قانصہ	...	...	...	مصطگی	...	...	کثیر الاعمال ... خفقان ...

مفتت سنگ گردہ و مثانہ مدر قوی

ه	ن	ع	م	ط	مفض	مص	ب	ق	افعال وخواص
پتہرچور	...	...	...	حی	...	...	...	...	...
۱	ترنج	اترج	...	...	...	بنفشہ	آبنا	...	... مقوی دل ... صفراوی ... خفقان ... اسہال صفراوی ... [illegible]

ہ	ف	ع	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال وخواص
بھجوری کا	پوست [illegible]	[illegible]	م	ح ا ی ۲	جگر و دماغ	شہد و [illegible]	پوست [illegible]	۱ر	ملطف قاطع بلغم [illegible] مسکن [illegible] زعفران [illegible] مقوی دل و معدہ و مسکن حرارت [illegible] محلل ریاح و نافع معدہ ۱۲
بچھناک	زہر	بیش	بیخ است [illegible]	حی ۱	قاتل	جدوار [illegible]		۲ر	اصلاح نمودہ جہت جذام و برص و ضیق النفس مفید ۱۲
بچھو	کژدم	عقرب	حیوانیست [illegible] باسمیت	بی ۴	خاکستر او مفر [illegible]	محلل [illegible]	[illegible]	[illegible]	اطلای روغن او فالج و لقوہ و استرخا [illegible] مفاصل را مفید و خاکستر [illegible] گردہ و مثانہ [illegible] بزرگ [illegible] ۱۲
[illegible]	اکر ترکی	[illegible]	بیخ است گرد وار	ح ۳ ی ۲	[illegible]	بادیان [illegible] سکنجبین	[illegible]	۳ر	ملطف جالی مفتح [illegible] قاطع بلغم محلل ریاح [illegible] دماغ [illegible] فالج [illegible] زبان [illegible] معدہ [illegible] مقوی معدہ و جگر [illegible] چشم و درد دندان را مفید ۱۲
بہبارہ	.	.	درختیست عظیم	ح ۱ ی ۲	[illegible]	[illegible]	بوزیدان	۳ر	محلل ملطف مسہل بلغم غلیظ [illegible] جذام و برص [illegible] مقعد [illegible] و فساد خون [illegible] ۱۲
.	.	بجوز مریم	نباتیست [illegible]	حی ۳	مقعد	کثیرا	کندش	۱ر	مفتح محلل جاذب و مدر بول و حیض و شیر و عرق مفتح سدہ کبد و یرقان [illegible] آن جانی ۱۲
بدبارا	.	.	بیخ است [illegible]	حی			سکنہ	۳ر	مسمن [illegible] فساد باد و بلغم و خون [illegible] اعضا و اوجاع مفاصل و عرق النسا [illegible] ۱۲
.	برف	ثلج	م	ب ۴ [illegible]	[illegible]	[illegible] و شہد			[illegible] مسکن [illegible] حار [illegible]

	ت	ع		طبع	معض	مص	ب	ق	اعمال وخواص
نکمه	درخت ریشه زامانقوا	درختی		حر ۲	محرور	تا ۱	دم الاخوین ۱		حابس دافع فساد بادوصفر دوا . بورویتیرا ورادع ادرام محلل مهی روادع بواسیر ورنت حمی و محت ازاله ورمان ریشت اعضا ومقوی اعضا رئیسه ومسک
برندی	.	.	بهت مشهور	ج		منده‌ی د			خون نافع قروح رافع سیلان منی ومقل وحافظه راقوت دهم بربرص وامراض جلدی ورد . ورنگ رخساره
رهنی	سرورتر	دریت	بیخ زردی مایه بلیست رگ	حی ۲	محرور	ز	دارچینی		ملطف مفرح محی معده وجگر واعضای رئیسه مصفی آواز مفتح ضیق النفس داز البلغم وامراض عصب ا
برابل	.	.	درخت عظم بزرگ …	خام بر	فتاخ	بنبین			خام ثقیل مولد بلغم دافع عطر انتشار معوی معده و . وتخم ان ملین ا . بتیرمر وشیر درخت آن مسهل الطفا محدث حمیات بلغمیه ۱۲
ریارا	.	.	بهی معروف	حر					برگ سفید درآب ماندیده بسته سوزاک وجریان ورنگ سفید وآب کو میده بسته مار بدیده نافع ورزردان اوراوا دارجامع ۱۲
بسته	پسته	…	م	لوبیت فطلیه ای ۲	شی مورث	رداتو	بادام		مقوی نمی رافع آلامی دوافع رقلت معده وباه رافع خفقان وترد دعثیان مفتح سده . رسمین بدن ده دبرکرت کند ۱۲
جهاکیا	پوست پسته	الفستق	م	.ل					قابض نافع نزلاع قروح واق مقوی معده ودندان دلشه وقلب دماغ ومعطر دهن ۱۲
.	…	۱۱	.	ار	ح ۲	بکرگرد	بر سیاوشان	الفیتمون .	مسهل بلغم وسودا محلل نفخ ربته نفخ دربه معده وقولنج دهته رافع سودا وجذام وعلل سوداوی و

				—	مص	مص	ب	ق	افعال و خواص
لسکاپیرو	دیرنا بست	هیلد ترقی	گیاهیست برگش پهن طولانی و [illegible]	ح ۲ در تی در گل حی ۲	قابض بار آگنیر		رطبه	و [illegible]	ملین و نافع و مسیل و منضج بلغم و مصفی خون و با دفتستی طعام و راس اعضا [illegible] ۱۲
بکاین	ازاد درخت	بان	م	ح ۳ ی ۱	جگر و معده	بادیان	طبخه و ثمر بکاین	ترله	مفتح محلل مدر جذام و برص و خنازیر و اورام و قروح و امراض جلدی را نافع و منقی خون و ضماد آن محلل ورم و مقوی دندان [illegible]
بکاین کی پھل	بار درخت آزاد	حب البان و ثمر البان	ثمر بکاین تخم آن با پوست	حی ۲	جگر و معده	بادیان	[illegible] آن	عدد	مفتح سده جگر مسهل بلغم و سودا محلل مصفی اورام محلل ازاله [illegible] نافع بواسیر و صلابت جگر [illegible]
تکبن	•	•	گیاهیست برگ آن [illegible]	حی					شامیدن آب برگ آن جهت [illegible] نافع و [illegible] ضماد آن محلل و منضج و مسیل [illegible] خون [illegible]
تکیان بید	کوشاد	غبطیانا	سبیجی دراز سرخ	حی ۲	سپند مرور	سقولوقندریون	زراوند و [illegible] و اسارون	سدس	قابض ملطف جالی محلل مفتح سده و منقی مسکن اوجاع بارده [illegible] و [illegible] جهت سرطان [illegible] را مفید مقوی با [illegible]
بلاسنطور	شجره البنی	•	درختیست [illegible] بیان الجعفا [illegible]	بیست آن حی ۲					مفتح مرتق معرق [illegible] مقطع محلل [illegible] با قوت تریاقیه [illegible] جهت زهر [illegible] زوال [illegible] و ضیق النفس [illegible] و امراض بلغمیه و سودائیه را مفید ۱۲
بالای کنار و بادامی کنکل	•	•	درختیست [illegible] بزرگ	شیرین تیز [illegible]	[illegible]				مشتهی و مقوی اعضا و باه و دافع فساد [illegible] بلغم [illegible] و کرم شکم [illegible] و مشتهی طعام و دافع [illegible] و طلای او محلل اورام
بلور	بلور	حجر البلور	سنگیست سفید براق	بی					سرمه او جهت جرب و سبل و بیاض چشم مفید و تعلیق او جهت ارتعاش اطفال و از خواب جستن باتجاصه موثر است +

بلول .. . [illegible] محرور خیار مبهی مستقی [illegible] وحمیات [illegible] وباگوشت بسیار لذیذ می‌شود

[illegible] ضمغ عربی الرسیم مقوی دل [illegible] امراض بلغمی وسوداوی [illegible]

تپا [illegible] مثانه مسک [illegible] مقوی حرارت غریزی وارواح ودل [illegible]

[illegible] محلل منفی از چشم وقلاع دهن وسیلان [illegible]

بیدال و [illegible] محرور اهل [illegible] واستسقا [illegible] النفس [illegible]

بیدبلالو . [illegible] مبهی [illegible] حرارت [illegible]

[illegible] . [illegible] [illegible]

بساوجن [illegible] طباشیر م [illegible] مقوی دل ومعده [illegible] وعطش [illegible] واسهال [illegible]

٠	ف	ع	م	ط	مص	مص	ب	ق	افعال و خواص
٠	بنفشه	نیمسح و فرفیر	م	[illegible]	فیمت [illegible]	ربالسوس [illegible] گلسرخ	نیلوفر و خبازی	د	با [illegible] مسهل صفرا و [illegible] مسکن تشنگی و حدت خون [illegible] سینه [illegible] مثانه و [illegible] منیم
٠	جن	حب النیل	ثمر درخت عظیم	حی ۱	مصارع [illegible]	کتیرا [illegible]	بادام تلخ و پسته	د ر	[illegible] سدد مسکن اوجاع مقوی حواس [illegible] اخلاط [illegible] نافع [illegible]
تبولد	پنبه دانه	حب القطن	تخم سیاه	حر ۲	گرده	خمیره بنفشه و [illegible]	تخم [illegible]	د ر	[illegible] سینه [illegible]
مواد و تخم تدم	٠	٠	[illegible]	حی ۲	اشتها	دوغ	[illegible]	د ر	[illegible] موجب [illegible]
پنیالر	٠	٠	[illegible]	بر	[illegible]	شهد و نمک			مسکن صفرا و صفراوی مزاج [illegible] نافع
٠	پنیر	جبن	م	بر ۲	[illegible]	شهد و [illegible]			مقوی معده و [illegible] مولد خلط صالح [illegible]
٠	پنیرمایه	انفحه	[illegible] حیوانات شیر	حی ۲	[illegible]	[illegible] شهد		[illegible]	[illegible]
شیخ فرید	٠	٠	گیاهی [illegible]	سا	[illegible]				تب بلغمی و درد شکم را نافع [illegible] استخوان شکسته را مفید [illegible]

ه ف ط س مص ب ن اعا وجو

بوزارتو چرم بودار کانبار جزیست مشهور ی ۱ باه منشگی ریشه سوخته لابر نافع ورافع سوخته‌ان جراحات و خوردن آب در شیر از و ساخته باشند ن بالخاصه ۱۲

بوزنه بوزنه فوتنج م حی ۱ ورد باه تاو بالبوس ۱ ۰ ا م لطف منقی فصول سینه و گرده و ازدوات رامفید محلل ریاح مدربول و حیض و عرق ریوبیدن رانافع عشی

پودنه کوهی پودنه کوهی فوتنج جبلی نبات تست ی حی ۲ ربه پودینه ابتیمون ۵ م سنجون توی مدربول و حیض و غیر منقح شده منقی سینه ربه مقوی معده و طحال ده حاب لغت

بورزیدان ۰ سپید سفید طویل مختلط حی ۲ اثین شهید و دل ... محرک جماع و در مفاصل و نقرس منفتح سده جگر و طحال منقی معده مستعط جنین رامفید قاتل کرم معده و سموم اردو و هم اسپیر رانافع

پوست خشخاش پوست قشره م ب ۲ ی ۱ ربه و افیون ۱ ر رادع مسد و اسهال موی صفراوی و سوزش معده و مثانه و در منوم و سرسام دامراض را مفید ۱۲

بوش ... درخت ازر بی ۱ بی ۱ ... رسوت ... رادع مسکن رمد ... نافع اورام و اوجاع حاره مفاصل و صداع حار طلاء

بول ۰ مرکب ضع خر نگ ج ۳ ی ۲ محرور را و مثانه شهد صبر و قسطر تلخ ۱۲ جالی منفج محلل ریاح و ادرار بارده رتا لعض و منقی دماغ و سوداوی مسهل مزلق ممزوج کرمم درد ده دمغا ... کمی ... رنافع اسهال ۱۲

بوزنه بجوزه ... ی ۱ نفا ... افزایش حزن و بلغم و صفرا ... مقوی بدن ... صاحب عجایب المخلوقات ...

					س	سص	ست	ق	اعمال وخواص
بهومی	.	.	برگ [illegible] آن [illegible]	برد	مولد بلغم	شکر			مسموم مبهی مولد منی ملین [illegible] صدر و حلق مسکن حدت حمیات حاره و دافع المه کردن عضوی که از آتش سوخته شود و طلای آن بر ذکر باعث امساک
بهوی اورن	برنجاسف	بناتیست برگ آن [illegible] گل آن مانند [illegible]	حر ۳	گرده	ایمشوران	بابونه قیشوم	۱ م		ملطف مفتح مدر بول و حیض مفتت سنگ قاتل کرم معده و محلل اورام و [illegible] رحم
بهالسه	پالسه	فالسه	م	ب ۳ ی ۱	مبرودین	امسدلات گلقند			مقوی دل و معده و کبد حار و دافع اسهال صفراوی [illegible] و تشنگی [illegible] حرارت تب و سوزش سینه و معده و خفقان دل و سوزاک [illegible] و در تقویت معده مفید و دافع خفقان و دل و حرارت مسکن و عطش
بهانگ	بنگ	[illegible] ورق الخیال	م	برگ ی ۲	مصدع	زرشک شربت حماض		[illegible]	مسکت مدر مجفف منی محلل اورام مکدر [illegible] دماغی مسکر [illegible] رطوبات معده
بهانگ کی تخم	تخم بنگ	بزر البنج	م	حی ۲	معده			۳ م	مدر بول مسکت مجفف منی قاطع باه مظلم بصر جالب شکم مسکر
بهسکهیته	بادرکان [illegible]	دوسرمان [illegible]	گیاهی خاردار [illegible]	حی ۲	کرب	سکنجبین	شترخار	۲ م	ضماد [illegible] و خوردن آن [illegible] ضیق النفس [illegible] کرم [illegible] و [illegible]
بهنگرهی	[illegible]	[illegible]	م	حی ۲ ی ۳	ریه [illegible]	شیر [illegible]	[illegible] سیاه	[illegible]	مجفف قابض [illegible]
سپدانه	سپدانه	[illegible]	تخمیست سیاه معروف	بر ۲	مضر [illegible]	شکر و بارهنگ	اسپغول	۲ م	لعاب آن خشونت حلق و [illegible] حار و یابس را مفید مسکن حرارت معده [illegible]

							افعال و خواص
سلالو		شربت	حی				مسمن محلل لطف مفرح جلد نافع امراض بارده مسهل ناتج ولقوه ورعشه وسلس البول
[illegible]	یعنی سفید	حی	مرورین	عناب	دری		مسهل و مسمن ومفرح مقوی دل محلل ملین نافع یرقان وخفقان
سبز		خ	حی	سفل	ب		مقوی دل و دماغ وباه مسمن نافع خفقان محلل ریاح
[illegible]			حی				اب آن مقوی معده وباه و دافع رطوبت و بلاغم و صلابت طحال و جذام و قولنج و امراض و دندان را محکم میکند
مهندی				عباسی			تحلیل غذا نافع ... مقوی باه
مهرشا							مقوی دل و دماغ مولد ...
							مقوی باه و مولد ... نافع سوزاک ...
							... نافع

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طبع	مضر	مصلح	بدل	ق	افعال و خواص
بهیری	سبوس	نخاله	پوست گندم [illegible] سبوس گندم	حی ا	کبد	نشاسته	آرد جو		محلل ورام ملین منقی جالی [illegible] سینه [illegible] سپید [illegible] و نکیسه ان [illegible] محلل [illegible] ۱۲
بهیلار	بلیله	بلیلج	[illegible]	سبا حی ۲	مقعد	کثیرا و شهد	[illegible]	۱۰	[illegible] مقوی [illegible] مسهل سودا و بلغم مسهل [illegible] مقوی چشم و دماغ
بهی	بهدانی	سفرجل	[illegible] شیرین [illegible]	شیرین [illegible] ترش [illegible]	اکثار سدد و مولد قولنج	شهد و انیسون	وامرود و سیب		مفرح مقوی دل و دماغ و معده و مسهل [illegible] نفسانی رافع وسواس و خفقان [illegible] ۱۲
پیاز	پیاز	بصل	مشهور [illegible] سفید بهترین آن سفید	حی ۳ بارطوبت [illegible]	[illegible] نسیان [illegible]	سرکه نمک و شهد	کراث شامی	[illegible]	مفتح سده و مقوی شهوت طعام و باه [illegible] مدر [illegible] حیض [illegible]
پیاز کی بیج	تخم پیاز	بزر البصل	م	حی ۲	محرور		تخم شلجم	۳	مسمن [illegible] مفتح سده مقوی شهوت باه و طعام [illegible]
[illegible]	.	.	نباتی معروف	بر					دافع [illegible] النفس [illegible] شهد [illegible] ۱۲
پیارانگا	.	.	بیخی طویل زرد	حی ۲ بارطوبت [illegible]				ام	محلل اورام [illegible] صداع و ام الصبیان [illegible] سرخی چشم درد گوش [illegible] ۱۲
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ر ۲	[illegible]	[illegible]	لوکی		مولد خلط صالح مسکن حرارت [illegible] معده [illegible] خفقان حار [illegible] و مسلول [illegible] +

ن ع ف ... ط بعض مص ب ق افعال و خواص

پلیله کهنه | تخم کدوی ... | نزد المعده | م | را | صبر زرد | بادیان | کدر | یا | ذرد کند نافع | وزق | اخلاط ... [illegible] ... دل ... [illegible]

... آن را ... [illegible]

پوست ... [illegible] ... نافع ... [illegible]

... [illegible] ... تقویت ... میشد

چیپل | ... | ورم ... [illegible] ... | ... | در طبیعت ...

بیج بند | ... | تخم ... | ... | شکر | تخم ... | ... [illegible] ... پشت و کمر

بید ... | غلاف ... | ... [illegible] ... | ... | عرق ... | مسهل لطیف مفتح سده ... مسکن ... مقوی | دل را ... | ... [illegible]

بید ساده | غلاف | ... [illegible] ... | ... | کمر | ... | حنا | ... | لطیف مقوی دل ... مفتح سده ... دافع خفقان ... [illegible]

... آن الطف ... در جمیع افعال

پیر ... | ... | غنه | ... [illegible] ... | ... | ... | خواطین | ... | برای امراض ... [illegible] ... دافع ... [illegible]

... | ... | ردیق | ... [illegible] ... | ... | صبر زرد | ... | سیب | ... | مسهل ... [illegible] ... مفتح سده ... [illegible]

... [illegible] ...

نام	ف	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
بیل	.	.	ثمر درختی است مانند [illegible]	گ ۱ خ ۲	مسدود مولد [illegible]	شکر	-	تولہ	مقوی قلب و معده قابض حابس اسهال [illegible] قاطع [illegible] دافع قی
پیلو	درخت مسواک	اراک	درختیست [illegible]	گ ۱	سپج	کتیرا اسپغول	[illegible] صندل	۳ ار	جالی محلل مفتح مقوی باه [illegible] اسهال محلل اورام [illegible] مسواک [illegible]
بهیتا	[illegible]	خرزان	[illegible]	حر	مغثی	روغن	[illegible]	۱ در	بغایت [illegible] محلل اورام [illegible]
بهیوسی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بر	مسدد	شهد و شیر [illegible]	پنیر		مسمن بدن [illegible] قابض [illegible]
[illegible]	[illegible]	طار	[illegible]	[illegible]	[illegible]	قند عرق بید			مقوی باه دافع فساد صفرا [illegible]
[illegible]	.	.	[illegible]	گ ۱ [illegible]	[illegible]	اشیای بارده	[illegible]	۱ مر	مقوی [illegible]
[illegible]	مس	نحاس	[illegible]	گ ۱	مصدر	کتیرا		ار	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گ ۳	مقی [illegible]	کتیرا [illegible]	[illegible]	۱ مر	[illegible] استسقا نافع ۱۲

ن ع مصر ب ض اعمال و خواص

تملی : ستاداب / بیان ... باهیئت بنباغ ... باورالعرو اسپغول ... ل سرخ ... امراض ... باطن ... سنگ گرده و مثانه ...

تملی : ابرالسلاح تخمیت سیاه م۳ مقال ... شهد ... برگ ساہ ... باشهد ... معده ... مقوی العصر

تخم کلی : سادهبه ... کیاه ... م۲ تامل ... چون ... امراض ...

تخم : ... م۲ دوا ... دارچینی ... مقوی ... معده ...

بابها : ... م۲ ... مقوی معده ... ادرار ... مسکن حدت ... معیده ...

قرمونه ... ۲ ... قند ...

تخم بزرگ ... ... شهد ... ... تخم کرده ... توله ... ادرار ...

... ... ۳ ... مسیح ... تسکین ... علما ...

ہندی	ف	ع	م	ط	مضر	مص	ب	ش	افعال وخواص
ترہ تیزک کے بیج	تخم ترہ تیزک	بزر الحرف	تخمیست ریزه تر از حب الرشاد	حی ۲	مورث حمام	کتیرا شیر	تخم بابا ونخود آب	۵ در	مبہی مسقط مسمن مثل بلغم مدر بول [illegible] محلل ریاح ومفاد [illegible] وکلف وقوبا [illegible]
		بزر قطونا	تخمیست که [illegible] ... [illegible]	جرا	طحال و محرور	لعاب و تمر ہندی	شیر خشت با شکر سرخ	۳ تولہ و ۱ ذرہ	ملین طبع ومسہل صفرا [illegible] و غلیان وتپہای حاره را مفید حالی ومخرج اخلاط ثلاثه ۱۲
تگر یا سکندر بالا		ساذج	بیخ گیاہیست بگره ودل بر [illegible]	حی ۲	ریہ	مویزج	[illegible]	۵ در	ملطف مسخن محلل مفتح [illegible] معده وجگر واعصاب وطحال وگرده مسہل صفرا وبلغم تپ [illegible] بول وحیض ۱۲
تلسی	شاہسپرغم / ریحان سپرد	شاہسپرغم	ریحان سبز [illegible] پرور سبک	ح ۱ ی ۲	دماغ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفتح سده دماغ محلل اورام [illegible] خفقان وضعف معده ورباح [illegible]
تلسی کے بیج	تخم ریحان	بزر الریحان	م	حی ۱	دماغ	[illegible]	[illegible]	۱ در	[illegible] [illegible] ودفع [illegible] معده [illegible] ۱۲
تلسی جنگلی	ریحان دشتی	ریحان البری	نبات ریست [illegible]	حی ۲	ریہ ودماغ			۲ در	محلل اورام [illegible] امراض بارده وقطور آن در گوش مخرج کرم دندان [illegible] ۱۲
تل	کنجد	سمسم	دانه ایست سیاه وسفید مشہور	ترا	مطفی الرغم معده	[illegible]	[illegible]	۵ در	صالح [illegible] معدی مفتح مسمن بدن ملین صورت [illegible] محلل ورم [illegible] آثار سیاہی ۱۲
تماکو	تنباکو	تنباک	برگیست مشہور [illegible]	حی ۳	[illegible]	شیر تازه			[illegible] مسکن [illegible] رطوبات دماغ [illegible] رطوبی [illegible] نزلات [illegible] درد دندان [illegible] محلل اورام [illegible] ۱۲

		ط	بعض	معص	۴	ق	اعا	وخواص
تیتیرهٔ	دانه ایست ترش بقدر عدس	سا ۱ می ۲	روگرا	ایسون	[illegible]	[illegible]	قابض [illegible]	رافع الاسباب [illegible]
توتیا	در خبیث [illegible]	ب						قابض مبهی و تورد [illegible] ۱۲
تیز رنگ	اقراص مصنوعی مفتات الحدرن		القوی	[illegible]	۱	صدوار		رادع محلل قابض [illegible] ۱۲
توتیا	رنگ [illegible]	می ۴		شهد	[illegible]	لایو		اکال [illegible]
توت [illegible]	توت [illegible]	م	۲	[illegible]	۱ مصلح			مولد خون [illegible]
توت [illegible]	توت [illegible]	م	سا ۲ می ۱	ینه	شهد	[illegible]	قاطع	وجوش خون [illegible]
[illegible]	[illegible]	حرا	اختا	[illegible]	سهبن ۱			مسمن محلل [illegible]
	تحقیقات [illegible]			[illegible]				[illegible] ۱۲

	ت	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال وخواص
قیراطی	:	.	ثمر نباتیست [illegible] خیار و خیارزه [illegible]	بدرجه الروحت	تفاح	گوشت و زنجبیل	حبیندا		طبیعت [illegible] حرارت مزاج [illegible] مادہ [illegible] زردی [illegible] استسقا و طحال مقوی اعضا [illegible] آن [illegible] دافع فساد بلغم و سودا و صفرا +
قوه میری توشیه	کیدوی تلخ	تبرعالمر	ثمر نباتیست [illegible] سیاه [illegible]	حی ۳	معده	[illegible] روغن	.		[illegible] ان جهته ضیق النفس [illegible] کهنه مفید [illegible] آن بر [illegible] سنولد [illegible] دندان [illegible] کند [illegible]
[illegible]	.	زقوم حجازی	زخلیست از دیار [illegible]	ح ۳ ی ۲	تاکل محرور	شیر تازه	لفظ	[illegible]	مسهل [illegible] اخلاط [illegible] مسهل قوی [illegible] آثار [illegible] مضاد [illegible] آن [illegible]
مشکری	سیال	خرف	م	یا	اعصاب	روغن بنفشه	قیشور	ور	مضاد آن [illegible] اورام [illegible] دندان [illegible] مقوی [illegible] حبس [illegible] [illegible]
تیزیات	.	سانح [illegible]	برگ [illegible] عریض [illegible]	ح ۳ ی ۲	[illegible]	مصطکی و شربت [illegible]	[illegible] بلیغه	[illegible]	[illegible] اخلاط [illegible] مسهل [illegible] مقوی احشا و حواس [illegible] تنگی [illegible] جنون [illegible] سیلان لعاب [illegible]
[illegible]	کل [illegible]	.	گلیست از [illegible]	یا	تابعی			تولہ	دافع فساد بلغم [illegible] صفرا [illegible] مقوی [illegible] آن [illegible] کند [illegible]
	نیواج	.	پوست [illegible]	حی ۲	محرورین	کتیرا	انیسان	۳ ور	[illegible] رطوبت سینه [illegible] رطوبی [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حرا	[illegible]	شکر و الملہ	[illegible]	ور	[illegible] مقوی [illegible] باه [illegible] دافع [illegible] اسهال [illegible] +

ن		م		ل	معص	معص	ب	ق	افعال و خواص
جاوا		وطن چین نیکو	بی ۲	عصب	تکرار	ططباط ۲ در			جاذب اسهال و مدر ... عطش محلل ورم ...
چاکسو	قد ...	علته مدرس	تشریح ... اینست	بی ۲	محرور	... منبر	طوطیا ۲ در		جالی قابض محلل ... قوت بصر ... رادع حرارت ...
جامن		عظیم ... بکار ...	بی ۳	قطایم	...	تمک			... جالب اسهال ... معده ... عرق النسا ...
جابل ومقری ...		... و نیست		معده	... مرطوبین				مفرح و مقوی دل ... جالب اسهال ... قابض
جام کو		...	بی						برگ و ساق او ...
چاندی نقره ...		م	بی ۱	اعماد ...	...	فیروزه ۲ در			مقوی دل و معده ... قوت ... دل ...
جاندانی		...							مقوی قلب ... خفقان و مفرح ... خفقان و وسواس
		سباعی ۲ ...		...	...	آردجو			... ازالهٔ ...

۰	ف	ع	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
چاول موگرا	موگرا	۰	ثمر صیت مغزان سیاه با رایحه ذ[illegible]	حی ۲	محرورین				مفتح جالی مصفی خون فاسد و جذام و جرب قوبا و امراض دمویه و سوداویه را شربا و ضماداً مفید ۱۲ [مجرب ... illegible]
چاهی جوار	یاسمن بری	غیلان	گلیست که چکتر از یاسمن	حی ۳ بر	محرق	روغن گل	دفلی		قلاع و بثور دهن را مضمضةً و امراض بامرو را مفید و آب آن زخمهارا نافع ضماداً و عطرا و مقوی دماغ +
چاده	چاهی خطائی	۰	برگ گیاهی است باخوشبو وا[illegible] با قسام چند	حی ۲	جگر و[illegible] ...	[illegible]	آب تخم و شهد	۲ ر	مقوی قوی و امراض معده و باه ... و منعظ و ملطف و مقطع مفتح و منضج و معرق مسکن عطش کاذب مصفی رنگ و جوش خون محلل مسکن ...
چائی بیل	جوز بویا	بزر ...	ثمر درخت ...	ح ۲ ی ۳	جگر گرم و مصدع	شنیزر ...	بسباسه	۹ ر	مفرح ملطف مسکر ... حرارت عزیزی ... هضم طعام و مقوی معده ... ضلابت جگر و طحال و اورام بارده را مفید و استسقا ... اوجاع مفاصل دور کند
۰	جلان دسیلان	عناب	ثمریست مشابه کنار ...	سا	معده بارد ...	...	بستان ...	۱۰ اعدد	منضج اخلاط ... صدر مسهل اخلاط ... ملطف خون نافع ... صدر و جگر ... ۱۲
چیچینڈا	۰	۰	ثمر گیاهیست بسیار طویل ...	بی رح	مزید بلغم	گوشت ... گرم مصالح			رافع موست و لاغری بدن ... مزاجان را نافع ... بیخ او مسهل ... را مفید
جرائکس	کاوسکے	اذخر	گیاهیست خوشبو	حی ۱	گرده محرور و مصدع	گلاب ... نیلوفر ...	زعفران ...	۲ ر	محلل ... مفتح سدد ... منضج اخلاط ... مسکن اوجاع و امراض بارده ... مقوی معده ... ۱۲
جراتیه	نی ساوینی	قصب الذریره	گیاهیست معروف	حی ۲	کمرکاه	نیسون	مدر صندل زعفران	۷ ر	ملطف مدر ... محلل مقوی جگر ... استسقا ... معده ... جرب و جذام ... ۱۲

٤٠

چوزن	پیپه	شحم	م	حر	زیت	محلل ورا صلابه ... ! و مانع ورم طب
چشمها	خار و ازکه	اکمه	نباتیت گل سرخ	ن	تخم او	براسیر و وباء ... و عرق ... استسقا ... و ... مانع ... جرب ...
چرس			متمم ...	حی	...	... مخلل ... بصر ... ظاهر ... باطنیه
چرونی	عقل ...	البسه	باز ... نباتیت	حی	شهد	الفتا ... مسهل ...
تخت	...	شبه	معترفه	حی	...	... محلل ...
			دست ...	حی	...	مسمی محلل ...
			م	الفوی	...	حالی ... مقاصل ...
قندز	...	...	حرم		...	... ریاح

•	ف	ت	م	ط	مص	مض	ب	ق	افعال و خواص
چکسی ول	پوریں	دوغل	م	حی ۲	بریه	منبع عربی		مر	قابض رادع مقوی اعصاب و قلب و معده و مسهل بلغم +
چکوترو	چکوتره	•	نوعی از لیموں است بقدر [illegible]	بزر ۲	سینه	قند	اناس		مسکن تشنگی و صفرا و مشتهی مقوی معده قائم مقام اترج
چکرداه	•	•	و این است [illegible]	حی					مسهل اطفال و دافع قولنج [illegible] +
چلابا	حلابا	•	[illegible]	حی ۲	مصلح محرورین	ترشی	[illegible]	۳ در	مسهل [illegible]
چل پیل	پیل آبی	فلفل الماء	[illegible]	بی					قابض مقوی دل [illegible]
•	چلغوزه	•	م	ح ۲ ر ۱	[illegible]	[illegible]	بادام شقاقل	۵ در	مسهی و مشتهی طعام و مقوی دل و اعصاب [illegible]
جل کتی	•	[illegible]	[illegible]	بر					ضماد [illegible]
جل نیم	•	•	نباتی است که بر کنار دریا سبز شود	حی ۲				در	[illegible]

ن	ع	م	ط	مص	مص	ب	ق	افعال وخواص
جمالگوٹہ	خطائی تخم	حب السلاطین	تخمیست سیاہ مغز سپید	حی م	مقی محرور	شیر [illegible]	ریدی	مسہل بلغم و سودا [illegible]
چنا	نخود	.	م	حی ا	مثانہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چناباہر	.	.	[illegible]	حی ۲	[illegible]			مسہل بلغم خام و غلیظ محرق و امراض صفراوی و سوداوی را نافع و آب سرد [illegible] فصل او است
چنار	دلب	.	[illegible]	[illegible]	حواس	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چنبک	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی ۳	سینہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]
چینیا	.	عافر	[illegible]	حی	قاطع			بوئیدن مقوی دل [illegible]
.	.	گل [illegible]	[illegible]	مصرع	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
سپید	سپید	.	[illegible]	[illegible]	قاطع باہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]

۰	ف	ت	[illegible]	ط	مش	مس	ب	ن	افعال و خواص
صندل طال درکت چیدن	صندل سرخ	صندل	در تقویت عظیم چیز آن مستعمل	باه ۲ ی ۳	سورنجان خارش	روغن گل و سرکه	صندل سفید	سمر	اسهال دموی و خفقان و درد کند و سرخ ورم ... [illegible] مسکن حرارت ۱۲
چندرس	سندروس	۰	چیزی است شبیه کهربا زرد و سرخ رنگ ... [illegible]	حی ۲	گرده	صمغ عربی	کهربا شمعی	۲	مجفف رطوبات دماغی و سایر اعضا ... [illegible] ... ظاهری و باطنی قاطع بلغم ... [illegible] مقوی ... بصر ۱۲
عکبری	۰	۰	ثمر درختیست چون ... [illegible]	حی ۲	بادیان	[illegible] زیاده کند	سرخ کبابه	۲	آرزوی طعام پیدا کند و مشتهی ... [illegible] ۱۲
حراسا	خار شتر	حاج	گیاهیست که ... [illegible] ... منعقد	حی ۲	سیر گرده	کتیرا گل نیلوفر	چند قوتی و سندروس	۲	رادع مفتح حال تریاق سموم و امراض بارده ... [illegible] ... مفاصل موثر ۱۲
عواد	رزه مکه	[illegible]	دوا ... [illegible] ... کلان سفید	مایل حرارت دریای ۲	تقبیل خشاع	گلقند			قابض طبع ... [illegible] ... زیاده ۱۲
جوالکاس	۰	نارول	نکیست سپید ... [illegible]	حی ۳	محرک نی	[illegible] صمغ عربی	نمک تلخ	۳	محلل رادع قولنج ... [illegible] ... سنگ مثانه دور کند ۱۲
۰	چوب بلسان	عود بلسان	چیزیست گندم رنگ با خوشبو	حی ۳	اعا	کتیرا ... [illegible]	حب بلسان	۱	مفتح سده مقوی قوی ... [illegible] ... زهر سموم ۱۲
چوب چینی	چوب چینی	خشب الصینی	بیخیست گلابی رنگ	مرکب القوی مایل بحرارت	محرور	انار	عشبه مغربیه	۲ ۹	ملطف محلل ... [illegible] ... مجرب

ن ما س مض ب ق افعال و خواص

حیات جوب الحیات چوبی است اجلبر یضعف الرایحه گی ۲ مفتح محلل ادرار و دیاح طمث المغیله اوجاع یا شرافقیت و قوت قالضه و چیضه و اسهال

جه جه تیسیر م لی ۱ اما شاهد روغن مصالح قلیل الغذا قابض مخفف رادع مسکن جوش خون و صفرا و عطش و حدت تب حاره و سل وزات المجنب و سفال و صداع حار و درد

جوبیر حوبیه العراق م حی ۲ نفاخ بادمان المیر خوردن مسس بدن و ده بشره مارد طین منقی بشره گردد و نشانه دهنها و ان محلل اورام

تری ربار لساه بوست زیرین ... حی ۲ سعیع صندل جابرل هم مقوی معده و کبد و باه و منعظ و مفتح سدد و مجفف رطوبات و محلل ریاح و صلابات نافع العصاب فضلات معده لطف منعت

الهو ثمر نقیت مرد بلی ۲ د شهد و انزروت دهن بادام پنج انار بعض دعابس خون مقوی اعصاب و معده و مبرد امعا و تسف رطوبات ارعروق مسک منی نافع لسان مصفی دوی و بس خوش کند

حور جلدم برالیست ... حی ۳ روغن ... شاهد مقوی باه مسمن بدن منعت سنگ قاطع شهوت

چوک ... بی قند لیمو می معده رادع صفرا و خون و نفخ شکم و ضم و ترب و جذام و امراض علدی را نافع مانع سمیت عباالکوطه

سبستان مقعد ساق ... لی ۲ عناب مرزون اناره سفیدنخره و انار مقوی جگر و لین و سوزش سینه محرورین و دره صفرا را نافع و اشتها و طعام آرد

نام			ماہیت	طبیعت	مضر	مصلح	بدل	مقدار	افعال و خواص
چنگ کرنج	تخم ترتیزه	تخم خشخاش	تخم سیاه مایل بسرخی	گ ۳ ی ۲	طحال و گرده	را زیانه و قند	تخم ترنگ	۲ ر	قابض نافع امراض دل و جگر و معده رقیق و یرقان
چولائی کا ساگ			م	بر ۲	بطئ الهضم	سیر تریاد	خرفه	۷ ر	اسهال دموی و صفراوی و مطفی مره صفرا [illegible]
					دیر و زرد	اطریفل شاه			معین طبع مرطب بدن قلیل الغذا مطفی حرارت مولد خلط صالح مسکن تشنگی و مرکز حار در
جوبه	آہک	نوره کلس	م	حی ۴	اکال	روغن بادام	ہڑتال	۱ ر	قاطع نزف الدم رحمانا آن حابس اسهال محلل اورام نافع عرق النار ۱۲
جونک کی بیٹی			نباتیست برگ آن با زوجت و ثمر آن نون تر لوبیه	ی					دافع صفرا مسکن محلل جالب صحبی سوزاک و آتشک را نافع ۱۲
جیپہ کٹی	گوشتی سا	اذان الفار	نباتیست برگ آن چون گوش موش	حی ۲	مثانه	مرزنجوش	مرزنجوش	۳ ر	مدر بول محلل مفتح امراض بارده تقویه دماغ و صرع را مفید و سعوط آن تقویه را نافع ۱۲
حیاچه	دوغ	مخیض	در غلیت رقیق	بر ۲	حمیات مرکبه	سکنجبین نزوری			مسکن تشنگی مولد خلط خام و سمن بدن و محرک باه محرر بدن و دفعه حدت آن ہوش و زہر را قلاع را نافع ۱۲
حیالمر	باقلای مصری	ترمس	تخمیست از باقلا کوچکتر سپید مایل بزردی	حی ۱ ی ۲	بطئ الهضم	نمک و صعتر	لوبیا و تخم حرمل	۵ ر	مفتح سده کبد و طحال محلل صلابات جالی مدر ... جنین مخرج کرم دافع کلف و برص و بہق نافع ورم طحال
حیاو	گگر	اظفار الطیب	درختیست کوچک بر ساحل دریا می	ب ۱ ی ۲	سر	شهد	گلنار	۲ ر	قابض رادع محلل مفتح سده جگر و ورم صلب جگر و طحال دور کند ... آب در شکم را بخاصه ورم طحال دور کند و قاطع نزف الدم ۱۲

و	ن	ع		ط	مع	مص	ب	ق	افعال وخواص
چهرپله	ودالی ودالہ	اشلان [illegible]	[illegible]	تورتا	[illegible]	انیسون	رماما سنبل رو	١٠	[illegible] ودماغ [illegible] .. [illegible] ع وزرد قلیان روح کبد را [illegible] مقوی معده [illegible]
جهرجهر صحرائی	سنبد وکنا	خبیرا	خریست [illegible]	تی ٢	سبا	ومورکه	شکر	[illegible]	[illegible] مقوی معده [illegible] [illegible] دندان [illegible]
مارا	عزما	ثمر	م	حی ٢	ده در	مصطع باوام	اب انارو	موزسی	مولد خون صالح [illegible] تافع فالج ولقوه [illegible]
جیت بره			[illegible]	حی ٢					آب برگا و مسهل بلغم [illegible] برگا و محلل اورا [illegible]
چیبا	وشیر و	بیخ برند هندی	[illegible]	حی ٣	ربه وکبد	مزرم عرق	زنجبیل	٣	[illegible] محلل [illegible] مسهل اخلاط [illegible] مفاصل [illegible]
چیبنا	ارزان	وجمن	خلالیت	بی ٢	مسدد	قندو رو	برنج		[illegible] الطبع [illegible] ١٢
.	.	حاشا	[illegible]	حی ٣	ربه	طباشیر	الیفون	٢	محلل [illegible] مسهل بلغم [illegible] معید ١٢
.	.	[illegible]		رع ٢	حلو	بنفشه	سعالی	٢	[illegible] مقوی [illegible] امراض سودائی [illegible] سینه [illegible] ١٢

				ط	مص	مص	ب	ق	افعال وخواص
.	اسماعنونیه	تحمیت یونانی نام		ح ۲ ر ۱	محرورین مصلح ونقی	سکنجبین و فواکه حامضه	مقاتل	۲م	مبهی مشتهی طعام مقوی اعصاب و اعضا و باه منفتح سدد و کاسر ریاح و جشاء نافع لقوه و خدر و کزاز و رعشه و اوجاع مفاصل بارده امراض جگر و یرقان و استسقا را مفید
.	جوارم فرم	شماع	نخودیست کرویه بیان شکست نکروین [illegible]	حر			موم و مغز ساق	لالیوس	طلای او محلل سختی بارضا و اکال قروح و جرکی و رفع شقاق لب و مرطب اعضای مجففه ۱۱
.	حسن یوسف	حاشیش	دانه ایست سفید زرد [illegible]	حی ۲	کربا مقی	شیر تازه	سبوس سبغول	۲م	جالی و مفتح رنگ رخساره و انار حکه و جرب و [illegible] خوردن قاتل ۱۱
.		تماما	نباتیست [illegible] [illegible]	حی ۲	معده	کرنس	اساروی	۵م	منفتح مقوی کبد و رحم کبد و رحم و نقرس را مفید +
اما یه وربا	اشن کبکان	جیند بیدستر	خصیه جبوانیست آبی	ح ۳ ی ۲	محرور	شربت بنفشه	وج ودار فلفل	۳م	منفتح سدد محلل تریاق ادویه بارده و قتال مهیج حرارت غریزی نافع امراض بارده دماغی و اعصابی و رعشه و فالج و مقوی باه و رحم ۱۱
خربوزه	خربزه	بطیخ	م	حر ۲	سکنجبین بتحاط نائب	سکنجبین او شهد	دوغ		جالی ملطف سریع النفوذ مرطب مسمن مفتح مصلح حال گرده مدر بول و شیر یرقان و استسقا را نافع مخرج سنگ و اشام خوردن مورث تبهای عفونی و دوست و مقی و دمنادن کلف را نافع ۱۱
تخم خربزه	تخم خربزه	بزر البطیخ	م	ح ۲ ر ۱	سیرزه اختنا	شهد و بنفشه	جاخوزه	۹م	منفتح سده کبد مدر بول منقی گرده و مثانه و اعمادلین طبع و حرقه بول ندر کند مزید شیر و منی منعقد جالی کلف طلا ثر +
تخم به بستر	تره خربزه	بقلت اکحمقا	تره معروف	سا ۳ ر ۲	مورث باریکی چشم	گرانست [illegible]	کاهو	بقاولی	مسکن حدت صفرا و خون و جگر و معده و رو قب بول و مثانه و عطش صحالی ۱۱

ه | ف | عا | | ط | مضر | مص | ب | ن | افعال وخواص

تخم ریحان | تخم شربه | بزر الریحان | م | ب۳ ر۲ | بادرنجبویه / معده بارد | قند | تخم ریحان ... | تسهیل صفرا ... وتشنگی ... وصداع حار وحرارت معده ... ونزف الدم را مفید ۱۲

مربو | ... | ... | ... | ... | ... | ... | ... | ... | قابض ومقوی بدن ... اعضا حابس اسهال قاطع نزف الدم ... ورد

منس | ... | ... | ... | حی ۲ | ... | ... | ... | ... | منفرح مقوی قلب معده ودماغ ... خفقان وسیلان منی ... مفرح ... ۱۲

... | ... | ... | داء الیست | ب ر ۲ | ... | شهد | ... | ۱۱/۱ | ... منضج مواد ... قابض ... سینه ... دق وضعف جگر را نافع ... ۱۲

... | ... | ... | ... | ب ر ۳ | ... | بادیان | کاهو ۴ | حرارت جگر وسیلان ... را نافع قاطع اسهال ... سینه ... بوداده ... ۱۲

خطمی | خطمی | بزر الخطمی | م | برا | ... | ... | عناب | منضج محلل ... مرخی ... دماغ ... را مفید ... ۱۲ نیلوفر ... ورم ... منضج اورام ۱۲

تخم کل خطمی | ... | ... | م | برا | معده | شهد | خاکسی ... | ... منضج محلل مسکن درد ... ادرار ... نافع ... ۱۲

... | ... | ... | ... | ... ملین مسکن ... واسهال ... ادرار ... نافع حابس ... ۱۲

ہ	ف	ع	م	ط	مض	مس	ب	ق	افعال وخواص
خوبکلان	خاکسی	حبتہ	دانہ ایست اخیر تقدیر خشخاش	ح ۲ را	مصلح	کتیرا	نوزوری در ماہ	۱ماہ	سہل مشتہی محلل مقوی معدہ و ہاضمہ نافع سعفہ وصدری ومثری منضج ومصفی رود ومشری آن در خمیر سرفہ ... رامفید وباشیر مسمن ۱۱
خربانی	شکر بادام وزرد الو	مشمش	ثمر ایست معروف	حر ۱	تفاح مربع العفو	شکر وسکنجبین	اثرو		مسہل صفرا مسکن تشنگی وجوش خون منضج وملین صلابات منفع وحمی صفراوی ورد موی رانافع
ڈابہ	.	.	قسمی از کاواست بسیار مصلب در دریا بودن غار ...	ب					نافع وشواری بول منفعت سنگ مثانہ دافع فساد بلغم وصفرا وخون ودرد مثانہ تشنگی ودامراض معدہ رامفید ۱۱
اترن	بیخ ہندی الکبیر شطالی	اصل السلاطین	م	حی					حادہاضم دافع فساد بلغم وخون واستسقا واماں عصار رامفید قابل کرم شکم
داربی برگد	ریشہ برگد	لحیۃ التیس	ریشہ ایست کہ از درخت برگد فرو ... ہا آید	س ۲ ی ۲	گردہ	عناب وتباشیر	رسوت واقاقیا	۳ماہ	قابض قاطع نزف الدم واسہال مزمن ودموی وقرحہ بدیہ رامفید مقوی معدہ وضماد محلل ورام ومنقی قرح جنبیشہ ۱۱
دال چینی	دار چینی	دار صینی	پوست خوشبو معروف	می ۲	مثانہ ومصدع	مصطگی رومی وکتیرا	کبابہ وتج	۱ماہ	ملطف مفتح مفرح نفس منضج اخلاط حافظ ارواح وقوی ثلثہ محلل ریاح مدر بول وحیض مقوی باہ نافع خفقان واستسقا وجنون
لمبی دحکم	.	.	درختیست خارناک	ب					دافع فساد بلغم وصفرا وخون وبواسیر وزرد می بدن
جوزبست ہاتی	داہپیل	عاج	م	بی ۲	ریہ	شیر ومصنوع	شاخ بنر	۱ماہ	براوہ باشہد مقوی حافظہ وفہم وحابس اسہال ونزف الدم در طلا معین ... وبکر ... معدی الدم معین حمل

	ع			ط	مض	مص	ب	ق	افعال وخواص
	وشیرزق وقنبیه	نباتیست گل آن کوچک مشابه به گل		حی ۲	وعفص		و	افیتین بادبرنگ	مفتح سده قاطع بلغم محلل اورام ...
	دروسیج عقربی	بیخ عقربی شکل		حی ۲	معطش	محرورو	بادیان و	۵	محلل بلغم و سودا ...
		نباتیست ...		حی ۲	سینه	ضمع عربی	رفیدی	۲ نخ	مسهل ... اطفال مفید
دردب	مرنج و فرنیه	اسلوه عقب	گیاهیست ...	ب					دافع ...
دروی	شیرباه	.	یابیست شیراز ...	حی		نفاخ			دافع فساد ... مفید
	شیرشتر	لبن اللقاح		م	بخشکی	بیخ مایل معطش	شکر	شیرگاو	... اورام باطنی و استسقاء ... مفید
	شیربز	الماء		م	حیفنه	برمایل بکرات	نفاخ	شیرگاو	ملطف ...
	شیرزن	لبن الانسان		حر		و ...			مقوی ... مفید

[illegible]	ف	ع	م	ط	مض	مص	بد	ق	افعال و خواص
دوده جوش	شیر زن	لبن النسا	م	براوز تخم و حراز بسر	مضر المعده	شکر شهد	شیر خر	[illegible]	مرطب مقوی دماغ و باه مدر مفتح سده و بشموم ملین طبع و صوبت سینه و سرفه یابس را مفید و سعوط آن نافع بیخوابی و یبوست دماغ
دوده گای	شیر گاو	لبن البقر	م	تخم بارطوبت معتدله	مضر احشا	شکر و شهد	شیر خر	مرطب سار	کثیر الغذا سریع الهضم مولد منی مقوی دل و دماغ ملین طبع مسمن بدن جالی مفتح مبهی رافع غم و وسواس و خفقان نافع سحج و سل و قرحه ریه
دوده گدهای	شیر خر	لبن الاتان	م	ابرد و ارطب	مضر بدن و معده ضعیف	گلقند	شیر گاو و شیر بز	[illegible]	مرطب مبرد مغزی جالی مفتح مقوی قلب با درمان سل و قرحه ریه و حمیات حاده و سرفه حاره و ضیق النفس و استسقا و لاغری را نافع
دونا مروا	مرزنگوش	مرزنجوش	گیاهیست مشهور با بوی خوش گل آن سفید و برگ آن شبیه با تخم ریحان	ح ۳ خ ۱	گرده و مثانه	کاسنی و خرفه	افتیمون و گل نیلوفر	[illegible]	ملطف محلل مفتح جالی جاذب نفخت و لقوه و صداع ریحی و رطوبات دماغی و درد سینه و ضیق النفس و درد ریح ریحی را سود بخشد و طحال را استسقا مفید منقی دماغ و بوئیدن آن نافع زکام و فالج و سبات
طویلکه کو تیا	برگ بلیه	-	برگ مدور سبز	و گل آن ابی	-	-			مشتهی طعام محلل ریاح ... ریاح شکم و قولنج و بواسیر و دران شکم را نافع و گل آن قابض و رافع طمث مدر بول
تبلیا کجا گز و جیالو نمه	تخم و کوچ پلم	.	ضعیف بزرگ بزرگ	خ					رافع امراض گرده و بواسیر قابض محافظ منی ...
تیا کا بیج و بلامری؟ بره	تخم بلیه	.	تخمیست که در غلاف عیان باشد	حی					آشامیدن آن بواسیر را مفید و روغن آن محرک باه
دارو	.	.	درختیست بسیار و گل آن مستعمل	ب ۲ ی ۳		.	-		قابض و کرم شکم را زایل و اشتها آورد و اسهال را دور کند و در آب جوشانیده نشستن تبریج مقعد را مفید است

م ط معں ب ث افعال و خواص

دار هو ... بی ... همه نوع اسهال را مفید و نشتها را نافع

داذی ... متعملست ... نع ... درتقیت آن ... حابس اسهال و نافع مثانه صفرا و خون قاتل کرم شکم و حابس خون حیض ... [illegible] متعدد را نافع

دهتوره ماتوره جوزالماثل تخم آن ریزه و مدور ... ب ۴ ... مورث جنون ... بادبان ... نفاخ ... مخدر قوی مسکر منوم مسکن صداع صفراوی و دموی ... اورام ... رطوبات غریبه ...

... گیاهی است ... ع ... ربه ... [illegible] ... ارث ... و دوران سر ... استسقا و سیلان منی و ضیق النفس را نافع ... مقوی معده و جگر

دهشیا ... م ... ب ۲ ... مقل مکی ... تخم ... مقوی ... صفرا ... دیگر را نافع

سنه فرنگ ... ح ۴ ... مقرح ... روغن زرد ... فیروزه ... مقوی ... [illegible]

بنبید ... ح ... نفاخ ... [illegible] ... الم ... گوشت نافع ... جمیع افعال ... کرده

دی ... ۲ ... طب مسکن ... مقوی ... [illegible]

									افعال و خواص
•	ویودار	شجرة الجن	درختیست عظیم [illegible]	حی ۳	مریه	روغن کتیرا و بادام			رادع محلل [illegible] و اورام بارده مسکن [illegible] لقوه را مفید مفتح
دیکیون	نعال مسبار	توبال النحاس	ریزه های ریک از مس	حی ۳	مورث مغص [illegible]			ا	جالی منظف [illegible] مانع انتشار قروح [illegible] مفید منقی مسهل بلغم
اب	•	•	[illegible]	حر	محرورین	ترشی	قند سیاه		مقوی اعضا مولد اخلاط ثلثه مدر عرق مسقی ۱۲
•	•	راتینج	صمغ صنوبریست [illegible]	حی ۳	مهیج اورام	آب کافه	علک البطم	۱	بارزه و تحلیل [illegible]
[illegible]	•	•	میوه هندیست شیرین	بر	قابض شکم				دافع فساد بلغم و صفرا
•	راسن	زنجبیل شامی	[illegible]	حی ۳	مصدع و مضر محرورین	انار ترش و تخم خشخاش	ابرسا و [illegible]	۵	مفرح مقوی دل [illegible] محلل ریاح
رال	لعل بهری	[illegible]	[illegible]	حی ۳	ریه و معده	شهد و خشخاش		۲	محلل جالی [illegible]
رام تلسی	بلنگ مشک	فرنجمشک	نوعی از ریحان	حی ۲	مصدع محرور	بنفشه و سکنجبین	لونگ بادرنجبویه	۳	مفتح سدد دماغی [illegible] خوش کند

د	ت	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
رانگله	اندیر	[illegible]	م	۳ی	قاتل	فی الفور وشیره	سرد	۲ خ	زهر مار قاتل سرعی چشم [illegible] اخبان و باروغن درم [illegible] معده [illegible] نافع و [illegible] آن سوزاک را نافع ۱۱
رائی	۰	خردل	دانه‌ایست [illegible] سیاه و [illegible]	۳ی	مقوی	[illegible]	[illegible]	،	مسهل و مقوی باه [illegible] معده [illegible] نافع [illegible]
راتیانج [illegible]	۰	[illegible]	[illegible]	[illegible]					صفرا و حرارت [illegible] و [illegible] مالش [illegible] خارش و [illegible] بدن دور کند ۱۱
رتالو	۰	۰	[illegible]	بر	[illegible]	[illegible]			نافع صفرا و حرارت [illegible] قوت بدن و باه [illegible]
رتن جوت	[illegible]	[illegible]	[illegible] سیاه	حی ۲	[illegible]	[illegible]	اقوال	بر	محلل [illegible] محلل ورم [illegible]
زرداج	۰	[illegible]	[illegible]	ح ب					مقوی اعضا [illegible] نافع ۱۱
روذتی	۰	۰	[illegible]	حار و [illegible]	نفاخ	نبات		۱۲	مقوی بدن و مسمن [illegible] و باه را قوت دهد

نام	ع	ب	م	ط	مضر	مص	ب	ق	افعال و خواص
رسکپور	.	.	[illegible]	حی ۳	اعضای تیره	تیزکار	بجا گرید	[illegible]	[illegible] … وضاد او از روغن امراض جلدی را دور کند
[illegible]	.	عنقنقس	م	[illegible] درحی ۲	طحال	انیسون مصطکی	زوفا و صندل	۲ مس	قابض رادع محلل [illegible] … را مفید
روباهی	[illegible]	اطلیساو [illegible]	م	حی	سعده	روغن بادام	مرزنگوش	۴ در	مجفف مقوی اعضا نافع سبل و قروح [illegible] … صلابت طحال
.	روغن بادام	دهن اللوز	م	مع	احشا [illegible]	مصطکی	روغن خشخاش	۱ در	منوم ملین مرطب دماغ مصفی صوت دافع [illegible] مسهله مقوی معده و اعصاب
.	روغن لبنان	دهن اللبان	م	حی ۲	محرورین	شیر	نارجیل و روغن زنجبیل	۲ مس	مقوی دماغ و اعصاب معده و رحم و ملین صلابت معده و کبد منفعت سنگ گرده و مثانه و امراض بارده [illegible] را مفید
.	روغن [illegible]	دهن [illegible]	م	حی			روغن زیتون		دافع فساد اخلاط ثلاثه و جذام و ثآلیل کرم شکم و مقعد
.	روغن انجیر	دهن الخروع	م	حد			روغن زیتون		محلل معده [illegible] دافع فساد استسقا [illegible]
.	روغن خشخاش	دهن الخشخاش	م	بر ۲	سعده				منوم مسکن درد سر مقوی دماغ [illegible] را مفید

ن	ع	م	ط	مض	بعض	بدل	ن	افعال و خواص
روغن [illegible]		م	می					نافع درامیل و سرنج بارده و اوجاع مفاصل و جرب خدام
روغن زیت	دهن الزیتون	م	حرم	معرب	وشیر	روغن [illegible]		نافع منعش [illegible] اوجاع بارده را مفید
روغن [illegible]	دهن [illegible]	م	حر	معدد				مقوی اعصاب نافع امراض بارده بلغمیه [illegible] محلل مواد بارده
روغن سوسن	دهن السوسن	م	حر۲	معرب	مسکه	روغن زیتون		نافع [illegible] جرب و امراض گوش
روغن کاهو	دهن الخس	م	بر			روغن کرم		محلل صلابات و مرطب دماغ [illegible] مالیخولیا و صرع [illegible] مستی شراب موثر
روغن کتان	دهن الکتان		حر					[illegible] مقوی اعضا دافع [illegible] مقوی [illegible]
روغن کنجد	دهن [illegible]	م	ح	مقر معده	[illegible]			مقوی اعضا [illegible] دافع [illegible] نافع [illegible]
[illegible]								مرطب بدن و دماغ دافع [illegible]

				ط	مص	مس	ب	ق	افعال وخواص
ریوند قصد تل	.	.	نبا آنست بقدر بکمرغ مشابه از نخر	ب			.		دافع گرمی دل و معده و سوزش اعضا و تنگی نفس و سرفه
روهنی	.	.	نبا آنست	حر					دافع کرم معده و امراض بلغمی و بیماریهای دل و فساد و ضعف و بلغم و صفرا و سرفه و تپ را ۱۲
ریبرا	.	.	... آیست هندی	ح	.	.			مسهل و دفع ریاح و امراض کبد و طحال و استسقا نافع ۱۲
ریشه	فندق هندی	فندق هندی	م	حی ۲	مورث ثقل و ستقے	سکنجبین روغن بادام	[illegible]	۲ م	مقوی معده و اعضا و اعصاب و مشتهی و القوه و دافع [illegible]
ابریشم	ابریشم	ابریشم	م	حی ۱ یبع	گرده و معده	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مفرح [illegible] و قوت حافظه و [illegible] و رافع خفقان و [illegible] [illegible] نافع و سوخته او و جالی [illegible] ۱۲
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ۲ ی ۲ بارطوبت [illegible]	طحال	[illegible]	[illegible]	۵ م	قاطع [illegible] مفتح [illegible] و [illegible] امراض [illegible] و طحال [illegible] نافع معده و کبد [illegible]
.	[illegible]	ریباس	نبا آنست [illegible]	ی ۲	[illegible]	[illegible]	حامض اترج	[illegible]	قاطع [illegible] مقوی معده و احشا و جگر [illegible] و [illegible] و مشتهی [illegible] و رافع [illegible] ۱۲
ریوند چینی	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی ۲ [illegible]	ثقل و [illegible] اطفال	[illegible]	[illegible] و سنبل	۵ م	مسهل صفرا و [illegible] مسهل اخلاط غلیظه [illegible] نافع و ریاح و امراض [illegible] و [illegible] ۱۲

افعال و خواص

زراوند مدحرج ... زراوند طویل

زرنشک ... ابرباریس

رفتار ... رومی

زمین قند

زنگی دارو

زنگار

•	ت	ج	م	ط	مص	مص	ب	ق	افعال و خواص
•	زهر مهره	فادزهر معدنی	سنگیست به رنگ سفید مایل به زردی و سبزی	ت ع			زرد و زهر حیوان	ا	موافق جمیع انواع زهر دافع سموم و تلطیف اخلاط و مبهی و مقوی قوی دارواح و اعضای رئیسه و اعضا دماغ [illegible]
•	•	زیتون	درختیست که او را سالیان بسیار بماند و از چوب آن [illegible]	ح ی			روغن زیتون	[illegible]	مسخن لین بدن مدر بول مفتت سنگ مقوی [illegible] مقوی اعضا مانع [illegible] عرق ۱۲
زیره سپید	زیره سفید	کمون ابیض	تخمیست [illegible]	ح ۲ ی ۲	ریه	کتیرا	اجواین و زیره سیاه	۲	مقوی معده و امعا و کبد [illegible] و مسخن و محلل ریاح و ورم مقطع بلغم و آب [illegible] قرحه چشم و ظفره و سبل ۱۲
زیره سیاه	زیره سیاه	کمون بری	تخمی باریکتر از زیره	ح ی ۳	ریه	کتیرا	زیره سفید	۲	مسخن ملطف مقطع محلل مجفف قاطع سیلان رطوبت معده محرک اشتها مدر بول و حیض
سابودانه ساگودانه	•	•	[illegible]	ح ۲ ر ۱				[illegible]	مقوی مبهی مغلظ [illegible] بدن ملین طبع اگر با شیر [illegible]
ساتر	اوشن و اوشن	صعتر	[illegible]	ح ۲	ریه	سرکه	پودینه کوهی	۲	محلل بلغم و ریاح مفتح مقطع ملطف مجفف مبهی مشتهی منقی معده از رطوبات نافع صعود ابخره ۱۲
سانگهو	سال	ساج	درختیست کثیر الورق ثمر آن بقدر فوفل	ب ی ۳	جگر	عناب		۳	براده آن مسکن تشنگی و سوزش معده و با شهد ممزوج [illegible] محلل اورام و پوست او قابض شکم ۱۲
شابکیکی	پوست انار	[illegible]	پوستی است [illegible]	ح ی ۳	[illegible]	کشنیز و روغن زرد	مهلا ورد	۸	خوردن برای جذام [illegible]

نا	نام	ش	ام	ط	معن	مفی	ب	ق	افعال
مازریون	شامانج	[illegible]	قاقلهٔ	بلی	مولدر سپید	روغن زند			دافع فساد و صفرا خشک کننده و مفرح [illegible]
سپاری	پوپل	فوفل	چند خشم	۲ ل	[illegible]	کیتر	[illegible]	۴	قابض [illegible] دافع صعود [illegible] دافع رطوبات دهن و سستی دندان مقوی دل و باه و اعضای [illegible] [illegible]
سنادر		[illegible]	اورمت سفید	[illegible]	مسهل	شهد	[illegible] سفید	۲	مسهل [illegible] دافع [illegible] و اوجاع مفاصل [illegible]
سنجی	تملیا	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ریه	روغن [illegible] زعفران			[illegible] و اکال [illegible] مقوی معده [illegible] دافع [illegible]
سادهساگن			[illegible]	ب					دافع فساد صفرا و [illegible] [illegible]
سریز			م	[illegible]		منابی		۲	مفتح [illegible] سودا [illegible] جگر و طحال [illegible]
سرسون	سرشف	خردل	[illegible]	۲	گروه	[illegible]	خردل	۲	[illegible] دافع فساد بلغم [illegible] عرق النسا [illegible]

معتدل [illegible] جذام [illegible] قاتل

								ب	افعال و خواص
سرمه [illegible]	ترکی [illegible]	سلطانی [illegible]	م	ح	—	—	—	.	سرمه آن بیاض چشم را مفید مقوی باه و مغلظ منی و اگر با آب جو بسایند و در بینی کشند زکام را مفید و روغن آن برص را مفید
سرکه	سرکه	خل	رطوبت است [illegible] از انگور [illegible]	ب یا حار [illegible] لطیفه	اعصاب و ریه [illegible]	علویات و شیر [illegible]	[illegible]	اوقیه	قابض مجفف [illegible] قاطع اخلاط غلیظه قاتل کرم شکم [illegible] سرکه تازه [illegible] ورم طحال و نفخ شکم مفید
سرنجی [illegible]	.	.	[illegible]	م					خوردن برگ [illegible] مفاصل و تمام بدن مفید [illegible]
سواد سوزانی [illegible]	[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	سر و دماغ [illegible]	[illegible]	کلفه		رادع [illegible] سوزاک مجرب [illegible]
سرو	سرو	عرعر	[illegible]	ح [illegible]	ریه	کتیرا	[illegible]	[illegible]	قابض [illegible] قاطع [illegible] الدم [illegible] عفونات [illegible]
سردالی [illegible]	.	[illegible]	[illegible] برگ آن [illegible]	مرکب القوی [illegible]	[illegible]	عناب	[illegible]	[illegible]	[illegible] سوزاک [illegible]
[illegible]	.	[illegible]	[illegible] سیاه [illegible]	مرکب القوی	[illegible]	عناب	[illegible]	٥ [illegible]	مقوی باه و مغلظ منی نافع سوزاک و [illegible] و فساد خون
[illegible]	.	.	[illegible] برگ آن [illegible]	[illegible]					[illegible] و گل آن [illegible] مفید

ن	ف	...		ت		اصص	مص	ب	ن	افعال وخواص
سرسِتہ	میر شیم	عربی	چیزیست سیاه مانند ... تیار میسازند بسیار شکسته	ح ۱ / ی ۱	مسدد	مارالاصول	سشوم ماهی	۲ر		عرق ... نافع سل وقروح ... بالطبع وحابس خون و ... آن محلل اورام
میرشِنام	میرشیم ماهی	عربی السمک	چیزیست ازلس ماهی تیار میسازند	ی ۱	مسدد	مارالاصول	زنت			نافع سل و ... آن نشاق ... ورانع جرب ... و ... آخر را نافع ۱۲
خیکا	سفیداب	اسفیداج	چیزیست مانند ... بسیار سفید ... از ... ساز ند	ب ۳ / ی ۲	موذی خناق و قاتل	قی نمود شوربای ... خوردن	مرداسنگ	۲ر		مجفف قروح ... وجرب و حکه و باسفیدی بیضه رافع شقاق ... تا طلع لحم زائد ... نافع درد چشم
•	تیا / محموده		... اگر ... مانند سفید شود	ح ۳ / ی ۲	دل و معده و کرب	انیسون ... روغن بادام	صبر زرد هلیله زرد	۲ ر / قی		ملطل ... مسهل صفرا مقوی ... مسهل ... کرم معده ... سوداء رانافع
•	...		حیوانیست مانی در ... دریا ها انگیل	تازه حرا / ح ۱	دماغ	شهد / عدس	سعتری / خبد	ترله / ...		... مقوی باه ... و ... مولد منی ... دلقوه و رعشه ... را مفید ۱۲
سہلا	•	•		ح ۴	تاتل	قی نمودن				محلل مدمل نافع ...
سلاجیت	•	•	چیزیست از نوع ... که ... شود	ح ۱	محرورین	روغن		ر		... اخلاط ... ضیق النفس ... جریان منی ... استسقا و جذام و اورام صلبه ... را نافع ...
سلاجیت کا	•	•	جوهریست لطیف از ...		درن	روغن	تا	۲ح		مقوی باه و گرده ... سوزاک ... جریان را مفید

۰	ن	ع	م	ط	مصلح	معر	ب	ق	افعال وخواص
سالارس	۰	میه مایله	صمغ البنی ست بسیار خوشبو با رطوبت	ح ۳ ی ۲	ریه	مصطگی	جندبیدستر روغن یاسمین	۲	محلل ریاح مقوی منفتح مسهل بلغم در سر فرود زکام و درد سینه و ریه و درد گرده و ذکر و استسقا و سنگ مثانه و اوجاع مفاصل را مفید!!
سندر میل	۰	۰	م	حی ۱				نمیعد	نافع بر سیرود جریان منی با شکر نافع درد شکم و ریاح و بابول کا دواء اطفال را مفید +
سپندر یمین	گفندریا	رب السبر	جیست منگوگرد سوامل [illegible]	حی ۳	ریه و صوت	صمغ عربی ولعاب	بوره ارمنی	لاجوکل	منافع بهق و کلف و نمش و محلل اورام بلغمی و استسقای طبلی مفتت سنگ قاطع [illegible] چشم رجالی بصر و دندان با سرکه نافع جرب
سمندر سوتو	۰	۰	تحنیست لقد زرد ل	برا	نفانع	شیر و شکر	تخم سرو	۲	نافع سوزش بول مسوزاک و رقت منی مقوی و دماغ مولد منی و ممسک و سوختن آن ناصور را نافع
سنندر لون	نمک دریا	ملح المحیط	[illegible]	حی ۲				۲	مشتهی و هاضم کاسر ریاح و مسهل
سنبالو	پنجانشت	اثلق	[illegible]	حی ۲	گرده	تخم کرس	گلنار	۲	نافع بعض محلل ملطف و سده طحال و ورم رحم و احتباس حیض و داء الکلب مفید و جهته گزندگی سگ مجرب +
سنبهالو کے بیج	تخم پنجنگشت	حب النسل رب الفقد	تخمیست چون فلفل کوچک سیاه و سفید	حی ۲	گرده	صمغ عربی وشیرینه	شاه دانه	۲	مفتح سده کبدی و دماغی و ورم دماغ و سرفس را نافع قاطع توالد تناسل
سنگهمد و سنبل کهار	مرگ موشی	سم الفار و درون ابیل	حجری ست معدنی سفید سرخ و سیاه و زرد [illegible]	حی ۴				لاجوکل	محلل معص ملتحم زخمهای بارده و طلای او با روغن جهته حکه و جرب و ورام بارده و استسقا مفید!!

ت ط مص مض ب ن افعال و خواص

مسمی از نارنج بسیار · بسزد گندتر نارنجی · ا · اعتدال و · قند و شهد · نارنگی · مقوی دل و معده و مفرح · حرارت و تپ را مانع · و قاطع صفرا و صفراوی مزاجان را موافق

تمر هندی · تازه بر و مسهل · دراجرای · مسمن رافع خفقان · قوی با محرورین و صفرا و تپ حار صفراوی رادموی و سوزش دل · علاج تشنگی را مفید

بر ... · سگیت سپید · ... · شانه · شکر · قاطع نزف الدم جمیع اعضا و جراحات رافع در سینه و اسهال دموی حابس و دندان و مستحکم کننده

سپید ... مفرح · الحلیه · منفعت سنگ گرده و مثانه

یاود ... · بالطول · رسپزه · شبع ذکر · مدربول منفعت حصاة و مانع تولید آن از آب سرده حزن ... در مثانه

سن · لادنه · ریسمان می سازند · نفاخ · گران قابض و ... حابس خون نفاس

... · پیست · آذرین · وطلای ... · طلال · مسهل جالی مفتح سده و داغی و کبدی ... و مانع مقوی معده و جگر و ... و ... بواسیر ... و ... رفع را مفید منفعت سنگ و ... را نافع

... · سنا · معدود · ... · مسهل اقسام ... از اقاصی بدن مفتح سده و جاذب خلط ... مقوی ... و عرق النسا

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	طـ	مص	مصلح	بد	ق	افعال و خواص
سنگ [illegible]	سنگ [illegible] تلخ	[illegible]	م	ح ۳ ی ۲			[illegible] تلخ	۳ ر	محلل رادع منضج جالی [illegible] ... بیست ۱۲
[illegible]	.	.	م	بی			شاہترہ در [illegible]		نافع سوزش بدن و تشنگی [illegible] سبز [illegible] سرخ [illegible] فساد خون را مفید ۱۲
سوسن	سوسن [illegible]	سوسن آسمانجونی	در خیلیت کہ گل آن کبود می باشد	حی ۱ ر ع	ربہ	شہد و نیلوفر	[illegible]	ا ر	[illegible] ربہ و درد طحال [illegible] رحم [illegible] ادرار حیض را نافع
[illegible]	بیخ سوسن	اصل السوس	بیخ [illegible]	حی ۲	ربہ	شہد	اصل السوس	ا ر	ملطف [illegible] منضج جالی مقوی مسہل صفرا و سودا و بلغم [illegible] در خواب مفید [illegible]
.	سوسن آزاد	[illegible]	در خیلیت گل آن سفید	حی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible] نرگس	ا	ملطف مقوی دماغ مدر بول و روغن آن مقوی اعضا و مسہل صفرا ۱۲
سونا	[illegible] طلا	ذہب	م	[illegible]	مثانہ در آلات بول	شہد و مشک	یاقوت	[illegible]	ملطف مفرح مقوی قلب و دماغ و حرارت غریزی [illegible] خفقان دور کند [illegible] ضعف گردہ را نافع مقوی باہ [illegible] ۱۲
سوناکھی	چرک طلا	خبث الذہب	جسمیت زرد [illegible] سنگین	حی ۱	ربہ	روغن بادام	[illegible]	[illegible]	[illegible] مقوی باصرہ [illegible] مقوی قلب و خفقان دور کند [illegible] طحال ۱۲
سونٹھ	.	زنجبیل	[illegible]	ح ۳ ی ۲	حلق	شہد و روغن بادام	دار فلفل	۲ ر	مقوی قوت حافظہ [illegible] ۱۲

د	ت	ع	م	ط	معص	معص	ب	ق	افعال وخواص
سونف	بادیان رازیانه	رازیانج	م	سخ۲ حی۱	محرور	[illegible]	تخم	من ۹	مفتح سدد مجاری سینه و [illegible] و درد مثانه و [illegible] دافع مقوی باصره [illegible] تخمیر و [illegible] مدر [illegible] [illegible]
سونف	تخم بادیان ، الرازیانج		م	حی۲	محرور	ومعتدل اوکشنیز	تخم کرفس	۲	محلل کاسر ریاح و هاضم مفتح سده مدر بول و حیض ! و جالی مفتح نافع قولنج و درد پهلو و [illegible] آن باشد [illegible]
سوتیه	شوت	.	ان ریزه و گل آن [illegible]	سخ۲ حی۱	با معتدل [illegible]	ترشی [illegible]	تخم شلت		محلل ریاح و منضج مفتح سدد و هاضم مسکن مغص و [illegible] باردة و [illegible] گرده و مثانه [illegible] مخرج اخلاط [illegible]
سوسیه [illegible]	تخم شوت	بزر [illegible]	ریزه [illegible] ریشه [illegible]	حی۲	قاطع و	ترشی و شهد	سونف	۲	محلل ریاح و مدر بول و حیض و شیر نافع ام الصبیان رحم و مثانه و [illegible] وجع [illegible] [illegible]
سهاله	تنکار	.	[illegible]	حی۳	[illegible]	صمغ عربی	[illegible]	اسم	ملطف محلل جالی مسقط مشیمه بواسیر و داغ گوشت فاسد
سدیلی	.	.	جامیست بلندی [illegible] آن ریسمان مشابه	بر					دافع دشواری بول و با فلفل [illegible] نافع حمیات لازمه [illegible] اگر [illegible] طلا سازند موجب [illegible] شود
سیهنه	.	.	[illegible] آن [illegible] آن [illegible]	حی۳	اهان صعتراوی			۲	سریع التاثیر دافع [illegible] محلل اورام [illegible] دافع ریاح [illegible] و اوجاع مفاصل و [illegible] را مفید [illegible] قاطع [illegible] معوی و مسواک [illegible] آن مقوی دندان [illegible]

	ـ	ع	م	ط	مض	مص	بد	ق	افعال و خواص
.	سیلب	تفاح	ثمر درخت مشهور	شیرین مع آن و ترش سرد	سینه و سپرز	دارچینی و ریاح شهد و گلقند	بهی	از ده	مفرح مقوی دل و جگر و دماغ و معده و قی معده ملطف روح حیوانی مسکن حرارت و خفقان و عطش و اسهال صفراوی [illegible]
سیلپ	کورتبلی	قلادن	مرا از صدف مروارید است	سر ۱ خ ۲	کبد و سینه	عناب و شهد	شاخ کاوزبان و کهربا	سر	قاطع حابس اسهال و نزف الدم و رعاف و سوخته آن جالی تر از وجع العواد و با کامه مقوی لثه و جلی دندان و سرمه آن امراض چشم را مفید ۱۱
سینه [illegible]	جنس سینی	تعب	نوعی از سنگ عظم جوهر است	ب	ریه	کثیرا			وجع اوجالی محلل سفید و دوا را مفید و سنون سوخته او جالی دندان و دماغ خون لثه و ضماد سوخته او جهت جرب و حکه و زخمهای کهنه را مفید ۱۱
سلسه	سرب	رصاص الاسود	نوعی از فلزات	بر ۲					تحلیل بادع و دلاک محلول او با روغن گل مسکن التهاب
سبدرو	.	اکسرنج	جوهر است مثل [illegible]	حر ۲ ی ۲	قاتل	شوربا و چرب	سرداسنگ	لاجورد	محلل جالی سنتی زخمها نبت لحم صالح دافع بدبوی زخم و برای [illegible] مفید ۱۱
سینه‌ر	.	زقوم شامی	الرحل اشجار است شیر او زهر است [illegible]	حر ۳	اکال	شیر تازه	شوبحر		مسهل دافع فساد و بادو بلغم مشتهی طعام ریاح استسقا و جذام و زردی لب و نفخ سنگ مثانه
سنگه	سرنو شاخ	قرنیا	دوای قوت کرم اکثر جیران برمی آید	ی ۲		سذب	کهر	ار	مجفف و سوخته او حابس نزف الدم
سنبل کامو	.	.	جوهر عطر [illegible]	بار طوبت لطیفه	گل و ریاح		سادح	قرنفل	مسهل مسن دافع فساد حرارت جذام مقوی و معده طین طبع حرارت عزیزی را زیاده کند

										افعال دوا
و	ن	ع	.	ط	مض	مص	ب	ق	افعال دوا	
سیم	.	[illegible]	[illegible]	بی	بیلی	م معاکه	نفاخ گوشت و			دافع فساد باد و بلغم و صفرا و با گوشت می پزند لذیذ می باشد و برگ او برقوبا مالیدن سود دارد
[illegible]	.	غول	م	بی	ا	م معالم	نفاخ و [illegible]			دافع فساد با ... و [illegible] مقوی معده و [illegible]
[illegible]		[illegible]	[illegible]	ی ا ح ۲	دماغ	کافور	[illegible]	ار		[illegible] مقوی دل و دماغ و [illegible] بلغم و سودا و [illegible] مقوی [illegible] ریئسه
[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	بی ۲	[illegible] معده	ادر	[illegible]	ار		[illegible] و [illegible] مقوی معده
[illegible]	.	.	[illegible]	ح						دافع تپ و نفس و فساد اخلاط ثلثه و [illegible] دماغ کهنه و آماس دور کند
[illegible]	.	[illegible]	حی ۲	[illegible]	[illegible]	چلابا	ار			[illegible] قوی [illegible] اخلاط ثلثه [illegible]
[illegible]	.	[illegible]	ح ۳ ی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ار			[illegible] سودا [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible]	ف	ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
[illegible]	.	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ترشی			[illegible]
.	.	[illegible]	[illegible]	ح ۱ تا ۲	ریه	صمغ عربی و شهد	بادآورد	[illegible]	[illegible]
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	در حر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
شکر سفید	شکر	[illegible]	م	ح ۲ ی ۱	صاحبان سل و حار مزاجان	آب انار و رطبا شیر	قند	[illegible]	[illegible]
شکر قند			[illegible]	[illegible]	[illegible]	قند			[illegible]
شلجم	شلغم	شلجم	م	حر ۱	[illegible]	گوشت و ترشی	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	تخم شلغم	[illegible]	[illegible]	ح ۲ در ا	[illegible]	سکنجبین	تخم گاجر	[illegible]	[illegible]
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]	[illegible]

ب		م	ط	منفعت	مضر	ت	ق	افعال و خواص
شوره	شوره	م	حی ۳	گرده و نی	کثیرا و شهد	انورا لدر		مفتح سده و منقی ... نافع ... [illegible]
شوکران	پنج انگشت		بی ۳	...	[illegible]			محذر و مسکن ... [illegible]
شهد	عسل	م	ح ۲ حی ۱	[illegible]	[illegible]	[illegible]		جالی مفتح سده ... [illegible]
شیرخشت	شیرخشت	[illegible]	ح ۱	[illegible]	[illegible]	ترنجبین		... [illegible]
شاهسپرم	درخت عظیم ... [illegible]		حی					دافع جذام و برص ... [illegible]
صابون	صابون	م	حی ۳	قاتل	[illegible]	[illegible]		... [illegible]
صنوبر	[illegible]		ح ۳ حی ۲	[illegible]	[illegible]			... [illegible]
طالیسفر	پوست درخت ... [illegible]							... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	ط	مص	مض	ب	ق	افعال و خواص
کابلی عباسی	.	.	م	گل تی رخم بر بیخ صبر					برگ و منضج ثمره دل و بانک دافع و باد رحم و قابض گل آن مسهل مرکب آن مغلظ منی و مسقط مقطع خون
.	.	عجب منتشر	شاخهای بیابانی سبز ظاهر آن سرخ و باطن آن سفید	ح ۲ ی ۳	محرور جوان	رنجبین و ورم	چوب چینی	۲ م ۴ م	محلل مرقق ملطف معرق مدر و در اکثر امراض بارده مثل [illegible] و صدریه و معدیه و کبدیه و گرده و مثانه و رحم را مفید مسهل اخلاط [illegible] جلد و جذام [illegible] مفاصل را حکم تریاق دارد
عشق پیچه	عاشق الشجر	لبلاب	گیاهی است که بر درخت پیچد [illegible] عصاره	ح ی ۲	معده و مثانه	منضج و [illegible]	شاه‌تره و خطمی و خبازی	۳ م	مفتح ملین محلل مسهل صفرا و [illegible] محلل اورام و مسکن وجع و سعوط عصاره او با شهد نافع درد سر کهنه
.	.	عصاره ریوند	عصاره ایست از بیخ راوند	ح ی ۲	امعاء معده	روغن بادام [illegible]		۱ م	مسهل اخلاط منضج ممزوج [illegible] نافع لقوه و فالج و استرخاء [illegible] امتلاء [illegible]
.	عصاره حبک	ربالسوس	عصاره ایست [illegible] سیاه از بیخ حبک	ح ی ۲	گرده	کتیرا	سوس	۳ م	نافع سرفه و خشونت حلق و سینه و سوزش معده و عطش و ضیق و سرفه و نفث الدم و نزف الدم و نافع [illegible] و ادویه لذاعه دور کند
.	.	[illegible]	سنگی است مشبک سرخ و سفید و زرد و کبود در درختان	ل ۲	گرده و حلق	کتیرا و تخم کدو	کهربا	۱ م	مقوی دل رافع خفقان حابس نفث الدم و نزف الدم سیما خون حیض مقوی بصر و تعلیق آن مسکن حدت غضب و رافع خفقان و غم
.	.	عنبر اشهب	[illegible]	ح ۲ ی ۱	امعاء و مولد سرسام	صمغ عربی کافور	مشک و زعفران	۱ م	حافظ ارواح و [illegible] مقوی حواس ظاهره و باطنه [illegible] نافع امراض [illegible] خفقان [illegible]
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ح ۳ ی ۲	مصدع مضر معده	کشنیز	روغن کوکنار	۲ م	تربت تریاقیه و [illegible] جمیع اعضا [illegible]

افعال وخواص	ن	ب	طس	طس	د	ه	
نفع مقوی دیح . . . دہ دشنا، اردم وبرقان وصرع اکابر من ضعف سک قاتل سموم ... بول ... مقوی دل قاطع نزف الدم	۲ر	انثیین	کبد	معدہ	حی۲	[illegible]	[illegible]
محلل لطیف ... نافع ... ورد ... وبول ... سموم ... قاتل ... در ... النفس ... سنگ	۲ر	کوکبی	طحال	جگر	حی۲	[illegible]	[illegible]
مسهل بلغم وسودا ... اخلاط غلیظه ... محلل ریاح ... [illegible]	۲ر		[illegible]	[illegible]	حی۲	[illegible]	مارلقول
لطف مقطع جالی حادث ... [illegible]	۲ر	انثیین	ورد	طحال	حی۲	[illegible]	[illegible]
جالی لطیف مسهل بلغم ... [illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی۲	[illegible]	[illegible]
منضج ... مدر بول قاطع ... [illegible]	۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی۳	[illegible]	[illegible]
مسهل مقوی ... [illegible]		[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی۱	[illegible]	[illegible]

مفرح مقوی ... [illegible]

افعال و خواص	ن	ب	مصلح	مضر	ط				نام
ملطف کسر منقطع [illegible] سرد و حار اصحاب [illegible] ارواح [illegible] حرارت [illegible] [illegible] و مدر بول [illegible]	۲ م	[illegible]	صمغ عربی	جگر مولد [illegible]	حی ۲ [illegible]	نباتیست کوهی [illegible]	[illegible]	نیلکوهی	
دافع فساد [illegible] خون و صفرا			—		—	[illegible]		•	مدم
منقطع ملطف [illegible] نافع امراض بارده [illegible] سینه [illegible]	۲ م	[illegible]	انیسون [illegible]	طحال	حی ۲	نباتیست [illegible] شبیه بکرویا	قرویا	•	
منقطع ملطف مسهل بلغم و صفرا [illegible] مفتح سده جگر مدر بول و حیض	۲ م	[illegible]	صمغ عربی	امعا	حی ۳	[illegible]	[illegible]		
[illegible] نافع [illegible] و طحال و قولنج بلغمی	۲ م	[illegible]	صمغ عربی و کثیرا	[illegible]	حی ۲	[illegible]	[illegible]		
ملطف منقطع [illegible] جگر [illegible] و بلغم [illegible] سنگ گرده و مثانه [illegible]	—	شلجم	ادویه حاره [illegible]	[illegible]	[illegible]	م	حرر	[illegible]	گاجر
[illegible] مدر [illegible] استسقا [illegible]	۳ م	[illegible]	انیسون	[illegible]	[illegible]	م	[illegible]	تخم گزر	گاجر [illegible]
[illegible]	۲ م	[illegible]	شهد [illegible]	[illegible]	[illegible]	بیخیست [illegible]	جرادری	[illegible]	[illegible]

گاجر جنگلی کی بیج | گزر دشتی | بذور الجزر | تحمیت تیبیه ناکوا | ح ۳ ی ۱ | مشان ربا محرور | [illegible] | تخم گاجر و گرنس | مفتح مدر بول و حیض مقوی معده و باه و زیاده کننده منی محلل ریاح [illegible] فتح و مواد بلغمیه غلیظه مفتت سنگ نافع [illegible] فصول سینه و سج اطفال

کاہل | [illegible] | [illegible] | گرم | [illegible] جرک جیم [illegible] بین و بامرو

کاسنی سر | کاسنی | ہندبا | [illegible] | برا | [illegible] | مفتح [illegible] صفرا و خون و تسکین [illegible] آن جهت یرقان و سده [illegible] تو حمیات حاره [illegible] و موره مفید

کاسنی کی بیج | تخم کاسنی | بزر الہندبا | م | ب ۲ | طحال | افیون | تخم شاہترہ | مفتح سده مدر بول و جهت صداع و خفقان و استسقا و یرقان و حرارت جگر و تشنگی و حمیات و ضعف [illegible] طحال [illegible] نافع [illegible] مورث استسقا

کاسنی کی جڑ | بیخ کاسنی | اصل الہندبا | م | [illegible] | [illegible] | بادیان | مفتح مفتت اخلاط منقی مجاری غذا مدر بول مصفی خون دافع ورم احشا و استسقا محلل مواد حمیات [illegible]

کاسنی جنگلی | [illegible] | طرخشقوق | [illegible] | گرم و تر | [illegible] | [illegible] | مفتح مقوی معده [illegible] قاطع [illegible] تخم [illegible] یرقان انفع

[illegible] | کاشم | [illegible] | گرم ۳ | محرور [illegible] | [illegible] | مفتح سده جگر محلل ریاح منضج اخلاط غلیظه مقوی معده [illegible] کاسر ریاح نافع استسقا [illegible] کرم

نام	نام دیگر	نام ہندی	ماہیت	مزاج	مصلح	بدل	مضر	مقدار	افعال و خواص
کاکنج [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible] تمر ثبت	حی ۳	کدو گرد	کتیرا سکنجبین	کندش	[illegible]	مفتح سدہ جگر [illegible] کرم شکم [illegible] ناافع
کاکڑا سینگی	.	.	[illegible]	ح ۱ ی ۲	کدو گردہ	کتیرا سکنجبین			[illegible] الاطفال [illegible] الدم [illegible] مشتہی طعام [illegible] نافع
کاکس	[illegible]	[illegible]	نوعی از غلہ [illegible]	ب ۱ ی ۱	[illegible] سنگ گردہ	شہد [illegible]	[illegible]		قلیل الغذا [illegible]
.	کاکنہ [illegible]	کاکنج	[illegible]	ب ۲	محرور	[illegible]	کوہ	[illegible]	[illegible] النفس [illegible] گردہ و مثانہ [illegible]
کالا دانہ	.	حب النیل	دانہ سیاہ [illegible]	حی ۳	[illegible]	[illegible]	شحم حنظل	۲	مسہل سودا و بلغم [illegible] مفاصل [illegible]
کال [illegible]	گروہار [illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	گردہ [illegible] محرور	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
کاسنی کلیس	.	.	[illegible]	حی ۲					[illegible]
[illegible]	الکبیہ	[illegible]	[illegible]	ح ۱ ی ۲	اعضا [illegible]	[illegible]	زربرجد	۲	ملطف [illegible] نافع گردہ و مثانہ

بشه | ماهیت | م | ... | طب | بعض | معص | ب | ق | افعال و خواص

تنگ دستی قسب بری از ازرقیا ... طبع آ... نبات است ... حی ۳ ... مردن فرشتی و دماغ ... نگاه دار ترشده — مسکر و مخدر قوی تر از افیون

بیازرد فصول ... در پیاز ... الفار ... بهجت بهجه ... حی ۲ ... دصوع ... ۲ ... نبنو ... لمس ... خون ... بلغم ... حلبه و ثقی ... والیخولیا و سدر و فالج و لقوه و رتو ... سر ... کهنه و صلابت طحال و استسقا و یرقان دور کند و جالی

ادشم ... اشق و ... قاتل ... صمغ ذ ... لاتوال ... حی ۱ ... ح ۲ ... گروه ... معده و ... دمای بام ... ایشون ... و جاذب ... غزال سفید ... محلل منفعت قوی ملین جالی جاذب از عمق بدن مفتح سده جگر و اشامیدن با شهد حقنه صرع و فالج و درد مفاصل و ... صلابت طحال و ... ملین طبع کاسر ریاح تحلیل الغذا مولد خون غلیظ رافع فساد بلغم و ... طعام دافع جرب طلا کرد

کا ... ترو شف ... بقاقیه الحوت ... م ... حی ۲ ... حابس بول ... معده و ... مشهد — دافع دشواری بول و سنگ مثانه به فساد خون صفرا و سوزش اعضا و حابس خون بواسیر با محامله

بی ... بیرست ازان ... سپیان میسازند ... بی — حابس ق دافع اسهال اعضا مقوی ذهن و بطلان حس ... مثانه با قوت سمیت

لشه ... روئلین ... مالیقون ... ازاعصاب علیه ... لست معنوع ... حی ۳

سنگ کرده زیره ... و یافته می شود ... بی ۲ ... می ۲ ... منصع ... دره — محلل سمن ... بول ... خفیف ... مفتت سنگ ... آن ... کلف و بهق — مفرح و مقوی ارواح و حرارت ... غریزی و اعضای رئیسه ملین طبع مسهل مره صفرا و اخلاط محرکه و رافع

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ط	مص	مص	ب	ق	خواص
گاؤزبان	گل گاؤزبان	زہرہ لسان الثور	م	حرا	طحال	صندل	گاؤزبان	۳ر	مفرح مقوی ارواح وحرارت غریزی و اعضائی رئیسہ وحواس مسہل مرہ صفرا و اخلاط محترقہ [illegible] یرقان
گاؤزبان کی بیج	تخم گاؤزبان	بزر لسان الثور	م	حر۲	طحال	کشنیز صندل	گل گاؤزبان	[illegible]	مقوی و مفرح وازگل قوی ولطف
·	گاؤشیر	جاوشیر	[illegible]	حی۳	انیسون	[illegible]	اشق	[illegible]	محلل ریاح منفع [illegible]
کاہو	خس	نباتی است معروف		بر۲	باہ وصاحبان سل وربو	[illegible]	خرفہ		مولد خلط صالح رقیق مسکن حدت صفرا مصفی خون دافع ضرر [illegible]
کاہو کی بیج	تخم کاہو	بزر الخس	تخمیست مشہور	بر۲	باہ وپرش لیمان	[illegible]	خشخاش	۶ر	مسکن حدت صفرا و خون مانع صعود [illegible] محدر مسکن [illegible]
کانی	لیتھم [illegible]	طحلب	[illegible]	بر۲	[illegible]	شاہسفرم	کلفہ		[illegible] خون ومحلل اورام [illegible]
کالی پہل	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	جگر و طحال	[illegible]	اسارون وزراوند	۱ر	محلل تا [illegible] مانع نزلات [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی۲	[illegible]	[illegible] صندل	دارچینی	۴م	[illegible] منفع مقوی معدہ [illegible]

ن	ن	ع		ط	صغ	صص	ب	ق	افعال و خواص
کہاپھننا رفاخره	ناغرا	[illegible]	حی ۳	میعده محرور	اغلوفرد ۲	الایجی و زارچینی	۵ ر		معوی معده و مضمر . باردو سده اخلاط بلغمی و سوداوی و امراض بارده و ماخولیا و باح خلطیه اسهال باردو انفعید مصطفی خون
یدو	جنگل لمرد	شنفسا	[illegible]	حی ۲					ا تقویع آن مسهل اخلاط معدی ... و اعتدال باستسقا محرب و آب خشره آن مقوی [illegible]
ناجر	بیع .	اصل ا .	[illegible]	حی ۲	ملدد دمشانه	شنبذو	حیثیت و زراوند	۱ ر	مفتح جالی محلل ملطف قاطع بلغم و سودا و اخلاط لزجه مدر نافع امراض بارده و افیه و عرق النساء و بواسیر و برص مقوی احشا
ر	کاپور	نور	[illegible]	بی ۳ ب ا نارتیه	اگره و دباو	صبرن زعفران	صندل زلطبا		مفرح و مقوی دماغ و دل و حمی دق و ذات الجنب و قرحه ریه و سل ... دافع تشنگی و سوزش جگر منو [illegible]
پی	.	زرسیاه عرق لکا	[illegible]	حی ۲	ولک و سنبع	ز و یوویند	بوزیدان وادرخج		مفتح سدد مفتح مقوی دل و دماغ و معده و حمی حالبس تی و اسهال مدر بول و حیض مسهل سودا ... باردو زحیر اطفال کا ... دماغ ... و محلل اورا ... ورد بارد
سبید	.	عرلق ا .	[illegible]	۴	گروه دیشه خناق	۔ او	اسکبرمول	۳	مسهل بلغم و صفرا و خلیظه و اخلاط لزجه و مخاطیه مفتح سدد ... مدر بول و حیض و نافع ورم سام و صرع بلغمی و ... بارده و ... مفاصل را مفید ۱۲
سیاه	.	فرلق اسود	[illegible]	حی ۳	مرور حرث خناق	اردجن شکاد	خاریقیو ومق	۱	مسهل مره سوداء و بلغم و عذاب ... محلل ملطف نافع امراض بارده و ... بهق و برص و ... حلد را نا
.	ر		پوست کاپوست		آکل آن				فایص ... اسهال ... مقوی ... [illegible]

کتش	پیکی	•	درخت است ... و در ... تخم آن ...	حی ۱ بطریت قطعیه	نفاخ مولد ...	ممسک گرم ...			مبهی منفخ ممسک مفسد خون نفاخ مولد خون غلیظ بطی الهضم و تخم آن مبهی و مولد منی ۱۱
کتهومر	اخروفتی	ثمن بری	درخت است ثمر آن مشابه انجیر	حی ۲					دافع برص و قوبا و اکثار آن مضاد و بیخ او قوی طلاء
کیترا	گون	کیترا	صمغ درختی ست بسیار خاردار بهترین آن سفید	مع	سعل	انیسون	ثمر کدو	سهم	مغری مغلظ خون لین صلابات مسکن لذع و حدت اخلاط مقوی معا قاطع نزف الدم اعضای باطنی و مرخی و خشونت سینه و قرحه ریه را مفید ۱۱
کمیله	•	•	نباتی است نادر و در ...	حی	محرور	کشنیز و کافور	انجیر	۲ م	دافع کرم و با و تپ و درد پهلو و دشواری بول و بطلان حس شامه و دافع بیماری دل و بالخاصه ملین و مشتهی و هاضم طعام و دافع سرفه و تنگی تنفس
کچ هیل	•	•	ثمر نباتی است برابر فلفل ... و مشابه	حی					هاضم مقوی جگر و معده ممسک دافع بیماری زهره و عارضه شکم و بواسیر و مانع اسهال و قاتل کرم شکم و در امراض باه طلاء نافع
کچری	دشنبویه	شمام	ثمر نباتی است بقدر خیار ... بسیار خوشبو	حی ۲	مصدوع محرور	کشنیز	انجیر	سهم	مقوی احشا محلل صلابات عصب نافع لقوه و امراض بلغمی و بواسیر و ریاح و رطوبات غریبه را نافع مفرح طبع مبهی [illegible]
کچله	کچله	اذراقی و قاتل الکلب	تخم درخت است ... و صلب و تلخ	حی ۳	مسکر و ...	فی و ... روغن	بلادر	آرتی	نافع گزیدن ... و درد مفاصل و ... و در سایر امراض عصبانی ... [illegible]
کچال	•	•	در ... ست ...	۲	نفاخ	گوشت و نمک و گرم ...			بطی الهضم ... مقوی معده ... دافع اسهال و قاتل کرم شکم و دافع فساد خون ... [illegible]

ه	ن	ع	ط	مص	ص	ب	ق	افعال و خواص
	وکرل	ته بیں	دنیا بقیلین جاذب	م	حرم	نفاخ	ترشی و	قلیل الغذا مولد خلط غلیظ ملین البطن دیر ہضم و اگوشت لذیذ ہ
	لوکی یا بہ نام ترنا	کدو دراز	بقیلین	م	برم	مرودین و معدہ	شت مصالحہ	بالات خزفہ	مر خلط صالح قلیل الغذا ملین ... مسکن حمیات حارہ و صفراوی ... و بہترین غذا ... تسکین حرارت قلب و جگر و معدہ و حمی حارہ سے مدیل
	کدو الاہی	کدو کردی دارکر	بالقرصا	م	۲ ۱	مرودین و مثانہ	ادرار	ترزردیا و	مسمن بدن مدر بول ... حمی حارہ را مفید رافع
		پیچ دکوکی		مرکبات نور ...	حی ۱			ست گلو	سرفہ دیرقان و حمی دق صفراوی ...
		پت کاست		نشاستہ گلواست	ل			گلو	... دفع ...
		گروہیا	بارانی		ل				...
		نسکدانہ	دبہ	م	۲ ی ۱	...	...	حبۃ الخضرا	...
								ترشی	...

	مرم دا م	حبیلرود	ان باریلید و اختر است	حی ۲						مسهل صفرا و مخرج ریدان سخن ... و معنی آن از فضلات
کریم کلمه	گرفته الکم کرد	بقلة الانصار	م	مع ذکر ... و بار و گرید	دماغ	روغن ...	گوجی			تلین منضج مقوی باه ... الغذا ... خون غلیظ سودا ...
کرنده	جهباره	سنبلاد ...	... سیاه ... زرد ...	۲	عصب	زعفران		لاجورد		مقوی ... و ... دور کند ... آن ... دندان ... سوزش ... مرکب ... نافع ... اکش ... الدم ...
اکرن بات	.	...	... سیاه ...	حی ۱	دماغ	عناب	انجیر و گل ...	...		جنبه ... سرد ... خشک ...
کرنجوه	خاینه ابلیس	الکھت	ثمر درختی خاردار	حی ۲	صدر و حلق	... روغن				مسهل اورام ... الدم ... نافع ...
کرونده	.	.	ثمر درختی ... سیاه ...	۱	ریه	...				مشتهی طعام ... صفرا ... مفرا ... وغیره ... بطن ۱۱
...	.	.	...	۲	...	...	گل ...	تولد		مفرح قلب ... خفقان ... سودا ... ۱۱
کرسبرد	.		... سیاه ...	۳	تالیف تقیل	نمک				[illegible]

د	ت	ع	م	ط	مص	ب	ق	افعال وخواص
گل نیلوفر	.	رستنی است بر فرق آن لعقدی کرده است	مع					مفرح منشط مقوی دل بالخاصه مانع توحش و جنون و مقوی حواس و ذهن [illegible]
کریلا	.	مارمار زرد طعم تلخ	بی مرناتی است کل آن	۱۵	مورث صفرا	روغن	ماهی روانه	محلل ملطف جالی [illegible] مقوی معده [illegible] نافع [illegible] استسقا و یرقان را مفید [illegible] مقوی باه [illegible]
مشک	مسک	م		۳ ع	مصدع محرور	با کافور و عنبر	مطیب سازج هند	ملطف علاج ملینه و بالخاصه مفرح و مقوی دل و دماغ و سایر اعضای رئیسه و حرارت غریزیه [illegible] حواس [illegible] باطنه محرک باه و نافع [illegible] لقوه [illegible] را مفید ۱۲
کاذرو	خرد و هندی	ل زرد و قلاب آن لعقدی است		۲	مولد خلط فاسد	شهد	شاه بلوط	قابض مقوی معده [illegible] نافع [illegible] ۱۲
افریطن	دستانشو			۲	منفسد معده طحال	شهد		منضج محلل با قوت قابضه مفرح [illegible] با شهد [illegible] معده [illegible] مفید ۱۲
نجی	.	.	نباتی است [illegible] شبیه برگ [illegible]	۲				[illegible] نافع سعال و استسقا محلل [illegible] و ضماد [illegible] مفید
بید	.	.	نباتی است [illegible] ایستاده بید	۲	ثقیل مولد	[illegible]		مقوی قلب رافع خفقان و مانع اسهال صفراوی و دموی و سوداوی مسکن عطش [illegible] نافع سوزاک
				[illegible]				[illegible]

ب	ف	ع	م	ط	مش	مص	ب	ق	افعال و خواص
.	کشمش	کشمش	م	حار و تر در اول	مولد تپ	سکنجبین با مویز خار	مویز منقی		منضج بلغم صلابت و منفتح سده [illegible] مسکن [illegible] خون [illegible] مقوی [illegible] مسهله
گکروتن	.	آبفیلیس	[illegible]	حی ۳	ریه	افیون	[illegible]		منضج سده و محلل ورام دافع درد گرده [illegible] مسقی [illegible] ورد
گکرلی	خیارزه خیار دراز	خیار	م	بر ۲	[illegible] بعلی الهضم	تمک و ابوین	کیرا		جالی مسکن تشنگی حرارت صفرا و سوزش و حدت خون و جگر [illegible] مولد [illegible] و درد خاصره
کلڑے کے بیج	تخم خیار دراز	بزر القثاء	م	بر ۲	[illegible]	سکنجبین	کیرے کے بیج	۱	مدر منضج جالی مسقی عرق [illegible] مسکن حرارت [illegible] و سوزش خون [illegible]
گگوڑا	.	.	[illegible]	[illegible]					دافع [illegible] و محلل ورام
گلاب	عرق گلاب	ماء الورد	م	مرکب القوی [illegible]	صاحبان ترله	جلاب سفری	عرق بادیان	۵ تولہ تا ۷ تولہ	مقوی دماغ و دل [illegible] خفقان [illegible] مسہل
گلاب کا پھول	گلسرخ	ورد احمر	م	مرکب القوی حار ۱	با مصطکی	مرزنجوش و انیسون	بنفشہ	۳ تولہ	مقوی قوی و ادرار [illegible] مسکن صفرا و بلغم [illegible] و درد سر [illegible] خفقان [illegible] [illegible] آن محرک [illegible]
گلاب کا زیرہ	زیرہ گلسرخ	زر ورد	م	حی ۲ و [illegible]	ریہ	کتیرا	کرنا درخت	۱	رافع نفث الدم و [illegible] مقوی معدہ و [illegible]

المعا ادوائ

بسبلا بعد گلاب درد بهار ... مرالقوی ارکام ... مقوی قوی و معده ... مع لفاح ... سیب ...

مفرح مقوی اعضای رئیسه ... مولد خون غلیظ

... آن مسهل قوی ... نافع ...

منفعت دافع ...

... دافع خون ...

... نافع ...

ملینات تا لیف ... دافع ...

... مقوی ... مسهل ...

... محلله ... مقوی ...

گلقند و گلشکر	گلقند	سکنجبین	م	[illegible] حی ۲	کمپه	تخم خشخاش		تولہ	مقوی دماغ و معده و مخفف رطوبات غریبه و مانع صعود بخارات بدماغ خصوصا اگر بعد از طعام [illegible] و مشایخ و مرطوبین [illegible] نافع و [illegible] مفید و مفتت سنگ [illegible] مفید
.	گل مختوم	طین مختوم	خاکیست سرخ رنگ که از زمین ساخته و مهر زده	بی ۲ و با تریاقیه	ریه و طحال	کثیرا [illegible]	گیرو	ا مہ	قابض مفرح مقوی دل [illegible] نافع اورام حاره [illegible] جمیع سموم حابس نزف الدم ظاهری و باطنی قابض افواه عروق و مسالک
گل صدی	.	.	گلی است از بستانی و بالوان مختلفه	حم					[illegible] مقوی باه و [illegible] برگ گل و شاخ و ساق او [illegible] سوزش اعضا [illegible]
.	گلنار فارسی	جلنار	م	بی ۲	مسدد و مسدد	کثیرا	زیره و ارد بلوط	ا مہ	قابض و حابس اسهال و سیلان دم و رطوبت از رحم و [illegible] و مقوی اعضا [illegible] قاطع نفث الدم و نزف الدم و مستحکم کننده دندان ۱۲
کلونجی	شونیز و سیاه دانه	حبة السودا	دانه ایست سیاه کوچک مثلث	حی ۳	مورث خناق و مصدع	کثیرا و سرکه	انیسون	ا مہ	مسخن مخفف رطوبات منفخ مقطع اخلاط [illegible] مدر بول و حیض و سرفه بارده و در سینه و استسقا و قولنج ریحی را مفید
کلیجن	[illegible]	خولنجان	بیخ درختیست [illegible]	حی ۲	دل و جگر و سینه	کثیرا و طباشیر و ابریشم	دارچینی و کبابه	۲ مہ	مقوی معده و [illegible] و باه و اعضای باطنی کاسر ریاح مصفی صوت و سرفه رطوبی ممسک بول [illegible] درد کمر و گرده و قولنج را مفید
.	.	کاندریوس	[illegible]	حی ۲	اسافل گرده	کثیرا	سیسالیوس	ا مہ	مفتح مقطع اخلاط غلیظه ملطف مسخن مدر بول و حیض نافع امراض طحال و سرفه ۱۲
کمرک	.	.	[illegible]	بی ۲	مبرد	چرب و نمک و ادویه حاره			قابض و مسکن حدت صفرا و عطش شدید و دق و اسهال صفراوی [illegible] قریب ریباس

ہ	ف	ع		ت		مص	ب	ن	افعال وخواص
کیلا	کیاہی	قنبل	در ماہیت آن اختلاف چیزی است ارغی سرخ رنگ	حی ٢	معتدلہ	[illegible]	زرنبی	١م	مجمع اقسام م سدہ و امعاء و مسہل رطوبات لزجہ و اخلاط فاسدہ و عرق مدنی و دیدان منفعت قریب رطبہ و حب وقوبا بار وغن گل
،	کندر	کندرزک	ستاندر طلای دسعید مانیران برکچہ	حی ٢	محرور	عناب	سعفگی بہمن	٢	مقوی روح حیوانی ودماغی و باہ ومثانہ ومعدہ و مجفف بلغم حابس خون مطلق و وجع وقشار رشتہ ہہ منفعت قوی
زرو	،	،	ثمر نباتی است مساویہ بلوک ترش طعم	ر	قابض فقاع	ادویہ چار	وپی ار		دافع فساد صفرا وخون مصلح زہر مفرط بیج اومسک ومضعف معدہ
کندری	،	،	بناتی است بر ان بر زردی ک ورا زیا ندر ازا ، تمر	حی ٣	محرور	عناب	، ر	٢	مدر محلل منفضج و درا کثر اثر قامیقا کند است
کندل	سکینہ	سکنغ	صمغ نباتی است زکی آن دبل بہوی حلو نشیت و دقیقہ مایہ	حی ٣	مثانہ و گرد	، ر	حابقہ فتۃ	٣	مسخن ملطف جالی محلل ریاح وتو لنج وادرار علیہ وطحال مسہل بلغم و صفرا مصلح ادویہ مسہلہ قاتل کرم نافع استسقا و نافع مفلطح و فضول سینہ ، دردمفاصل
تا	،	اش	مالیست ر ان پیاز مشابہ و لذان گونچایست تر	ح ٣ س ٢	محرور	نیم کاسنی	پیاز بابونہ افسنتین	٢	مفتح محلل ملطف متجر مقوی ہاضمہ و کرلیین طبع رافع تولنج مدر بول وحیض قاتل کرم وضماد او مقوی ماورا
گیدیاک	تخم کزنا	زرالاکرشث	گیاہیست چون کنجد پیازیر	حی ٢	گردہ و ریہ	شہد	تخم جبر	،	مفتح محلل منہی منفعت جالی رافع امراض بارو قاطع تعفن الدم ونزف الدم محرک اشتہا مقوی گردہ و مثانہ
،	، ،	ر نبات سست عسہ							مقطع ملطف مدر مفتح سدہ جگر و طحال منقی سینہ وریہ مدر بول وتیز عرق وحیض محلل ریاح غلیظہ جالی

ن	ف	ت	م	ط	سق	مص	ب	ت	افعال و خواص
گندہ بروزہ	بارزد	تنہ	لبن درختی سفید تندرایحہ	ح ۳ ی ۲	دماغ	روغن بنفشہ وکافور	جاوشیر	۲م	ملین محلل جاذب و سترہ کنندہ ریح و احتناق رحم و بواسیر را مفید منفعت مثانہ و منع سدہ کردہ است آن نافع سوزاک و قروح مجاری بول
گندہ بیک	گوگرد	کبریت	م	حی ۴	مصدع دماغ	کتیرا و شیر	ہڑتال	۴م	ملطف محلل جاذب محلل جالی مسخن نافع جرب و امراض جلدی اکلہ و طلا و صرع و سکتہ و شقیقہ را سعوطاً فصد
۰	کنگرزد	ترابالقی	صمغ درختی است	ح ۲ ی ۱	دماغ	روغن زرد	جوز القی	۴م	مقی بلغم و صفرا بالشہد و سکنجبین بایانی و مفتاح و محلل اورام مقوی باہ و ہاضمہ
کنکول	۰	۰	دانہ ایست مشابہ فلفل دراز	ح	مورث لاغری	ہلیلہ زرد	—		مشتہی طعام و نافع بیماریہای دل و رنتاو بلغم و باد و قابض
کنکاہی	درخت شانہ	شستہ الولد	نباتیست از رود و برگ آن زرد و تخم آن در جسبیدہ شیر خوارگی	حی ۲	نفاخ	شکر	آبکامہ	۵م	حبس الطمث سینہ و بواسیر و اورام و تب و نافع در بول و تروح و مجاری و نافع و تخم آن مسہل و قاتل کرم آن در دکمر و امعا را مفید مضمضہ آن نافع در دندان ۱۲
کرد جو	مرو شنک	مرو	م	حی ۲	معدہ	گلنار و عود و اعسر	اسپغول در برگ آن	۱م	ملطف محلل بلغم و ریاح و تقطیع مفتح سدہ مقوی معدہ و امعا و رافع اشتسقا مدر بول و عرق و تخم ریحان آن قابض نافع زحیر و پیچ با روغن بادام
کنول گتہ و کہا	۰	۰	تخم بار است لیطی شکل گرد و آب پیشاید میرد و گل آن نیز عطر	بر	دیر ہضم	شہد	تخم اطلہ	۲م	کل آن حمیات متواترہ و یرقان و عطش مفرط را مفید و بیخ آن مسہل و قابض است ال و مسکن جوش خون و مفتاح نفقہ و آن برای عطش اطفال مجرب و شیر یا و مقوی معدہ و حابس اسہال
کنیسر	خردمیرہ	دلی اکبر	ذرتیست مشہور و گل آن سرخ و سفید	حی ۲	تریہ	شہد و رود و غرز	بابونہ و موز و برنج	۲م	محلل ورم صلب و تحف جالی مسکن و جع پشت کہنہ و عرق النسا مقوی باہ و اکل آن حایز نیست ۱۲

[illegible]	[illegible]	ط	بعض	قص	ت	ن	افعال و خواص
کاپنج	.	ان تاکینیم ... و آن درخلاف	حی ۲	بواسیر	[illegible]	[illegible]	محلل و ملطف ... دمسکن ... قوی ... ضماد ... مفید ...
کوس	روسے تبیط	م	بی	نفانع	گرم معاً	کله	مقوی ... تامل ... راجرت ...
کوکردا	شه تلخ	نسطالر	بنات آن ... بی ساق سفیده	حی ۳	.	ودح	محلل و ادرار بار ... وبقرس ... مسکن درد
[illegible]	شه بن	نسطا	محلول ...	حی ۳	مثانه	امیسون ... انگلشند	عاقرقرحا ... مقوی دماغ و اعضای رئیسه ... مدر بول و حیض
کودو	ر	.	غلاف ...	حی ...	میشاد	.	مقوی ... قلیل الغذا ...
دی	غره	دوح	م	بی	لاپوکل	صدت	محفف ... بول را نافع
نست	شت	الحظ	م	حی ۳	مریه	ممولا	... سنگ گرده و مثانه ... دافع ...
مامیل	برشوک						... وجع ...
[illegible]	ست	ا	رنگ ...				خوردن ... در جمیع ... خون ...

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ت	ق	افعال و خواص
گوشت ایث	گوشت شتر	لحم الجمل	م	ح ۲ ی ۲	مفسد	توابل حاره و نمک و زیره				غلیظ ثقیل دیر هضم مولد خون سودا ... طلای چربی او بواسیر را نافع و مغز ساق او بالشیم جدول ... مسمن جبل و بول او نافع استسقا شربا
گوشت باربیکا	گوشت گوزن	لحم الایل	م	حی ۳	نفاخ و محرور	کشنیز و دود و روغن	شیر مرغ			مقوی باه و اعضا بطی الهضم ردی الغذا
گوشت بابه	گوشت باز	لحم البازی	طایریست شکاری تیز چنگ	ح ۲ ی ۳	قولنج	بزور حار				بطی الهضم ردی الغذا محلل ورام و پر سوخته او جهت اندمال جراحت مفید و سرگین او مجلی آثار جلد
گوشت بارک	گوشت کورکو	لحم الفاختة دمام المطوق حل	طایریست خاکستری رنگ مشهور	حی ۲	[illegible]	روغن کنجد و سرکه	کنجشک			مولد خلط ردی ... [illegible] ...
گوشت بیشتر	.	لحم السمانی	م	معتدل در تر ... ح ۱ ی ۱	[illegible] شکم	روغن	جوجه مرغ			دافع تب دق ... مشتهی طعام مقوی معده و قابل غذا ... و ضعیف الاحشا ۱۲
گوشت بجه دیر کر	گوشت گفتار	لحم الضبع عرجا	حیوانیست متوسط ... میکند	ح ۳ ی ۲	[illegible]	شهد	راسو	[illegible]		ابن طبیخ آن ... [illegible] ...
گوشت بیرکیل	.	.	طایریست چون عصفور	حی ۱						سریع الانحدار مولد خون صالح ... مقوی باه بالخاصه دافع فساد بلغم و صفرا ۱۲
گوشت ...	گوشت اردکا	لحم البط	م	ح ۲ ی ۱	مسدد ...	توابل حاره و سرکه	فاخته			کثیر الغذا دافع ریاح حار مقوی باه ... مسمن ... خاکستر پر بال ... کلف

ه	ف	ع		ط	مس	س	ص		ق	افعال و خواص
گوشت بکرا یکری	نر لحم الماعز		م	حر۲	مولد خون	بادام نارجیل	[illegible]			مولد الکیموس مولد خون . موافق محرورین مفرط ... ناقهین ... [illegible]
گوشت کلنگ	لحم الکرکی		م	حر۲	محرور مولد ریاح	[illegible]				سمین بدن مولد خون صالح مقوی قوت ... موافق ناقهین ... زیاده ... محرک باه [illegible]
گوشت بلبل	العندلیب	[illegible]		حر۳	محرور					محرک باه خصوصاً ... [illegible] ... نابد احسان دور کند ۱۱
گوشت [illegible]	لحم السلوی		م	حر	ملوث [illegible]	دسل				ست آن موافق ... [illegible]
گوشت بهینس	لحم الجاموس		م	حر	نفاخ	[illegible]				مولد خلط ردی ... [illegible] ... غلظت ۱۱
گوشت [illegible]	لحم الضأن		م	حر۲	نفاخ	کانجی [illegible]				سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون ... [illegible]
گوشت [illegible]	الفهد	[illegible]		حر۳						اورث امراض ... [illegible]
گوشت [illegible]	[illegible]			حر۲	محرور					مبهی جالی ... [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	ا	ط	مض	مص	ب	ق	افعال و خواص
گوشت تیتر	گوشت تیهو	لحم الدراج	م	حی ۲	مورد	ترشی	بثیر		زیاده کننده ... مقوی معده ... صالح الکیموس و ... جلای بیاض چشم و دافع آثار جلد
گوشت تیهو	گوشت بلبک	لحم البلبل(؟)	[illegible]	حی	.			لاغری	... آن برای فالج و ... فاصل و نقرس ... مفید ... دافع ...
گوشت گنجشک و کوریا	گوشت گنجشک	لحم العصفور	م	حی ۲	... داحشا	... سکنجبین	بثیر		محرک باه ... طبع صالح الغذا مقوی معده ... استسقا و فالج و ضعف جگر و یرقان ... تعصب را مفید ...
گوشت بجادک	گوشت بجادک	لحم القبره	[illegible]	حی	محرور	کاسنی ...	.		... شوربای ... صالح الغذا ... صاحبان قولنج ... مثانه را مفید ... نافع
گوشت چکوک	گوشت سرخاب	لحم ...	طایریست ...	حر	محرور ...	سرکه ...			مولد خون متین ... مقوی چشم ... محرک باه
گوشت چکور	...	لحم الحجل	طایریست ...	حی ۲	مصدع ...	سکنجبین ...	بثیر		مقوی ... سریع الهضم کثیر الغذا مولد خون صالح ... مفید
گوشت ...	گوشت شیره(؟)	لحم ...	...	...				اکول(؟)	شوربای ... مسهل ... استسقا ... مفاصل ...
گوشت چرغ(؟)	گوشت استر	لحم البغل	حیوانیست ... اسب و خر	حی ۳	.				درد مفاصل را نافع ... مفید ...

ه	ف	ع	ط	مس	مص	ب	ن	افعال و خواص
گوشت خرگوش	گوشت خرگوش	لحم الارنب سرخ‌کبر	باریک و نرم [illegible]	حر۲	مولد سودا و دیر هضم	روغن بادام و انار	[illegible]	قالع [illegible] معده [illegible] سعال [illegible] مفید [illegible] اطفال را نافع
گوشت دنبه	گوشت	لحم	م	حی۲				مولد خون غلیظ صالح الکیموس مقوی اعضا [illegible] اعصاب و بدن
[illegible]	گوشت خرس	لحم الدب	حیوانی است معروف شدید القوه	حر				کل لایو: [illegible] مفید
گوشت سارس			[illegible]	اقسم [illegible]	[illegible]			مقوی اعضا [illegible] فساد [illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	[illegible]	م	حی۲	[illegible]			کل لایو: [illegible]
گوشت [illegible]	گوشت خارپشت	لحم القنفذ	م	حی۲	مفسد و معده	[illegible] روغن بادام		کل لایو: [illegible] مفید [illegible]
گوشت کاهی	گوشت [illegible]	[illegible] جبلی	[illegible] بقدر جاموش	حی۲	[illegible]	[illegible]		[illegible] مقوی اعضا [illegible] مفید
[illegible]	گوشت		[illegible]	حار۱	[illegible]	روغن بادام		[illegible] معتدل مزاج [illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	افعال و خواص
گوشت سور	گوشت خوک	لحم الخنزیر	م	ح ۱ ر ۲	عقل	شراب و شکر		تا اثر کل	مفتح سدد و مسمن بدن ... غلیظ ... فساد عقل و داء الفیل و اوجاع مفاصل ... و مومیائی ... کری ... دخان ... [illegible]
گوشت شتر مرغ	گوشت شتر مرغ	لحم النعامه	گوشت مرغ کلان ... بیابانی ...	حی ۲	بطی الهضم محرور	روغن و سرکه	مور		محلل ریاح قاطع بلغم رافع فالج و لقوه و استرخا و استسقا و نقرس و اوجاع مفاصل و ... محلل اورام و ... آثار کلف و جدری دور کند ... مقوی معده
گوشت شتر گاو	گوشت اشتر گاو	لحم الزرافه	حیوانیست ... گردن آن ... مانند ... گاو	حی ۱ ح ۳	مولد خلط سوداوی و محرورین	... خربزه			مقوی معده زهره آن همیشه نزول آب مفید
گوشت شیر ببر	گوشت شیر	لحم الاسد	م	حی				تا اثر کل	دیر هضم مورث شجاعت و دلیری ... کردن ... و مقوی ... محلل ... و ادرام ... [illegible]
گوشت طوطی	گوشت طوطی	لحم الببغا	طایریست سبز و سرخ و زرد	ح ۲ ی ۱	بطی الهضم	توابل حاره			حابس شکم ... بطی الهضم مفرح دل ... و مورث فصاحت و ... لکنت زبان اطفال [illegible]
گوشت ممولا	گوشت خسرے	لحم ...	م	حی ۲	مورث دسواس و جذام	روغن و ادویه لطیفه و بادام	بشیر		موافق ... سفید ... تکلم اطفال ... مجربست ... [illegible]
گوشت گاو بیل	گوشت گاو	لحم البقر	م	حی ۲	نفاخ	برنج سیاه و دارچینی	بدل گاو		بطی الهضم غلیظ ردی الکیموس مولد خون ... امراض سوداوی ... مفاصل و عرق النسا
گوشت کبوتر	گوشت کبوتر	لحم الحمام	م	ح ۲ ی ۱ ... حی ۲	محرور	کشنیز و انگور	تیتر		... فالج و لقوه و رعشه ... مولد خون صالح مسمن ... گرده و مثانه ... مولد منی و استسقا زقی و طبلی را مفید

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]					[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]						[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]				[illegible]
[illegible]			[illegible]	[illegible]						[illegible]

									افعال و خواص
گوشت [illegible]	گوشت اسپ	لحم الفرس	م	حی ۲	محرور	[illegible]			[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	لحم [illegible]	[illegible]	حی	لاری گل			حرام	[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	لحم [illegible]	[illegible]	حی ۲	[illegible]	سکنجبین			[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	لحم [illegible]	[illegible]	حی ۳	محرور	روغن و کشنیز			[illegible]
گوشت [illegible]	.	لحم [illegible]	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]			[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت روباه	لحم الثعلب	م	حی	لاری گل	سکنجبین و [illegible]	[illegible]		[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	لحم [illegible]	[illegible]	حرا	[illegible]	[illegible]	بط		[illegible]
گوشت [illegible]	گوشت [illegible]	لحم [illegible]	م	[illegible]	[illegible]	روغن	[illegible]		[illegible]

ه	ب	ع	م	ا	ص	ض	سب	ق	افعال وخواص
گوشت مهوا	گوشت میرکه دیکنا	لحم العنز و ...	م	حی ۲	محرورتا		لطیفه		بریان کرده ... [illegible]
گوشت موز	گوشت طاوس	لحم الطاوس	م	حی ۲	اطلی نیانط	قوابل حاره			مقوی ... [illegible] ... دندان
گوشت دهو	گوشت نا:	لعتق آتس	م						مقوی حافظه ... [illegible] ... اطفال
گوشت بالکا ونزیال	گوشت مهناس	لعتماع	لست ریت ... [illegible] ... دمیکشد	ح ۲ حی	ردی الکیموس				[illegible]
گوشت نیلکای	گوشت : د	التقرا	[illegible]	حی ۳	نفاخ	درم معا			[illegible] ... نافع
گوشت نیلکنطهه	گوشت نیرکی		ملاپی ... [illegible]	حی ۲					دافع ... [illegible] ... مفید
گوشت بلرا	گوشت راسو	لحم الابن الرکس	[illegible] دوراز ترازان	۳	ردینا	مسرکر			... [illegible]

۱	ب	ع	م	ط	س	مص	ب	ق	افعال وخواص
کوفتہ ہاتھی	گوشت پیل	لحم الفیل	سیاہ رنگ	ب۱	لادو کل		—		اکتحال زہرہ آن جالی آثار چشم ... [illegible]
گوشت ہرنسہ	گوشت مرغ سلیمانی	•	عاریست ... سیاہ	حی ۲	معطش		—		مفتح سدہ ... [illegible]
گوشت نیل گاو	گوشت مردار خوار	لحم الرخمہ	عاریست بزرگ جثہ از کرگس		سحر اخلاط				... [illegible]
گوشت ہرن	گوشت آہو	لحم الظبی و غزال	م	حی ۲	بطی الہضم	سکنجبین	گوشت گاو		در جمیع افعال ... [illegible]
گوشت ہنس		لحم الاوز	عاریست چون سارس	حر	نفاخ	گرم مصالح			گوشت آن ... [illegible]
گوگردہ	کلاہ داران	قطرو سلاطع	[illegible]	بر ۲		سکنجبین			... [illegible]
گوکھرو	خار خسک	حسک	م	حی ۱	طحال	بادام	تخم خیارین	ر	مدر بول ... [illegible]
گوکھرو کا ساگ	ترہ خار خسک	بقل الحسک	م	حی ۱	طحال	نمک	خرفہ کا ساگ		لین طبع ... مدر بول حیض

گوگل	[illegible]	مقل ازرق	صمغ درختیست [illegible]	سج ۲ حی ۱	[illegible]	زعفران	صبر و مر	سه	حابس [illegible] نه رطوبی [illegible]
گولر	[illegible]	جنیر	م	ب	[illegible]	[illegible]			[illegible]
گرمه	.	.	نباتیست	حی ۲	محرور	انار			[illegible]
لطیم	صمغ لطیم	لطیم	[illegible]	حی ۲	[illegible]	عفص	مصطکی		منفتح [illegible]
گوندل	بیزند	بمده	نباتیست [illegible]	سا ۲ حی ۱	احشا	مشهد			[illegible]
گوندلی	.	.	[illegible]	بر	نفاخ	قصد			ملین [illegible]
سوتلا	.	.	نباتیست از [illegible]	بر ۲	ملین	شکر			مفرح [illegible]

اصل سبی مقوی معدہ و مقوی باہ موافق مرطوب ابدان

•	ف	ع	م	ط	مصلح	مص	ب	ق	افعال وخواص
کھپریا	سنگ بصری	توتیای کرمانی	بعیری استخوان سگ معدنی و مصنوعی	معمول بی محتیج بمعمول	مسدد	شہد	توبال النحاس	ا ر	مقوی روح باصرہ وحافظ صحت چشم نافع اکحال مواد لیسری اور نافع زخم چشم و مقرح و سایر اعضاء و مندمل زخم و جرب وحکہ نافع بول ذرور ادا کتحالاً و طلاء مفید
کھر	کفجلک در زنگلہ	اطلاف	بسیست صالح پرسیت و ناخود اسیار خورید شکاف ستے محبود	بی	.		سینگہ		سوختہ مجبور ہر حیوانی مسہل سنان باشرب حبتہ کرمین صوام ... باشہد حبتہ نقرس نافع و طلای سوختہ سم نر با سرکہ حبتہ داء الثعلب مفید
کھرکرا			.	محی	.				مجفف و مغلظ منی مقوی باہ مغلظ سفید سوزاک
.	کہربا دگاہ ربا	قرن الحجر و مسعود الروم	شمع زیتیت طلائی رنگ	مع نوعی سے	سر	بنفشہ	طباشیر و صندل رو س	ا ر	مفرح مقوی دل حابس خون بر اعضاء ظاہری و باطنی وقی و اسہال و مقوی معدہ و کبد و مجاری بول نافع ضعف گردہ و مثانہ و یرقان و بالخاصہ نافع زحیر [illegible]
کھرلی	.	.	در خصیت خمرہ آن زرد القدر سبز و تخم آن سیاہ و سفید	ح ا ر ۲	مورث قولنج	گلقند و دوغ			مفرح مقوی اعضاء نافع ثقل سر و مسکن ہیجان اخلاط تلنہ و قی و مشتہی طعام و باء نطفی الہضم مغلظ منی مفید سوزاک و سر تخم او مرض چشم را مفید و پوست نخ او مغلظ منی [illegible]
الحنیار	.	.	درختی است ثمر او	ح	نفاخ	.			دافع مضار صفرا و خون و تولنج و ثمر آن گران و مدر منی مقوی نافع مدر بول
گہنگچی	چشم خروس	عین الدیک	م	ح ۳ ی ۲	محرور و مصدع	کشنیز و شیر تازہ		ا ر	مفرح مقوی اعضا حافظ قوتہا دافع سیری مجتہ قوت باہ و انعیاد منی مجرب اثر تند [illegible]
کھیرا	خیارہ بادرنگ	قند	م	بر ۲	مفج نفاخ مبرودین	مویز و شہد نانخواہ	گلکرنی		مسکن حرارت صفرا و خون و سوزش احشا و دافع تشنگی و امراض حارہ دماغیہ و جوانی و حمیات حارہ و آب مشری او دافع تپ صفراوی و درد موی و دلغی

ا	ب	ت	ع	م	ط	مض	مص	ح	ق	اعمال وخواص
سپستان	تخم خیا	بیرون القشر	م	بر۱	مبرد	بادیان	تخم کمر	۹		مدر بول مخرج صفرا سوخته بادرار معرق بول دم تحلیل حاره ۱۲
سپلا	۰	۰	برونانس	جوب ات سپید	می۱	محرور	تیا	اسارون بادام تلخ		مجفف ملطف مدر مفرح مقوی دل و معده مغری مجفف رطوبت فرج
۰	روغن	سمن	م		حرا	مقوی سینه مستفرغ	شهد	شیرتار	۱۵	ملین منضج مسمن منفتح سده مصفی آواز منبت سینه وحلق در مرض خشک تسهیل بریج دمان اطفال باعث بارد دندان
۰	نی	مویز مریم	کلب	هلیله حبه	حی۲	کرم دماغ	بنفشه	بادام	اخرویه	۰	با قوت محلله و مغری قبالفضه مفرح مقوی حواس مخرج رطوبات غلیظه لزجه سینه و ربو و خفقان و ضیق النفس و غشی از معده مقوی جگر و طحال مسکن درد باطنی کبد و طحال گرده و نقرس خصوصاً بار العسل
کهکوار	نیلوفر	صبار	م		حی۲	محرور			۲	مسهل صفرا نافع از مرض انعی طحال فوری اضطراب و صفرا و برگ او با قدری آب نیم گرم محلل صلابت‌ها
کیتکی	درم اکاری	۰	دهیت آن		می۲	محرور	۰	صندل سرخ	۲	مفرح مقوی دل و دماغ و جگر و سایر حواس مسکن تشنه خون و صفرا نافع خفقان اصلاح قلب
سرکه	۰	۰	[illegible]		بی۲	سپید	قند			منزاف مفرح قابض مقوی دل اعاده معده و دافع منفذ از سر تیا و سنگ نفی غرغره گلو و درد گلو را مفید
۰۰	خولنجان		حار یابس			روغن		ک	ه	اشامیدن درهم مدر بول با آب گوشت قوی باه و حرشانیده آن با روغن کنجد جهت خناق [illegible] مفید

[illegible]

ن	ت	ع	م	ط	منفعت	مصلح	ب	ش	افعال و خواص
کیرو	گل سرخ سعری	طین معصی	م	ی ۲	اسعاء و طحال و مثانه	مصطکی	گل قرسی	[illegible]	[illegible]
کیل دارو	سرمنش	•	[illegible]	ح ۲ ی ۱	ریه	[illegible]	کمیله	۱ در	جالی منضج محلل ریاح [illegible] مسهل [illegible]
کیسر	کرکماس	زعفران کرکم	م	ح ۲ ی ۱	[illegible]	زرشک [illegible]	[illegible]	۳ در	منضج مقوی [illegible]
کیکرا	خرچنگ	سرطان نهری	م	بر ۲	مثانه	گل مختوم	صدف	[illegible]	[illegible]
کیله	•	موز	م	[illegible]	[illegible]	[illegible]	شکر قند		[illegible]
کنبدی	گل [illegible]	•	گلیست مشهور	حی					برای [illegible]
گیهون	گندم	حنطه	م	ح ۱ مع	[illegible]	[illegible]		*	معتبر [illegible]
کیهون جنگلی	گندم [illegible]	دوسر	نباتی است [illegible]	ح ۱ [illegible]	[illegible]	[illegible]	کاله دانه	۳ [illegible]	مسهل منضج [illegible]

ه	ب	ع	م	ط	مض	مص	ب	ن	افعال وخواص
طره	ترکیبره	مارالکافی	م	حمایلی	لعال	عناب	عنبلیل	تولہ	مفرح مقوی دل ودماغ وسایر حواس و افعال نافع [illegible] ورعشی [illegible] ودافع کسل واعیاء و تجربہ [illegible] عصبہ وصدر کا مجرب است
جوہرکی	بیخ کیوره	[illegible]	م	حمام	طحال	عناب	شاہتره	تولہ	محلل منفعی مقوی حواس مسکن بو شدید نافع فساد خون مثل جذام وغیره
٠	لاجورد	لازورد	فشتی وسنبری با نقطه طلائی	معسول یا معسول	معمول ومنفخ	ارمنی	ـ		مفید قابض مفرح مقوی دل رافع امراض چشم [illegible] اخلاط اسہل سوداو اخلاط غلیظہ [illegible] و توحش [illegible] امراض سوداوی را
٠	٠	لاذن	حاصل کیسید و [illegible] حاصل مقصود	سم ا	وہ	روغنی	ـ	۲	ملطف منفتح محلل مدر بول و حیض [illegible] مقوی معده و کبد رافع [illegible] الاذال طلاء [illegible]
٠	لاعیه	[illegible] تا آن شیر	محم	اعا	[illegible]	افراسیون	۲		مسہل قوی مقی [illegible] استسقا [illegible] اخراج [illegible] اخلاط محرقه را نافع
لا	لاک	لک	دستعمون	بلعلف	طحال میلنه	مصطکی	ریوند و طباشیر	۲	محلل منقی اخلاط [illegible] مقوی [illegible] استسقا و یرقان [illegible] مفید مقوی [illegible]
لال	لعل	لعل [illegible]	مفرح [illegible]	[illegible]				بکچو در جہم	مفرح دل [illegible] قوت باصره [illegible] حالیس [illegible] و در جمیع امراض سوداوی مفید

[illegible]

افعال و خواص	مقدار	بدل	مصلح	مضر	طبع	ماهیت			
ملطف مفتح و گل منک آن مسکن حرارت و اعضا و اشامیدن باشیر در بول و حیض دهد +	۳ م			نگ دود شناخته	گرم ۲	بادشاهی است سرخ و شبیه ازاں کو چکتر	شقائق النعمان	لالہ	لا
ملین محلل اورام ریاح مفتح سده مخرج مسهل بلغم مدر منی مسقط جنین مسمن قاتل کرم معده و آثار جلدی و درد مفاصل و ترخ و سیلان دم را مفید	۲ م	قنا و ستة و عنبر	صمغ عربی و روغن بادام	امعا	ح ۲ ی ۱	صمغ درختیست سرخ و سپید مایل بزردی طعم تلخ مایل بشیرینی	کمل باشی ازبرست	کنجده	لانی
بالخاصه دافع خون بواسیر و مغز تخم او امراض چشم را مفید					حر	نبات است برگهای آن برگ ...	•	•	لبلبی
مسکن حدت صفرا و خون امراض مویه صفراویه را مفید					بر	...	•	•	لنگوه لکیث
محلل جالی مسهل بلغم و مره سودا مدر حیض مخرج جنین مفتح و آتشک جذام و داء الفیل را مفید و قطور او در زخمهای کهنه و ناصور را مفید		برگ دفلی	شهد	طحال	بر ۲	لبلاب است ...	•	•	لبلاب
پوست بیخ او مخفف مخدر و اشامیدن بیخ او با زعفران برای درد مفاصل مفید با شهد ...	۱ م	دهتوره	دارچینی و شهد	روغن نفسانی	۲ ی	بیخیست ...	سرخ گیاه	سنگ سکن	لجهمنا
مقوی معده و باه و مستی محلل ریاح رافع نفخ و بلغم جالب بطوبت سر فرباردمنضج ... برای درد دندان مفید و دود در چوب سوخته او قاطع نزف الدم و روغن او مقوی اعصاب قوار را مفید	۲ م	حب السلاطین مصطگی	شیرگاو	محرور	ح ۲ ی ۳	صمغ درختیست شبیه ... مصطگی	مرد	مدمتهک	لوبان کندر
مجلی محلل مدر ملین سینه و مدر بول مدر منی و شیر و مرکب با مسمن بدن منقی خون نفاس مخرج جنین درد گرده را نافع		باقلا	سیوتهد زیره و نمک	نفاخ بطی الهضم	ح ۱ ر ۲	حبی است از حبوب ماکول ...	فرنقیا	لوبیا و لوبیا	لوبیا

ن	رع	ع		ط	خص	مص	ب	ق	افعال وخواص
هیلیا	.	.	پوست درخت رنگ	حی	قابض				تقوی چشم ودافع فساد بلغم حابس [illegible] مقوی باه ودر معاجین مستعمل
لیک	.	قرنفل	م	حی ۲		صمغ عربی	دوا	[illegible]	مفرح مقوی ارواح واعضای رئیسه [illegible] ودافع [illegible] و مسکن درد [illegible]
بالکا	.	بجهقا	تره البیت ازخرفه	حی	زوفا	لعاب	[illegible] مقشر	خرفه	ملین [illegible] بلغم [illegible] مسکن جوش خون حرارت جگر و معده حمیات حاره
دم	آهن	حدید	م	بی	مصلح	مسکه	[illegible]		مخفف [illegible] رباح بواسیر مقوی معده ومسکن [illegible]
چون	تفال آهن	دبال الحدید	برمیست جون ازآهن	حی ۳					حابس اسهال خون [illegible] ذرب وضعف باه رانافع
بکایل	جر آهن زنگ آهن	بالحدید	م	حی ۲ ح ۳	ربیه	باشهد	پوست [illegible]		نفاخ مخفف مقوی معده [illegible] ودافع حابس نفث الدم [illegible] بواسیر وطحال را نافع محلل اورام وازاله سلس البول [illegible]
سن	سیر	ثوم	م	حی ۳	تریاقیت	محرور [illegible]	[illegible]	پیاز	محلل جالی [illegible] مفتح [illegible] مقوی [illegible] رافع [illegible] امراض عصبانی [illegible]
				باسلیقون					

صلاح جانی نافع امراض طحال استسقا دیرپلی وغیرہ

نام		ع	م	ط	مض	مص	ب	ق	افعال وخواص
لسوڑہ	سپستان	سبستان دابق		م	مع	مسدد و مکبد	عناب و گلسرخ	خطمی	نہ ۱۰۲	ملین بطن و سینہ و حلق و اورام حلق مسہل مواد صفراوی و بلغمی و دموی مسکن حدت صفرا و خون و عطش و سوزش بول و تپہای حارہ و حمیات
لیموں میٹھا لیموں شیریں	لیموں شیریں	.		م	عمد	مہیج صفرا	ترش لیموں تر	ترنج		مسکن حرارت و تشنگی مقوی معدہ و دل مفرح خون دافع خفقان و اختلاج دل
لیموں کاغذی	.	.		م	سا م ی ۲	عصب و معدہ و باہ	عناب و شکر	نارنج		مقوی جگر دافع سوزش و تشنگی و یرقان و غثیان و قی صفراوی قاطع اخلاط و حمی صفراوی و دافع سموم ہوام
لیموں کے بیج				م	بی	معدہ	سونف	بارتنگ	۲ م	قابض حابس اسہال و قی خصوصاً بیان او
مائیں چھوٹی	الم کرد و کرنہ	عفص و ثمرة الاثل	ثمر درخت عفص بہت برابر نخود و الوان نارنجی		ب ۲ ی ۲	مضر سینہ	دو تو و تخم کدو	مازو و شہد انار	ا	قابض منقی رطوبات و باشکر نافع ربو و سعال و ضعف جگر و احشا و اسہال قاطع نزف الدم و نفث الدم و معا و بامرکہ نافع طحال
مائیں بڑی	کرمازج	ثمرة الطرفا	ثمر درخت کرمازج بشکل زرد کنز و غدہ		بی ۱۲	مسر	دو تو	مازو	۳	رادع محلل ورم طحال قابض حابس اسہال نافع قروح رئیہ و رطوبات رحم و غرغرہ او نافع امراض حلق و سینہ
ماجو	مازو	عفص	ثمر درختیست شبیہ بلوط		ب ۱ سی ۲	سینہ و حلق	کتیرا و صمغ عربی	پوست انار ہلیلہ زرد	۳ م	حابس اسہال نزف من حیض ضعف رطوبات رحم و تقویت آن قاطع عرق نافع امراض چشم و دندان و مقوی لثہ و دندان و قلاع و ضماد او رادع محلل
مالکنگنی	.	.	تخم نباتیست بقدر عدس ابرک طولانی سرخ تیز و رنگ		ح ۳ ی ۲	محرور و جوان		کشنیز و شہد	کل لایوجد	مقوی دماغ و قوت حافظہ و ذہن و باہ و معدہ نافع ارتعاش مفاصل و عرق النسا و درد پہلو و امراض اعیہ و عصابیہ لقوہ و فالج و دافع فساد باد و بلغم

ش	نبت		م	ط	مثل	معا	ب	ن	افعال وخواص
.	ماميران		ریشه ... وبار یک ... زرد	حی۲	گرده	تمهد	...		جالی محلل مفتح سدد منقی دماغ مفرح ... نافع یرقان ... ظلمت بصر ...
	مور			حی۲					مرگ ... سیاه سوخته ... مفاصل ...
	ماهودانه	قایالاات	مخروط ...	حی۲	...	...	کثیرا و انیسون	مبالکوشه ۲	مسهل بلغم محلل قولنج نافع اوجاع مفاصل مخرج بلغم غلیظ ... سودا
.	ماهیانه	صحناة		حی	...	...	...		مجفف رطوبات معده قاطع باغم ... نافع ...
.	ماهی زهره	ماهی زهره ج	...	حی۳	اعما	...	...	۳	مسهل قوی ... بلغم اخلاط غلیظه محلل ریاح ... اوجاع مفاصل ونقرس عرق النسا
	ابلی حلبان	خلر	م	حی۲	...	...		۵	ملین ...
	...	...	...	بلی۲	مسدد	...			مفرح حابس نزف الدم

ا	ف	ع	م	ط	مضر	مصلح	ب	ق	افعال و خواص
مٹی کمہار	گل نصید	طین [illegible]	خاکستری سپید رنگ [illegible] بو خوشبو	بی					حابس جریان [illegible] مسہل [illegible]
مٹی سرخ	گل سرخ	طین [illegible]	خاکستری مائل زردی و خوشبو	بی	ریہ	اہکسانات		۵ ماشہ	مجبۂ ریہ نافع
مجھوجی	.	.	[illegible] آبایشان [illegible]	ب					قابض شکم نافع [illegible] قاتل کرم شکم
مچکند	.	.	[illegible] آن کوچک سفید	حی					مسکن درد سر نافع [illegible] نافع دحابس خون بواسیر [illegible]
مجھوکان	.	.	[illegible]	حی					باقوت قابضہ [illegible] دقولنج مفید
مچھلی بام	مارماہی		ماہی است مشابہ مار	حی					مقوی باہ [illegible] قاطع سیلان خون
مچھلی جھینگا	ماہی دیبان	ربیان	م	تازہ ع اراد خشک ی	مولد سودا	[illegible]	رنگ ماہی		[illegible] مولد [illegible] سیار نافع [illegible]
مچھلی زرد	.	مشبوط	م	بی ۲	معدہ	شہد			مقوی باہ و دماغ مولد خون [illegible] ۱۰۵۱

و ن م مض مص ب ق اعا وخواص

مچھلی ریگ ماهی ریگ ماهی اسقنقور ریگ ماہی ابیض ازول یابحری دریائی یابحت منقود ریشہ خفاشہ حی ا معرود د ثعلب مصری گوشت او باتخم مرغ محرک باہ ومغلظ

مچھلی اندا ماہی ۔ ا م بر بلغم افزا مبہی مقوی اعضا مسمن دافع برمیو

مجیٹھہ روناس دودی تی ابعاصبین بیساہی جمیست سرخ حی ۲ مورکث برای الہ مروشانہ تر او انیسون سلیخہ ۲ مفتح سدہ مدر مطلقا مقوی معدہ دافع ارش باردہ مصلح مابینہ مرنابع دلقوہ ویرقان وسفیدی منقی برہ طحال نافع قروح و آثار جلدی

مرچ کالی ابیل و فلفل اسود سیاہ م ۳ حار یابس محرور مصلح ستار روغن بادام دشہد دار فلفل موثلہ محلل جاذب جالی مسخن منقی بلغم مقوی حافظہ و اعضاء معدہ و بدبو انتشار ملطف مدیہ مملینانہ وغلظ بلغم دفع دریاح مخرج سموم بلقے

مرچ لال م حی ۳ مشانہ روغن زرد دشہد پرکیاء سیاہ ۳ حار محرق خون مسہلا ومقبح وقبض منقی دردِ مفاصل نافع استرخاء عصب درد بلغمی قاطع باد

مرداسنگ مرداسنج از سرب ساختہ سیم فلعی و زر حسیت بعضی ب ح ۲ مضر زرد روغن بادام روغن زرد اتاریا شہد جالی آکال محلل منبت تابض جالب سہال ترحی دبھی وطلای او مسکن حدت دوا و درد و ریہ خارش و ریش و اثر جلدی مستعمل است

مرور پھلی مرور پھلی ویجک اتوار المتوا رین تیمیدہ غلاف بستار حی ا باد شیہ حب العنب صبر زرد ۳ محلل ملطف مسہل مانع غلیظ

مسور عدس ۔ ۔ ایضاً بہ مقدار کم ماش و تالا بیولد سودا جرب خون مغلظ خون نفاخ جالی بطی الہضم مدر حیض دغرغرہ او خناق و

ه	ف	ع	م	ط	مض	مس	ب	ق	افعال و خواص
.	مشک راد	مشک راد	[illegible]	ب				۱ر	[illegible] کند و ثقل معده و ریاح [illegible] و برای سوزاک [illegible] مفید
.	.	مشک طرامشیع	[illegible]	ح م ی ۱	معده	مرکه سپاری	بوریه	۱ر	[illegible] منتج [illegible] مقوی معده [illegible] روغن [illegible] مسکن [illegible]
مصری	قند القند	نبات الحلاب	م	مع		ربوب ترش	شکر طبرزد		ملین [illegible] گرم [illegible] مفید [illegible] چشم [illegible] نافع بیاض چشم [illegible]
معنگے	کنفدروے	معنگی [illegible]	م	حی ام	مثانه	کتیرا	کندر و علک البطم	۳ ر	مطلق [illegible] مقوی [illegible] رطوبات [illegible] نافع [illegible]
سکر لکا جاله	ابرکالیا	شیح الکبکوت	[illegible]	حی	اعضای رئیسه	[illegible]	اسفنج	الاور کل	قاطع [illegible] اعضا [illegible] نافع حمی
کو	رو باه ترک	عنب الثعلب	م	ب ی ۲	مثانه	شهد و قند	کاکنج	۱ و	منضج رادع ملطف قابض مسکن حرارت و تشنگی محلل نافع اورام حاره [illegible]
کوبنبر	[illegible]	الوف الثعلب	م	بر	مثانه	شهد	بکوا [illegible]	۱ر ورلہ	[illegible] اورام [illegible] حاره و معده [illegible] سوزش معده و مسهل اخلاط [illegible] و استسقای حار [illegible] ورم [illegible] نافع
مکبادہ	.	.	[illegible]	حر	ثقیل	سکر		نرلہ	مقوی اعضا [illegible] سعال [illegible] دافع جوش خون

افعال و خواص	ق	ب	مص	مض	ط	م	نا	ت	د
الین منضج سمن مفتح مسدد [illegible] رئه و حلق و سعال [illegible] و مزیل یبوست [illegible]	تو	شیر تازه	نوابض و [illegible] شهد	مفتوح [illegible]	ح ۱ ر ۲	م	زبد	مسکه	.
دافع مضرات و [illegible] مسکن تشنگی قابض نفاخ	۱۰		[illegible]	مولد شر	ب ۲	[illegible]	.	.	[illegible]
تقلیل سمن بدن و با شکر مقوی باه		مسکه	قند و شکر	[illegible]	بر	م	میش و گاو	شیر	[illegible]
منضج اخلاط غلیظ مسکن تشنگی و سوزش معده و سعال رطوبتی و مقوی [illegible] سینه و حلق نافع امراض سینه [illegible]	۱۰		[illegible]	گرده و طحال	ح ۲ ی ۱	م	اس	بیخ [illegible]	[illegible]
حاد قاتل کرم و داء [illegible] قاتل کرم و منفث زخم	[illegible]		مسکه	ریه	ی ۳	[illegible] الوان	.	.	[illegible]
غلیظ سدد قلیل الغذا [illegible]				نفاخ	ی ۲	[illegible]	.	.	[illegible]
مقوی اعضای رئیسه دل و دماغ و قوی [illegible] مفتح [illegible] و [illegible]	تو	سرکه	بهی	مثانه	ح ۲	[illegible]	.	.	[illegible]
مطفی حرارت [illegible]	۱۰	[illegible]	عناب	[illegible]	حرا	.	زبیب	مویز	[illegible]

[illegible]	[illegible]	حب الغرب	م	سی ۲	گرده	حناب			تا [illegible] حابس [illegible] مقوی معده [illegible]
منمند	کندر [illegible]	شلیلم	باریک [illegible] تلخ	حی ۲	ادرار	روغن شیر تازه	جدوار [illegible]	۳ ماشه	[illegible] باعث [illegible] محلل [illegible] امراض [illegible] نافع
مولابدال	ابرمرده	اشنع	جسمیت [illegible]	ح ۲ ی ۲	احشا	آب انگور	کاغذ سوخته	۳ ماشه	محلل [illegible] تارہ [illegible]
موشه	آلی هندی		قلعه [illegible] مشهور	حی	بادرنگبیر	شیر گاو			زود هضم [illegible]
موتی	مروارید	لولو	م	ی ۲	مثانه	مونگه	صدف سفید	۱ ماشه	تفریح [illegible] مقوی [illegible]
موچرس	-	•	[illegible]	حی ۲ سی ۳	[illegible]	[illegible] بادام	[illegible]	۲ ماشه	[illegible]
موصلی سفید	موصلی سفید	•	[illegible]	حی ۲			موصلی سیاه	۲ ماشه	[illegible] حرارت [illegible] مقوی [illegible]
موصلی سیاه	موصلی سیاه	•	م	حی ۲			موصلی سفید	۲ ماشه	[illegible] نافع [illegible]

ه	ف	م	ط	معں	معں	ب	ں	
مولسری	.	.	درخت عظیم گل او ...	ترش و گل می	نفاخ وکند	روغن زرد	پهلی ...	ثمر و تخم او حابس ... ثمر و گل و دماغ ... [illegible]
مول سری / سکر مول			حیثیت سیاه ... تلخ و تیز	ح				مشتهی ... [illegible]
مولی	ترب	فجل	م	ت ۲ ر ۱	نفاخ	دربیره	شلجم	بلی البلغم ... سنگ گرده و مثانه ... [illegible]
مولی کی بیج	ترب	بزر الفجل	م	سا ۲ تی ۲	گرده و جگر	بیستان و کتیرا	عسل الرشاد ...	ملطف محلل ... [illegible]
موم	موم	شمع	م	د ۲ تها	نان و شهد		اردبا ...	محلل منضج ... [illegible]
میائی	مسای	...	م	ح ۳ ی ۲	طحال	خیس و ...	حجرالیهود	مقوی ارواح و دل ... [illegible]
مورنج	.	.	درخت ... سیاه ...	ی				[illegible]

					ن	س	ب	ق	افعال و خواص
موںگ	مرجان	مرجان	م	۰ی ۲	سروشانہ	کیترا و [illegible]	دم الاخوین و کہربا	سہر	منفع سدد [illegible]
سنگ گوکی [illegible]	[illegible] جان	بسد	م	ب۱ گ۲	مورث [illegible] دگروہ	کیترا	کہربا	۱/۳	قابض مجفف [illegible] خون [illegible] مالیخولیا [illegible] رانافع
جہار	۰	سنا	برگ گیاہ [illegible] برگ حنا	ح۲ ی۱	مورث کرب [illegible]	بنفشہ [illegible] روغن بادام	تربد ہلیلہ زرد	۱۰	مسہل بلغم و سودا و صفرا و اخلاط سوختہ و منقی اخلاط دماغ [illegible] مفید [illegible]
مہندی	حنا	حنا	م	برگ [illegible]	حلق و سینہ	کتیرا [illegible]	منڈی	سہر	مصفی خون [illegible]
حلوہ	کنول [illegible]	۰	[illegible] روغن [illegible]	حی	[illegible]	کشنیز			دافع باد و بلغم [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	م	حی۲	محرور	روغن	شلغم		برگ [illegible] اورام [illegible]
[illegible]	تخم [illegible]	بزر [illegible]	[illegible]	حی۲	محرور	روغن	السی		محلل [illegible] مفید
سیدہ [illegible]	۰	[illegible]	[illegible]	ح۲ ی۱	مثانہ	شہد	سوہاگہ [illegible]	۵	محلل قابض [illegible] مفید

ه	ف	ع		ط	مف	مص	ب	ن	افعال و خواص
مین پهل		جوز القی	[illegible]	می ۲	کبد	صمغ رب السوس	بوره و عرق گل	ام	منقی بلغم مسهل نافع امراض دماغی و عصبانی مثل فالج و لقوه و سرفه و ضیق النفس [illegible] / [illegible] مفید [illegible]
مین بهل		زرنیخ احمر	جونک گبریت [illegible]	حی ۴	معدن [illegible]	پوست بلیله زرد	مهرتال و گندهک	ا	ملین [illegible] دهن [illegible] مسلع [illegible] خارش [illegible] مفید
ناخونه	۰۰	اکلیل الملک	[illegible]	حی ۱	اشنان	شهد مویز انجیر	بابونه حلبه	۳	[illegible] اورام بارده [illegible] ملین [illegible] مقوی [illegible] / جگر و طحال [illegible] مفید
ناریل	نارگیل	نارجیل	م	حی ۱	بطی الهضم	دهن [illegible] چلغوزه	پسته بادام	توله	[illegible] مولد خون صالح ملین [illegible] مقوی حرارت غریزی نافع / [illegible] مالیخولیا و ضعف جگر
نارل دریائی	نارگیل دریائی	نارجیل بحری	م	حی ۱				ماشه	[illegible] مقوی [illegible] حرارت غریزی و [illegible] سموم و اخلاط فاسد / [illegible]
نارنگی	۰	۰	م	برابر		سکنجبین اعناب	قند		مسکن حدت صفرا و خون و تشنگی مفرح مقوی [illegible]
ناردین	سنبل رومی	بیخ و ساقیت [illegible] دارد خوشبو / [illegible]		ح ۲ / می ۲	ریه	[illegible]	سنبل هندی	۳	[illegible] لقوه و فالج [illegible] / [illegible]

نام	نام دیگر	نام عربی	ماہیت	درجہ	مضر	مصلح	بدل	مقدار	افعال
نامیاتی	ناسپاتی	-	میوہ ایست مشہور	سرد تر در ی	مولد قولنج	ماء العسل	بہی	-	دیر ہضم نفاخ و دافع حرارت غالیہ مقوی دل و معدہ مفرح قابض جالی
ناک مین			چوبی است سیاہ مشابہ مار ماہی	ب	قابض				مسمن مقوی بدن دافع فساد بلغم و سوزاک و دافع صفرا
ناگودن	مارچوبہ	الیون [illegible]	نباتیست بستانی [illegible] کبیر [illegible] دار	حر	مفاصل	شہد	حرشف	۱ر	بالخاصہ مفسد طعام مدر بول جالی مفتح سدد دافع دمامیل و ثبور
ناگدون کے بیج	تخم مارچوبہ	بزر الہلیون	تخمیست مدور شبیہ حب النیل	حی	معدہ	شہد	اسفاقل قوی دوسرے	۱ر	مبہی ملطف منفع سدد مدر بول مقوی باہ محلل مفتت سنگ
ناگر موتھہ	اسکندین	سعد کوفی	بیخیست مدور طولانی سیاہ خوشبو	حی ۲	حلق و ریہ و صحت	شکر و انیسون	دارچینی و بابچہ و [illegible]	۲ر	مخفف مدر مفتت سنگ منفع مخرج عفونات [illegible] مقوی معدہ و اعصاب [illegible] یرقان و خفقان [illegible] و مقوی اسنان
ناگیسر	•	-	[illegible] خوشبو	سا ۱ حی ۲	کبد حار و مثانہ	تخم کاسنی و طباشیر	بابچہ و نارجیل	۱ر	[illegible] مقوی دل [illegible] مقوی معدہ [illegible] دافع [illegible] و مقوی باہ دافع [illegible]
•	نان کلاغ	خبازی	تخمیست [illegible]	برا	معدہ ضعیف	ربوب فواکہ	خطمی	۹ر	ملین طبع منفع [illegible] مدر بول [illegible] محلل اورام [illegible] سینہ [illegible] و ضماد [illegible] اعضا مفید
[illegible]	زرد دار	[illegible]	[illegible]	حی ۳	[illegible] احشا	کثیرا	زرنباد	۲ر	مفرح مقوی اعضا و احشا [illegible] ملطف محلل مسکن [illegible] دافع نزلہ و نزول الماء و تنقیہ [illegible]

ه	ت	ع	م	ا	مص	ب	ی	افعال و خواص
نرگس	تر	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	.	.	لی					[illegible]
وت	ترید	[illegible]	۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
.	.	نقط	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]
[illegible]	.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	۱		[illegible]

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی م	گردہ	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	مسہل ریاح قاتل کرم ... مقوی دل
نمک سانبہر	نمک سانبہر	.	م	حی ۳						مجلی ملین مسہل طعام کاسر ریاح ہاضم معطش
نمک لاہوری	نمک سنگ	ملح اندرانی	م	حی						مقوی ... مسہل بلغم ... [illegible]
	نمک شیشہ	ملح الزجاج		حی ۳						ہاضم ... [illegible]
نمک سیندھا	نمک سیندھ	ملح ہندی	ترکیب ... [illegible]	حی ۳						مسہل سودا و بلغم کاسر ریاح محرک اشتہا
نمک کھاری	نمک شور	ملح العین	ترکیب مصنوعی از زمین شورہ زار	حی ۳						افزایندہ خون کاسر ریاح ہاضم طعام مشتہی مفتح مکل
نوادر	.	.	[illegible]	ب						دافع ... [illegible]
نوشادر	نوشادر	نوشادر	معدنی و مصنوعی	حی ۳	[illegible]	[illegible]	[illegible]	بورہ ارمنی	[illegible]	ملطف ... [illegible]
نیل	نیل	نیلج	[illegible]	حی ۲	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	.	[illegible]

ه	فت	ع	م	ط	مغ	مص	ب	ق	افعال و خواص
بلم	اقوت گبو		مشکیست ایمو وراق معامله بها بسیار	نی ۱ ب۱					مسرود لیمون با عسه مقوی چشم دافع ریاح و قمور و فساد زهر مقوی مخنث
نہال	نیلوفر	شاملا	م	بر۲	باه مثانه	مصرحایه مشهید	خطمی	ا	مقوی دل و دماغ مسکن حرارت و تپ سر و دوزرد حار و خشونت سینه و معده و بند سرگاه و مقوی دل زل حاره منو ... ... تشنگی ... جواسا امیضد و محمد نفید تستے
بیج پھول کا	تخم نیلوفر	بزرکرتبا	تخم بیمض سیاه و درون آن سفید	بر۱	مضعف باه	مضر شهوه		۲	مخدر کننده منی ... میدان و جهت سیلان سلوبات نافع ... حیض نافع
المسی	.	.	نباتی است برگ آن ... خشن گل ها ملکن	حا			برزنلای	۱	مصفی خون ... امراض جلدی ... و فساد دل نافع
بلوتهوه	توتیاسبز	توتیا		حی ۲	اکال تنال	روغن	سهاگه		ملین دافع جرب و فساد زهر . قاتل کرم شکم نافع امراض چشم
نیم	.	.	درختیست کو جک ... تلخ ... درخش می باشد	بر۱				زله	محلل منضج ... محلل ریاح ... بابدن ...
..	.	ورس	تخم ... مانند گنجد	حی ۲	ربه	دکیترا ناصیه	زعفران	۲	مقوی ... رافع خفقان ... محلل ریاح غلیظه ... مقوی بانفعت مبدل مقام سموم
			درخت مسواک						ه ... مفید ... اور مزاج بارد مقوی

[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	افعال و خواص
آذرشایا	•	•	درحقیقت متوسط برگ گل آن سفید [illegible]	بی ا و حی ا	سرفه	کتیرا	کنکنی	۲ م	سعوطی باه [illegible] نافع حرارت [illegible]
بادرنجبویه	تخم [illegible]	[illegible] ثمرة العرعر	درختیست [illegible] برگ آن [illegible]	حی ا	جگر و معده	شهد و روغن	سلیخه دارچینی	۳ م	بغایت لطیف باقوت محلله [illegible] نافع ربو و استسقا [illegible] حیض و مسقط جنین
عنبر جوری	کف عایشه	اصابع الصفر	بیخ گیاهیست [illegible]	ح ۲ ی ۳	دل [illegible]	صمغ عربی و بلوط	هزارچشان و [illegible] شهد	۳ م	ملطف محلل فضول غلیظه و منقی اعضا [illegible] مفید
هرتال	•	زرنیخ اصفر	م	حی	معص اخلاط	روغن زرد و پوست [illegible]	[illegible]	۱ م	اکال گوشت زاید [illegible] نافع [illegible] کرم [illegible]
هرجوڑ	•	•	نباتیست [illegible]	حی				۲ م	بالخاصیه پیوند استخوان شکسته نماید [illegible] دارد
هرڑ زرد	هلیله زرد	اهلیلج اصفر	م	ب ۱ ی ۲	[illegible]	عناب پستان و روغن بادام	هرڑ کابلی و مازو	۷ م	مقوی دماغ [illegible] و سواس [illegible]
هرڑ سیاه	هلیله سیاه	اهلیلج اسود	م	ب ۱ ی ۲	جگر	روغن و شهد	هرڑ کابلی	۷ م	مقوی حواس [illegible]
هرڑ [illegible]	•	•	[illegible]	ب ۳	مواد بلغم و سودا	شهد	املج خام		قابض [illegible] مقوی [illegible]

و	ن	ع		ط	مص	مص	ب	"	افعال وخواص
کابلی	هلیله کابلی	ایلیلج کابلی		مع	دافع	شهد	تمر سیاه و زرد		ملین و مسهل سودا و صفرا و ادرار بول مقوی حواس نافع صرع و لقوه و خفقان و مالیخولیا مسهل العصر
ن ی	رازیانگ		رضایت شفاف مثانه آهو	حر					دافع جرب و خارش ده روز [illegible] منفعت [illegible] سیاه [illegible] مقوی باه [illegible] نافع امراض
[illegible]	.	.	[illegible]	برحر					مدر بول منفعت سنگ گرده و مثانه دافع عسر البول
.	[illegible]	[illegible]	[illegible]	حی ۲	. دیگر	مدر بول	[illegible]	[illegible]	حالی [illegible] مسهل [illegible] نافع استسقا [illegible] و یرقان و ضعف گرده و مثانه و ورم [illegible] را مفید [illegible]
[illegible]	[illegible]	[illegible]		حی ۲	دل	[illegible]	امیران	در	جالی [illegible] منفعت سده جگر نافع استسقا و یرقان و درد دندان [illegible] نافع مسکن [illegible] ورام مقوی [illegible] نافع امراض عین
[illegible]	.	۱	[illegible] مشابه زرد [illegible]	حی ۲	[illegible]	قوورمن	سیکیه	[illegible]	اکال [illegible] از سموم قتاله است
[illegible]	.	.	[illegible]	حر					قولنج و استسقا [illegible] و برای درد گوش مفید و تخم آن نافع بواسیر و مسکن [illegible] و برگ [illegible] حابس خون بواسیر

جندبادستر	دریا بتال	[illegible]	[illegible]	رافع حمی	طحال	معدگی [illegible]	گل [illegible] اصل السوس	قوله	مفتح [illegible] مسهل [illegible]	اخال و خواص
ہنگوت	.	.	درخت بزرگ [illegible]	ت	اعا	مصری	. زلی		دافع دھیل و بثور و کرم معده و [illegible]
	.	[illegible] ریوند	[illegible]	تی ۲	گرده	سکنجبین و سعدگی	[illegible]	ار	مجفف محلل ملطف مفتح سدد و گدازنده اخلاط لزجه
زہرا	.	[illegible]	شکست سپید [illegible]	لی ۲	مثل	آزوروغن تازه [illegible]	زہرا [illegible]		مقلیل و مقوی دل و دافع [illegible] مرع [illegible]
ہیرا دکھی	[illegible]	دم الاخوین	صمغ رنگی است مشابه الاقوال	ب ۲ ی ۲	گرده	کثیرا و صمغ عربی	عصاره [illegible] شاخ	۴ر	قاطع دماء [illegible]
ہیرا کسیس	زاگ [illegible]	زاج اصفر	چیزی زرد مایل [illegible] ثقیل الوزن	ح ۳ و ۳	ریه	دوغ		لایق	محرق اکال [illegible]
[illegible]	انگور [illegible]	[illegible]	صمغ [illegible]	ح ۳ ی ۳	دماغ و جگر جار	کثیرا و بنفشه وا [illegible]	جاوشیر و سکنجبین	۲ر	جهت امراض [illegible]
.	یاقوت	.	شکست [illegible] عظیم القدر [illegible]	مع		عنبر	عنبر سونا و یشب	۲ر	مجفف مقوی دل [illegible] حزن +

ة ف ع مص مص ب ق ادول بجوامس
مقوی دل و معدہ و جہتہ خفقان و وسواس عجیب النفس و تلطیف و جہتہ خفقان و نزلہ
یشب لثغہ ... بی ماقوت امر ودد و مح باطنی را مفید +

قطعہ تاریخ جامع المفردات میان ظہور صاحب

عجایب سے لکھی جامع المفردات ہی نسخہ نیا اور نادر کتاب
یہہ کچہہ اسکی چھپنے سی رونق ہوئے کہ مطلع بنا غیرت آفتاب

دل سے تاریخ اسکی ظہور
یہی اب صحیفہ چھپا انتخاب

سنہ ۱۲۸۶ ہجری

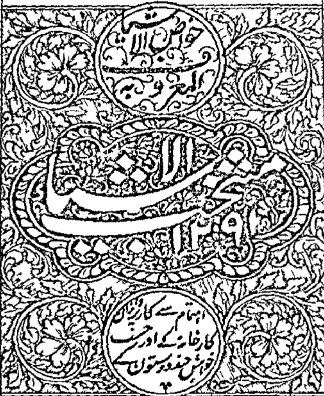
قطعہ تاریخ جامع المفردات میان عشیر صاحب

زہی نسخہ جامع المفردات دلا علم طب میں بصد شان چھپا
حسینی جو مطبع ہی وحید چمن بصحبت عشیر و سمین یہہ ان چھپا

سن خرد نے لی سال طبع
نسخہ قوت جان چھپا

سنہ ۱۲۸۶ ہجری

هو الشافی — هذا النسخه بی بها مسمی به



مطبع نظام المطابع محمد نظام الدین تاجر کتب کے مطبوع ہوئی

اللہ الرحمن الر ..

[illegible] الالف

نامان	درجے	خاصیت		
[illegible]	گرم و تر کہتے میں	بدن موٹا کرے حواس بڑھاوے دل و دماغ قوت بخشے خفقان کو فائدہ دیوے طبیعت کو [illegible] کرے	ریہہ سے بیت پھولے اور درد کرے	معدہ ریرو و بھگاکر
[illegible]	سرد و اول درجے میں	مزاج کی بھوک بڑھاوے گرمی دور کرے قابض ہیں کچے آم کو بھگول میں ڈالو تو پانی اسکا جیسا ہو پلاوے تو فائدہ دیوے دھوکا لے سب سے مفید ہے	حلق اور سینہ نقصان دیوے [illegible]	سونف ریرے کو [illegible]
[illegible]	سرد و تر اول درجے میں	خشکی دل کو فائدہ دماغ کو قوت دیوے خفقان اور گرمی کو دور کرے اور ادرار لاوے	حلق کو نقصان بگاڑ اسکا دیر ہضم	مصر اور اسکا
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے میں	معدے کو فائدہ دیوے خفقان دور کرے دل کو تقویت بخشے طبیعت کو ملین کرے۔	پکے کا مودے	گرم مزاج ریش سرد اورک کا
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے میں	گرمی کی زیادتی کو فائدہ دیوے اسہال قبض کرے	سرد اور مزاج کو ضرر	معقت نار سونٹھ اسکا
[illegible]	معتدل اول درجے میں آخر میں تر	معدہ اور ہضمیت کو قوت دیوے صفراوی حرارت اور خفقان اور زلے کو دور کرے طبیعت کو ملین اور پیاس کو دفع کرے۔	ریح پیدا کرے کھور	سونٹھ گڑ اور
[illegible]	اول درجے دوسرے میں	معدہ اور جگر کو تقویت بخشے بھوک بڑھاوے اور خون کی حرارت کو دفع کرے + خاصیت	بوجھ ول استرپو میں سدہ و کھورا	[illegible]

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	نوتر
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	معدے اور دل کو قوت دیوے ہضم بڑھاوے نسیان دور کرے۔	سرد مزاج کی تلی مین ریح لاوے [illegible]	خالص شہد اسکا نوتر۔
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	دل کو قوت اور فرحت بخشے ہضم لاوے قی اور ریح کو دفع کرے + خاصیت	[illegible] کو ضرر دیوے کھوتر	مصری اور شکر اسکا نوتر
[illegible]	گرم اول درجے مین دوسرے درجے مین	حلق اور سینے کو فائدہ بخشے خفقان دور کرے بدن مین خون لاوے جگر کو قوت دیوے +	نہ کھوتر	نہ نوتر
[illegible]	تر پہلے درجے مین گرم دوسرے درجے مین	سواد بجھاوے سینے کی خشکی دور کرے حلق اور سینے کو فائدہ بخشے + خاصیت	نہ کھوتر	نہ نوتر
[illegible]	گرم و تر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے اور موٹا کرے خون خالص پیدا کرے کھٹا انگور کثیف بخشے خشکی لاوے۔	جگر اور تلی کیا سدہ پیدا کرے	زیرہ اور چوری اجوان نوتر
[illegible]	گرم و تر اول درجے مین	بدن کو قوت بخشے گرم دور کرے دل اور معدے کو قوت دیوے ہضم بڑھاوے غشیان دور کرے طبع کو ملین	گرم مزاج کو ضرر پہنچاوے [illegible] لاوے اور گرمی بڑھاوے	خشخاش اور اور سیرہ انار مین نوتر
[illegible]	خشک پہلے درجے مین گرم دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دے کے ہضم کو بڑھاوے جگر کا سدہ کھولے سینے کے جلابون کو فائدہ بخشے منہ کی مضرت کو مفید ہے	حلق کو ضرر کرے	سرد مزاج کو شیر گرم مزاج کو روغن بادام
[illegible]	گرم و خشک	سمیت رکھتی ہے خون سکھاوے بدن مین جوش ہووے رنگ تباہ کرے اور اخلاط بد پیدا کرے	جگر کو ضعیف باہ کو سلب	اکروٹ اور بادام اور حلوا اور دوائیان
[illegible]	خشک دوسرے درجے مین سرد تیسرے مین	تپ دور کرے قی اور تشنگی اور خفقان کو فائدہ بخشے طبیعت کو ملین کرے + خاصیت۔	کھانسی بڑھاوے	شربت بنفشہ اور خشخاش

نامان	درجے	خاصیت	ضرر	توڑ
[illegible]	سرد و تر ہی حرارت کم	خون تر جاوے اور دماغ و رگون کو قوت ۔ مزلق ہے گردے کو تقویت دیوے	دیر ہضم ریح پیدا کرے	پانی دھونا ترشی آمیز کرنا
[illegible]	خشک سیاہ مین گرم دو درجے مین	معدے کو قوت دیوے چھینک کو دفع کرے اور جلاب کو بند	نفیر و تو تخمہ ہووے	جوارشات
ہ [illegible]		بنا کر محنت کر کے اور چل پانی پیا بدن سست ہے اور عرق لاوے ۔ کر پانی پیا زنے کو چھیرے ۔ حرارت غریزی کو کم کرے سو مزاج بعد کھانے یا بنا کر ترا کھاتے وقت یا تا پیدا دق کا اندیشہ ہے		ان باتوں کا لحاظ کرے
[illegible]	دو تر دوسرے درجے مین	بدن کو رونق دیوے باضمہ لاوے بشرطیکہ حاجت سے زیادہ نہ ہووے	ورم ورکی تپ مین	جوارشات پیاز سکنجبین
[illegible]	دو دوسرے درجے میں	حرارت کی تپ کے مواد کو پکاوے جگر اور معدے کو موافق آوے ہضمیت پیدا کرے	سرد مزاج کو انتوں	مصری اور ... اور پیاز
[illegible]	سرد و خشک	... وغیرہ کو مفید ہی اور تلین طبیعت	معدے کھوتر	اگلی اور شوربا گوشت کا اور ... لوئد
[illegible]	دو تر کم حرارت کساحة	بعد کھانے کے پیا طبیعت کو تلین کرے نزلے و جلاب کو معدے کو اور سر کے درد کو مفید ہے	ہمیشہ پینا حار بیماری پیدا کر	جیسی ... اور سونف اسکا توڑ

[illegible] ئدہ

ے کا پانی درجے مین کمتر جاری ہا

نامان	درجے	خاصیت	ضرر	توڑ
[illegible]	سرد و تر	خون خالص پیدا کرے حرارت کو دور ... قوی دق کو فائدہ سل کی بیماری اور حرارت کو نہایت مفید ہے ۔	ریح پیدا کرے ... کھوتر	... اور ... اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	توڑ
[illegible]	گرم و تر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے خون بڑھاوے نزلہ حار کو فائدہ بخشے۔	شکم قبض کرے انتڑیون مین ریح پیدا کرے	گرم مزاج کو کانجی سرد مزاج کو گلقند توڑ
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	رگون کی سستی دور کرے لقوے اور فالج استسقا کو فائدہ بخشے +	حار مزاج کو کھوتر	سکنجبین اور ترشی اسکا توڑ
[illegible]	سرد و تر	معدے اور انتڑیون کی حرارت کو دفع کرے اور بلغم لاوے +	سرد مزاج کے معدے مین ریح پیدا کرے	گلقند اور پودینہ اسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک تھوڑی سی گرمی اور تری کے ساتھ	ہضم اور سینے کو مفید ہے۔ جلاب کو بند کرے +	سینے اور کلی اور انتڑیون مین ... لاوے۔ کھوتر	لعاب دار چینی اور گلقند اسکا۔ توڑ
[illegible]	سرد و تر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے چربی اور بلغم پیدا کرے اسہال ظہیر کو مفید ہے +	معدے کو کھوتر	گرم دوائیان اور ہضم کی دوائیان توڑ
[illegible]	گرم و خشک چوتھے دوسرے درجے مین	بدن مین ریح پیدا کرے لقوے فالج کو دفع سمی ہوا کو مفید	حرارت پیدا کرے کھوتر	شربت سیب اور صندل اسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک تیسرے درجے مین	بدن مین خون غلیظ پیدا کرے +	دیر ہضم معدے مین درد لاوے	جوارشات اور گلقند اور ... توڑ
[illegible]	گرم و تر اول درجے مین	بدن کو قوت دیوے سینے کو تراوت خشکی کو دفع مثانے کے زخم کو بہت مفید ہے	معدے کو ضعیف کرے	مصطگی اسکا توڑ
[illegible]	سرد و تر	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشے بدن کو تازہ کرے +	دیر ہضم معدے کو خراب کرے	پودینہ سرکہ رایان۔

[illegible]

نامان	درجے	خاصیت	ر	توڑ
سیب	سرد و تر ہے مائل خشکی کے ت	بدن کو قوت دیوے کھانسی کو فائدہ انتریوں کے زخم کو اور تپ کو مفید ہے۔ اور ادرار لاوے	بخار لاوے ریح پیدا کرے دیر ۔	امانا بھگونا شکر یا گرم خیر یا ملاکر کھانا
[illegible]	گرم تر اول درجے من	خونِ خالص پیدا کرے ۔	دیر ہضم ریح پیدا کرے	مویز اور شکر توڑ
[illegible]	سرد و دوسر درجہین	ہاضم ہے حرارت دور کرے ۔	رازسرد کو ہے بین دی لاو	شکر شہد و توڑ
[illegible]	معتدل ا ری خشکی کے طرف	ماندگی دور کرے شکم مین قبض لاوے نیند کو نکال دیوے نزلۂ سرد کو مفید ہے	سودائی مزاج بگاڑے	توڑ
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دیوے بھو لاوے بگا سیگن خاصیت من خراب ہے	سبلومین درد اور سودا پیدا کرے	گھی گوشت توڑ
[illegible]	معتدل اول درجے مین	معدے اور دل و دماغ کو قوت بخشے اور خفقا ، دور کرے بعد کھانے استعمال اسکا طبع کو ملین کرے	فضلہ اسکا سبلغ لاوے کھوتر	شہد اسکا توڑ
[illegible]	درجے مین سرد و دو مین خشک	تقویت مین بدن کے ہی شیر سے بہتر ہی حرارتِ صفراوی دفع کرے ۔ +	لسی لاوے کھوتر	شہد اسکا توڑ
[illegible]	سرد و دوسر درجہین	معدے کو قوت دیوے بھو لاوے بگا بیلمو خاصیت میں خراب ہے +	لسی لاوے کھوتر	شربت خشخاش توڑ
[illegible]	سرد و مائل بہ تری	گرم مزاجوں سوافق آوے انتریو دور کر دیوے +	معدے کو ضرر دیوے کھوتر	زیرہ ۔ اور مصطگی توڑ

توڑ	کھوتر	خاصیت	درجے	نامان
نہ توڑ	نہ کھوتر	غذائیت بہت فضلہ کم لطافت اور صلاحیت رکھے جلد ہضم ہووے بدن کو تراوت اور قوت بخشنے	گرم تر دوسرے دوسرے درجے مین	[illegible]
سرکہ و سکنجبین توڑ	خون غلیظ ہووے اور صداع لاوے دیر ہضم ہے	غذائیت بہت فضلہ کم بدن کو تراوت بخشے اور خون پیدا کرے۔	خشک درجے پہلے مین مایل تراوت گرم دوسرے درجے مین	[illegible]
جوارشات	درد شکم ہووے	اگر ترشی دیکر پکاؤ تو بہتر ہے صفرا پیدا ہونے نہ دیوے۔	سرد و خشک تیسرے درجے مین	پیٹھا
کانجی اور انار کا شیرہ	دیر ہضم ہے	بدن کو تراوت بخشے اور خون لاوے	گرم و تر دوسرے درجے مین	[illegible]
سکنجبین توڑ	گرم مزاج کو سر کا درد ہووے	معدے کو قوت دلکو فرحت دماغ کو تقویت طعام کی ہضمیت لاوے	گرم و خشک	پان
طباشیر اور کتیرا۔ توڑ	انتریون کو شور	طعام ہضم ہووے ریح اور ہوا کی مضرت کو دور کرے معدے کو تقویت دیوے۔	گرم و خشک تیسرے درجے مین	[illegible]
دھنیا پانی یا سرکا یا ترشی سے	گرم مزاج کو درد ہووے کھوتر	بھوک لاوے ہوائے مضر کو دفع کرے	گرم و خشک تیسرے درجے مین	[illegible]
گرم دوائیان	ریح پیدا کرے	صفرے اور بلغم کو دور کرے قابض ہے	سرد و خشک مایل بطرف حرارت	[illegible]
گھی اور کھٹی تلی ہوئی توڑ	دیر ہضم معدے مین ریح پیدا کرے	خون پیدا کرے دماغ کے رگون کو قوت دیوے	گرم تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	[illegible]

نامان	درجے	خاصیت	ضر	تو
[illegible]	پہلے درجے میں گرم دوسرے میں بتراوت	بدن کو قوت دیوے سرد مزاج کو موافق آوے	چشم اور سینے کو	رو حبجا اور
[illegible]	سرد و خشک	دل اور معدے کو قوت دیوے حرارت اور صفرے کی دور کرے قابض اور مدر ہے	نکھوتر	نقوتر
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے مین	پیاس بجھاوے بدن کو موتا کرے حار مزاج کو مفید	بھوک بند کرے	ادویہ اور جوارشا
[illegible]	دو تر گرمی اور خشکی مین	دیر ہضم خون خالص پیدا کرے بعد ہضم سینے اور حلق اور نحیف کو فائدہ دیوے اور بھوک لاوے	در پیدا کرے	پودینہ اور
[illegible]	مرو دوسرے درجے مین	بھو لاوے بدن کی تراوت کو دور کرے اور شکم کو قبض کرے	دیر ہضم پیاس لاوے بدن لاغر کرے	گرم مزاج چار
[illegible]	معتدل	بدن کو اور بدن کے اعضاء کو قوت دیوے قابض ہے	ریح پیدا کرے دیر ہضم	جوارشا او
[illegible]	سرد و تر گرم و تر بین	غذائیت کم فضلہ سبب لاغر کو مفید ہی	دیر ہضم	[illegible]
[illegible]	مو دوسرے درجے مین	معدے اور دل تقویت دیوے بدن موتا سردی کے خفقان کو فائدہ دیوے	درد سر پیدا کرے	ترش ترش میو
[illegible]	دو	بدن کو قوت دیوے اور فربہ کرے	سنگ مثانہ پیدا کرے	مصری

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
پیپل	گرم و خشک	معدے کو قوت اور ہضم طعام طبع کو ملین کرے ریح کو دفع	گرم مزاج کو کھوٹ	گھی اور ترشی توڑ
[illegible]	گرم پہلے اور تر دوسرے درجے مین	بدن اور سینے اور پھیپھڑے کو تراوت بخشے کھانسی کو فائدہ دیوے	دیر ہضم	بریاں اور شہد
[illegible]	سرد و خشک	خون غلیظ پیدا کرے جس سے سودا پیدا ہووے	دیر ہضم	گھی گرم مصالحہ
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	دلکو قوت دیوے بھوک لاوے خفقان کو فائدہ جلاب کو بند کرے۔	سینے اور سر کے رگون کو کھوٹ	شربت خشخاش
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے مین	گرمی کی تپ اور پیاس کو مفید ہے	معدے اور پھیپھڑے کو اور سرد مزاج کو	شکر اور گلقند اور شہد
[illegible]	سرد و خشک	صفرے کی حرارت کو دور کرے خون مین قوام لاوے	سرد مزاج کو قابض	گرم دوائیاں اور گرم مصالح
[illegible]	سرد و خشک	حار مزاجون کو مفید ہے صفراوی جلاب بند کرے اور غلیان کو دور کرے	سرد مزاج مین بلغم لاوے	گھی گوشت گرم مصالح
[illegible]	گرم و خشک پہلے درجے مین	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے فضلا اسکا دیر ہضم اور قابض شکم ہے۔	درد شکم پیدا کرے	گلقند اور جوارشات
[illegible]	گرم و خشک تیسرے درجے مین	سرد نزلے کو فائدہ دیوے سودا سفر کو دفع کرے دھواں کا ریح کو دور کرے طبع کو ملین بناوے۔	سینے کو گرم دماغ مین خشکی لاوے	دودھ گھی

نام	درجہ	خاصیت	–	تو
[illegible]	گرم و تر دوسرے درجے مین	خون خالص پیدا کرے جلد ہضم ہووے پاکیزہ خوراک ہے بدن اور دماغ کو قوت اور تراوت تازہ بخشے	مزاج کو درد پیدا کرے	ترشی
[illegible]	سرد و خشک	معدے کو قوت بخشے حرارت کو دفع جلاب کو بند کرے	مثانے کو سخت	گھی اور
[illegible]	سرد و تر	غذائیت بہت ر خون بڑھاوے صفرے دفع کرے پیشاب زیادہ لاوے	بدن مین لاو	گھی دود ستیر
[illegible]	گرم و تر	حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت بخشے جلد ہووے	جاری ... ہمراہ ہوتا ہے	دھنیاں
[illegible]	گرم و تر	خون خالص بڑھاوے گردے اور رحم قوت بخشے اور اربول لاوے	مزاج کو خارش لاو	گھی او تر
[illegible]	گرم و تر زرد بعضی سرد و تر	حار معدہ کو فایدہ بخشے ... معدے کو ضرر دیوے ... دور	سرد مزاج معدے ریح پیدا کرے	... اور سو
[illegible]	سرد ...	معدے کو قوت دیوے حرارت دل کو دفع کرے ... قبض ہووے	دیر ہضم حلق او ... اور حاملہ کو	دھو ...
[illegible]	سرد و خشکی مین ... زیادہ	معدے کو قوت دافع حرارت اور قابض ... کم ہے	اور حاملہ کو ضرر دیوے	اور ... کھانا
[illegible]	گرم و تر دوسرے درجے مین	حلق اور جگر اور معدے کو قوت دیوے دل کو فرحت حرارت غریزی کو بجاوے استسقا اور لقوے کو فایدہ بخشے	مزاج کو گرم کا درد ہووے	پپیتے کے ... او ... کو ز

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	توڑ
[illegible]	سرد وتر	حار مزاج کو مفید ہے بدن کو تراوت دیوے خشکی جسم کی دور کرے ۔	دوران سر ہووے	گرم دوائیاں مربا ادرک کا
[illegible]	سرد وتر	بدن کو تراوت دیوے حرارت اور خشکی دور کرے	سرد مزاج کو	گوشت گرم مصالح
[illegible]	خشک سرد	پیاس اور صفرے کو دور یعنے دفع کرے بھوک لاوے شکم قبض کرے ۔	دیر ہضم ریح پیدا کرے سرد مزاج کو کھوتر	ادرک کالی مرچ نمک توڑ
[illegible]	معتدل گرمی اور خشکی مین	غذائیت بہت رکھے اخلاط نیک پیدا کرے	انتڑیوں مین سدہ لاوے کھوتر	بھگونا اور پانی مین دھونا توڑ
[illegible]	سرد وخشک	سپید چانول سے غذائیت اور قوت اور لطافت مین کم ہے	ریح پیدا کرے کھوتر	پانی مین بھگونا اسکا توڑ
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	جلد ہضم ہووے ادرار لاوے کرم اسکی زہردار ہے	حار مزاج کو کھوتر	گھی شہد اسکا توڑ
[illegible]	گرم وتر	پھنسی کی شکایت اور خارش کو فائدہ دیوے	نہ کھوتر	نہ توڑ
[illegible]	سرد وتر مائل ہی خشکی کی طرف	صفراوی حرارت کو دفع کرے بھوک لاوے معدے کو قوت دیوے فضلا اسکا دیر ہضم ہے	نزلہ سرد لاوے کھوتر	مربا ہے ہلیلہ توڑ
[illegible]	گرم وخشک تیسرے درجے مین	آگ کے جلے کو بہت اسکا مفید ہے خارش کو دفع کرے زخموں کو چنگا صاف کرے داغوں کو منع کرے	زیادہ استعمال اسکا دردا سہال اور قوی کا ہوگا	گرم پانی سے تی اور چرب غذا

نوٹ	خاصیت	درجے	نام
اجزای گرم	دودھ بڑھے پیسے کو اور حرارت عزیزی ... اور قوت بدن کو تراوت بخشے۔ معتدل ...	معتدل تری اور مین	[illegible]
خشکی اور جوارشا	... غذا ہے بلغم پیدا کرے ... مفید ... رحم ...	زاید سرد طرف مائل	[illegible]
...	سنی اور سینے کی خشکی کو دور کرے بدن کے تراوت معدے کو قوت ... سات ...	گرم وتر	[illegible]
...	سنی اور سینے کو اور درد گردے کو مفید ... مضر ہے	گرم وتر	[illegible]
مصطگی	حار معدے کو فائدہ بخشے اور حرارت ... دور کرے۔ ... پیدا کرے	سرد وتر	[illegible]
...	من کو تراوت دیوے ...	سرد وتر مائل بہ حرارت	[illegible]
... کامی	خون ... کو اور سرد بیماریوں کو فائدہ ...	دوسرے درجے میں ترگرم میں	[illegible]
اور ... میں	دل کو قوت دیوے خفقان دور کرے ...	گرم وتر	[illegible]
...	دل کو فرحت دیوے ... اخلاط ... اور ... دفع کرے سرد ... کو فائدہ بخشے	گرم وخشک دوسرے درجے میں	[illegible]

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	توڑ
پھکیان	گرم و خشک دوسرے درجے مین	بخارات دا سبے نیند لاوے	درد اور فراموشی لاوے	نیم برشت اور دار چینی
دال ماش	سرد و خشک ہے	غذائیت بہت رکھے گھی کے ساتھ قبض لاوے معدے کو قوت بخشے	معدے مین گرم پیدا کرے	سرکہ اور سکنجبین
دال مسور	خشک دوسرے درجے مین معتدل گرمی اور تری مین	معدے کو قوت دیوے قابض شکم ہے حلق کے بندشون کو کھولے اور سودا پیدا کرے	پیشاب بند کرے دیر ہضم ہے	گھی اور گوشت اور مدر چیزیں
دال [illegible]	سرد اول درجے مین اور معتدل ہے	بدن اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے قابض شکم ہے	ریح معدے مین پیدا کرے	گھی اور ہضم کی دوا
فائدہ گرمی اور سردی مین خشکی اور تری مین دودھ جانور کا معتدل ہے کثافت اور لطافت مین بھی اعتدال رکھتا ہے بہترین غذا دودھ اور گوشت اور نیم برشت ہے سب دودھون مین گائی کا دودھ بہتر ہے				
گائیکا دودھ	لطیف ہی گرمی اور تری مین معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہے بدن کو تراوت بخشتا ہے دماغ کو قوت طبع کو مطمئن کرے	سنگ مثانہ اور سنگ گردہ بووے تلی کو مضر	شہد اور شکر
بھینس کا دودھ	کم لطیف اور معتدل ہے	غذائیت بہت رکھتا ہے بدن کو تراوت بخشے دماغ کو مرطب کرے طبع کو ملین	افلاط بد اور سنگ مثانہ و گردہ پیدا کرے	شہد اور شکر اسکا توڑ ہے
بکری کا دودھ	گرمی اور تری مین معتدل مائل بہ سردی	دماغ کو کھانسی کو سینے کو انتریون کو مفید ہے	سر کو رگون کو مضر سنگ مثانہ کی ماہیت لاوے	شہد اور شکر توڑ
[illegible] کا دودھ	سرد و تر مین معتدل نہایت زیادہ لطیف	پرانی تپ کو دق کو سل کو اور سینے کے زخم کو مفید ہے بدن کو تراوت	ضعف معدہ اور جگر اور سرع کو	شکر اور شہد

نامان	درجہ	خاصیت	ضرر	مصلح
دودھ [illegible]	سرد و تر تراوت طرف	بدن کو قوت اور تراوت دیوے دق اور سل بیماری کو اور حبس بول کو فائدہ دیوے۔	نہ کھودے	نہ توڑ
دودھ [illegible]	سرد و تر تھوڑے سے کے ساتھ	اور دودھوں سے زیادہ سرد لاغر بدن کو تراوت بخشے دق اور سوکھی کھانسی کو مفید ہے پیشاب . . دور ہووے انتڑیوں اور مثانے کو مفید ہے	سرد مزاج درد سر ہووے	یا شربت گلاب
دہی	دوسرے درجے میں سرد حتی طرف	معدے کی حرارت کو دور کرے بدن کو تراوت بخشے حس کو دور کرے۔	سرد تپ کے اخلاط پیدا کرے	قے اور جوارشا
[illegible]	گرم و خشک	خون بڑھاوے بدن اور کمر کو قوت دلوے	دیر ہضم ریح پیدا کر	ار . . اور . .
[illegible]	گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	غذائیت کم گرانی معدے کی دیر ہضم ہے	دود پیدا کرے	مربای،
[illegible]	گرم و خشک	بلغم پکاوے رگوں کو کشادہ کرے مواد غلیظ	صفرا پیدا کرے	[illegible] گھی شکر
[illegible]	گرم و خشک تیسرے درجے میں	دماغ کے پانی کو سکھاوے ہاضم غذا ہے سرد معدے کو قوت دیوے	گرم مزاجوں کو [illegible] دو غشیاں پیدا کرے	گھی کاسنی شیرہ
[illegible]	گرم و خشک تیسرے درجے میں	سدے کو دفع کرے اور استسقا کو دور کرے	دل کو	ترشی لیمو یا ترنج
[illegible]	پہلے درجے میں گرم دوسرے درجے میں سرد	دل اور حواس کو قوت دیوے نیند لاوے اخلاط بد کو دفع کرے	ہمیشہ استعمال [illegible] اخراج کو مارے	مزاج [illegible] کو افیون

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	توڑ
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے مین	سوزش معدے کو مفید ہے گرم مزاجکو موافق آوے صفرے کو اور تیزی صفرے کو فائدہ بخشے	سرد مزاج کو کمتی ذکار لاوے اور تھوتر	شکر انیسون
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	صفرے کو دفع کرے دل کو جگر کو تی کو معدے کو فائدہ بخشے جلاب کو بند کرے	قابض سرد مزاج کو ریح پیدا کرے	بادی مزاج کو قرنفل توڑ
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	عورات کو دودھ آوے غذا کو ہضم کرے ریح کو دفع کرے اور ادرار لاوے +	پھیپھے کو مرر پہنچے	کتیرا اسکا توڑ
[illegible]	سرد و خشک	غذا کو ہضم کرے معدے کو قوت ریح کو دفع کرے متجرب ہے یعنے بخار لاوے اور ادرار ترنا	حار مزاج کو کھوتر	گھی اور ترشی
سیب (?)	سرد اور معتدل ہے	دل اور دماغ اور معدے کو قوت بدن کو تراوٹ بخشے اور خفقان کو دفع کرے	فراموشی اور ریح پیدا کرے	لطیف غذا
سیب شیرین (?)	سرد معتدل ہے نرمی اور خشکی مین	معدے اور دل کو دماغ کو روح کو قوت پہنچاوے خفقان دور کرے ۔	معدے مین ریح لاوے	گلقند اسکا توڑ
سیب ترش (?)	سرد و خشک دوسرے درجے مین برودت	معدے کو قوت دیوے صفراوی حرارت کو دور کرے مفرح دل ہے اور قابض شکم ۔	سینے کو مضر اور کھانسی لاوے	دار چینی اور گلقند
[illegible]	سرد و خشک	غذائیت کم فضلہ بہت گرم مزاجکو موافق اور دیر ہضم ہے	معدے اور انتڑیون مین ریح پیدا کرے	گلقند اور ہضم کی دوا
[illegible]	گرم اور تر ہے	خون بڑھاوے دلکو قوت دیوے صفرا پیدا کرے	ترے سوداوی الکے تپ لاوے	تنقیہ خلط کا کرے

نامان	درجے	خاصیت	کھو	تو
[illegible]	گرم و تر مائل خشکی طرف	سرد مزاج کی ریح کو اور معدے کی کرم کو دور کرے معدے کو قوت طبیعت کو نرمی پیدا کرتا ہے	حار مزاج کو ضرر کرے	گھی او ترشہ
[illegible]	سرد و خشک	معدے کو قوت دیوے بواسیر کے جلاب کو فائدہ بخشے	حلق اور [illegible] مضر ہے	او ترشہ
[illegible]	سرد و [illegible] مائل طرف حرارت	[illegible]ے کو قوت دیوے بواسیری جلاب کو ریح کو مضرت ہوا کو دفع کرے اور غذا کو [illegible] کرے	انتڑیوں میں خشکی لاوے	گھی او
[illegible]	گرم و خشک معتدل	ریح اور بلغم کو دفع کرے سدے کو کھولے اور غذا کو [illegible] کرے	گرم مزاج کو درد لاوے حلق سینے کو ضرر	گھی او تر
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے میں	بدن کو تراوت دیوے پیاس بجھے ادرار لاوے طبیعت کو نرم کرے	ہر خلط غالب میں تحریک ہووے	سرکا ترش
[illegible]	گرم و تر اول درجے میں	بدن کو قوت دیوے طبع کو نرم کرے [illegible] فربہی کو اور صفائی آواز کو مفید ہے	[illegible] غلیظ [illegible] آنکھ اور دانت مضر ہے	ترش میوہ اور [illegible]
[illegible]	[illegible] اول درجے میں گرم و تر دوسرے میں	سینے کو موافق آوے بدن کو قوت دمہ اور کھانسی کو مفید ہے	آنکھ اور دانتوں کو	روغن [illegible]
[illegible]	سرد و تر	بدن کو تراوت دل کو قوت پیاس کھانسی کو دفع کرے	نزلہ سرد لاوے اور کھانسی ہووے	لونگ
[illegible]	سرد و تر	پیاس اور بیہوشی دور کرے معدہ اور دل کو قوت [illegible] ہے	انتڑیوں میں سدہ پیدا کرے	[illegible]

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
[illegible]	سرد وخشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفرا دور کرے شکم قبض ۔	ترکے رگوں کو مضر ہے	گرم دوائیاں اور شیرینی
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے میں	صفراوی حرارت کو دور کرے حارتپوں کو فائدہ مدر ہے اور دیر ہضم ۔	سرد مزاج کو ریح پیدا کرے	اجوان کالی مرچ اور نمک
[illegible]	سرد و تر دوسرے درجے میں	جگر کی حرارت اور معدے کی حرارت اور سنگ مثانہ کو دور کرے ۔	سرد مزاج کے اسہالوں میں ریح پیدا کرے	سونٹھ سونف نمک اور شہد
[illegible]	سرد وخشک	گرم مزاج کو موافق آوے اور معدے کو قوت اور بھوک بڑھاوے ۔	بہت کھاوے تو بدہضمی ریح پیدا کرے حلق کو مضر	سونٹھ اور گرم دوائیاں
[illegible]	سرد و تر	صفراوی حرارت اور غلیان خون کو دور کرے اور شکم کو قبض کرے	معدے میں ریح پیدا کرے	گلقند اور گرم دوائیاں لونگ
[illegible]	سرد وخشک	معدے کو قوت دیوے بھوک بڑھاوے صفراوی حرارت دور کرے بیج اسکے نکال کر شکر کے ساتھ کھاوے	بیج اسکے دیر ہضم سینے اور حلق کو مضر ہے	شکر اسکا توڑ
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے میں	سردی کے خلط کو کاٹے نافع لقوے اور استسقا فائدہ دیوے بدن کو قوت گردے کو مضبوط کرے	گرم مزاج کو درد سر اور غلیان خون لاوے	سرکہ اور شیرہ انگور میں پکانا
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے میں	بدن کو قوت دیوے ریح کو دفع کرے ۔	دیر ہضم اور خلط بد پیدا کرے	دوسرے روز گھی کے ساتھ کھانا
[illegible]	سرد وخشک	جیب کے جلن کو دور کرے پتا اسکا گرمی کے ورم اور زخموں کو نفع دیوے دانتوں کو مضبوط کرے	زیادہ استعمال سے بدن کے رگان سست ہوویں	لونگ اور پان

نامان	درجے	خاصیت	توڑ
[illegible]	گرم وتر	غذائیت بہت بدن کو قوت دیتا ہے دیر ہضم	اور زیرہ
[illegible]	سرد وتر درجے مین	سینے مین خون بند کرے حرارت کے جلاب باندھے مثانے کی سوزش اور کھانسی کو دور کرے دی بڑھاوے	پدینہ اور مصطگی
[illegible]	سرد وتر دوسرے درجے مین	حار مزاج کو تراوت بخشے پیاس اور التہاب حرارت کو دفع کرے دے اور کے رگوں کو ہے	مصری ستکرا او جوارشا
[illegible]	گرم وتر	غذائیت بہت رکھے بدن کو تراوت طبع کو تلین کرے غثیان لاوے	سرد مزاج دارچینی
[illegible]	گرم وتر	گردے اور کمر کو قوت دیوے دیر ہضم اخلاط بد پیدا کرے	سرکا کانجی
[illegible]	م وتر دوسرے درجے مین	دماغ ر ن اور معدے قوت دیوے خون بڑھاوے حرارت کی تشنگی کو دور کرے بدن کو تراوت بخشے دیر ہضم	او کانجی
[illegible]	دوتر	معدے کو ضعیف کرے پیاس بجھاوے سرد مزاج قبض کرے طبیعت کو تلین بناوے تپ لاوے	گرم مصالح او جوارشا
[illegible]	سرد خشک	صفرا دور ہووے آنکھ کو مفید ہے جلا بند کرے دیر ہضم	زیرہ پودینہ
[illegible]	سردی اور تری مین	پیاس بجھاوے سدے کی خلط کو دفع کرے حلق معدے اور سینے کو اور حارتیوں کو مفید ہے جگر کو	گلسرخ اور منیر

نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
شتر	گرم و تر	بدن کو زراوت دیوے خون صاف کرے پیشاب کے جلن کو سینے کے بھڑکے کو فائدہ دیوے سپید رنگ کا بہتر ہے -	بوڑہون کے معدے مین ریح لاوے	بادیان انیسون اسکا توڑ
سکباج	گرمی اور سردی مین معتدل	شکم کو قبض کرے طبع کو لین معدے کو دماغ کو قوت دیوے خفقان گرم کو فائدہ بخشے -	سرد مزاج کے اور سرکون کو مضر نزلہ ہووے	شکر اور مصری
[illegible]	گرمی اور سردی مین معتدل	بالکل غذائیت رکھے بہتر خون پیدا کرے بدن کو قوت اور زراوت بخشے	نہ کھوٹ	نہ توڑ
[illegible]	گرم و خشک	بدن کو قوت دیوے ریح پیدا کرے	ملکات لاوے گرم مزاج کو ریح پیدا کرے	ترشی اور جوارشات
[illegible]	گرم و خشک تیسرے درجے مین	بدن کے مسام کو کھولے نلک اور سردی کو دور کرے دل اور رحم کو قوت بخشے -	انتڑیون کو ضرر دیوے	ببول کا گوند
[illegible]	سرد و خشک دوسرے درجے مین	معدے کو قوت دیوے بھوک لاوے ہاضمہ بڑھاوے گرمی کے خفقان کو دور کرے	سر اور سینے کے رگون اور انتڑیون کو ضرر دیوے	شہد اور شکر
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	ہاضمہ اور ادرار لاوے سدے کو کھولے درد پہلو کو دفع کرے -	انتڑیون کو مضرت	گھی اور شیرۂ انار
[illegible]	گرم و خشک دوسرے درجے مین	کبوتر کے گوشت سے زیادہ لطیف ہے غذائیت بہت رکھے خون خالص بڑھاوے سر دیما ریوں کو اور درد شکم کو دفع کرے اور طبع کو لین بناوے -	درد سر حار مزاج کو ہووے	گھی شکر اور ترشی
[illegible]	گرم و تر مائل بحرارت	غذائیت بہت رکھے خون خالص بڑھاوے سر دیماریون کو اور درد شکم کو دور کرے طبیعت کو لین بناوے	حار مزاج کو دیدہ سر سودہ - اور صفرا بڑھاوے	سکنجبین یا ترشی

ناماں	درجے	خاصیت	حو	تو
[illegible]	سرد اول در میں مائل بہ تراوت	بدل اور گردے کو قوت دیوے غذائیت بہت رکھے نفخ قابض ہے	دیر ہضم معدے میں ریح لاوے	گھی یا دو بادہ دوا
[illegible]	گرم دوسرے درجے میں	بلغمی مزاج کو مناسب آوے سینے اور درد سینے کو مفید ہے اور کمر کو فائدہ	اور ہمیشہ کھانا خلط کو بگاڑے	اور انیسو
[illegible]	سرد وخشک	غذائیت تھوڑی رکھے گرم مزاج کو موافق آوے لیکن دیر ہضم ہے	معدے اور انتڑیوں میں ریاح لاوے	دوائیا
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے میں	سرد مزاج کو موافق آوے سانپ زہر دفع کرے غذا کو ہضم اسہال لاوے ہری مرچ بھاجیو کی سردی کو دور کرے	حار مزاج مضر ہووے	گھی ترد
[illegible]	سرد دوسرے درجے میں	صفراوی مزاج کو موافق آوے بدن کو تر کرے گرمی جلاب کو مفید ہے	سرد مزاج والے میں سے اور درد	یا گرم دوا
[illegible]	گرم وتر دو درجے میں	سوکھی کھانسی اور ہچکی اور سینے کو فائدہ بدن کو قوت دیوے	دیر ہضم	مربا اور
[illegible]	گرم وتر او درجے میں	بدن کو تراوت سینے کی خشکی کو فائدہ طبع کو ملین	سرد مزاج کا بھوک ہووے	مربا او
[illegible]	بیٹر مچھلی وہ ہے اس کو تیتر چھلکے ہوئے پیٹ اسکا سپید سرخی مائل ہے بچے اسکی مائل بہ سبزی چھوٹے استخوان لیتے مچھلی کو گرم وتر کہتے ہیں حقیقت میں تمام اقسا اُسکے دو تر تاری ہے			
[illegible]	سرد وتر دو درجے میں	بدن کو تراوت گرم مزاج کو مناسب محنت کرنے والوں کو موافق آوے	دیر ہضم سرد بیماری کو پیدا کرے مضر	

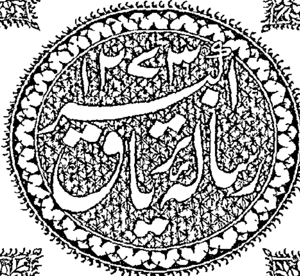
نامان	درجے	خاصیت	کھوٹ	توڑ
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	طعام ہضم کرے ریح کو دور اور باد ارلاوے	حلق اور دانتوں کو اور سر کو مضر	سہد زیرہ
[illegible]	گرم اول درجے میں تر دوم میں	معدے کو قوت بلغم کو کاٹے سرو نزلے کو چھیرے	سُدہ پیدا کرے	شکر مصری شہد الاچی
[illegible]	گرم تھوڑا خشک زیادہ	غذائیت زیادہ رکھے قابض شکم بھی زیادہ ہے	دیر ہضم	سکنجبین حوارش
[illegible]	گرم وتر	بدن کو موٹا کرے سُدہ کو دفع کرے معدے اور شکم کو قوت بخشے	گردے کو مُضر	موسے ترش
[illegible]	گرم وخشک	سرد مادون کو ریح کو سرد خفقان کو دفع کرے معدے دل اور جگر کو قوت رعشہ اور لقوہ اور فالج کو مفید ہے	گرم مزاج کو مضر	روغن بنفشہ کافور صندل [illegible]
[illegible]	گرم تھوڑا تر زیادہ	خون بڑھاوے دماغ کو قوت بخشے قابض شکم ہے	ریح پیدا کرے	شکر
[illegible]	سرد وخشک دوسرے درجے مین [illegible]	ادرار لاوے معدے کو قوت گرم کھانسی اور تپوں کو مفید ہے گرم مزاج کو موافق آوے ہضم اور بھوک لاوے	سرد مزاج کو کھانسی لاوے [illegible]	مشک
[illegible]	گرم وخشک دوسرے درجے مین	بھوک لاوے معدے کو قوت اور ہاضمہ بڑھاوے	باریک عروق کو ضرر	گھی اور سرد چیزین
[illegible]	گرم وتر معتدل مین	غذائیت بہت رکھے جلد ہضم ہووے بدن کو موٹا کرے خون بڑھاوے روغنی روٹی معدے کو بگاڑے دیر ہضم ہے	تلی مین سُدہ آوے	سکنجبین اسکا توڑ

نامان	درجے	خاصیت	کھوتر	تو
[illegible]	سرد و تر دل درجے مین	غذائیت زیادہ رکھے انترون کو موافق آوے	دیر ہضم	شکر مصری
[illegible]	معتدل مائل بگرمی	ایت عزیزی اور دل کو قوت اور فرحت خفقان اور صفرا اور سودا دور کرے۔	مثانے کو مضری	شکر
[illegible]	سرد و تر اول درجے مین	دل کو قوت اور فرحت بخشے بد ہضمی ... کے کھانسی ... استسقا اور سوجن کو فاید دیوے	انترون کو	کتیرا
[illegible]	گرم و تر	بدن کو موٹا کرے غذائیت زیادہ دیوے خشکی اور کھانسی کو مفید ہر ... سطرح ہی	دیر ہضم پیدا کرے	سکنجبین
[illegible]		ردی ہر قسم کی گھی اور تیلون سے کھانا دیر ہضم،	"	
[illegible]	گرمی تر مین معتدل	قوی مزاجکو موافق آوے غذائیت کم رکھتی ہی	اشتلم مین درد اور معدے مین گرانی	سکنجبین
[illegible]	سردی طرف	غذائیت کم رکھے بدن کو قوی کرے محنت والون کو موافق آوے۔	ریح پیدا کرے	زیرہ اور پودینہ
[illegible]	گرم و تر تھوڑی خشکی کے ساتھ	بدن کو قوی کرے شکم کو قبض محنتی کو موافق آوے	اذیت معدہ	زیرہ اور پودینہ

جاننے کہ یہ چند فائدے کتاب تعلیم الغذا مین جو مجاہد الدین مرحوم تصنیف سے ہے!
بتاریخ ربیع الثانی سنہ ۱۲۹۰ ہجری ۱۳ تاریخ جمعرات کا روز زیب اختتام کو پہنچے۔ کتبہ محمد سلیمان عفی عنہ

ما شاء الله لا قوة الا بالله

بعون عنایت آمر امر کن فکان و توفیق خداوند کون و مکان منافع سہر



باہتمام مہیدان محمد عبدالرحمن تربیت یافتہ و دست گرفتہ برادر مغفور محمد مصطفی خان مرحوم

در مطبع مصطفائی واقع کانپور مطبوع گردید ۱۲۷۳

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخهٔ کامل الصناعه حمد حکیمی ست که تریاق اِسود راهِ گم کردگان غیاهب ضلالت را بکافور ہدایت سیّد الانبیا مداوا فرموده و مفرّح دارالشفای حکمت نعت حاذقی ست که مسمومان شرک و بدعت را بتریاقِ اربعه اقتدای خلفا معالجه نموده اللهم صل علی نبیک سید المرسلین و علی آله و اصحابه الهادین المهدیین اما بعد این اوراق چندست در معالجات سموم موسوم به **تریاق اکبر** که بندهٔ **اصغر حسین** ولد **شیخ غلام غوث** غفر هما الله باستدعای بعضی احباب بی ارتیاب بسلک تالیف کشیده رجا از حذاقِ فن آن دارد که بنظرِ انصاف آئین بضاعت کاسده را ملاحظه فرموده از سهو و نسیان که لازمهٔ انسانست درگذرند و العذر عند کرام الناس مقبول و اسأل الله التوفیق و الهدایة فی البدایة و النهایة **مقدمه** در قول کلی هرگاه معلوم شود که شخصی مسموم است قبل از آنکه سمیت منتشر و ساری شود از آب نیم‌گرم و روغن کنجد یا مسکه بسیار قی کنانند و اگر بفراغت نیاید تخم شبت و ترب و جوز

۱ غیاهب یعنی تاریکیها
۲ یعنی سردار پیغمبران
۳ حاذق یعنی دانا
۴ مسموم زهر خورده باشد
۵ حذاق یعنی دانندگان یعنی طبیبان
۶ عذر نزد بزرگان مردم پذیرفته است
۷ ...ازخدا توفیق در ابتدا و انجام

وجوز القی و بوره و نمک اضافه کنند و مبالغه در شرب شیر و روغن و مسکه اصلح است
چرا که اینها در کسر سمیت اثری تمام دارد و تخم کتان و پیه بط گداخته مفید است و ابن
ذبح کرده کشنیز خشک سوده پاشیده تناول کردن جهت سم هوام مفید و ضماد احجار البقر
واذخر و زهره طاوس اشامیدن طبیخ انجیر و خوردن لیمو و استعمال مقل شربا
وطلاء برای گزیدن هوام سودمند و مغز اترج و انفحه ارنب بری از یک قیراط تا نیم
مثقال با سرکه انگوری و آشامیدن ده درم مطبوخ فنجنکشت و امغیلان و نقیع برگ بالم
شربا و سعوطا و بندق هندی یک مثقال جدوار و طبیخ بیخ حنظل بقدر دو درم و شامیدن
برگ و ساق باریک و آب بنج سپید و خوردن سلیخه جهت رفع سمیت عقرب و مار و
ومطبوخ پرسیاوشان و بصل و ضماد ثوم و خوردن جدوار و فندق با انجیر و سداب
وعسل و عصاره برگ جمیز و تیتبا شربا و ضمادا و شموما و آشامیدن خطمیا با شراب
وحب حیات و ضماد حلتیت و مالیدن سر با برگ زنجبیل و نقوع اثل و ضماد غافث
و اشترغار و اشق و مرکی محلول در شراب زرجون و کتمکت و امیرباریس و انجدان
وضماد برگ انجره و انیسون و ضماد برگ سداب سلیخه و شاهتره و خوردن شونیز و ضماد
کرسنه با سرکه و فنجنکشت و آشامیدن کرفس با آب انار و شکر جوشانده و کشنیز و شیره
برگ گکرونده و ضماد بیخ لبلاب و خوردن سوسیائی بمقدار دو حبه با طبیخ پودینه و سداب
وضماد برگ آن تا یک قیراط و نارجیل دریائی و نوشادر مصعد و برگ سیب و فلفل
خورانیدن جهت دفع ضرر گزیدن سگ دیوانه و رتیلا و جانوران سمی و سموم قتاله
ماکوله و مشروبه و عقرب جراره و دیگر سموم ملسوعه ملذوعه نهایت مفید است و اکثری
از اینها تجربه بهم رسیده و معده را پاک کردن و تریاقات دادن و بیدار داشتن مسموم را

وبهنگام اشتها طعام مناسب مزاج شکم سیر خورانیدن سودمند است و باید دانست که سم اگر حار است بگلاب و کافور و گشنیز و مانند آن انچه سرد و دافع سمیت است علاج کنند و اگر مخدر است بچیزهای حار چون انگوزه محلول بشراب و غیر آن معالجه نمایند و استدلال بر تشخیص سم بچند وجه است یکی از بوی دهن دوم از مستفرغ سوم از اعراض چنانچه تفصیل هر یک در تحت خود آید **تنبیه** بدانکه هرگاه بر مسموم غشی طاری گردد و حدقه چشم منقلب شود و سیاهی آب چشم برود یا چشمها سرخ شوند و زبان بیرون آید و نبض ساقط گردد و عرق سرد جاری شود امید خلاص نیست **فائده** سمیت در هر عضو که سرایت کند تقویت آن واجبست مثلا اگر اضطراب در اسافل باطن بود پس بشافه و حقنه طبیعت نرم کنند و اگر در معده باشد بمسهلات و اگر یرقان افتد اصلاح جگر و اگر خفقان و غشی عارض شود حمایت دل و اگر تشنج باشد تقویت دماغ کنند و اگر در موضعی از بدن حرقت و سوزش بود و آن موضع از اعضای بعیده باشد ضماد سرد چون صندل و غیره گذارند لیکن قریب عضو رئیس ضماد سرد ممنوع است و اگر در عضوی برد محسوس شود گرم کنند **فائده** از طعامی و غذائی که زیر اشجار کنار رود و مستنقعات و غیر آن بود احتراز ورزد و باید که از اغذیه صادق الحموضة و بالغ الحلاوة و شور و تیز پرهیز د چرا که طعم زهر درین چیزها کم محسوس میشود و خالی شکم و گرسنه نماند چرا که درین وقت اثر سم زود می شود **واز جمله تریاقهای** عام النفع و دافع سموم مشروبه ملدوغه اینست شونیز تخم حرمل زیره کرمانی نمک دو درم زراوند مدحرج یک نیم درم جنطیانا مکه یک درم فلفل سفید مر مکی نیم درم علی الرسم در بسر شند **آخر** افیون مر مکی اسپند زیره هر یک یک درم زرنباد یک نیم درم شبت دو درم جنطیانا سه درم شونیز نیم درم کوفته بیخته بعسل و آب جرجیر بسرشند شربت مثقالی

آخر جند بیدستر مرکی فلفل یکدیگ درم تخم شبت دو اوقیه کوفته بخته بیست و پنج لبرشند شربت تا نیم مثقال آخر ثوم مقشر شیر گاو هر یک دو رطل باهم طبخ نمایند تا شیر جذب شود قراصیا یک درم انداخته نگاهدارند شربت بقدر جوزه باب اول در بیان نباتات بجمیع بحث الف **افیون** بفتح همزه و سکون فا و ضم یای مثناتِ تحتانیه و سکونِ واو و نون معرب ابیون یونانی ست و معنی آن خواب آورنده و بعربی لبن الخشخاش و مرقده به تبریزی تریاق و بسریانی دعیامیون و مقیقل یعنی میراننده اعضا و بانگریزی اوپیم و بفارسی ترباک و گویند تریاکی که رستم از کیکاوس طلبیده که بسهراب خوراند افیون بود زیراکه دوائی نیست در اوجاعِ شدید مسکن و حائل میان مریض و موت سوای آن و باآنکه دوای سمی و شدید الغائله ست اطبا باعتبار چنان نفعی محتاج بوده اند باستعمال آن و نداشته اند چاره از آن لهذا ترکیب نموده اند آنرا با مصلحاتِ آن مانند زعفران و جندبیدستر و مشک و غیرها بدانکه باصطلاح ما بر سبیل اشتراک اطلاق آن بر سه چیز ست یکی بر لبنِ خشخاشِ سفید باشد خواه سیاه و اهلِ مشرق و مغرب برین متفق اند دوم بر لبنِ خشخاشِ سیاه و این نزد قدمای اطبا ست جهت آنکه در آن زمان زرع خشخاشِ سفید نبوده و از خشخاشِ سیاه صحرائی لبن می گرفته اند و بستانی آن بسیار کم بوده سوم بر عصارهٔ خشخاشِ سیاه که بآفتاب خشک نمایند چنانچه دیسقوریدوس و شیخ الرئیس فرموده اند و از کاهوی صحرائی نیز افیون میسازند و این نیز مخدر ست ما ضعیف العمل و از شقایق النعمان نیز بدستور خشخاش لبن میگیرند بسیار قوی ست طریقهٔ اخذ آن اینست که چون برگهای گل خشخاش بریخت و کوزهٔ آن ...

بزرگ شد و دانهای آن بسته گردید و قریب بآن رسید که رطوبت و طراوت آن کم
شود و خشک گردد و اطراف ظاهر آنرا آخر روز سه چهار نشتر طولانی غیر آنکه جائز شود و انها
کنند و شب می گذارند تا شیر و رطوبتی که در انست بیرون آید و بسبب سردی هوا
فی الجمله جمودی بهم رساند صبح که آفتاب خوب طلوع نکرده باشد بانگشتان می گیرند
و علامت جودت آن تندی بو و تلخی طعم و املسیت جرم و زود در آب گداخته شدن
و اجزای محلول آن مساوی بودن و دردی دران نبودن و بوییدن آن خواب
آورد و چون در آفتاب گذارند نرم و گداخته گردد و چون قطعه آن بشکنند رنگ سپید
مائل بسرخی باشد و اگر نزدیک چراغ برند زود مشتعل گردد و جرم بسیاری نماید و شعله آن
صافی باشد و هرگاه خاموش کنند بوی تند و قوی باشد و مغشوش خلاف اینست و آنرا
بامیثا و عصاره خس برّی و صبر و عرش مینمایند و علامت هریک از طعم و رائحه و حل نمودن
در آب معلوم می شود و قدر شربت آن تا یک انگشت بقدر دو درم ازان کشنده است
و افیون که بروغن کنجد آمیخته خورند لا دواست اما آنچه اهل فرنگ تجربه نموده اند
خلاصه اش اینست که پوست دو قسم ست یکی آنکه گلش سرخ باشد که لاله مثنا مند دوم
آنکه گلش سپید بود و هر دو در آخر ماه مهر کاشته می شود و تا آخر بهمن طیار می گردد
همدرین عرصه لبن آن اخذ می نمایند باین طور که هنگام نواخت یک ساعت انگریزی
بالای دو پاس یوم تا غروب آفتاب نشترهای طولانی بران می زنند صباح آن تا نواخت
ده ساعت انگریزی افیون جمع می کنند و در هوا می گذارند تا انعقادی بهم رساند
بعد آن در سبوی گلی نگاه می دارند و بهترین آن نیست که از لاله بهم رسد و از حیل کیمیا
دریافت کرده اند که افیون مرکب از چند جزو است اول شی منبت دوم سکر سوم رطوبی که باین دو
نشه آورد

هر دو جزو بر می آید چهارم اجزای صمغیه که در آب محلول می شود پنجم اجزای قیریه که در آب محلول نمیگردد ششم اجزای تره هفتم اجزای کاسه که مرتبه هشتم اجزای لاذقه مثل نشاسته نهم اجزای لعابیه دهم اجزای مغشوشه مثل اوراق واقماع که با آن مختلط ست و افیون بهتر و نفیس است که اجزای مسبته دران غالب باشد چنانچه افیون ترکستان و گاهی زیادتی و کمی اجزای مسبته و مسکره از موسم می شود و گاهی از سوء تدبیر نشتر زدن هم اثر آن ضعیف و قلت می پذیرد و اطبای فرنگ از عرصه قریب بیست پنج سال این اجزا انتزاع کرده اند اگر صرف اجزای مسبته بخوردن کسی دهند سبات مفرط می آرد و چشمها بند می باشند و از خوردن اجزای مسکره غفلت و بیهوشی طاری می گردد و چشمها وا می مانند و سوء تنفس عارض می شود و برای امتحان و تجربه آثار مترتبه این بخوردن حیوانات داده اند چنانچه روزی بقدر سه درم حیوانی را خورانیدند تا دو ساعت اثری مترتب نگردید زان بعد اندکی سستی محسوس شد هنگام مرور نیم ساعت بالای دو پاس روز هر دو پای پسین او ضعیف شدند حتی که قادر بر مشی نبود و عضلات سر و دهن اختلاجی داشت و گاهی از حرکت عضلات دهن دندانش ظاهر می گردید و گاهی لبهایش متقلص و منقبض می شدند زان بعد در تمام جسم اختلاج بهم رسید و نبض نهایت ضعیف بود تا شش ساعت همین حال ماند پس از ان اختلاج رو بترقی نهاد و هر دو پای او بی حرکت و مخدر شدند و همان شب در صباح آن سگش را پاره کردند دیدند که افیون در احشا موجود ست و دران رطوبات لزجه بطور طبقات اند و در ریه جابجا داغهای سیاه مملو از دم اند و در بعضی کلاب مسمومه بافیون مشاهده کرده اند که دم بطون قلب منجمد و تیره و نبض بعضی از کلاب که چهار درم افیون خوردند اول سریع و قوی بود آخرش ضعیف گردید و بعضی را از ابتدا ضعیف شد

در بعض مشاهده شده که قبل از خورانیدن افیون نبض در یک دقیقه نود قرعه میزد و بعد آن
در یک دقیقه نوبت بیکصد و بست قرعه رسید و حذاق این فن بتکرار تجربه معلوم کرده اند
که اثر افیون از احتقان بسرعت می شود و بالجمله علاماتی که عارض می شود ولیکن که زائد از
قدر شربت خورده باشد حسب تجربهٔ اطبای فرنگ اینست ثقل رأس و دوران آن و غلبهٔ نوم
و بیهوشی و ضعف و سستی و نقصان و بطلان حس و حرکت و تهوع و گاهی قذف و اختلاج
عضلات و خمیازه و فاژه و عسر تنفس و سرعت آن و اضطراب نبض ابتداءً قوی و در انتها
ضعیف و تخدیر اعضا و گاهی رنگ چنان متغیر می شود که مانا میت می گردد و بر ملح
قادر نمی باشد و قی اسود و لعاب دار آید و در تنفس آواز غطیط شنیده می شود و بیاض رنگ رو
و بند شدن چشمها و برد اطراف عارض میگردد و از تکرار تجربه استنباط کرده اند که هرگاه افیون منحدر بمعده
گردد استعمال دوای حامض باعث تقویت عمل نیست چرا که افیون از حموضت زود منهضم و
محلول میشود و ظاهر که این معنی موجب سرعت اثر آنست چنانچه در سی درم آب تازه
قدری افیون حل کرده بخوردن حیوانی دادند بعد مرور ده دقیقه نوم و سبات
بران غالب شده هر دو پای پسین از کار رفتند و عضلات آن اختلاجی بهم رسانید
و تا سه ساعت در کرب و اضطراب مانده بمرد فالبعد اخراج افیون لقی باشد یا باسهال
استعمال حموضات در دفع ضرری که باقی مانده باشد البته مفید است و علاماتی که
در میان ما مشهور است قریب بدین ست اعنی خدر و افسردگی اخلاط و ارواح و فواق
و ظلمت بصر و انتشار حواس و تنگی نفس و خارش بدن و کمودت ناخنها **علاج آن**
بطریق ماتی کردن بیمار اشبت و ترب و عسل و نمک هندی و تحقین بحقنهٔ حاره بدوا
که چون ذکر حقنه بمیان آمد ضرور افتاد که بذری از مبادی آن بیان نموده آید بدانکه

محقنه عبارتست از رسانیدن مایعات بمعای مستقیم یا رحم دواضع آن استاد بقراط است
اعنی استاد وید که طایری ماهی بسیار خورده شکم خود را بریگ می مالید چون کرب
معده زیاده شد آب پای شور بمنقار خود کرده بمعای مستقیم رسانید و این معالجه ایست
کثیر المنافع و باید که مقدار مطبوخ آن که بهر دفعه می کنند کم از پنجاه مثقال
نباشد و فاتر و رقیق بود و بعد حمام تحقین مستحسن است و محقن را حتی الوسع
از عطسه و سرفه محفوظ دارند و محقنه بانحای مختلف ست انچه مستعمل اطبای
روم و فرنگ ست آفت که بشکل مزرقه بود ولیکن بسیار بزرگ که گنجایش
آن قدر آب که ازان احتقان کنند داشته باشد بلکه زیاده ازان
ولوله سر آن بمقدار حجم خنصر بود بدین صورت



وکسی را که حقنه می کنند بر پهلو خوابانیده سر کج انبوبه را در دبر نهاد
اندک اندک مطبوخ ریزند باید دانست که مسهلات بالعصر را چون هلیلات و غیره
در حقنه داخل نباید کرد و حقنه لینه عبارتست از چیزها یکه اسهال کنند بتلیین
و ازلاق وجلا چون گل بنفشه و خطمی و آرد جو و سبوس گندم و نیلوفر و عناب
و سپستان و برگ چقندر و برگ کاسنی و خبازی و خارخسک و اصل السوس و تخم کتان
و مویز منقی و فلوس خیارشنبر و شکر سرخ و ترنجبین خراسانی و شیرخشت با ادهان مناسبه چون روغن بنفشه
و کدو و بادام و گل و کنجد و آب گرم و نمک صفت حقنه بارده لینه بنفشه خبازی اکلیل الملک کد
و دو نیم مثقال مقشر عنب الثعلب حب قرطم هر یک پنج مثقال جوشانیده صاف نموده روغن بادام
شیرین ده مثقال آمیخته دو بار حقنه سازند و اگر خواهند که حادگردد ایرسا و سنای مکی
و قنطوریون و افسنتین رومی و بابونه و بسفایج و افتیمون حسب حاجت اضافه کنند

بهرکیف این امر منحصر برای طبیب ست و هم برای دفع سمیت افیون و آشامیدن شیری که
دران اپهینی سوده و ساقرقرحا و جندبیدستر داخل کرده باشند و گرم کردن سر و تکمید و عطسه
آوردن و در میان آب نشانیدن و خورانیدن تریاق فاروق و سجزنیا و تریاق اربعین
و مثرودیطوس و فادزهر و جندبیدستر و مشک و فلفل و حلتیت و جدوار و دار چینی و ابهل
سائیده با عسل سرشته مفیدست و اگر قلیلی فرفیون و زعفران اضافه نمایند نیز بهترست
و خورانیدن روغن گاو با آب گرم و بوره و شیر تازه دوشیده و نارجیل دریائی و مکرر
قی کردن و بعد از آن عسل و چیزهای چرب و شیرین و حسوهای چرب و شیرین خوردن
و بوییدن مشک و جندبیدستر و زعفران خوردن و غذاها و طعامهای چرب و شیرین
و شیر برنج و شیره جوز نیز موثرست و خوردن جندبیدستر بقدر آنچه که افیون خورده باشد
و آشامیدن سکنجبین با افسنتین و نگذاشتن که بخواب رود هم مفیدست و باز اگر احتیاج
بحقنه شود تحقین فرمودن بحقنهای مناسبه و بعد از آن شراب افسنتین ساعت بساعت
دادن **باید دانست** که تریاق بالکسر لفظ یونانی مشتق از تریوق ست که عبارتست
از سم ذوات النهوش و سموم قتاله و چونکه این دوا برای این همه مفیدست یا اینکه دران
لحوم افاعی است موسوم بدین اسم شد از آنجا که اکثر اجزای تریاق فاروق در اکثر بلاد
سیما در هند فاقد الوجود اند لاجرم ساختن آن درین بلاد متعذرست اما در حکمای
تریاق فاروق که از بلاد روم وغیره می رسند و مغشوش و غیر مغشوش می باشند
پس امتحان جودت آن نوشته می شود شیخ الرئیس فرموده که مزاج تریاق فاروق
برابر مزاج انسانست و بعد چهارده سال بالغ و تا سی سال جوان و شصت سال کهل
و بعد از آن ضعیف میگردد و تریاقیت نمی ماند الا حکم معاجین کبار دارد و امتحان اصیل

آن نیست که چون در شیر حل کنند بسته گردد واگر در دهان افعی انداز ند بمیرد واگر هنگام
منزل شدن بقدر باقلا خورند حبس منی کند وسگ یا حیوانی دیگر را ازین خورانند یا از
افعی گزانند پس تریاق خورانند همان وقت سمیت را زائل کند واگر سقمونیا خورانند بعد
عمل آن تریاق دهند منع عمل کند واگر بقدر باقلا در طشت پر از خون بسته حل کنند
جمله خون گداخته شود واگر بدین صفات نبود مغشوش است فائده **صفت سجرینیا**
جند بید ستر دارچینی افیون اسارون فوه دو قوم مر یکیک درم فلفل بارزد دارفلفل
قسط شش شش درم زعفران نیم درم بارزد را در عسل گداخته ادویه کوفته بیخته
بسرشند بعد شش ماه استعمال نمایند **صفت تریاق اربعه** جنطیانا حب الغار زراوند
طویل مرمکی مساوی کوفته بیخته با عسل مصفی سه چند بسرشند **مثرودیطوس**
وآن نام طبیبی ست که این را اختراع کرده یا نام پادشاه آن وقت بود وچونکه اکثر اجزا
این نسخه هم فاقد الوجود در دیار ما هستند لاجرم نسخه آن نیز ترک نموده شد وامتحان
جو آن ذیب تریاق ست ومعالجه اطبای فرنگ بدینگونه است که جهت قذاف
مقیات معموله خود دیده هند از انجمله طرطر ایمتی ونی ورودی طوطیا محلول یا مسحوق
درنگار باین طریق که مقدار پانزده سرخ تا بیست سرخ در یکپاؤ آب آمیخته می نوشانند
اگر تا پانزده دقیقه قی نشود از اصبع یا بال حمام حلق بخارند تا معین برقی گردد
واگر ازین هم قی نشود رودی طوطیا در نیم پاؤ آب حل کرده نصف بنوشانند ونصف
بعد ده دقیقه وهر بار لهات را با اصبع یا بال کبوتر می خاریده باشند واگر ازین هم
هم قی نشود طوطیا در نیم پاؤ آب آمیخته نصف یکبار ونصف بعد ده دقیقه بنوشانند
وبدستور حلق بخارند واگر ازین مدادا هم استفراغ نگردد باید دانست که در معده

تحذیر بهم رسیده پس یک سرخ انتمونی مذکور در یک پاؤ آب آمیخته از اعمال دیر بو بریزانند

که اکثر ازین تدبیر هم قی می آید و اگر ردی طرطیا محلول یا مسحوق بهم نرسد انتمونی مذکور

از چار سرخ تا شش سرخ حسب حاجت در یک پاؤ آب آمیخته باید نوشانید و اگر ازین هم قی

نیاید همان قدر انتمونی دو حصه کرده بفاصله ده دقیقه بنوشانند و آب از مقدار دیگر

مذکور شد زیاده نباید داد چه زیادت آب مبطل عمل دوا و باعث سرعت انحلال

افیونست و اگر کسی افیون محلول خورده باشد از آلتی که جیوگس نام طبیب اختراع

کرده است و آنرا استمک پمپ گویند آن افیون محلول را برآرند یعنی آنرا از راه گلو اندازند

پس چنانکه مزرقه آب را از ظرف می کشد همچنین آن آله افیون را از معده جذب مینماید

و همچنین اگر افیون در معده محلول گردد و مقیات سودمند نشود آنرا آله مذکور اخراج

نمایند بعد اخراج علی الخصوص وضع کانرا رگ جبل الورید زنند و بقدر یک پاؤ خون بگیرند

بعده شربت لیمو یا تمر هندی یا سکنجبین در یک پاؤ آب حل کرده بنوشانند از آن بعد استعمال

مطبوخ قهوه که بس غلیظ بود نمایند و همچنین بتکرار استعمال قهوه و اشربه مذکوره نموده باشند

و در اثنای این احتقان بصابون و نمک کنند و بر قفا و جانب انسی ساقین پلاسترگس که آبله برمی آرد

چسپانند و دلک اطراف کنند و از نوم و سکون باز دارند و اگر ازین تدابیر هم افاقه نشود باز رگ

زنند و اگر فصد متعذر بود خلف اذنین شرط زنند و ارسال علق فرمایند و هرگاه افاقه رود بد

مسهل اکسترکت آف جالب یا روح حنظل یا روح صبر یا محموده مشوی با عصارهٔ ریوند یا

حب السلاطین حیدر رقه کلس سیماب که معروف بکالومل ست دهند و غذای چرب

و لطیف خورانند باید دانست که بعضی از ادویهٔ مفرده یا مرکبه مخصوص دیار

فرنگ ست بجهت فقدان آن در دیار دیگر ترجمه بلفظه نموده شد و هر چند

هر چند صناعانِ فرنگ در چابکدستی و کمالِ صناعت نظیر خود ندارند فاما اگر اطبای
یارِ ما نیز در ترکیبِ آن بذلِ همت نمایند خالی از مفادی نخواهد بود ولاجرم ترکیب
هر یک از ادویه مذکوره مع صورِ آلات در ینجا مرقوم می گردد **ترکیب ساختن**
تارترک الیسد انٹمونی کلس انٹمونی که عبارت از اثمد مصفی ست و کریم تارترک و آن
چیزیست که از نبیذِ عنب که بعد جوش در تهِ خم می نشیند طیار میکنند یک یک
رطل آب شدید الطبخ ۲۸ اوقیه هر دو جزو اول را باهم آمیخته اندک اندک در آب انداخته
سحق نماید و تا ربع ساعت طبخ دهند بعد سرد شدن صاف نموده باز آتش دهند
که چون شوره قلمها دران منعقد شوند **صفت پلاسٹر مگس** که آبلهی آرد مگس
که در بنگاله معروف به تلنی مکهی ست خشک کرده باریک نموده یک رطل و پلاسٹر شمع
یک نیم رطل شحم بز مصفی نیم رطل پلاسٹر شمع و شحم را بر آتش گداخته و اندک اندک
مگسِ مسحوق را دران آمیخته بر جامه لطیف کرده هر جا که آبله برآوردن منظور باشد
بچسپانند **صفت پلاسٹر شمع** شمع اصفر سه رطل شحم گاو یا بز مصفی سه رطل
فیقهر اصفر یعنی رال یک رطل باهم گداخته نگاهدارند **صفت اکسٹرکٹ آف**
جلب باید دانست که جلاپا که معروف بجلپ ست از ارضِ جدیده یعنی امریکا آورده
و آن نباتیست کثیر الاصول پس بیخ آن که سحق نموده باشند بقدرِ یک رطل خمرِ خالص که در
نود و پنج جزو آن پنج جزو آب آمیخته باشند بقدرِ سفوف مذکور در آن خمر تا چهار یوم
تر دارند و باید که خمر مذکور بقدرِ دو آثار باشد پس خمرِ مذکور را در ظرفِ دیگر کنند
و دُردی که به تهِ آن نشیند در آبی که بقدرِ چهار آثار بود طبخ نمایند هرگاه شش حصه آب
بسوزد و دو حصه باقی ماند خمر و آن آب را صاف کنند و باز آب مذکور را طبخ دهند

تا غلیظ گردد و خمر را مقطر کنند تا بغلظت گراید بعده هر دو را ممزوج کرده باتش ملائم
طبخ نمایند هرگاه که خوب غلیظ گردد برادر روزه نگاه دارند و باید دانست که فارن
طبیب برای ادراک گرمی طبخ دوا میزان الاهویه ساخته است که آنرا فارن‌هایت
مایشر خوانند و بر سطر آن درجات گرمی نوشته است پس مراد
از آتش ملائم آنست که سیماب که دران آله است برد درجه ۵۵
رسد چه آن انبوبه‌ایست از آبگینه که بیک طرف آن کره مجوفه
کوچک ملتصق و دران سیماب مصفی محشوست و آن انبوبه بر مسطر
نهاده اند و آن مسطره را منقسم بیک صد و بست جزو کرده اند هر جزو را
درجه نامند و موجد اول این حکیم کالیلیو بوده و صورتش اینست
صفت براوروان روح حنظل شحم حنظل یک رطل آب جاری
دو آثار بجوشانند نصف که بماند صاف نموده آهسته آهسته
آتش ملائم دهند که آب بسوزد صفت براوروان روح صبر
صبر سقوطری یک رطل آب شدید الطبخ دو آثار آمیخته سه روز
در آفتاب گذارند بعد آن زلال از آن گرفته باتش
ملائم طبخ دهند که آب رقیق بسوزد و غلیظ باقی ماند ترکیب
ساختن کلومل سیماب مصفی ۴ رطل تیزاب گبریت نیم آثار
نمک یک نیم رطل در ظرف زجاجی ۲ رطل سیماب با تیزاب گبریت
طبخ دهند هرگاه خشک گردد ۲ رطل سیماب که باقی مانده است صلایه کنند
هرگاه یکذات گردد داخل دیگ بر دیگ سیر انداخته بر دیگ بالا چسپید

آنرا باریک نموده نوشادر ۸ اوقیه در آب شدید الطبخ بقدر چهار آثار گداخته سفوف مذکور آنرا
بگذارند تا ته نشین گردد بعده آب را دور کرده از آب مقطر که شدید الطبخ بو تبدیل کنند تا وقتیکه
از اندوختن سلوشن آف امونیا را تنبت گردد از آن آب می شسته باشد بعده در آب مذکور
بگذارند تا راسب گردد بعده بر آورده خشک کرده نگاه دارند ترکیب ساختن سلوشن آف امونیا
نوشادر ۸ اوقیه آهک مقطر ۱۲ اوقیه آب جاری ۲ آثار در آبکاری از آب گرم کوریک ربع آمیخته دهن
ظرف بسته تا یک ساعت بگذارند و در سه ربع آب مذکور نوشادر حل کرده و در آبکب
آمیخته دهن ظرف بند کنند هرگاه سرد شود در پیپ ۱۱۲ اوقیه مقطر نمایند و آنچه این ضعیف
در خصوص معالجه این سم تجربه در آورده اینست که اولاً از شیر و روغن قی کنانند بعده از طبیخ
فلوس سی و برگ ازهر استفراغ نمایند و برگ اربر یا برگ گوما که نباتی ست هندی قریب
گندم اکثر می روید بنوشانند و عرق برگ سید انجیر یا مغز آن بخورانند و انسله یعنی زبسی بقدر
۳ ماشه برای سمیت افیون و جمیع سموم مفید ست و با دزهر جهت اکثر سموم حاره و بارده
حیوانیه و نباتیه و معدنیه سودمند ست و همچنین بصل جهت دفع سمیت افیون بلکه جمیع سموم
فائده میدهد و بوزیدان نیز جهت سموم بارده مفید ست و چوب بیارالگا که در اطراف
بنگاله بیشتر بهم میرسد و جدوار و نتبیا و ناچیل و ربائی و زهر مهره خطائی و قدری فلفل
در گلاب سائیده و از نبات شیرین کرده نوشانیدن بغایت مفید و جهت اکثر سموم
سودمند ست و چند بار بتجربه رسیده و اگر چوب حیات که اکثر در دیار شرقی بهم رسد
اضافه نمایند بهتر ست و نقوع سر پهوکه دکسوندی جهت دفع سمیت افیون و دیگر سموم
مشروب بی عدیل ست و همچنین نوشیدن طبیخ پنبه دانه و آب زرد معصفر **اذاراقی**
بالفتح همزه و ذال معجمه و الف و فتح رای مهمله و الف و کسر قاف لغت سریانی ست

بعربی قاتل الکلب و سم الغراب و فاتل الکلب و بفارسی کچله و کچوله و بهندی نیز همین نام
مشهورست بانگریزی پائزن نت و بلاتین نکس وامکا گویند و آن تخم ثمر درختی هندیست بمقدار
نارنجی بزرگ و پوست آن سرخ رنگین بود و لحمی چندان ندارد و دانهای میان ثمر در لعابی بسیار
صلب و تلخ در میان آن می باشد مانند تخم بزر بل و کوچک از آن و درخت آن بمقدار درخت
بیل هندی و برگ آن نیز شبیه بآن کوچک تر و عریض تر از برگ نارنج قدر شربت آن
از یک دانگ تا دو دانگ کسیکه زیاده از قدر شربت خورده باشد تشنج و تشویش فهم
پدید آید و چون غالب شود اختلاط عقل آرد و دو مثقال از آن کشنده است و علاجش
بعینه علاج افیون است و استعمال اغذیه بارده **اما آنچه اطبای فرنگ** تجربه نموده اند
از آنجمله است که روزی سفوف ازاراقی بقدر نیم درم با قدری شهد ممتزج کرده بخورد
سگی دادند بعد یک ساعت هر دو پای پسینش از یکدیگر منفصل و بعید شدند و اختلاج
عضلات پدید آمد و چند بار بحرکت اضطراری جهید و سرش مایل بجانب پشت گردید
و عضلات گردن و معده صلب شدند و ارتعاش عظیم در تمام جسم او پدید آمد و گوش
پس و راست گردید بعد چند دقایق عضلاتش نرم شدند و از علامات مذکوره افاقه
دست داد و بعده باز همان حالت اعاده کرد و تمام بدن متشنج شد و بر دو قرنیه عینین
گردید و زبان از دهن بیرون آمد و رنگ زبان کبود شد و حبس تنفس گشت و همچنین بعد
دو و سه دقیقه آن علامات طاری و باز رفع می گردید غرض که بعد ۲۸ دقیقه بمرد
چون شکم او را پاره کردند ازاراقی موجود بود و در تمام اعضای باطنی هیچ آفتی
نرسیده بود مگر دم قلب سیاه و منجمد شده بود و هم شخصی بقدر دو ماشه سفوف آن
خورده بود بعد نیم ساعت سکر بر وطاری شد و دست و پا تا مرفقین و رکبتین

ف آفتی کنی در این زمانه

تشنج گشت کفا در برشی نبود و کرب و بیقراری طاری گردید و علاج این بر قاعده اطبای فرنگ نیز بعینه علاج افیونست **بحث بای موحده** **بنج** بفتح بای موحده و سکون نون و جیم معرب بنگ ست و بعربی سبکران و بیونانی افیقون و بسریانی ازمالوس و به تبریزی ملقب و استقراس و بهندی اجواین خراسانی و بلغت دیلمی گیرجاک و آن نباتیست برگ آن شبیه برگ بادرنجبویه و بسیار غلیظ و در عرض و طول ازان بزرگتر و بسیار سبز مائل بسیاهی مزغب و طعم آن تند و اندک تبز و ساق آن غلیظ و بر آن زغبی مانند پشم و ثمر آن خلافهای متراکم در زیر اوراق شبیه بگل انار و مملو از تخمی شبیه بحلبه و بسیار ریزه تر ازان و غیر مدور و شاخهای آن یکی زیر دیگرست و سه نوع ست سیاه و سرخ و سفید. و گل قسم سیاه آن بنفش و تخم آن شبیه بتخم ریحان و اندک سیاهی دارد و از تخم ریحان کوچک و گل قسم سرخ آن مائل بزردی و تخم آن شبیه بتودری و درین هردو نوع سمیت ست و مقدار چار درم سیاه آن کشنده است و از خوردن این عارض می شود سبات و ظلمت و حمرت عین و سردی بدن بعد گرمی و ضیق النفس و زردی رنگ بدن و جنون و غشاوه عین و ورم لسان و سخن ناگفتن و کف بدهان آمدن و خناق **علاج** آن قی نمایند از شیر و مسکه و باماء العسل و بطبیخ انجیر و روغن بادام و مسکه و شراب و تریاق و سجزنیا و معاجین کبار و طبیخ حب الصنوبر و تخم مامیثا و پوست جوز بوا و شلغم و شبرو پیاز و تره تیزک دهند و انچه بتجربه این هیچمدان رسیده خورانیدن دوغ سرد کرده و مسکه گاو ست **بلادر** بفتح بای موحده و لام و ضم دال مهمله و بذال معجمه نیز آمده لغت فارسی ست بهندی بهلاوه و بعربی حب الفهم و حب القلب نامند و آن ثمریست هندی درخت آن شبیه

بدرخت سالسه شاخهای آن از بیخ رسته مائل بزمین و بزمین افتاده در جنگلها
می شود واین دو قسم می شود یکی کوچک که ثمرش شبیه نارنجی و در خامی سبز
وبعد رسیدن زرد می گردد و بالای آن اکلیل وصنوبری شکل و آخر سیاه می گردد
دوم کبیر که در بنگاله و هند مشهور به بادام فرنگ ست و درخت و ثمر این نیز شبیه به آن
مگر اکلیل ندارد و از خوردن این امراض حاده و سوزش باطن و جراحات والتهاب
وجوشش زبان وحلق و وسواس و فساد اعضا عارض می گردد و دو مثقال این
کشنده است علاج مسکه تازه و روغن گاو و یا گوسپند با روغن کنجد تازه خورانند
و بر بدن مکرر بمالند و فادزهر حیوانی با دوغ گاو تازه سائیده بنوشانند تا آنکه صحت کلی
ولذع آن تسکین یابد پس با شیر و دوغ گاو ترش و شوربای چرب و برنج چرب
خصوص بروغن کنجد بخورانند و روغن بنفشه بادام در بینی چکانند و چیزهای خنک
مانند روغن گل وامثال آن بر سر ریزند و آبی که در آن بنفشه و پوست خشخاش
وجو مقشر و تخم کاهو و بیخ لفاح کد یک یک مشت جوشانیده باشند نطول سازند
ولعاب بزرقطونا با گلاب و آب انار و چیزهای بارد رطب بدهند و آب گوشت تنها
بخورانند و مغز چهار مغز در هر بهره بالخاصه مضرت او را دفع می کند و در بعضی ابدان
از دود آن و غسل آن بثرهای عظیم احداث می نماید و آماس آرد و بدن بخارد
و باشد که پوست بدن بشگافد علاج آنست که آنجا را بدوغ ترش بشویند و مغز
چهار مغز و نارجیل و حب السمنه و کنجد سیاه نرم کوفته ضماد سازند بعد چند ساعت
دور کرده باز بدوغ بشویند و زمانی همچنان دارند باز ضماد تازه بکار برند و اگر
تر بندی در آب ترکرده صاف نموده و مغز نارجیل و جو و صندل در آن سائیده

[illegible marginal notes]

طلا نمایند حرقت و گرمی فی الفور زائل شود و صندلین طلا کردن و سرگین گاومیش
نوزاییده مالیدن خاصةً همان ساعت که از شکم او برامده باشد اثرِ تمام دارد
و چون خشک شود بدوغ بشویند و آنجا که بدن ممتلی و مستعدِ عفونت و آماس قوی بود
و بدین تدابیر زائل نگردد فصد کنند و مسهل دهند و جهتِ قروح که ازین حادث شود
موم چشیده در روغنِ گل گداخته مالیدن نفع دارد و آنچه مولف تجربه کرده غسلِ موضع
نادف بدوغِ ترش و روغنِ نارجیل مالیدن و اگر خورده باشد شیرِ زنان بر سر
مالیدن و لعابِ اسپغول و بهدانه از نبات شیرین کرده نوشانیدن بست

بیش بکسرِ با و سکونِ یای مثناتِ تحتانیه و شینِ معجمه بخیست هندی بسیار سمی
و تنان نوع انواع می باشد یک نوع آنرا سینگیا نامند بجهتِ مشابهتِ آن
بشاخ آهو پرکره و چند آل نیز خوانند بسبب رداءت و خباثت سمیتِ آن و این اکثر
در کوهستانِ سرحدِ تبت کوچک و زنگبور و رانگا ماتی و نیپال می باشد و قوی
آن آنست که بیرون سنگین و صلب و اندرون سیاه و مصمغ و براق باشد و خوردن
مقدارِ نخودی ازان کشنده است دوم بچناک و آن بیخیست شبیه بجدوار و بیرون
آن سیاه و اندرون آن شکری رنگ و این در سمیت از اول ضعیف تست سوم
شکل و کوچک بیرون مائل بزردی و شبیه بسعد و آنرا ترک نامند نهایت تند
و تلخ و همین قسم شبیه بجدوار ست چهارم شبیه بقسط و بسیار سیاه بحجم
شبیه باکلیل الملک و آنرا قردن اسنبل گویند و گاهی در سنبل نیز یافته می شود
ششم قسمی ست که آنرا بهراه صوراه گویند و آن سفید ست مائل بزردی و طولانی
بر مخروطی شکل شبیه به بیخ نی گره دار و بقدرِ انگشتی می باشد و بعضی آنرا مهوریه نامند

بفتحِ جیم یعنی شبیه بزرد چوبه و در زرد چوبه گاهی یافته می‌شود سبز رنگ اغبر
مانند گرد رومی و مشتمل بسیاهی و آن را کوت نیز گویند و گویند در زمینی که اقسام اشیاء
آن میرویند پیچ گیاه و دیگر در آنجا نمیروید مگر عبه و آزرو خاکِ آن موضع چرب و سیاه
می‌باشد و در موسم گلِ آن پیچ هوای گرد آن تمیز گردد و الاموش بیشا آخوردن
این مضراتِ اعضاء و ورم اعضای باطنی و لبهای زبان و خیرگی چشم و برآمدن آن
از حدقه و رعاف و ترددار و صرع و غشی عارض می‌گردد و سقوطِ قوت آرد و اگر آدمی
از ان خلاص شود بدق و سل مبتلا باشد. علاجِ آن تخم شلغم قی کنانند و شراب و شیر
بسیار دهند و بکرات قی کنانند و طبیخ شاه بلوط که در ان یک دانگ دوا المسک با نیم دانگ
مشک حل کرده باشند سودمندست و تریاقِ کبیر و مثرودیطوس و فادزهر حیوانی
مجربست و پوستِ بیخ کبر و روغن دادن و خورانیدنِ جدوار جلیل النفع است و خوراندن
مشک و فلفل و زهر مهره و شیر شتر و زنجبیل و طینِ مختوم و تخم ترنج و تخم سرو و حلتیت
و زراوند و قرنفل و گوشتِ تورِ دشتی قدید کرده و موش بیشا و تریاقِ اربع
و تریاقِ کامل و تریاق الثین مفیدست و هرچه جامع این مقاله تجربه کرده
نوشیدنِ آب برگ بید انجیر ترست بحث التاء المثناة الفوقانیة تربد
بضمِ تای قرشت و سکونِ رای مهمله و ضم بای موحده بهندی نسوت و بنگاله تر
و در بنگاله تیوری گویند: آن بیخیست ظاهر آن مائل بسیاهی و باطن تیره رنگ
و مجوف انبوبی و در طرفِ آن متمع حوالی خراسان و بهند و سند می‌روید و نیاز
آن ساق دارد و برگِ آن شبیه برگِ لوبیا و اطرافِ آن باریک و گل آسمان گون
بر سر ساقی روییده و ثمر آن مانند لسان العصافیر و انچه اندرون آن سیاه

و غیر مجوف باشد سم ست و زردِ آن نیز بد ست علاج روغنِ بادام با پسته خورانید و استفراغ بروغنِ گاو کنانیدن و استعمالِ کتیرا و دیگر اشیای سرد تر و آنچه فقیر تجربه در آورده خوردنِ روغنِ کدو و مالیدنِ روغنِ گل بر معده است **تنباکو** بفتحِ تا و سکونِ نون و فتحِ بای موحده و ضمهٔ کاف بترکی تتن و بهندی نیز بهنگ و بلاطین نکوسین و بانگریزی توبیکو و این از ادویهٔ جدیده است که در سنه ۱۰۱۵ ه بکشورِ فرنگ از ملکِ امریکا پرتگیز که گروهی از نصاری اند آورده بودند و تخم و برگ آن بسمتِ ایران و هندوستان برده و در انجا بجاهای دیگر منتشر گشته و گویند که شروع آن در ایران بعهدِ سلطنتِ شاه عباسِ ثانی و در هند اواخرِ اکبر پادشاه و اوائل جهانگیر پادشاه بوده ماهیتِ آن مشهورست و آن مضر است دل و دماغ حار یابس و محرور المزاج و سوداوی را و خفقان و تکدرِ حواس آرد و مغلظِ خون ست و مصلحِ آن شیرِ تازه دوشیده و مضرتِ آن آنچه اطبای فرنگ در حیوانات تجربه کرده اند اینست غثیان و دوار و ضعفِ پای پسین و سرعتِ نبض و ثقلِ راس و ارتعاش و اختلاجِ عضلات و خفقان و بیهوشی و تشنج و ضیاحت و هنگامِ شقِ البطون در بعضی کبودیِ رنگِ ریه و صلابتِ آن و سیاهیِ خونِ قلب و جابجا داغهای سرخ در اعضای باطنی و در بعضی سرخیِ رنگِ ریه و داغهای کبود بران یافته اند و در انسان غثیان و قی و غشی و سکر و دردِ معده و علاجش بعینه علاجِ مخدرات است

بحثِ ثای مثلثه **ثافسیا** بفتحِ ثای مثلثه و کسرِ فا و سکونِ سینِ مهمله و فتحِ یای مثناتِ تحتانیه مشتق از اسمِ جزیره است که اول دران یافته بودند و آن جزیره را تافسیس نامند و بیونانی مراس گویند و آن صمغِ نباتی ست صلب سپید رنگ

تنباکو

[illegible]

ثافسیا

شبیه بازرورت تلخ و بسیار تندگیاه و آن شبیه برازیانه و گل آن سپید و در اطراف آن
چیزی مانند چتر شبت و خوردن آن سوزش حلق و معده و سرخی وجه و احتباس بول
و برانه و ورم زبان و قراقر و نفخ شکم و تنگی نفس و غشی و ضیق النفس آرد علاج آن قی
کردن و شیر تازه و لعاب بزر قطونا و سکنگبین و ماء الشعیر سرد کرده آشامیدن و تن
بروغن گل و نشستن در آب سرد و اگر تشنج بهم رسیده باشد چند بار بستر لبستر گرد و تل
و تخم سداب نافعست **بحث الجیم** **جوز ماثل** بفتح جیم و الف و کسر ثای مثلثه و جوز ماثا
و جوز ماث و بفارسی تاتوله و تاتوره و بهندی دهتوره و بلاطین استرمونیم و بانگریزی
تهارن ایپل و آن ثمر درختیست بقدر درخت بادنجان و برگ آن کوچک از آن و زرع
و خودروی بود و سپید و بنفش می باشد و گل آن بشکل بوق نای و گل نوع بنفش
آن و بر تو از سه تا پنج و ثمر آن بقدر گردکان خار دارد و در جوف آن دانها شبیه بدانه
سماق از خوردن آن دوار و سرخی چشم و سیاهی و تیرگی چشم و اختلاط عقل شود
و مثقالی از و کشنده و سکر و تخدیر آرد و جمیع اشیا بنظر او کبود نماید و خیالات
فاسده در خیال او آید بحدیکه گویا در خارج می بیند و عقل زایل می کند و سخنان
پراگنده گوید و نتواند که راه رود و درست نشیند و موش و مورچه در نظر آید و چون
خواهد که بگیرد و خندد و بسیار کند و چشمها سرخ گردد و نبض باریک و بسیار و دست بجانب
و دیوار میبرد که گویا میخواهد چیزی بگیرد و حالتی مانند دیوانگان بهمرساند و اکثر
عوارض مانند افیونست علاج قی کردن و گرم داشتن دست و پا در آب گرم و گرم
کردن بدن بمالیدن آن و آشامیدن شراب منقوع و دیگر مثل علاج
افیونست و آنچه تجربه فقیر رسیده اینست که آب شدید البرد غسل کنانیدن

وتغیر مغز پنبه دانه در دهن گاو دوشانیدن و باقی مانند افیون خورده است

اما آنچه اطبای فرنگ تجربه کرده اند قریب باینست چنانچه روزی وقت نواختن

سه و نیم ساعت روح جوز ماثل بحیوانی خورانیدند مری او را بر سنی بستند بعد شش دقیقه

فذاف نمود ولیث و فریاد کرد و مضطرب بهر سومی دوید و بر دو پای پسینش ضعیف شدند

وقلب در اضطراب بود قریب نواختن یازده ساعت سبات عارض گشت و بر دو پای

باطل شدند و دوران طاری شد تا آنکه وقت شب بمرد هنگام شق بطن در احشا

آب سرخ یافتند وسطح باطن هم سرخ بود و قریب بر تواب چند خطوط نیلگون و ریزه جابجا

سرخ و اندرون آن خون سیاه و منجمد و آورده دماغ ممتلی از خون بود و در بعضی

از بهائم که همین سم خورده بودند در بطون قلب خون سیاه و منجمد یافتند و آنچه در بعضی

انسان مشاهد شده اینست که بعضی مجنون شدند و در بعضی تخدیر اعضا و دوار سبات

و هذیان و سکر و نسیان و رعشه و کثرت عطش و تشنج عارض شد **علاج** آن بعینه همچو علاج

عنب الثعلب خورده است که در حرف عین مذکور خواهد شد **بحث خای معجمه**

خربق بفتح خای معجمه و سکون رای مهمله و فتح بای موحده دو نوع است سپید

و سیاه سپید آن بیخ گیاهی ست برگ آن شبیه برگ بارتنگ و ازان عریض تر

و گل آن سرخ و ساق آن بقدر چار انگشت مضموم و مجوف و چون خشک شود پوست آن

مقشر گردد و بیخ آن شبیه به پیاز مستطیل و باریشهای باریک و سفید مائل بزردی

و تلخ و از شکستن آن غباری ظاهر می شود و در جوف آن مانند نسج عنکبوت چیزی میباشد

و قدر شربت تا یک مثقال و زیاده ازین کشنده است و خوردن این اسهال

و خناق و خفقان و مغص و حرقت بول و درد شکم آرد **علاج** شیر و مسکه و روغن

و شیر بز با عسل و شوربای مرغ خورانیدن و بازن گرم تکمید کردن و نشانیدن در آبهای گرم و مسکه بر بدن مالیدن و بوییدن روایح خوش و قی کردن **بحث دال مهمله**

دند بفتح دال مهمله و سکون نون و دال مهمله مشهور بحب السلاطین و بفارسی تخم بید انجیر خطائی و بهندی جمال گوٹه و آن ثمر درختیست در غلافی و هر یک بازه در غلافی بقدر پسته بسیار کوچک در طول از آن کمتر در غلافی سبز و مغز آن دو پاره بهم پیوسته و چون کهنه گردد مائل بزردی و سیاه و بوسیده می گردد و بالای آن متصل بمغز قشر سبز پوست باریکی در وسط هر دو مغز زبانه و پرده بکمال سمیت مقدار شربت آن ابدان قویه یک عدد و کسیکه زیاده از قدر شربت خورده باشد گرمی کند و لذع و اسهال مفرط آرد **علاج** ماست دوغ آشامیدن و مبردات و اقراص باردهٔ قابضه و شربت انارین دادن و **تجربه** بفقیر رسیده که در دفع ضرر آن بر از دوغ دمانی دوای نیست و خوردن نارنج و آب لیمو و انار ترش هم مفیدست و کسیکه بردهٔ آن خورده باشد باید که شیر تازه دوشیده با روغن قی کنند پس ادویهٔ حابسه لزجه مغریه مانند شیره تخم خرفه و لعاب اسپغول و صمغ عربی و کثیرا و نشاسته و بالو برنج و جو مقشر با روغن گل و آب سیب و ربوب حامضه دهند و اگر مغص کند البته مقویه با ملینات مناسبه بخورند و حقنهای لینه باشیای مغریه و العیه و روغن گل بمالند و بعد تلین شیر تازه و اغذیه لینه جالیه مانند برگ چقندر و اجامیه و غیره تناول نمایند **دفلی** بکسر دال و سکون فا و فتح لام یونانی شیریون و بسریانی رودیون و بعربی سم الحمار و بفارسی خرزهره و بهندی کنیر و آن نباتیست بقدر یک دو ذرعه برگ آن باریک و بلند تا بیک شبر و اندک ضخیم و صلب املس و بو تلخ

دند

دفلی

وتند و گل آن خوش منظر و دو قسم می باشد یکی سرخ که بهندی مرگ نست گویند دیگر سپید مائل بزردی که بهندی کرنیر خوانند و بران چیزی مانند موی مجتمع و ثمر آن بهن طولانی قریب بشبری و احلب مملو از چیزی مانند پشم مقدار شربت آن تا یک درم و سایده آن کشنده و کسیکه زائد از قدر خورده باشد خناق والتهاب و کرب و لیت و انتفاخ بطن و حمرت و جحوظ عینین عارض گردد **مداوات** آن قی و حقنه و آشامیدن آب گوشت مرغ چرب مبرد و لعاب بزرقطونا در روغن بادام شیرین و کتیرا و خرمای زرد یا سرخ و انجیر و عسل قلیلی و رب عنب و **مولف تجربه** آورده که لعاب بزرقطونا و بهدانه و زرتنک و طباشیر و زهرمهره خطائی سودی میدهد **بحث سین مهمله**

سداب بضم سین و فتح دال مهمله والف و بای موحده و ذال معجمه نیز آمده یونانی فیجن و بهندی ساتول و ساتری و به بنگالی تتلی نامند ماهیت آن سه نوع ست بستانی و بری و جبلی بستانی آن تا بدو درع و پرشاخ و برگ آن ریزه و بدبو و گل آن زرد و تخم آن در غلافی و سه عدد بهم پیوسته بشکل مثلث مقدار شربت آن تا سه مثقال و در بعضی ابدان زیاده از آن و خوردن آن سوزش و لذع و تب دق آرد علاج بعد قی و حقنه تریاق خورانیدن و **بتجربه مولف** رسیده که فادزهر و زهرمهره و طباشیر مفید می افتد **سقمونیا** بفتح سین و سکون قاف و ضم میم و سکون واو و کسر نون و فتح یای مثنات تحتانی بعربی محموده نامند و آن شیر نباتیست که در کوهستان و زمین سنگلاخ میروید و شاخهای بسیار از یک ساق روییده بقدر سه چهار درع بر روی زمین مفروش و در ظاهر آن رطوبتی چسپیده و گل آن سپید و ثقیل الرائحه **وطریق اخذ شیر** آن آنست که هنگام

رسیدگی اطراف بیخ آنرا از خاک صاف نموده برگهای جو بر دور آن فرش می کنند و بیخ آنرا اتق می نمایند تا شیر آن دران برگها جمع شود پس صبر می کنند تا منجمد گردد و بر مقدار شربت آن تا دو دانگ و یک درم آن کشنده و کسیکه زیاده خورده باشد کرب و غشیان و عرق سرد و اسهال مفرط و عطش و ضعف جگر آرد **علاج** دوغ و رب به و ریواج و شربت فواکه و فاوزهر و سویق و شبت و زنجار و ریختن آب سرد و نشستن دران **و این ضعیف** دوغ و رب انار دین را لیس مفید دیده

بحث شین معجمه شوکران بفتح شین و سکون واو و فتح کاف و رای مهمله بفارسی بیخ لفت و در لاطین هیوسس و بانگریزی همتین و بهندی پهاڑی بهنگ خوانند ماهیت آن نباتی ست شاخ آن شبیه بشاخ باویان و گل آن سپید شبیه بگل شبت قدر شربت آن نیم دانگ و دو درم آن قتال و کسیکه زیاده خورده باشد او را زوال عقل و اختلاط فکر و ذهن و کلام و سدر و ظلمت و غشای بصر و فواق و برودت باطن و اطراف و در آخر تشنج و خناق از تنگی ریه و حنجره پیدا گردد **علاج** آن بزودی قی و اسهال نمودن و تریاق خوردن و شیر الاغ و افسنتین با فلفل و جند بید ستر و سداب با شراب صرف آشامیدن و قردمانا و میعه و فلفل با تخم الجزر و انجدان و حلتیت و ادهنه حاره استعمال کردن باقی علاج افیون ست **و این بیچمدان** شیر الاغ را موثر دیده **و انچه اهل فرنگ** تجربه رسانیده اند اینست که اکثر حیوانات را بیخ و عرق آن خورانیده بودند سبات عارض شد و پای سفلی آن کم زور و چشمها کشاده و عضلات مرتعش شدند و بیقراری حیوان و سرعت نبض و بیهوشی و دوران و تشنج عضلات عنق طاری گردیده و هنگام

بحث شین معجمه شوکران

[illegible]

بطون دربه نقطهای سیاه ومملو بخون رقیق وسمج ودر بعضی به بطن الیسر این
قلب نقطهای سیاه ودر بعضی قروح دراعضای باطنی وخراش معده ودر بعضی ببطون
قلب خون منجمد مشاهده شده وانسان را از خوردن آن سدر ودوار وتخدیر
اعضا وانتباع عین وسوء تنفس وضعف نبض وتشنج فکین وعدم قدرت بر نطق وکلام
وهذیان وبرد اطراف واختلاج عضلات وحمرت وجه وثقل سمع ودرد ناف
طاری می شود وعلاجش بعینه علاج افیونست بحث عین مهمله

عصارهٔ ریوند باید دانست که ریوند بفتح اول دواو وسکون نون ودال
مهمله است وریوند هم آمده وبفارسی بیخ جگر می نامند ماهیت آن عصاره برگ در
کدر دامن کوههای خطا وختن وتبت وخراسان وبعضی از بلاد هند هم میرسد وگویند
که بعد حفر زمین بیخ آن اول باریک سیاه ظاهر می گردد وازان ریشها باطراف زمین
رفته چون دو سه ذرع دیگر بکاوند برسر آن ریشها وگرها بشکل شلغم برمی آید قدر شربت
آن دو درم واز عصارهٔ آن دو دانگ وخوردن زیاده از قدر آن اسهال
واضطراب وغثیان وغشی ووجع معده وحرارت مفرط آرد وعلاج قی فرمایند وشیر تازه
ومسکه دهند وربیسیب وآب به وآب سرد غسل کردن وبرسر ریختن وتریاق
کبیر وفاد زهر وادهنه ومغزها خوردن سودمندست ومولف کتاب ببزول
وتخم ریحان ولعاب ریشهٔ خطمی رامفید دیده **عنب الثعلب** بفتح ثای
مثلثه وسکون عین مهمله وفتح لام بفارسی روباه تورک وانگور روباه وبهندی
مکوه ومکو وکاکماچی وبلاطین بیلاڈونا وبانگریزی ڈیڈلی نایٹ شیڈ نامند ماهیت آن
معروفست انچه برگ او شبیه برگ جرجیر وگل او سیاه باشد بد بود وازخوردن او

خشکی زبان و فواق و قی و اسهال مخاطی که منجر بفساد معده شود و تشنج عارض می گردد علاج بعد قی خوردن شیر و عسل با انیسون و قرع و بادام تلخ اما آنچه اهل فرنگ تجربه و ادراک کرده اند این است که از خوردن آن باکثر کلاب و دیگر حیوانات تموع و ارتعاش بدن و صیاحت و ضعف برودت پای پسین و سکر و اتساع عینین و قلق و تشنج اعصاب عنق و ثقل راس و سرعت نبض و هنگام شق بطون در بعضی صلابت و سیاهی رنگ ریه و انعقاد دم قلب و سرخی بعضی اجزای ریه و در بعضی جراحت معده و داغهای سیاه در ریه و سرخی غشیه دماغ یافته اند و علامتهائیکه بر انسان از خوردنش طاری می شود این است سکر و افراط عطش و هذیان و حمرت عارض و اتساع عینین و ذهاب بصر و ضعف نبض و عسر نفس و اختلاج عضلات و داغهای کبود بر بدن و کثرت عرق و حمرت عینین و علاج بعینه علاج افیون است بحث **فافرفیون** بفتح فاء و سکون راء مهمله و کسر فاء ثانی و اذسون و فربیون و افربیون نیز نامند و بعربی اکل بنفشه و حافظ النحل و کردس النعم و دیونانی حالاش و تاکوب نامند ماهیت آن صمغ درختیست خاکستری رنگ مائل بزردی و طعم و بوی تند و نبات آن شبیه به نبات کاهو قدر شربت آن دو قیراط و سه درهم آن کشنده و کسیکه زیاده از قدر شربت خورده باشد آنرا التهاب و سوزش اعضا و فواق و کرب شدید و لهیب و لذع باطن و اسهال مفرط عارض گردد علاج قی کردن از شیر و سکر و خوردن حریره سبوس شلوج و با آب سرد در آمدن و گلاب آب انار و سیب خوردن و جدوار و ضمده بارده بر جگر نهادن باقی علاج بیش است که گذشت بحث قاف **قنب** بکسر قاف و فتح نون مشدد معرب از کنب فارسیست و بنگ هم گویند و بهندی بهنگ و باصطلاح ورق الخیال و حشیشة الفقرا و نشاط افزا و عرش نما و جز اخضر زرد رنگ و امثال آنها باشد و طباء

بحث فافرفیون

منتخب از بزرگ

بحث قاف قنب

کبالس و بانگریزی ہمت پلیٹ گویند و آن نباتیست بہ بلندی تا پنج ذرع و شاخہای
باریک و مجوف و بر سر ہر شاخ برگہای طاق تا نہ عدد و خوش و گل آن سفید و تخم آن
مدور و آنرا شہدانج و شہدانہ گویند و مقدار شربت آن یکدرم و زیادہ ازان کشندہ
و کسیکہ زیادہ خوردہ باشد مبتلا باکثر امراض صعبہ می گردد مثل ضعف باہ و ضعف ہاضمہ
و کثرت ریاح و قراقر بطن و سوء القینہ و تہیج اطراف و تغیر رنگ بشرہ و سقوط اسنان
و تحیر و کسالت و جبن و خیالات فاسدہ و قرحۂ احشا و صداع و شخصی از دواین ضعیف
آورد کہ بنگ خوردہ بود آن قدر جبن داشت کہ از قلمتراش میترسید و از نام
می لرزید و علاجش بحسب ہریک امراض است و بتجربۂ مؤلف رسیدہ کہ نوشیدن آب
لیمون و خوردن انبہ نارسیدہ صادق الحموضۃ و غسل فرمودن مفید میشود و آنچہ اہل
تجربہ کردہ اند اینست کہ از خوردن آن سکر و تخدیر و سبات و دیوانگی و بطلان حس و دوار
و ارتعاش و حمرت عین و کثرت عرق عارض می شود و علاجش بعینہ علاج
شوکران و جوز ماثلست **بحث کاف کماۃ** بفتح کاف و سکون میم و فتح
ہمزہ فطرست و بفارسی سماروغ و بسریانی فطرماثا و بہندی کھمبی چھتر و بیونا سے
او نطیر بنا نامند ماہیت آن نباتیست کہ در زمینہای نمناک برمی آید و بشکل نصف
بیضۂ مرغ منکوس باشد و بی برگ و گل و ساق آن بسیار کوتاہ و جوف آن مملو
از صفائح و انواعست سپید و سیاہ و کبود و طاوسی و سرخ و ہمہ انواع بدست
مگر سپید کہ فاد زہرست و سرخ زہرست و خوردن آن خناق و قولنج و ضیق النفس
و عرق سرد و نفخ معدہ و شکم و مغص و فواق و غشی آرد علاج باب ترب یا بطبیخ
تخم ترب و بورہ و نمک ہندی قی کنانند یا سکنجبین و نمک و بعد قی شراب صرف

یا انکه سر با خاکستر چوب انگور یا انجیر یا بآب گرم واندکی سرکه و تریاق اربعه و بخور ما
وفلافلی و کموئی بشراب یا آب شداب بدهند و صندل و گلاب بر معده ضماد
سازند و بید و ارنجو رانیدن و حقنه نفع وارد **بحث یای مثناة تحتانی**

یتوع بفتح یا و ضم تا و سکون واو و عین مهمله و آن اسم جنس نبات شیردار
که شیر آن حار و حاد و مسهل و محرق باشد مثل **عشر** و **شبرم** و
ارطیناثا و **ماهو دانه** و **مازریون** و **ذو خمسه اوراق**
وغیر آن و جمله اینها با قوت سمیه اند و جراحت می کنند جلد را و مورث التهاب
وقرحه امعا و زحیر و مغص و غثیان و انقلاب معده و غشی اند **علاج** تازه
دسکه و روغن و دوغ گاو و سویق و سیب و آبهای قوابض و قرصهای
قابضه و روغن و استحمام بآب شیرین و تجربه مولف رسیده که زرشک
وطباشیر و آب سیب و لعاب اسبغول و شیر و مسکه جهت دفع مضرت آتش
مفید می افتد **فائده قول کلی** باید دانست که استدلال بر شرب سم از اخذ
وجین و از چیزیکه بقی اخراج شود و از اعراض لازمه او می کنند و واجبست
که معالج مبادرت کند اول بقی از آب گرم و روغن و طبیخ تخم انجره و چمن و سبز
لبن و تریاقها و استشمام طیوب و لبس لباس مطیبه و عطریات و نتف شعر
و مفرحات یا توتیه دانجدان و بیخ انجدان یک درم شیح ارمنی دو درم نعل شر
و قدید ابن عرس بری مسلوخ بخورد اما آنچه اطبای فرنگ گفته اند قریب باست
یعنی آب گرم و العبنه نمکرم بابری بنوشانند و باستعانت اصابع یا بال کبوتر

دغیره یا دیگر مقیات که در بحث افیون گذشت قی کنانند و احتقان کنند و قهوه غلیظ
وسلفیورک ایتهر و دهن بروزهٔ انگریزی کیمفر بکجر نوشانند و و لک اطراف نمایند

خمر ازانجاکه اصل وعمود خمر هم از نباتاست لاجرم ذکر آن نیز لازم آمد باید دانست
که خوردن شراب بر نهار درد سر و اندوه و خفقان و اختلاط عقل می آرد و گاه باشد
که منجر بتشنج شود علاجش فصد و قی و تلین طبیعت و بقرص کافور و دوغ ترش و آب
نواکه تدبیر مزاج نمودن و بتجربهٔ فقیر رسیده که غوطه زدن و زجر و توبیخ کردن و نواکه
حامضه ولیمون وغیره خوردن سود مید هد حکایت شخصی از قوم وضیع خمر خورده رسوایی
بر پا داشت چون بضرب و زجر معالجه نموده شد بر فور سکرش زائل گشت همچنین شخصی
خمر بکثرت خورده بود که حمی سونوخس او را عارض گشت و در عرصهٔ قریب دو ماه بتدابیر
صائبه شفا یافت **وانچه** اطبای فرنگ در بعضی حیوانات علامات مشاهده کرده اند
اینست بیهوشی و سکر و سرعت تنفس و سرعت نبض و اتساع عینین و اختلاج عصاب
و اضطراب و قلق و دوران سر و صیاحت و ضعف پاهای پسین و آنچه بانسان عارض
می شود اینست سکر و هذیان و ضحک بیمحل و بیحیائی و لغزش قدم و ضعف بصر و لکنت
زبان و سرعت نبض و دوران عروق و سرخی چهره و مخموری چشم و قی و تهوع و بی قصد
و اختیار خروج بول و براز و دوار و سبات و کثرت عرق و صداع و فقدان اشتها
و عطش و در حالت افراط عارض شدن حالتی شبیه بسکته و غطیط و کف از دهان جاری
شدن علاج قی کنانیدن از مقیات مذکوره و بعد قی استعمال شربت لیمون و نحوه
و فصد و حقنه و نوشانیدن دهن بیروزهٔ انگریزی بیان **سلفیورک ایتهر** ایتهر بکسر اول
و سکون یای تحتانی و فتح تای مثنات فوقانی مخلوط التلفظ بها شتوست از ایتهو

خمر

سلفیورک

بکسر سین مهمله و لام ساکن و کسر فا و ضم یا و سکون واو و و را ساکن و کاف ساکن کبریت را گویند بجای معنی خود گفته

کہ لفظ یونانیست و معنی آن صاف و شی ہوائی و از شان این دو است کہ اگر در ہوا
برارند جلد مستحیل بہوا شدہ بپرد و در اصطلاح عبارتست از دوائی کہ مرکب بود از
تیزاب شورہ یا گوگرد یا خمر جاد و بند و سلفیورک عبارتست از کبریت ترکیب سلفیورک
ایتہر خمر سرد شدہ کہ در نو دو پنج حصہ آن پنج حصہ آب ممزوج
کردہ باشند و شراب گوگرد مساوی الوزن اول خمر
در قرعہ انداختہ اند کہ اندک شراب دران ممزوج کردہ
تیزاب بکشد ہرگاہیکہ عرق غلیظ آید کشیدن شراب موقوف
کنند باز ہمان قدر خمر دران انداختہ بکشد مگر باید کہ
گرمی تہرمامیٹر تا بد و صد درجہ باشد و صورت قرعہ این است
ترکیب کیمفر مکچر کافور مصفی نیم درم خمر کہ سابق مذکور شد
قطرہ آب خالص یک پاؤ اول کافور بہمراہ خمر سائیدہ دراندک آب بیامیزد

باب دوم در بیان معدنیات سمیہ

الماس بفتح الف و سکون لام و فتح میم در اصل ماس بود الف لام برای
تعریف زیادہ کردہ اند کہ حالا جزو کلمہ شدہ بہندی ہیرا نامند ماہیت آن از احجار
نفیسہ گران بہاست و صلب ترین و خشک ترین احجار است و انواع و الوان آن
سپید و زرد و سرخ و سیاہ و سبز و سفید آن کثیر الوجود است معدن آن ملک
دکن حوالی گلکنڈہ و جنہ پنہ است طریق اخذ آن اینست کہ زمین را حفر نمودہ خاک
آن برآوردہ بر زمین پاشیدہ و آب بران ریختہ ہنگام ارتفاع آفتاب بران
نظر می کنند ہر جا لمعانی و بریقی محسوس شود آنرا برمی دارند و در ابتدا قبل

فائدہ اگر خمر در زمین علم شود ... (marginal notes, partly illegible)

باب دوم در بیان معدنیات سمیہ

الماس
مجموعہ ... (marginal notes, partly illegible)
مخزن

بل از حکاکی چندان شفیف براق می باشد و آلماس را با آلماس حک نمایند و قطعهای
الماس مانند زرنیخ ورق ورق می شود غیر محسوس بعضی قابلیت انفصال دارند و بعضی نه
وآنچه مشهور است که از شرب آن ترشح اصلا اصلی ندارد و خوردن آن هر قدر که باشد
قاتلست بتقطیع اعضای باطنی علاج آن قی کردن بشیر تازه با روغن تا تمام آن برآید
و آشامیدن شوربا های چرب بعد از آن و بتجربه فقیر رسیده که نوشیدن عرق
برگ کسوندی مروق درین باب اندک فائده دارد **اسفیداج** بکسر همزه و سکون
سین و فتح دال مهمله و کسر فا و سکون یای مثناة تحتانی و فتح دال مهمله و الف و جیم
سوخته اسفیداب فارسی و بعبرانی باروق و بیونانی خمیون و سلیقون و ذرقون و بسریانی
اسطیقا و بهندی سپیده و برکی کرتان نامند و آن چیزیست که از قلعی و سرب درو تویا
سازند از روی احراق و آن را اسپیداب رومی و کاشغری نیز نامند خوردن آن خناق
و نواز و خشونت و خشکی حلق و زبان و درد معده و سپیدی زبان و تغیر رنگ رخسار
و بدن و استرخای عصاب و اعضا و اختلاط عقل و برد اطراف آرد بعد وفض سده
در مجاری و مناقس و ضیق آن نفس کشنده است و اگر بانوشادر مصعد نمایند
مهلکست بر فور معالجه آن قی نمودن و آشامیدن مطبوخ تخم کرفس و انیسون
و بادیان با عسل و مطبوخ انجیر و ربع درم سقمونیا با ماء العسل و بعد از ان عصاره فستقین
و مدرات بول با ماء العسل دادن و احتقان بحقنه حاده و منع خواب و خوردن
مسکر و شراب نفع دارد **حدید** بفتح حا و کسر دال مهملتین و سکون یای مثناة
تحتانی و دال مهمله بفارسی آهن و بهندی لوهه نامند ماهیت آن جمله فلزات است
خوردن براده آن درد شکم و خشکی دهان و درد سر آرد و تحقیق است حال خبث الحدید

معالجه شیر تازه بسیار نوشند تا اسهال کند و روغن گاو و مسکه و بیند و روغنهای
مرطب چون روغن گل و بنفشه و سرکه آمیخته بسر مالند و بمقدار یک درم سنگ مقناطیس
خورانند تا هر چه پراکنده بود جمع آید بعده ادویه مسهله خورند و گاهی حاجت بدان
می افتد که هر روز یک درم مقناطیس داده شوربای چرب بروغن گاو می خورانند
تا که اسهال آرد و این تدبیر می کنند تا آنکه بالکل براده برآید **زاج** بفتح زای معجمه
وجیم معرب زاک فارسی ست و اقسام می باشد سپید و سرخ و زرد و زرد آن منقلب
بسبزی می گردد سپید آنرا قلقدیس و شوغار و زرد را قلقطار و سبز را قلقنت و قلقنت
می نامند و زاج ابیض را بهندی پهتکری گویند و زاج اخضر را هیراکسیس نامند و زیاده
از یک درم آن کشنده است و زاج اصفر را صرف کسیس گویند و زیاده از یک دا
خوردن آن پر خطر ست و از خوردن اینها سرفه شدید که منجر بسل شود احداث کند
علاج شیر و مسکه با قند دهند و شربت بنفشه در آب کشنیز جو بروغن بادام و زرده
تخم مرغ نیم بخت و شوربای مرغ فربه و قلیه اسفاناخ غذا سازند **زرنیخ** بکسر
زای معجمه و سکون را و کسر نون و سکون یای مثنات تحتانیه و خای معجمه یونانی
قرساطین و بهندی هرتال و هرتار گویند و آن جسمی ست که متکون می گردد در معدن
خود مانند تکون کبریت از بخار دخانی و آن پنج نوع است زرد و سرخ و سبز و سیاه
و سپید و جمله اقسام این سم ست و خوردن آن پنج و جراحت روده و وجع شدید
در شکم و خشکی دهان و اسهال خون و عسر بول و سرفه و برد اطراف آورد و دیگر اعراض
چنانکه در بحث زیبق مقتول و آب صابون خواهند آمد عارض می گردد و همچنین
حال خوردن **ابک** و در آمدن غبار آهک در حلق نیز قائم مقام خوردن ست

علاج آب گرم و جلاب و روغن بادام و سکه و روغن گاو و چند کرت دهند تاقی شود بعده کشک جو و گندم و برنج و قدری تخم کتان با عسل خورانند و آب خبازی و عسل دارد و بعد آن شیر تازه و سکه و لعابها و شوربای چرب مفیدست **زنجار** بفتح زای معجمه و سکون نون و فتح جیم و الف و رای مهمله معرب زنگار فارسی ست و یونانی قبطوس و آن زنگ مس ست و انواع می باشد معدنی و غیر معدنی و از سموم قتاله است و از خوردن آن تپ و سوزش حلق و جراحت معده و قی حادث گردد علاج انچه در زرنیخ و ضد ید گفته شد **زیبق** بکسر زای معجمه و سکون یا و فتح بای موحده و قاف بفارسی سیماب و بهندی پاره و بفرنگی کوئک سلور گویند و آن از جمله فلزات معدنیه است شبیه بسیم گداخته و معدن آن بلاد چین و فرنگ که از انجا در ظرف چوبی می آرند و نیز می گویند که در شهرها و خبه بان که از ارض جدید ربع جنوبی ست نعل می سازند بدین نوع که حیوانات مرده متعفن شده خصوصا سگ را در خمها ری کنند و سر آنها را بسته تا مدتی مقرر در زیر زمین دفن می کنند پس می آید دران سیماب قلیلی تکون می یابد و اگر از ایام مقرری بگذرد و بر نیارند خمها را خالی یابند اما این قول قابل اعتماد نیست و نیز در معدن طلق قلیلی تکون می یابد و اگر کسی زیبق غیر مکلس خورد غالبا ضرر نمی کند زیرا که فورا بیرون می آید اما مصعد و مکلس درد بطن و مغص شدید و گرانی زبان و ثقل معده و حبس بول آرد و محرق اخلاط و محلل قوت و مقطع اعضاست و مورم جسد **علاج** شیر گاو تازه دوشیده بنوشند و قی کنند و طبیخ انجیر و تخم کرفس و زوفا و افسنتین و ترنجبین و غوده جبلی بنوشانند و آشامیدن شوربای چرب مفید و اگر در گوش افتاده باشد احتیاط

زنجار

زیبق

مثل و میر بصرع و سکته شود و سمع باطل گردد باید که گوش را معکوس کرده بطرف
زیرین دارند و میل از رصاص و ذهب در گوش کنند تا سیماب بران بچسپد
زنجفر بفتح زای معجمه و سکون نون و فتح جیم و سکون فا و رای مهمله بفارسی
شنگرف نامند دو نوع می باشد معدنی و مصنوعی دو مثقال ازان کشنده است
بخناق و کرب و خفقان و جمود در بعضی امزجه باسهال **علاجش** همو علاج
زیبق خورده است **سم الفار** که آنرا سنگ سم گویند بضم شین معجمه و کاف مشدد
و تراب الهالک و بهندی سنبل کهار و سنکهیا نامند و آن حمی معدنیت شبید
و از سموم قتاله از خوردنش سوزش اندرون و ثقل زبان و اعضا و ضرر و سرخی
چشم و گرمی بدن و برافروختگی بشره و گاهی اسهال الدم **علاجش** همو علاج
زیبق و تجربهٔ مولف است که از روغن و شیر گاو دق کنانید و سفوف پوست
درخت گولر بخورانند و عرق پنج کیله و کافور نوشند **صابون** بفتح صاد مهمله
و سکون الف و ضم بای موحده و سکون واو و نون از مخترعات هرمس است
و ترکیب ساختنش چنانست که بگیرند قلی یک جزو و آهک آب نارسیده نیم جزو
نیم سائیده و با پنج وزن آب در حوض یا ظرفی پر کنند و دران حوض سوراخی
بود و زیر آن سوراخ ظرفی دیگر گذارند پس اول آن سوراخ بند سازند
و آهک را جزم نموده کنند تا ته نشین شود آنگاه آن سوراخ بگشایند تا آب
صافی دران ظرف ریخته شود پس باز آن سوراخ بند کرده همان ثفل را دران
حوض افکنده بدستور بعد ته نشین شدن آب صافی بظرفی بگیرند و چند کرت
همین طریق کرده باشند تا هیچ تندی دران باقی نماند پس بقدر ده مثل آب

اول روغن زیتون بر روی آتش گذاشته بتدریج آن آبها را بخورد آن دهند چون تمام مانند عنبر شود از آتش فرود آرند و بر ظرفی بپین اندازند و خشک نموده اقراص بزرگ بسازند و خوردن چهار درم آن کشنده و مورث قرحه امعا و حبس و خشکی دهان و بول الدم و درد معده است علاجش از آب گرم قی کنانیدن و جلاب و طبیخ تخم کتان و خبازی و مرو و ترتیزک دادن و دستور آب برنج و شیر و آب گوشت چرب و آنچه در ارنب بحری مذکور شود

باب سوم در بیان حیوانات سمیه

فصل الالف **اسد** بفتح همزه و سین مهمله بفارسی شیر و بهندی باگهه نامند و آن حیوانیست از جمله سباع خوردن موی سبل آن از جمله سموم است و اکثر از راه عداوت آنرا مقرض نموده در برگ تنبول می خورانند و هر کسیکه خورده باشد علامت آن آنست که در وقت نشستن شکم او درد کند و چون بر برگ بیدانجیر بول کند برگ آن پاره پاره گردد علاج جگر بکره گوسپند یا بز خاله قطعه قطعه نموده خام بلع نمایند و چون سه ساعت کامل بگذرد ده درم خراطین شسته نرم سوده با آب نیم گرم بقدر یک کاسه بخورانند و قی کنند و اگر زود قی نیاید شاخه درخت بیدانجیر در حلق کنند تا قی آید و موی شیر با آن قطعهای جگر بیرون آید یا آنکه ماهی روبیان را بر ریسمانی بسته خام بلع سازند و سه ساعت صبر نموده تار را بکشند موی آن چسپیده بیرون آید پس تخم سفید دم ولشا سته برنج سوده بپاشامند و از گزیدن شیر و پلنگ و یوز و جراحت چنگال اینها میتی سد علاجش آنست که بمحل جراحت محجمه گذارند تا ماده زهر بیرون آید بعده زراوند دو سه و عسل ضماد نمایند و بکه بشویند و از قشور نحاس و ابر سا و جست و نقره و موم و زیت مرهم نهند باقی بمعالجه قروح رجوع نمایند و اگر جای خطائی بجوشانند و بطبیخ وی زخم را

بشوید معاً انا له سم نماید و از خوردنِ زهرهٔ پلنگ دیوزه و شیر زرد و کبود گردد و تلخی
دهان و زردیِ چشم پدید آید علاج بروغن و آب گرم قی نمایند و از گلِ مختوم و حب الغار
و تخمِ سداب یک جزو مربعت نرم کوفته بعسل سرشته یک مثقال بر بندند و بعلاج
هیضه رجوع نمایند **ارنب بحری** یعنی خرگوشِ دریائی بیونانی عشرکش و تالیسو
و بهندی کاتا نامند از خوردنِ آن نفث الدم و ربو و عرقِ بدبو و دردِ معده و سینه
پدید آید و عسرِ بول و سرفهٔ خشک و قی صفراوی و یرقان عارض شود و رنگِ بول اکثر کم
شبیه بارغوان باشد و بدبو علاج آن شیرِ الاغ و خوردنِ سلاقهٔ برگِ خبازی با نیم برم
کوبیده مقدار یک رطل و خوردنِ سرطانِ نهری و آشامیدنِ ماء الشعیر سرد کرده و خرنوب
و لبنِ سقمونیا یا قطران با ماء العسل مقدار یک رطل و اگر احتیاج بفصد گردد فصد
نمایند و تنظیفِ بطن بقی و اسهال و علامتِ صحتِ صاحبِ آن آنست که مکروه نباید اورا
شنیدنِ نام ماهی اولاً پس دیدنِ آن پس خوردنِ آن و خواب آمدن و بخواب
دیدن و بخواب رفتنِ آن **افعی** بفتح همزه و سکونِ فا و فتحِ عین مهمله و یاء در آخر
در عبرانی نام نوعی از حیه است که بیونانی اعادیا نامند و آن ماریست بقدرِ دو ذراع
دست با دنبالهٔ باریک و کوتاه و سرِ آن پهن و بزرگ و مثلث شکل قاعدهٔ آن بطرف گردن
و در وقتِ رفتار از آن آوازی آید و بسیار قوی و ملون بالوانِ بسیار و بعضی سیاه
مایل بزردی و بعضی سرخ و بعضی ابلق و غیر آن و نیز بعضی شدید السمیة و بعضی قلیل
و نر و ماده می باشد ماده دیر اچهار دندان و نر را دو دندان بالجمله مار چند نوع است
یکی مقرنه است یعنی شاخدار که از گزیدنِ آن خون از منافذ و مسام ملسوع جاری
می گردد و دیگر ساسیه که فرو میرود در ریگ و شنا می کند در آن مانند ماهی در آب

ارنب بحری

افعی

دیگر شکیه و مُکَلَّلَة الراس که طول آن نهایت سه شبر و سر آن باریک گویند سمیت آن بحدیست که تنفس خود می گشد و دیگر ملوطیه که در ملوط می ماند و بد بوی باشد (که علت جیاد و امد بد)
و کسی را که بگزد پوست او جدا می گردد و دیگر معطشه که ملسوع آنرا عطش مفرط و حرقت والتهاب عارض می گردد و دیگر اسود سالخ و ارقم یعنی ابلق و مرقش یعنی دو رنگ
و سمیت ماده اکثر قوی تر از نر است و تاثیر آن با عضای جیب خصوص قریب قلب و دماغ و اعصاب و کبد اسرع است و سم او در دندان ست الحاصل کسی را که افعی یا مار
گزیده باشد علامت آن برآمدن خون متغیر اللون پس زرد آبی شبیه بخیر که و ورم کردن موضع لسع و سرخ شدن آن و خشکی دهان و زبان والتهاب اندرون
و گرمی بدن و عرق سرد و سبزی رنگ رو و غثیان و قی صفراوی و انحلال و غشی و سردی بدن علاج بهترین معالجه فی الفور بلا فاصله بستن بالای آن موضع باستحکام تمام بفاصله
چهار پنج انگشت تا یک شبر و اگر دو جا بندند یکی بالا و دیگری پائین بهتر است یا داغ کنند آن موضع را یا قطع نمایند یا نشتر زده محجمه بقوت تمام چند دفعه بکشند تا تمام سمیت
(بشرط آنکه موضع قابل قطع بود مثل انگشت)
و خون فاسد دفع گردد و بر فور تریاق فاروق اصیل بخورانند و بران موضع لبنه
و سه چهار عدد رته که بهندی ریتهه نامند در آب بمالند تا کف برآورد و بخورانند
و خورانیدن روغن بسیار کهنه و شراب کهنه و پنیر مایه خرگوش تازه محلول و شیر گرم با آب مطبوخ برگ غار و فاشرا و اسپند و تخم بوتنجه و مغز تخم ترنج و بیخ عرطنیثا و بیخ کاشم
و بیخ گزر و مرکی و فنجنکشت و طرخشقوق و زراوند مدحرج و طویل و کرفس جبلی و فلفل و با
(که آنرا بهندی کاسنی گویند)
معجون مرتب از ینها یا آنچه میسر آید با عسل بقدر چهار دانگ خوردن شیر خام بسیار
با مغز گردگان و مالیدن مرکی و ادویه مذکوره بقوت و شکم بوشش زنده لشگافند

و گرما گرم بران موضع گذارند و همچنین مقعد مرغ خروس زنده و مهرهٔ مار گذاشتن تا بچسپد
و بران شیر تازه دوشیده ریختن تا هنگامی که رنگ شیر متغیر نشود و مهره خود بخود
جدا نگردد و قی خوردن با بیکنیل مقدار یک رطل و ران حل کرده باشند و بستن قدری از آن
دران موضع و خورانیدن آب برگ سرپاله و سعوط آن و تغذیه بسرطان نهری و شیر الاغ
و بادیان و تکحیل و گویند اکتحال دنبد در چشم باعث عدم تضرر از سم است اما باید که تکحیل دوام
باشد زیرا که کمال مضرت بچشم دارد مؤلف تجربه کرده است که موضع ملسوع را ابتدا از
بارود انگریزی بسوزانند و بخاییدن برگ نیم بفرمایند تا زمانی که تلخی برگ محسوس نشود
می سوخته باشند و کسی که زهرهٔ افعی خورده باشد او را پی در پی غشی عارض گردد
علاجش بمکرر قی کردن و آب رتّه و مطبوخ او دیشه کوره در روغن کنجد تازه و مسکه
با آب گرم با شیر گاو یا تریاق فاروق و شرودیطوس و دواء المسک و فاذزهر
و امثال اینها و آشامیدن آب گوشتهای مرغ جوان و سرطان نهری با شکر خالص
و شیر زد الاغ و زنان و امثال آنها و آنچه اطبای انگلستان بتجارب تحقیق کرده اند
اینست که در انگلستان صرف یک قسم از مار است که زهردار میباشد و آنرا دیبر میگویند
و در ملک امریکا چند قسم مار زهردار اند و علی هذا القیاس در هند چنانچه از جملهٔ حیات
سمیه که در مدراس و بنگاله و بهار اند یکی کریت دوم ناگ سوم هورانا یا م چهارم
گومن پنجم بوڑا که سبه چندر هم خوانند ششم توورو یام هفتم کالیوریه پیلا ینورن هشتم
رتن تسم لباراد نهم هریاری یازدهم کهنکار مگر از جملهٔ این زهردار زیاده گومن ست
الغرض محققین دو صد و نوزده اصناف مار قرار داده اند از انجمله نسبت و دو قسم
زهردار اند باقی بی زهر و ایضا متفاوت بشدت و ضعف ست بعضی آن قدر

زهردار اند که از لسع آنها بعد یک ساعت می میرد و از لسع بعضی بعد دو ساعت و از
لسع بعضی بعد سه یوم و چهار یوم می میرد بالجمله تمام حیات دو قسمند بری و بحری
بحری آن نهایت ضعیف السمیة بلکه در بعضی هیچ سمیت نیست و در بری هم بعضی شدید السمیة اند
و بعضی ضعیف السمیة اما علامت شدت و ضعف سمیت اینست که در مار زهردار جانب
فک اعلی دو یا چهار دندان خمدار بصورت هلال که اصل کنده و جانب سر باریک
بطور نگاه دم و مجوف در عضلات فکین که بصورت غلاف می باشند در وقت غضب و لسع
برمی آیند بدین صورت ((باید دانست که در زهر و شقیقهٔ مار غدها می باشند که هنگام
غضب از ان غدها رطوبت سمیه برآمده در دندان می پاشد و وقت لسع از منفذ دندان
خارج شده در زخم سرایت می کند و ماری که زهر ندارد در ان این غدها و دندان
بدین هیأت نمی باشند و در بعضی حیات سمیه دندان مثل دندانهٔ اره می باشد
و بنت آن یا فوخ ست و دو قطار می باشند و آنچه زهر ندارند دندان آنها چهار قطار
می باشند و دندان سمی از بن سر تا آن سر جوف می دارند و غیر سمی صرف در اصل
دندان مجوف اند و رطوبت سمیه که از غدها می آید پیوسته در انجا نمی باشد بلکه
هنگام ضرورت پیدا می گردد چنانچه منی بوقت حاجت در انثیین متولد می شود
و هم از کثرت لسع زهر آن ضعیف می گردد و رنگ این رطوبت سمیه مائل بزردی
و ذائقهٔ آن تفه ست و اگر آن رطوبت سمیه در بدن حیوان بطریق شرط رسانیده شود
سمیت آن مانند لسع نمی باشد و خون را از امتزاج سیاه می گرداند و هم حیه سمی را
از لسع حیهٔ سمی دیگر اثر نمی شود لیکن اگر سمی غیر سمی را بگزد البته تاثیر می کند از اندک
زهر سمیت عظیم بهم رسد مثلا سر سوزنی از ان زهر تر کرده در بدن خلانند تاثیر قوی کند

چنانچہ بریم جدری و علامالی کہ بر حیوانات از لسع مار طاری می شود اینست قلت جریانِ دم و ضعفِ شدید و سوء تنفس و جاری شدنِ لعاب از دہن و بیرون آمدنِ زبان از دہان و ارتعاشِ بدن و آنچہ بر انسان طاری می گردد اینست وجع شدید و آماس در موضع لسع و تغیرِ رنگِ آن موضع در ابتدا بزردی و بعد آن الوانِ دیگر و پس ازان سیاہی و آخر بوسیدگیِ آن و غثیان و قی و جاری شدنِ لعاب از دہن و زردیِ رنگِ رو و خشکیِ دہن و ضعف و دقت و سرعت نبض و ذوالفترہ شدنِ آن و ارتعاش و سوء تنفس و آمدنِ عرقِ سرد و قلتِ طرفاتِ عین و ضعفِ بصر و غشی و بیہوشی و سبات و گاہی تقع موضع معالجۂ آن بطرز اہلِ فرنگ قطع عضو ست اگر بر لسع زمانی ممتد نکشیدہ باشد و ارسالِ علق و نشتر طاہم مفید می شود و بر فور بستنِ عضو از فاصلہ بشدت تمام کہ دم از جریان باز ماند و از کاسٹک انل کی نمایند و غورِ جسم را بیل کی نمایند و سپرٹ آف امونیا با شراب براندی بفاصلۂ دہ دہ دقائق نوشانیدن بقدر سی قطرہ و براندی بقدر یک اونس ترکیب ساختن کاسٹک انل نوشادر کلیہی با ہم گداختہ در شیشہ نگاہدارند و ہمان قدر صدفِ سوختہ آمیختہ دہن شیشہ بند کردہ تا چار پاس بگذارند و بار بار بجنبانند بعدہ آب زلالِ آن بگیرند ترکیبِ اسپرٹ آف امونیا نوشادر صدف سوختہ آبِ تازہ در چہارم آب چونہ صدف آمیختہ در شیشہ بند کردہ و در باقی آب نوشادر گداختہ دران آمیزند و بند کنند ہر گاہ سرد گردد بعدہ دو نیم چہٹانک آب سوختہ نگاہدارند و بعد زوالِ سم بند کشادہ تکمید کنند و دو سہ بار از شیر زنان و برگہای

کہ اگر بر دن می کشند و ... چنانکہ ... کہ برای تخفیف از ... و ... آن را ... کردہ ... موضع ... بجوشانی تمام ... موضع قابل قطع بودہ ... قرابت ...

ساییده بر موضع لسع گذارند و بارک بقدر نیم درم تا یک درم بر بندند و افیون از
نیم سرخ تا یک سرخ خورانند **اربع واربعون** بفارسی هزار پا و بهندی کنکهوره
نامند حیوانیست از جملهٔ حشرات الارض ماهیت آن معروف و آن بدهن سمے گزد
و بهر عضویکه رسد پایهای خود را در عضو فرو میبرد و پایهای آن خالی از سمیت نیست
و بر عضو ملسوع آن اندک سوزش میشود و از گزیدن بسیار ردی آن وجع شدید
و تنگی سینه عارض می گردد چون کوبیده آنرا که گزیده است بر موضع گزیدگی بندند
شفا یابد و خورانیدن زراوند طویل و جنطیانا و پوست بیخ کبر و آرد کرسنه
مساوی الوزن با ماء العسل یا شراب و زهرهٔ الخنثی سودمندست و طلای نمک
با سرکه در روغن گاو یا گوسپند گرم کرده و مالیدن گل مولسری مفید
و آنچه مؤلف تجربه نموده اینست که اگر هزار پا بر بدن چسپیده باشد میل آهنی
گرم کرده بر نهند یا تیزاب شوره یا گوگرد بران مالند و اگر از پایهای آن سمیت
مانده باشد تیزاب شوره اندک بمالند و اگر متقیح شود با دویهٔ مدملهٔ مداوا کنند
نوع باریک آن که بهندی کن سلائی خوانند در گوش برود روغن گرم نموده در
گوش ریزند و یا سرکه و نمک و بعد مردن اگر بنظر آید از منقاش بگیرند و الا سر را
بطرفی که دران رفته است کج نموده دست را در گوش گرفته گوش و سر را حرکت
دهند و اگر در آب افتد و بمیرد و آن آب را استعمال نمایند از ان ورم و خارش
و اندک سوزش بهرسد علاجش همانست که مذکور شد حکایت شخصی را وجع ازورک تا
انگشتان پا بود اتفاقاً بشب سوم آن در حالت نوم زانوی آنرا
گزیده صبح وجع آن مطلق نبود **آدمی** از گزیدن آدم گرسنه

حالت روی پدید آید علاج زیت و موم گداخته با خاکستر چوب انگور و سرکه
یا ارسا و سرکه یا پوست بیخ بادیان و عسل یا مرهم اسود که از قنه و موم و شحم بز
ساخته باشند یا آرد باقلا و آب سرد و سرکه در روغن گل و نمک و عسل ضماد نمایند
و اگر ورم پدید آید مرتک طلا سازند و تخم شبت سوخته و نرم کوفته با خاکستر کرب
و سرکه و اندکی روغن زیت یا روغن کنجد طلا نمایند و اگر انسانی گزدک سگ دیوانه او را
گزیده باشد پس از آن حالتی طاری شود که سگ گزیده را عارض می گردد در این صورت
اجتناب ازین انسان واجب چراکه تدارک آن دشوار است و معالجه اش بعینه
علاج سگ گزیده است **ابن عرس** بکسر همزه و سکون بای موحده و نون
و کسر عین مهمله و سکون را و سین مهمله بفارسی راسو و بهندی نیول و نیولا نامند
و آن حیوانیست معروف شبیه بموش و سر و پایهای آن درازتر از موش
و بزرگتر و موی دم آن افشان و از گزیدن آن ورم در تمام بدن منتشر
گردد و معالجه آن سیر یا انجیر خام یا آرد کرسنه ضماد سازند و گوشت این را
برمحل گزیدن وی گذارند بغایت سودمند است و این گاهی مانند سگ دیوانه
هم شود و هر کرا بگزد او هم دیوانه شود و علاجش بعینه علاج سگ دیوانه است

فصل ذال معجمه

ذراریح بفتح ذال معجمه و را مهمله و الف در اوسط و واو اول
مفتوح و دوم مکسور و سکون یای مثنات تحتانی و حای مهمله بترکی اکل و بهندی
وارساس نامند و آن حیوانیست دو قسم می باشد بزرگ بقدر زنبور و کوچک
بقدر مگس و بدبو و بر نبات تازه می نشینند و در انجا تکون می یابد و بعضی زرد
مائل بسیاهی و سرخی و با خطوط زرد که در عرض بر آن می باشد و بعضی سبز

وسرخ و زرد و منقط بسیاری چون آدمی را بگزد بی اختیار بول او جاری شود
وآن بسیار تند و متعفن و مقرح جلد و از سموم قتاله است و خوردن زیاده از طسوج
محرق آن کشنده است بدرد و تقرح مثانه و تقطیر بول الدم و احتباس آن و غشی
و حمی حاده و اختلاط و ورم قضیب و نواحی آن و التهاب و حرقت دهان علاج
باب گرم و روغن کنجد یا بطبیخ انجیر و شبت و بوره چند نوبت قی نمایند و جهت مثانه
فصد باسلیق نمایند و شیر تازه و لعابهای بارد نوشانند و حقنه از آب جو و حلبه و برنج
و چربی مرغ و بط استعمال نمایند و شوربای چرب خورانند و گویند خوردن روغن
و مالیدن آن دافع سم آنست و حب صنوبر کبار و صغار با شلث نفع دارد و دواء الکبیر
و بنفشه و روغن و مسکه و زرده تخم مرغ مفید است و باید که روغن گل و سپیده تخم مرغ در احلیل چکانند و آرد جو
و عسل ضماد نمایند و آشامیدن برگ خرفه تازه و داهن بارده و فالوذجات لبنیه مفید است

فصل رای مهمله رتیلا بضم اول و فتح تای مثنات فوقانیه و سکون
یای مثنات تحتانیه و فتح لام و الف بفارسی انجورک و دلمه و جایه گرگ
و جایه لرک بهندی مکری و ترک آنرا مکرا نامند و آن حیوانیست شبیه بعنکبوت زرد زبان
اشکم آن بزرگ و درشت و پای آن کوتاه و از سموم قتاله است خوردن عددی
ازان یا گزیدن آن و قسمی ازانست شبیه بذباب که گرد چراغ می گردد از
گزیدنش ورم عارض می شود و بموضع لسع آن گاه سرخ می گردد و گاه تیره و هر یک
از انواع آنرا اثری خاصیست چنانچه از گزیدن سرخ آن اندک وجع و خارش
میشود و زود تسکین می یابد و از سیاه وجع شدید و رعشه و سردی تن
و از سفید اندک درد و خارش و اختلاف بطن و از آنچه که بر پشت آن

فصل رای مهمله رتیلا [illegible]

خطوط براق ست نیز و بستر خاو از نند دو غیر آن که چون آزا گزیدن کنند اندکی رطوبت از دهن آن برآید و سود بسیار و رحشنه قوی و رخوق و برآمدگی شکم عارض شود و گاهی بلاک میکنند معالجه اینست که اول موضع لسع را بجرات یا بحجمه بکند و بعده در آب گرم نهند و ذیت و نمک طلا کنند و استحمام فرمایند و خاکستر چوب انجیر و نوره و قلی نرم کوفته با آب گرم طلا کنند و از مرو نمک عنا و رسانند و تریاق اربعه و تجربنیا و سعوف سیاه دانه و تخم کرفس با آب گرم مفید است و همین ست معالجه عنکبوت داگر در بدن مالیده شود بثورات زیره و بیشتر نرمی آیند علاجش انبه ترشی و سنگ و پوست درخت نیب در گلاب سائیده طلا کردن و روغن چراغ مالیدن مع دستند

فصل زای معجمه زنبور

بضم زای معجمه و سکون نون و ضم بای موحده و سکون واو و رای مهمله بهندی بهر و پر و در بنگاله برله گویند و آن از جمله حشرات الارض است انواع می باشد زرد و سرخ و بزرگ آن که سرخ رنگ بود و در اکثر مقامات مشکل نخل ست و چون روغن بر آن ریزند مانند مرده می شود و چون سرکه بر آن پاشند باز بحالت آید و چون روغن چراغ بر آن ریزند بمیرد نر آنرا نیش قوی زهر دار بود و ماده آنرا نیش ضعیف کم زهر و در ایام زمستان نیش آن می افتد یا زهر آن کم می شود و چون کسی را بگزد درد و سوزش و خارش و سرخی و ورم بهم رسد و نوعیست از زنبور که سر او بزرگ و سیاه بود و در تن او دوائر باشند چون بگزد الم شدید عارض شود و باشد که بمیرد مداوای آن کشیدن موضع لسع از دهان و بقوت یا بسر سوزن یا بخیر آن اندک شگافته بقوت مکند و خاک با کافور و یا گل ارمنی با سرکه طلا کنند و ضماد سرگین گاو و ضماد خبازی و بقله

و عنب الثعلب و گذاشتن خرقهٔ تر کرده بآب برانق و یخ بران و تبدیل نمودن گذاشتن
آن موضع در آب بسیار گرم و بلا فاصله در آب بسیار سرد و مسکن وجع است و مالیدن
نوره و بادروج و خوردن لون ربوب قابضه و بزر قطونا و سکنجبین حامض و ماء الرمان حامض
و خیار و هندبا و کاهو و گشنیز خشک با آب سرد و شکر و فصد نمایند و مالیدن نمک
سائیده بر آن و ضماد برگ اروی و با روغن گاو داغ کرده و در حال خورانیدن
نمک و گشنیز خشک و زنجبیل و عسل چون بگزد نیش او در آنجا بماند علاجش تنبیه علاج
زنبور رفت

فصل سین مهمله سالامندرا

بفتح سین و الف و لام و الف و فتح میم و سکون نون و فتح دال و رای مهمله و الف حیوانیست شبیه بماهی و دست و پا
دارد و دستهای آن کوتاه تر از پا و گردن آن باریک و دم آن کوتاه و بزرگتر
و بهن تر از سام ابرص و لون آن ابلق از زردی و سیاهی و گویند آتش در آن
اثر نمی کند و چون سنگ بروی زنند کاری نمی کند و از سموم قتاله است و سخن معقول در ...
جلد و علامات کسیکه آنرا خورده باشد گداز و خدر و درد معده شدید و ورم شکم
مانند استسقا و احتباس بول و ورم زبان و زوال عقل و سیاهی بدن و اگر گزیدنش
نیز همان اعراض عارض شوند **معالجهٔ آن** معالجه و ذراریح است و لعوق را تنج
و علک البطم با میعه و جنطیانا و عسل با رقنه و آشامیدن طبیخ کافیطوس و خوردن
برگ سوسن در روغن زیت پخته و مرق ضفادع و تخم سلفات بری یا بحری ...

فصل ضاد معجمه ضفدع

بفتح ضاد و سکون فا و فتح دال و عین مهملتین ...
وزغ و بشیرازی بک و بترکی قرباغه و بهندی مینڈک نامند ماهیت آن معروف
از خوردنش ورم بدن و کمودت و صفرت لون و غشی و آماس بن دندان

نادمن گردد و اشتها بردو معالجه قی کردن باب گرم و مسهل خوردن و شراب بسیار نوشیدن و ریاضت کردن و تعریق بحمام و بآبزن در امدن و روغن دین البدن و دواء المسک و کرکم و سعد و جز فی مقدار دو مثقال مفیدست و ضفدع بحری که سرخ رنگ بود و بهر جانور که ببیند قصد کند و بر وجهد و اگر گزیدن تواند سوی او نفس زند و از نفس او هم مضرت رسد از گزیدن آن بیدا شود و زود بکشد علاجش بعینه علاج زنبورست

فصل عین مهمله

عقرب بالفتح عین و سکون قاف و فتح رای مهمله بفارسی کژدم و بهندی بچهو گویند ماهیت آن معروفست از هوام ذوات السموم آنچه در حرکت دنبالهٔ خود را بلند دارد و شیاله است و آنچه بر زمین کشد جراره و این از شیاله کوچک و در سمیت قویتر و مهلک و سیاه آن زبون خصوصا سیاه زغب دار بزرگ و گویند اگر نیش خود را بر سنگ زند آنرا سفته سازد و از گزیدنش ورم موضع لسع و صلابت و سرخی آن موضع عارض گردد و ملسوع در بدن خود گاه برودت وگاه حرارت دریابد و کرب و اضطراب و ضعف قلب طاری گردد و عرق سرد آید و اختلاط عقل و اختلاج شفت و فواق و قی شدید و نفخ و ریاح در شکم و تغیر رنگ و سطبری و درد دندان بهم رسد و اگر نیش بر شریان افتد غشی آرد و اگر بر عصب افتد صرع و صداع پدید آید و چون اعضا سرد و سست شوند و قضیب رم کند و مقعد برآید علاج پذیر نیست علاج فی الفور بستن بالای موضع ملسوع مثل مار گزیده و بزرگیان و کبریت زرد و علک البطم کوبیده بروغن زنبق سرشته بران موضع گذاشتن و جندبیدستر و افیون و مرمکی و فلفل دراز با سرکه بران موضع بقوت تمام مالیدن و ملمید کردن و تریاق فاروق یا تریاق اربعه یا تریاق العقارب مفیدست و باید که شیر بخورانند

وضماد هم نمایند و جدوار بران موضع بمالند و از مفتحات سده احتراز ورزند خصوصاً
کرنس و عقربیکه گزیده است اگر بدست آید کوفته بر موضع نیش آن بندند و آب برگ
خرنوب بروغن زیته سرشته بر محل لسع نهادن یا آب وزرده تخم مرغ آمیخته بران
گذاشتن و تضمید آرد باقلا بدوشاب سرشته سودمندست و اگر کژدم را در روغن بجوشانند
و پالایند و آن روغن را بر موضع لسع مالند درد را ساکن کند و اگر این روغن در عسل
آمیخته هنگام تولد کودک بقدر نیم درم بکام او مالند تمام عمر از گزیدن عقرب متالم
نشود و اگر جگر گوشت خنزیر بر موضع لسع عقرب بمالند درد را ساکن کند و همچنین ست
حال سریشم که بسرکه حل نموده بر زخم آن بمالند و موش را شگافته گرماگرم بر موضع لسع
بستن مفیدست و همچنین اگر کژدم را با نمک سوده در روغن چراغ گرم کرده بر زخم گذارند
سودمند شود و چون **عقرب جراره** بگزد در روز دوم یا سوم مضرت و ایذای آن محسوس
شود و بول الدم و کرب شدید و غشی و خفقان و عقل بطن عارض شود و بهلاکت
رساند **علاج** نخست بحاجم بکنند و کی فرمایند و فصد نمایند و فربیون و جندبیدستر
بر موضع لسع نهند و حوالی آن سرکه و گل ارمنی طلا کنند و خوردن لبن تازه و رب سیب
و بهی و شیره کاهو دهند با و خیارین و کدو و ماء الشعیر و قرص کافور با ضبت و نیم مثقال
کافور بآب سیب ترش خوردن مفید و اگر نفخ پدید آید حقنه نمایند و هر مرضی که از گزیدن
عارض شود بمعالجه آن کوشند **تنبیه** باید دانست که زهر کژدم جراره چون
بحاجم بکنند پس میان محجمه پنبه ندف زده پر کردن ضرورست ورنه کشیدن محجمه بحرف
مهلک ست **فصل کاف عربی کلب** بفتح کاف بمعنی سگ و در انگریزی
ڈاگ گویند و این حیوانیست مشهور و این اگر دیوانه نباشد و بگزد پس علاجش بعینه

علاج گزیدن آدم ست و سگ دیوانه که آنرا کلب الکلب گویند اگر بگزد از آن بعد چند روز
حالتی غیر طبعی و فاسد پدید آید و اندیشهای بد و آزرده و خشمناکی و اختلاط عقل و خشکی
دهن و تشنگی و خوابهای پریشان و هرب از نور و حب تنهائی و اندام سرخ شود
و بگرید و از آب بترسد و عرق سرد و غشی پدید آید و باشد که آواز سگ کند و از بول او
حیوانات شکل سگ کوچک کوچک برآید و گاهی بول حبس گردد و در گزیدن مع حرص
باشد و هرگاه در آئینه روی خود بیند نشناسد و از آب بترسد و در بعض امزجه ظهور این آثار
بعد هفته از گزیدن و در بعضی بعد شش ماه و در بعضی بعد هفت سال و در بعضی بعد چهارده سال
یا بیست سال هم می شود چنانچه مولف مشاهده کرده که جوانی خوش شعر و بعمر بیست و پنج سالگی آمد
و شکایت توحش طبعیت و خفقان کرد عرق و شربت مفرح بلاد تر دادم وقت نوشیدن
آن خوفی و هراسی از و مشاهده شد دریافتم که سگ گزیده است چون تفحص کردم
معلوم شد که بعمر چهار سالگی سگی گزیده بود و همان ساعت او را انزال بی قصد
و استفراغ لاحق شد روز دوم دوازده بار انزال می کرد و آثار نیش بعد از آن
و تعویذات مشهور و معروف شدند و بروز سوم آن آوازهای سگ می کرد و حیث گزیدن خلق
برمردم می آورد و از بول او حیوانات برهمی آمدند قریب شام جان بجان آفرین سپرد
علاج باید که سوار یا پیاده مریض را بدوانند تا عرق کند و جراحت را بستن
ندهند و محاجم بر جراحت نهند و اگر بسته شده باشد از ادویه مقرحه چون سیر و پیاز
و نمک و خردل و جز آن قرحه پیدا کنند و بعد تقرح روغن گل و بمالند و در اسهال طبع
مبالغه نمایند خاصه هنگام انتشار زهر و تریاقات و دوای سرطان سودمند است
و کباب جگر همان سگ که گزیده است خورانیدن سود دارد و خطیا نافع ترین اشیا است

معجون نجاح رایج مفید و در حمام تعریق کوشند و این خوف مفید است سرطان نهری جنطیانا
هر یک نیم درم کندر پودینه هر یک یک درم گل مختوم ده درم کوفته بیخته بقدر دو درم بخورانند و اگر زرفه
از پوست کفتار ساخته دران آب نوشانند بهتر است و اگر خون سگی که گزیده است و سه قطره در آن
ممزوج کرده بخورانند نافع بود و تا شش ماه مشک خالص بقدر یک ماشه بخورانند و تا سه روز زخم را خشک شدن
ندهند و قدری گوشت خر خورانیدن مفید چنانچه گویند گوشت خر و دندان و سحق ناخن نهند و اگر جانور است
مشابه اسد در دفع سمیت این مناسبت و گویند اگر سگ غیر دیوانه بگزد پس هرگاه آن سگ دیوانه
شود آثار شدائد مرض درین معضوض پدید آید ازینجاست که سگی را که بگزد قتل میکنند بهر حال تنقیه سودا
از واجبات است و اگر بسبب تاریکی اطلاع نشود که سگ دیوانه گزیده است یا دیوانه نبود پس امتحانش
آنست که مغز جوز مغز بر جراحت ساعتی نهاده از بعد پیش مرغان اندازند اگر مرغان از آن نخورند یا خورند و بمیرند
باید دانست که دیوانه بود و الا فلا دوم پاره نان از آلایشی که از آن زخم برآید آلوده کرده بخوردن
سگان دهند اگر نخورند یا خورند و بمیرند علاج دیوانگی بود سوم آب سرد بر بدن او ریزند اگر بعد آن
بدن گرم شود دیوانه گزیده است و الا فلا اللهم احفظنا من هذه البلیات و آخر دعوانا
ان الحمد لله رب العالمین

تمت

خاتمة الطبع بفضل حکیم مطلق خلاق برحق این رساله مختصر مسمی بتریاق اکبر مولفه عین انسان و انسان عین
جناب حکیم اصغر حسین صاحب صانه الله عن مکاره الدارین تصحیح و تحشی مهربان سراپا احسان حکیم خواجه محمد حسن وقاه الله
عن الحوادث و الفتن باهتمام بهیمدان مخلص دوستان محمد عبد الرحمن بن حاجی محمد روشن خان علیه الرحمة و الرضوان
در آخر شهر ربیع الآخر سنه [illegible] هجری در مطبع مشهور نزدیک و دور مطبع نظامی واقع کانپور زیب انطباع پذیرفت
محشی ممدوح بعض فوائد متعلقه اش که قلم انداز صاحب رساله بود در آخرش بغرض تکمیل تکمله رساله مذکوره فزود

۵۱ لکن تعرف فاضیست برای آن دفع و آن تعویذ است در جیب او کوتاه ۱۲

۵۲ یعنی تاریکی شب تا پیدا بسبب دیگر باشد ۱۲

قال المحشی حامداً ومصلیاً

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله العلّام دافع العلل والاسقام والصلوة والسلام علی صاحب طلب الشریعة
شفاعته شفاء للانام وعلی آله واهل بیته واصحابه الذین هو دتهم تریاق لسموم الذنوب
والآثام اما بعد می گوید بندهٔ کمترین مقلد متقدمین ومتاخرین ذرّه پای اطبای ترکن
بی وطن محمد حسن وقاه الله عن الحوادث والفتن که بعد تحشی رسالهٔ تریاق اکبر
مولفهٔ حکیم اصغر حسین صاحب کبرا الله مدارجهم بعض فوائد متعلقهٔ اش را مع چند سموم
وعلاج که قلم انداز جناب مولف بوده درین چند اوراق قلمبند نموده تکملهٔ رسالهٔ موصوف
دانیدم وبنظر اتحادش تریاق فاروق نامش کردم تا ناظرین را بهت طبائع
بر علاج جمله سموم اطلاع دست دهد و نسخهٔ تریاق اکبر فارق بر رسائل دیگر بوده چه گونه
رو نماید وبالله التوفیق والیه ازمّة التحقیق باید دانست که تاثیر سموم یا بسبب حرارت
مفرطه محرقه متعفنه است ویا بجهت برودت مفرطه مجمده که روح را از حرکت باز دارد ویا بوساطت ثقل مفرطیکه مشا
سد طریق او گردد واین دوای سمی گویند یا صورت نوعیه که مضادت بروح کند واین را سم مطلق خوانند
و رداءتش در غایت مرتبه است وفعل سموم حاره در بدن بعنوان اذابت رطوبات
وافنای آنهاست واثرش چون اثر زعفران است در آب که در یک لحظه تمام آب را

رنگین ومتغیر می سازد وفعلِ سمومِ بارده در بدن انجماد وانعقادِ خون ورطوباتِ لطیفهٔ اعضاست وانرش مانندِ اثرِ انفحه است که چون بشیر انداز ند آنرا منعقد و بسته سازد در اندک زمانی وفعلِ فادزهرات وتریاقات بعکسِ اینست وانرش مانندِ رسیدنِ تشبیها برنگِ زعفران وعصفر وگفته اند مضرتِ سمِ بارد ومخدر در امزجهٔ حاره از جهتِ ضعیفست واز قوی یعنی ازانکه حرارتِ مزاجی بمقاومت در آید البته فعلش ضعیف می شود وازانکه جوهرش از حرارت تلطیف یافته بقلبِ جذب شود فعلش قوی می گردد ومهلک باشد وهمچنین حسب معتبرست چرا که اینجم امرِ خوفِ هلاکست وسمومِ حاره را همچنان قیاس توان کرد فائده بدانکه تا بقای سم در بدن می بود حرارتِ فعلش برابر تیز اید ست نیز تا اثرِ سم بدل که منبعِ روحست نرسد هلاک نمی گرداند وگاهی مادهٔ سم بدفعِ طبیعت بادرار واسهال وعرق تحلیل میشود وگاهی بمعالجه وتدبیر اخراج می باید **معالجهٔ کلی** بدانکه سموم اگر مشروب باشد درحالتی که اندک تغیر ظاهر شود بآبِ گرم وروغنِ گل یا روغنِ گاو ومطبوخِ شبت وآبِ نمک وعسل وبوره مکرر قی کنانند واگر غشی وخفقان واختلاطِ عقل پیدا شود از احتقان تنظیف فرمایند وادویهٔ تریاقیه هرچه ممکن باشد بدهند وچون علاماتِ حرارتِ سم مثلِ التهاب وتشنگیِ مفرط ملاحظه کنند روغنِ گل وروغنِ بنفشه ولعابهای بارده وماء الشعیر وشیرِ تازه ودوغ وآبِ برف وقرصِ کافور باستعمال آرند وبر موضعِ دردناک وحوالیِ دل صندل وکافور وکاهو وخیار وکاثی سرد کرده ضماد سازند واگر علاماتِ برودت ظاهر گردد مثلِ بی حسیِ اعضا وسردیِ بدن وعرقِ سرد وتشویشِ عقل وتیرگیِ رخسار درین صورت مثرودیطوس وتریاقِ حاره وپیاز وسیر وجنطیانا وانگوزه وجدوار وامثالِ آن باید داد ونخلخهای حاره مثلِ عرقِ قرنفل وعرقِ بهار وجسند

سم مفرح ... بعد ... بسبب ...
مس ... تا قرب ... بسبب ... انقباض ... صورت ...
معالجه کلی
... ماده گردد ... خوف انجماد قوت وحرارت

وشک وغیره بو یانند و اگر علامت ثقل و یبوست ظاهر گردد مثل برآمدگی
شکم و درد امعا و احتباس بول و طبع و تهوع و خشکی دهن پس احتقان به ادویهٔ مسهلات
قویه مثل سنا و بسفایج و بادرنجبویه و لعاب حلبه و شیر تازه و حلتیت و مثل شکر سرخ
و بوره وغیره بعمل آرند و اگر قدرت شرب داشته باشد ادویهٔ مسهله و بعد از آن
ادویهٔ تریاقیه بنوشانند مانند شیر و شکر و گوشت آبی کم و ادویهٔ مناسبه بآن طبخ
یافته باشد و اگر قوتش ساقط و غشی و بیهوشی و عرق سرد و سیاهی چشم منقلب بود
فم معده را بقوت تمام بالند و باد در دهنش بدمند و ادویهٔ قلبیه بر رو و سینه او
مکرر طلا کنند و علاج غشی بکار برند و اگر اسهال مفرط و بحش بود تدبیر آن کنند
و آب میوای قابض و ربّ به و سیب و لیمو و دوغ داغ کرده وغیر آن بنوشانند
و هرگاه سم ملدوغ بود پس در بستن محکم ورای آن عضو سعی کنند و موضع گزیده را
حجامت ساخته بمچه بمکند و یا ادویهٔ جذابه مثل سرگین کبوتر و بشک بز و کبود دینه
و زفت و سیر و بصل و گوگرد و شهد و نطرون وغیر آن با بول و روغن زیتون طلا
کنند و مهره مار در جذب سم عجیب ست باید که بعد چسپیدن مهره شیر برو ریخته باشند
تا دامی که شیر بسته شود پس چون بسته نشود مهره بیفتد و علامت نجاتست و گاهی
قطع عضو کرده می آید اگر عضو ممکن القطع بود و داغ کردن موضع بسیار نافعست
و استعمال ادویهٔ تریاقیه و تریاقات مذکوره بدستور دارند و تخم نارنج که مقشر کرده
و تخم لیمو و تخم ترنج بغایت مفیدست و این دوا مشترک النفع ست مغز گردگان مثقال
نمک برگ سداب خشک هر یک پنج مثقال دانه ترنج مقشر ده مثقال انجیر کوفته بقدر که
همه را خمیر کند قدر شربت تا ده درم فائده سموم شان بچند صورتست یکی آنکه

خورده شود دیگر آنکه از گزیدن یا نیشِ جانورِ زهردار بهم رسد سوم آنکه از آلاتِ
زهردار مجروح گردد و سمیتِ حیوانِ زهردار هم مختلفست بعضی از اقسام مار دانکه بهلت
مداوا نمیدهد و از حشرات الارض جانوریست کوچک سیاه که بهندی کهیاری نامند
از گزیدنش حرقتِ شدید پیدا میشود و عنکبوت اگر بر بدن مالیده گردد آبلها بر می آیند
و نیز جانوریست ارضه نام که بهندی دیمک خوانند گزیدنش سوزش آرد و ثبور پیدا میشوند
و بعضی ادویه از غایتِ حدت و حرارتِ خود در حالتِ اکثار آن کیفیت سمیه پیدا میکند
چنانکه از خوردنِ تنباکو و هم از کشیدنش در قلیان دوار و سدر و غشی بهم میرسد
و غثیان عارض می گردد و همچنان مرچ سرخ که در غیر معتادین سوزش و احتراق
احداث می نماید و گاهی تغیراتِ خارجی موجبِ فسادی می گردند مثلِ روغنهای
بربوشده و مغزای پوسیده و دسومات و حموضات و لحوم که در ظرفِ مسین قلعی
نهاده شود یا پخته شود که از خوردنِ آن غثیان و غشیِ مفرط عارض می گردد و همچنین
شیر که فاسد شده باشد و یا در معده منجمد و بسته گردد و شوای مغموم و کبابیکه بر چوب
خروع بریان کرده باشند از خوردنِ اینها نیز فسادی عظیم و هیضه قوی
پدید آید پس بعلاجِ جبلّی موافقِ دستورِ کلی عمل فرمایند و به تنقیه
و تلطیف پردازند و تریاقات خورانند و در اینجا دو شیر پنیر مایهٔ خرگوش
یک مثقال عجیب النفع ست و انگزه بقدرِ باقلا و انجیر یک درم سفوف کرده با آبِ گرم سود مند

بیانِ سموم نباتیه

ازادرخت درختی عظیم ست اهلِ هند آنرا بکاین خوانند خالی از سمیت نیست
التهاب عظیم پیدا می کند **علاجِ آن** مانندِ علاج درایج ست و خوردنِ سیب و انار

اسپغول بعربی بزرقطونا گویند و در اصفهان اسپرزه و در شیراز بنگو نامند
ماہیت آن معروفست ده درم کوبیدهٔ آن کشنده است بسبب سمیت جسمی غضروفی که اندرون
تخم آن می باشد و از خوردنش غم و کرب و تنگی نفس و سقوط قوت و ضعف قلب و تمدد
و غشی پیدا می شود و تمام بدن سرد گردد **علاج** باب گرم و شهد یا طبیخ شبت
و بوره قی فرمایند و تریاق و زرده تخم مرغ و بعد از آن خورانند و نیز شیره تخم خرفه یا چهار تخم
سود دارد **اشخیص** بکسر همزه و سکون شین معجمه و کسر خای معجمه و سکون یای مثناة
تحتانیه و صاد مهمله لغت عربیست معروف بشوک الملک و بهندی ننگم گویند سفید
و سیاه و صحرائی و کوہی می باشد مجموع را برگ شبیه برگ کنگر و بی ساق و بیخش
سفید و درمیان برگش خاری شبیه بخار کنگر و گلش بنفش و شبیه بار ای سوی
تخمش شبیه بقرطم و ثمرش مثل ثمر کبر و قسم سیاه آنرا برگ از قسم اول نرم تر و ریزه تر
تازه آن سرخ و خشک آن سیاه و ساقش بقدر شبری و سرخ و قبه و گلش خاردار
و نقطه دار و بیخش سطبر و سیاه و دو مثقال قسم سیاه کشنده است سوزش التهاب
انزروت صمغ درختیست خاردار و سرخ و سفید مائل بزردی می باشد
پنج درم سائیدهٔ او بسبب تسدید مسام و چسپیدنش احشا کشنده است **علاج**
بستور گل و روغن بادام و صمغ عربی خورانیدن **بزر انجره** بعربی قریص
و بهندی اڈنگن خوانند تخم نباتیست که برگ آن پرخار و ریزه و خارهای ساق آن
ظاهر تر اگر ملاصق بدن شود موجب خارش و سوزش و حمرت گردد و تخم آن
نرم و براق با اندک پہنی و تیرگی و زیاده از سه درم کشنده است و خوردن آن
عوارض عضل و سرفه قوی پدید آرد **علاج** آشامیدن اشربه مبرده و آب ...

اسپغول برای ... آن کشنده ... ده درم ... بجهت ... از خوردنش ...

اشخیص برای ... از اول تا ... استعمال می کنند ...

انزروت ...

بزر انجره ... عضل ...

ولعابات و مبالغه سرفه نمودن و دیگر آنچه در فصل گفته شود **جبلهنگ** معرب جبلهنج تخم خاریست زرد رنگ شبیه تخم شبنوراتن یک درم آن کشنده است کسیکه او را خورده باشد خناق و عوارض مثل کندش و خربق بیدا گردد علاج قی فرمایند و خورانیدن روغن و زیره و انیسون چند بار باید و غذای چرب شیر تازه با عسل سود دارد و دوانگ کم کرده بر شکم کادساز ند و هرگاه قبض بود تحقیق فرمایند و دیگر علاج کندش و خربق بکار برند **حنظل** الله والقم سر خوانند و بکرمانی خرزهره و بهندی اندراین گویند ثمر گیاهیست بقدر هندوانه کوچک نهایت تلخ نبات آن شبیه به نبات هندوانه و در ابتدا رنگ آن سبز و بعد از رسیدن زرد باشد و تخم آن سیاه و آنچه اندرون زرد و سبز بود زبونست و آنچه در بوته منحصر بیکی باشد از سموم قتاله تقطیع و اسهال اند **خناق النمر** بفتح نون و کسر میم و سکون رای مهمله قاتل النمر هم گویند و یونانی آن را یطن نیز گویند و بعضی نوعی از ماذر یونست و بعضی گویند که آن گیاهیست ساق آن بقدر شبری و برگ آن شبیه برگ قثاء کوچکتر از آن و با خشونت و از سه عدد تا چهار عدد زیاده نمی شود و بیخ آن شبیه بعقرب و درخشنده مانند شیشه نیم درم آن کشنده بسدر و خناق و تشنج و بند شدن زبان و سیاهی رنگ بدن علاج قی و احتقان بکار برند و تریاق آن کافیطوس با شراب صعتر ست و ماء الشعیر و فراسیون و سذاب و فنتین و شیح بنوشانند و قیصوم و حرحیر و خبث الحدید و انفحه گوزن و آهو و جدی و شوربای چرب بخورانند **و خانق الذیب** هم برین منوالست و آن گیاهیست برگ آن شبیه برگ چنار و غیره و کوچکتر از آن و از شاخ آن شاخهای باریک ازرسته **خروع** بالکسر بفارسی بید انجیر و بهندی ارنڈ گویند درختیست برگ آن شبیه برگ انجیر و از آن بزرگتر و شاخش مجوف و ثمرش در خوشهای مدور پر خار دانه اش بقدر قهوه و مغزش سفید و پر روغن

جبلهنگ
حنظل
خناق النمر
خانق الذیب
خروع

بست عدد از ان سکر قوی و کرب عوارض آن شل تا نوره و پنجاه عدد آن کشنده است و چنین
کسانی که بهندی کمل گویند علاج بدستور کلی فادزهر او ریاست و تریاق آن **داذی**
دانه ایست مثل جو و درازتر و باریکتر از ان تلخ طعم تیره رنگ بفارسی جوجادو نامند مورث سدر و دوار
و سکر مصلح آن خمیره بنفشه و بلیله و قند و اکثار آن کشنده علاج آن بقی و اسهال و شیر تازه
و چیزهای چرب خورانیدن **دبق** بکسر دال و سکون بای موحده بفارسی سریشک عسلی گویند و آن
و آن ایست از نخود کوچکتر سبز رنگ و چون خشک گردد پوست آن هم پیچیده مائل بسیاهی شود و در
جوف او رطوبت چسپنده و دانها بقدر خشخاش و گیاه او از درخت امرود و غیر آن سکون می شود
و چند شاخ از یکجا میروید و برگش شبیه برگ مورد و انار و سبز تیره رنگ زیاده از یک مثقال مورث
مغص و وارق و قتل عنها ست علاج بماء العسل قی کنانیدن و احتقان بحقنه لینه و خاصه طبیخ بیز اسهال
جرجیر نمودن و [illegible] سکنجبین نوشانیدن سنبل و جند و فلفل بخورانند و آب گرم و سرکه تکمید معده سازند
دردفینون اسم یونانیست بعربی زیتونیه نامند جهت مشابهت برگ آن با برگ زیتون
و از ان درازتر و باریکتر و شاخهای آن کمتر از ذرعی و گل آن نارنجی و تخم آن مستدیر و کوچکتر
از کرسنه و لون آن مختلف و در غلافی کثیف درشت شبیه بغلاف نخود و دو درهم او کشنده است
فی الفور و کمتر از ان در هفت روز و از خوردنش عارض میشود اولا غثیان شدید و مغص و خفقان و
و حالتی مثل ایلاوس و گاهی قی الدم و موی بعضی میشود علاج قی کردن بسرکه و شیر تازه
نوشانیدن و دیگر علاج بدستور کلی **زبیب جبلی** بفارسی مویزک گویند و مویج
معرب آنست نبات آن شبیه بتاک و شاخهای آن رست و سیاه و گل آن مائل بسفیدی
و ثمر آن در غلافی مانند غلاف نخود و دران دو سه دانه اندک پهن غیر مستدیر با خشونت بعضی
سفید بعضی سیاه مائل بسرخی مغز آن سفید و طعم آن تند و تیز زیاده از یک مثقال آن

کشنده است بخناق و جراحت احشا و دیگر عوارض مانند ذراریح **علاج** ماء العسل نوشانیدن

و قی کنانیدن و دیگر آنچه در علاج ذراریح گفته اند **زوان** بفتح زای معجمه و واو و الف

و نون دانه ایست مائل بسیاهی با اندک سبزی مانند ماش کوچک طولانی و سر آن باریک

و در غلافی مغنی و تلخ طعم با حدت و سمیت و مسکر شدید و موحش و قسمی که دانه آن پهن و قسمی

دیگر زرد طولانی می باشد هر دو رد تر از او لند خوردنش سبات و نسیان آرد و بدماغ و عقل و

ضرر دارد **علاج** قی کردن است که و بعد ساعتی شیر تازه نوشانیدن و باقی علاج بدستور کلی

سمسم بفتح سین اول و کسر سین ثانی و سکون هر دو میم و بکسر هر دو سین نیز بفارسی کنجد

و بهندی تل بتای مکسور گویند کنجاره آن که بغایت معصور شده باشد سم قاتلست **علاج** آن

بدستور کلی **سورنجان تلخ** بیخی ست شبیه بسیر صحرائی صنوبری شکل با اندک پهنی

از اندرون و بیرون مائل بسیاهی تلخ طعم و قسمی دیگر ظاهر و باطن زرد مائل بتیرگی و سرخی

و هر دو نوع سمیت دارند مورث مغص و مضر معده و جگر و مضعف آنست **علاج** قی فرمودن

در سوم گرم و در دوم خشک

با شیر گاو تازه و فادزهرات خورانیدن **شائی** لغت فارسیست بهندی دهان گویند ماهیتش

معروفست قشر آن که بسیار نرم سلایه کرده باشند از سموست و رم زبان و درد معده

درود آرد و یک مثقال آن کشنده **علاج** قی بآب گرم و دیگر تدابیر که در ذراریح مذکور شد

شونیز بهندی کلونجی گویند تخم نباتیست شبیه برازیانه گل آن زرد و مائل بسفیدی و

ای شبیه بنبات رازیانه

تخم آن در غلافی بزرگتر از غلاف بزر البنج و آن تخم قریب بمقدار انیسون و سیاه و تند بو

و مغز آن سفید و نوعی از آن خناق و غثیان آورد **علاج** قی کردن و آشامیدن شیر

و سائر تدابیر کندش بکار بردن **شیلم** بفارسی گندم دیوانه و بهندی منمنا و بیخ

که مذکور خواهد شد

گویند و آن دانه ایست از جو باریکتر و کوچکتر تلخ طعم و مائل بسرخی نباتش مثل نبات گندم

مخدر و مفسد آواز و مورث سدر ست و ثانی شبیلم دستنه باشد و سبات
و سده آرد علاجش قی کنانیدن و ربوب حامضه خورانیدن و شیر و روغن مصلح ضرر آنست
طخشیقون بفتح طای مهمله و سکون خای معجمه و کسر شین معجمه و سکون یای تحتانیه و ضم قاف
و ... واو و نون طخشیقون نیز نامند دوائیست از جملهٔ یبروحات که در بلاد ارمن پیکان را
بآن آب می دهند زخم آن کشنده می باشد برگ و نبات آن شبیه بکبر و پر شیر نهایت تند
و ... یند انگره و تریاقش آنست شراب و ضماد او شیخ الرئیس فرموده که فی الفور تنه خورانیدن پوست
ابن عرس بریان بکمود و دو مثقال با شراب سود دارد **طیان** بفتح طای معجمه و یای مشدده
بفارسی یاسمین بری و بربری ابرید و بهندی جوهی و جاهی و جنگلی چنبیلی گویند نبات آن
شبیه بنبات صلب از آن و شاخهای آن درهم پیچیده و گل آن بسیار خوشبو و گویند بوی
آن رعاف آرد و قسمی از آن خاردار شبیه بخار گل سرخ یک مثقال خوردن بیخ آن کشنده
بقی و کرب و مغص شدید و نوعی از آنست که برگهای آن باریک و شاخ سرخ و گل مائل بسرخی
باشد و یونانی قلیماس گویند بسیار تند و تیز و کریه الرائحه و زبون و غیر مستعملست محرق جلد
زبان و خراشنده و مقرح جلد بدن و برگ آن نیز ماننده بیخ آنست **علاج** بدستور ... اکال
روغن بادام و امراق و سمن و البان و مبردات **عنب الدب** بضم دال مهمله و بای مشدده
درختیست کوهی نر و ماده می باشد ماده آن را برگ شبیه برگ شمشاد و از آن کوچک تر
و بیخ آن عود بریست و در بلاد کرمان کثیر الوجود است و برگ شیرازی نام دارد و سایر اجزای
آن سمیت دارند و برگ آن مسکر قوی و اکثار آن مورث جنون و کشنده **علاج** بدستور
عنصل بری بفتح عین مهمله و ضم صاد مهمله و فتح صاد هم آمده یونانی اسقیل
و بفارسی پیاز دشتی و پیاز موش و بهندی کانده و کندری نیز نامند برگش شبیه

برگ نرگس و ساقش بی تجویف و سبز و گل بزردی و بیخش مثل پیاز و هرچه در زمین تنها روید
سم قاتلست و اکثار مطلق آن مقرح امعاء و جداول کبد و مورث درد سینه و مغص و اسهال
منقطع است علاج نوشانیدن شیر مطبوخ بپاره حدید محماة و زرده بیضه مسلوق در سرکه
خورانیدن و مقلیاثا و شیره خرفه و آب فواکه سودمندست **فوفل** بضم فای اول و فتح
فای ثانی و بفتح اول نیز آمده بهندی سپیاری و چهالیه نامند و آن ثمر درختیست که در دکهن
و بنگاله بهم میرسد درخت آن بلند و بقطر یک شبر تا دو شبر و بر سر آن شاخها رسته شبیه
بشاخهای نارجیل و نخل و از آن کوتاه‌تر و برگهای آن نیز شبیه بدان لیکن کوچکتر و باریکتر
و ثمر آن در خوشه مانند خرما و پوست دانهای آن در خامی سبز و بعد رسیدن سرخ
و بعد خشک شدن سیاه می گردد و بعد رسیدن خوشهای آنرا بریده دانهای آنرا جدا کرده
خشک نموده همراه پان قطعهای کوچک ساخته می خورند گاهی از خوردن نیم رس خشک ناشده
دوران سر و خفقان پیدا می شود و افراط آن غشی بهم میرساند علاج آشامیدن آب سرد
و بخیرای عطس عطسه گرفتن و در گوشها از دهن هوا دمیدن و سر انگشتان هر دو دست با آب سرد
شستن **کالی زیری** و آنرا سوراج نیز نامند لغت هندیست تخم نباتیست برگ آن
اندک طولانی و گلش مانند گل کاسنی و تخم آن نیز شبیه تخم آن در شکل و غلاف و از آن بلندتر
و رنگ آن سیاه بسیار تلخ و خالی از سمیت و حدت نیست **کاکنج** بفتح هر دو کاف و کسر کاف
دوم نیز معرب کاکنه و بعربی جوز المرج و حب اللهو و بهندی رجپوتکه و بن پوتکه و بلاطینی
بلیلکاکم نامند نباتیست شبیه بعنب الثعلب بلکه از انواع آنست و دو صنف می باشد
بستانی و جبلی بستانی را نبات مانند عنب الثعلب و برگش عریض‌تر و بزرگتر و سبز و شاخهای آن
نگون و منحنی و ثمرش در غلاف سرخ و دانه اش بقدر فندق و بعد رسیدن سرخ میشود

وگل او سفید مائل بسرخی جبلی را برگ مانند برگ سیب غبرغبار آلوده و سیاه و ساقش
با رطوبت چسپنده و نبات او بزرگتر از بستانی وگل او بسیار سرخ و دانه اش زرد مائل بسرخی
و در غلافی زرد و یک مثقال خوردن آن منوم و زیاده از آن مخرب اختلاط عقل و جنون است
وکشنده بحدت خود علاج مانند علاج بلادر استعمال نمودن است **کبیکج** بفتح هردو کاف
وکسر یای موحده کف الضبع و بهندی جل پیل و لسنویری نیز و بفرنگی زنگل نامند اصناف آن
بسیار است صنفی برگ آن مانند برگ کشنیز و از آن عریض تر و مائل بسپیدی و با رطوبت لزجه
وگل آن زرد و بنفش نیز و ساق آن باریک بقدر یک ذراع و بیخ آن سفید تلخ و منشعب
صنف دوم نیز همچنین و بزرگتر از آن و حریف وگل آن بنفش و این را سالتین اغریون نامند
صنف سوم نبات آن بسیار کوچک وگل آن زرد طلائی و بدبو صنف چهارم نیز همچنین
وگل آن سفید از خوردن آن اعراض عنصل و بزرالبنج خورده پیدا شوند و دو مثقال آن
کشنده است علاج آن مانند علاج آنها و استعمال روغن گاو و چیزهای چرب و سبر دات
نمودن **کزبرۀ رطبه** یعنی کشنیز تر بهندی دهنیا گویند سی مثقال از آب او
کشنده است و دوار و سدر و اختلاط عقل و گرانی آواز و سبات و سکر پیدا کند
علاج قی کنانیدن از آب و نمک و روغن سوسن یا زیت خصوصاً با روغن شبت و بوره
و خورانیدن زردۀ بیضۀ نیمبرشت با نمک و فلفل و شوربای دجاج فربه و بط و آشامیدن
افسنتین و دارچینی و فلفل نافع است **کندش** بضم کاف و سکون نون و ضم دال
و سین مهمله و معجمه نیز آمده بفارسی بیخ گازران و کندشه نیز نامند بیخ نباتیست شبیه
بکنگر برگ آن مائل بسبزی و سفیدی و بیخ آن مائل بسیاهی و داخل اندرون مائل بزردی
و تند بو و دو درهم آن کشنده است بخناق و درد شکم و تشنگی مفرط و کرب و گاهی اسهال

وتشنج وعرقِ بارد وغشی آرد علاج از آبِ گرم قی کنانند وحقنهٔ قویه مثلِ تخمِ حنظل بعمل آرند
ودیگر معالجه کاة بکار برند وبرای تشنج نوشانیدنِ شیر وروغنِ گاو کثیر وتمریخ بقیروطیات
وآبزنِ معتدل مفیدست وہرچه علاجِ تشنجِ یابس بود بکار برند **مالیا** بکسرِ لام درختیست
در بلادِ شام آشامیدنِ برگِ آن رافع سمیتِ افعی وخوردنِ نشارهٔ چوبِ آن کشنده است
یبروح گویند بیخِ لفاح بریست که ساق ندارد وبصورتِ انسان ودو صنف میباشد
یکی معروف بماده ورنگِ آن مائل بسیاهی وبرگِ آن شبیه برگِ کاهو وازان باریکتر
وثقیل الرائحه ومنبسط بر روی زمین ونزدیکِ برگِ آن ثمری که آنرا لفاح گویند شبیه بتفاح
وازان کوچکتر وخوشبو ودران تخم شبیه تخمِ امرود وبیخِ آن بزرگ ودو عدد متصل
ظاہرِ آن سیاه وباطن سفید وبران پوستِ غلیظ وساق وصنفِ دیگر معروف بنر برگِ آن
سفید وازان بزرگ عریض شبیه برگِ سلق ولفاحِ آن دوچندِ ماده بقدرِ خیار زعفرانی
رنگ وخوشبو ثقیل الرائحه وبیخِ آن یک عدد واندرون وبیرون سفید ودیگر اقسام
نیز گفته‌اند ونوعی ازان قاتلست کسیکه اورا بخورد اختناقِ رحم وسرخی چهره وبرآمدن
آن وزوالِ عقل وحالت شبیه بستانِ افیون خورده عارض گردد پس تو
علاج قی نمودن باشامیدنِ روغن وآبِ گرم وعسل وتنقیهٔ بدن ونیز قی کردن
بطبیخِ افسنتین وشہد وخورانیدنِ فلفل وشبت ومصطکی وصعتر ومر وسفید وشیرِ تازه
وجندبیدستر وسُداب وخردل وآشامیدنِ دوغ ترش ہنگامِ کثرتِ اسہال
بلا انسامِ بیروح بدونِ اصلاح مفسدِ مزاج وباعثِ تہیج وجه ووجعِ کبد وفسادِ معده
واعراضِ دیگر ردیه است ومصلحاتِ آن تمریجِ آن بانشاسته وروغنِ بادامِ شیرین
روغنِ بنفشه ونیز برگِ گل ساییده وربُ السوس وصبر وتربد وبلیله وافسنتین دفعِ آن

دمکہ بندی و زعفران و بسفایج ست و مقدار شربت آن تا یک دانگ ست

بیان سموم معدنیه

ایار سنج بالف رصاص اسود محرق ست بهندی بنگ گویند خوردن آن کشنده ست
علاج قی کردن بروغن و شیای دهنه امراق و سمه خورانیدن **اثمد** بکسر همزه
و میم لغت عربیست و کحل نیز گویند و بفارسی سرمه و بهندی انجن نامند سنگیست معروف
و اصناف و الوان می باشد سیاه تیره و سفید و سیاه بنفشی و سفید سرخ و کم سیاه
گویند بسیار خوردن آن کشنده ست بسبب یبسی که دارد و در ریه و سینه آفت رساند
و آواز بند کند علاج بدستور گلی و شکر و روغن کنجد اصلح است **توتیا** معرب دودیا
فارسی بیونانی قیقولس نامند معدنی و مصنوعی می باشد گویند از خوردن قلیل توتیا
قی شدید پدید آید و زهر خورده را از غائله سمیت نجات دهد و زیاده آن قاتلست عارض
میشود از آن غثیان و قی والتهاب و درد معده و امعا و سوزش بول و براز
علاج باید که قی فرمایند و شیر تازه مکرر نوشانند پس العبد روغن بادام و آب گوشت
چرب بخورانند **توبال مس** چیزیست که از مس تفته در حین کوفتن آن ریزد از
عوارض برادهٔ حدید و زنگار پیدا شوند و همچنین برادهٔ مس علاج آن مانند علاج برادهٔ
زنگار و آنچه از ریختن آب بر روی مس تفته کفی شبیه بدانها ظاهر میشود و از کان مس
هم بهم رسد آنرا زهرهٔ نحاس گویند و این هم سم ست علاج چنانکه در زرنیخ گذشت
جبسین بالکسر بعربی حجر الجص و بفارسی سنگ گچ گویند و آن سنگیست رخو
سریع التفتیت و ذو طبقات و سه قسم می باشد یکی سفید براق صفائی دوم غیر براق
و غیر صفائی سوم سرخ رنگ حجری آشامیدن آن کشنده ست بخناق خشکی دهان

و قولنج علاج قی فرمودن بماء العسل و مسهل نوشانیدن از سقمونیا یک درہم و حب النیل
و اشیای لعابی و عصارهٔ خطمی تازه و خبازی و دیگر علاج سحج استعمال فرمودن و ذکر
اعراض و تداوی تنبیه اسفیداج ست و خاکستر شاخ انگور با حاشا خورانیدن مفید ست

حجارة منی حمر سنگیست از قسم لاجورد سرخ رنگ که از ارمنیه آرند و گویند شاخ
بیخ مرجانست و قسمی ازان کشنده است مانند بیش و همچنین علاج آن فادزهر دادن

دیفروجس بکسر دال و سکون یای تحتانیه و ضم فا و رای مهمله و سکون واو و کسر جیم
و سین مهمله لغت یونانیست سه نوع می باشد یکی معدنی و آن نوعی از طین ست که بعد
خشک شدن مانند حجر سخت می گردد پس آن را می سوزانند و نوعی دیگر دردی و خاک ست
که بعد گداختن مس در بوته می ماند و نوعی دیگر مرقشیثای سوخته است و یونانی آن را [illegible]
مانند در اتون حمام تا چند روز آن را مانند آهک میسوزانند رنگ آن سفید مانند نقره
و بیهوده خوردن آن مهلکست علاج بدستور کلی **دیگ بردیک** دو کاف
فارسی بشیرازی مرکب سوختگی مانند خیریست مصنوع از زرنیخ و زنگار و آهک و سیماب
که مجموع را سائیده در دیگ مضاعف بعمل می آرند از خوردنش حالتی مثل خوردن
اسفیداج و زرنیخ و زاج عارض گردد علاج آن نیز مانند علاج آنهاست **رصاص**
بالفتح بفارسی ارزیز و بهندی رانگا گویند تکون آن از زیبق و کبریت ردی الجوهر
و رصاص اسود را بعربی آنک و بفارسی سرب و بهندی سیسه گویند برادهٔ سائیدهٔ هر دو
قاتلست و عارض می شود از خوردن آن اعراض مرداسنج علاج چنانکه در مرداسنج آمد

زبد البحر بفارسی کف دریا و بهندی سمندر پهین گویند جسمیست مرکب از
اجزای لطیفهٔ ارضیه و اجزای هوائیه مجتمعه با رطوبت دریا که بسبب تحریک

امواج دریا ساحل بحر قلزم برروی سنگها گردیده تکون یابد بصورت حجری پنج قسم می باشد یکی شبیه باسفنج وسطبر و زرد رنگ بازهومت کریه الرائحه مانند بوی ماهی دوم مائل بسفیدی بسیار و متخلخل با تجاویف بسیار و رائحه آن مائل بکراهیت شبیه بطحلب سوم مائل بسرخی و سبک مائل بخضرت چهارم بسیار تجویف دار شبیه بپشم و چیرکا آلوده سفید مائل بزردی پنجم سفید و سبک ظاهر آن املس از اندرون خشن تند طعم و بی بو از ادویه قتاله است و مضر ریه و آواز علاج بستور کل و استعمال لعابها و صموغ نمودن **زهرة الملح** چیزیست شبیه بشوره شور طعم زعفرانی رنگ تند بو و گویند در مصر که آب نیل طغیانی کرده بر زمینهای پست می ماند و از تابش آفتاب خشک می شود زبرهم حاصل میگردد قسمی از آنکه مائل بسرخی و مانند دانه بهم چسپیده باشد از سموم قتاله است یکدرم او کشنده و علاج پذیر نیست **سرنج** و اسرنج بالضم بهندی سیندور گویند چیزیست مصنوعی از قلعی و سفیده سوخته سرخ رنگ مائل بزردی ترکیب ساختن آن چنانست که قلعی و سرب را در تابه سفالی بر کوره که آتش نی و خاشاک دران سوزانند بها گذارند و قدری نمک بران پاشند و بکفچه آهنی برهم زنند تا سرخ گردد و بر چیند که آتش زیاده دهند سرختر گردد پس در دیگی کرده برروی کوره گذارند و آتش باطراف آن برافروزند تا سوخته و بغایت رنگین گردد خوردنش زهر قاتلست همچو اسفیداج چنانچه در مقام اسفیداج بر حاشیه مذکور شد **قلی** بفتح قاف و لام اشنان قلی الصباغین و شب اصفر نیز و در اصفهان کهلا و در خراسان شخار و در گیلان و شیراز قلیا و بهندی سجی و ساجی و در کابل اشفار نامند و ذکر آن در مقام صابون بر حاشیه گذشت و خوردن او قاتلست علاج پذیر نیست و بالجمله

مداوای آن اداوای صابون خورده و آشامیدن روغن و شوربای چرب
و استفراغ کردنست **مرداسنج** بالضم معرب مرداسنگ فارسی و نیز مرداهنگ گویند
جسمیست حجری مصنوع از اجساد معدنیه سوای آهن و اکثر از سرب و قلعی بطریق احراق بعمل
می آرند ذهبی آن سرخ و فضی آن منقش و رصاصی آن مائل بسرخی و زرد میشود و سفید را
مرتک نامند و همه اقسام قدر دو درم کشنده است کسیکه بخورد عارض شود او را احتباس بول
و انتفاخ بطن و حالبین و قولنج و مغص عظیم و ضیق النفس و تشنج زبان و خناق علاج قی کردن
بطبیخ شبت و انجیر و آشامیدن مرکی سه درم بآب نیمگرم و ملازمت خوردن اسفیدباج
و گوشت مرغ پیر و آب گوشتهای چرب و سرکه خمر سیاه و مالیدن لطوخات معرقه
و ادهان بر بدن و زنجبیل مربی خوردن و استعمال افتیمون و زوفای خشک و تخم کرفس
و فلفل و گل حنا و ناردین و اگر قبض باشد حقنه لینه بعمل آرند **نوشادر** بالضم نون
و سکون واو و فتح شین معجمه و الف و ضم دال مهمله و رای مهمله در آخر لغت فارسیست
بفرنگی سال ارمونیک و باصطلاح عقاب و کبریت الدخان و ملح النار و سلساکیوس
و بهندی نوسادر بفتح نون و دال و سین هر دو مهمله و آن چیزیست سفید شبیه بشوره قلمی
و معدنی و مائی و مصنوعی میبود و معدنی قطعهائیست مانند شوره قلمی و مائی آن آب چشمه ایست
که دست بدان زنند کف کند و چون جوش دهند قطعهای سفید بر روی آن بسته گردد
و این هر دو قسم نایاب اند و مصنوعی آنرا از قاذورات و کثافات متعفن به تصعید
بعمل می آرند و گاهی در کوره آجرپزی نیز بهم رسد و رنگ آن اغبر می باشد و بعد
تصعید سفید و شفاف میگردد و یک مثقال آنرا که با فضله انسان هموزن تصعید کنند
شاید از کلیل آن مطلق سموم را تریاقیست و بخور آن باعث گریختن هوام و سه درم آن کشنده است

تقطیعِ احشا علاجِ آن قی نمودن بشیرِ گاو و روغن و اشیاء و امراقِ دسمه و اطعمهٔ چرب خورانیدن و سائر تدبیر که در زرنیخ و زنجفر در اول گذشته است

بیان سمومات حیوانی

الایّل حیوانیست جبلی و غیر جبلی و جبلی سه نوعست یکی وعل نام دارد که در دامن کوههای کثیر الاشجار می بود و جثهٔ آن بزرگتر از آهو و موی بدنش در سرما مائل بسیاهی و در گرما سرخ می گردد و بی دنباله بود و دیگر مسمیٰ بجبو که در کوههای گرم می ماند و از وعل بزرگتر و دنباله دار باشد و سوم آنکه در کوههای سردمی باشد کبیر الجثه و آنرا ابقرِ جبلی گویند و غیر جبلی آن زرد رنگ قوی هیکل و در بیشههای گرم میبود و آنرا ابقر الوحش و بفارسی گوزن و بهندی باره سینگها نامند گوشت آن در هوای گرم که بعد از دوانیدنِ بسیار ذبح نموده شود خصوصاً در حالتِ تشنگی بسیار گرم و سمیتست پس لازمست که در زمستان صید کرده شود و بعد از آنکه آب بسیار نوشانند ذبح نمایند و نیز بعد صید فی الفور ذبح نکنند بلکه زمانی طویل بگذارند و بعد ذبح بسیار نگذارند که بزودی متعفن می گردد پس گوشت آنرا طبخ نمایند با آب واندک شبت تا خوب مهرا شود و با روغن و چیزهای چرب تناول کنند و بعد از آن اشربهٔ ملینه مانند شربت انجیر و ماء العسل و فانید بنوشند و دمعه یعنی چرکی که در گوشهٔ چشم آن جمع میشود در دفعِ سموم حیوانی قوی تر از تریاقِ فاروق است و خوردنِ قضیبِ مسحوق خشک نمودهٔ آن بقدرِ مثقالی تریاقِ گزیدنِ افعی و تعلیقِ قضیب و خصیه و پوست و شاخ آن هر یک به تنهائی جهت منع گزیدن مار و عقرب و زنبور و سائر هوام مجربست و گفته اند خوردنِ سرگینِ آن گزیدهٔ

بیان سموم حیوانی ... [illegible] ... مجربست ۱۲ مخزن

عارض می شود ازان کرب برسید وغشی علاج آشامیدن کتیرا با روغن گاو وعسل نیم گرم
وقی کردن پس خوردن فیلزهرج دو دانگ تا نیم درم و مغز پسته و فندق وچون
گوزن بشاخ خود کسی را مجروح سازد زخم آن کم معالجه پذیر است **بوزینه**
در عربی قرد بکسر قاف وسکون را و دال مهملتین بهندی انچه روی سرخ دارد
آنرا بندر گویند وانچه روی آن سیاه بود لنگور نامند ونیز قسمی ازان بدن سیاه
وبر رو مویهای سفید باشد همچون ریش آنرا ایل بندر گویند بالجمله حیوانیست مشهور
برزخ میان حیوان وانسان وافعال اکثر مانند انسان می کند گویند چون طعام
مسموم را بیند فریاد کند ومیترسد خوردن خون او گرما گرم زبان را در ساخت گنگ
سازد وبر انسان حمله می آورد ومی گزد وگزیدنش خالی از سمیت نیست **علاج**
نخست ضمادهای جاذبه باستعمال آرند پس مرداسنگ و نمک کالند و مرداسنگ
در آب گداخته ابریشم را بنشانند وشونیز وشهد جراحت را کشت دهد **تمساح**
حیوانیست آبی بزرگ بفارسی نهنگ وبهندی مگرمچه گویند خاصه آنست که در وقت
مضغ فک بالای آن حرکت می نماید ودهن وسیع دارد وگزیدنش خالی از سمیت
نیست **علاج** اول ادویه جاذبه سم ضماد سازند پس چربی بط وشهد وروغن گل
وغیر آن باستعمال آرند وچربی تمساح انفع الاشیاست وخوردن گوشت آن
نیز سود دارد ودیگر تدابیر گزیدن سگ غیر دیوانه بکار برند **خصیة البحر**
خصیه حیوانیست آبی مزدوج یعنی دو عدد بهم بهیات کیس بیضتین چنانچه حکیم
میر محمد مومن در تحفه گوید که خود بچشم دیده ام که خصیه حیوانیست آبی غیر سگ دریائی
صیاد قطع آن نموده ودران اصلا بو ولون نبود بعد از جوشیدن او در آب تیز گرم تر

حربا

وبه ورود کردن دران بعد از مدتی ذی الرائحه و نگین شده بهترین آن سرخ بعد از آن زرد است

و سیاه و اغبر و آبی سیت و بسته یک درم کشنده است و گاهی منجر به سام میشود علاج مقیات خورده قی

نمایند پس جماضن اترج و سرکه خمر با دوغ ترش و آب سیب ترش بخورانند و شیر باده خر سفید تر است حربا

بالکسر بفارسی آفتاب پرست و بهندی گرگٹ گویند حیوانیست معروف شبیه بچلپاسه دنبالهٔ آن

بلند و چشمهایش بهر جهات حرکت می کنند گویند کسی را اگر گزد و چون بگزد کشنده است

و علاج پذیر نیست از خوردن گوشت آن عارض شود قی و وجع فواد و سم تا ثلث

علاج قی کردن و سایر تدابیر زراریح بکار بردن و بیضهٔ آن نیز زهر است در یکساعت کشنده

علاج آن خوردن بخال باز با طلا و قی فرمودن و معده را پاک کردن و روغن گاو

بر تمام بدن بمالند و با ماء اللحم تکمید بسیار کنند و خوردن انجیر خشک با سکه و خیار با

سودمند است **دم الثور الطری** یعنی خون تازهٔ گاو که در ساعت ذبح

گیرند خوردنش بمقدار ربع اوقیه کشنده است بخناق و عوارض آن ورم و درد حلق

و سرخی زبان و کرب و حمی شدید و غثیان و ظهور قطعهٔ خون جامد بر اسنان

و تشنج و گزاز است علاج باید که قی فرمایند و پنیرمایه با سرکه حل نموده و تخم کرنب

و خاکستر چوب انجیر و شیر انجیر و برگ طباق که یونانی قوتور گویند و انگزه

و بوره یا دمخور رانند و یا جوشانیده با فلفل و عصارهٔ عوسج بنوشانند و تحقین

بحقنهٔ حاده کنند و حلق رواد عات و مبردات بریزند و تقویت دماغ و حلق

کرده باشند بشمومات و لطوخات و آرد جو و ماء العسل بشکم ضماد سازند و سالاتا

بر سر او است که چیزی شبیه زعفران از مخرج اسفل دفع گردد و چون گوشت آنرا

بپختند با خون آن بشیشه بند کرده نگاه دارند تا چهل روز که عفونت پیدا شود دکرم

وکرم افتد پس آن کرمها را در شیشه دیگر بند کرده بگذارند تا یکدیگر را بخورد و یک کرم
بماند آن کرم سم قاتلست و یمدر حیم آن در ساعت کشنده است چون بزر البنج
قدری آنرا سائیده در بینی دمند بیهوش گرداند و زهرهٔ نرگاو اگر بر نیش
جانوران سمی بمالند تسکین وجع کند و سمیت را زائل گرداند و بعضی آشامیدن
بقدر یک دانگ یا کثیرا و عسل حبت دفع سموم مجرب میدانند **الدم الجامد**
یعنی خون بسته پس اگر خون در معده و امعا و مثانه بسته شود سمیت پیدا کند
و بدن سرد گردد و اختناق و صغر نبض و غشی پدید آید علاج قی کنانند بماء العسل
یا عصارهٔ کرفس و سکنجبین و خاکستر انجیر دو درم و پنیر مایهٔ ارنب یک مثقال
در سرکهٔ خمر حل کرده بنوشانند و ملح ذرانی با انفحه بز غاله بخورانند و اگر در مثانه
خون انجماد یافته باشد عصارهٔ برگ زرین درخت عجیب النفعست و سکنجبین
و تریاق شرودیطوس و مدرات قویه و برگ برنجاسف و انگر و عصارهٔ کرفس
و تخم ترب با سرکه یا سکنجبین بدهند و ادویهٔ مفتتة الحصاة شرباً و احتقاناً و طلاءً
باستعمال آرند و زروق از نمک و خاکستر کرم محلول در آب بکار برند و هنگام
ضرورت شگاف زده چنانکه حصات بر می آرند دم بسته برآورند و گاهی
در فضای صدر خون بسته شود پس رنگ رو متغیر شود و نبض ضعیف و صغیر و متواتر
گردد و استرخای اعضا و غشی پدید آید علاج آن قی فرمایند بماء العسل و دیگر
تدابیر انسداد سبب بکار برند ادویهٔ نافعه مطلق اقحوان ابیض و احمر و فلفل
و حاشا و استعمال ابا فح و شیر انجیر و گویند شیر ماعز عجیب النفعست و نوشانیدن
و کرنب بالسویه در سرکه شود سنت **ذباب** بالضم بفارسی مگس و بهندی

مگسی گویند کون آن از جنس ذباب است و بالهای آن می باشد سفید و سیاه و ازرق و زرد و خالی از سمیت نیست بعضی از زرد و کوچک و بزرگ و از خوردن آن تهوع و قی عارض می شود
علاج آن تلطیف معده است و باید که چون در طعام افتد در شوربا غوطه داده برآرند زیرا که در یک پر وی سمیت و در دیگر پر تریاق و شفا و وقت افتادن پر سمی خود را می اندازد چنانکه از حدیث شریف نبوی علی صاحبها الف الف الصلوة والسلام مستفاد می شود و گاهی از گزیدنش خارش و آماس پدید می آید علاج آن نمک سائیده یا فلفل سیاه بر و بمالند و آهن حل کرده طلا کنند **ذئب** بکسر ذال معجمه و سکون همزه بفارسی گرگ و بهندی بهیڑیا گویند درنده ایست معروف گزیدنش مانند گزیدن آدمیست در عوارض و علاج آن قریب بآن دیگر علاج کلب بکار برند و گزیدن گرگ دیوانه بدتر از سگ دیوانه ایست و علاجش همچو علاج آن **سام ابرص** بشیرازی مارمولک باصفهانی ما لمالی و بهندی چهپکلی و در بنگاله تکتکی نامند اسم و رخص است خوردن آن سل و امراض ردیه پیدا کند مصلح آن شربت ریباس و مانند آن و گویند چون شگافته بر موضع گزیدهٔ عقرب گذارند درد را تسکین دهد و هرگاه آدمی را بگزد دندانها در موضع گزیدن میماند و تا دندان را نه برآرند درد کند پس باید که روغن و خاکستر چوب انجیر و روغن زیت یا کنجد طلا کنند یا فتیله در آنجا گذارند تا دران آویزد پس بخار آب گرم و روغنهای مذکور ضماد سازند و اگر درد ساکن نشود موضع را بکنند و با آب گرم کدو سبوس جوشانیده باشند بنهند و خوردن طرخشقوق نافعترست و اگر درد زائد بود تریاق رتیلا بنوشانند **سمات بارده** بسیارست که عارض

ذئب

سام ابرص

سمات بارده

میشود از خوردنِ ماهیِ بریانِ سرد که بعد از یک روز یا دو روز بخورند یا بعد از بریان شدن جای تر نهاده باشند اعراضی مثل اعراض فطر **علاج** فی فرمودن مسهل نوشانیدن پس شراب با فلفل بخورانند و در سرد و دین خورانیدنِ جوارشاتِ حاره و اشیای حاره مانندِ زنجبیل مربی و صعتر و شهد و گلقندِ کهنه و در محرورین سکنجبین حامض و سرکه و آبکامه و دیگر تدابیر که در فطر گذشت و کسی را که از خوردنِ ماهی غثیان عارض می شود باید که رُبّ به بخورانند و آشامیدنِ خیسانده زیره کرمانی بهتر است

سِنَّوْر بکسر سین مهمله و فتح نونِ مشدده بفارسی گربه و بترکی پشیک و بهندی نر آنرا بلاؤ و ماده را بلّی نامند حیوانیست معروف گوشتِ آن زبون و دیر هضم مفسد بدنست و مورثِ سل و هزالست و همچنین مقارنتِ انفاسِ او و خوردنِ شحمِ او یا روغنِ گل جنون آرد و گاهی از گزیدنش دردِ شدید و سبزیِ بدن بهم رسد **علاج** اول ادویه جاذبه مثل پیاز و پودینه ضماد سازند و هم بخورانند و ضمادِ شونیز و کنجد هم سودمند پس بالتحامِ زخم کوشند

عَرَقُ الدَّوَاب خوی و بهندی پسینا گویند یعنی خوی چارپایه از خوردنِ آن زردی و سبزیِ رنگ و سیلانِ عرقِ بسیار بدبو و خناق عارض گردد **علاج** به سکنجبین و آشامیدن شهد و بیلفنج و روغنِ گل و تریاقُ الطین مختوم و نیز زراوند و ملح ذرانی از هر یک نیم درم همراهِ آب گرم

العَسَلُ الرَّدِی بدانکه شهد که در شتا بهم رسد زبونست و همچنین سبز و سیاه و شهد که کهنه حادُّ الطعم بشع و بدبو یا ترش و تلخ و رقیق شده باشد اکثارِ آن در کمال مضرت و مورثِ جنون و امراض مهلکه است و نوعی از عسل خریفی ست که بوییدنِ آن عطسه آرد و نوعی دیگر ست که خواص

سِنَّوْر
عرق الدواب
العسل الردی

شوکران واروپس کسیکہ شہد زردی خوردہ باشد غشی وعرق سرد واختلاط عقل پدید آید
علاج قی فرمودن وماہی شور نمک سود خوردن ومکرر قی نمودن پس تفاح یعنی
سیب میخوش وامرود تناول فرمودن **کملہ** اسم ہندی جانوریست
کہ در ایام بہار بر درختان پیدا می شود وبالوان میباشد وبہیات طائر [illegible]
مستطیل شدہ پر بر می آرد از آنجملہ خاردار می باشد خاکستری رنگ بطول عرض
خنصر واکثر بر درخت کنار میبود خارہایش باریک کم زرد رو باسمیت ہر گاہ بیدن
مس کند خارہای آن در مسام می خلند وسوزش وخارش عظیم پیدا میشود واز خاریدن
اندیاد آن می گردد واگر از دستیکہ خاریدہ است بمقام دیگر بخارد ہمان کیفیت در آنجا
پیدا می شود علاج باید کہ دست را از خاریدن باز دارند تا سمیت منتشر نشود واز
افادات حضرت استاذنا ومولانا جناب حکیم علی حسین صاحب ظلہ العالی
دو امت برکاتہ تریاق آن معلوم گردیدہ است کہ بطرفۃ العین کار طلسم کند
ودر رفع نکایت آن تمام یعنی برگ بیدانجیر تازہ را کہ بہندی رند گویند بکوبند وبر دو دست
مالیدہ بمقام خارش بمالند فی الفور اثر عجیب معاینہ شود وہمچنین برگ مدار را بر آتش گرم کردہ
بکار برند ہمہ نکایت والم اورا دور نماید **لبن الخفاش** کہ بفارسی شیر
وشیرازی موش کور وبہندی چمگادر گویند خوردن شیر آن یک مثقال کشندہ است
علاج کسیکہ او را بخورد دستور کلیست **مرارۃ النمر** کہ بفارسی پلنگ وبہندی
تیندوا گویند یعنی زہرہ پلنگ دو دانگ خوردن آن در سہ ساعت ہلاک کند
علاج قی کردن بشیر تازہ وبعد از ان رب وطین مختوم خوردن وسائر
تدابیر زہرہ اسد خوردہ کہ در اسد بر سالۂ اول مذکور است بکار برند

کملہ

لبن الخفاش

مرارۃ النمر

مرارة كلب الماء یعنی زهرهٔ سگ دریائی خوردن آن مقدار یک … سه بعد یک هفته هلاک
کند علاج آشامیدن روغن گاو تازه با حطیانا و دارچینی و پنیر مایهٔ خرگوش ممزوج بروغن
و تطلیت تدبیر نمودن **موش** بعربی فار و بهندی چوها گویند جانوریست معروف ذی هوش
و موذی خوردن گوشت آن مورث نسیان و غثیان و اطلاق ذمیمه و از گزیدنش اعضا زرد شود
و شکم ورم کند علاج مغز کدوی تلخ و برگ … مساوی کوفته پخته در یک کاسهٔ آب بمالد و یک کاسه
تا دو کاسه بنوشد تا قی و اسهال پدید آید و دران مثل موش بچگان از شکم برآید بعده برنج پخته
با جزات بخورد و هم قی کنانیده تریاق کبیر و شرودیطوس مانند آن بربندد و شیر تازه و شوربای
چرب بخوراند **مورچه** عربی آن نملست و بهندی قسم خرد آنرا چیونٹی و قسم بزرگ آنرا چیونٹا نامند
از خوردنش مغص و کرب و نفخ و ریاح و تواتر پدید آید علاج آن خوردن شهد و زیره کرمانی و از
گزیدنش خصوص نوع بری و پردار آن سوزش و خارش عظیم و ورم بهم میرسد علاج مالیدن … سود
یا سرکه و روغن تلخ و ضماد چوب خیزران **موغالی** حیوانیست کوچکتر از ابن عرس بود …
و دندانش سه طبقه بربالای یکدیگر میباشد چون برحیوانی مسلط شود برخصیهٔ آن می چسپد
و از گزیدن او درد شدید و آبله حوالی آن می گردد و گاهی مورث ورم امعا و عسر بول شود
علاج بادرنجبویه که بالای زخم بندند و سیر و عاقرقرحا و تخم تره تیزک ضماد سازند و اگر ورم بهم
پوست انار شیرین را همراه … ضماد نمایند و مداوای دیگر عوارض حسب وقت و مناسب تمع بکار برند

خاتمه در زهر هوام و جانوران زیانکار و گریزانیدن آنها مشتمل بر دو فصلست **فصل اول**
دربیان ادویه که از آن جمله حشرات بگریزند مثل چوب انار و پوست و بیخ سوسن و سرون و سم
گوزن و بزر و مرو اظلاف جانوران و مثل سکبینج و انگزه و برگ غار و قطران و جند
بیدستر و انگشت افیون و شونیز … دود کردن بسوزانند از بوی دود آن حشرات میگریزند متنفر

وبیوه دشتی و کوهی و تنکشت و قطران و حنده و درمنه و برگ غار نیز جایگاه گسترانند حشرات در آنجا نیاید و پوشیدن زمرد همین اثر دارد و مغز خرگوش با سرکه در روغن زیت گداخته و بیوه با روغن زیت و برگ صنوبر و مرتازه کوفته بیخته در روغن زیت آمیخته و برگ تنکشت یا قیصوم و برگ انجدان و دود قتور و حب بلسان کوفته در روغن زیت جوشانیده نگاه دارند چون این روغنها را بر اعضا بمالند از هوام و حشرات ایمن شود و اگر چراغی دوره ار مرقد نهند حشرات نزدیک چراغ گردند و پیش مرقد نیایند و لقلق و طاوس و ماهی گوزن و مار پشت و راسو اگر در خانه باشد نیک اکثر حشرات از خوف اینها بیرون می آیند

فصل دوم در ذکر حشرات و هوام و بهائم و بیان زهر آنها که از آن

بمیرند و بگریزند **ابن عرس** یعنی راسو از بوی اسناب بگریزد **ارضه** یعنی چوبخوره از دود برگ چهار بگریزد و گویند که در خانه که هدهد باشد ارضه نماند و اگر پر هما هدهد در جایکه ارضه بود بسوزانند همه بمیرند و همچنین با شنیدن طبیخ خرزهره کشنده ارضه است **اسد** یعنی شیر از آواز خروس بگریزد و از موش دگر بترسد و در جایکه پیاز دشتی بود شیر نزدیک نیاید و از آتش نیز بگریزد و اگر زبان راسو در کفش میان نهاده بدو زند هرگاه این کفش در پای باشد جمله دوان مسخر او گردند مثلا اگر بر شیر سوار شود او اذیت نرساند بلکه فرمان پذیرد و ورق آزاد درخت و خرزهره جمیع بهائم را بکشد **بق** یعنی پشه از دود سبوس و چوب صنوبر و تراشه آن و اشق و شونیز و برگ عود و برگ سرو و کوگرد و مقل و سیاه دانه و سرگین گاو و چوب انار و جوز السرو و زراک بگریزد و تفاح صنوبر یک جزو و بزر البنج سه جزو در روغن پخته دود کنند و روغن زیت بالند پشه نگزد و نیز اگر برگ و چوب سرو در جامه خواب گذارند پشه نزدیک آن نیاید

ابن عرس

ارضه

اسد

بق

و زرنیخ و نوشادر را با سرکه چند روز در مکان بخور کنند و زرنیخ تولید شپش مجربست و اگر طبیخ
طبیخ ابرسن طبیخ اینین طبیخ قنتین و طبیخ سداب و طبیخ ترمس در خانه پراکنند شپش در انجا نماند و اگر روغن با آب ایرسن
در بدن مالند شپش اذیت نرساند **برغوث** یعنی کیک حنظل و قنتین سداب خشک
خرنوب سیاه دانه در آب جوشانیده در خانه بپاشند قتل برغوث کند و همچنین ورق گوگرد در زیر
خزهره اثر دارد و چون پیه خارپشت بر چوبی طلا سازند همه براغیث گرد آیند و حشیشه البراغیث
که کیکواسه نامند بر جا که بگسترانند براغیث از بوی آن سست و بیهوش شوند و نتوانند گریخت
حیه یعنی مار همه اقسام آن از بخور شاخ گوزن و سم بز و پشم آن و گوگرد و موی انسان
و مقل و سکبینج و بارزد و چوب انار و بیخ سوسن و عاقرقرحا بگریزند و فرش کردن برنجاسف در آن جا باشد
طبیخ خشک و آبیکه در آن نوشادر حل کرده باشند همین اثر دارد و لعاب صائم اگر بدهن مار
افتد بمیرد و همچنین است اگر نوشادر در دهن حل کرده بر مار تف کند و چون بسیار اقطران
آلوده بر دور خود حلقه کند هیچ هوام داخل آن نگردد و پوشیدن زمرد فائق است در دفع همین اثر دارد
و گویند چون چشم افعی بر زمرد افتد بمیرد و همان ساعت چشمش آب شده از حدقه بدر آید و اگر خرنوب
کوفته در سوراخ مار اندازند بمیرد و اگر خفاش در خانه دفن کنند مار بگریزد **خفاش** یعنی
جعل از دود برگ چنار و طبیخ آن بگریزد و بمیرد **ذباب** یعنی مگس از دود زرنیخ و کندر
و طبیخ خربق و بوی پیاز عنصل بمیرد و از بوی کافور و روغن زیتون و زرنیخ بگریزد و گویند اگر صورت
مگسی از زرنیخ و کندش ساخته در جا گذارند مگس از انجا بگریزد و اگر زرنیخ در شیر یا در آب حل کرده
بهر جا نهند مگسها که بالای وی گذر کنند افتاده بمیرند و توتیا نیز کشنده است **ذئب** یعنی
گرگ خانق الذئب گیاهیست که گرگ را کشد و گرگ از جائیکه عنصل باشد بگریزد و اگر
آن از پیکان تیر آلوده بزنند بمیرد و خربق سیاه نیز کشنده است **سام ابرص**

یعنی گربه پاسه هرجا که زعفران بود گربه پاسه نماند **سنور** یعنی گربه از سداب بگریزد و با
و بصل الفار کشنده است **سوس** یعنی کرمیکه در جامه افتد اگر یاسمین و شونیز و پودینه و
و برگ نیم و صندل اندازند کرم ترکو ردر لت نیفتد **عقرب** یعنی کژدم انچه مار از گریزد
نیز گریزد و سوزانیدن چند عدد عقرب همین اثر دارد و زراج و شونیز و زیره کرمانی و چند و گوگرد
بیو خته بالسویه گرفته جمله سازند و مکر بسوزانند همه عقرب از دود آن گریزان شوند و تخم
تجیز کوکرد و زرنیخ و سم خر و سیر بزر و دغن گاو موثرست و دخان بادرنج و ترب و برگ از
نیز و میعه و پشک گوسپند و زرنیخ بالسویه گرفته بامیه سرشته نزدیک سوراخ کژدم دو
باقدری تخم ترب در سوراخش نهند کژدم بیرون نیاید و پاشیدن آبیکه دران بابونه و حنظل
و اسپند و سیر و شبنها و جوشانیده باشند همین اثر دارد و همچنین نقوع حلیت و طبیخ عنصل
مجربست آب دهن صائم حار المزاج یا در حالت غضب اگر بر کژدم افتد قاتل است **فار**
موش اگر موش را خصی کرده مادم بریده یا پوست بروی او کنده و در خانه رها کنند جمیع موشان
از حول آن بگریزند و گویند چون موشی را صید کرده احشای آن دور نموده بریسمانی بیاویزد
همه از دیدنش خایف شده راه خود گیرند مرداسنگ و خربق و سم الفار و خبث الحدید و زعفر
و بزر البنج و بیخ کرنب و بصل الفار کشنده موش اند بخورند و میرند و از دود زاک موش بگریزد
چون آب در ظرفی پر کرده نهند دیگر اشیا از موشان محفوظ مانند مجربست **فسافس**
که بفارسی سرخک و شب گز گویند از ریحان بگریزد و میرد و گویند چون کهکه کرم نیست
زیر پایهای پلنگ یا تخت قاش قاش کرده نهند همه در خلل آن کرم جمع آیند و از گ
باز مانند **فیل** از آتش و آواز و صورت عجیب بگریزد و اگر موشک گوزر آتشه خشک
نرم ساییده با خود دارد جمیع هوام از بوی آن بگریزند و اگر بدن مالند پیش فیل
رسد فیل ازان بگریزد **قرده** یعنی بوزینه از سنگ بترسد و بگریزد و نیز از انسان

قمل کلب نحل نمر نمل

اعمله ان خاصیت نشو و نمو زینه نزدیک نیاید و بگریزد **قمل** یعنی سپش طلا کردن مولود روز ولادت با آب زیره باعث عدم تکون سپش است در تمام عمر و سیماب چون بر جامه بمالند در ساعت سپش را بکشد و از عجایبات است **کلب** اگر زبان سگ و کفش و... پیش و... رند... هیچ سگ بروی بانگ نتواند کرد و دیگر بهایم نیز مسخر او گردند و کجا را در هر چیزی که بسگ دهند بمیرد و همچنین شعر بلیله و خربق سگ را کشد و اگر زبان کفتار با خود دارند سگ نگزد **نحل** یعنی زنبور از بوی دنبه و دوست عربه به پراس بر... سوزانند و دود برگ چنار و گوگرد دمیر بگریزد و چون عصاره خطمی یا عصاره خبازی و زیت در بدن مالند زنبور گزد نشاید **نمر** یعنی پلنگ گیاهیست که آنرا خانق النمر گویند کشنده اوست و اگر روغن کفتار به بدن مالند پلنگ ضرر نرساند بلکه بدان لعب کند **نمل** یعنی مورچه قطران و کبریت و انگزد بآب حل کرده در سوراخ آنها ریزند همه مورچگان بمیرند و اگر در انجا بمالند بیرون نیایند و همچنین اگر مغناطیس بسوراخ نهند بگریزند و زهره گاو در رفت همین اثر دارد و اگر سوخته را بسوزانند همه موران از دود آن بگریزند و گو بر خیز شیرینی و سایر اشیا را در مکانیکه دارند در وقت داشتن ضبط نفس کرده گذارند ما دامیکه دست احدی باو آن چیز نرسد از مورچها محفوظ ماند و مجرب دانسته اند والله اعلم بالصواب

تمت

الحمد لله رب العالمین که این تحفه رساله تریاق اکبر که متمم فوائد ضروریه و مکمل مطالب لابدیه متعلقه رساله موصوف بوده است باهتمام تمام و تصحیح مالاکلام این هیچمدان سراپا نقصان محمد حسن عفا الله تعالی عنه العصیان حسن انجام پذیرفت و آخر دعوانا ان الحمد لله رب العالمین

خاتمة الطبع

سپاس بی قیاس وحمد قدسی اساس بحضرت حکیم مطلق و درگاه شافی برحق
مودی وستجاب باد که تالیف شریف و ترصیف منیف نسخه جامع مکارم اخلاق
حاوی محاسن اشفاق ابقراط فن جالینوس زمن مطلع انوار فیاض و اهب
جناب حکیم خواجه محمد حسن صاحب مخزن فوائد کثیره و خیره عوائد غزیره
الکمیا وضمه ... رساله تریاق اکبر تجربات لازم الوثوق

8156

باهتمام حروف بیجدان محمد عبدالرحمن بن حاجی
محمد روشن خان افاض علیه الرحمة والغفران اوائل ماه
مبارک رمضان ۱۳۲۲ از هجرت پیغمبر آخر الزمان درحین العلم
مشهور مطبع نظامی واقع کانپور مطبوع
طبائع گردید

اشتهار

این کتاب داخل بهی رجسٹری گورنمنٹ حسب مراد قانون بستم ۱۸۴۷ عیسوی
گردیده است بدون اجازت احقرالبریه کسی طبع نفرماید فقط

وجه ختم بر خاتمه

برای سند این معنی که این کتاب مطبوع مطبع نظامیست مهر و دستخط مهتمم
بر خاتمه ثبت نموده شد

العبد
[illegible]